

شیخ صدوق (ره)

ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمّی

ترجمه و توضیح:

یعقوب جعفری

التوحید

تالیف:
شیخ صدوق (ابن بابویه)
ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی

ترجمه

یعقوب جعفری



ابن بابویه، محمدبن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ق.
[التوحید. فارسی]
التوحید / تألیف شیخ صدوق ابن بابویه؛ ترجمه و توضیحات یعقوب جعفری. ـ قم: نسیم کوثر، ۱۳۸۹.
ISBN 978 - 964 - 240 - 028 - 7
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. احادیث اخلاقی. ۲. اخلاق اسلامی. ۳. احادیث شیعه -- قرن ۴ ق. الف. جعفری، یعقوب، ۱۳۲۵ -، مترجم و مصحح. ب. عنوان.
۶۰۴۱خ ۲الف/۲۴۸ BP
۲۹۷

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.



انتشارات نسیم‌کوثر
ناشر برگزیده نمایشگاه سراسری قرآن وعترت و جشنواره فرهنگی امام رضا(ع)
دفتر مرکزی: قم ـ خیابان شهید فاطمی (دورشهر) ـ کوچه ۳۰ ـ پلاک ۵۵ ـ ساختمان انتشارات نسیم‌کوثر
واحد فروش: ۸-۷۸۳۰۵۶۷ ـ واحدپژوهش: ۷۷۳۴۳۷۷ ـ دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸ . همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷

شناسنامه

- نام کتاب: التوحید
- مؤلف: شیخ صدوق ابن بابویه
- مترجم: یعقوب جعفری
- ناشر: انتشارات نسیم کوثر
- لیتوگراف و طراح: مصطفی جعفری‌نیا
- ناشر همکار: شایستگان، دانش سلامت
- چاپ: چاپخانه ذاکر
- نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹
- شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۷-۰۲۸-۲۴۰-۹۶۴-۹۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم



مقدمه ناشر

در قرن چهارم هجری، تشیّع دارای دو مکتب و مشرب فکری در دو نقطه از بلاد اسلامی بود: مکتب بغداد و مکتب قم، این دو مکتب در اصل، هیچگونه تعارض و تقابلی با یکدیگر نداشتند اما در شیوهٔ نگرش به بحثهای کلامی و اعتقادی و فقهی تفاوتهای ویژه‌ای داشتند. مکتب بغداد که نمایندهٔ آن شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شاگردانشان بودند در عین استفاده از احادیث معصومین(ع) به روشهای عقلگرایانه و نقادانه هم توجه خاص داشتند، ولی مکتب قم که نمایندهٔ آن شیخ صدوق و استادان و شاگردان او بودند، با حدیث گرایی و تعبد در روایات، از به کارگیری عقل در موضوعات دینی پرهیز داشتند و یا آن را به حدّاقل رسانیده بودند. شاید علت این تفاوت، ویژگیهای محیط زندگی این بزرگواران باشد، چون در بغداد شیعیان مستقیماً با اهل تسنّن تماس داشتند و باید مسائل را به گونه‌ای مطرح می‌کردند که برای آنان قابل پذیرش باشد ولی در قم چنین نبود و استناد به حدیث معصومین (ع) می‌توانست قول فصل باشد.(۱)

شخصیت بارز و برجستهٔ مکتب قم بی تردید، شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه قمی متوفی (۳۸۱هـ) بود که با مسافرتهای خود و استماع احادیث از مشایخ، ثروت عظیمی از سخنان معصومین را اندوخته بود و مهمتر اینکه خداوند به او این توفیق را داده بود که این میراث گرانبها را با تألیف کتابهای متعدد به آیندگان تحویل دهد و می‌توان گفت که شیخ صدوق حقّی بزرگ و یا بزرگترین حق را در پاسداری و انتقال

۱-درباره جزئیات تفاوتهای این دو مکتب رجوع شود به مقالهٔ «مقایسه‌ای میان دو مکتب فکری شیعه در قم و بغداد در قرن چهارم» به قلم یعقوب جعفری که در مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید چاپ شده است.

احادیث معصومین به نسلهای بعدی دارد. او حدود سیصد جلد کتاب از خود به یادگار گذاشته است.

کتابهای حدیثی شیخ صدوق بسیار متنوع است و هر کدام با تبویب و فصل بندی خاصی نگارش یافته و هر یک عطر و طعم خاصی دارد و متأسفانه برخی از کتابهای او در طول زمان از میان رفته و به دست ما نرسیده است که از آن جمله می‌توان از کتاب «مدینة العلم» او یاد کرد که نجاشی از آن یاد کرده[۱] و شیخ طوسی آن را بزرگتر از کتاب "من لا یحضره الفقیه" دانسته است[۲]، این کتاب تا زمان شیخ عبدالصمد پدر شیخ بهایی در دسترس بود و از آن پس دیگر اثری از آن دیده نمی‌شود.[۳]

به هر حال آنچه از مرحوم شیخ صدوق مانده نشانگر گستردگی اطلاعات حدیثی و تلاش بی وقفهٔ او در گردآوری احادیث آل محمد(ص) بوده است و بر ماست که ارزش این میراث گرانبها را بدانیم و در پخش و نشر آن گامهای استواری برداریم. کتابهای شیخ صدوق بارها با ترجمه و بدون ترجمه چاپ شده ولی هنوز هم میدان برای این کار باز است.

در همین راستا، انتشارات نسیم کوثر تصمیم گرفت که برخی از این کتابها را همراه با ترجمه‌ای جدید و با قلم روز به ضمیمه توضیحات مختصری که فهم برخی از مشکلات احادیث را آسانتر کند، منتشر سازد و اینک متن کتاب «التوحید» که یکی از یادگارهای ماندگار شیخ صدوق(ره) است، همراه با ترجمه فارسی آن به قلم دانشمند بزرگوار حجة الاسلام و المسلمین آقای یعقوب جعفری، به علاقمندان آثار و علوم آل‌محمد(ص) تقدیم می‌شود.

انتشارات نسیم کوثر

---

۱. رجال نجاشی ص۳۸۹

۲. شیخ طوسی، الفهرست ص۱۵۷

۳. تهرانی، الذریعه ج ۲۰ ص ۲۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحَمْدُ لِلّهِ الواحِدِ الأَحَدِ الَّذِي لا شَرِيكَ لَهُ، الفَرْدِ الصَّمَدِ الَّذِي لاشَبِيهَ لَهُ، الأَوَّلِ القَدِيمِ الَّذِي لاغايَةَ لَهُ، الآخِرِ الباقِي الَّذِي لا نِهايَةَ لَهُ، المَوْجودِ الثّابِتِ الَّذِي لا عَدَمَ لَهُ، المَلِكِ الدائِمِ الَّذِي لا زَوالَ لَهُ، القادِرِ الَّذِي لا يُعْجِزُه شَيْءٌ، العَلِيمِ الَّذِي لا يَخفىٰ عليه شَيْءٌ، الحَيِّ لا بِحَياةٍ، الكائِنِ لا في مَكانٍ، السَّمِيعِ البَصِيرِ الَّذِي لا آلَةَ لَهُ ولا أَداةَ، الَّذِي أَمَرَ بِالعَدْلِ، وأَخَذَ بِالفَضْلِ، وَحَكَمَ بِالفَضْلِ، لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِه، وَلا رادَّ لِقَضائِه، وَلا غالِبَ لارادَتِه، وَلا قاهِرَ لِمَشِيَّتِه، وإِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاًأَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبحانَ الَّذِي بِيَدِه مَلَكوتُ كُلِّ شَيْءٍ، وَإِلَيهِ المَرجِعُ والمَصِيرُ.

وأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلا اللّهُ رَبُّ العالَمِينَ، وأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدَ النَّبِيِّينَ وخَيْرِ خَلْقِه أَجمَعِينَ، وأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّبنَ أَبِي طالِبٍ سَيِّدُ الوَصِيِّينَ وَإِمامُ المُتَّقِينَ وَ قائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلِينَ، وَأَنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِه بَعْدَهُ حُجَجُ اللّهِ إِلى يَومِ الدِّينِ، صَلَواتُ اللّه وسَلامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمعِينَ.

قالَ الشَّيخُ أَبو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ بن مُوسَى بن بابَوَيْهِ القُمِّي الفَقِيهُ نَزِيلُ الرَّيِّ مُصَنِّفُ هذَا الكِتابِ - أَعانَهُاللّهُ تَعالىٰ عَلى طاعَتِه، وَوَفَّقَهُ لِمَرْضاتِه - إِنَّ الَّذِي دَعانِي إِلى تَأْلِيفِ كِتابِي هذَا أَنِّي وَجَدْتُ قَوْماً مِنَ المُخالِفِينَ لَنا يَنْسِبون عِصابَتَنا إِلى القَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَالجَبْرِ لِما وَجَدوا في كُتُبِهِم مِنَ الأَخْبارِ الَّتِي جَهِلوا تَفْسيرَها وَلَمْ يَعْرِفوا مَعانِيَها وَوَضَعوها في غَيْرِ مَوْضِعِها وَلَم يُقابِلوا بِأَلفاظِها أَلفاظَ القُرآنِ فَقَبَّحوا بِذلكَ عِنْدَ الجُهّالِ صورةَ مَذْهَبِنا، وَلَبَّسوا عَلَيهِمْ طَرِيقَتَنا، وَصَدُّوا النّاسَ عَنْ دِينِ اللّهِ، وحَمَلوهُمْ عَلى جُحودِ حُجَجِ اللّهِ فَتَقَرَّبْتُ إِلى اللّهِ تَعالىٰ ذِكْرُهُ بِتَصْنِيفِ هذَا الكِتابِ في التَوْحِيدِ وَنَفْيِ التَشْبِيهِ، وَالجَبْرِ، مُسْتَعِيناً بِه وَمُتَوَكِّلاً عَلَيْهِ، وَ هُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الوَكِيلُ.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خداوند يگانه راكه شريكى ندارد يگانه و بى نياز است و شبيهى براى او نيست، اول و قديمى كه پايان ندارد آخر و باقى كه نهايتى ندارد، موجود ثابتى كه نيستى بر او راه ندارد، پادشاه جاويدى كه زوالى دارد، توانايى كه چيزى او را ناتوان نسازد، دانايى كه چيزى بر او پوشيده نمى‌ماند، زنده‌اى كه حياة او وابسته به كس ديگرى نيست، موجودى كه در مكانى نيست، شنوا و بينايى كه ابزارى ندارد، آنكه به عدل فرمان داد و به نيكى عمل كرد و به حتميت داورى كرد، كسى نمى‌تواند حكم او را دنبال كند و قضايى او را رد كند و بر اراده او غالب شود و بر مشيت او چيره شود. همانا فرمان او وقتى چيزى اراده كند. اين است كه به آن مى‌گويد: باش، پس مى‌شود. منزه است آنكه منزه است آنكه ملكوت هر چيزى در دست اوست و بازگشت به سوى اوست.

وگواهى مى‌دهم كه معبودى جز الله پروردگار جهانيان نيست وگواهى مى‌دهم كه محمد(ص) بنده و پيامبر اوست كه سرور پيامبران و بهترين خلق اوست وگواهى مى‌دهم كه على بن ابى طالب سرور اوصيا و پيشواى پرهيزگاران و رهبر سفيدپيشانيان است و امامان پس از او از نسل او حجت‌هاى خدا تا روز قيامت است. صلوات و سلام خدا بر همه آنان باد.

نويسنده اين كتاب، ابوجعفر، محمّد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى، فقيه ساكن شهر رى - كه خداوند او را بر طاعت و فرمان بردارى خود، يارى و براى خشنودى خويش توفيق دهد - مى‌گويد :

علّتى كه مرا به تأليف اين كتاب فرا خواند، اين بود كه من با گروهى از مخالفان مواجه شدم كه گروه ما را - كه فرقهٔ ناجيهٔ شيعهٔ اثناعشريه‌اند - به تشبيه و جبر نسبت مى‌دادند و اين موضوع به دليل اخبار و رواياتى بود كه در كتابهاى آنها آمده بود و تفسير و شرح آنها را نمى‌دانستند و از معانى آنها آگاهى نداشتند، و از آنها در غير موارد خود استفاده مى‌كردند و الفاظ آنها را برابر الفاظ قرآن قرار نمى‌دادند و به اين واسطه، چهرهٔ مذهب ما را نزد نادانان زشت جلوه مى‌دادند و روش ما را براى ايشان پنهان و آشفته مى‌كردند. آنها مردم را از دين خدا باز مى‌داشتند و بر انكار حجّت‌هاى خدا - كه همان ائمهٔ ابرارند - وامى‌داشتند. از اين‌رو، با تأليف اين كتاب در مورد توحيد و نفى تشبيه و جبر، به سوى خدا تقرّب و نزديكى جستم و اين در حالى است كه از او يارى مى‌جويم و به او توكّل مى‌كنم كه او براى من كافى و وكيلى نيكو است و كار خود را به او واگذار مى‌كنم.

۱. باب ثواب الموحدين و العارفين

۱. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ مُوسَىبْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عِمْرَانَ الْعِجْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَلاءِ الْخَفَّافُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ الْعَوْفِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا قُلْتُ وَ لا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِي مِثْلَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ.»

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ قَالَ: «قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ.»

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ هِلالٍ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَعْظَمَ ثَوَاباً مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، لانَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - لا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ وَ لا يَشْرَكُهُ فِي الامْرِ أَحَدٌ.»

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ - عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ جَعْفَرٍ الاسَدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَىبْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِبْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِبْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضَمَاناً» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: «ضَمِنَ لَهُ - إِنْ هُوَ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِمُحَمَّدٍ ص بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِعَلِيٍّ عليه السلام بِالامَامَةِ، وَ أَدَّى مَا افْتُرِضَ عَلَيْهِ - أَنْ يُسْكِنَهُ فِي جِوَارِهِ» قَالَ: قُلْتُ: فَهَذِهِ وَ اللَّهِ، الْكَرَامَةُ الَّتِي لا يُشْبِهُهَا كَرَامَةُ الآدَمِيِّينَ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اعْمَلُوا قَلِيلا تَتَنَعَّمُوا كَثِيراً.»

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ

بخش اوّل

پاداش موحّدان و عارفان

۱ـ نویسنده این کتاب، ابوجعفر، محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از ابوعمران عجلی، از محمّد بن سنان، از ابوالعلاء خفاف، از عطیّه عوفی، از ابو سعید خدری، از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «من و گویندگان پیش از من، سخنی همانند لا اله الّا الله؛ (هیچ معبودی جز خدا نیست) نگفته‌ایم».

۲ـ اسماعیل بن مسلم سکونی گوید: امام صادق ؑ از پدرش، از پدرانش ؑ نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بهترین عبادت‌ها گفتن لا اله الّا الله است».

۳ـ ابوحمزه گوید: شنیدم امام باقر ؑ می‌فرمود: «ثواب و پاداش هیچ چیزی بالاتر از گواهی دادن به لا اله الا الله نیست؛ چراکه هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند و کسی در این امر با آن شراکت ندارد».

۴ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق ؑ فرمود: «خداوند متعال چیزی را برای مؤمن ضامن شده است». مفضّل گوید: عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: «برای مؤمن ضامن شده که اگر او به پروردگاری خدا، پیامبری محمّد ﷺ و امامت علی ؑ اقرار کند و آنچه راکه بر او واجب کرده انجام دهد؛ او را در جوار خود ساکن کند». مفضّل گوید: عرض کردم: «به خدا سوگند! این کرامتی است که به کرامت آدمیان شباهت ندارد.» مفضّل گوید: آنگاه امام صادق ؑ فرمود: «اندکی عمل کنید و بهرهٔ زیادی ببرید».

۵ـ ابراهیم بن زیاد کرخی گوید: امام صادق ؑ از پدرش از جدّش ؑ

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادٍ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ وَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً أَحْسَنَ أَوْ أَسَاءَ دَخَلَ الْجَنَّةَ.»

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيٍّ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (هُوَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ)[1] قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا أَهْلٌ أَنْ أُتَّقَى وَ لَا يُشْرَكَ بِي عَبْدِي شَيْئاً وَ أَنَا أَهْلٌ إِنْ لَمْ يُشْرِكْ بِي عَبْدِي شَيْئاً أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ». وَ قَالَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ وَ جَلَالِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ أَهْلَ تَوْحِيدِهِ بِالنَّارِ أَبَداً».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُوَحِّدِينَ عَلَى النَّارِ.»

۸. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَجَّاجُ بْنُ أَرْطَاةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: الْمُوجِبَتَانِ مَنْ مَاتَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ [لَا شَرِيكَ لَهُ] دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ.»

۹. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: « كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مَنْ أَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»

۱۰. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «جَاءَ

---

۱. سوره مدثر، آيه ۵۶.



نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که بمیرد و چیزی را با خدا شریک قرار ندهد ـ خواه کار نیک انجام دهد یا بد ـ وارد بهشت می‌شود».

۶ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ؑ در مورد گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «او شایسته بیم داشتن و آمرزش است» گفت: خداوند فرموده: «من شایسته‌ام که بندگان از من بترسند و بندهٔ من، چیزی را با من شریک قرار ندهد. من سزاوارم که اگر بنده‌ام چیزی را با من شریک نسازد، او را وارد بهشت کنم». آنگاه فرمود: «خداوند به عزّت و جلال خودش سوگند یاد کرده، هرگز اهل توحید را به آتش دوزخ عذاب نکند».

۷ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ؑ فرمود: «به راستی که خداوند، اجساد اهل توحید را بر آتش دوزخ حرام کرده است».

۸ـ جابر بن عبدالله گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دو چیز سبب بهشت و دوزخ می‌شود: هر کس بمیرد در حالی که گواهی دهد به اینکه معبودی جز خدا نیست، وارد بهشت می‌شود و هرکس بمیرد در حالی که به خدا شرک ورزد وارد دوزخ می‌شود».

۹ـ انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ستمکارِ گردنکشِ عناد ورز، کسی است که از گفتن لا اله الا الله سرباز زند».

۱۰ـ جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر ؑ فرمود: «روزی جبرئیل خدمت پیامبر خدا ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمّد! خوشا به حال کسی از اُمّت تو که بگوید: لا اله الا الله وحده وحده وحده».

جَبْرَئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِكَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ.»

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :أَتَانِي جَبْرَئِيلُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِكَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ مُخْلِصاً.»

١٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِوبْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِلاَّ صَعِدَتْ تَخْرِقُ كُلَّ سَقْفٍ لا تَمُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ سَيِّئَاتِهِ إِلاَّ طَلَسَتْهَا حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ فَتَقِفَ».

١٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنِ الْمُفَضَّلِبْنِ صَالِحٍ عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «عليه السلام قَوْلُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ».

١٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِعِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَيْفٍ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُبْنُ أَبِي عَطَاءٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنَ الْكَلامِ كَلِمَةٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَوْلِ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَمُدُّ بِهَا صَوْتَهُ فَيَفْرُغُ إِلاَّ تَنَاثَرَتْ ذُنُوبُهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ كَمَا يَتَنَاثَرُ وَرَقُ الشَّجَرِ تَحْتَهَا».

١٥. حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ تَمِيمٍ السَّرَخْسِيُّ الْفَقِيهُ بِسَرَخْسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لُبَيْدٍ مُحَمَّدُبْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَّالُ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي قُدَامَةُبْنُ مُحْرِزٍ الاشْجَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَخْرَمَةُبْنُ بُكَيْرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِالاشَجِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي حَرْبِبْنِ زَيْدِبْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى أَبِي زَيْدِبْنِ خَالِدٍ لَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي: «بَشِّرِ النَّاسَ أَنَّهُ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ».

۱۱ ـ جابر گوید: امام باقر ؑ به نقل از پیامبر خدا ﷺ فرمود: «روزی جبرئیل در میان صفا و مروه، نزد وی آمد و گفت: ای محمّد! خوشا به حال کسی از اُمّت تو که از روی اخلاص بگوید: لا اله الاّ الله وحده.»

۱۲ ـ ابو الطفیل گوید: امیر مؤمنان علی ؑ فرمود: «هیچ بندهٔ مسلمانی نیست که لا اله الا الله بگوید، مگر آن که این کلمه به طرف بالا صعود می‌کند و هر سقفی را بشکافد و به چیزی از گناهانش نگذرد، مگر آنکه آنها را نابود سازد، تا آن که به همانند خود از حسنات منتهی شود و بایستد.»

۱۳ ـ عبید بن زراره گوید: امام صادق ؑ فرمود: «بهای بهشت، گفتن لا اله الا الله است.»

۱۴ ـ ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هیچ سخنی نزد خداوند دوست داشتنی‌تر از گفتن لا اله الا الله نیست و هیچ بنده‌ای نیست که لا اله الا الله را بلند بگوید و آن را به پایان رساند، مگر آنکه گناهانش در زیر پاهایش فرو ریزد، همان گونه که برگ‌های درخت در زیر آن فرو می‌ریزد.»

۱۵ ـ ابو حرب گوید: گواهی می‌دهم از پدرم، زید بن خالد، شنیدم که می‌گفت: «روزی پیامبر خدا ﷺ مرا نزد مردم فرستاد و به من فرمود که به آنها مژده دهم که بهشت از آنِ کسی است که بگوید لا اله الاّ الله وحده لا شریک له.» ۱۶ ـ ابان و شخص دیگری گویند: امام صادق ؑ فرمود: «هر کس روزهٔ خود را با گفتار یا کرداری شایسته تمام کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد.» به حضرت عرض شد: «ای فرزند پیامبر خدا! گفتار شایسته چیست؟» فرمود: «گواهی دادن به اینکه معبودی جز خدا نیست و کار شایسته، پرداخت زکات فطره است.»

١۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانٍ وَ غَيْرِهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ خَتَمَ صِيَامَهُ بِقَوْلٍ صَالِحٍ أَوْ عَمَلٍ صَالِحٍ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ صِيَامَهُ». فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْقَوْلُ الصَّالِحُ؟ قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِخْرَاجُ الْفِطْرَةِ».

١٧. حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ بَكْرٍ الْخُورِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ هَارُونَ الْخُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ وَ يُقَالُ لَهُ: الْهَرَوِيُّ وَ النَّهْرَوَانِيُّ وَ الشَّيْبَانِيُّ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّبْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: ص مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ.»

١٨. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ قَالَهَا مُخْلِصاً اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ قَالَهَا كَاذِباً عُصِمَتْ مَالُهُ وَ دَمُهُ وَ كَانَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ».

١٩. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ طَلَسَتْ مَا فِي صَحِيفَتِهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ».

٢٠. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمُوداً مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ أَسْفَلُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ فِي الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ تَحَرَّكَ الْعَمُودُ وَ تَحَرَّكَ الْحُوتُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: اسْكُنْ يَا عَرْشِي فَيَقُولُ: كَيْفَ أَسْكُنُ وَ أَنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلِهَا؟! فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: اشْهَدُوا سُكَّانَ سَمَاوَاتِي أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِقَائِلِهَا».

٢١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّبْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ بِمَرْوَرُوذَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِبْنُ أَحْمَدَبْنِ عَبَّاسٍ الطَّائِيُّ بالبع بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي فِي سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّبْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَىبْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ:

۱۷ـ احمد بن عبدالله گوید: امام رضا ﷺ از پدرش، از پدرانش، از علی ﷺ نقل می‌کرد که: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «پاداش کسی که خداوند توحید و یگانه پرستی را به او ارزانی داشت، جز بهشت نیست.»

۱۸ـ به همین اسناد از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «به راستی که لا اله الا الله در پیشگاه خدا، سخن ارزشمندی است. هرکه آن را از روی اخلاص بگوید، شایستهٔ بهشت است و هر که آن را از روی دروغ بگوید، اگر چه مال و خونش محفوظ است، ولی بازگشتش به سوی آتش دوزخ خواهد بود.»

۲۰ـ به همین اسناد از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «خداوند را ستونی از یاقوت سرخ است که بالای آن در زیر عرش است و پایین آن بر پشت ماهی در زمین هفتم است که از پایین‌ترین طبقات زمین است، هنگامی که بنده‌ای لا اله الّا الله بگوید عرش الهی می‌لرزد و آن ستون تکان می خورد و ماهی حرکت می‌کند خداوند می‌فرماید: ای عرش من! آرام بگیر، عرش عرض می‌کند: چگونه آرام گیرم با این که هنوز تو گوینده آن را نیامرزیده‌ای؟! خداوند می‌فرماید: ای ساکنان آسمانهای من! گواه باشید که من گویندهٔ آن را آمرزیدم.»

۱۹ـ به همین اسناد، از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که در ساعتی از شب یا روز لا اله الا الله بگوید، اعمال بدی که در نامهٔ عملش نوشته شده نابود می‌شود.»

۲۱ـ عبدالله بن احمد بن عبّاس طائی گوید: امام رضا ﷺ از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند می‌فرماید: لا اله الا الله دژ محکم من است. پس هرکس وارد آن شود از عذاب من ایمن شود.»

حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: (لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ) حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.»

۲۲. حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ النَّيْسَابُورِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزْرَجِيُّ الانْصَارِيُّ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلامِ بْنُ صَالِحٍ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا حِينَ رَحَلَ مِنْ نَيْسَابُورَ وَ هُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ فَإِذَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَرْبٍ وَ يَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ قَدْ تَعَلَّقُوا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ فِي الْمُرَبَّعَةِ فَقَالُوا: بِحَقِّ آبَائِكَ الْمُطَهَّرِينَ حَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ قَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِيكَ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعَمَّارِيَّةِ وَ عَلَيْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ ذُو وَجْهَيْنِ وَ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الانْبِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَقُولُ قَالَ: اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدُونِي مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ بِالاخْلاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي».

۲۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الاسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوَيْهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام بِنَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَنَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ؟ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَّارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ: يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ يَقُولُ :(لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ) حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي». قَالَ: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: مِنْ شُرُوطِهَا الاقْرَارُ لِلرِّضَا عليه السلام بِأَنَّهُ إِمَامٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ

۲۲ـ ابوصلت هروی گوید : با مولایم امام رضاؑ بودم. هنگامی که حضرت از نیشابور کوچ فرمود . آن حضرت بر استر شهبای خود سوار بود . ناگاه دیدم که محمّدبن رافع ، احمد بن حرب ، یحیی بن یحیی ، اسحاق بن راهویه وتنی چند از دانشمندان، لجام استرش راگرفته‌اند و می‌گویند : «تو را سوگند می‌دهیم به حق پدران پاکیزه‌ات ! برای ما حدیثی بیان فرما که آن را از پدر بزرگوارت شنیده‌ای .»

حضرت ـ که ردایی دورویه از خز بر تن داشت ـ سرش را از کجاوه بیرون آورد و فرمود : پدرم بندهٔ صالح و شایستهٔ خدا، حضرت موسی بن جعفر، از حضرت صادقؑ، از حضرت باقر ؑ ، شکافندهٔ علوم پیامبران، از علی بن الحسین ، آقا و سرور عبادت کنندگان، از پدرم امام حسین، سیّد وآقای جوانان بهشت، از علی بن ابی طالب ؑ ، از پیامبر خداﷺ که به نقل از خداوند متعال می‌فرمود : «به راستی که منم خدا و هیچ خدایی جز من نیست . پس مرا بپرستید . هرکس با اخلاص گواهی دهد به این که هیچ معبودی جز خدا نیست، وارد دژ محکم من می‌شود و هرکس داخل دژ محکم من شود از عذاب من در امان است .»

۲۳ـ اسحاق بن راهویه گوید : هنگامی که امام رضا ؑ به نیشابور آمد و خواست از آن جا به طرف مأمون حرکت کند ، اصحاب حدیث پیرامون حضرت گرد آمدند و عرض کردند : «ای فرزند رسول خدا ! اکنون که از شهر ما کوچ می‌کنی ، حدیثی نمی‌فرمایی که از شما استفاده نماییم؟!»

حضرت در کجاوه نشسته بود . سر مبارک خود را بیرون آورد و فرمود : از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: از پدرم محمّد بن علی شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که فرمود: از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود: از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالبؑ شنیدم که فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: از جبرئیل نقل می‌کند که از خدای جل جلاله، شنیدم که می‌فرمود : « لا اله الا الله دژ محکم من است . پس هرکس وارد دژ محکم من شود از عذاب من ایمن است .»

اسحاق گوید : «هنگامی که مرکب حرکت کرد، حضرت با صدای بلند به ما فرمود : « با شروط آن؛ و من از جملهٔ شروط آنم .»

نویسنده این کتاب می‌گوید : منظور از جملهٔ « با شروط آن » این است که به

جَلَّ عَلَى الْعِبادِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ.

٢٤. حَدَّثَنا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ تَمِيمِ السَّرَخْسِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو لَبِيدٍ مُحَمَّدُبْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قالَ: حَدَّثَنا إِسْحاقُبْنُ إِسْرائِيلَ قالَ: حَدَّثَنا حَرِيزٌ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِبْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قالَ: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيالِي فَإِذا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي وَحْدَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِنْسانٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ قالَ: فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ فَالْتَفَتَ فَرَآنِي فَقالَ: «مَنْ هذا؟» قُلْتُ أَبُو ذَرٍّ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِداكَ قالَ: يا أَبا ذَرٍّ تَعالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ ساعَةً فَقالَ: إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الاقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلاّ مَنْ أَعْطاهُ اللَّهُ خَيْراً فَنَفَحَ مِنْهُ بِيَمِينِهِ وَ شِمالِهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ وَراءَهُ وَ عَمِلَ فِيهِ خَيْراً.» قالَ فَمَشَيْتُ مَعَهُ ساعَةً فَقالَ: «اجْلِسْ هاهُنا» وَ أَجْلَسَنِي فِي قاعٍ حَوْلَهُ حِجارَةٌ فَقالَ لِي «اجْلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ» قالَ: وَ انْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرَهُ وَ تَوارَى عَنِّي فَأَطالَ اللَّبْثَ ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ ﷺ وَ هُوَ مُقْبِلٌ وَ هُوَ يَقُولُ: «وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ» قالَ: فَلَمَّا جاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ: يا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِداكَ مَنْ تُكَلِّمُهُ فِي جانِبِ الْحَرَّةِ؟ فَإِنِّي ما سَمِعْتُ أَحَداً يَرُدُّ عَلَيْكَ مِنَ الْجَوابِ شَيْئاً قالَ «ذاكَ جَبْرَئِيلُ عَرَضَ لِي فِي جانِبِ الْحَرَّةِ فَقالَ: بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ ماتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ» قالَ: «قُلْتُ: يا جَبْرَئِيلُ وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ؟ قالَ: نَعَمْ وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ: يَعْنِي بِذٰلِكَ أَنَّهُ يُوَفَّقُ لِلتَّوْبَةِ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

٢٥. حَدَّثَنا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ غالِبٍ الانْماطِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ غَزْوانَ قالَ: حَدَّثَنا إِبْراهِيمُبْنُ أَحْمَدَ قالَ: حَدَّثَنا داوُدُ عَمْرٍو قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُ اللَّهِبْنُ جَعْفَرٍ عَنْ زَيْدِبْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَطاءِبْنِ يَسارٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قالَ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنا رَجُلٌ مُسْتَلْقٍ عَلَى ظَهْرِهِ يَنْظُرُ إِلَى السَّماءِ وَ إِلَى النُّجُومِ وَ يَقُولُ: وَ اللَّهِ إِنَّ لَكَ لَرَبّاً هُوَ خالِقُكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي: قالَ فَنَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ فَغَفَرَ لَهُ».

قال مصنف هذا الكتاب: و قد قال الله عز و جل: (أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الارْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ)[1] يعني بذلك: أ و لم يتفكروا في ملكوت السماوات و الأرض و في عجائب صنعها أ و لم ينظروا في ذلك نظر مستدل معتبر

---

١. سوره اعراف، آيه ١٨٥.

امامت امام رضا ﷺ اقرار کند که آن حضرت، از جانب خداوند، امام بر بندگان است و اطاعت و فرمان برداری‌اش بر آنها واجب است.

۲۴ ـ ابوذر ﷺ گوید: یکی از شبها از خانه بیرون آمدم، ناگاه پیامبر خدا ﷺ را دیدم که تنها می‌رود و هیچ کسی همراه آن حضرت نیست. من چنان پنداشتم که آن حضرت دوست ندارد کسی با او همراه شود. از این رو، در نور مهتاب حرکت کردم. ناگاه آن حضرت مرا دید و فرمود: «تو کیستی؟» عرض کردم: «ابوذر، خدا مرا فدای تو کند.» فرمود: «ای ابوذر! بیا.» من ساعتی با آن حضرت رفتم. آنگاه فرمود: «به راستی کسانی که مال و ثروت زیادی دارند، در روز رستاخیز از کمترین‌ها هستند (از مقام کمتری برخوردارند)، مگر آن که خداوند به او خیر و خوبی عطا فرماید که در دنیا به او مالی روزی کند، او نیز دست بخشش گشاید و از راست و چپ، پیش رو و پشت سر، از آن ببخشد و با آن، کارهای خیر انجام دهد.»

ابوذر گوید: ساعتی دیگر با آن حضرت حرکت کردم، حضرت مرا در آن سنگستان نشاند و فرمود: «بنشین تا برگردم.» پیامبر خدا ﷺ در آن سنگستان، حرکت کرد و رفت تا از دید من پنهان شد و مدّت زیادی درنگ کرد. آنگاه آمد در حالی که می‌فرمود: «اگرچه زنا کند اگرچه دزدی نماید!»

ابوذر گوید: چون حضرت آمد، بی‌صبرانه عرض نمودم: «ای پیامبر خدا! خداوند مرا فدای تو کند. در کنار این سنگستان با چه کسی سخن می‌گفتی! به راستی که نشنیدم کسی پاسخ تو را بدهد؟» فرمود: «جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت: به امّت خود مژده بده، هرکس بمیرد در حالی که چیزی را با خداوند شریک نسازد، وارد بهشت می‌شود.» گفتم: «ای جبرئیل! اگرچه زنا کند و دزدی نماید؟» گفت: «آری، و اگرچه شراب بیاشامد.»

نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور این است که چنین فردی موفّق به توبه می‌شود تا آنکه وارد بهشت شود.

۲۵ ـ ابوهریره گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «شخصی بر پشت خوابیده بود و به آسمان و ستارگان می‌نگریست و می‌گفت: به خدا سوگند! برای تو پروردگاری هست که او آفریدگار توست. خداوندا! مرا بیامرز.» حضرت فرمود: «پس خداوند به او نظر [رحمتی] فرمود و او را آمرزید.»

نویسنده می‌گوید: خداوند می‌فرماید: آیا آنان در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خداوند آفریده ننگریستند؟ یعنی آیا در ملکوت آسمانها و زمین و در آفرینش شگفت آنها نیندیشیده‌اند؟ آیا مانند

فيعرفوا بما يرون ما أقامه الله عز و جل من السماوات و الأرض مع عظم أجسامها و ثقلها على غير عمد و تسكينه إياها بغير آلة فيستدلوا بذلك على خالقها و مالكها و مقيمها أنه لا يشبه الأجسام و لا ما يتخذ الكافرون إلها من دون الله عز و جل إذ كانت الأجسام لا تقدر على إقامة الصغير من الأجسام في الهواء بغير عمد و بغير آلة فيعرفوا بذلك خالق السماوات و الأرض و سائر الأجسام و يعرفوا أنه لا يشبهها و لا تشبهه في قدرة الله و ملكه و أما ملكوت السماوات و الأرض فهو ملك الله لها و اقتداره عليها و أراد بذلك: اء و لم ينظروا و يتفكروا في السماوات و الأرض في خلق الله عز و جل إياهما على ما يشاهدونهما عليه فيعلموا أن الله عز و جل هو مالكها و المقتدر عليها لأنها مملوكة مخلوقة و هي في قدرته و سلطانه و ملكه فجعل نظرهم في السماوات و الأرض و في خلق الله لها نظرا في ملكوتها و في ملك الله لها: لأن الله عز و جل لا يخلق إلا ما يملكه و يقدر عليه و عنى بقوله:(وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ) يعني: من أصناف خلقه فيستدلون به على أن الله خالقها و أنه أولى بالإلهية من الأجسام المحدثة المخلوقة.

٢٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ‌بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ: وَ إِخْلاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

٢٧. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِعِيسَى وَ الْحَسَنِ‌بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ وَ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ هَاشِمٍ كُلُّهُمْ عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ سَيْفٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْمُهَاجِرِبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ زَيْدِبْنِ أَرْقَمَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ إِخْلاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

٢٨. حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ‌بْنُ عَلِيِّ‌بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّ‌بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ بِبَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مَحْمُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمْرَانُ عَنْ مَالِكِ‌بْنِ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ طَهْمَانَ عَنْ [أَبِي] حُصَيْنٍ عَنِ الاسْوَدِبْنِ هِلالٍ عَنْ مُعَاذِبْنِ جَبَلٍ قَالَ: كُنْتُ رَدِيفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ يَقُولُهَا ثَلاثاً» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ لا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه و آله: هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ

استدلال کننده و پندگیرنده، به آنها نگاه نکردند تا آنچه را خداوند برپاداشته ببینند، او آسمان‌ها و زمین‌ها را با وجود بزرگی اجسام وسنگینی آنها بدون ستون برپاداشته است و بدون ابزار، آنها را آرام قرارداده است تا بدین وسیله بر آفریدگار ، مالک و برپادارندهٔ آنها استدلال نمایند، خداوند نه به اجسام شباهت دارد و نه به آنچه کافران آن را ـ به جز خداوند ـ به عنوان خدا برگزیده‌اند؛ زیرا اجسام توانایی ندارند که جسم کوچکی را بدون ستون و وسیله‌ای در هوا نگاه دارند . در نتیجه، از این راه ، آفریدگار آسمان‌ها و زمین و سایر اجسام را می‌شناسند و می‌فهمند که او به آنها شباهت ندارد و آنها در قدرت و ملک خدا ، شباهتی به او ندارند .

و منظور از « ملکوت آسمانها و زمین »، همان مالک بودن خدا، وکمال، و اقتدار و توانایی‌اش بر آنهاست و منظور این بوده است که آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین ـ یعنی در آفرینش آنهاوآنچه مشاهده می‌نمایند ـ ننگریسته ونیندیشیده‌اند تا بدانند که خداوند مالک آنهاست و بر آنها کمال اقتدار را دارد؛ زیرا که آنها مملوک و مخلوقند و همهٔ آنها تحت قدرت و سلطنت او هستند . بنابراین ، نگرش آنها در مورد آسمانها و زمین را به منزلهٔ نگرش در ملکوت آنها و مالکیت خدا بر آنها قرار داده؛ چراکه خداوند جز آنچه راکه مالک آن است و بر آن توانایی دارد ، نمی‌آفریند .

و مقصود خداوند از این آیه «وآنچه که خداوند آفریده‌است» این است که به آنچه از انواع آفریدگانش آفریده بنگرند تابه وسیله آن استدلال نمایند که خدا ، آفریدگار آنهاست و او از اجسامی که پدید آمده و آفریده شده‌اند برای خدایی سزاوارتر است .

۲۶ـ محمّد بن حمران گوید : امام صادق ؑ فرمود : «هر کس از روی اخلاص بگوید «لا اله الّا الله» وارد بهشت می‌شود و اخلاصش آن است که «لا اله الّا الله» او را از آنچه خداوند حرام کرده ، باز دارد .»

۲۷ـ زید بن ارقم گوید : پیامبر خدا ﷺ فرمود : «هر کس از روی اخلاص لا اله الّا الله بگوید وارد بهشت می شود و اخلاصش آن است که لا اله الّا الله او را از آنچه خداوند حرام کرده ، باز دارد .»

۲۸ـ معاذ بن جبل گوید : همراه پیامبر ﷺ بودم ، حضرت سه بار فرمود : «ای معاذ ! آیا می‌دانی که حق خداوند نسبت به بندگان چیست ؟» عرض کردم : «خدا و رسولش داناترند .» پیامبر خدا ﷺ فرمود : «حق خداوند نسبت به بندگان، آن است که چیزی را با او شریک نسازند .» آنگاه فرمود : «آیا می‌دانی

الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: «أَنْ لا يُعَذِّبَهُمْ» أَوْ قَالَ: «أَنْ لا يُدْخِلَهُمُ النَّارَ».

۲۹. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَرِيشِ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى الْكِلَابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَنَةَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ) قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ».

۳۰. حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مَحْبُوبٌ الْمُزَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عِيسَى الْبِسْطَامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي بِشْرٍ الْعَنْبَرِيِّ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

۳۱. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً لا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحِّداً أَبَداً وَ إِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِقَوْمٍ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا كَيْفَ تُدْخِلُنَا النَّارَ وَ قَدْ كُنَّا نُوَحِّدُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا؟! وَ كَيْفَ تُحْرِقُ بِالنَّارِ أَلْسِنَتَنَا وَ قَدْ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا؟! وَ كَيْفَ تُحْرِقُ قُلُوبَنَا وَ قَدْ عَقَدَتْ عَلَى أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؟! أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ وُجُوهَنَا وَ قَدْ عَفَّرْنَاهَا لَكَ فِي التُّرَابِ؟! أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ أَيْدِيَنَا وَ قَدْ رَفَعْنَاهَا بِالدُّعَاءِ إِلَيْكَ؟! فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ: عِبَادِي سَاءَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَجَزَاؤُكُمْ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا عَفْوُكَ أَعْظَمُ أَمْ خَطِيئَتُنَا؟ فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ عَفْوِي فَيَقُولُونَ: رَحْمَتُكَ أَوْسَعُ أَمْ

حق بندگان نسبت به خداوند ـ هنگامی که که این عمل را به جا آوردند ـ چیست ؟» معاذ گوید : گفتم : «خدا و رسولش بهتر می‌دانند .» فرمود : «اینکه آنها را عذاب نکند .» یا فرمود : «آنها را وارد دوزخ نکند .»

۲۹ ـ موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهم السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که : علی علیه السلام در مورد این آیه: «آیا پاداش نیکویی جز نیکویی است» فرمود : از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خداوند فرمود : «پاداش کسی که برای او توحید ویکتاپرستی انعام کرده‌ام ، چیزی جز بهشت نیست .»

۳۰ـ عثمان بن عفّان گوید : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «هر کس بمیرد در حالی که می داند خداوند حق است ، وارد بهشت می‌شود .»

۳۱ـ ابن عبّاس گوید : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت ! هرگز خداوند، هیچ یکتاپرستی را به آتش دوزخ عذاب نمی‌فرماید و به راستی که اهل توحید و یکتاپرستان [ازگناه‌کاران] شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان پذیرفته می‌شود .» آنگاه فرمود : «هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد ، خداوند دستور می‌دهد گروهی را که در دنیا کردارهایشان بد بوده به سوی آتش دوزخ برند .» آنان عرض می‌کنند : «ای پروردگار ما ! چگونه ما را داخل آتش می‌کنی با آن که ما در دنیا به یگانگی تو اقرار می‌کردیم و چگونه زبان ما را به آتش می‌سوزانی با آن که ما در دنیا به یگانگی تو اقرار می‌کردیم ؟ و چگونه دل ما را می‌سوزانی با آن که دل ما «لا اله الا انت» گره خورده و به آن اعتقاد پیدا کرده‌است ؟ یا چگونه چهرهٔ ما را می‌سوزانی با آن که ما به خاطر تو چهره بر خاک نهاده‌ایم ؟ یا چگونه دست ما را می‌سوزانی با آن که برای دعا دست به سوی تو برداشته‌ایم ؟»

ذُنوبُنَا؟ فَيقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: بَلْ رَحْمَتِي فَيَقُولُونَ: إِقْرارُنَا بِتَوْحِيدِكَ أَعْظَمُ أَمْ ذُنُوبُنَا؟ فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: بَلْ إِقْرارُكُمْ بِتَوْحِيدِي أَعْظَمُ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا فَلْيَسَعْنَا عَفْوُكَ وَ رَحْمَتُكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ: مَلائِكَتِي وَ عِزَّتِي وَ جَلالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُقِرِّينَ لِي بِتَوْحِيدِي وَ أَنْ لا إِلَهَ غَيْرِي وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ لا أُصْلِيَ بِالنَّارِ أَهْلَ تَوْحِيدِي أَدْخِلُوا عِبَادِيَ الْجَنَّةَ».

۳۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً أَحْسَنَ أَوْ أَسَاءَ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

۳۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ قَالا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَمَلاً إِلاَّ مَنْ زَادَ».

۳۴. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ لِمُوسَى: يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ عَامِرِيهِنَّ وَ الأَرَضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ وَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ».

۳۵. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ فِي يَوْمٍ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لا وَلَداً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كَانَ كَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً وَ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ».

خداوند می‌فرماید : «ای بندگان من! کردار شما در دنیا بد بود، از این رو کیفر شما آتش دوزخ است.» عرض می‌کنند : «ای پروردگار ما! عفو و گذشت تو بزرگ‌تر است یا گناه ما؟» خداوند می‌فرماید : «عفو من.» عرض می‌کنند : «رحمت تو وسیع‌تر است یا گناهان ما؟» خداوند می‌فرماید : «رحمت من.» عرض می‌کنند : «اقرار ما به توحید تو بزرگ‌تر است، یا گناهان ما؟» خداوند می‌فرماید : «اقرار شما به توحید من» عرض می‌کنند : «ای پروردگار ما! پس عفو و رحمت تو که همه چیز را فراگرفته، بایستی ما را فراگیرد.» خداوند می‌فرماید : «ای فرشتگان من! به عزّت و جلالم سوگند، هیچ آفریده‌ای را نیافریدم که در پیشگاه من دوست داشتنی‌تر از کسانی باشد که به یگانگی من و اینکه خدایی جز من نیست اقرار دارند. بر من شایسته است که اهل توحیدم را به آتش نسوزانم. بندگان مرا وارد بهشت کنید!»

۳۲ ـ عماره از امام صادق ؑ به روایت پدران بزرگوارش از علی ؑ نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود : «هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خدا شریک نسازد ـ نیکوکار باشد یا بدکار ـ وارد بهشت می‌شود.»

۳۳ـ هشام بن سالم و ابوایّوب گویند : امام صادق ؑ فرمود : «هر کس صد مرتبه لا اله الا الله بگوید، از نظر عمل، در آن روز بهترین مردم است، مگر کسی که بر این تعداد بیفزاید.»

۳۴ـ ابوسعید خدری گوید : پیامبر ﷺ فرمود : «خداوند به موسی بن عمران خطاب کرد : ای موسی! اگر آسمان‌ها و عمارت‌کنندگان آنها و زمین‌های هفتگانه در کفّهٔ ترازویی باشد و «لا اله الا الله» در کفّهٔ دیگر «لا اله الا الله» بر آنها ترجیح پیدا می‌کند.»

۳۵ ـ عمر بن یزید گوید : از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود : «هر کس در روز بگوید : «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتایی که شریکی ندارد. خدای یگانه، یکتا و بی‌نیازی که همسر و فرزندی ندارد». خداوند چهل و پنج میلیون حسنه برای او می نویسد و چهل و پنج میلیون گناه از او محو می‌کند و چهل و پنج میلیون درجه، مقام او را بالا می‌برد. او همچون کسی است که قرآن را دوازده مرتبه خوانده و خداوند برای او خانه‌ای در بهشت می سازد.»

۲. باب التوحيد و نفي التشبيه

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَمْرِوبْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الاعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَوْماً خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلالُهُ قَالَ: أَبُو إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ: أَ وَ مَا حَفِظْتَهَا؟ قَالَ: قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لا يَمُوتُ وَ لا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ لانَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكاً وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً وَ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ الاوْهَامُ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحاً مَاثِلا وَ لَمْ تُدْرِكْهُ الابْصَارُ فَيَكُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلا.

الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ فِي أَوَّلِيَّتِهِ نِهَايَةٌ وَ لا فِي آخِرِيَّتِهِ حَدٌّ وَ لا غَايَةٌ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتٌ وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ وَ لَمْ يَتَعَاوَرْهُ زِيَادَةٌ وَ لا نُقْصَانٌ وَ لَمْ يُوصَفْ بِأَيْنٍ وَ لا بِمَكَانٍ الَّذِي بَطَنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الامُورِ وَ ظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عَلامَاتِ التَّدْبِيرِ الَّذِي سُئِلَتِ الانْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَ لا بِنَقْصٍ بَلْ وَصَفَتْهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ وَ لا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ لانَّ مَنْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ فِطْرَتَهُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ هُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ فَلا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ الَّذِي بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلا شَيْءَ كَمِثْلِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ وَ أَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ وَ قَطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَجِ فَعَنْ بَيِّنَةٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَ عَنْ بَيِّنَةٍ نَجَا مَنْ نَجَا وَ لِلَّهِ الْفَضْلُ مُبْدِئاً وَ مُعِيداً.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ افْتَتَحَ الْكِتَابَ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ وَ خَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ مَجِيءَ الآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ فَقَالَ: ﴿وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[1] الْحَمْدُ لِلَّهِ اللابِسِ الْكِبْرِيَاءَ بِلا تَجَسُّدٍ وَ الْمُرْتَدِي بِالْجَلالِ بِلا تَمَثُّلٍ وَ الْمُسْتَوِي عَلَى الْعَرْشِ بِلا

---

۱. سوره زمر، آیه ۷۵.



بخش دوّم

توحید و یکتاپرستی و نفی تشبیه[(۱)]

۱ ـ ابو اسحاق سبیعی ازحارث اعورنقل می‌کند که حارث گوید: روزی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ پس از نماز عصر، خطبه‌ای ایراد فرمود، مردم از حسن توصیف آن حضرت و آنچه از تعظیم‌خداییان داشت در شگفت شدند. ابواسحاق گوید: به حارث گفتم: «آیا تو آن خطبه را حفظ نکرده‌ای؟» گفت: «من آن را نوشته‌ام.» آنگاه از روی نوشته‌اش برای ما این گونه املاکرد: حمد و ستایش خدایی راکه نمی‌میرد، عجایب و شگفتی‌هایش به پایان نمی‌رسد؛ چراکه او هر روز و هر زمان در پی ایجاد پدیدهٔ تازه‌ای است که پیش از آن نبود، او زاده نشد تا در عزّت و شکوه باکسی شرکت کند و نزاد تا از او میراث برده شود و نابود شود. خیالها بر او واقع نمی‌شوند تابرای او شبح وکالبدی همانند فرض کنند و دیدگان او را در نیابند تا بعد از انتقال آنها دگرگون شود.

اوکه در آغازش نهایتی نیست و در فرجامش اندازه و غایتی نیست. آن که زمانی بر او پیشی نگرفته و زمانی براو تقدّم نجسته و فزونی وکاستی به طورمتناوب او را فرا نگرفته است، نه او را با «اَیْنَ» (کجابودن) می‌توان وصف کرد و نه با مکان. اوکه باطن اُمور پوشیده را ادراک کرده و علمش در آن نفوذ کرده است و در عقول و خردها که به واسطهٔ علایم تدبیر آفرینش، دیده می‌شود کمال ظهور را دارد.



آن که از پیامبران در مورد او پرسیدند، پس او را به تعریف باحدود و نقص وصف نکردند؛ بلکه او را به کردار نیکی که دارد توصیف فرمودند و به آیات و نشانه‌هایش بر او دلالت کردند. و عقل‌های اندیشمندان نمی‌توانند او را انکار نمایند؛ چراکه آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در بین اینهاست همه آفریدهٔ اوست و او صانع اینهاست که همهٔ اینها را آفریده‌است. پس چیزی نیست که بر قدرتش غلبه کند.



آن که از خلق به وسیلهٔ عدم مشابهت دور شده، از این رو چیزی مانند او نیست. آن که خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و آنها را با فراهم کردن شرایط تکلیف توانایی داده و به سبب حجّت‌ها، بهانهٔ آنها را از بین برده‌است. پس هرکس هلاک شد، از روی حجّتی ظاهر هلاک شد و هر کس نجات یافت، از روی گواه نجات یافت. بنابراین، فضل و احسان در آغاز وفرجام از آنِ خداوندست.

به راستی خداوند ـ که حمد و ستایش از آنِ او است ـ کتاب خود را به حمد وستایش خود گشود و امر دنیا و فرارسیدن جهان آخرت را به حمد وستایش ذات مقدس خود ختم کرد وفرمود: ودرمیان بندگان به حق داوری شده وگفته می‌شود: حمد و سپاس مخصوص خدا؛ پروردگار جهانیان است. حمد وسپاس ازآنِ خدایی‌است که



---

۱ ـ منظور از «نفی تشبیه» این است که خداوند متعال به صفات ممکنات متّصف نیست و در حقیقت، صفات، هیچ گونه اشتراکی با او ندارد.

زَوَالٍ وَ الْمُتَعَالِي عَنِ الْخَلْقِ بِلا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ الْقَرِيبُ مِنْهُمْ بِلا مُلامَسَةٍ مِنْهُ لَهُمْ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَى حَدِّهِ وَ لا لَهُ مِثْلٌ فَيُعْرَفَ بِمِثْلِهِ ذَلَّ مَنْ تَجَبَّرَ غَيْرُهُ وَ صَغُرَ مَنْ تَكَبَّرَ دُونَهُ وَ تَوَاضَعَتِ الاشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ وَ انْقَادَتْ لِسُلْطَانِهِ وَ عِزَّتِهِ وَ كَلَّتْ عَنْ اِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعُيُونِ وَ قَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلائِقِ الاوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ وَ الْمُشَاهِدِ لِجَمِيعِ الامَاكِنِ بِلا انْتِقَالٍ إِلَيْهَا وَ لا تَلْمِسُهُ لامِسَةٌ وَ لا تَحُسُّهُ حَاسَّةٌ.

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الارْضِ إِلٰهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ أَتْقَنَ مَا أَرَادَ خَلْقَهُ مِنَ الاشْيَاءِ كُلِّهَا بِلا مِثَالٍ سَبَقَ إِلَيْهِ وَ لا لُغُوبٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَاءَهُ وَ أَنْشَأَ مَا أَرَادَ إِنْشَاءَهُ عَلَى مَا أَرَادَهُ مِنَ الثَّقَلَيْنِ: الْجِنِّ وَ الانْسِ؛ لِتُعْرَفَ بِذَلِكَ رُبُوبِيَّتُهُ وَ تَمَكَّنَ فِيهِمْ طَوَاعِيَتُهُ نَحْمَدُهُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نَعْمَائِهِ كُلِّهَا وَ نَسْتَهْدِيهِ لِمَرَاشِدِ أُمُورِنَا وَ نَعُوذُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا وَ نَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِي سَلَفَتْ مِنَّا.

وَ نَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ بَعَثَهُ بِالْحَقِّ دَالاً عَلَيْهِ وَ هَادِياً إِلَيْهِ فَهَدَانَا بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ وَ اسْتَنْقَذَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً وَ نَالَ ثَوَاباً كَرِيماً وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً وَ اسْتَحَقَّ عَذَاباً أَلِيماً فَأَنْجِعُوا بِمَا يَحِقُّ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ إِخْلاصِ النَّصِيحَةِ وَ حُسْنِ الْمُؤَازَرَةِ وَ أَعِينُوا أَنْفُسَكُمْ بِلُزُومِ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ وَ هَجْرِ الامُورِ الْمَكْرُوهَةِ وَ تَعَاطَوُا الْحَقَّ بَيْنَكُمْ وَ تَعَاوَنُوا عَلَيْهِ وَ خُذُوا عَلَى يَدَيِ الظَّالِمِ السَّفِيهِ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اعْرِفُوا لِذَوِي الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِالْهُدَى وَ ثَبَّتَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى التَّقْوَى وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ عَمْرٍو الْكَاتِبُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ زِيَادٍ الْقُلْزُمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي زِيَادٍ الْجُدِّيِّ صَاحِبِ الصَّلاةِ بِجُدَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى بْنِ عُمَرَبْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ». قَالَ ابْنُ أَبِي زِيَادٍ: وَ رَوَاهُ لِي أَيْضاً أَحْمَدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيُّ مَوْلًى لَهُمْ وَ خَالاً لِبَعْضِهِمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ الْعَلَوِيِّ: أَنَّ



لباس بزرگواری و پادشاهی را بی‌آنکه صاحب تن باشد پوشیده و جلال و بزرگی را بی‌آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد، ردای خود ساخته است؛ و بر عرش استیلا یافت، بدون این که زوالی به او رو آورد و بر آفریدگان برتری دارد، بی‌آن که آنها از او دور باشند و به آنان نزدیک است بدون این که لمس و تماسی از او به آنان باشد، او را حدّی نیست که به آن به پایان رسد و او مانند و نظیری ندارد تا به مانند خویش شناخته شود.

هر کس جز خدا، جبّاری کرد، خوار شد و هر کس غیر از او اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمتش فروتنی کردند و برای سلطنت و عزّتش راه اطاعت پیمودند. چشم‌ها از دریافتش خسته شده‌اند و اوهام آفریدگان به وصفش نرسیده‌اند.

او اوّل و پیش از هر چیز است و آخر و بعد از هر چیز است. هیچ چیزی با او برابری نمی‌کند. او به واسطه غلبه‌ای که‌دار د بر همه چیز غالب و پیروز است و همهٔ مکان‌ها را بی‌آنکه به سوی آنها منتقل شود مشاهده می‌کند.

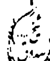
هیچ صاحب لمسی او را لمس نمی‌کند و هیچ حاسّه‌ای او را در نیابد و اوست آنکه در آسمان و زمین، خداست و او حکیم و داناست. آفرینش هرچیزی را که خواسته، محکم آفریده‌است، ولی نه با الگویی که قبل از آن باشد. و به هنگام آفرینش آنچه نزد اوست، واماندگی به او نرسیده است. آنچه را که می‌خواست در آغاز باشد، در آغاز قرار داد و آنچه را می‌خواست از دو گروه جن و انس پدید آورد، پدید آورد تا به سبب این آفرینش، پروردگاری او را بشناسند و فرمانبرداری او برای آنان امکان‌پذیر باشد.



او را به همهٔ ستایش‌ها بر تمام نعمت‌هایش ستایش می‌کنیم و از او برای به هدف رسیدن امورمان راهنمایی می‌خواهیم و از بدی‌های کردار خودمان به او پناه می‌بریم و به جهت گناهانی که در گذشته از ما سرزده، از وی آمرزش می‌خواهیم و گواهی می‌دهیم که خدایی جز او نیست و به راستی که محمّد ﷺ، بنده و رسول اوست که او را به حق و راستی به پیامبری برانگیخته تا به سوی او دلالت و هدایت فرماید. پس با آن حضرت، ما را از گمراهی هدایت فرمود و به سبب او ما را از جهالت و نادانی رهایی بخشید. هر کس از خدا و رسول او فرمانبرداری کند، به حقیقت، به رستگاری بزرگی دست یافته و هر کس از خدا و رسول او نافرمانی نماید، زیان آشکاری کرده و سزاوار عذابی دردناک شده است.



از این رو، در انجام آنچه بر شما واجب و لازم است - از شنیدن، فرمان بردن، خیرخواهی و بار سنگین را به نیکی از دوش یکدیگر برداشتن - تلاش و کوشش کنید. خودتان را با ملازمت راه راست و دوری از امور ناپسند یاری کنید. حق را در میان خویش جاری سازید و فراگیرید و یکدیگر را بر آن یاری نمایید و دست‌های ستمگر بی‌خرد را بگیرید. امر به معروف و نهی از منکر کنید و فضل و صاحبان آن را بشناسید. خداوند ما و شما را به سبب هدایت، از بدی‌ها نگاه دارد و بر پرهیزکاری استوار بدارد و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌خواهم.



۲ـ قاسم بن ایّوب علوی گوید، هنگامی که مأمون خواست امام رضا ﷺ را به ولایت عهدی وادار سازد بنی هاشم را جمع کرد و گفت: «من می‌خواهم رضا ﷺ را بر امر خلافت بگمارم که او پس از من خلیفه باشد.»

الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرِّضَاعليه السلام عَلَى هٰذَا الامْرِ جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرِّضَا عَلَى هٰذَا الامْرِ مِنْ بَعْدِي فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَ قَالُوا: أَ تُوَلِّي رَجُلاً جَاهِلاً لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ بِتَدْبِيرِ الْخِلافَةِ؟! فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلاً يَأْتِنَا فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ اصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ انْصِبْ لَنَا عَلَماً نَعْبُدُ اللّٰهَ عَلَيْهِ فَصَعِدَعليه السلام الْمِنْبَرَ فَقَعَدَ مَلِيّاً لا يَتَكَلَّمُ مُطْرِقاً ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً وَ اسْتَوَى قَائِماً وَ حَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللّٰهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللّٰهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالاقْتِرَانِ وَ شَهَادَةِ الاقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ وَ شَهَادَةِ الْحَدَثِ بِالامْتِنَاعِ مِنَ الازَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدَثِ فَلَيْسَ اللّٰهَ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ وَ لا إِيَّاهُ وَحَّدَ مَنِ اكْتَنَهَهُ وَ لا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَ لا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَّاهُ وَ لا صَمَدَ صَمْدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ لا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لا لَهُ تَذَلَّلَ مَنْ بَعَّضَهُ وَ لا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ بِصُنْعِ اللّٰهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ خَلْقُ اللّٰهِ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ مُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِنِّيَّتَهُمْ وَ ابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لا ابْتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَإٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ وَ أَدْوُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لا أَدَاةَ فِيهِ لِشَهَادَةِ الادَوَاتِ بِفَاقَةِ الْمُتَأَدِّينَ وَ أَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ وَ أَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ غُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ.

فَقَدْ جَهِلَ اللّٰهَ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنِ اشْتَمَلَهُ وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ وَ مَنْ قَالَ: كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ وَ مَنْ قَالَ: لِمَ فَقَدْ عَلَّلَهُ وَ مَنْ قَالَ: مَتَى فَقَدْ وَقَّتَهُ وَ مَنْ قَالَ: فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ: إِلامَ فَقَدْ نَهَّاهُ وَ مَنْ قَالَ: حَتَّامَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَ مَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ وَ مَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ وَصَفَهُ وَ مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ لا يَتَغَيَّرُ اللّٰهُ بِانْغِيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ أَحَدٌ لا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ ظَاهِرٌ لا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ مُتَجَلٍّ لا بِاسْتِهْلالِ رُؤْيَةٍ بَاطِنٌ لا بِمُزَايَلَةٍ مُبَايِنٌ لا بِمَسَافَةٍ قَرِيبٌ لا بِمُدَانَاةٍ لَطِيفٌ لا بِتَجَسُّمٍ مَوْجُودٌ لا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لا بِاضْطِرَارٍ مُقَدِّرٌ لا بِحَوْلِ فِكْرَةٍ مُدَبِّرٌ لا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٌ لا



بنی‌هاشم بر آن حضرت حسد بردند و گفتند: «آیا مردی را که هیچ گونه آگاهی و بینشی در تدبیر خلافت ندارد به عنوان والی قرار می‌دهی؟ کسی را نزد او بفرست که او را نزد ما بیاورد تا متوجّه عدم آگاهی او شوی و بر این مطلب، استدلال کنی.»

مامون فردی را نزد آن حضرت فرستاد و حضرت نزد او آمد. بنی‌هاشم به آن حضرت گفتند: «ای اباالحسن! بر فراز منبر برو و برای ما نشانه‌ای بیان کن که خدا را بر آن پرستش کنیم.» حضرت ﷺ بر فراز منبر قرار گرفت. اندک زمانی نشست و هیچ حرفی نزد، در حالی که چشم در پیش افکنده و خاموش بود. آنگاه اندکی حرکت نمود و ایستاد و خدا را حمد و ثنا گفت و بر پیامبر خدا ﷺ و خاندانش درود فرستاد.



آنگاه فرمود: «نخستین مرحلهٔ عبادت و بندگی خدا، معرفت و شناخت اوست و بنیاد معرفت خدا، توحید و اقرار به یگانگی اوست و رشتهٔ توحیدش، نفی صفات از اوست؛ چراکه عقل‌ها گواهند که هر صفت و موصوفی آفریده شده‌اند و هر آفریده شده‌ای گواه است که او را آفریننده‌ای هست که آن آفریدگار نه صفت است و نه موصوف. همچنین هر صفت و موصوفی به نزدیک هم بودن گواهی می‌دهد و از نزدیک به هم بودن گواه بر حدوث است و حدوث گواه بر ازلی نبودن است که بر حادث ممتنع است.



پس کسی که خدا را به واسطهٔ تشبیه ذاتش شناخته، چنین نیست که در واقع او را شناخته و به توحید و یگانگی پرستیده‌است، کسی به کُنه و پایان او نرسیده و به حقیقتش راه نیافته‌است، کسی که او را تمثیل کرده او را تصدیق نکرده‌است. و کسی که نهایتی برای او قرار داده متوجّه او نشده‌است. و کسی که به سوی او اشاره نموده او را قصد نکرده، و کسی که او را مانند خلق دانسته‌است، برای او خشوع ننموده‌است. کسی که او را جزء جزء قرار داده، و کسی که او را توهم کرده، او را نخواسته‌است.



هر شناخته شده‌ای ساخته شده است و هر چه به وسیله غیر خود ایستاده، معلول است و علّتی دارد. به وسیله آفریدهٔ خدا بر خدا استدلال می‌شود و به وسیله عقل‌ها به معرفتش اعتقاد می‌شود و به فطرت و سرشت، حجّتش ثابت می‌شود. آفریدن خدا آفریدگان را پرده‌ای میان او و آنها است و جدایی او از آنان دلیل جدایی او از ماهیت آنهاست و آغازیدن او بر آفرینش آنان، دلیل بر این است که او را آغازی نیست؛ چراکه هر آغاز شده‌ای، از آغاز کردن غیر خود درمانده است و اینکه آنها را صاحب ادات و اسباب قرار داد؛ دلیل است بر اینکه او را ابزاری نیست؛ چراکه ادوات و اسباب گواه بر نیاز صاحبان مادّه و ادات است.

نامهایش تنها تعبیر آوردن است و کارهایش فهمانیدن، ذاتش حقیقت و کنه و پایانش جدایی افکندن در میان او و آفریدگانش است و ازلی بودنش نشان محدود بودن غیر اوست.



بنابراین در حقیقت، خدا را نشناخته کسی که او را در معرض صفات زایده و صفات ممکنات (مخلوقات) در آورده‌است و از او درگذشته هر که به او احاطه پیدا کرده و به خطا رفته کسی که به کُنه او رسیده‌است و هر کس بگوید: چگونه است؟ درواقع او را به خلایق تشبیه کرده و هر کس بگوید: چرا؟ او را معلّل ساخته و هر کس بگوید: چه وقت؟ او را موقّت نموده (وقتی برای او قرار داده) و هر کس بگوید: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و هر کس بگوید: تا چه زمان می‌باشد؟ نهایتی برای او توهّم کرده و هر کس بگوید: تا چه مکان







بِهَمَامَةِ شَاءٍ لا بِهِمَّةٍ مُدْرِكٌ لا بِمِجَسَّةٍ سَمِيعٌ لا بِ آلَةٍ بَصِيرٌ لا بِأَدَاةٍ لا تَصْحَبُهُ الاوْقَاتُ وَ لا تَضَمَّنُهُ الاماكِنُ وَ لا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ وَ لا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لا تُقَيِّدُهُ الادَوَاتُ سَبَقَ الاوْقَاتَ كَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ وَ الابْتِدَاءَ أَزَلُهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الاشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الامُورِ عُرِفَ أَنْ لا قَرِينَ لَهُ.

ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَ الْجَلايَةَ بِالْبُهَمِ وَ الْجَسْوَ بِالْبَلَلِ وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالَّةً بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[1] فَفَرَّقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَ بَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لا قَبْلَ لَهُ وَ لا بَعْدَ شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لا غَرِيزَةَ لِمُغْرِزِهَا دَالَّةً بِتَفَاوُتِهَا أَنْ لا تَفَاوُتَ لِمُفَاوِتِهَا مُخْبِرَةً بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا غَيْرُهَا.

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لا مَرْبُوبَ وَ حَقِيقَةُ الالَهِيَّةِ إِذْ لا مَأْلُوهَ وَ مَعْنَى الْعَالِمِ وَ لا مَعْلُومَ وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لا مَخْلُوقَ وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ وَ لا مَسْمُوعَ لَيْسَ مُنْذُ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لا بِإِحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتَفَادَ مَعْنَى الْبَارِئِيَّةِ كَيْفَ وَ لا تُغَيِّبُهُ مُذْ وَ لا تُدْنِيهِ قَدْ وَ لا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ وَ لا تُوَقِّتُهُ مَتَى وَ لا تَشْمَلُهُ حِينٌ وَ لا تُقَارِنُهُ مَعَ إِنَّمَا تَحُدُّ الادَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا وَ فِي الاشْيَاءِ يُوجَدُ فِعَالُهَا مَنَعَتْهَا مُنْذُ الْقِدْمَةَ وَ حَمَتْهَا قَدِ الازَلِيَّةَ وَ جَنَّبَتْهَا لَوْ لا التَّكْمِلَةَ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ تَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ إِلَيْهَا تَحَاكَمَ الاوْهَامُ وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ وَ مِنْهَا أُنِيطَ الدَّلِيلُ وَ بِهَا عَرَّفَهَا الاقْرَارُ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ وَ بِالاقْرَارِ يَكْمُلُ الايمَانُ بِهِ وَ لا دِيَانَةَ إِلاَّ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لا مَعْرِفَةَ إِلاَّ بِالاخْلاصِ وَ لا إِخْلاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ.

فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ لا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتَدَأَهُ إِذاً لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ وَ لامْتَنَعَ مِنَ الازَلِ مَعْنَاهُ وَ لَمَا كَانَ لِلْبَارِئِ مَعْنًى غَيْرُ

---

١. سوره الذاريات، آيه ٤٩.

می‌باشد؟ غایتی برای او ثابت نموده‌است و هر کس غایتی برای او ثابت نموده، او را در غایت با دیگری شریک کرده‌است و هر کس او را با دیگری در غایت شریک کند او را جزء جزء کرده‌است. وهرکس اورا جزء جزء بداند او را به صفات زائده وصف نموده و هر کس او را وصف نماید الحاد کرده و از حق منحرف شده است. خداوند به تغییر مخلوق، از حال خود متغیّر نمی‌شود، آن سان که به تحدید و اندازه نمودنِ محدود، محدود نمی‌شود.

او یکی است نه به تأویل عدد و شماره. او هویداست نه به تأویل مباشرت. آشکار است، نه به آشکاری رؤیت. پنهان است نه به دوری. جداست نه به مسافت، نزدیک است نه به همجواری. لطیف است نه به اعتبار تجسّم. موجوداست نه بعد از عدم. فاعل است نه به اضطرار و ناچاری. تقدیر می‌کند و هر چیزی را اندازه می‌دهد نه به قوّت و جولان اندیشه. تدبیر می‌کند نه به واسطهٔ حرکت. اراده کننده است نه به همّت و قصد. دریابنده است نه به آلت حس. شنواست نه به توسّط آلت (که گوش داشته باشد) و بینا است نه به وسیلهٔ ابزار (که چشم داشته باشد). زمان‌ها نمی‌توانند با او همراهی کنند و مکان‌ها نمی‌توانند او را فراگیرند؛ چرت‌ها او را فرانگیرند و صفت‌ها او را محدود نکنند و ادوات و اسباب او را مقیّد نسازند. هستی‌اش بر زمان‌ها پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته است و همیشگی‌اش از ابتدا گوی سبقت را ربوده است.

به خاطر اینکه برای آفریدگانش مشاعر و حواس قرارداد، معلوم شد که او را مشعر و حاسه‌ای نیست و به جهت این که ماهیّات جواهر را ایجاد کرده دانسته شد که او را جوهری نیست و به واسطهٔ آن که در بین چیزها ضدّیت و مخالفت افکنده، معلوم شد که ضدّی ندارد و به اعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در بین چیزها قرار داده معلوم شد که قرین و یاری ندارد. روشنی را با تاریکی، درشتی را با نرمی، خشکی را با تری و سردی را با گرمی متضاد قرار داده و چیزهایی را که با هم سازگاری ندارند به یکدیگر مرتبط کرده است؛ و در میان چیزهایی که به هم نزدیکند، جدایی افکنده تا به سبب جدایی بیانگر جداکنندهٔ آنها و به سبب ارتباط آنها بیانگر ارتباط دهندهٔ آنها باشد و این است معنای فرمودهٔ خداوند که «و از هر چیزی جفت آفریدیم باشد که شما پندپذیر شوید». پس در بین قبل و بعد جدایی افکند تا معلوم شود که او را قبل و بعدی نیست. همهٔ اینها به طبایع و سرشت‌ها گواهند که آنکه این طبیعت‌ها را به آنان عطا فرمود، خود، طبیعت و سرشتی ندارد و به تفاوتی که دارند نشانگر آن هستند که کسی که آنها را متفاوت قرار داد، خود تفاوتی ندارد و به واسطهٔ وقتی که دارند خبر می‌دهند که کسی که وقت را برای آنان پیدا کرد، خود وقتی ندارد. برخی از اینها را از برخی دیگر پوشانده تا معلوم شود که در بین او و آنها حجابی غیر از آنها نیست. او پروردگار بود در هنگامی که هیچ مربوبی نبود. و او حقیقت خدا بودن و خدایی را داشت، در زمانی که هیچ معبودی نبود و معنای دانایی را داشت هنگامی که هیچ معلومی نبود و معنای آفریدگار را داشت هنگامی که هیچ آفریده‌ای نبود و تأویل شنوایی را داشت هنگامی که هیچ مسموعی نبود (که قابلیّت شنیدن داشته باشد). خداوند آن گونه نیست که از زمان آفریدن، معنای خالق را سزاوار شده باشد و نه این که به پدید آوردن خلایق معنای پدید آورندگی را استفاده کند. چگونه چنین باشد و حال آنکه «منذ» (از چه زمان) او را پنهان نسازد و «قد» (تقریب زمان) او را نزدیک نسازد و «لعلّ» (شاید) او را منع نکند و «متی» (چه وقت) او را موقّت نکند و «حین» (زمان) او را فرا نگیرد و «مع» (همراه بودن) به او نزدیک نشود و نپیوندد. زیرا ادوات فقط خود را اندازه می‌کنند و آلت‌ها به سوی نظایر خویش اشاره می‌کنند. در چیزها کردارهای آنها یافت می‌شود. «منذ» (نشانگر قدمت) آنها را از قدیمی بودن منع نموده و «قد» (نشانگر ازلیّت) آنها را از همیشگی بودن باز داشته و «لولا» (که نشانگر اگر نه این بود است) آنها را از یکدیگر جدا ساخته و به این سبب بر جداکننده‌اش دلالت کرده و از هم دور شده و دوری دهنده‌اش را آشکار ساخته است؛ به جهت اینکه سازنده‌اش برای عقل‌ها تجلّی کرده و به واسطهٔ آن از دیدن، در پرده رفته و به سوی آنها خیال‌ها تحاکم رفته و غیر او در آنها تثبیت شده

الْمَبْرُوءِ وَ لَوْ حُدَّ لَهُ وَرَاءُ إِذاً حُدَّ لَهُ أَمَامُ وَ لَوِ الْتُمِسَ لَهُ التَّمَامُ إِذاً لَزِمَهُ النُّقْصَانُ كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الازَلَ مَنْ لا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ وَ كَيْفَ يُنْشِئُ الاشْيَاءَ مَنْ لا يَمْتَنِعُ مِنَ الإِنْشَاءِ إِذاً لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولا عَلَيْهِ لَيْسَ فِي مُحَالِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ وَ لا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ وَ لا فِي مَعْنَاهُ لَهُ تَعْظِيمٌ وَ لا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَيْمٌ إِلاّ بِامْتِنَاعِ الازَلِيِّ أَنْ يُثَنَّى وَ مَا لا بَدْأَ لَهُ أَنْ يُبْدَأَ.

لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالا بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ».

٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسَ قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الاحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ قُدْرَتُهُ بَانَ بِهَا مِنَ الاشْيَاءِ وَ بَانَتِ الاشْيَاءُ مِنْهُ فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ وَ لا حَدٌّ يُضْرَبُ لَهُ الامْثَالُ كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَعْبِيرُ اللُّغَاتِ وَ ضَلَّ هُنَالِكَ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ وَ حَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفْكِيرِ وَ انْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ وَ حَالَ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكْنُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ وَ تَاهَتْ فِي أَدْنَى أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الامُورِ.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ وَ تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لا أَجَلٌ مَمْدُودٌ وَ لا نَعْتٌ مَحْدُودٌ وَ سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ وَ لا غَايَةٌ مُنْتَهًى وَ لا آخِرٌ يَفْنَى سُبْحَانَهُ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْوَاصِفُونَ لا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ حَدَّ الاشْيَاءَ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ إِيَّاهَا إِبَانَةً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ وَ إِبَانَةً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا فَلَمْ يَحْلُلْ فِيهَا فَيُقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ وَ لَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيُقَالَ لَهُ: أَيْنَ.

لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ وَ أَتْقَنَهَا صُنْعُهُ وَ أَحْصَاهَا حِفْظُهُ لَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَفِيَّاتُ غُيُوبِ الْهَوَى وَ لا غَوَامِضُ مَكْنُونِ ظُلَمِ الدُّجَى وَ لا مَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ الارَضِينَ السُّفْلَى لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا حَافِظٌ وَ رَقِيبٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْهَا بِشَيْءٍ مُحِيطٌ وَ الْمُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ

و از آنها دلیل بیرون آورده شده ، و بوسیلهٔ آنها اقرار کردن را شناسانیده است. و وسیهٔ عقل‌ها ، به تصدیق خدا اعتقاد حاصل می‌شود و به اقرار ، ایمان به او کامل می‌شود و هیچ دیانتی جز پس از معرفت و شناخت نیست وهیچ شناختی جز با اخلاص نیست وهیچ اخلاصی با تشبیه نیست و با اثبات صفات، تشبیه نفی نمی‌شود.

پس هر چه در آفریده است، در آفریدگار آن یافت نمی‌شود و هرچه در آن ممکن باشد در سازنده‌اش ممتنع است. حرکت و سکون بر او جریان ندارد زیرا آنچه او آن را جاری ساخته چگونه بر او جاری شود ؟ یا به سویش برگردد آنچه او آنرا آغاز فرموده(چراکه) در آن هنگام ، ذاتش متفاوت می‌شود وکنه و پایانش صاحب اجزا می‌گردد و معنایش از ازل امتناع ورزد و آفریننده معنایی جز آفریده شده ،نخواهد داشت و اگر برای او پسی تعیین شود آنگاه است که برای او پیش رویی نیز تعیین خواهد شد و اگر برای او تمامیت طلب شود آنگاه است که برای او نقصان لازم خواهد شد .

چگونه شایستهٔ همیشگی است کسی که از حدوث امتناع ندارد ؟ چگونه چیزها را ایجاد می‌کند کسی که از ایجاد شدن امتناع ندارد ؟ چراکه در آن هنگام ، علامت و نشانهٔ مصنوع ـ که دیگری او را ساخته ـ در آن برپا خواهد شد و پس از آن که مدلول‌علیه، بوده دلیلی گردد . نه در محل گردیدن و جولان گفتار ، حجّتی است و نه در پرسش از او جوابی و نه در معنای آن برای او تعظیمی و نه در جداییش از آفریدگان ستمی ، مگر به امتناع ازلی که همیشه بوده ، از این که دو تا شود و آنچه آغازی ندارد آغاز شود . معبودی جز خدایی که برتر و عظیم است ، نیست. دروغ گفتند آنهاکه چیزی را با خدا برابر کردند و به گمراهی دوری گمراه شدند وبه زیانی آشکار زیان دیدند و خداوند بر محمّد که پیامبر اوست و خاندان پاک و پاکیزه او درود فرستد .»

۳ـ عبدالرحمان از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدّش علیه السلام نقل می‌کند که : امیرمؤمنان علی علیه السلام برای بار دوّم به مردم دستور داد که مهیّای جنگ با معاویه شوند و هنگامی که مردم گرد آمدند برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود :

سپاس و ستایش، خدایی را سزد که یکی است و یگانه ، بی‌نیاز متفرّد تنهاست ، نه از چیزی وجود یافته و نه آنچه راکه وجود یافته از چیزی آفریده است ، به قدرت کاملهٔ او ، همه چیز از او جدا شده، و او از همه چیز جدا شده‌است پس او را صفتی نیست که بتوان به آن رسید و اندازه‌ای ندارد که بتوان بر آن مثال زد. تعبیرات همه لغات در باب صفاتش ناتوانند و دگرگونی صفات در آنجا سرگردان شده‌اند و در ملکوت مصنوعاتش راه‌های افکار و اندیشه‌های ژرف و خیال‌های دقیق، سرگشته و حیرانند . همهٔ تفسیرها و بیان‌ها بدون آن‌که در دانش او ـ که عین ذات اوست ـ رسوخ و نفوذکننده منقطع شدند و پرده‌های غیب که از همه پوشیده‌اند حایل و مانع شده‌اند و خردهای بلندی که در اُمور لطیف و چیزهای دقیق تسلّط دارند ، در کمتر از کمترین آن حجاب‌ها ، حیرانند .

پس بزرگوار است خدایی که همّت‌های دور به او نمی‌رسند و ژرف اندیشی‌ها او را نمی‌یابند . و برتر است خدایی که برای او زمانی نیست که به شمار درآید و مدّتی نیست که به سرآید و او را وصفی نیست که به اندازه معیّن شود .

پاک و منزه است آن که اوّلی ندارد که با آن آغاز شود و پایانی ندارد که به پایان رسد و آخری ندارد که فانی گردد. او پاک و منزه است آنچنان که خود وصف نموده و وصف کنندگان به وصف او نمی‌رسند . همه چیز را در آن هنگام که آفرید محدود ساخت تا به آنان ظاهر سازد که به او شباهتی ندارند و او به آنان شباهتی ندارد. پس در آنها حلول نکرده تا بتوان گفت : «او در آنهاست» و از آنها دور نشده تا بتوان گفت: «از آنها جداست» و از آنها برکنار نیست تا بتوان گفت: «در کجاست» . ولیکن علم خدای سبحان به همهٔ اینها

مِنْهَا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الاحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تُغَيِّرْهُ صُرُوفُ الازْمَانِ وَ لَمْ يَتَكَأَّدْهُ صُنْعُ شَيْءٍ كَانَ إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ أَنْ يَكُونَ: كُنْ فَكَانَ ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلا مِثَالٍ سَبَقَ وَ لا تَعَبٍ وَ لا نَصَبٍ وَ كُلُّ صَانِعِ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللّٰهُ لا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ وَ كُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ وَ اللّٰهُ لَمْ يَجْهَلْ وَ لَمْ يَتَعَلَّمْ أَحَاطَ بِالاشْيَاءِ عِلْماً قَبْلَ كَوْنِهَا فَلَمْ يَزْدَدْ بِكَوْنِهَا عِلْماً عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَمْ يُكَوِّنْهَا لِشِدَّةِ سُلْطَانٍ وَ لا خَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ لا نُقْصَانٍ وَ لا اسْتِعَانَةٍ عَلَى ضِدٍّ مُثَاوِرٍ وَ لا نِدٍّ مُكَاثِرٍ وَ لا شَرِيكٍ مُكَايِدٍ لٰكِنْ خَلائِقُ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ دَاخِرُونَ.

فَسُبْحَانَ الَّذِي لا يَئُودُهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ وَ لا تَدْبِيرُ مَا بَرَأَ وَ لا مِنْ عَجْزٍ وَ لا مِنْ فَتْرَةٍ بِمَا خَلَقَ اكْتَفَى عَلِمَ مَا خَلَقَ وَ خَلَقَ مَا عَلِمَ لا بِالتَّفَكُّرِ وَ لا بِعِلْمٍ حَادِثٍ أَصَابَ مَا خَلَقَ وَ لا شُبْهَةٍ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ يَخْلُقْ لٰكِنْ قَضَاءٌ مُبْرَمٌ وَ عِلْمٌ مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُتْقَنٌ تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ اسْتَخْلَصَ الْمَجْدَ وَ الثَّنَاءَ فَتَمَجَّدَ بِالتَّمْجِيدِ وَ تَحَمَّدَ بِالتَّحْمِيدِ وَ عَلا عَنِ اتِّخَاذِ الابْنَاءِ وَ تَطَهَّرَ وَ تَقَدَّسَ عَنْ مُلامَسَةِ النِّسَاءِ وَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ مُجَاوَرَةِ الشُّرَكَاءِ.

فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضِدٌّ وَ لا فِيمَا مَلَكَ نِدٌّ وَ لَمْ يَشْرَكْ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ الْوَاحِدُ الاحَدُ الصَّمَدُ وَ الْمُبِيدُ لِلابَدِ وَ الْوَارِثُ لِلامَدِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ وَحْدَانِياً أَزَلِياً قَبْلَ بَدْءِ الدُّهُورِ وَ بَعْدَ صَرْفِ الامُورِ الَّذِي لا يَبِيدُ وَ لا يُفْقَدُ بِذٰلِكَ أَصِفُ رَبِّي فَلا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ مِنْ عَظِيمٍ مَا أَعْظَمَهُ وَ جَلِيلٍ مَا أَجَلَّهُ وَ عَزِيزٍ مَا أَعَزَّهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً».

وَ حَدَّثَنَا بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو زَيْدٍ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَتْنِي عُمْرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ: حَدَّثَنِي جَدِّيَ الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَطَبَ بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ لَمَّا اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ

احاطه داشته و ساخت او آنها را استوار فرموده وبانگهداریش آنها را شمرده و ضبط کرده است . وپنهانی‌های ناپیداکه در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه درنهایت پوشیدگی و در تاریکی‌های شب است، از او دور و پوشیده نیست . همچنین آنچه در آسمان‌های بالا و زمین‌های پایین‌تر است براو پوشیده نیست .

او برای هر چیزی، نگهدارنده و نگهبانی قرار داده و هر چیزی از آنها به چیزی دیگر و بر احاطه کننده آنچه که آن را احاطه نموده ، احاطه دارد ؛ خدایی است ، یکتای ، یگانه بی‌نیاز که گردش روزگار او را دگرگون نسازد و ساختن چیزی او را به زحمت نیفکند . به آنچه که خواسته تنها فرموده: «موجود شو» ، پس آن چیز موجود شده و آنچه را آفریده بدون نمونهٔ پیشینی و بدون رنج و تلاش ایجاد کرده است و هر سازندهٔ چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته است . هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته است .اوبه همه چیز از روی علم و دانش پیش از وجود آنها آگاهی دارد . پس به واسطهٔ آنها بر علمش نیفزوده‌است .علم او به اشیاء بیش از به وجود آمدن آنها همانند علم او بعد از به وجود آمدن آنهاست .

او این خلایق را به جهت پادشاهی خود نیافرید ، یابه جهت بیم از زوال و نقصان سلطنتش نبوده ، یا به جهت استعانت بر ضد دشمنی جنگجو نبوده ، یابه جهت غلبه بر همتایی نبوده ، یا در برابر شریکی که در بزرگی، نزاع داشته باشد، نبوده ، لیکن آنان، آفریدگان ، پرورش یافتگان و بندگان ذلیل و خوارند .

پس پاک و منزّه است کسی که آفرینش آنچه آغاز کرده ، وتدبیر آنچه آفریده، اورا به زحمت نینداخته‌است. به آنچه آفریده اکتفا فرمود ، نه از روی عجز و ناتوانی و نه ازروی سستی . دانست آنچه را آفرید و آفرید آنچه را که دانست . نه به اندیشیدن و نه با علمی که در استواری مخلوقات به او رسید و نه شبهه‌ای در آنچه نیافرید، بر او وارد شد . بلکه حکمی است حتمی، و علمی است محکم و استوار و امری است در نهایت متانت .

اوکه یگانه است به پروردگاری و خویشتن را به یگانگی مخصوص ساخته و بزرگی و ستایش را برای خود اختصاص داده است. پس با بزرگواری بی همتا شده و باستایش مورد ستایش قرارگرفته؛ از داشتن پسران، برتر است واز تماس داشتن بازنان، پاک وپاکیزه‌تر واز همسایگی شریکان، عزیزتر و بزرگوارتراست .

پس او را در آنچه آفریده، ضدّی نیست و در آنچه مالک آن شده، همتایی نیست و هیچ کس در پادشاهی او شریکش نیست ، یکی است ، یگانه و بی‌نیاز که نابودکننده ابدیت و وارث زمان است. آن که همیشه بوده و خواهد بود ، در حالتی که یگانه و ازلی است که آغاز و انجام ندارد ،که پیش از آغاز روزگار و بعد از دگرگونی هر کار چنین بوده و می‌باشد . آن که هلاک نمی‌شود و مفقود نمی‌شود .

این گونه پروردگار خود را وصف می‌کنم: معبودی جز خدا نیست که در غایت بزرگی و بزرگواری و عزیزی در منتهای عزّت و برتری است وبه برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند برتری دارد .

۴ ـ اسحاق بن غالب از امام صادق ، از پدر بزرگوارش علیهما السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه‌های خویش فرمود :

النَّهْدِيّ وَ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ كُلُّهِمْ عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِوبْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ إِسْحَاقَبْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وحْدَانِيّاً وَ فِي أَزَلِيَّتِهِ مُتَعَظِّماً بِالالَهِيَّةِ مُتَكَبِّراً بِكِبْرِيَائِهِ وَ جَبَرُوتِهِ ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ أَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ بِشَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ.

رَبُّنَا الْقَدِيمُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِ خُبْرِهِ فَتَقَ وَ بِإِحْكَامِ قُدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَ بِنُورِ الاصْبَاحِ فَلَقَ فَلا مُبَدِّلَ لِخَلْقِهِ وَ لا مُغَيِّرَ لِصُنْعِهِ وَ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ لا رَادَّ لامْرِهِ وَ لا مُسْتَرَاحَ عَنْ دَعْوَتِهِ وَ لا زَوَالَ لِمُلْكِهِ وَ لا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ وَ هُوَ الْكَيْنُونُ أَوَّلا وَ الدَّيْمُومُ أَبَداً الْمُحْتَجِبُ بِنُورِهِ دُونَ خَلْقِهِ فِي الافُقِ الطَّامِحِ وَ الْعِزِّ الشَّامِخِ وَ الْمُلْكِ الْبَاذِخِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلا وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الاعْلَى فَأَحَبَّ الاخْتِصَاصَ بِالتَّوْحِيدِ إِذِ احْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي عُلُوِّهِ وَ اسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِتَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ وَ يَكُونَ رُسُلُهُ إِلَيْهِمْ شُهَدَاءَ عَلَيْهِمْ وَ ابْتَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا وَ يُوَحِّدُوهُ بِالالَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَضَدُوا.

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لِي رَبَّكَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ فَأَطْرَقَ الْحَسَنُبْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ وَ لا آخِرٌ مُتَنَاهٍ وَ لا قَبْلٌ مُدْرَكٌ وَ لا بَعْدٌ مَحْدُودٌ وَ لا أَمَدٌ بِحَتَّى وَ لا شَخْصٌ فَيَتَجَزَّأَ وَ لا اخْتِلافُ صِفَةٍ فَيَتَنَاهَى فَلا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَ أَوْهَامُهَا وَ لا الْفِكَرُ وَ خَطَرَاتُهَا وَ لا الالْبَابُ وَ أَذْهَانُهَا صِفَتَهُ فَتَقُولَ مَتَى وَ لا بُدِئَ مِمَّا وَ لا ظَاهِرٌ عَلَى مَا وَ لا بَاطِنٌ فِيمَا وَ لا تَارِكٌ فَهَلا خَلَقَ الْخَلْقَ فَكَانَ بَدِيئاً بَدِيعاً ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ ابْتَدَعَ مَا ابْتَدَأَ وَ فَعَلَ مَا أَرَادَ وَ أَرَادَ مَا اسْتَزَادَ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ

سپاس و ستایش خدایی را سزاست که در اوّلیت خود تنها بوده و در ازلیّتش با عظمت خداوندگاری متصف شده، و به کبریا و جبروتش تکبّر و بزرگواری می‌نمود. آغاز کرد آنچه را اختراع فرمود و ایجاد کرد آنچه را آفرید، آنها را بدون مثال و مانندی که از پیش باشد پدید آورد. پروردگار ما که به لطف ربوبیّت و پروردگاری خویش قدیم است و به علم و اطّلاع خود، شکافت و گشود و به استواری قدرت و توانایی که دارد آفرید همهٔ آنچه را آفرید و تاریکی شب را به نور عمود صبح شکافت. پس هیچ تبدیل کننده‌ای نیست که خلق او را تبدیل کند و هیچ تغییر دهنده‌ای نیست که صنع او را تغییر دهد و هیچ کس نیست که حکم او را به عقب اندازد و هیچ ردکننده‌ای نیست که امر و فرمان او را ردکند و هیچ جای راحت و آسایشی از دعوت و فراخوانی او برای در روندگان نیست. و ملک او زوال‌پذیر نیست و برای مدّتش انقطاعی و پایانی نیست. او خود در اوّل (ازل) هستی است و دایمی است که همیشه خواهد بود. آن که به نور خویش در نزد آفریدگانش و در افق مرتفع و عزّت بلند و پادشاهی از آفریده هایش پوشیده است و به هر چیزی نزدیک شد. از این رو برای خلقش ظاهر و آشکار شد؛ بی‌آنکه دیده شود و او در نظرگاه والایی است. پس، اختصاص به توحید و یگانگی را دوست داشت، چون به نور خویش در پرده رفت و در مرتبهٔ بلندی که دارد، بلند شد و از خلقش پنهان شد و رسولان را به سوی آنان فرستاد، تا برای او حجّتی رسا بر خلقش باشند و رسولانش به آنان گواهانی باشند، و در میان آنان پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را برانگیخت، تا هر که هلاک شد از روی دلیل هلاک شود و هر که زنده شد از روی دلیل آشکار زنده شود و بندگان در مورد آنچه از پروردگارشان نادانند بیندیشند و او را به پروردگاری بشناسند؛ بعد از آنکه انکار کرده بودند، و او را به یگانگی در خدایی بشناسند، بعد از آنکه با او در ستیز بودند.

۵ـ محمّد بن احمد بن یحیی در روایت مرفوعه‌ای که از برخی اصحاب ما نقل می‌کند گوید: مردی خدمت امام حسن بن علی ﷺ آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برای من وصف کن به گونه‌ای که گویی من او را می‌بینم.

امام حسن بن علی ﷺ مدتی درنگ کرد. آن گاه سر خود را بلند نمود و فرمود: «سپاس و ستایش، خدایی را سزاست که او را نه اوّلی معلوم بوده و نه آخری که به پایان رسد؛ نه پیشینه‌ای که دریافته شود و نه بعدی که به اندازه در آید؛ نه مدّتی که به حتّی (نهایت) مقیّد شود، نه شخص است تا آنکه تجزیه شود و نه اختلاف صفتی دارد که نهایت و پایانی داشته باشد. پس عقلها، خیالها، فکرها و اندیشه‌های خردمندان و ذهن‌های آنها توان درک صفت او را ندارند تا آنکه بگویند: کی؟ و در چه زمان بوده؟ نه از چیزی ابتدا و آغاز شده، نه در چیزی پنهان است و نه چیزی راکم گذاشته [تا بگویند] چرا نکرد. خلق را آفرید پس در آفرینش خود اوّلین پدید آورنده بود. آغاز کرد آنچه را که اختراع فرمود و اختراع فرمود آنچه را که آغاز کرد و انجام داد آنچه را که خواست و خواست آنچه را که افزود. این است خدا، که پروردگار جهانیان است.»

۶ـ امام رضا ﷺ در جواب سعد بن سعد که در مورد توحید پرسید، فرمود: «همان است که

الصَّفَّارُ عَنْ عَبَّادِبْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِبْنِ سَعْدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

۷. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ هَاشِمٍ وَ يَعْقُوبَ‌بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالَ هُوَ تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

۸. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ‌بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: أَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حُقّاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ وَرَقَةً فَإِذَا فِيهَا: «سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ الْقَدِيمِ الْمُبْدِئِ الَّذِي لا بَدْءَ لَهُ الدَّائِمِ الَّذِي لا نَفَادَ لَهُ الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ الْخَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لا يُرَى الْعَالِمِ كُلَّ شَيْءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِي لا شَرِيكَ لَهُ».

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ‌بْنُ مُحَمَّدِبْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ‌بْنُ مُحَمَّدِبْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ‌بْنِ عَلِيِّ‌بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لَنَا رَبَّكَ فَإِنَّ مَنْ قَبْلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: إِنَّهُ مَنْ يَصِفُ رَبَّهُ بِالْقِيَاسِ لا يَزَالُ الدَّهْرَ فِي الالْتِبَاسِ مَائِلاً عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِناً فِي الاعْوِجَاجِ ضَالاً عَنِ السَّبِيلِ قَائِلاً غَيْرَ الْجَمِيلِ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ صُورَةٍ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لا يُقَاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ وَ مُتَدَانٍ فِي بُعْدِهِ لا بِنَظِيرٍ لا يُمَثَّلُ بِخَلِيقَتِهِ وَ لا يَجُورُ فِي قَضِيَّتِهِ الْخَلْقُ إِلَى مَا عَلِمَ مُنْقَادُونَ وَ عَلَى مَا سَطَرَ فِي الْمَكْنُونِ مِنْ كِتَابِهِ مَاضُونَ وَ لا يَعْمَلُونَ خِلافَ مَا عَلِمَ مِنْهُمْ وَ لا غَيْرَهُ يُرِيدُونَ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْتَزِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ يُحَقَّقُ وَ لا يُمَثَّلُ وَ يُوَحَّدُ وَ لا يُبَعَّضُ يُعْرَفُ بِالآيَاتِ وَ يُثْبَتُ بِالْعَلامَاتِ فَلا إِلَهَ غَيْرُهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».

۱۰. ثُمَّ قَالَ عليه السلام: بَعْدَ كَلامٍ آخَرَ تَكَلَّمَ بِهِ: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَ لا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ».

شما بر آن هستید.»

۷ـ زراره گوید: از امام صادق ؑ شنیدم که در مورد آیهٔ شریفه که می‌فرماید و آنچه در آسمانها و زمین است از روی رغبت و اکراه تسلیم فرمان او هستند. فرمود: «منظور همان توحید آنها نسبت به خداوند متعال است.»

۸ـ ابوبصیر گوید: امام صادق ؑ صندوقچه‌ای را بیرون آورد و از آن ورقه‌ای را بیرون آورد، در آن چنین نوشته بود:

پاک و منزّه است خدایی که یگانه است، آن که غیر از او خدایی نیست، قدیم و دیرینه که چیزها را آغاز کرده، آن که او را آغازی نیست؛ و دایم و همیشگی که او را نیستی نباشد و زنده‌ای که نمی‌میرد و آفرینندهٔ آنچه دیده می‌شود و دیده نمی‌شود و هر چیزی را بدون آموختن می‌داند. این است خدایی که او را شریکی نیست.

۹ـ حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی الرّضا، از پدرش از جدّش ؑ نقل می‌کند، مردی در خدمت امام رضا ؑ بپاخاست و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برای ما وصف کن، چراکه پیشینیان ما در این مورد اختلاف کرده‌اند.»

امام رضا ؑ فرمود: «هر کس پروردگارش را به قیاس و اندازه‌ای وصف کند همواره در همهٔ روزگارش در اشتباه بوده، از راه راست تمایل پیداکرده و در کژی رفته و از راه حق گمراه بوده و آنچه بگوید خوب و زیبا نیست اینک او را آن گونه که خودش را به آن شناسانیده می‌شناسانم، بی‌آن که دیدنی باشد و وصف می‌کنم او را به آنچه خودش را با آن وصف فرموده بی‌آن که صورتی باشد. او با حواس درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌شود، بی آن که تشبیه شود شناخته شده است؛ و نزدیک است با وجود دوری‌اش، به آفریدهٔ خود مانند نمی‌شود و در داوری و حکمش ستم نمی‌کند. آفریدگان به آنچه دانسته مطیع هستند و بر آنچه در مکنون کتابش نوشته شده، درگذرند، و خلاف آنچه از ایشان دانسته انجام نمی‌دهند و غیر او را نمی‌خواهند.

او نزدیکی است که نچسبیده و دوری است که دوری ندارد، تحقیق و اثبات می‌شود ولی تمثیل نمی‌گردد. به یگانگی پرستش می‌شود و او را نمی‌توان تجزیه کرد و به علامتها و نشانه‌ها اثبات می‌شود. پس معبودی جز او ـ که بزرگوار و بلند مرتبه و برتر است ـ نیست.»

۱۰ـ آن گاه حضرتش ؑ بعد از سخنی دیگر این گونه فرمود: «پدرم، از پدرش، از جدّش، از پدرش ؑ از رسول خدا ﷺ برای من نقل کرد که آن حضرت فرمود: «خدا را نشناخته هر که او را به آفریدگانش تشبیه کرده و او را به عدالت وصف نکرده، هر که گناهان بندگانش را به او نسبت داده است....»



و الحديثُ طويلٌ أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في تفسير القرآنِ.

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى رَجُلٍ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ فِي دُعَاءٍ كَتَبَ بِهِ أَنْ يَقُولَ: يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ وَ يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ لا فِي الارَضِينَ السُّفْلَى وَ لا فَوْقَهُنَّ وَ لا بَيْنَهُنَّ وَ لا تَحْتَهُنَّ إِلَهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ».

١٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِبْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيُورَثَ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ».



١٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُبْنُ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ إِسْحَاقَ الْجُهَنِيِّ عَنْ فَرَجٍ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَبْنِ صَدَقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبَّكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَزْدَادَ لَهُ حُبّاً وَ بِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ نَادَى الصَّلاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ثُمَّ قَامَ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لا يُغَيِّرُهُ الْمَنْعُ وَ لا يُكْدِيهِ الاعْطَاءُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ الْمَلِيءِ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَ بِجُودِهِ ضَمِنَ عِيَالَةَ الْخَلْقِ فَأَنْهَجَ سَبِيلَ الطَّلَبِ لِلرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ فَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ أَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ وَ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَ ضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلَذِ اللُّجَيْنِ وَ سَبَائِكِ الْعِقْيَانِ وَ نَضَائِدِ الْمَرْجَانِ لِبَعْضِ عَبِيدِهِ لَمَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي وُجُودِهِ وَ لا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الافْضَالِ مَا لا يُنْفِدُهُ مَطَالِبُ السُّؤَّالِ وَ لا يَخْطُرُ لِكَثْرَتِهِ عَلَى بَالٍ لانَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لا تَنْقُصُهُ الْمَوَاهِبُ وَ لا يُنْحِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ وَ (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ







نویسنده می‌گوید: این حدیث طولانی است، ما بخش مورد نیاز را آوردیم تمام آن را در تفسیر قرآن آورده‌ایم.

۱۱ ـ علی بن مهزیار گوید: امام جواد ﷺ به خط خود به مردی دعایی نوشت. من آن دعا را خواندم. نوشته بود که این گونه بخواند: ای کسی که پیش از هر چیز بوده، سپس هر چیزی را آفرید، سپس می‌ماند و هر چیزی نابود می‌شود. و ای آن که جز او، نه در آسمان‌های برتر، نه در زمین‌های پست‌تر، نه بالا آنها، نه بین آنها و نه زیر آنها خدایی که پرستیده شود، نیست.

۱۲ ـ مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «حمد و سپاس از آن خدایی است که نزاده، تا ارث باقی گذارد و زاده نشده، (تا در ارث دیگری) شریک شود.»

۱۳ ـ مسعدة بن صدقه گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: آن هنگام که امیر المؤمنین ﷺ در مسجد کوفه بر فراز منبر خطبه می‌خواند؛ ناگاه مردی برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! پروردگار خود را برای ما توصیف کن تا مهر و دوستی را برای او بیفزاییم و به او معرفت و شناخت پیدا کنیم.»

امیر المؤمنین ﷺ به خشم آمد و ندا داد که: مردم به جماعت حاضر شوید! مردم جمع شدند. مسجد از جمعیّت پر شد. آنگاه حضرت در حالی که رنگش متغیّر بود، برخاست و فرمود:

سپاس از آنِ خدایی است که بخل (بخشش نکردن) مالش را زیاد نکند و بخشش او را مانده و کاهل نکند. چراکه هر بخشنده‌ای جز او، نقصان پذیرد. خدایی که دارای نعمتهای پر فایده و فراوانی بخششهاست و به جود و بخشش خویش هزینهٔ آفریدگان را ضامن شده است. پس راه طلب را برای رغبت کنندگان به سوی او روشن و هویدا ساخته است. او در مورد آنچه از او درخواست شده بخشنده‌تر از آنچه از او درخواست نشده نیست، روزگاری بر او نگذشته که حال او مختلف شود. و اگر آنچه راکه معدنهای کوهها از آن شکافته شده و از آنها بیرون آمده و آنچه راکه صدف‌های دریاها بر آنها لبخند زده‌اند، مانند پاره‌های نقره و شمش‌های طلا و مرجان و مروارید، به برخی از بندگانش ببخشد، بی‌تردید این امر در کرمش اثر نکند وگسترهٔ آنچه راکه در نزد او است پایان نپذیرد. البتّه در پیشگاه او آنقدر ذخیره‌های نیکویی است که درخواستِ درخواست کنندگان آن را تمام نمی‌کند و به جهت بسیاریش بر دل کسی خطور نکند. زیرا که او بخشنده‌ای است که بخششها، موجب کاستی او نشود و اصرار و پافشاری اصرار ورزان در او تأثیر نگذارد «وقتی چیزی را بخواهد فقط به آن می‌گوید: موجود شو! پس موجود می‌شود» خدایی که همهٔ فرشتگان با همه نزدیکیشان به کرسی کرامت او و طول شیفتگی و حیرانی آنان به سوی او و بزرگداشت

فَيَكُونُ).[١]

الَّذِي عَجَزَتِ الْمَلائِكَةُ عَلَى قُرْبِهِمْ مِنْ كُرْسِيِّ كَرَامَتِهِ وَ طُولِ وَلَهِهِمْ إِلَيْهِ وَ تَعْظِيمِ جَلالِ عِزِّهِ وَ قُرْبِهِمْ مِنْ غَيْبِ مَلَكُوتِهِ أَنْ يَعْلَمُوا مِنْ أَمْرِهِ إِلاَّ مَا أَعْلَمَهُمْ وَ هُمْ مِنْ مَلَكُوتِ الْقُدْسِ بِحَيْثُ هُمْ مِنْ مَعْرِفَتِهِ عَلَى مَا فَطَرَهُمْ عَلَيْهِ أَنْ قَالُوا: (سُبْحَانَكَ لا عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)[٢] فَمَا ظَنُّكَ أَيُّهَا السَّائِلُ بِمَنْ هُوَ هَكَذَا سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ لَمْ يُحْدَثْ فَيُمْكِنَ فِيهِ التَّغَيُّرُ وَ الانْتِقَالُ وَ لَمْ يَتَصَرَّفْ فِي ذَاتِهِ بِكُرُورِ الاحْوَالِ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ حُقَبُ اللَّيَالِي وَ الايَّامِ الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَ لا مِقْدَارٍ احْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَمْ تُحِطْ بِهِ الصِّفَاتُ فَيَكُونَ بِإِدْرَاكِهَا إِيَّاهُ بِالْحُدُودِ مُتَنَاهِياً وَ مَا زَالَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ مُتَعَالِياً وَ انْحَسَرَتِ الابْصَارُ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ فَيَكُونَ بِالْعِيَانِ مَوْصُوفاً وَ بِالذَّاتِ الَّتِي لا يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ عِنْدَ خَلْقِهِ مَعْرُوفاً وَ فَاتَ لِعُلُوِّهِ عَلَى أَعْلَى الاشْيَاءِ مَوَاقِعَ رَجْمِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ ارْتَفَعَ عَنْ أَنْ تَحْوِيَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ فَهَاهَةُ رَوِيَّاتِ الْمُتَفَكِّرِينَ فَلَيْسَ لَهُ مِثْلٌ فَيَكُونَ مَا يَخْلُقُ مُشْبِهاً بِهِ وَ مَا زَالَ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِهِ عَنِ الاشْبَاهِ وَ الاضْدَادِ مُنَزَّهاً.

كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ إِذْ شَبَّهُوهُ بِمِثْلِ أَصْنَافِهِمْ وَ حَلَّوْهُ حِلْيَةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ وَ جَزَّءُوهُ بِتَقْدِيرِ مُنْتَجِ خَوَاطِرِهِمْ وَ قَدَّرُوهُ عَلَى الْخَلْقِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقُوَى بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ مَنْ لا يُقَدَّرُ قَدْرُهُ مُقَدَّراً فِي رَوِيَّاتِ الاوْهَامِ؟! وَ قَدْ ضَلَّتْ فِي إِدْرَاكِ كُنْهِهِ هَوَاجِسُ الاحْلامِ لانَّهُ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَحُدَّهُ أَلْبَابُ الْبَشَرِ بِالتَّفْكِيرِ أَوْ يُحِيطَ بِهِ الْمَلائِكَةُ عَلَى قُرْبِهِمْ مِنْ مَلَكُوتِ عِزَّتِهِ بِتَقْدِيرٍ تَعَالَى عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ كُفْوٌ فَيُشَبَّهَ بِهِ لانَّهُ اللَّطِيفُ الَّذِي إِذَا أَرَادَتِ الاوْهَامُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مُلْكِهِ وَ حَاوَلَتِ الْفِكَرُ الْمُبَرَّأَةُ مِنْ خَطَرِ الْوَسْوَاسِ إِدْرَاكَ عِلْمِ ذَاتِهِ وَ تَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَحْوِيَ مِنْهُ مُكَيَّفاً فِي صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ مِنْ حَيْثُ لا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَالَ عِلْمَ إِلَهِيَّتِهِ رُدِعَتْ خَاسِئَةً وَ هِيَ تَجُوبُ مَهَاوِيَ سُدَفِ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ رَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لا يُنَالُ بِجَوْبِ الاعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ وَ لا يَخْطُرُ بِبَالِ أُولِي الرَّوِيَّاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلالِ عِزَّتِهِ لِبُعْدِهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي قُوَى الْمَحْدُودِينَ لانَّهُ خِلافُ خَلْقِهِ فَلا شِبْهَ لَهُ مِنَ

---

١. سوره يس، آيه ٨٢.
٢. سوره بقره، آيه ٢٢.

جلال و عزّت او و قرب ایشان از غیب ملکوتی او؛ عاجز و ناتوانند که چیزی از کارش بدانند، مگر آنچه راکه به آنان اعلام فرماید و آنان که از ملکوت قدسی هستند و با شناختی که از فطرت خود نسبت به او داشتند گفتند: «پاک و منزّهی تو، ماکه آگاهی نداریم مگر آن که توبه ما بیاموزی به راستی که تو دانا و حکیم هستی.»

پس ای پرسشگر اگمان تو به چنین کسی چیست؟ او پاک و منزّه است و سپاس بر او. حادث نگشته که تغییر و انتقال در او ممکن باشد، و بازگشت حالات در طول سالها تصرّفی در ذاتش نکرده و زمان دراز شبها و روزها بر او نگذشته و آمد و شدی نکرده است.

آنکه آفریدگان را اختراع کرده و نو پدید آورده است بی‌آنکه مثالی تصوّر و از آن پیروی کند؛ بدون اندازه‌ای که طبق آن اندازه گیری کند و بی آنکه به معبودی که پیش از او بوده اقتدا کند. صفات به او احاطه نکرده تا به اندازه‌ها متناهی باشد و پیوسته -که چیزی همانند او نیست- از صفت آفریدگان برتر است. دیدگان از آنکه او را بیابند کنُد و خسته شده‌اند تا به عیان موصوف باشد و به ذاتی که کسی جز خودش آن را نمی‌داند و نمی‌شناسد، نزد خلقش معروف است و به جهت مقام والایی که بر بلندای چیزها دارد از تیررس موارد پندار متوهّمان و خیال پردازان دور شده است، اندیشه‌های اندیشمندان از کُنه عظمتش دور هستند. پس او را مانندی نیست تا آنچه آفریده به او شباهت داشته باشد و او همواره در نزد اهل معرفت از امثال و اضداد منزّه و دور بوده است.

دروغ گفتند کسانی که برای خدا عدیل و برابر قرار دادند، آنگاه که او را بـه هـمانند اصـناف خـودشان تشبیه کردند و به خیال خود او را با نشان آفریدگان وصف کردند و او را به اندازه‌ای که از اندیشه‌های آنان پدید آمده بود جزء جزء کردند و او را با ذوق عقولشان بر آفریدگانی که نیروهای متفاوت دارند اندازه گیری کردند.

و چگونه کسی که قدرش به اندازه در نـمی‌آید، در انـدیشه‌های خـیالات انـدازه گـیری شـود. در حـالی کـه اندیشه‌های خرد -که در ذهن پدید می‌آید- از درک کنه و پایان او گمراه شده‌اند، زیرا که او بزرگوارتر از آن است که عقول خالصهٔ آدمیان، با اندیشه او را محدود کنند، یا فرشتگان، با قربی که نسبت به ملکوت عزّتش دارند به او احاطه پیدا کرده و او را فراگیرند. او برتر است از اینکه همتایی داشته باشد تا به آن تشبیه شود، چرا که او خداوند لطیفی است که هرگاه خیالها بخواهند در گودی‌های غیبهای مُلک و پادشاهیش بر او فرود آیند و اندیشه‌های دور از خطور وسواس قصد کنند که علم ذاتش را دریابند و دلها به سویش شیفته و حیران شوند تا از او چگونگی صفاتش را به دست آورند و نگاههای عقول تلاش کنند که از جائی که صفات به آن نمی‌رسند علم خدایـی او را بیابند، با خواری و سرگشتگی باز گردانده می‌شوند در حالی که (دور و حیران و خیره‌اند) در ژرفای تاریکی غیب می‌گردند. آنان برمی‌گردند، آنگاه که (مُهر بازگشت) به پیشانی آنها خورده در حـالی کـه اعـتراف و اقـرار دارند که با انـحراف از راه راست نـمی‌توان بـه کـنه مـعرفتش رسـید و انـدیشه‌ای از جـلال عـزّتش در دل اندیشمندان خطور نمی‌کند، چرا که او از آنکه در دسترس موجودات محدود باشد دور است، زیرا که او خـلاف آفریدگان خویش است. پس او در میان آفریدگان مانندی ندارد که هر چیزی به نظیر خـود تشـبیه مـی‌شود.

الْمَخْلُوقِينَ وَ إِنَّمَا يُشَبَّهُ الشَّيْءُ بِعَدِيلِهِ فَأَمَّا مَا لا عَدِيلَ لَهُ فَكَيْفَ يُشَبَّهُ بِغَيْرِ مِثَالِهِ؟!

وَ هُوَ الْبَدِيءُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ بَعْدَهُ لا تَنَالُهُ الابْصَارُ مِنْ مَجْدِ جَبَرُوتِهِ إِذْ حَجَبَهَا بِحُجُبٍ لا تَنْفُذُ فِي ثِخَنِ كَثَافَتِهِ وَ لا تَخْرِقُ إِلَى ذِي الْعَرْشِ مَتَانَةَ خَصَائِصِ سُتُرَاتِهِ الَّذِي صَدَرَتِ الامُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ وَ تَصَاغَرَتْ عِزَّةُ الْمُتَجَبِّرِينَ دُونَ جَلالِ عَظَمَتِهِ وَ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ مِنْ مَخَافَتِهِ وَ ظَهَرَتْ فِي بَدَائِعِ الَّذِي أَحْدَثَهَا آثَارُ حِكْمَتِهِ وَ صَارَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ مُنْتَسِباً إِلَيْهِ فَإِنْ كَانَ خَلْقاً صَامِتاً فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ فِيهِ فَقَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ بِلُطْفِ تَدْبِيرِهِ مَوْضِعَهُ وَ وَجَّهَهُ بِجِهَةٍ فَلَمْ يَبْلُغْ مِنْهُ شَيْءٌ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الانْتِهَاءِ إِلَى مَشِيَّتِهِ وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أَمَرَهُ بِالْمُضِيِّ إِلَى إِرَادَتِهِ بِلا مُعَانَاةٍ لِلُغُوبٍ مَسَّهُ وَ لا مُكَاءَدَةٍ لِمُخَالِفٍ لَهُ عَلَى أَمْرِهِ.

فَتَمَّ خَلْقُهُ وَ أَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ وَ وَافَى الْوَقْتَ الَّذِي أَخْرَجَهُ إِلَيْهِ إِجَابَةً لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهَا رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَ لا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّئِ فَأَقَامَ مِنَ الاشْيَاءِ أَوَدَهَا وَ نَهَى مَعَالِمَ حُدُودِهَا وَ لَامَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادَّاتِهَا وَ وَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا وَ خَالَفَ بَيْنَ أَلْوَانِهَا وَ فَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الاقْدَارِ وَ الْغَرَائِزِ وَ الْهَيْئَاتِ بَدَايَا خَلائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَ فَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ إِذِ ابْتَدَعَهَا انْتَظَمَ عِلْمُهُ صُنُوفَ ذَرْئِهَا وَ أَدْرَكَ تَدْبِيرُهُ حُسْنَ تَقْدِيرِهَا أَيُّهَا السَّائِلُ اعْلَمْ مَنْ شَبَّهَ رَبَّنَا الْجَلِيلَ بِتَبَايُنِ أَعْضَاءِ خَلْقِهِ وَ بِتَلاحُمِ أَحْقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةِ بِتَدْبِيرِ حِكْمَتِهِ أَنَّهُ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ وَ لَمْ يُشَاهِدْ قَلْبُهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لا نِدَّ لَهُ وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ بِتَبَرِّي التَّابِعِينَ مِنَ الْمَتْبُوعِينَ وَ هُمْ يَقُولُونَ:(تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ. إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).(١)

فَمَنْ سَاوَى رَبَّنَا بِشَيْءٍ فَقَدْ عَدَلَ بِهِ وَ الْعَادِلُ بِهِ كَافِرٌ بِمَا نَزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِهِ وَ نَطَقَتْ بِهِ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِهِ لانَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَتَنَاهَ فِي الْعُقُولِ فَيَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفاً وَ فِي حَوَاصِلِ رَوِيَّاتِ هِمَمِ النُّفُوسِ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الاشْيَاءِ بِلا رَوِيَّةٍ احْتَاجَ إِلَيْهَا وَ لا قَرِيحَةِ غَرِيزَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَ لا تَجْرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ مَرِّ حَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ لا شَرِيكٍ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الامُورِ الَّذِي لَمَّا شَبَّهَهُ الْعَادِلُونَ بِالْخَلْقِ

---

١. سوره الشعراء، ٩٨ و ٩٩.

پس آنچه برایش نظیری نیست ، چگونه به غیر مثال خود تشبیه می‌شود ؟ و او همان آغازی است که چیزی پیش از او نبوده و همان آخر و پایانی است که بعد از او چیزی نخواهد بود . دیدگان از مجد و بزرگواری و غلبهٔ جبروتش به او نرسند ، زیراکه آنها را با حجابهایی پوشانیده که به جهت ضخامتشان نمی‌توان به آنها نفوذ پیداکرد و به خاطر محکمی پرده‌های ویژهٔ او ـ که به خداوند عرش می‌رسد ـ نمی‌توان آنها را پاره کرد خدایی که کارها از مشیّت و خواست او صادر شده ، شکوه و عزّت صاحبان تجبّر و گردنکشان در نزد جلال عظمت او خوار شده ، گردنها برای او خضوع و فروتنی کرده ، و چهره‌ها از ترس او خوار و ذلیل شده‌اند و آثار حکمتش در نوآوری‌هایی که آنها را پدید آورده ظاهر و هویدا شده و هر چیزی راکه آفریده برایش حجّتی قرار داده و به خودش نسبت داده است . پس اگر آفریدهٔ خاموشی باشد حجّتش به تدبیر در آن گویا است .

پس اندازه فرمود آنچه را آفرید و اندازهٔ آن را استوار کرد و هر چیزی را به لطف تدبیر و باریک‌بینی آن ، به جای خود قرار داد و آن را در جهتی روان ساخت . پس چیز اندازه شده‌ای به منزلت و مرتبهٔ او نرسید و در نزد منتهی شدن به سوی مشیّتش کوتاهی نکرد و هنگامی که به آن امر فرمود که به سوی اراده‌اش برود دشوارش نشد و این تقدیر ، بدون رنجی که به جهت ماندگی و رنجوری به آن برسد ، یا مکری برای مخالف امرش باشد ، انجام گرفت .

پس آفریده‌اش کامل شد و به طاعتش گردن نهاد . و (همهٔ اشیاء) در آن هنگامی که خداوند آنها را بیرون آورده بود ، امر او را اجابت کردند بدون این که درنگ کند و سستی و تنبلی داشته باشند . همه چیز را راست کرد و نشان‌های اندازه‌های آنها را به نهایت و غایت رسانید. پس با قدرتش میان اشیایی که با هم ضدّیت داشتند ملایمت داد و اسباب نزدیکی‌های آنها را پیوند داد و رنگ‌های آنها را متفاوت ساخت و آنها را جدا و پراکنده نمود در حالی که در اندازه ، و هیئت اجناس و انواع متفاوتی هستند. خلایقی که صنعت آنها را استوار کرد و آنگاه که آنها را اختراع کرد مطابق آنچه خواست آفرید ، علمش انواع آنها را منظّم کرد و تدبیرش حسن تقدیر آنها را دریافت .

ای سائل ! بدان هر کس پروردگار بزرگوار ما را به از هم جدا شدن اعضای آفریدگانش و به هم پیوستن سرهای استخوانهای آنها ـ که به تدبیر حکمتش در مفصل‌هایشان در پرده رفته‌اند ـ تشبیه کند؛ نهان ضمیرش بر معرفت او بسته نشده (و به او اعتقاد نکرده است) و دلش به یقین مشاهده نکرده که او را همتایی نیست . گویاکه او بیزاری پیروان را از پیروی شدگان نشنیده که آنان می‌گویند « به خدا سوگند ! به راستی که ما در گمراهی آشکاری بودیم آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم»

پس هر کس پروردگار ما را با چیزی برابر کند، نظیر و شریکی برای او قرار داده و آن که نظیری برای او قرار دهد، به آنچه که محکمات آیاتش به آن فرود آمده و شواهد حجّتهای بیّناتش به آن گویا شده ، کافر شده است ؛ زیراکه او خدایی است که در عقلها پایانی ندارد تا در وزش‌گاه نسیم فکر آنها چگونگی یابد و در چینه‌دان‌ها اندیشه همّتهای انسانها ، محدود و در دسترس باشد:

خدا ایجادکنندهٔ انواع موجودات است، بی آن که به اندیشه‌ای نیازمند باشد و به قریحهٔ طبیعتی نهایی دل بندد، بدن تجربه و آزمایشی که از مرور حوادث روزگاران به دست آورد و بدون شریکی که او را بر اختراع شگفتیهای امور یاری کند .

الْمُبَعَّضِ الْمَحْدُودِ فِي صِفَاتِهِ ذِي الاقْطَارِ وَ النَّوَاحِي الْمُخْتَلِفَةِ فِي طَبَقَاتِهِ.

وَ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَوْجُودَ بِنَفْسِهِ لا بِأَدَاتِهِ انْتَفَى أَنْ يَكُونَ قَدَرُوهُ حَقَّ قَدْرِهِ فَقَالَ تَنْزِيهاً لِنَفْسِهِ عَنْ مُشَارَكَةِ الانْدَادِ وَ ارْتِفَاعاً عَنْ قِيَاسِ الْمُقَدِّرِينَ لَهُ بِالْحُدُودِ مِنْ كَفَرَةِ الْعِبَادِ:(وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الارْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَ السَّمٰاوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ)[1] مَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّبِعْهُ لِيُوصِلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ وَ أْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ فَإِنَّهَا نِعْمَةٌ وَ حِكْمَةٌ أُوتِيتَهُمَا فَخُذْ مَا أُوتِيتَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

وَ مَا دَلَّكَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَ لا فِي سُنَّةِ الرَّسُولِ وَ أَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الاقْتِحَامِ فِي السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ فَلَزِمُوا الاقْرَارَ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَقَالُوا:(آمَنّٰا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا).[2]

فَمَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِي مَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْهُ مِنْهُمْ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

۱۴. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الاشْعَرِيُّ عَنْ فَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَطِّهِ قَالَ جَعْفَرٌ: وَ إِنَّ فَتْحاً أَخْرَجَ إِلَيَّ الْكِتَابَ فَقَرَأْتُهُ بِخَطِّ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ الْحَمْدَ وَ فَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى أَزَلِهِ وَ بِأَشْبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لا شِبْهَ لَهُ الْمُسْتَشْهِدِ آيَاتِهِ عَلَى قُدْرَتِهِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَ مِنَ الابْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَ مِنَ الاوْهَامِ الاحَاطَةُ بِهِ لا أَمَدَ لِكَوْنِهِ وَ لا غَايَةَ لِبَقَائِهِ لا يَشْمَلُهُ الْمَشَاعِرُ وَ لا يَحْجُبُهُ

---

۱. سوره الزمر، آيه ۶۷.
۲. سوره آل عمران، آيه ۷.

خدایی که چون عدول کنندگان از حق، او را به آفریده‌ای که در صفاتش متبعّض و محدود و دارای طبقات، اطراف و نواحی مختلف است تشبیه کردند ـ و خداوند به خودی خود، نه به ادات و وسایط موجود بود ـ امتناع فرمود از اینکه او را به شایستگی شناخته باشند، از این رو، به جهت تنزیه و دور ساختن خود از مشارکت همتایان و برتری از قیاس و سنجش بندگان کافر که او را به اندازه‌ها سنجیدند، فرمود: «و خدا را حق تقدیر و آنچنان که شایسته اوست نشناختند و در روز قیامت همهٔ زمین در قبضه قدرت اوست و آسمانهای پیچیده شده در دست قدرت اوست، او از آنچه شرک ورزان گویند منزّه و برتر است»، پس از صفاتی که قرآن تو را بر آن راهنمایی می‌کند پیروی کن تا میان تو و معرفتش پیوند دهد و به آن اقتدا نما و به نور هدایتش روشنی بجو، زیرا که آنها نعمت و حکمتی است که به تو داده‌اند. پس آنچه را که به تو داده‌اند بگیر و شکرگزارا باش. و آنچه شیطان تو را بر آن دلالت می‌کند که نه در قرآن وجوب آن بر توست و نه در سنّت پیامبر و ائمهٔ هدی اثر و نشان آن است علم آن را به خدا واگذار، زیرا که این، منتهای حق خدا نسبت به توست.

و بدان که راسخان در علم همانهایی هستند که خداوند آنها را از هجوم به دروازه‌هایی که نزد غیبها زده شد، بی‌نیاز ساخته است. پس آنان به بخشی از آنچه که از غیب محجوب بود و تفسیر و بیانش را نمی‌دانستند به اعتراف آن ملزم شدند و گفتند: «ما بدان ایمان آوردیم که همه ـ چه محکمات چه متشابهات ـ از جانب پرودگار ماست.» پس خداوند متعال نیز اعتراف به درماندگی آنان را از فراگرفتن آنچه به آن از روی دانش احاطه نکرده‌اند؛ مدح و ثناکرد و ترک تعمّق آنها را در آنچه بحث و کاوش از آن را تکلیف نکرده، رسوخ (استواری) نامید. پس بر این، بسنده کن و عظمت خدای سبحان را طبق اندازهٔ عقلت، اندازه گیری مکن که از هلاک شوندگان خواهی شد.

۱۴ ـ جعفربن محمد اشعری از فتح بن یزید جرجانی نقل می‌کند که خدمت امام رضا ؑ نامه‌ای نوشتم و از حضرت در مورد توحید پرسیدم. حضرت با خط مبارک خود به من نوشت (۱).

به نام خداوند بخشندهٔ بخشاینده، ستایش از آن خدایی است که ستایش را به بندگانش الهام فرمود، آنان را بر فطرت معرفت و شناختِ ربوبیّت و پروردگاری خویش آفرید، آنکه با آفریدن خلایق، بر وجود خود راهنمایی نمود و به حدوث خلقش بر ازلیّت و همیشگی خویش دلالت فرمود، و به واسطهٔ شباهت آنان به یکدیگر بر اینکه او را نظیری نیست، رهبری کرد و به آیات و علاماتی که قرار داده آنها را بر قدرت و توانایی خود، گواه گرفت.

آنکه ذات مقدّسش از صفات زایده بر آن، و دیدنش از دیدگان، و احاطه بر او از اوهام به دور است. هستی او را مدّتی نیست که تمام شود و بقای او را غایتی نیست که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرانگیرد و پرده‌های جسمانی او را نپوشانند. پس میان او و آفریدگانش پرده‌ای است، زیرا که او از آنچه در ذات آنها امکان دارد ممتنع است و ذات آنان از آنچه ذاتش از اتّصاف به آن ابا دارد، امکان دارند. و نیز به جهت آنکه صانع و مصنوع و ربّ و مربوب و حادّ و محدود از یکدیگر جدا هستند.

---

۱ ـ جعفر گوید: فتح آن نامه را به من نشان داد و من آن را به خط امام رضا ؑ خواندم.

الْحِجَابُ فَالْحِجَابُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ لامْتِنَاعِهِ مِمَّا يُمْكِنُ فِي ذَوَاتِهِمْ وَ لامْكَانِ ذَوَاتِهِمْ مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ ذَاتُهُ وَ لافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ وَ الرَّبِّ وَ الْمَرْبُوبِ وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ أَحَدٌ لا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ الْخَالِقِ لا بِمَعْنَى حَرَكَةِ السَّمِيعِ لا بِأَدَاةٍ الْبَصِيرِ لا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ الشَّاهِدِ لا بِمُمَاسَّةٍ الْبَائِنِ لا بِبَرَاحِ مَسَافَةٍ الْبَاطِنِ لا بِاجْتِنَانٍ الظَّاهِرِ لا بِمُحَاذٍ الَّذِي قَدْ حَسَرَتْ دُونَ كُنْهِهِ نَوَاقِدُ الابْصَارِ وَ امْتَنَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الاوْهَامِ.

أَوَّلُ الدِّيَانَةِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ الْمَعْرِفَةِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَ شَهَادَتِهِمَا جَمِيعاً عَلَى أَنْفُسِهِمَا بِالْبَيِّنَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الازَلُ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ وَ مَنْ قَالَ: كَيْفَ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ وَ مَنْ قَالَ: عَلامَ فَقَدْ حَمَلَهُ وَ مَنْ قَالَ: أَيْنَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ وَ مَنْ قَالَ: الامَ فَقَدْ وَقَّتَهُ عَالِمٌ إِذْ لا مَعْلُومَ وَ خَالِقٌ إِذْ لا مَخْلُوقَ وَ رَبٌّ إِذْ لا مَرْبُوبَ وَ إِلَهٌ إِذْ لا مَأْلُوهَ وَ كَذَلِكَ يُوصَفُ رَبُّنَا وَ هُوَ فَوْقَ مَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ».

۱۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصِيبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: «وَاحِدٌ صَمَدٌ أَزَلِيٌّ صَمَدِيٌّ لا ظِلَّ لَهُ يُمْسِكُهُ وَ هُوَ يُمْسِكُ الاشْيَاءَ بِأَظِلَّتِهَا عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ فَرْدَانِيٌّ لا خَلْقُهُ فِيهِ وَ لا هُوَ فِي خَلْقِهِ غَيْرُ مَحْسُوسٍ وَ لا مَجْسُوسٍ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ عَلا فَقَرُبَ وَ دَنَا فَبَعُدَ وَ عُصِيَ فَغَفَرَ وَ أُطِيعَ فَشَكَرَ لا تَحْوِيهِ أَرْضُهُ وَ لا تُقِلُّهُ سَمَاوَاتُهُ وَ إِنَّهُ حَامِلُ الاشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ دَيْمُومِيٌّ أَزَلِيٌّ لا يَنْسَى وَ لا يَلْهُو وَ لا يَغْلَطُ وَ لا يَلْعَبُ وَ لا لارَادَتِهِ فَصْلٌ وَ فَصْلُهُ جَزَاءٌ وَ أَمْرُهُ وَاقِعٌ لَمْ يَلِدْ فَيُورَثَ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ».

۱۶. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْخَزَّازِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَيَّاهُ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَةِ تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ وَصَفَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ مَحْدُودِيَّةٍ فَالذَّاكِرُ اللَّهَ غَيْرُ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ أَ لا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعَظَمَةُ لِلَّهِ وَ قَالَ:

آنکه یکی است بی‌تأویل عدد، آفریننده‌ای است نه به معنای حرکت، شنوایی است نه به ادات، و بینا است نه به تفریق آلت (که چشم باشد)، در همه جا حاضر است نه به طوری که خلایق با یکدیگر تماس دارند. از هر چیزی جداست نه به دوری مسافت، از هر چیزی پنهان است نه به طریق پنهان شدن، ظاهر و هویدا است به طریق احاطه و مراقبت. خدایی که دیدگان و بینایی‌ها ـ که در هر چیزی فرو می‌روند در آن جاری و روان شوند ـ از رسیدن به کُنهش، خسته شده‌اند و وجودش، خیالاتی را که جولان می‌زنند از ریشه برآورده است.

نخستین مرحلهٔ دینداری معرفت اوست و کمال معرفتش توحید و اقرار به یگانگی اوست و کمال توحیدش، نفی صفات زایدهٔ بر اصل ذات او است. چرا که هر صفتی، گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است و هر دو علیه خودشان به جدایی که از ازل ممتنع بود شهادت می‌دهند. پس هر کس خدا را وصف کند در واقع برای او حدّ و اندازه قرار داده و هر کس حدّی را برای او قرار دهد، در واقع او را به عدد و شماره در آورده و هرکس او را به شماره در آورد در واقع ازلیّت او را باطل کرده است و هر کس بگوید: چگونه است و چه کیفیّت دارد؟ در واقع او را در معرض صفات (زایده و ممکنات) در آورده‌است و هر کس بگوید: بر روی چیست؟ در واقع او را محمول قرار داده‌است (که چیزی حامل اوست) و هر کس بگوید: در کجا است؟ در واقع برخی از مکانها را از او خالی فرض نموده‌است و هر کس بگوید: او تا چه زمان می‌باشد؟ در حقیقت او را موقّت کرده‌است (وقتی برای او قرار داده است.) او دانا بود هنگامی که هیچ معلومی نبود و آفریدگار بود وقتی که هیچ آفریده‌ای نبود و پروردگاری داشت زمانی که هیچ پروریده‌ای نبود و معبود بود زمانی که هیچ عبادت کننده‌ای نبود. بایستی پروردگار ما را این گونه توصیف کرد، او بالاتر است از آنچه وصف کنندگان او را وصف می‌کنند.

۱۵ ـ حمّاد بن عمرو نصیبی گوید: از امام صادق ؑ در مورد توحید پرسیدم. فرمود: «یکی است بی‌نیاز است، ازلی است بی‌نیازی که او را سایه‌ای نیست که نگاهش دارد و او چیزها را باسایه‌های آنها نگاه می‌دارد. عارف به مجهول و معروف در نزد هر جاهل است. منسوب به انفراد و تنهایی است. نه خلق در اویند و نه او در خلق خود است. به حس در نیاید و جسته نشود و دیدگان او را در نیابند. بلند و والا شد پس نزدیک شد و نزدیک شد پس دور گردید. نافرمانی شد و آمرزید و فرمان برداری شد و سپاس گزاری کرد. زمینش گرداگرد او را فرا نگیرد و آسمانهایش او را بر ندارد و به راستی که به توانایی خویش بردارندهٔ چیزهاست. منسوب به دوام و همیشگی است. نه فراموشی دارد و نه لهو و بیهوده کاری و نه (کار) غلط انجام می‌دهد. نه بازی می‌کند و نه ارادهٔ او را فصل و جدایی است. بلکه مرادش بلافاصله موجود می‌شود و فرمانش واقع است. کسی را نزاد تا ارث دهد و کسی او را نزاد تا با او شرکت کند و هیچ کس برای او همتا نبوده و نخواهد بود.»

۱۶ ـ حسن بن سعید خزّاز از برخی از راویان خویش از امام صادق ؑ نقل می‌کند که حضرت فرمود: «لفظ جلاله الله غایت و پایان کسی است که آن را صاحب غایت کرده و غایت قرار دهنده (یعنی ذات

(وَ لِلّٰهِ الاسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِها)[1] وَ قٰالَ: (قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الاسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ)[2] فَالاسْمٰاءُ مُضٰافَةٌ إِلَيْهِ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخٰالِصُ».

۱۷. حَدَّثَنٰا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرٰانَ الدَّقّٰاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قٰالَ: حَدَّثَنٰا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْكُوفِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قٰالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عِمْرٰانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَرِيرٍ الْعَبْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ كٰانَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لا يُحَسُّ وَ لا يُجَسُّ وَ لا يُمَسُّ لا يُدْرَكُ بِالْحَوٰاسِّ الْخَمْسِ وَ لا يَقَعُ عَلَيْهِ الْوَهْمُ وَ لا تَصِفُهُ الالْسُنُ فَكُلُّ شَيْءٍ حَسَّتْهُ الْحَوٰاسُّ أَوْ جَسَّتْهُ الْجَوٰاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الايْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللّٰهُ هُوَ الْعَلِيُّ حَيْثُ مٰا يُبْتَغىٰ يُوجَدُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كٰانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كٰانَ لَمْ يُوجَدْ لِوَصْفِهِ كٰانَ بَلْ كٰانَ أَوَّلاً كٰائِناً لَمْ يُكَوِّنْهُ مُكَوِّنٌ جَلَّ ثَنٰاؤُهُ بَلْ كَوَّنَ الاشْيٰاءَ قَبْلَ كَوْنِهٰا فَكٰانَتْ كَمٰا كَوَّنَهٰا عَلِمَ مٰا كٰانَ وَ مٰا هُوَ كٰائِنٌ كٰانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ فِيهِ نٰاطِقٌ فَكٰانَ إِذْ لا كٰانَ».

۱۸. حَدَّثَنٰا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرٰانَ الدَّقّٰاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قٰالَ: حَدَّثَنٰا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْكُوفِيُّ قٰالَ: حَدَّثَنٰا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمٰاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قٰالَ حَدَّثَنٰا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدَةَ قٰالَ: حَدَّثَنِي الْعَبّٰاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ أَبِي الْقٰاسِمِ إِبْرٰاهِيمَ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجٰانِيِّ قٰالَ: لَقِيتُهُ عليه السلام عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلىٰ خُرٰاسٰانَ وَ هُوَ سٰائِرٌ إِلَى الْعِرٰاقِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنِ اتَّقَى اللّٰهَ يُتَّقىٰ وَ مَنْ أَطٰاعَ اللّٰهَ يُطٰاعُ». فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلاٰمَ ثُمَّ قٰالَ: «يٰا فَتْحُ مَنْ أَرْضَى الْخٰالِقَ لَمْ يُبٰالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخٰالِقَ فَقَمِنٌ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِ وَ إِنَّ الْخٰالِقَ لا يُوصَفُ إِلاّٰ بِمٰا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَنّٰى يُوصَفُ الَّذِي تَعْجِزُ الْحَوٰاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الاوْهٰامُ أَنْ تَنٰالَهُ وَ الْخَطَرٰاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الابْصٰارُ عَنِ الاحٰاطَةِ بِهِ؟!

جَلَّ عَمّٰا وَصَفَهُ الْوٰاصِفُونَ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَنْعَتُهُ النّٰاعِتُونَ نَأىٰ فِي قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِي نَأْيِهِ فَهُوَ فِي بُعْدِهِ قَرِيبٌ وَ فِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ كَيَّفَ الْكَيْفَ فَلا يُقٰالُ لَهُ: كَيْفَ وَ أَيَّنَ الايْنَ فَلا يُقٰالُ لَهُ: أَيْنَ إِذْ هُوَ مُبْدِعُ الْكَيْفُوفِيَّةِ وَ الايْنُونِيَّةِ يٰا فَتْحُ كُلُّ جِسْمٍ مُغَذًّى بِغِذٰاءٍ إِلاَّ الْخٰالِقَ الرَّزّٰاقَ فَإِنَّهُ جَسَّمَ الاجْسٰامَ وَ هُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنٰاهَ وَ لَمْ يَتَزٰايَدْ وَ لَمْ

---

۱. سوره الأعراف، آيه ۱۸۰.
۲. سوره الأسراء، آيه ۱۱۰.

مقدّس) غیر از غایت است. خداوند به ربوبیّت و پروردگاری یگانه است و خود را بدون محدودیّت و اندازه وصف فرمود. پس آنکه خدا را یاد می‌کند غیر از خدا است. و خدا غیر از نامهای خود است، و هر چیزی ـ غیر از خدا ـ که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و آفریده است. آیا به گفتارش نمی‌نگری که می‌فرماید: غلبه و عزّت مخصوص خدا است و می‌فرماید: بزرگی از آنِ خدا است و می‌فرماید: برای خدا نامهای نیکویی است. پس او را به آنها بخوانید و می‌فرماید: «بگو: خدا را الله بخوانید، یا او را رحمان بخوانید، به هر یک از این دو نام که او را بخوانید، برای او نام‌های نیکویی است» پس نام‌ها مضاف و منسوب به او هستند و این همان توحید خالص است.»

۱۷ ـ عبدالله بن جریر عبدی گوید: امام صادق علیه السلام همواره می‌فرمود: «تمام حمد و سپاس از آنِ خدایی است که به حس در نمی‌آید و جسته نمی‌شود و او را نمی‌توان مس نمود و به حواس پنجگانه نتوان دریافت. وهم و خیال بر او راه ندارد و زبانها توانایی وصف او را ندارند. پس هر چیزی که حواس آن را بیابند، یا جویندگان آن را بجویند، یا دست‌ها آن را لمس کنند؛ آن مخلوق و آفریده است و خداوند از حدّ وهم بلند و برتر است هر جا و هر زمان که جُسته شود یافت شود و حمد از آن خدایی است که بود؛ پیش از آن که بودی باشد. برای وصفش بودی که متّصف به کیفیّتی باشد، یافت نمی‌شود، بلکه او اوّلی بود و موجود بود، هیچ هستی دهنده‌ای او را هستی نداده بود مدح و ثنای او والاست، بلکه او چیزها را پیش از بودن آنها هستی داد. پس موجود شدند، آنسان که آنها را هستی داد. آنچه بوده و آنچه خواهد بود؛ همه را دانست. بود در هنگامی که چیزی نبود و گویایی به آن نطق نمی‌کرد. بنابراین، بود در هنگامی که بودی نبود.»

۱۸ ـ فتح بن یزید جرجانی گوید: هنگامی که از مکّهٔ معظمه بر می‌گشتم و به جانب خراسان می‌رفتم در مسیر حرکت، حضرت امام کاظم علیه السلام را ملاقات کردم آن حضرت به جانب عراق در حرکت بود از حضرت شنیدم که می‌فرمود: «هر کس از خدا بترسد همه چیز از او می‌ترسند و هر کس از خدا اطاعت کند همهٔ مخلوقات از او اطاعت می‌کنند.»

پس دقّت نمودم و سعی کردم به او برسم و به خدمتش مشرّف شوم. وقتی به خدمتش رسیدم به حضرت سلام کردم و جواب سلام مرا داد. آنگاه فرمود:

ای فتح! هر کس خالق و آفریدگار را خشنود ساخت، از ناخشنودی مخلوق پروا نمی‌کند و هر کس خالق و آفریدگار را به خشم آورد سزاوار آن است که غضب مخلوق را بر او مسلّط کند و به راستی که نمی‌توان خالق را توصیف کرد، مگر به آنچه خود، خویشتن را به آن وصف فرمود و کجا میسّر شود که به وصف در آید آنکه حواس از دریافتش ناتوان و درمانده‌اند و خیالها نمی‌توانند به او برسند و خطورات قلبی توانایی ندارند که حدّی را برای او قرار دهند و چشم‌ها توانایی احاطه به او را ندارند. او بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را به آن توصیف کردند و برتر است از آنچه نعت گویندگان در نعت او می‌گویند. او در عین نزدیکی دور شده و در عین دوری، نزدیک است.

يَتَنَاقَضُ مُبَرَّأُ مِنْ ذَاتِ مَا رُكِّبَ فِي ذَاتِ مَنْ جَسَّمَهُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الاحَدُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ.

مُنْشِئُ الاشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الاجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَ لا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَيَّأَهُ وَ بَيْنَهُ اِذْ كَانَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ». قُلْتُ فَاللَّهُ وَاحِدٌ وَ الانْسَانُ وَاحِدٌ فَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ؟ فَقَالَ: «أَحَلْتَ ثَبَّتَكَ اللَّهُ اِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الاسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ دَلالَةٌ عَلَى الْمُسَمَّى وَ ذَلِكَ أَنَّ الانْسَانَ وَ اِنْ قِيلَ: وَاحِدٌ فَإِنَّهُ يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِاثْنَيْنِ وَ الانْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لانَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَةٌ لَيْسَ سَوَاءً دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ جَمِيعِ الْخَلْقِ.

فَالانْسَانُ وَاحِدٌ فِي الاسْمِ لا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ وَاحِدٌ لا وَاحِدَ غَيْرُهُ وَ لا اخْتِلافَ فِيهِ وَ لا تَفَاوُتَ وَ لا زِيَادَةَ وَ لا نُقْصَانَ فَأَمَّا الانْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ فَمِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». قُلْتُ: فَقَوْلُكَ: اللَّطِيفُ فَسِّرْهُ لِي فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ خِلافُ لُطْفِ غَيْرِهِ لِلْفَصْلِ غَيْرَ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ لِي فَقَالَ: «يَا فَتْحُ اِنَّمَا قُلْتُ: اللَّطِيفُ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ أَلا تَرَى إِلَى أَثَرِ صُنْعِهِ فِي النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَ فِي الْخَلْقِ اللَّطِيفِ مِنْ أَجْسَامِ الْحَيَوَانِ مِنَ الْجِرْجِسِ وَ الْبَعُوضِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُمَا مِمَّا لا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ بَلْ لا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّكَرُ مِنَ الانْثَى وَ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ.

فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذَلِكَ فِي لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلسِّفَادِ وَ الْهَرَبَ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعَ لِمَا يُصْلِحُهُ بِمَا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ مَا فِي لِحَاءِ الاشْجَارِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ إِفْهَامَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا وَ مَا تَفْهَمُ بِهِ أَوْلادُهَا عَنْهَا وَ نَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأْلِيفَ أَلْوَانِهَا حُمْرَةٍ مَعَ صُفْرَةٍ وَ بَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ وَ أَنَّ كُلَّ صَانِعِ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لا مِنْ شَيْءٍ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ غَيْرُ الْخَالِقِ الْجَلِيلِ خَالِقٌ؟

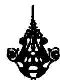
پس او با دوری خویش نزدیک است و با نزد یک بودنش دور است. او حقیقت کیفیّت و چگونگی را به وجود آورده. پس نمی‌توان گفت: چگونه است؟ او کجا بودن را پدید آورده، پس نمی‌توان گفت: کجا هست؟ زیراکه او پدید آورندهٔ چگونگی و کجایی است. ای فتح! هر جسمی به غذایی که خوراک آن است مغذا داده شده است؛ مگر آفریننده روزی دهنده. پس به راستی که او جسمها را جسم کرده و او خودنه جسم است و نه صورت. متجزّی نشده (که اجزاء داشته باشد) و پایانی ندانسته (که به نهایت رسد) و نیفزوده و کم نشده. از ذات آنچه ترکیب داده شده در ذات آنچه او را مجسّم کرده پاک و منزّه است و او لطیف، آگاه، شنوا، بینا، یکتا، یگانه و بی‌نیاز است کسی را نزاد و کسی او را نزاد و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. او پدید آورندهٔ چیزها، جسم دهندهٔ جسمها و نگارندهٔ صورتهاست.

اگر امر آن‌گونه باشد که فرقهٔ مشبّهه می‌گویند، آفریدگار از آفریده شده، روزی دهنده از روزی داده شده و پدید آورنده از پدید آورده شده، باز شناخته نمی‌شود. ولی او پدید آورنده است، و در میان آنها فرق قرار داده به این که در میانهٔ چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد که بعضی را جسم و بعضی را صورت قرار داده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده، زیراکه چنان بود که چیزی به او شباهت نداشت.

عرض کردم: پس خدا یکی است و انسان یکی است. آیا یگانگی به هم شباهت ندارد؟ فرمود: ای فتح! قول محالی گفتی، خداوند تو را ثابت بدارد! تشبیه تنها در معانی است ولی نامها یکی است و دلالت بر مسمّی دارد، به این بیان که انسان گرچه گفته می‌شود: یکی است ولی در واقع گوینده خبر می‌دهد که او یک جثّه و یک تن است و دو تا نیست. خود آدمی یکی نیست، زیراکه هر یک از اعضای او متفاوت است و رنگهای او گوناگون است و یکی نمی‌باشد و او اجزای متجزّی شده‌ای است که با هم برابر نیستند. خونش غیر از گوشت اوست، گوشتش غیر از خون او، عصب او غیر از رگهای او، مویش غیر از پوست او و سیاهیش غیر از سفیدی اوست و همچنین باقی ماندهٔ اعضاء و رنگهای همه خلایق. پس انسان در اسم یکی است و در معنی یکی نیست، و خداوند یکی و یگانه‌ای است که جز او یکی و یگانه‌ای نیست و در او اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان نیست. اما انسان مخلوق و مصنوع و مرکب از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده است که به واسطهٔ اجتماع با هم یک چیز شده است.

عرض کردم: «این که فرمودی: لطیف است آن را برایم تفسیر و بیان فرما، زیراکه من می‌دانم لطفش خلاف لطف غیر اوست؛ به جهت فرق ظاهری که در میان او و دیگران است. در عین حال دوست دارم این مطلب را برای من شرح و بیان فرمایی.»

حضرت فرمود: «ای فتح! اینکه گفتم: او لطیف است یعنی بر خلق لطیف و به همه چیز علم دارد، آیا به آثار صنع او در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی‌نگری؟ همچنین در آفریده شده‌های لطیف از اجسام حیوانات نمی‌نگری همانند جیرجیرک، پشه و آنچه کوچکتر از آن است که چشم توانایی دیدن آن را ندارد، بلکه به جهت ریز بودنش نر از ماده و نوزاد از قدیم تشخیص داده نمی‌شود؛ نمی‌نگری؟ پس هنگامی که کوچکی اینها را در لطف و هدایت برای جفت‌گیری، فرار از مرگ، به دست آوردن آذوقه، از قعر دریا و پوست درختان و از دشتها و بیابانهای بی‌آب و علف، فهماندن سخن آنچه به فرزندان خود می‌فهمانند و آوردن غذا برای آنها؛ همچنین از ترکیب رنگهای آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ، از همه اینها، دانستیم که آفریدگار این مخلوقات لطیف است و این که هر سازندهٔ چیزی، آن را از چیزی آفریده ولی خداوند چیزها را که آفریده و ساخته از ماده‌ای نیافریده و نساخته؛ بلکه به قلم صنع و پرگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه‌ها نوشته، و این نقشها و صورتها را نگاشته و با آب زندگی، گلستان وجود را به این گلهای صنعت آراسته است. عرض کردم: «فدای تو شوم! آیا غیر از آفرینندهٔ بزرگوار، آفرینندهٔ دیگری هم هست؟»



قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)[1] فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِي عِبَادِهِ خَالِقِينَ مِنْهُمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَنَفَخَ فِيهِ فَصَارَ طَائِراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ السَّامِرِيُّ خَلَقَ لَهُمْ عِجْلا جَسَداً لَهُ خُوَارٌ». قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى خَلَقَ مِنَ الطِّينِ طَيْراً دَلِيلا عَلَى نُبُوَّتِهِ وَ السَّامِرِيَّ خَلَقَ عِجْلا جَسَداً لِنَقْضِ نُبُوَّةِ مُوسَى عليه السلام وَ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ كَذَلِكَ إِنَّ هَذَا؟ لَهُوَ الْعَجَبُ فَقَالَ: «وَيْحَكَ يَا فَتْحُ إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِيَّتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عَزْمٍ يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لا يَشَاءُ.

وَ مَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ عَنْ أَنْ يَأْكُلا مِنَ الشَّجَرَةِ وَ هُوَ شَاءَ ذَلِكَ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلا وَ لَوْ أَكَلا لَغَلَبَتْ مَشِيَّتُهُمَا مَشِيَّةَ اللَّهِ وَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام وَ شَاءَ أَنْ لا يَذْبَحَهُ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ لا يَذْبَحَهُ لَغَلَبَتْ مَشِيَّةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

قُلْتُ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ غَيْرَ أَنَّكَ قُلْتَ: السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سَمِيعٌ بِالأُذُنِ وَ بَصِيرٌ بِالْعَيْنِ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يَرَى بِمَا يَسْمَعُ بَصِيرٌ لا بِعَيْنٍ مِثْلِ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَ سَمِيعٌ لا بِمِثْلِ سَمْعِ السَّامِعِينَ لَكِنْ لَمَّا لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ خَافِيَةٌ مِنْ أَثَرِ الذَّرَّةِ السَّوْدَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ تَحْتَ الثَّرَى وَ الْبِحَارِ قُلْنَا: بَصِيرٌ لا بِمِثْلِ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَمَّا لَمْ يَشْتَبِهْ عَلَيْهِ ضُرُوبُ اللُّغَاتِ وَ لَمْ يَشْغَلْهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ قُلْنَا: سَمِيعٌ لا مِثْلُ سَمْعِ السَّامِعِينَ».



قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ بَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ.

قَالَ: «هَاتِ لِلَّهِ أَبُوكَ». قُلْتُ: يَعْلَمُ الْقَدِيمُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ؟



قَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّ مَسَائِلَكَ لَصَعْبَةٌ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا)[2] وَ قَوْلَهُ: (وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ)[3] وَ قَالَ يَحْكِي قَوْلَ أَهْلِ النَّارِ: (أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ)[4] وَ قَالَ: (وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ)[5] فَقَدْ عَلِمَ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ». فَقُمْتُ لأُقَبِّلَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ فَأَدْنَى رَأْسَهُ فَقَبَّلْتُ وَجْهَهُ وَ رَأْسَهُ وَ خَرَجْتُ وَ بِي مِنَ السُّرُورِ وَ الْفَرَحِ مَا أَعْجِزُ عَنْ وَصْفِهِ لِمَا تَبَيَّنْتُ



---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
۲. سوره الأنبياء، آیه ۲۲.
۳. سوره المؤمنون، آیه ۹۱.
۴. سوره فاطر، آیه ۳۷.
۵. سوره الأنعام، آیه ۲۸.

فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: "پر خیر و منفعت است خدایی که نیکوتر از همهٔ آفرینندگان است" پس در حقیقت خبر داده که در بین بندگانش آفرینندگانی هستند که از جملهٔ آنان عیسی بن مریم‌ علیه السلام است که به فرمان خدا از گِل، همچون شکل مرغ را آفرید و در آن دمید و به فرمان خدا پرنده‌ای گردید و سامری برای آنان گوساله‌ای را آفرید که جسدی بود که دارای فریاد و آواز بود.»

عرض کردم: «عیسی علیه السلام از گِل مرغی را آفرید که دلیل بر پیامبریش باشد و سامری گوساله‌ای را آفرید که جسدی بود به جهت نقض پیامبری موسی علیه السلام، و خداوند خواست که این گونه باشد به راستی که این امر شگفت انگیزی است حضرت فرمود: وای بر تو ای فتح! به راستی که خداوند دو اراده و دو مشیّت دارد: یکی ارادهٔ حتمی. و دیگری ارادهٔ عزمی نهی می‌کند در حالی که می‌خواهد به عمل آید و به چیزی امر می‌فرماید در حالی که نمی‌خواهد به عمل آید. آیا نمی‌بینی که او آدم و همسرش را از آن درخت معهود بازداشت که بخورند و خدا آن را خواسته بود و اگر نمی‌خواست نمی‌خوردند و اگر می‌خوردند مشیّت و خواست آنها بر خواست و مشیّت خدا غلبه پیدا می‌کرد و به ابراهیم دستور داد که سر فرزندش اسماعیل علیه السلام را ببرد و نمی‌خواست که او را ذبح کند و اگر می‌خواست که او را ذبح کند، خواست ابراهیم علیه السلام بر خواست خدا غالب می‌شد.

عرض کردم: «اندوه مرا بردی، خداوند اندوه تو را ببرد! جز اینکه فرمودی: او شنوای بینا است، آیا شنوای به گوش و بینای به چشم است؟» فرمود: «او می‌شنود به آنچه می‌بیند و می‌بیند به آنچه می‌شنود، بیناست نه به چشمی همانند چشم آفریدگان، و شنواست نه به مثل گوش شنوندگان، ولی از آن جایی که هیچ پوشیده و پنهانی چون ردّ پای مورچهٔ سیاه بر بالای سنگ خارای سخت در شب تار در زیر خاک و دریاها بر او پوشیده و پنهان نیست، گفتیم بیناست، نه به مثل چشم آفریدگان؛ و از آن جایی که تمام اقسام زبانها بر او مشتبه نمی‌شود و شنیدن چیزی او را از شنیدن چیز دیگر مشغول نمی‌سازد، گفتیم: شنواست، نه به مثل گوش شنوندگان.»

عرض کردم: «فدای تو گردم! یک مسأله باقی ماند.» فرمود: «آن را بگو خدا پدرت را بیامرزد!» عرض کردم: «آیا خداوند قدیم آنچه را که نیست می‌داند که اگر بود چگونه بود؟» فرمود: «وای بر تو! به راستی که مسایل دشواری را می‌پرسی! آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید: "اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خداوند بود البته هر دو تباه می‌شدند" یعنی نظام کارهای آنها درهم می‌شکست و نیز سخن او را نشنیده‌ای که می‌فرماید: "البتّه بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌جست و غلبه می‌خواست" و آن جایی که گفتار اهل دوزخ را حکایت می‌کند، می‌فرماید: (دوزخیان گفتند:) "ما را از دوزخ به دنیا فرست تا کار شایسته و پسندیده‌ای انجام دهیم و اگر به حسب فرض آنها به دنیا بازگردانیده شوند البته به سوی آنچه نهی شده بودند باز می‌گردند" پس در واقع می‌داند آنچه که نیست، اگر بود چگونه بود.»

من برخاستم که دست و پای حضرت را ببوسم، حضرت سر خود را نزدیک آورد و من صورت و سرش را بوسیدم و از حضورش مرخص شدم و من به جهت خوبی و حظّی که نصیبم شده بود آن قدر شاد بودم

مِنَ الْخَيْرِ وَ الْحَظِّ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: إن الله تبارك و تعالى نهى آدم و زوجته عن أن يأكلا من الشجرة و قد علم أنهما يأكلان منها لكنه عز و جل شاء أن لا يحول بينهما و بين الأكل منها بالجبر و القدرة كما منعهما من الأكل منها بالنهي و الزجر فهذا معنى مشيته فيهما و لو شاء عز و جل منعهما من الأكل بالجبر ثم أكلا منها لكانت مشيتهما قد غلبت مشيته كما قال العالم عليه السلام تعالى الله عن العجز علوا كبيرا.

۱۹. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِلَهِي تَاهَتْ أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ قَصُرَ طَرْفُ الطَّارِفِينَ وَ تَلاشَتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِينَ وَ اضْمَحَلَّتْ أَقَاوِيلُ الْمُبْطِلِينَ عَنِ الدَّرْكِ لِعَجِيبِ شَأْنِكَ أَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ إِلَى عُلُوِّكَ فَأَنْتَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي لا يَتَنَاهَى وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْكَ عُيُونٌ بِإِشَارَةٍ وَ لا عِبَارَةٍ هَيْهَاتَ ثُمَّ هَيْهَاتَ يَا أَوَّلِيُّ يَا وَحْدَانِيُّ يَا فَرْدَانِيُّ شَمَخْتَ فِي الْعُلُوِّ بِعِزِّ الْكِبْرِ وَ ارْتَفَعْتَ مِنْ وَرَاءِ كُلِّ غَوْرَةٍ وَ نِهَايَةٍ بِجَبَرُوتِ الْفَخْرِ».

۲۰. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُمَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ أَجِدْ أَحَداً يُفَسِّرُهَا لِي وَ قَدْ سَأَلْتُ ثَلاثَةَ أَصْنَافٍ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ كُلُّ صِنْفٍ غَيْرَ مَا قَالَ الآخَرُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ مَا ذَلِكَ؟ فَقَالَ: أَسْأَلُكَ مَا أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خَلْقِهِ؟ فَإِنَّ بَعْضَ مَنْ سَأَلْتُهُ قَالَ: الْقُدْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْعِلْمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الرُّوحُ؟!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «مَا قَالُوا شَيْئاً أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ عَلا ذِكْرُهُ كَانَ وَ لا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ كَانَ عَزِيزاً وَ لا عِزَّ لأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ عِزِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ)[1] وَ كَانَ خَالِقاً وَ لا مَخْلُوقَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ خَلْقِهِ الشَّيْءُ الَّذِي جَمِيعُ الاشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ».

---

۱. سوره الصافات، آيه ۱۸۰.

که از وصفش عاجزم.

نویسنده این کتاب گوید: خداوند آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی فرمود و می‌دانست که آنان از آن می‌خورند، ولی می‌خواست میان آنها و خوردن از آن درخت به جبر و قدرت مانع نشود، چنان که آنها را به نهی و زجر از خوردن از آن، منع فرموده بود. پس این معنای خواست و مشیّت او در مورد آنهاست و اگر آن جناب می‌خواست به جبر آنها را از خوردن آن باز دارد و آنها از آن می‌خوردند البته خواست آنها بر خواست او غالب شده بود، چنان که عالم ﷺ فرمود. خداوند از عجز و درماندگی بسیار برتر است.

۱۹ - سهل بن زیاد گوید: حضرت ابوالحسن علی بن محمّد ﷺ فرمود: «ای خدای من! خیالهای خیال کنندگان سرگردان شده، نگرش نگرندگان کوتاه شده، وصفهای وصف کنندگان از هم پاشیده و گفتارهای پوچ بیهوده گویان نابود شده از آنکه شأن عجیب تو را دریابند، یا به اوج بلندای تو برسند و فرود آیند. پس تو در جایی هستی که پایان نداری و دیدگان به اشاره و عبارت به آن نرسند هیهات ای آنکه منسوبی به نخستین، و ای آنکه منسوبی به یگانگی، در برتری هیهات به عزّت بزرگی و بزرگواری والا شده‌ای، و از پس هر نشیب و پایانی به جبروت و عظمت فخری که داری، اوج گرفته‌ای.

۲۰ - جابر جعفی گوید: مردی از دانشمندان شام خدمت امام باقر ﷺ آمد و گفت: «خدمت شما شرفیاب شده‌ام تا از مسأله‌ای که کسی را نیافتم که آن را برای من تفسیر و بیان کند، بپرسم. و در واقع من از گروهی از مردم در این مورد سئوال کردم و هر گروهی غیر از آنچه گروه دیگر گفته بود، جواب دادند.»

امام باقر ﷺ فرمود: «آن مسأله چیست؟» گفت: «از شما سئوال می‌کنم که نخستین چیزی که خدای عزّوجلّ از آفریدگان آفرید چه چیز است؟ چراکه از برخی سؤال کردم، گفتند: قدرت، برخی دیگر گفتند: علم و بعضی دیگر گفتند: روح.»

امام باقر ﷺ فرمود: «چیز مهمّی نگفته‌اند، اینک تو را آگاه می‌سازم که خدای متعال بود و غیر از او چیزی نبود و عزیز بود و هیچ عزّتی نبود، زیراکه او پیش از عزّتش بود و این است معنای گفتارش که فرمود: مُنزّه و پاکیزه است پروردگار تو - که پروردگار عزّت است - از آنچه وصف می‌کنند» و او آفریدگار بود و هیچ مخلوقی نبود. پس او نخستین چیزی را که از خلق خود آفرید چیزی است که همه چیزها از آن است و آن همان آب است.»

فَقَالَ السَّائِلُ: فَالشَّيْءُ خَلَقَهُ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لا شَيْءٍ؟

فَقَالَ: «خَلَقَ الشَّيْءَ لا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَوْ خَلَقَ الشَّيْءَ مِنْ شَيْءٍ إِذاً لَمْ يَكُنْ لَهُ انْقِطَاعٌ أَبَداً وَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ إِذاً وَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ لَكِنْ كَانَ اللَّهُ وَ لا شَيْءَ مَعَهُ فَخَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الاشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ».

٢١. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «يَا مَنْ عَلَا فَلا شَيْءَ فَوْقَهُ يَا مَنْ دَنَا فَلا شَيْءَ دُونَهُ اغْفِرْ لِي وَ لاصْحَابِي».

٢٢. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَبْنِ بِشْرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَ الالَهِيَّةِ الْكُبْرَى: «لا يُكَوِّنُ الشَّيْءَ لا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ اللَّهُ وَ لا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلاَّ اللَّهُ».

٢٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ: مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلامِي وَ مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَ مَا عَلَى دِينِي مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي».

٢٤. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الاشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَبْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ وَ اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ».

٢٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ دَاوُدَبْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ

سائل گفت: «پس آن چیزی راکه خدا خلق فرمود، آیا از چیزی آفرید یا از هیچ چیز.»

حضرت فرمود: «آن چیز را خلق فرمود، نه از چیزی که پیش از آن بود و اگر آن را از چیزی خلق فرموده بود، در آن هنگام آن هرگز انقطاع و پایانی نداشت و در این هنگام لازم می‌آمد که همیشه با او چیزی بوده باشد، ولی خدا بود و چیزی با او نبود. پس خداوند آن چیزی راکه همهٔ چیزها از آن است آفرید، و آن آب است.»

۲۱ـ عبدالحمید ابراهیم گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که در سجده‌اش می‌فرمود: «ای آن که برتری جست؛ پس چیزی برتر از او نیست. و ای کسی که نزدیک شد؛ پس چیزی جز او نیست، من و یاورانم را بیامرز.»

۲۲ـ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در مورد ربوبیّت عظمی و الهیت کبری فرمود: «جز خدا کسی چیزی را از هیچ چیز هستی نمی‌دهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد به سوی جوهر دیگر منتقل نمی‌کند و جز خدا کسی نمی‌تواند که چیزی را از هستی به سوی نیستی منتقل کند.»

۲۳ـ ریّان بن صلت از امام رضا علیه السلام از پدرش، از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند فرمود: «به من ایمان نیاورده است هر کس که کلام مرا به رأی خود تفسیر و بیان کند و مرا نشناخته هر کس مرا به آفریدگانم تشبیه نماید و بر دین من نیست هر کس قیاس را در دین من به کار ببرد.»

۲۴ـ داوود بن سلیمان فرّاء از امام رضا، از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توحید و اقرار به یگانگی خدا، نصف دین است.»

۲۵ـ داوود بن قاسم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس خدا را به آفریده‌اش تشبیه کند، مشرک است. و هر کس او را با مکان توصیف نماید کافر است. و هر کس آنچه راکه از آن نهی کرده به او نسبت دهد، دروغگو است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: "تنهاکسانی که به نشانه‌های خدا ایمان

فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ» ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).[۱]

۲۶. حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ‌بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ‌بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الرُّمَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى‌بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ‌بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ: «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لا مِنْ شَيْءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الاشْيَاءِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرَكَ بِأَيْنِيَّةٍ وَ لا لَهُ شِبْهُ مِثَالٍ فَيُوصَفَ بِكَيْفِيَّةٍ وَ لَمْ يَغِبْ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ فَيُعْلَمَ بِحَيْثِيَّةٍ مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحْدَثَ فِي الصِّفَاتِ وَ مُمْتَنِعٌ عَنِ الادْرَاكِ بِمَا ابْتَدَعَ مِنْ تَصْرِيفِ الذَّوَاتِ وَ خَارِجٌ بِالْكِبْرِيَاءِ وَ الْعَظَمَةِ مِنْ جَمِيعِ تَصَرُّفِ الْحَالاتِ مُحَرَّمٌ عَلَى بَوَارِعِ ثَاقِبَاتِ الْفِطَنِ تَحْدِيدُهُ وَ عَلَى عَوَامِقِ نَاقِبَاتِ الْفِكَرِ تَكْيِيفُهُ وَ عَلَى غَوَائِصِ سَابِحَاتِ الْفِطَرِ تَصْوِيرُهُ لا تَحْوِيهِ الامَاكِنُ لِعَظَمَتِهِ وَ لا تَذْرَعُهُ الْمَقَادِيرُ لِجَلالِهِ وَ لا تَقْطَعُهُ الْمَقَايِيسُ لِكِبْرِيَائِهِ مُمْتَنِعٌ عَنِ الاوْهَامِ أَنْ تَكْتَنِهَهُ وَ عَنِ الافْهَامِ أَنْ تَسْتَغْرِقَهُ وَ عَنِ الاذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ قَدْ يَئِسَتْ مِنِ اسْتِنْبَاطِ الاحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ وَ نَضَبَتْ عَنِ الاشَارَةِ إِلَيْهِ بِالاكْتِنَاهِ بِحَارُ الْعُلُومِ وَ رَجَعَتْ بِالصُّغْرِ عَنِ السُّمُوِّ إِلَى وَصْفِ قُدْرَتِهِ لَطَائِفُ الْخُصُومِ.

وَاحِدٌ لا مِنْ عَدَدٍ وَ دَائِمٌ لا بِأَمَدٍ وَ قَائِمٌ لا بِعَمَدٍ لَيْسَ بِجِنْسٍ فَتُعَادِلَهُ الاجْنَاسُ وَ لا بِشَبَحٍ فَتُضَارِعَهُ الاشْبَاحُ وَ لا كَالاشْيَاءِ فَتَقَعَ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ قَدْ ضَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الاوْهَامُ عَنْ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَزَلِيَّتِهِ وَ حَصِرَتِ الافْهَامُ عَنِ اسْتِشْعَارِ وَصْفِ قُدْرَتِهِ وَ غَرِقَتِ الاذْهَانُ فِي لُجَجِ أَفْلاكِ مَلَكُوتِهِ مُقْتَدِرٌ بِالآلاءِ وَ مُمْتَنِعٌ بِالْكِبْرِيَاءِ وَ مُتَمَلِّكٌ عَلَى الاشْيَاءِ فَلا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَ لا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ قَدْ خَضَعَتْ لَهُ ثَوَابِتُ الصِّعَابِ فِي مَحَلِّ تُخُومِ قَرَارِهَا وَ أَذْعَنَتْ لَهُ رَوَاصِنُ الاسْبَابِ فِي مُنْتَهَى شَوَاهِقِ أَقْطَارِهَا مُسْتَشْهِدٌ بِكُلِّيَّةِ الاجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعَجْزِهَا عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِفُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ وَ بِزَوَالِهَا

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۵.

نمی‌آورند دروغ می‌بندند و همانها دروغگویان هستند.»

۲۶ـ هیثم بن عبدالله رمّانی از امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام کاظم، از پدر بزرگوارش امام صادق، از امام باقر، از امام سجّاد، از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد کوفه خطبه‌ای خواند و فرمود: «حمد و سپاس از آنِ خدایی است که نه از چیزی بوده و نه آنچه راکه بوده، از چیزی هستی داده، به واسطهٔ حدوث چیزها بر ازلیّت خود گواه آورده و به آنچه آنها را به آن نشان کرده از عجز و درماندگی بر قدرتش شاهد گرفته و به آنچه آنها را به سوی آن ناچار ساخته از فنا و نیستی بر دوامش حجّت خواسته است. هیچ جایی از او خالی نبوده به «کجایی» که درک شود و برای او مانندی نیست که به چگونگی توصیف شود و هیچ چیزی از علم او پنهان نشده که به حیثیت و زمانی بودن دانسته شود. او از همهٔ آنچه پدید آورده در صفات جدایی دارد و به خاطر پدید آوردن دگرگونی‌های موجود است، ذات او درک نشود، و باکبریا و عظمت از هر گونه تغییر حالت بیرون است.

تحدید و اندازه گرفتنش بر افراد زیرک در فضل و هنر حرام است و چگونگیش بر آزاد اندیشان شکافنده ممنوع و تصویرش بر شناگران که حقیقت چیزها را می‌دانند حرام است. مکان‌ها به جهت عظمتی که دارد او را فرا نگیرند و اندازه‌ها به جهت جلال وبزرگواریش توان اندازه‌گیری او را ندارند و به جهت کبریایی و بزرگواریش سنجشها او را قطع نکنند. خیال‌ها نتوانند به کنهش رسند و پایانی برای او قرار دهند و فهم‌ها نمی‌توانند که او را فراگیرند و ذهنها نمی‌توانند برای او مثالی یابند.

عقل‌های والا نگر از استنباط احاطهٔ به او نومیدند و دریاهای علوم از اشارهٔ به سویش خشکیده‌اند و اوهام از اوج گرفتن به سوی وصف قدرتش به خواری برگشته‌اند. یکی است نه از روی عدد و شماره و همیشگی دارد نه به مدّت و زمان و برپاست نه به ستون و تکیه گاه. جنس نیست که جنسها با او برابری کنند وجثّه و شبح نیست که جثّه ها به او شباهت داشته باشند و همچون چیزها نیست که صفات بر او واقع شوند، عقلها در امواج گرداب دریافتش گمراه شده‌اند و خیالها از احاطهٔ ذکر ازلیّتش سرگردان شده‌اند و فهمها از دانستن وصف قدرتش درمانده‌اند و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتیش غرق شده و در آب فرو رفته‌اند. به سبب نعمتها بسیار توانا و به کبریا و بزرگواری نیرومند است و بر چیزها مالکیت و پادشاهی دارد.

از این رو، روزگاری نیست که او راکهنه و فرسوده کند، وصفی نیست که او را فراگیرد. به طور حتم دشواریهای سخت در شدیدترین حالت خود برای او فروتنی کرده‌اند و سبب‌های استوار در پایان‌بلندیهای اطرافشان برای اوگردن نهاده‌اند. با کلیّت جنس‌ها به پروردگاریش استشهاد فرموده و به عجز و درماندگی آنها بر قدرتش حجّت آورده و به شکاف و حدوث آنها بر قِدَم و دیرینه گی‌اش شاهد گرفته و به زوال و نیستی آنها بر ماندگاریش دلالت کرده است.

عَلَى بَقَائِهِ فَلا لَهَا مَحِيصٌ عَنْ إِدْرَاكِهِ إِيَّاهَا وَ لا خُرُوجُ مِنْ إِحَاطَتِهِ بِهَا وَ لا احْتِجَابُ عَنْ إِحْصَائِهِ لَهَا وَ لا امْتِنَاعُ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَفَى بِإِتْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةً وَ بِمَرْكَبِ الطَّبْعِ عَلَيْهَا دَلالَةً وَ بِحُدُوثِ الْفِطَرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً وَ بِإِحْكَامِ الصَّنْعَةِ لَهَا عِبْرَةً.

فَلا إِلَيْهِ حَدٌّ مَنْسُوبٌ وَ لا لَهُ مَثَلٌ مَضْرُوبٌ وَ لا شَيْءٌ عَنْهُ مَحْجُوبٌ تَعَالَى عَنْ ضَرْبِ الامْثَالِ وَ الصِّفَاتِ الْمَخْلُوقَةِ عُلُوّاً كَبِيراً وَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِيمَاناً بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ خِلافاً عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُقَرُّ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ الْمُتَنَاسَخُ مِنْ أَكَارِمِ الاصْلابِ وَ مُطَهَّرَاتِ الارْحَامِ الْمُخْرَجُ مِنْ أَكْرَمِ الْمَعَادِنِ مَحْتِداً وَ أَفْضَلِ الْمَنَابِتِ مَنْبَتاً مِنْ أَمْنَعِ ذِرْوَةٍ وَ أَعَزِّ أَرُومَةٍ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَاغَ اللَّهُ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ الطَّيِّبَةِ الْعُودِ الْمُعْتَدِلَةِ الْعَمُودِ الْبَاسِقَةِ الْفُرُوعِ النَّاضِرَةِ الْغُصُونِ الْيَانِعَةِ الثِّمَارِ الْكَرِيمَةِ الْحَشَا فِي كَرَمٍ غُرِسَتْ وَ فِي حَرَمٍ أُنْبِتَتْ وَ فِيهِ تَشَعَّبَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ عَزَّتْ وَ امْتَنَعَتْ فَسَمَتْ بِهِ وَ شَمَخَتْ حَتَّى أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرُّوحِ الامِينِ وَ النُّورِ الْمُبِينِ وَ الْكِتَابِ الْمُسْتَبِينِ وَ سَخَّرَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ صَافَحَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ أَرْعَبَ بِهِ الابَالِيسَ وَ هَدَمَ بِهِ الاصْنَامَ وَ الآلِهَةَ الْمَعْبُودَةَ دُونَهُ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ سِيرَتُهُ الْعَدْلُ وَ حُكْمُهُ الْحَقُّ صَدَعَ بِمَا أَمَرَهُ رَبُّهُ وَ بَلَّغَ مَا حَمَّلَهُ حَتَّى أَفْصَحَ بِالتَّوْحِيدِ دَعْوَتَهُ وَ أَظْهَرَ فِي الْخَلْقِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ حَتَّى خَلَصَتْ لَهُ الْوَحْدَانِيَّةُ وَ صَفَتْ لَهُ الرُّبُوبِيَّةُ وَ أَظْهَرَ اللَّهُ بِالتَّوْحِيدِ حُجَّتَهُ وَ أَعْلَى بِالاسْلامِ دَرَجَتَهُ وَ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الرَّوْحِ وَ الدَّرَجَةِ وَ الْوَسِيلَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَدَدَ مَا صَلَّى عَلَى أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

۲۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّبْنِ مَعْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّبْنِ عَاتِكَةَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ النَّضْرِ الْفِهْرِيِّ عَنْ عَمْرٍو الاوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِوبْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ وَ ذَلِكَ حِينَ فَرَغَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الاوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلاَّ وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ الشَّكْلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ وَ لَمْ يَتَبَعَّضْ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ

پس آنها را پناهگاهی نیست زیرا او آنها را در می‌یابد و نمی‌توانند از احاطهٔ او بیرون روند. هنگام شمارش، نمی‌توانند پشت پرده قرار گیرند (نمی‌توانند خود را مخفی کنند) و نمی‌توانند از قدرتش خارج شوند. برای استواری صنعت آنها از نظر آیه و نشانی بر او کافی است و ترکیب طبیعت از نظر دلالت بس است و حدوث خلقت و آفرینش بر آنها در باب قدیم بودنش کفایت می‌کند و محکم کردن صنعت آنها از لحاظ عبرت و پند کافی است. او را حدّی نیست که به آن نسبت داده شود و او را مَثَلی نیست که مَثَل زده شود و چیزی از او پوشیده نیست. او از مثال زده شدن و صفات آفریده‌ها، بسیار برتر است.

و با ایمان به پروردگاریش و به جهت مخالفت کردن با کسی که او را انکار کرده گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و شهادت می‌دهم که محمّد ﷺ، بنده و رسول اوست که در بهترین قرارگاهی قرار داده شده، و از صلب‌های بزرگوار و رحم‌های پاک و پاکیزه منتقل شده، او که از بهترین معدنها و بهترین رستنگاه‌ها بیرون آورده شده، او از بالاترین قله‌ها و گرامی‌ترین ریشه‌هاست، از درختی که خدا پیامبرانش را از آن آفریده و امینانش را از آن برگزیده است؛ درختی که چوبش پاکیزه و خوشبو است، ستون و تنه‌اش معتدل و راست، شاخه‌هایش شاداب و باطراوت، میوه‌هایش رسیده، در بزرگواری و خوبی کاشته شده و در حرم رویانیده شده و در آن پراکنده گشته و به هر سو رسیده و میوه داده و عزّتمند شده و امتناع نموده است. پس آن درخت به وسیله آن حضرت برتری یافت تا آن که خداوند او را به روح‌الامین (جبرئیل) و نور هویدا و کتابی که در غایت روشنی بخش است - و آن عبارت است از قرآن مجید و فرقان حمید - گرامی داشت و بُراق را برایش مسخّر و رام کرد و فرشتگان با او مصافحه کردند، شیاطین را به واسطهٔ او ترسانید، بتها و خدایانی را که - جز او - پرستش می‌شدند با آن حضرت درهم شکست، سنّت وروش او راه راست است، سیرتش عدل و راستی و حکمش حق است. آنچه پروردگارش او را به آن امر فرموده آشکار کرد و آنچه را که بر عهدهٔ او قرار داده بود، به همه رسانید، تا آنکه دعوتش را به توحید روشن کرد و میان مردم آشکار ساخت که معبودی جز خدای یگانه نیست او را شریکی نباشد، تا آنکه وحدانیّت و یگانگی برای او خالص و پاکیزه شد و ربوبیّت برای او صاف و خالص و بی‌کدورت شد. خداوند به توحید، حجّتش را اظهار کرد و به اسلام درجه‌اش را بلند فرمود و خدای عزّوجلّ برای پیامبرش آنچه را که نزد اواست، از آسایش روح، درجه، پایه و وسیله اختصاص داد و خدا به شمار آنچه بر پیامبران خویش درود فرستاده‌است بر او و خاندان پاکش درود و صلوات فرستد.»

۲۷ - جابر بن یزید جعفی از امام باقر، از پدرش، از جدّش ﷺ نقل می‌نماید که حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ هفت روز بعد از وفات پیامبر ﷺ - که از جمع قرآن فارغ شده بود - خطبه‌ای خواند و فرمود:

«تمام حمد و سپاس از آنِ خدایی است که خیالها را از اینکه جز به اصل وجود او برسند ناتوان ساخته و بر عقلها از اینکه ذاتش راتخیّل کنند به جهت امتناع آن از شباهت و شکل، پرده کشیده؛ بلکه او همان کسی است که در ذاتش تفاوت نکرده و در کمالش به مجزّی شدن عدد، متبعّض نشده است. از چیزها

فِي كَمَالِهِ فَارَقَ الاشْيَاءَ لا عَلَى اخْتِلافِ الامَاكِنِ وَ تَمَكَّنَ مِنْهَا لا عَلَى الْمُمَازَجَةِ وَ عَلِمَهَا لا بِأَدَاةٍ لا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلاّ بِهَا وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمُ غَيْرِهِ إِنْ قِيلَ: كَانَ فَعَلَى تَأْوِيلِ أَزَلِيَّةِ الْوُجُودِ وَ إِنْ قِيلَ: لَمْ يَزَلْ فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ وَ اتَّخَذَ إِلَهاً غَيْرَهُ عُلُوّاً كَبِيراً.

نَحْمَدُهُ بِالْحَمْدِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِخَلْقِهِ وَ أَوْجَبَ قَبُولَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهَادَتَانِ تَرْفَعَانِ الْقَوْلَ وَ تُضَاعِفَانِ الْعَمَلَ خَفَّ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ وَ بِهِمَا الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَ الْجَوَازُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ بِالشَّهَادَتَيْنِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالصَّلاةِ يَنَالُونَ الرَّحْمَةَ فَأَكْثِرُوا مِنَ الصَّلاةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ وَ آلِهِ (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً).[۱]

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الاسْلامِ وَ لا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التُّقَى وَ لا مَعْقِلَ أَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَ لا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ وَ لا حَسَبَ أَبْلَغُ مِنَ الادَبِ وَ لا نَسَبَ أَوْضَعُ مِنَ الْغَضَبِ وَ لا جَمَالَ أَزْيَنُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لا سَوْءَ أَسْوَءُ مِنَ الْكَذِبِ وَ لا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ وَ لا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ وَ لا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ مَشَى عَلَى وَجْهِ الارْضِ فَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلَى بَطْنِهَا وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مُسْرِعَانِ فِي هَدْمِ الاعْمَارِ وَ لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوتٌ وَ لِكُلِّ حَبَّةٍ آكِلٌ وَ أَنْتُمْ قُوتُ الْمَوْتِ وَ إِنَّ مَنْ عَرَفَ الايَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الاسْتِعْدَادِ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَ لا فَقِيرٌ لاقْلالِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَّ ظُلْمَهُ وَ مَنْ لَمْ يَرْعَ فِي كَلامِهِ أَظْهَرَ هُجْرَهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبُهْمِ مَا أَصْغَرَ الْمُصِيبَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ غَداً هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ وَ مَا تَنَاكَرْتُمْ إِلاّ لِمَا فِيكُمْ مِنَ الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ فَمَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ وَ الْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَ مَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ».

۲۸. حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ

---

۱. سوره الأحزاب، آیه ۵۶.

مفارقت نموده نه به طور اختلاف مکانها، و در آنها جاگرفته نه به آمیخته شدن و از آنها آگاهی یافته نه به واسطهٔ ادات و آلت ـ که دانش به جز آن نمی‌شود ـ و بین او و معلومش علمی جز او نیست. اگر گفته شود: بود، بنا بر تأویل ازلیّت وجود است، و اگر گفته شود: زایل و برطرف نشد، بنابر تأویل نبودن نیستی است. پس او پاک و منزّه و برتر است از گفتار کسی که جز او را پرستیده و خدایی را غیر از او فراگرفته است.

ستایش می‌کنم او را به ستایشی که آن را برای آفریدگانش پسندیده و پذیرش آن را بر خود واجب گردانیده، گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یگانه‌ای که او را شریکی نیست و شهادت می‌دهم که محمّد، بنده و رسول اوست، دو شهادتی که گفتار را بالا می‌برند و عمل را دو چندان می‌کنند. ترازویی که آنها از آن برداشته شوند، سبک می‌شود و ترازویی که آنها در آن گذاشته شوند سنگین می‌شود. رستگاری به بهشت و رهایی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط با آنهاست و با آن دو شهادت وارد بهشت می‌شوند و به واسطهٔ صلوات بر پیامبر به رحمت می‌رسند. پس بر پیامبر خود و خاندانش بسیار صلوات فرستید که: «به راستی که خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صلوات فرستید و سلام گویید سلام گفتنی.»

ای مردم! به راستی که هیچ شرف و بزرگواری از اسلام والاتر، هیچ کرامتی از پرهیزگاری عزیزتر، هیچ پناهگاهی از پارسایی استوارتر، و هیچ شفیعی از توبه آسان‌تر و پیروز شونده‌تر، هیچ گنجی از علم نافعتر، هیچ ارجمندی از بردباری برتر، هیچ حسبی از ادب بلیغ‌تر، هیچ سببی از خشم پست‌تر، هیچ جمالی از عقل زیباتر، هیچ بدی از دروغ بدتر، هیچ نگهدارنده‌ای از خاموش بودن نگاه دارنده‌تر، هیچ لباسی از عافیت زیباتر و هیچ غایبی از مرگ نزدیکتر نیست. به راستی که هر کس بر روی زمین راه می‌رود، [روزی] به شکم و اندرون آن منتقل می‌شود و شب و روز در فنای عُمرها شتابانند و هر صاحب رمقی را غذایی است و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است و شما روزیِ مرگ هستید و به راستی که هر کس روزها را شناخته از آماده شدن [برای مرگ] غافل نمی‌شود. هرگز هیچ ثروتمندی به سبب مالش و هیچ فقیری به جهت ناداریش، از مرگ رهایی نمی‌یابد.

ای مردم! هر کس از پروردگار خود پرواکند، ظلمش را (از دیگران) باز دارد و هر کس در کلامش نترسد (مراعات نکند) هرزه گیش را ظاهر کند و خوب را از بد تشخیص ندهد و به منزلهٔ چهار پایان است. چه کوچک است مصیبت در برابر بزرگ بودن حاجتمندی در فردای قیامت.

هیهات! هیهات! شما خود را به نادانی نزدید مگر به جهت گناهانی که در شماست. پس چقدر راحتی نسبت به رنج و سختی نسبت به ناز و نعمت نزدیک است و بدی که بعد از آن بهشت باشد، بدی نیست و خوبی که بعد از آن آتش دوزخ باشد، خوبی نیست، و هر نعمتی غیر از بهشت کوچک است و هر زحمتی غیر از آتش دوزخ عافیت و سلامتی است.»

۲۸ـ علی بن محمّد بن جهم گوید: در مجلس مأمون حضور داشتم. علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نزد

حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ: أَنَّ الانْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: «بَلَى» قَالَ فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ: (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأىٰ كَوْكَباً قالَ هٰذا رَبِّي)[1] فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَقَعَ إِلَى ثَلاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٍ يَعْبُدُ الزُّهَرَةَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الْقَمَرَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ الَّذِي أُخْفِيَ فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ رَأَى الزُّهَرَةَ قَالَ: هٰذا رَبِّي عَلَى الانْكَارِ وَ الاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ الْكَوْكَبُ قَالَ: (لا أُحِبُّ الآفِلِينَ) لانَّ الافُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ: هٰذا رَبِّي عَلَى الانْكَارِ وَ الاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: (لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّينَ) فَلَمَّا أَصْبَحَ: (وَ رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هٰذا رَبِّي هٰذا أَكْبَرُ) مِنَ الزُّهَرَةِ وَ الْقَمَرِ عَلَى الانْكَارِ وَ الاسْتِخْبَارِ لا عَلَى الاخْبَارِ وَ الاقْرَارِ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ لِلاصْنَافِ الثَّلاثَةِ مِنْ عَبَدَةِ الزُّهَرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ: (يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماوٰاتِ وَ الارْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ بِمَا قَالَ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ بُطْلانَ دِينِهِمْ وَ يُثْبِتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لا تَحِقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزُّهَرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا وَ خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ وَ كَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلىٰ قَوْمِهِ)[2] فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لِلَّهِ دَرُّكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام.

۲۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ ظُهَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيرٍ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لا يُحَسُّ وَ لا يُجَسُّ وَ لا يُمَسُّ وَ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لا يَقَعُ عَلَيْهِ الْوَهْمُ وَ لا تَصِفُهُ الالْسُنُ وَ

---

۱. سوره الانعام، آيه ۷۶.
۲. سوره الانعام، آيه ۸۳.

او بود. مأمون به آن حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا! آیا از گفتار تو این نیست که پیامبران خدا معصوم‌اند؟» فرمود: «بلی.»

راوی می‌گوید: آنگاه مأمون از آن حضرت در مورد چند آیه از قرآن پرسید، از جمله از آن حضرت پرسید و گفت: «مرا از این گفتار خداکه در مورد ابراهیم می‌فرماید: "چون بر ابراهیم شب فرا رسید و تاریکی آن همه جا را فراگرفت، ستاره‌ای دید و گفت: این پروردگار من است" آگاه فرما!»

امام رضا ﷺ فرمود: «ابراهیم ﷺ با سه گروه از مردم رو به رو بود، گروهی ستارهٔ زهره را می‌پرستیدند، گروه دیگر ماه را می‌پرستیدند و گروه سوّم آفتاب را می‌پرستیدند واین در هنگامی بود که او از غاری که در آن پنهان شده بود، بیرون آمد، چون شب فرا رسید و تاریکی شب او را فراگرفت و ستارهٔ زهره را دید بر وجه انکار و آگاهی از حقیقت آن، گفت: این پروردگار من است. هنگامی که آن ستاره فرو رفت و غروب نمود، گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم، زیراکه غروب از صفات چیزی است که حادث شده و دیگری او را پدید آورده، نه از صفات قدیم که همیشه بوده، بی‌آنکه کسی او را به وجود آورده باشد. و هنگامی که ماه را دید که بر آمده بر وجه انکار وآگاهی از حقیقت آن، گفت: این پروردگار من است. آنگاه که فرو رفت و روی به غروب نهاد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البتّه از گمراهان خواهم بود» و هنگامی که صبح شد و آفتاب را دید که برآمده، از روی انکار و استخبار ـ نه بر وجه اخبار و اقرار ـ گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر از ستاره و ماه است و هنگامی که آفتاب فرو رفت وغروب کرد، ابراهیم ﷺ به آن سه گروه از پرستش کنندگان ستاره، ماه و آفتاب گفت: «ای گروه! به راستی من بیزارم، از آنچه شما باخدا شرک می‌ورزید. به راستی که من رو آوردم به آن کسی که آسمانها و زمین را آفرید. در حالی که از همهٔ ادیان باطل روگردانده‌ام و از مشرکان نیستم.»

ابراهیم ﷺ بدین وسیله خواست بطلان دین آنها را برایشان ظاهر کند و نزد آنان ثابت شود که پرستش آنچه به صفت ستارهٔ زهره، ماه و آفتاب باشد شایسته نیست، بلکه پرستش تنها شایستهٔ آفریدگار آنها و آفرینندهٔ آسمانها و زمین است. آنچه ابراهیم، به واسطهٔ آن بر قومش حجّت آورد و استدلال کرد، الهامی بود از جانب خدای عزّوجلّ که به او عطا نموده بود، آنسان که خدا می‌فرماید: «و این حجّت و برهان ماست که آن را به ابراهیم عطا کردیم تا به وسیلهٔ آن بر گروه خویش حجّت آورد.»

مأمون گفت: «نیکی و خیر تو از خداست، ای فرزند رسول خدا!...»

این حدیث طولانی است، ما بخش مورد نیاز راآوردیم و تمام آن را در کتاب «عیون اخبار الرضا ﷺ» آورده‌ام.

۲۹ـ عبدالله بن جریر عبدی گوید: امام صادق ﷺ می‌فرمود: حمد و سپاس از آنِ خدایی است که به حس در نمی‌آید، جستجو نمی‌شود، قابل مس نیست، به حواس پنج‌گانه درک نمی‌شود، خیال و وهم بر

كُلُّ شَيْءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الايْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَوَّنَ الاشْيَاءَ فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا وَ عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ».

٣٠. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ يُكَلِّمُ رَاهِباً مِنَ النَّصَارَى فَقَالَ لَهُ فِي بَعْضِ مَا نَاظَرَهُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحَدَّ بِيَدٍ أَوْ رِجْلٍ أَوْ حَرَكَةٍ أَوْ سُكُونٍ أَوْ يُوصَفَ بِطُولٍ أَوْ قِصَرٍ أَوْ تَبْلُغَهُ الاوْهَامُ أَوْ تُحِيطَ بِهِ صِفَةُ الْعُقُولِ أَنْزَلَ مَوَاعِظَهُ وَ وَعْدَهُ وَ وَعِيدَهُ أَمَرَ بِلا شَفَةٍ وَ لا لِسَانٍ وَ لَكِنْ كَمَا شَاءَ أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ فَكَانَ خَبَراً كَمَا أَرَادَ فِي اللَّوْحِ».

٣١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ أَنْكَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ كَافِرٌ».

٣٢. حَدَّثَنَا أَبِي وَ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِّمْنِي التَّوْحِيدَ فَقَالَ: «يَا أَبَا أَحْمَدَ لا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي كِتَابِهِ فَتَهْلِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ فَيُورَثَ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ وَ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لا وَلَداً وَ لا شَرِيكاً وَ أَنَّهُ الْحَيُّ الَّذِي لا يَمُوتُ وَ الْقَادِرُ الَّذِي لا يَعْجِزُ وَ الْقَاهِرُ الَّذِي لا يُغْلَبُ وَ الْحَلِيمُ الَّذِي لا يَعْجَلُ وَ الدَّائِمُ الَّذِي لا يَبِيدُ وَ الْبَاقِي الَّذِي لا يَفْنَى وَ الثَّابِتُ الَّذِي لا يَزُولُ وَ الْغَنِيُّ الَّذِي لا يَفْتَقِرُ وَ الْعَزِيزُ الَّذِي لا يَذِلُّ وَ الْعَالِمُ الَّذِي لا يَجْهَلُ وَ الْعَدْلُ الَّذِي لا يَجُورُ وَ الْجَوَادُ الَّذِي لا يَبْخَلُ وَ أَنَّهُ لا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لا تَقَعُ عَلَيْهِ الاوْهَامُ وَ لا تُحِيطُ بِهِ الاقْطَارُ وَ لا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَةٍ إِلا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ

او واقع نشود، زبانها توانایی وصف او را ندارند و هر چیزی که بتوان با حواس آن را دریافت یا با دستها آن را لمس کرد، مخلوق است. حمد و سپاس از آنِ خدایی است که در هنگامی که چیزی جز او نبود، وجود داشت و چیزها را هستی داد، پس موجود شدند چنان که آنها را هستی داد، او از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، آگاهی دارد.

۳۰- یعقوب بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که با راهبی از نصاری سخن می‌گفت، در مناظره و گفت‌گویی به او فرمود: «خداوند جلیل‌تر و عظیم‌تر از آن است که به دست، یا پا، یا حرکت، یا سکون، محدود و اندازه گیری شود، یا به درازی یا کوتاهی توصیف شود، یا خیالها به او برسند، یا عقلها به صفتش احاطه کنند. او پندها و وعده و وعید خود را فرو فرستاد و بدون لب و زبان فرمان داد، ولی چنان که خواست بگوید: باش! پس از روی آگاهی موجود می‌شود چنانکه در لوح محفوظ اراده فرموده است.»

۳۱- محمّد بن ابی عمیر از تنی چند از راویان نقل می‌کند که: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس خدا را به آفریده‌اش تشبیه کند، مشرک است و هر کس قدرتش را انکار کند، کافر است.»

۳۲- محمّد بن ابی عمیر گوید: محضر مولا و سرورم امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! توحید را به من تعلیم فرما!»

فرمود: «ای ابو احمد! در مورد توحید از حدود آنچه خداوند در کتاب خود ذکر فرموده، مگذر که هلاک می‌شوی. بدان! خدا یکتایی است یگانه و بی‌نیاز، کسی را نزاد تا ارث دهد و کسی او را نزاد تا با او مشارکت کند؛ زن و فرزند و شریکی برنگزیده، اوست زنده‌ای که نمی‌میرد و توانایی که در نمی‌ماند، غالبی که مغلوب نمی‌شود، بردباری که شتاب نمی‌کند و دائمی که هلاک و نابود نمی‌شود، جاودانی که فانی نمی‌شود، ثابتی که زوال ندارد، بی‌نیازی که محتاج نمی‌شود، عزیزی که خوار و ذلیل نمی‌شود، دانایی که نادانی ندارد، عادلی که ستم نمی‌کند، بخشنده‌ای که بخل نمی‌ورزد. عقلها نمی‌توانند او را اندازه گیری کنند و خیالها بر او واقع نمی‌شوند اندازه‌ها بر او احاطه ندارند و جایی او را فرا نمی‌گیرد. «دیده‌ها و خیالها او را در نیابند و او دیدگان را دریابد و او لطیف و خبیر است». همانند او چیزی نیست، و او شنوا و بیناست. «راز گویی سه نفر نیست مگر آنکه خدا چهارم ایشان است و راز گویی پنج نفر نیست مگر آنکه او ششم آنها است و نه کمتر و نه بیشتر از این مگر آنکه او با ایشان است در هر کجا که باشند.»

لا أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا)[1] وَ هُوَ الاوَّلُ الَّذِي لا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ الآخِرُ الَّذِي لا شَيْءَ بَعْدَهُ وَ هُوَ الْقَدِيمُ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ مُحْدَثٌ تَعَالَى عَنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ عُلُوّاً كَبِيراً».

۳۳. حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُبْنُ الْفَضْلِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي سَعِيدٍ الْمُعَلِّمُ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ سَلَمَةَ اللَّيفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُبْنُ يَحْيَىبْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ طَلْحَةَبْنِ هُجَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سِنَانٍ الشَّيْبَانِيُّ سَعِيدُبْنُ سِنَانٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ النَّزَّالِبْنِ سَبْرَةَ قَالَ: جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى عَلِيِّبْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: «إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ وَ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوَ كَائِنٌ بِلا كَيْنُونَةِ كَائِنٍ كَانَ بِلا كَيْفٍ يَكُونُ كَائِنٌ لَمْ يَزَلْ بِلا لَمْ يَزَلْ وَ بِلا كَيْفٍ يَكُونُ كَانَ لَمْ يَزَلْ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلٍ وَ بِلا غَايَةٍ وَ لا مُنْتَهَى غَايَةٌ وَ لا غَايَةَ إِلَيْهَا غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ».

۳۴. أَخْبَرَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ الْفَضْلُبْنُ الْفَضْلِبْنِ الْعَبَّاسِ الْكِنْدِيُّ فِيمَا أَجَازَهُ لِي بِهَمَدَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ سَهْلٍ يَعْنِي الْعَطَّارَ الْبَغْدَادِيُّ لَفْظاً مِنْ كِتَابِهِ سَنَةَ خَمْسٍ وَ ثَلاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِبْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَارَةُبْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللّٰهِبْنُ الْعَلاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي صَالِحُبْنُ سُبَيْعٍ عَنْ عَمْرِو مُحَمَّدِبْنِ صَعْصَعَةَبْنِ صُوحَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي الْمُعْتَمِرِ مُسْلِمِبْنِ أَوْسٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي جَامِعِ الْكُوفَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مُصْفَرُّ اللَّوْنِ كَأَنَّهُ مِنْ مُتَهَوِّدَةِ الْيَمَنِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا خَالِقَكَ وَ انْعَتْهُ لَنَا كَأَنَّا نَرَاهُ وَ نَنْظُرُ إِلَيْهِ فَسَبَّحَ عَلِيٌّ عليه السلام رَبَّهُ وَ عَظَّمَهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هُوَ أَوَّلٌ بِلا بَدِيءٍ مِمَّا وَ لا بَاطِنٍ فِيمَا وَ لا يَزَالُ مَهْمَا وَ لا مُمَازِجٍ مَعَ مَا وَ لا خَيَالٍ وَهْماً لَيْسَ بِشَبَحٍ فَيُرَى وَ لا بِجِسْمٍ فَيَتَجَزَّأَ وَ لا بِذِي غَايَةٍ فَيَتَنَاهَى وَ لا بِمُحْدَثٍ فَيُبْصَرَ وَ لا بِمُسْتَتِرٍ فَيُكْشَفَ وَ لا بِذِي حُجُبٍ فَيُحْوَى كَانَ وَ لا أَمَاكِنَ تَحْمِلُهُ أَكْنَافُهَا وَ لا حَمَلَةَ تَرْفَعُهُ بِقُوَّتِهَا وَ لا كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ بَلْ حَارَتِ الاوْهَامُ أَنْ تُكَيِّفَ الْمُكَيِّفَ لِلاشْيَاءِ وَ مَنْ لَمْ يَزَلْ بِلا مَكَانٍ وَ لا يَزُولُ بِاخْتِلافِ الازْمَانِ وَ لا يَنْقَلِبُ شَأْناً بَعْدَ شَأْنٍ الْبَعِيدُ مِنْ حَدْسِ الْقُلُوبِ الْمُتَعَالِي عَنِ

---

۱. سوره مجادله، آيه ۷.

و او همان نخستین است که پیش از او چیزی نبود و آن پایانی است که بعد از او چیزی نخواهد بود و او قدیم است و آنچه غیر اوست پدید آورده شده و آفریده شده است. او از صفات آفریدگان بسیار برتر است.

۳۳ ـ نزال بن سبره گوید: یک نفر از یهود خدمت علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پروردگار ما در چه زمان بوده؟

راوی می‌گوید: علی ﷺ به آن یهودی فرمود: «تنها در موردی گفته می‌شود: چیزی در چه زمان بوده که آن نبوده و بعد از آن بوده‌باشد و پروردگار ما بی آنکه بودنی باشد، و بی آن که چگونگی باشد، بوده و همیشه بوده بی آن که همیشگی و چگونگی بوده باشد. او همواره بوده و او را قبلی نبوده، او پیش از پیش، بدون قبل و پیشی و بی‌آخر و بی‌پایان بوده، او آخری است که آخر وپایانی به سوی اونیست. آخری که آخرها از او بریده شده، پس او آخر و پایان هر پایانی است.»

۳۴ ـ مسلم بن اوس گوید: در مسجد جامع کوفه در مجلس علی ﷺ حاضر شدم، مردی زرد رنگ که گویی از یهودان اهل یمن بود برخاست و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! آفریدگار خود را برای ما توصیف فرما به گونه‌ای که گویی ما او را می‌بینیم و به سویش می‌نگریم.»

علی ﷺ پروردگارش را تسبیح و تعظیم کرد و فرمود: «حمد و سپاس از آنِ خداست آن نخستین که از چیزی آغاز نشده و در چیزی پنهان نشده تا در آن باشد. هرگز در هیچ زمانی از میان نخواهد رفت، و با چیزی نیست. نه خیالی است از روی وهم و گمان و نه شبح و کالبدی است که دیده شود، نه جسمی است که تجزّی پذیرد و نه دارای پایانی که به نهایت رسد، نه پدید آورده شده‌ای که دیده شود و نه پنهانی که ظاهر شود و نه دارای پرده‌هایی است که گرداگردش فراگیرد. او موجود بود در حالی که مکانها نبودند تا جوانب آنها، او را در برگیرند بردارندگانی نبود که به توانایی و نیروی خویش او را بردارند، نه آنکه بوده بعد از آن که نبوده، بلکه خیالها از چگونگی کسی که چیزها را چگونگی داده سرگردان مانده‌اند و او کسی است که همواره بی‌مکان بوده و به آمد و شد زمانها برطرف نمی‌شود، و از حالی به حالی دگرگون نمی‌گردد. همو که از حدس دلها دور و از چیزها و نوع‌ها برتر است. او یکتا و دانای غیب‌ها است.

الاشْيَاءِ وَ الضُّرُوبِ الْوَتْرُ عَلامُ الْغُيُوبِ».

فَمَعَانِي الْخَلْقِ عَنْهُ مَنْفِيَّةٌ وَ سَرَائِرُهُمْ عَلَيْهِ غَيْرُ خَفِيَّةٍ الْمَعْرُوفُ بِغَيْرِ كَيْفِيَّةٍ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لا يُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لا تُحِيطُ بِهِ الافْكَارُ وَ لا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لا تَقَعُ عَلَيْهِ الاوْهَامُ فَكُلُّ مَا قَدَّرَهُ عَقْلٌ أَوْ عُرِفَ لَهُ مِثْلٌ فَهُوَ مَحْدُودٌ وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِالاشْبَاحِ وَ يُنْعَتُ بِالالْسُنِ الْفِصَاحِ؟! مَنْ لَمْ يَحْلُلْ فِي الاشْيَاءِ فَيُقَالَ هُوَ فِيهَا كَائِنٌ وَ لَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ هُوَ عَنْهَا بَائِنٌ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيُقَالَ أَيْنَ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهَا بِالالْتِزَاقِ وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالافْتِرَاقِ بَلْ هُوَ فِي الاشْيَاءِ بِلا كَيْفِيَّةٍ وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ أَبْعَدُ مِنَ الشَّبَهِ مِنْ كُلِّ بَعِيدٍ.

لَمْ يَخْلُقِ الاشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ وَ لا مِنْ أَوَائِلَ كَانَتْ قَبْلَهُ بَدِيَّةٍ بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ وَ أَتْقَنَ خَلْقَهُ وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ فَسُبْحَانَ مَنْ تَوَحَّدَ فِي عُلُوِّهِ فَلَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ وَ لا لَهُ بِطَاعَةِ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ انْتِفَاعٌ إِجَابَتُهُ لِلدَّاعِينَ سَرِيعَةٌ وَ الْمَلائِكَةُ لَهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ مُطِيعَةٌ كَلَّمَ مُوسىٰ تَكْلِيماً بِلا جَوَارِحَ وَ أَدَوَاتٍ وَ لا شَفَةٍ وَ لا لَهَوَاتٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنِ الصِّفَاتِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَهَ الْخَلْقِ مَحْدُودٌ فَقَدْ جَهِلَ الْخَالِقَ الْمَعْبُودَ».

و الخطبة طويلة أخذنا منها موضع الحاجة.

٣٥. حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِبْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُزَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ الْغَلابِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُبْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ نَافِعُ الازْرَقِ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُفْتِي فِي النَّمْلَةِ وَ الْقَمْلَةِ صِفْ لَنَا إِلَهَكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَاماً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ الْحُسَيْنُبْنُ عَلِيٍّ عليه السلام جَالِساً نَاحِيَةً فَقَالَ: «إِلَيَّ يَا ابْنَ الازْرَقِ» فَقَالَ: لَسْتُ إِيَّاكَ أَسْأَلُ فَقَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ: يَا ابْنَ الازْرَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ هُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ نَافِعُبْنُ الازْرَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: «يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرَ فِي الارْتِمَاسِ مَائِلا عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِناً فِي الاعْوِجَاجِ ضَالا عَنِ السَّبِيلِ قَائِلا غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا ابْنَ الازْرَقِ أَصِفُ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لا يُقَاسُ

پس معانی آفریدگان از او دور داشته شده و نهانی‌های آنان بر او پوشیده و پنهان نیست. معروفی که به غیر چگونگی او را شناخته‌اند. با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌شود و دیدگان او را در نمی‌یابند. فکرها به او احاطه ندارند، عقلها او را اندازه نکنند و خیالها بر او واقع نشوند.

هر چه عقل‌ها آن را به اندازه در آورند یا مانندی برایش شناخته شود، محدود است و چگونه به شبح‌ها و کالبدها موصوف می‌شود و به زبانهای فصیح توصیف می‌شود؟ کسی که در چیزها حلول نکرده تا گفته شود: او در آنها استقرار دارد و از آنها دور نشده تا گفته شود: او از آنها جدا است، و از آنها تهی نشده تا گفته شود: در کجاست، و با چسبیدن به آنها نزدیک نشده و به جدایی از آنها دور نشده است، بلکه او در چیزهاست بدون کیفیّت و او به ما از رگ گردن نزدیک‌تر است و از هر نظیری به طور کامل دورتر است، او چیزها را از ریشه‌های ازلی و نه از نخستین‌هایی که پیش از او آشکار بوده‌اند، نیافریده، بلکه آفرید آنچه را که آفرید و آفرینش آن را محکم و استوار کرد و نگاشت آنچه را که نگاشت. پس صورت و نگارش آن را نیکو ساخت.

پس پاک و منزّه است خدایی که در والایی خویش یگانه است و به این سبب چیزی را از او امتناعی نیست و او به طاعت یکی از آفریدگانش سوری نمی‌برد. اجابت و پذیرش او نسبت به فراخوانندگان شتابان است، فرشتگان در آسمانها و زمین از او فرمان بردارند، با موسی بدون جوارح و اعضا و بدون لب و دهان کوچک، سخن گفت. او از صفات آفریدگان پاک و منزّه و برتر است. پس هر کس گمان کند که خدای آفریدگان محدود است در واقع خالق معبود را نشناخته است و...»

این خطبه طولانی است، مابخش مورد نیاز را آوردیم.

۳۵ـ عکرمه گوید: در اثنایی که ابن عبّاس با مردم سخن می‌گفت ناگاه نافع بن ازرق برخاست و گفت: «ای پسر عباس! در مورد مورچه و شپش فتوا می‌دهی؟ خدای خود را که می‌پرستی برای ما توصیف کن!.

ابن عبّاس به جهت تعظیم خدا سر به زیر انداخت. امام حسین ﷺ نیز در گوشه‌ای نشسته بود، فرمود: «ای پسر ازرق! نزد من آی»، نافع گفت: «من از تو سؤال نمی‌کنم.» ابن عبّاس گفت: «ای پسر ازرق! به راستی که او از خاندان پیامبر است، آنها وارثان علم و دانشند.»

پس نافع بن ارزق به طرف امام حسین ﷺ آمد، امام حسین ﷺ به او فرمود: «ای نافع! به راستی هر کس بنای دین خود را بر قیاس نهاد در همهٔ روزگار، در تردید غوطه‌ور است و به کژراهه می‌رود و از راه (راست) گمراه و دور است و آنچه بگوید خوب و زیبا نیست.

ای پسر ازرق! خدای خود را وصف می‌کنم آن گونه که خودش را وصف فرموده، او را می‌شناسانم، آن گونه که خودش را شناسانیده‌است او به حواس درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌شود. پس او نزدیکی است که نچسبیده است و دوری است که دوری ندارد. به یگانگی پرستش می‌شود و او قابل تبعیض و جزء

بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ يُوَحَّدُ وَ لا يُبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلامَاتِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».

٣٦. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُشْبِهُ شَيْئاً وَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلافِهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: الدليل على أن الله سبحانه لا يشبه شيئا من خلقه من جهة من الجهات أنه لا جهة لشيء من أفعاله إلا محدثة و لا جهة محدثة إلا و هي تدل على حدوث من هي له فلو كان الله جل ثناؤه يشبه شيئا منها لدلت على حدوثه من حيث دلت على حدوث من هي له إذ المتماثلان في العقول يقتضيان حكما واحدا من حيث تماثلا منها و قد قام الدليل على أن الله عز و جل قديم و محال أن يكون قديما من جهة و حادثا من أخرى و من الدليل على أن الله تبارك و تعالى قديم أنه لو كان حادثا لوجب أن يكون له محدث لأن الفعل لا يكون إلا بفاعل و لكان القول في محدثه كالقول فيه و في هذا وجود حادث قبل حادث لا إلى أول و هذا محال فصح أنه لا بد من صانع قديم و إذا كان ذلك كذلك فالذي يوجب قدم ذلك الصانع و يدل عليه يوجب قدم صانعنا و يدل عليه.

٣٧. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَيْدُ اللَّهِبْنُ مُوسَى الرُّويَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّبْنِ مُوسَىبْنِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ عَلِيِّبْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي: «مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّاً» قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيّاً أَثْبُتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: «هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ» فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ الابْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لا صُورَةٍ وَ لا عَرَضٍ وَ لا جَوْهَرٍ

جزء شدن نیست، به آیات ، معروف و به علامات موصوف است . خدایی جز او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است ، نیست .»

۳۶ـ مفضّل بن عمر گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : «هر کس خدا را به آفریده‌اش تشبیه کند ، مشرک است . به راستی که خدا به چیزی شباهت ندارد و چیزی به او نمی‌ماند و هر چیزی که در وهم و خیال واقع شود او بر خلاف آن است .»

نگارندهٔ این کتاب رحمه الله گوید : دلیل بر این که خدای سبحان به چیزی از آفریدگانش از هیچ جهتی شباهت ندارد، این است که هیچ جهتی از افعال او نیست مگر اینکه حادث شده باشد و هیچ جهت محدثه‌ای نیست مگر آنکه نشانگر حدوث کسی است که این جهت برای اوست .

پس اگر خداوند به چیزی از آنها شبیه بود، در واقع، آن جهت بر حدوثش دلالت می‌کرد زیرا دو چیز که در عقول همانند یکدیگر باشند یک حکم را اقتضا می‌کنند ، چون به یکدیگر شباهت دارند . در حالی که دلیل اقامه شده که خدای عزّوجلّ قدیم است، و محال است که از جهتی قدیم و از جهتی دیگر حادث باشد .

از جمله دلایلی که خدای متعال قدیم است این که اگر او حادث بود، در واقع واجب بود که محدِثی پدید آورنده او باشد ، زیراکه فعل جز به وسیله فاعل انجام نمی‌پذیرد و گفتار در موجد و محدث او چون گفتار در خود او است و در آن چه مذکور شد وجود حادثی پیش از حادثی دیگر لازم می‌آید که اوّل ندارد و به آن نمی‌رسد (چراکه این مستلزم تسلسل است) و این محال است. پس درست این است که ناگزیر صانعی قدیم باشد و هرگاه این چنین شد پس آنچه موجب قدیم بودن آن صانع است و بر او دلالت دارد ، قدیم بودن صانع ما را سبب می‌شود و بر او دلالت می‌کند .

۳۷ـ عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید : «خدمت سیّد و آقای خودم حضرت علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام شرفیاب شدم وقتی مرا دید به من فرمود : مرحبا به تو ! خوش آمدی ای ابوالقاسم ! تو به واقع دوست مایی .» عبدالعظیم می‌گوید : «عرض کردم : ای فرزند رسول الله ! می‌خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم . پس اگر مورد پسند شما باشد بر آن ثابت بمانم تا آنگاه که خدای عزّوجلّ را ملاقات کنم .»

حضرت علیه السلام فرمود : «ای ابوالقاسم ! آن را بیان کن .»

عرض کردم : «من می‌گویم : خدای متعال یکی است و چیزی مانند او نیست . از دو حدّ که یکی حدّ ابطال و دیگری حدّ تشبیه است، بیرون است . او نه جسم است ، نه صورت ، نه عرض و نه جوهر بلکه او

بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الاجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الاعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ: إِنَّ الامَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الامْرِ مِنْ بَعْدِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ؟» قَالَ: فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: «لانَّهُ لا يُرَى شَخْصُهُ وَ لا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الارْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».

قَالَ: فَقُلْتُ: أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ أَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ إِنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الامْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الآخِرَةِ».

جسمها را جسم ساخته وصورتها را تصویر کرده، آفریننده عَرَضها و جوهرها است و پروردگار همه چیز و مالک و خالق و پدید آورندهٔ آن است. و به راستی که محمّد، بنده و رسول او و خاتم پیامبران است که بعد از او هیچ پیامبری تا روز قیامت نخواهد آمد. و می‌گویم که امام، خلیفه و ولیّ امر بعد از او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، و سپس امام حسن، سپس امام حسین، بعد از او علی بن الحسین، بعد از او محمّد بن علی، بعد از او جعفر بن محمّد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمّد بن علی ﷺ، بعد از او تو هستی ای مولای من.»

حضرت ﷺ فرمود: «و بعد از من، پسرم حسن (امام است). پس مردم با جانشین بعد از او چه حالی خواهند داشت؟» عبدالعظیم می‌گوید: «عرض کردم: ای آقای من! این چگونه است؟» فرمود: «زیرا که شخص او دیده نمی‌شود و ذکر نامش روا نمی‌باشد، تا وقتی که بیرون آید و زمین را از عدل و داد پر کند، آنسان که از جور و ستم پر شده باشد.»

عبدالعظیم می‌گوید: عرض کردم: اقرار می‌کنم که دوست آنها دوست خدا، دشمن آنها دشمن خدا، فرمانبرداری آنها فرمانبرداری خدا و نافرمانی آنها نافرمانی خدا است و می‌گویم: معراج (پیامبر ﷺ) در شب معراج و سؤال منکر و نکیر در قبر حق است، بهشت، دوزخ، صراط، سنجش اعمال حق است. قیامت آمدنی است و در آن هیچ شکی نیست و به راستی خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزد فریضه‌های واجب بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر هستند.»

پس حضرت علی بن محمّد ﷺ فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند! این، دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده است. پس بر آن ثابت باش! خدا تو را به قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت ثابت بدارد.»

۳. باب معنى الواحد و التوحيد و الموحد

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَبْنَ عَلِيِّ الثَّانِيَ عليه السلام :مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟ فَقَالَ: «الْمُجْتَمَعُ عَلَيْهِ بِجَمِيعِ الالْسُنِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِصَامِ الْكُلَيْنِيُّ وَ عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ عليه السلام :مَا مَعْنَى؟ الْوَاحِدِ قَالَ: «الَّذِي اجْتِمَاعُ الالْسُنِ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).[1]

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُسَعِيدِبْنِ يَحْيَى الْبُزُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمُعَافَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمِقْدَامِبْنِ شُرَيْحِبْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ أَ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الاعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ» ثُمَّ قَالَ: «يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ: فَوَجْهَانِ مِنْهَا لا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ: وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الاعْدَادِ فَهَذَا مَا لا يَجُوزُ لانَّ مَا لا ثَانِيَ لَهُ لا يَدْخُلُ فِي بَابِ الاعْدَادِ أَ مَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ: ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ: هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لا يَجُوزُ عَلَيْهِ لانَّهُ تَشْبِيهٌ وَ جَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ: هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الاشْيَاءِ شِبْهٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَ قَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

---
۱. سوره العنکبوت، آیه ۶۱.



بخش سوّم

معنای واحد، توحید و موحّد



۱ـ ابو هاشم جعفری گوید: از امام جواد ﷺ پرسیدم: «معنای واحد چیست؟» فرمود: «آنکه به همهٔ زبانها بر یگانگی او اجتماع شده است.»

۲ـ ابو هاشم جعفری گوید: از امام جواد ﷺ پرسیدم: «معنای واحد چیست؟» فرمود: «کسی که همهٔ زبانها به یگانگی او اجتماع کرده‌اند، آنسان که خدا فرمود: و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده البتّه خواهند گفت: خدا.»

۳ـ شریح بن هانی گوید: در روز جنگ جمل یکی از بادیه نشینان در حضور امیر مؤمنان علی ﷺ برخاست و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! آیا می‌گویی: خدا یکی است!؟» در این هنگام مردم بر او حمله و اعتراض کردند و گفتند: «ای اعرابی! آیا پریشانی دل و پراکندگی حواس حضرت را نمی‌بینی.» امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «او را واگذارید! زیرا آنچه اعرابی می‌خواهد، همان است که ما از این گروه می‌خواهیم.» آنگاه فرمود: «ای اعرابی! به راستی که سخن در این که خدا یکی است بر چهار وجه است: دو وجه از آنها بر خدای عزّوجلّ روا نیست و دو وجه در او ثابت است. امّا آن دو وجهی که بر او روا نیست؛ وجه اوّل سخن کسی است که می‌گوید: یکی و قصدش یک بود بر اساس عددهااست و این چیزی است که بر خداوند روا نیست. زیرا آنچه دوّمی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود. آیا نمی‌بینی آنکه گفته: او یکی از سه خدا است به او کفر وزریده‌است؟ وجه دیگر سخن کسی است که می‌گوید: او یکی از مردم است و منظورش از این سخن، نوعی از جنس است. پس این وجه نیز بر او روا نیست، زیرا تشبیه است و پروردگار ما از این بزرگوارتر و برتر است.





و امّا آن دو وجهی که در او ثابت است: یکی این وجه است: او یکی است و در میان چیزها مانندی ندارد. پروردگار ما این گونه است و وجه دیگر این است: او «اَحدیّ المعنی» است و منظور این است که خدا در وجود و عقل و وهم و خیال منقسم نمی‌شود. پروردگار عزّوجلّ این گونه است.»





أَحَدِيُّ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَ لا عَقْلٍ وَ لا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ».

قال مصنف هذا الكتاب: سمعت من أثق بدينه و معرفته باللغة و الكلام يقول: إن قول القائل: واحدا و اثنين و ثلاثة إلى آخره إنما وضع في أصل اللغة للإبانة عن كمية ما يقال عليه لا لأن له مسمى يتسمى به بعينه أو لأن له معنى سوى ما يتعلمه الإنسان بمعرفة الحساب و يدور عليه عقد الأصابع عند ضبط الآحاد و العشرات و المئات و الألوف و كذلك متى أراد مريد أن يخبر غيره عن كمية شيء بعينه سماه باسمه الأخص ثم قرن لفظ الواحد به و علقه عليه يدل به على كميته لا على ما عدا ذلك من أوصافه و من أجله يقول القائل: درهم واحد و إنما يعني به أنه درهم فقط و قد يكون الدرهم درهما بالوزن و درهما بالضرب فإذا أراد المخبر أن يخبر عن وزنه قال: درهم واحد بالوزن و إذا أراد أن يخبر عن عدده و ضربه قال: درهم واحد بالعدد و درهم واحد بالضرب و على هذا الأصل يقول القائل: هو رجل واحد و قد يكون الرجل واحدا بمعنى أنه إنسان و ليس بإنسانين و رجل و ليس برجلين و شخص و ليس بشخصين و يكون واحدا في الفضل واحدا في العلم واحدا في السخاء واحدا في الشجاعة فإذا أراد القائل أن يخبر عن كميته قال: هو رجل واحد فدل ذلك من قوله على أنه رجل و ليس هو برجلين و إذا أراد أن يخبر عن فضله قال: هذا واحد عصره فدل ذلك على أنه لا ثاني له في الفضل و إذا أراد أن يدل على علمه قال: إنه واحد في علمه فلو دل قوله: واحد بمجرده على الفضل و العلم كما دل بمجرده على الكمية لكان كل من أطلق عليه لفظ واحد أراد فاضلا لا ثاني له في فضله و عالما لا ثاني له في علمه و جوادا لا ثاني له في جوده فلما لم يكن كذلك صح أنه بمجرده لا يدل إلا على كمية الشيء دون غيره و إلا لم يكن لما أضيف إليه من قول القائل: واحد عصره و دهره معنى و لا كان لتقييده بالعلم و الشجاعة معنى لأنه كان يدل بغير تلك الزيادة و بغير ذلك التقييد على غاية الفضل و غاية العلم و الشجاعة فلما احتيج معه إلى زيادة لفظ و احتيج إلى التقييد بشيء صح ما قلناه.

فقد تقرر أن لفظة القائل: واحد إذا قيل على الشيء دل بمجرده على كميته في اسمه الأخص و يدل بما يقترن به على فضل المقول عليه و على كماله و على توحده بفضله و

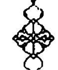


نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: از کسی که به دین و معرفتش به لغت و کلام اعتماد دارم، شنیدم که می‌گفت: سخن گوینده‌ای که می‌گوید: یک، دو و سه تا آخر؛ در اصل وضع لغت، تنها برای اظهار کمّیت و مقدار چیزی است که به آن اطلاق می‌شود نه آنکه اسمهایی است به عینه که به آن نامیده شود. یا برای آن معنای دیگری باشد، غیر از آنچه آدمی برای شناخت حساب و بستن انگشتان می‌آموزد و ضبط یکان، دهگان، صدگان، هزارگان بر آن دور می‌زند و همچنین هر زمان که صاحب اراده‌ای بخواهد که دیگری را از کمّیت چیزی خبر دهد، آن را به نام ویژه‌ای که دارد، نام می‌برد آنگاه لفظ یکی را به آن نزدیک می‌کند که به واسطه آن او را بر کمّیت ـ نه بر غیر از این اوصافش ـ دلالت کند و از این جهت گوینده می‌گوید: یک درهم و مقصودش این است که یک درهم است و بس. گاهی یک درهم، یک درهم به وزن و درهمی به ضرب سکّه است پس هرگاه خبر دهنده بخواهد که از وزن آن خبر دهد می‌گوید: یک درهم به حسب وزن و چون خواهد که از ضرب آن خبر دهد می‌گوید: یک درهم به حسب شماره و یک درهم به حسب ضرب.



بنابراین اصل، گوینده‌ای می‌گوید: او یک مرد است. به این معنا که او یک انسان است و دو انسان نیست و یک مرد است و دو مرد نیست، و یک شخص است و دو شخص نیست. و گاهی به حسب فضل، علم، سخاوت، و شجاعت یکی است پس هر گاه گوینده‌ای بخواهد از کمّیتش خبر دهد می‌گوید: او یک مرد است. پس این گفتارش دلالت دارد بر این که او، یک مرد است و دو مرد نیست. و هنگامی که بخواهد از فضل او خبر دهد می‌گوید: او یکتا و یگانهٔ عصر خود است و این دلالت دارد که او را در فضل دوّمی نیست. و هر گاه بخواهد بر علم او دلالت کند می‌گوید: او در علمش یکتا و یگانه است. پس اگر قول او که می‌گوید: «یکی»، به خودی خود، بر فضل و علم او دلالت داشته باشد آنسان که به خودی خود بر کمّیت دلالت دارد، در واقع هر کس لفظ «یکی» را بر او اطلاق کند فاضلی را اراده کرده که شخص دوّمی در فضل او نیست و عالمی را اراده کرده که دوّمی در علم او نیست و جواد و بخشنده‌ای را اراده کرده که دوّمی در جود و بخشش او نیست.





و چون این گونه نیست، آن، به خودی خود جز بر کمّیت چیزی دلالت نکند و گر نه آنچه «یکی» به سوی آن اضافه شده و گوینده‌ای گفته: فلانی یگانهٔ عصر و روزگار خود است؛ هیچ معنایی نخواهد داشت و تقیید آن به علم و شجاعت نیز بی معنا خواهد بود، زیرا که آن، بدون این زیادتی و بدون این تقیید بر نهایت فضل و غایت علم و شجاعت دلالت می‌کرد. و چون با وجود آن به زیادتی لفظی و تقیید به چیز دیگری احتیاج است، آنچه ما گفتیم درست است. پس به طور حتم ثابت شد که لفظ گوینده‌ای که می‌گوید: یکی، چون بر چیزی مقول و محمول شود، به مجرّد همین، بر کمّیتش در نام ویژه‌ای که دارد دلالت می‌کند، و به واسطهٔ آنچه به آن وابسته می‌شود از فضل و افزونی چیزی که بر او مقول و محمول





علمه و جوده و تبين أن الدرهم الواحد قد يكون درهما واحدا بالوزن و درهما واحدا بالعدد و درهما واحدا بالضرب و قد يكون بالوزن درهمين و بالضرب درهما واحدا و قد يكون بالدوانيق ستة دوانيق و بالفلوس ستين فلسا و يكون بالأجزاء كثيرا و كذلك يكون العبد عبدا واحدا و لا يكون عبدين بوجه و يكون شخصا واحدا و لا يكون شخصين بوجه و يكون أجزاء كثيرة و أبعاضا كثيرة و كل بعض من أبعاضه يكون جواهر كثيرة متحدة اتّحد بعضها ببعض و تركب بعضها مع بعض و لا يكون العبد واحدا و إن كان كل واحد منا في نفسه إنما هو عبد واحد و إنما لم يكن العبد واحدا لأنه ما من عبد إلا و له مثل في الوجود أو في المقدور و إنما صح أن يكون للعبد مثل لأنه لم يتوحد بأوصافه التي من أجلها صار عبدا مملوكا و وجب لذلك أن يكون الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى ليكون إلها واحدا و لا يكون له مثل و يكون واحدا لا شريك له و لا إله غيره فالله تبارك و تعالى واحد لا إله إلا هو و قديم واحد لا قديم إلا هو و موجود واحد ليس بحال و لا محل و لا موجود كذلك إلا هو و شيء واحد لا يجانسه شيء و لا يشاكله شيء و لا يشبهه شيء و لا شيء كذلك إلا هو فهو كذلك موجود غير منقسم في الوجود و لا في الوهم و شيء لا يشبهه شيء بوجه و إله لا إله غيره بوجه و صار قولنا: يا واحد يا أحد في الشريعة اسما خاصا له دون غيره لا يسمى به إلا هو عز و جل.

كما أن قولنا: الله اسم لا يسمى به غيره و فصل آخر في ذلك و هو أن الشيء قد يعد مع ما جانسه و شاكله و ماثله يقال: هذا رجل و هذان رجلان و ثلاثة رجال و هذا عبد و هذا سواد و هذان عبدان و هذان سوادان و لا يجوز على هذا الأصل أن يقال: هذان إلهان إذ لا إله إلا إله واحد فالله لا يعد على هذا الوجه و لا يدخل في العدد من هذا الوجه بوجه و قد يعد الشيء مع ما لا يجانسه و لا يشاكله يقال: هذا بياض و هذان بياض و سواد و هذا محدث و هذان محدثان و هذان ليسا بمحدثين و لا بمخلوقين بل أحدهما قديم و الآخر محدث و أحدهما رب و الآخر مربوب فعلى هذا الوجه يصح دخوله في العدد و على هذا النحو قال الله تبارك و تعالى:

(مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ وَ لاٰ أَدْنىٰ مِنْ

می‌شود و بر کمال یگانگی او به فضل و علم وجودش، دلالت می‌کند.

پس روشن شد که درهمی که یکی است، گاهی به وزن یک درهم، به شماره یک درهم و به ضرب یک درهم است و گاهی به وزن دو درهم و به ضرب یک درهم و گاهی به حساب دانگ، شش دانگ و به حساب فلوس شصت فَلس است و به اجزاء بسیار می‌باشد.

همچنین بنده، یک بنده است و به هیچ وجه دو بنده نیست و یک شخص است و به هیچ وجه دو شخص نیست ولی دارای اجزای بسیار و ابعاض زیادی است و هر بخشی از بخشهای آن، جوهرهای بسیاری است که بخشی از آنها با بخش دیگر متّحد شده و بعضی از آنها با بعضی دیگر ترکیب یافته است و بنده یکی نیست اگر چه هر یک از ما فی نفسه و در حال خودش، یک بنده است و این که بنده یکی نیست برای آن است که هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه او را در وجود و هستی یا در مقدور و اندازه مانندی است.

و صحیح است که برای بنده مانندی باشد، زیرا او به اوصافش که از جهت آن بندهٔ مملوک گردیده یگانه نشده است. به همین جهت، واجب شد که خدای عزّوجلّ به اوصاف برتر خویش و نامهای نیکوتری که دارد متوحّد و یگانه باشد تا آن که خدایی یگانه باشد، و او را مانندی نباشد و یکی باشد که او را شریکی نیست و خدایی جز او نباشد. بنابراین، خداوند متعال یکتایی است که معبودی جز او نیست، و قدیم و دیرینهٔ یکتایی است که قدیمی جز او نیست و موجود یکتایی است که نه در چیزی حلول کرده و نه محل و جای حلولِ چیزی است، و هیچ موجودی چنین نیست مگر او. یکتایی است که چیزی با او مجانست نمی‌کند و چیزی به او نمی‌ماند و هیچ چیز به او شباهت ندارد و چیزی این گونه نیست مگر او، پس او این گونه است؛ موجودی است که نه در وجود، قسمت بردار است و نه در وهم و خیال و چیزی است که به هیچ وجه چیزی به او شباهت ندارد و خدایی که به هیچ وجه، معبودی جز او نیست. پس گفتار ما در شریعت که: ای واحد! ای احد! (یکی و یگانه) نام مخصوصی است برای او، نه غیر او، و کسی جز او، عزّوجلّ، به آن نامیده نمی‌شود چنان که گفتار ما: «الله» (خدا) نامی است که جز به آن نامیده نمی‌شود.

و فصل دیگر در این بخش این است که: گاهی چیز معیّن، با آنچه هم جنس و هم شکل و همانند آن است، شمرده می‌شود و گفته می‌شود: این یک مرد است و اینها دو مرد و سه مردند. این یک بنده است و این سیاهی است و اینها دو بنده و اینها دو سیاهند. بنابراین اصل، روا نیست که گفته شود: اینها دو خدایند، زیرا که خدایی جز خدای یکی نیست. بنابراین وجه، «الله» شمرده نمی‌شود و از این وجه، به هیچ وجه داخل شماره و عدد نمی‌شود. ولی گاهی چیزی با آنچه با آن مجانست و مشاکلت ندارد، شمرده می‌شود و گفته می‌شود: این سفیدی است و این دو سفید و سیاهند، و این حادث است و این دو حادث هستند و این دو حادث نیستند و دو مخلوق نیستند، بلکه یکی از اینها قدیم و دیگری حادث است و یکی

ذٰلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا الآية).[1]

و كما أن قولنا إنما هو رجل واحد لا يدل على فضله بمجرده فكذلك قولنا: فلان ثاني فلان لا يدل بمجرده إلا على كونه و إنما يدل على فضله متى قيل: إنه ثانيه في الفضل أو في الكمال أو العلم فأما توحيد الله تعالى ذكره فهو توحيده بصفاته العلى و أسمائه الحسنى كان كذلك إلها واحدا لا شريك له و لا شبيه و الموحد هو من أقر به على ما هو عليه عز و جل من أوصافه العلى و أسمائه الحسنى على بصيرة منه و معرفة و إيقان و إخلاص و إذا كان ذلك كذلك فمن لم يعرف الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى و لم يقر بتوحيده بأوصافه العلى فهو غير موحد و ربما قال جاهل من الناس: إن من وحد الله و أقر أنه واحد فهو موحد و إن لم يصفه بصفاته التي توحد بها لأن من وحد الشيء فهو موحد في أصل اللغة فيقال له: أنكرنا ذلك لأن من زعم أن ربه إله واحد و شيء واحد ثم أثبت معه موصوفا آخر بصفاته التي توحد بها فهو عند جميع الأمة و سائر أهل الملل ثنوي غير موحد و مشرك مشبه غير مسلم و إن زعم أن ربه إله واحد و شيء واحد و موجود واحد و إذا كان كذلك وجب أن يكون الله تبارك و تعالى متوحدا بصفاته التي تفرد بالإلهية من أجلها و توحد بالوحدانية لتوحده بها ليستحيل أن يكون إله آخر و يكون الله واحدا و الإله واحدا لا شريك له و لا شبيه لأنه إن لم يتوحد بها كان له شريك و شبيه كما أن العبد لما لم يتوحد بأوصافه التي من أجلها كان عبدا كان له شبيه و لم يكن العبد واحدا و إن كان كل واحد منا عبدا واحدا.

و إذا كان كذلك فمن عرفه متوحدا بصفاته و أقر بما عرفه و اعتقد ذلك كان موحدا و بتوحيد ربه عارفا و الأوصاف التي توحد الله عز و جل بها و توحد بربوبيته لتفرده بها هي الأوصاف التي يقتضي كل واحد منها أن لا يكون الموصوف به إلا واحدا لا يشاركه فيه غيره و لا يوصف به إلا هو و تلك الأوصاف هي كوصفنا له بأنه موجود واحد لا يصح أن يكون حالا في شيء و لا يجوز أن يحله شيء و لا يجوز عليه العدم و الفناء و الزوال مستحق للوصف بذلك بأنه أول الأولين و آخر الآخرين قادر يفعل ما يشاء و لا يجوز عليه ضعف و لا عجز مستحق للوصف بذلك بأنه أقدر القادرين و أقهر

---

۱. سوره المجادله، آيه ۷.



از این دو پرورنده است و دیگری پرورده است. بنابراین، دخولش در عدد و شمارش صحیح است و بر این نحو خداوند فرموده: «رازگویی سه تن نیست، مگر این که خداوند چهارم آنهاست و نه پنج تن مگر آن که او ششم آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر از این مگر آنکه او با آنهاست در هر جاکه باشند....»

و چنانکه گفتار ما: «فلانی فقط یک مرد است» به مجرّد همین بر فضیلتش دلالت نمی‌کند؛ همچنین است قول ما: «فلانی دوّمی فلانی است» به مجرّد همین دلالت نمی‌کند؛ مگر بر بودنش وفقط هنگامی بر فضیلتش دلالت می‌کند که گفته شود: او دوّم او، در فضل، یا در کمال، یا در علم است.



وامّا توحید خدا، همان متوحّد بودن او به صفتهای برتر و نامهای نیکوی اوست که او به همین گونه خدای واحد است و برای او شریک و مانندی نیست. و موحّد کسی است که به اوصاف برتر و نام‌های نیکوی خدا، با بینش، معرفت، یقین و اخلاص اقرار کند. و هرگاه آن، این گونه باشد، پس هر کس خدا را در حالی که یگانه است به اوصاف برتر و نامهای نیکوترش نشناسد و به یگانه بودنش به اوصاف برتری که دارد، اقرار نکند؛ چنین کسی موحّد نیست. و چه بسا جاهلی از مردم گوید: هر کس خدا را به یگانگی بپذیرد و اقرار کند که او یکی است؛ چنین کسی موحّد است، گرچه او را به صفاتی که به آنها یگانه شده توصیف نکند زیرا هر کسی که چیزی را یکی داند او در اصل لغت موحّد است.



پس به او گفته می‌شود: ما این را نمی‌پذیریم به جهت آنکه هر کسی چنین پندارد که پروردگارش یک خدا و یک چیز است آنگاه به همراه او موصوف دیگری را با همان صفاتی ثابت کند که خدا با آنها یگانه شده؛ او در نزد همهٔ اُمّت و سایر ملتها «ثنوی» است و موحّد نیست و مشرکی است که خدا را مانند چیزی می‌داند و مسلمان نیست، اگر چه گمان کند که پروردگارش خدای واحد و یک چیز و یک موجود است.



در این صورت واجب است که به صفاتش که از جهت آنها به الهیّت متفرّد و به وحدانیّت متوحّد شده متوحّد باشد، چراکه به آنها متوحّد شده تا آنکه بودن خدای دیگری محال باشد و خدا یکی باشد و اله یکی باشد که او را نه شریکی است و نه شبیهی، زیراکه اگر او به آنها متوحّد نباشد او را شریک و شبیهی خواهد بود. چنانکه بنده چون به اوصافش -که از جهت آنها بنده شده- متوحّد نشده او را شبیهی باشد و یکی نخواهد بود، گرچه هر یک از ما، یک بنده است.



و هرگاه این گونه باشد، پس هر کس او را متوحّد به صفاتش شناخت و به آنچه آن را شناخته اقرار نمود و به این معتقد شد، موحّد بوده و به توحید پروردگارش عارف خواهد بود و اوصافی که خداوند را به آنها یگانه دانست و به جهت تفرّدش به آنها ربوبیّتش را یگانه دانسته، همان اوصافی است که هر یک از آنها اقتضا می‌کند که موصوف به آنها جز او نباشد جز او کسی در آن شرکت نکند و جز او کسی به آن وصف نشود و این اوصاف مثل آن است که ما او را وصف می‌کنیم که او یک موجود است و درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روا نیست که چیزی در او حلول کند و نیستی و زوال بر او روا نیست و شایسته این



القاهرين عالم لا يخفى عليه شيء و لا يعزب عنه شيء و لا يجوز عليه جهل و لا سهو و لا شك و لا نسيان مستحق للوصف بذلك بأنه أعلم العالمين حي لا يجوز عليه موت و لا نوم و لا ترجع إليه منفعة و لا تناله مضرة مستحق للوصف بذلك بأنه أبقى الباقين و أكمل الكاملين فاعل لا يشغله شيء عن شيء و لا يعجزه شيء و لا يفوته شيء مستحق للوصف بذلك بأنه إله الأولين و الآخرين و أَحْسَنُ الْخالِقِينَ و أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ غني لا يكون له قلة مستغن لا يكون له حاجة عدل لا يلحقه مذمة و لا يرجع إليه منقصة حكيم لا تقع منه سفاهة رحيم لا يكون له رقة فيكون في رحمته سعة حليم لا يلحقه موجدة و لا يقع منه عجلة مستحق للوصف بذلك بأنه أعدل العادلين و أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ و أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ و ذلك لأن أول الأولين لا يكون إلا واحدا و كذلك أقدر القادرين و أعلم العالمين و أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ و أَحْسَنُ الْخالِقِينَ و كلما جاء على هذا الوزن فصح بذلك ما قلناه و بالله التوفيق و منه العصمة و التسديد.

وصف است که او نخستین نخستینها و آخر آخرها است، توانایی است که آنچه بخواهد می‌کند. درماندگی بر او جایز نیست. شایستهٔ این وصف است که او از همهٔ توانایان تواناتر، و از همهٔ غالبان غالبتر است و دانایی است که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمی‌شود نادانی، سهو، شک و فراموشی بر او جایز نیست. شایستهٔ این وصف است که او از همهٔ دانایان داناتر است، زنده‌ای که مرگ و خواب بر او روا نیست و سودی به سوی او برنمی‌گردد و ضرری به او نمی‌رسد. شایستهٔ این وصف است که او از همهٔ باقی ماندگان باقی‌تر و از تمام کاملان کاملتر است. و فاعلی است که چیزی او را از چیزی مشغول نمی‌کند و چیزی او را درمانده نمی‌کند و هیچ چیز از او فوت نمی‌شود و شایستهٔ این وصف است که خدای اوّلین و آخرین و نیکوترین آفرینندگان و سریعترین حساب کنندگان است ثروتمندی که کاستی بر او نباشد و بی‌نیازی که او را نیازی نباشد و دادگری که مذمّتی به او ملحق نشود و منقصتی به سوی او برنگردد و حکیمی که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی که او را دل نرمی نباشد و در مهربانیش وسعت باشد و بردباری که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتابی از او واقع نگردد شایسته این وصف است که از همهٔ عادل‌ها عادل‌تر و از همهٔ داوران داورتر و از همهٔ حساب‌کنندگان شتابانتر است.

و این بدان جهت است که اوّل اوّلها جز یکی نیست و همچنین است تواناترین توانایان، داناترین دانایان، داورترین داوران و نیکوترین آفرینندگان، و هر چه بر این وزن آمده است. پس بنابراین آنچه ما گفتیم درست است و توفیق از خدا و ثبات و استواری از اوست.

۴. باب تفسير قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ إلى آخرها

۱. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِبْنُ جَعْفَرِبْنِ عَلِيِّبْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الايلاقِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ عَبْدَانُبْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ مُحَمَّدِبْنِ يُوسُفَبْنِ جَعْفَرِبْنِ إِبْرَاهِيمَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَدِينَةِ خُجَنْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ شُجَاعٍ الْفَرْغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُبْنُ حَمَّادٍ الْعَنْبَرِيُّ بِمِصْرَ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُبْنُ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِبْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) قَالَ: «قُلْ: أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ نَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ وَ هُوَ اسْمٌ مَكْنِيٌّ مُشَارٌ إِلَى غَائِبٍ.

فَالْهَاءُ تَنْبِيهٌ عَلَى مَعْنًى ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ «هٰذَا» إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِّ وَ ذٰلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَكِ فَقَالُوا: هٰذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالابْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لا نَأْلَهَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الابْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ وَ أَنَّهُ تَعَالَى عَنْ ذٰلِكَ بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الابْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ».

۲. حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «رَأَيْتُ الْخَضِرَ عليه السلام فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ بِلَيْلَةٍ فَقُلْتُ لَهُ: عَلِّمْنِي شَيْئاً أُنْصَرْ بِهِ عَلَى الاعْدَاءِ فَقَالَ: قُلْ: يَا هُوَ يَا مَنْ لا هُوَ إِلاَّ هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ عُلِّمْتَ الاسْمَ الاعْظَمَ فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرٍ» وَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَرَأَ (قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: «يَا هُوَ يَا مَنْ لا هُوَ إِلاَّ هُوَ اغْفِرْ لِي وَ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ ذٰلِكَ يَوْمَ صِفِّينَ وَ هُوَ يُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُبْنُ يَاسِرٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هٰذِهِ الْكِنَايَاتُ؟ قَالَ: اسْمُ

بخش چهارم

تفسیر سورهٔ توحید

۱ ـ وهب بن وهب قرشی از امام صادق از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که بارهٔ سخن خدای عزّوجلّ ﴿ بگو: او خدای یگانه است ﴾ فرمود: «بگو» یعنی اظهار کن آنچه راکه به سوی تو وحی کردیم و تو را به آن خبر دادیم با تألیف و ترکیب حروفی که آنها را برای تو خواندیم، تا به وسیلهٔ آنها کسی که گوش فرا دهد و حاضر باشد، راه یابد و «هو» اسمی است از روی کنایه و اشاره به غایب است، و «ها» برای تنبیه و به معنای ثابت است، «واو» اشاره به غایب از حواس است، چنانکه قول تو «هذا» اشارهٔ به سوی حاضر در نزد حواس است.» و این به آن جهت است که کفّار از خدایان خود با حرف اشاره حاضر که دریافته می‌شود، هشدار می‌دادند و می‌گفتند: «اینها خدایان ماهستند که محسوس به دیدگان هستند. پس تو ای محمّد! اشاره کن به سوی خدای خود که به سوی او فرا می‌خوانی تا او را ببینیم و او را دریابیم و در او حیران و سرگردان نباشیم».

پس خداوند قل هو الله أحد را فرو فرستاد. پس «ها» برای ثابت کردن ثابت است و «واو» اشاره به سوی غایب از دریافت دیدگان و حواس است و خدا از این برتر است، بلکه او دریابندهٔ دیدگان و پدیدآورندهٔ حواس است.

۲ ـ پدرم از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که: فرمود: «یک شب پیش از جنگ بدر، خضر علیه السلام را در خواب دیدم و به او گفتم: چیزی به من تعلیم کن که به وسیلهٔ آن بر دشمنان نصرت یابم.» گفت: بگو: «ای او! ای کسی که اویی نیست مگر او.»

چون صبح شد این خواب را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف کردم. به من فرمود: «ای علی! اسم اعظم به تو تعلیم شده‌است، این کلام در روز بدر بر زبان من جاری بود.» امیرالمؤمنین علیه السلام سورهٔ «قل هو الله أحد» را خواند و چون فارغ شد فرمود: ای او! «ای کسی که اویی نیست مگر او مرا بیامرز و بر گروه کافران یاریم کن.»

علی علیه السلام در روز جنگ صفّین نیز این کلام را می‌فرمود و حمله می‌کرد. عمّار بن یاسر به آن حضرت علیه السلام عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! این کنایه‌ها چیست؟» حضرت فرمود: «اسم اعظم خدا و عماد

اللّٰهِ الاعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِيدِ لِلّٰهِ لا اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ» ثُمَّ قَرَأَ: (شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ) وَ آخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الزَّوَالِ قَالَ: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :اللّٰهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤْلَهُ إِلَيْهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الابْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الاوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ».

قَالَ: الْبَاقِرُ عليه السلام : «اللّٰهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَاهِيَّتِهِ وَ الاحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ.

و يقول العرب: أله الرجل إذا تحير في الشيء فلم يحط به علما و وله إذا فزع إلى شيء مما يحذره و يخافه فالإله هو المستور عن حواس الخلق قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام : «الاحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.

و الأحد و الواحد بمعنى واحد و هو المتفرد الذي لا نظير له و التوحيد الإقرار بالوحدة و هو الانفراد و الواحد المتباين الذي لا ينبعث من شيء و لا يتحد بشيء» و من ثم قالوا: إن بناء العدد من الواحد و ليس الواحد من العدد لأن العدد لا يقع على الواحد بل يقع على الاثنين فمعنى قوله: «اللّٰهُ أَحَدٌ» المعبود الذي يأله الخلق عن إدراكه و الإحاطة بكيفيته فرد بإلهيته متعال عن صفات خلقه.

۳. قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام : «حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لا جَوْفَ لَهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي قَدِ انْتَهَى سُؤْدَدُهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لا يَأْكُلُ وَ لا يَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لا يَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ».

۵. قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام : « كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَقُولُ: الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ وَ قَالَ غَيْرُهُ: الصَّمَدُ الْمُتَعَالِي عَنِ الْكَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لا يُوصَفُ بِالتَّغَايُرِ.

قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام :الصَّمَدُ السَّيِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ آمِرٌ وَ نَاهٍ.

قَالَ: «وَ سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لا شَرِيكَ لَهُ وَ لا يَئُودُهُ حِفْظُ شَيْءٍ وَ لا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ».

۴. قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام : «الصَّمَدُ هُوَ الَّذِي إِذَا أَرَادَ شَيْئاً قَالَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي أَبْدَعَ الاشْيَاءَ فَخَلَقَهَا أَضْدَاداً وَ أَشْكَالا وَ

توحید است برای خداکه معبودی جز او نیست.» آنگاه آیه «شهد الله أنّه لا إله الّا هو» و آخر سورهٔ حشر را قرائت فرمود سپس (از اسب) فرود آمد و پیش از زوال، چهار رکعت نماز به جا آورد و فرمود: الله به معنی معبودی است که خلق در او متحیّرند و به او پناه می‌برند و خدا همان است که از دریافت دیدگان مستور و از خیالها و اندیشه‌ها پوشیده است.»

وامام باقر علیه السلام فرمود: الله یعنی معبودی که خلق از دریافت ماهیّت او و احاطه به کیفیّتش سرگشته‌اند. عرب می‌گوید: «اله الرجل» چون آن مرد در چیزی متحیّر شود و از روی علم و دانش به آن احاطه نداشته باشد و می‌گوید: «وله» چون به سوی چیزی از آنچه می‌ترسد پناه برد پس اله همان است که از حواس خلق مستور است.»

امام باقر علیه السلام فرمود: احد به معنای فرد و متفرّد است. احد و واحد به یک معنا است. خدا یگانه‌ای است که او را نظیری نیست و توحید اقرار به یگانگی اوست و آن همان انفراد است و واحد متباینی است که از چیزی برانگیخته نمی‌شود و با چیزی یکی نمی‌شود و از این جهت گفته‌اند: بنای عدد از واحد است و آن از جملهٔ اعداد نیست، زیراکه عدد و شماره بر واحد اطلاق نمی‌شود، بلکه بر دو اطلاق می‌شود. پس معنای گفتار اوکه فرمود: الله أحد یعنی معبودی که خلق از دریافت و احاطه به کیفیّتش حیرانند و در خداوندگاری خود تنها و از صفات خلقش برتر است.

۳ـ امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم حضرت زین العابدین، از پدرش حسین بن علی علیهما السلام برای من نقل کرد که فرمود: «صمد کسی است که او را اندرونی نیست و صمد کسی است که بزرگواریش به نهایت رسیده و صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و صمد کسی است که نمی‌خوابد و صمد آن دایمی است که همواره بوده و همیشه می‌باشد.»

وامام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه رضی الله عنه می‌گفت: «صمد کسی است که به خودی خود برپا و از غیرش بی‌نیاز است» و غیر اوگفته است: «صمد کسی است که ازکون و فساد برتری دارد و صمد کسی است که به تغایر وصف نمی‌شود.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «صمد، سرور مطاعی است که بالاتر از او امر و نهی کننده‌ای نیست.» و فرمود: از زین العابدین علیه السلام دربارهٔ معنای صمد پرسیده شد، فرمود: «صمد کسی است که او را شریکی نیست و نگاه داری چیزی، او را خسته نکند و چیزی از او دور نشود.»

۴ـ وهب بن وهب قرشی گوید: زید بن علی علیه السلام گفت: «صمد، کسی است که چون چیزی را خواهد به آن گوید: باش پس آن موجود می‌شود وصمد کسی است که چیزها را پدید آورده و آنها را به صورت اضداد، اشکال، ازواج آفریده. متفرّد واست بدون ضد، شکل، مثل و همتا.»

أَزْوَاجاً وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَةِ بِلا ضِدٍّ وَ لا شَكْلٍ وَ لا مِثْلٍ وَ لا نِدٍّ».

۵. قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ: وَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: «أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَلا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ (اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ) ثُمَّ فَسَّرَهُ: (فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) (لَمْ يَلِدْ) لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الاشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَ لا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسِّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَةِ وَ الضَّحِكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّأْمَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ (وَ لَمْ يُولَدْ) لَمْ يَتَوَلَّدْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ كَمَا يَخْرُجُ الاشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَ الدَّابَّةِ مِنَ الدَّابَّةِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الارْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْيَنَابِيعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الاشْجَارِ وَ لا كَمَا يَخْرُجُ الاشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِزِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الاذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الانْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْكَلامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّمَيُّزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ.

لا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الصَّمَدُ الَّذِي لا مِنْ شَيْءٍ وَ لا فِي شَيْءٍ وَ لا عَلَى شَيْءٍ مُبْدِعُ الاشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الاشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ يَتَلاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيَّتِهِ وَ يَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِكُمُ اللّٰهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ».

۶. قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: «قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ عليه السلام فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ: تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ: فَالالِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ)[1] وَ ذَلِكَ تَنْبِيهٌ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَ اللامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلٰهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللّٰهُ وَ الالِفُ وَ اللامُ مُدْغَمَانِ لا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۵-وهب بن وهب قرشی گوید: امام صادق، از پدرش امام باقر، از پدرش علیه السلام نقل می‌کند که اهل بصره نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشتند و در مورد معنای صمد پرسیدند. حضرت در پاسخ آنها نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، در قرآن فرو مروید و در آن مجادله و گفت و گو نکنید و بدون و دانش در مورد آن سخن مگویید، چراکه از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر کس بدون علم و دانش درمورد قرآن چیزی بگوید جایگاهش در آتش دوزخ است.» بی‌تردید خدای سبحان صمد را تفسیر کرده و فرموده است: «الله احد الله الصمد» سپس آن را تفسیر کرده و فرموده است: «نزاده و زاده نشده و برای او همتایی نیست.»

«لم یلد» یعنی: چیز زمخت و غلیظی همچون فرزند و سایر چیزهای غلیظی که از آفریدگان بیرون می‌آید، از او بیرون نیامده و نه چیز لطیفی چون نفس و از او عوارضی همچون چرت، خواب، اندیشه، اندوه، خوشحالی، خنده، گریه، ترس، امید، رغبت، دلتنگی، گرسنگی و سیری پراکنده و منشعب نشده است. خدابرتراز آن است که چیزی از او بیرون آید و چیز غلیظ یا لطیفی از او متولّد شود.

«ولم یولد» یعنی از چیزی متولّد نشده و از چیزی بیرون نیامده است، آنسان که چیزهای زمخت و غلیظ از عناصر خود بیرون می‌آیند، چون، حیوان از حیوان، گیاه از زمین، آب از چشمه ها، میوه‌ها از درختان و نه آنسان که چیزهای لطیف از مرکزهای خود بیرون می‌آیند، مانند دیدن با چشم، شنیدن با گوش، بوییدن با بینی، چشیدن با دهان، سخن گفتن با زبان، شناختن و تمیز دادن با دل و چون آتش از سنگ، نه بلکه او خدای صمدی است که نه از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی است. او پدیدآورندهٔ چیزها، آفرینندهٔ آنها و آورندهٔ آنها به قدرت خویش است که آنچه برای فنا و نیستی آفریده به مشیّت و به خواستش از هم می‌پاشد و متلاشی می‌شود و آنچه برای بقا و ماندن آفریده به علمش باقی می‌ماند.

پس این خدای صمدی است که نزاده و زاده نشده و دانای نهان و آشکاراست. بزرگ و صاحب برتری است و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود.

۶-وهب بن وهب قرشی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که: گروهی از مردم فلسطین خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند، از آن حضرت در مورد مسایلی پرسیدند. حضرت به آنها پاسخ داد. آنگاه در مورد معنای صمد پرسیدند. حضرت فرمود: «تفسیرش در خود آن است الصمد پنج حرف است. الف دلیل بر انّیت و تحقّق اوست که همان گفتار خداست که گواهی داد خدا به این که خدایی جز او نیست و آن تنبیه و اشاره به سوی غائب از دریافت حواس است و لام دلیل بر الهیّت و خدایی اوست به این که او خداست و و لام در یکدیگر ادغام شده‌اند و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گوش واقع نمی‌شوند و هنگام نوشتن ظهور

فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لا تَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَ لا أُذُنِ سَامِعٍ لانَّ تَفْسِيرَ الالَهِ هُوَ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَاهِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحِسٍّ أَوْ بِوَهْمٍ لا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الاوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفَةِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لامَ الصَّمَدِ لا تَتَبَيَّنُ وَ لا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطُفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَاهِيَّةِ الْبَارِئِ وَ كَيْفِيَّتِهِ أَلِهَ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لانَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكِّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلَهُ صِدْقٌ وَ كَلامَهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ وَ لا يَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ».

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الاسْلامَ وَ الايمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْماً جَمّاً هَاهْ هَاهْ؟ أَلا لا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَ لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ». ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الاحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَةَ الاوْثَانِ حَمْداً سَرْمَداً وَ شُكْراً وَاصِباً وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ) يَقُولُ: لَمْ يَلِدْ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَرِثُهُ وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ لَهُ وَالِدٌ يَشْرَكُهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ وَ مُلْكِهِ (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) فَيُعَاوِنَهُ فِي سُلْطَانِهِ».

۷. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام وَ

دارند و دلیل‌اند بر این که خداییش ـ به لطفی که دارد ـ نهان است، نه به حواس درک می‌شود و نه در زبان وصف کننده و نه در گوش شنونده واقع می‌شود، زیرا که تفسیر اله همان کسی است که خلق از دریافت ماهیّت و کیفیّتش به حس یا به خیال سرگشته‌اند. نه، بلکه او پدید آورندهٔ خیالها و آفرینندهٔ حواس است و آن تنها به هنگام نوشتن ظاهر می‌شود و این دلیل است بر این که خدای سبحان، پروردگاری خود را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیف آنان در غلیظشان آشکار فرمود. پس هنگامی که بنده‌ای به خود نظر کند روحش را نبیند، چنانکه لام الصمد ظاهر نمی‌شود و وارد یکی از حواس پنجگانه نمی‌شود و آنگاه که به نوشته نظر کند، آنچه پنهان و لطیف بوده بر او ظاهر شود. پس هر زمان بنده در ماهیّت آفریدگار و کیفیّت او بیندیشد؛ در وی متحیّر و سرگردان شود و اندیشه‌اش نمی‌تواند به چیزی که برای او متصوّر نیست احاطه کند، زیرا که او ـ عزّوجلّ ـ آفرینندهٔ صورتها است. پس هرگاه به آفریدهٔ او نظر کند، برایش ثابت می‌شود که او آفریدگار آنها و او ترکیب دهندهٔ ارواح و اجساد آنها است.

و صاد دلیل بر این است که او راستگو است و سخنش صدق است و بندگانش را از روی صدق به پیروی صدق فرا خوانده‌است و به صدق، خانهٔ صدق را به آنان وعده فرمود.

و میم دلیل بر ملك و پادشاهی اوست او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش زایل نخواهد شد.

و دال دلیل است بر دوام و پادشاهی اوست و اینکه او اوست همیشگی است و از بودن و زایل شدن برتر است، بلکه هستی دهندهٔ صاحبان هستی است که به هستی دادنش هر هستی دارنده‌ای، هستی یافته است.

آنگاه حضرت ﷺ فرمود: «اگر برای دانش خویش که خدای عزّوجلّ به من عطا فرموده، حاملانی می‌یافتم البتّه توحید، اسلام، ایمان و دین و شرایع را از لفظ الصمد نشر می‌کردم و چگونه این امر بر من ممکن باشد؛ در حالی که جدّم امیرالمؤمنین ﷺ حاملانی را برای علم خویش نیافت تا آنکه آه سرد از سینهٔ پر درد می‌کشید و بر فراز منبر می‌فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید. به راستی که در سینه‌ام علم بسیاری است. آه! آه! آگاه باشید کسی را نمی‌یابم تا آن را بردارد. آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجّت رساهستم پس گروهی راکه خدا بر آنان خشم کرده دوست مدارید که به حقیقت آنان از آخرت نومید شده‌اند، آنسان که کفر کافران از صاحبان قبرها ـ که مردگانند ـ نومید شده‌اند.

بعد از آن امام باقر ﷺ فرمود: «حمد و سپاس از آن خدایی است که بر ما منّت نهاده و ما را به پرستش خود توفیق داد. یگانهٔ صمدی که نزاد و زاده نشد و هیچ همتایی ندارد و نخواهد داشت و ما را از پرستش بتها دور کرده؛ حمدی همیشگی و شکری واجب.»

این که خداوند می‌فرماید: نزاده و زاده نشده؛ می‌فرماید: خدای سبحان نزاده تا او را فرزندی باشد که از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت کند و «کسی او را همتا نبوده» تا او را در سلطنتش یاری کند.

۷ ـ ربیع بن مسلم گوید: از حضرت ابوالحسن ﷺ شنیدم که از حضرت در مورد معنای صمد

سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ: «الصَّمَدُ الَّذِي لا جَوْفَ لَهُ».

۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُيَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبَّكَ فَلَبِثَ ثَلاثاً لا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ إِلَى آخِرِهَا» فَقُلْتُ لَهُ: مَا الصَّمَدُ فَقَالَ: «الَّذِي لَيْسَ بِمُجَوَّفٍ».

۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحَسَنِبْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعَى بِهَا وَ تَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي عُلُوِّ تَوْحِيدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَصْمِدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً».

۱۰. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُيَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْوَلِيدِ وَ لَقَبُهُ شَبَابُ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ دَاوُدَبْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لابِي جَعْفَرٍ عليه السلام :جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الصَّمَدُ قَالَ: السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ؟ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَ الْكَثِيرِ».

۱۱. حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُبْنُ الْحُسَيْنِ الْمَرْوَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُسُلَيْمَانَ بِفَارِسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّوَّاسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ عَنْ مُطَرِّفِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِمْرَانَبْنِ حُصَيْنٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بَعَثَ سَرِيَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا عَلِيّاً عليه السلام فَلَمَّا رَجَعُوا سَأَلَهُمْ فَقَالُوا كُلُّ خَيْرٍ غَيْرَ أَنَّهُ قَرَأَ بِنَا فِي كُلِّ صَلاةٍ بِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟» فَقَالَ: «لِحُبِّي لِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «مَا أَحْبَبْتَهَا حَتَّى أَحَبَّكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

۱۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ هِلالٍ عَنْ عِيسَىبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «مَنْ قَرَأَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً».

پرسیدند. فرمود: «صمد است که میان تهی نیست.»

۸ـ محمّد بن مسلم گوید: امام صادق ؑ فرمود: یهودیان از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «پروردگارت را برای ما نسبت ده و نژاد او را برای ما بیان کن.» پیامبر سه روز درنگ کرد و به آنها جواب نمی‌فرمود. بعد از آن، این سوره تا آخرش نازل شد. من به آن حضرت عرض کردم: «صمد چیست؟» فرمود: «آن که مجوّف و میان تهی نیست.»

۹ـ جابر بن یزید گوید: از امام باقر ؑ در مورد چیزی از توحید پرسیدم. فرمود: «به راستی خداوند ـ که نامهایش که به آنها خوانده می‌شود مبارک است و در علوّ ذات برتری دارد ـ یکی است که در توحید خویش به توحید یگانه شده، سپس آن را بر خلقش جاری ساخته است. پس او یگانه و بی‌نیاز و به غایت پاک است. هر چیزی او را می‌پرستد و هر چیزی به سوی او قصد می‌کند و او هر چیزی را از روی علم و دانش فرا گرفته است.

۱۰ـ داود بن قاسم جعفری گوید: به امام جواد ؑ عرض کردم: «فدایت شوم! معنای صمد چیست؟» فرمود: «سیّد و بزرگی که همهٔ آفریدگان در اندک و بسیار به سوی او قصد کنند.»

۱۱ـ عمران بن حصین گوید: پیامبر خدا ﷺ لشکری را به منطقه ای فرستاد و علی ؑ را فرمانده آن قرار داد، هنگامی که لشگریان بازگشتند پیامبر از احوال آنان پرسید. عرض کردند: «همه چیز خوب بود مگر آنکه او در هر نمازی که با ما می‌خواند سورهٔ قل هو الله احد را می‌خواند.» پیامبر فرمود: «یا علی! چرا چنین کردی؟» عرض کرد: «به جهت آن که من سورهٔ قل هو الله احد را دوست می‌دارم.» پیامبر ﷺ فرمود: «تا وقتی آن را دوست داری خداوند تو را دوست دارد.»

۱۲ـ عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدّش نقل می‌کند که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس سورهٔ قل هو الله احد را به هنگامی که در خوابگاه خود قرار می‌گیرد بخواند، خداوند گناهان پنجاه سالهٔ او را بیامرزد.»

۱۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: «أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله صَلَّى عَلَى سَعْدِبْنِ مُعَاذٍ فَقَالَ: لَقَدْ وَافَى مِنَ الْمَلائِكَةِ لِلصَّلاةِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ فِيهِمْ جَبْرَئِيلُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ بِمَ اسْتَحَقَّ صَلاتَكُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: بِقِرَاءَةِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) قَائِماً وَ قَاعِداً وَ رَاكِباً وَ مَاشِياً وَ ذَاهِباً وَ جَائِياً».

۱۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّبْنِ سَيْفِبْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ لِي: «قُلْ لِلْعَبَّاسِيِّ: يَكُفَّ عَنِ الْكَلامِ فِي التَّوْحِيدِ وَ غَيْرِهِ وَ يُكَلِّمِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ يَكُفَّ عَمَّا يُنْكِرُونَ وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ الْكَيْفِيَّةِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) وَ إِذَا سَأَلُوكَ عَنِ السَّمْعِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَكَلِّمِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ).

۱۵. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَحْمَدَبْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَىبْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ ثُلُثَ التَّوْرَاةِ وَ ثُلُثَ الانْجِيلِ وَ ثُلُثَ الزَّبُورِ».

۱۳ ـ اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از امام صادق، از پدر بزرگوارش ﷺ نقل می‌کند که فرمود: پیامبر ﷺ بر سعد بن معاذ نماز گزارد و فرمود: «هفتاد هزار فرشته، در نماز او حاضر شدند، جبرئیل ﷺ نیز در میان آنان بود و بر او نماز می‌گزارد.» من گفتم: «ای جبرئیل! برای چه او شایستهٔ نماز شما شده است؟» گفت: «برای اینکه او سورهٔ قل هو الله احد را در حال ایستاده، نشسته، سواره، پیاده رونده و آینده می‌خواند.»

۱۴ ـ محمّد بن عبید گوید: خدمت امام رضا ﷺ شرفیاب شدم. حضرت به من فرود: «به عبّاسی بگو تا از سخن در مورد توحید و غیر آن بازایستد و با مردم به آنچه می‌شناسند سخن گوید و از آنچه انکار می‌نمایند و نمی‌دانند بازایستد و هنگامی که از تو در مورد توحید پرسند بگو آنسان که خدا فرمود: ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴾ و آنگاه که از تو در مورد کیفیت و چگونگی بپرسند، بگو آنسان که خدا فرمود: چیزی در ذات و صفات مانند او نیست. و آنگاه که از شنیدن خدا بپرسند بگو آنسان که خدای فرمود: او شنوای داناست پس با مردم به آنچه می‌شناسند سخن گو.»

۱۵ ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس یک مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند، گویی که یک سوّم قرآن، یک سوّم تورات، یک سوّم انجیل و یک سوّم زبور را خوانده است.»

۵. باب معنى التوحيد و العدل

١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُبْنُ سَعِيدِبْنِ عَزِيزِ السَّمَرْقَنْدِيُّ الْفَقِيهُ بِأَرْضِ بَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدٍ الزَّاهِدُ السَّمَرْقَنْدِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ وَ عِلْمُهُ كَثِيرٌ وَ لا بُدَّ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَاذْكُرْ مَا يَسْهُلُ الْوُقُوفُ عَلَيْهِ وَ يَتَهَيَّأُ حِفْظُهُ فَقَالَ عليه السلام: «أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لامَكَ عَلَيْهِ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ الْمُكَتِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُبْنُ زِيَادٍ الادَمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الامَامِ عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّبْنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: «خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ عليه السلام فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَىبْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا غُلامُ مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ؟ قَالَ: لا تَخْلُو مِنْ ثَلاثٍ: إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَتْ مِنْهُ فَلا يَنْبَغِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذِّبَ عَبْدَهُ بِمَا لا يَكْتَسِبُهُ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ الْعَبْدِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فَلا يَنْبَغِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيِّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَ هِيَ مِنْهُ فَإِنْ عَاقَبَهُ اللَّهُ فَبِذَنْبِهِ وَ إِنْ عَفَا عَنْهُ فَبِكَرَمِهِ وَ جُودِهِ».

٣. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ حَرَابَخْتِ الْجِيرُفْتِيُّ النَّسَّابَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَبْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ الْعُرَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ مَوْلَى مُزَيْنَةَ عَمَّنْ حَدَّثَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لا أَقْوَى عَلَى الصَّلاةِ بِاللَّيْلِ فَقَالَ: «لا تَعْصِ اللَّهَ بِالنَّهَارِ» وَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلاةَ بِاللَّيْلِ؟! فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ».

بخش پنجم

معنای توحید و عدل

۱ـ ابو احمد سمرقندی به اسناد خود در حدیث مرفوعه‌ای گوید: مردی از امام صادق ؑ پرسید که اساس و بنیاد دین، توحید و عدل است و علم آن بسیار است و عاقل را از آن گزیری نیست، پس آنچه را که اطّلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهیا است بیان کن.

حضرت ؑ فرمود: «توحید آن است که آنچه را به تو رواست بر پروردگارت رواندارى و عدل آن است که آنچه تو را بر آن سرزنش فرموده است به آفریدگارت نسبت ندهی.

۲ـ عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام علی بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش امام رضا ؑ نقل می‌کند که فرمود: «روزی ابو حنیفه از محضر امام صادق ؑ بیرون آمد و با موسی بن جعفر ؑ رو به رو شد.» ابو حنیفه به آن حضرت گفت: «ای پسر! گناه از کیست.» فرمود: «(گناه) از سه قسم خالی نیست؛ یا از خدا می‌باشد و از او نیست پس شایسته نیست که کریم بندهٔ خود را به آنچه آن را انجام نداده عذاب کند و یا از خدا و از بنده می‌باشد و چنین نیست چون شایسته نیست شریک قوی بر شریک ضعیف ظلم کند و یا از بنده می‌باشد که چنین است پس اگر خدا او را بازخواست کند به سبب گناه اوست و اگر او را عفو کند به کرم و جود او(خدا) ست.»

۳ـ از سلمان فارسی ؓ نقل شده که مردی نزد او آمد و گفت: «یا ابا عبدالله! من به هنگام شب نیرویی بر اقامهٔ نماز ندارم.» فرمود: «در روز خدا را نافرمانی مکن.» و مردی به خدمت امیرالمؤمنین ؑ شرفیاب شد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! من به هنگام شب از نماز محروم شده‌ام.» امیرالمؤمنین ؑ به او فرمود: «تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است.»

۶. باب أنه عز و جل ليس بجسم و لا صورة

۱. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَكِيمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ وَ مَا يَقُولُ فِي الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ وَ وَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ».

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْفَرَجِ الرُّخَّجِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ﷺ: أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُبْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَ هِشَامُبْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ فَكَتَبَ ﷺ: «دَعْ عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيْرَانِ وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ﷺ: أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَةِ فَكَتَبَ ﷺ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ».

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّبْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: سَمِعْتُ هِشَامَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكُمْ: أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ جِسْمٌ صَمَدِيٌّ نُورِيٌّ مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَةٌ يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ؟! فَقَالَ ﷺ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُمَسُّ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا تَخْطِيطٌ وَ لَا تَحْدِيدٌ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَبْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ زَيْدٍ قَالَ: جِئْتُ إِلَى الرِّضَا ﷺ أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمْلَى عَلَيَّ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً وَ مُبْتَدِعِهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاعُ وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الِابْتِدَاعُ خَلَقَ مَا

بخش ششم

خداوند جسم و صورت نیست

۱ ـ محمّد بن حکیم گوید: سخن هشام جوالیقی و آنچه در مورد جوان مستوی الخلقه می‌گوید، همچنین سخن هشام بن حکم را به امام کاظم ﷺ توصیف کردم، فرمود: «به راستی که هیچ چیزی شباهت به خداوند ندارد.»

۲ ـ محمّد بن فرج رخجی گوید: نامه‌ای به حضور امام کاظم ﷺ نوشتم و از حضرت در مورد سخن هشام بن حکم در مورد جسم و سخن هشام بن سالم در مورد صورت پرسیدم. حضرت ﷺ در پاسخ نوشت: حیرانیِ سرگشتگان را واگذار و آن را از خود دور کن و از شرّ شیطان به خدا پناه ببر که آنچه دو هشام گفته‌اند گفتار حق و درست نیست[1].

۳ـ حمزة بن محمّد گوید: نامه‌ای به امام کاظم ﷺ نوشتم و از وی دربارهٔ جسم و صورت ـ که مشبّهه می‌گویند ـ پرسیدم. حضرت ﷺ در پاسخ نوشت: پاک و منزّه است آن که چیزی مانند او نیست. او نه جسم است و نه صورت.

۴ـ علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که: خدا جسمی صمدی (تو پر) و نورانی است و معرفتش بدیهی است (و نیاز به استدلال ندارد، بلکه فطری است) به هر کس که از آفریدگان خودبخواهد احسان می‌کند.»

حضرت ﷺ فرمود: «پاک و منزه است آن که هیچ کس نمی‌داند که او چگونه است مگر خودش، و چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست که به اندازه در نمی‌آید و محسوس نمی‌شود و تجسّس نمی‌شود و مسّ نمی‌شود و حواس او را در نمی‌یابند و چیزی به او احاطه نمی‌کند، نه جسم است و نه صورت و نه قابل علامت گذاری و محدود کردن.»

۵ـ محمّد بن زید گوید: خدمت امام رضا ﷺ شرفیاب شدم تا از توحید خدا بپرسم. آن حضرت این گونه به من املا نمود: تمام ستایش و سپاس، از آنِ خدایی است که از قدرت و حکمتش شکافنده و آفرینندهٔ چیزها و پدید آورندهٔ آنها از ابتدا است. نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به

---

۱ ـ باتوجّه به منزلت هر دو هشام درمیان اصحاب امام کاظم ﷺ شاید معنای حدیث این باشد که: سخن این دو هشام چنین نیست.

شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِكَ لاظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ لا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ وَ لا تَبْلُغُهُ الاوْهَامُ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارُ عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَ كَلَّتْ دُونَهُ الابْصَارُ وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».

۶. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ حَكِيمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لابِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ وَ حَكَيْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: إِنَّهُ جِسْمٌ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَنًى أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الاشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخِلْقَةٍ أَوْ بِتَحْدِيدٍ أَوْ أَعْضَاءٍ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً».

۷. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ قَوْلاً عَظِيماً إِلاّ أَنِّي أَخْتَصِرُ لَكَ مِنْهُ أَحْرُفاً يَزْعُمُ: أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لانَّ الاشْيَاءَ شَيْئَانِ: جِسْمٌ وَ فِعْلُ الْجِسْمِ فَلا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الصَّانِعُ بِمَعْنَى الْفِعْلِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَيْلَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ وَ الصُّورَةَ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ كَانَ مَخْلُوقاً». قَالَ: قُلْتُ: فَمَا أَقُولُ؟ قَالَ: «لا جِسْمٌ وَ لا صُورَةٌ وَ هُوَ مُجَسِّمُ الاجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَزَايَدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَ لا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَ الْمُنْشَأِ لَكِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ إِذْ كَانَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً».

۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحِمَّانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لابِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ

جهت علّتی خلق فرموده که ابتداع و پدید آوردن صحیح نباشد. آنچه را که خواسته بدانگونه که خواسته آفریده، در حالی که در این امر به جهت اظهار حکمت و درست کرداری خود و حقیقت پروردگاری خویش متوحّد و تنهاست. عقلها نمی‌توانند او را ضبط کنند و خیالها به او نمی‌رسند و دیدگان او را در نیابند و اندازه به او احاطه نکند. سخن از بیان وصف او ناتوان شده و دیدگان در نزد او وامانده و گردشهای صفات در او گمراه شده و ره به جایی نبرده است. بی‌پوششی که مستور باشد، پنهان شده، بدون رؤیت شناخته شده و به غیر صورت وصف شده و به غیر جسم نعت شده است. معبودی جز خدا ـ که بزرگواری عظیم الشأن است ـ نیست.

۶ ـ محمّد بن حکیم گوید: «سخن هشام جوالیقی و سخن هشام بن حکم را که خدا جسم است به امام کاظم علیه‌السلام بیان کردم.» حضرت علیه‌السلام فرمود: «به راستی که هیچ چیزی به خداوند متعال نمی‌ماند، کدام سخنِ زشت و ناسزا و یا بیهوده‌ای بزرگتر از گفتار کسی است که آفرینندهٔ همه چیز را به جسم یا صورت یا به یکی از آفریدگانش یا به تحدید و اندازه نمودن یا به داشتن اعضاء، توصیف می‌کند؟! خداوند از این عیب به برتری بزرگ، برتر است.»

۷ ـ محمّد بن زیاد گوید: از یونس بن ظبیان شنیدم که می‌گفت: خدمت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: «هشام بن حکم گفتار بزرگی می‌گوید که خلاصه‌ای از آن را حضور شما بازگو می‌کنم. او می‌پندارد که خدا جسم است، زیرا که چیزها بر دو قسم‌اند: یکی جسم و دیگری فعل جسم، روا نیست که صانع عالم به معنای فعل باشد و جایز است که به معنای فاعل باشد.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «وای بر او! آیا ندانسته که جسم و صورت محدود و متناهی‌اند و به پایان می‌رسند و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد احتمال زیاده و نقصان دارد و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقّق شود، آفریده شده و مخلوق خواهد بود.» یونس گوید: عرض کردم: «پس من چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟»

حضرت فرمود: بگو: (خدا) نه جسم است و نه صورت. او جسمها را جسم کرده و صورتها را تصویر کرده، جزء جزء نمی‌شود و به پایان نمی‌رسد و افزوده نمی‌گردد و کم نمی‌شود و اگر امر آن گونه باشد که او می‌گوید بینِ آفریدگان و آفریده شده (خالق و مخلوق) فرقی نخواهد بود. همچنین بین سازندهٔ چیزها و ساخته شده جدایی نخواهد بود، ولیکن او پدیدآورنده است و بین آن که مجسّم و مصوّر کرده و پدید آورده فرق است، زیرا او در هنگامی بود که چیزی نبود تا به او شباهت داشته باشد و او به چیزی شباهت نداشت.»

۸ ـ حسن بن عبدالرحمان حمّانی گوید: به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام عرض کردم: «هشام بن حکم می‌پندارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست، دانا، شنوا، بینا، توانا، سخنگو و ناطق است و سخن‌گویی، توانایی و دانش او به روش واحدی جاری می‌شود که چیزی از اینها آفریده شده نیست.»

زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ عَالِمٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ قَادِرٌ مُتَكَلِّمٌ نَاطِقٌ وَ الْكَلامُ وَ الْقُدْرَةُ وَ الْعِلْمُ تَجْرِي مَجْرًى وَاحِداً لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا مَخْلُوقاً؟ فَقَالَ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَ الْكَلامَ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ؟! مَعَاذَ اللَّهِ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ لا جِسْمٌ وَ لا صُورَةٌ وَ لا تَحْدِيدٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ إِنَّمَا تُكَوَّنُ الاشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ كَلامٍ وَ لا تَرَدُّدٍ فِي نَفَسٍ وَ لا نُطْقٍ بِلِسَانٍ».

۹. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام: أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ فَكَتَبَ عليه السلام بِخَطِّهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لا يُحَدُّ وَ لا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ أَوْ قَالَ الْبَصِيرُ».

۱۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قَالَ الْعَبَّاسِيُّ قُلْتُ لَهُ: يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَرَنِي بَعْضُ مَوَالِيكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ: «وَ مَنْ هُوَ؟» قُلْتُ: الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ: «فِي أَيِّ شَيْءٍ الْمَسْأَلَةُ؟» قَالَ: قُلْتُ: فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: «وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ؟» قَالَ: يَسْأَلُكَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لا جِسْمٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلاثَةَ مَذَاهِبَ: مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِتَشْبِيهٍ وَ مَذْهَبُ النَّفْيِ وَ مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِلا تَشْبِيهٍ فَمَذْهَبُ الاثْبَاتِ بِتَشْبِيهٍ لا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ النَّفْيِ لا يَجُوزُ وَ الطَّرِيقُ فِي الْمَذْهَبِ الثَّالِثِ إِثْبَاتٌ بِلا تَشْبِيهٍ».

۱۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ حَرِيشٍ الرَّازِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الطَّيِّبِ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ عليهما السلام أَنَّهُمَا قَالا: «مَنْ قَالَ بِالْجِسْمِ فَلا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ لا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ».

۱۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ عليه السلام: أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: فَكَتَبَ عليه السلام: «سُبْحَانَ مَنْ لا يُحَدُّ وَ لا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

حضرت ﷺ فرمود: «خدا او را بکشد! آیا ندانست که جسم محدود است (و اندازه می‌شود) و سخن غیر از سخن گو است؟ پناه می‌برم به خدا و از این سخن به سوی خدا بیزاری می‌جویم. خدا نه جسم است، نه صورت و نه می‌توان او را اندازه کرد و هرچه جز اوست آفریده شده و مخلوق است و همهٔ چیزها تنها به اراده و خواست او، بی‌آنکه سخن گوید و تردّد و تفکّر در نفس کند، و با زبان حرف بزند موجود می‌شوند.

۹ـ ابراهیم بن محمّد همدانی گوید: خدمت آن شخصیّت بزرگوار ـ یعنی حضرت ابوالحسن ﷺ ـ نوشتم: عدّه‌ای از موالیان شما نزد ما در مورد توحید اختلاف کرده‌اند، چراکه بعضی از آنها می‌گویند: خدا جسم است و برخی دیگر می‌گویند: صورت است. حضرت ﷺ به خط مبارک خود در پاسخ نوشت: پاک و منزّه است آن که به اندازه نمی‌آید، توصیف نمی‌شود، چیزی مانند او نیست و او شنوای دانا ـ یا بینا ـ است.

۱۰ـ عبّاسی گوید: به حضرت یعنی ابوالحسن ﷺ ـ عرض کردم: «فدای تو گردم! یکی از دوستانت به من امر کرده مسأله‌ای را از شما بپرسم.» فرمود: «او کیست؟» عرض کردم: «حسن بن سهل» فرمود: «سؤال در مورد چه چیز است؟» عبّاسی می‌گوید: عرض کردم: «در مورد توحید.» فرمود: «پرسش او از چه چیز توحید است؟» عرض کردم: «از شما می‌پرسد که خدا جسم است یا نه؟» عبّاسی می‌گوید: حضرت به من فرمود: «مردم در مورد توحید سه مذهب دارند: مذهب اثبات با تشبیه، مذهب نفی و مذهب اثبات بدون تشبیه.» پس مذهب اثبات با تشبیه روا نیست ومذهب نفی نیز جایز نیست و طریق درست در مذهب سوّم است که اثبات بدون تشبیه است.»

۱۱ـ حسن بن عبّاس بن حریش رازی از برخی از اصحاب ما از طیّب ـ یعنی حضرت علی بن محمّد و از امام جواد ﷺ نقل می‌کند که هر دو بزرگوار فرمودند: «هر کس به جسم قائل باشد چیزی از زکات را به او ندهید و پشت سرش نماز نخوانید.»

۱۲ـ محمّد بن علی کاشانی گوید: به خدمت امام نوشتم: کسانی که نزد ما هستند در مورد توحید اختلاف کرده‌اند، حضرت ﷺ نوشت: پاک و منزّه است آن که محدود و موصوف نمی‌شود، چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

۱۳. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الادَمِيِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ بَشَّارٍ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِأَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ فَكَتَبَ عليه السلام: «سُبْحَانَ مَنْ لا يُحَدُّ وَ لا يُوصَفُ وَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۱۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَ لا أُجُوزُهُ فَعَلْتَ مُتَطَوِّلًا عَلَى عَبْدِكَ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ: «سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ هَذَا عَنْكُمْ مَعْزُولٌ اللَّهُ تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ خَالِقٌ وَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَشَاءُ مِنَ الاجْسَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ يُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَ لَيْسَ بِمُصَوَّرٍ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ شَبِيهٌ هُوَ لا غَيْرُهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۱۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِمَسَائِلَ فِيهَا: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوصَفُ بِالصُّورَةِ وَ بِالتَّخْطِيطِ؟ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ فَكَتَبَ عليه السلام بِيَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: «سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ وَ اعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَ التَّشْبِيهَ فَلا نَفْيَ وَ لا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لا تَعْدُ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ».

۱۶. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَةِ فَكَتَبَ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لا جِسْمٌ وَ لا صُورَةٌ».

۱۳ ـ بشر بن بشار نیشابوری گوید: به ابوالحسن ﷺ نوشتم: کسانی که نزد ما هستند در مورد توحید اختلاف کرده‌اند؛ بعضی آنها که می‌گویند: خدا جسم است و بعضی دیگر می‌گویند: صورت است. حضرت ﷺ نوشت: پاک و منزّه است آن که محدود و موصوف نمی‌شود و چیزی به او شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او شنوای بینا است.

۱۴ ـ سهل بن زیاد گوید: در سال دویست و پنجاوپنج هجری به امام حسن عسکری ﷺ نوشتم: ای آقای من! اصحاب ما در مورد توحید اختلاف کرده‌اند، بعضی می‌گویند: او جسم است و بعضی می‌گویند: صورت است. ای آقای من! اگر صلاح می‌دانی که در این مورد چیزی به من بیاموزی تا از آن آگاه شوم و از آن در نگذرم به بندهٔ خود تفضّل فرموده‌ای. حضرت ﷺ به خط مبارك خود نوشت: «از توحید سؤال کردی و این امر از شما بازداشته شده است. خداوند متعال یکی، یگانه و بی‌نیاز است، نزاده و زاده نشده‌است و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. آفریدگار است و آفریده شده نیست. او آنچه راکه خواسته باشد از اجسام و غیر آن می‌آفریند وخود جسم نیست. هر چه راکه بخواهد تصویر می‌کند و خود صورت نیست. ثنایش بزرگوارتر و نامهایش پاکتر از آن است که او را همتایی باشد، او است نه غیر او. همانند او چیزی نیست و او شنوایی بیناست.»

۱۵ ـ عبدالرحیم قصیر گوید: نامه‌ای در مورد پرسشهایی به خدمت امام صادق ﷺ نوشتم و به دست عبدالملک بن اعین دادم که به آن حضرت برساند، از جمله پرسیدم بفرمایید آیا خداوند به صورت و مرزبندی وصف می‌شود؟ اگر صلاح می‌دانید ـ خدا مرا فدای شما کند ـ مذهب درست از توحید را برای من بنویسید.

حضرت ﷺ نامه‌ای به من نوشت و آن را به دست عبدالملک بن اعین داد که به من برساند (که درآن آمده بود): «خدا تو را رحمت کند! در مورد توحید و آنچه افرادی که نزد تو هستند و در این باره سخن گفته‌اند، پرسیدی پس برتر است خدایی که مانند او چیزی نیست و او شنوای بینا است او از توصیف وصف کنندگان برتر است، همانهایی که خداوند را به خلقش تشبیه می‌کنند و بر خدا افترا می‌بندند. و بدان! خدا تو را رحمت کند! مذهب صحیح در توحید همان صفات خدا است که قرآن به آن نازل شده، پس بطلان و تشبیه رااز خدا دور کن که نفی و تشبیه براو روا نیست. او است خدای ثابت موجود. خدا از آنچه وصف کنندگان او را وصف می‌کنندبرتر است و از قرآن فراتر مروکه بعد از بیان، گمراه می‌شوی.»

۱۶ ـ سهل بن زیاد از یکی از اصحاب ما نقل می‌کند که گوید: به امام ابوالحسن ﷺ نوشتم و از حضرت از جسم و صورت سؤال کردم. حضرت در پاسخ نوشت: «پاک و منزّه است آنکه چیزی مثل او نیست، نه جسم است و نه صورت.»

۱۷. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ الآدَمِيِّ عَنْ حَمْزَةَبْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَةِ فَكَتَبَ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

۱۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ بَحْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا يَرْوُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ: هِيَ صُورَةٌ مُحْدَثَةٌ مَخْلُوقَةٌ اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَةِ فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَ الرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ: (بَيْتِيَ)[1] وَ قَالَ: (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي).[2]

۱۹. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَزْعُمُ أَنَّ لِلَّهِ صُورَةً مِثْلَ صُورَةِ الانْسَانِ وَ قَالَ آخَرُ: إِنَّهُ فِي صُورَةِ أَمْرَدَ جَعْدٍ قَطَطٍ فَخَرَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَاجِداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لا يُحِيطُ بِهِ عِلْمٌ لَمْ يَلِدْ لانَّ الْوَلَدَ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشْبِهَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ كُفُواً أَحَدٌ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ مَنْ سِوَاهُ عُلُوّاً كَبِيراً».

۲۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرِبْنِ [أَبِي] دُلَفَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّبْنَ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ وَ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ فَغَضِبَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: «مَا لَكُمْ وَ لِقَوْلِ هِشَامٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جِسْمٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَآءُ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ يَا ابْنَ [أَبِي] دُلَفَ إِنَّ الْجِسْمَ مُحْدَثٌ وَ اللَّهُ مُحْدِثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ».

و أنا أذكرُ الدليلَ على حدوثِ الأجسام في بابِ الدليلِ على حدوث العالم من هذا الكتاب إن شاء الله.

---

۱. سوره البقره، آيه ۱۲۵. ۲. سوره الحجر، آيه ۲۹.

۱۷ ـ حمزة بن محمّد گوید: خدمت حضرت ابو الحسن ﷺ نوشتم و از حضرت در مورد جسم و صورت پرسیدم. حضرت در پاسخ نوشت: «پاک و منزّه است آنکه چیزی مثل او نیست.»

۱۸ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ در مورد روایتی که می‌گویند: خدا، آدم را به صورت خویش آفرید پرسیدم. حضرت فرمود: «آن صورت، صورتی بود که خدا آن را ایجاد کرده و آفریده بود. خداوند آن را بر سایر صورتهای گوناگونی که آفریده بود، برگزید آنگاه به خودش نسبت داد آنسان که کعبه و روح را به خودش نسبت داد و فرمود: خانهٔ من و در آن از روح خویش دمیدم.»

۱۹ ـ یعقوب بن سراج گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «برخی از اصحاب ما می‌پندارند که خدا را صورتی مثل صورت انسان است و دیگری گوید: او در صورت پسر ساده روی پیچیده مویی است که مویش به غایت پیچیده و چین و شکن دارد.»

امام صادق ﷺ به سجده افتاد، آنگاه سرش را بلند کرد و فرمود: «پاک و منزّه است خدایی که چیزی مثل او نیست و دیدگان او را در نیابند و هیچ دانشی به او احاطه ندارد، نزاده زیرا که فرزند به پدرش می‌ماند، وزاده نشده که به کسی که پیش از او بوده، شباهت داشته باشد و هیچ کس از آفریدگانش همتای او نبوده و نخواهد بود و او از صفت کسی که جز او است به برتری بزرگی برتر است.»

۲۰ ـ صقر بن ابی دلف گوید: از ابوالحسن علی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا ﷺ در مورد توحید پرسیده و عرض کردم: «من به قول هشام بن حکم قائلم.» حضرت ﷺ خشمگین شد و فرمود: «شما چه کار به قول هشام بن حکم دارید؟! به راستی که او از ما نیست؛ کسی که خدا را جسم پندارد ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر ابی دلف! به راستی که جسم محدَث است کسی آن را پدید آورده و خدا پدید آورنده و گرداننده جسم است.»

نگارنده می‌گوید: من دلیل بر حدوث اجسام را در بخش دلیل بر حدوث جهان در همین کتاب بیان خواهم کرد. ان شاء الله.

٧. باب أنه تبارك و تعالى شيء

١. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الاشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ يُخْرِجُهُ عَنِ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ».

٢. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ حِينَ سَأَلَهُ مَا هُوَ؟ قَالَ: «هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الاشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي: شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنًى وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لا جِسْمٌ وَ لا صُورَةٌ».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

٤. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ عَطِيَّةَ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ

بخش هفتم

می‌توان نسبت به خدا چیز اطلاق کرد

۱ ـ محمّد بن عیسی از یکی از راویان نقل کرده که گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «آیا جایز است که گفته شود خدای عزّوجلّ چیزی است؟» فرمود: «آری با خارج ساختن او از دو حدّ: تعطیل و تشبیه.»

۲ ـ هشام بن حکم گوید: هنگامی که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: «خدا چیست؟» فرمود: «او چیزی است به خلاف چیزها، با این گفتار من که «چیز» است معنایی را بر او ثابت کن و اینکه او چیزی است به حقیقت چیز بودن جز اینکه او نه جسم است و نه صورت.»

۳ ـ زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خداوند از خلق خود جدا است و خلقش از او جدایند و هرچه ـ جز خدا ـ نام چیز بر آن واقع شود و بتوان به آن چیز گفت مخلوق است و خدا (در ابتدا) آفریدگار هر چیزی است و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است، خدایی که چیزی مانند او نیست.»

۴ ـ خیثمه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا از خلق خود جدا و آفریدگانش از او جدا هستند و هر چه اسم چیزی بر آن واقع شود ـ غیر از خدا ـ مخلوق است و خدای تعالی خالق و آفریدگار هر چیزی است.»

۵ ـ ابو المغراء در یک حدیث مرفوعه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی از خلق خود و خلقش از او جدا هستند و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود ـ جز خدا ـ آفریده شده و مخلوق است.»

۶ ـ عبدالرحمن بن ابی نجران گوید: از امام جواد علیه السلام در مورد توحید پرسیدم و عرض کردم: «آیا

الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِبْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ‌عليه‌السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ: أَتَوَهَّمُ شَيْئاً؟ فَقَالَ: «نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَ لا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلافُهُ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لا تُدْرِكُهُ الاوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الاوْهَامُ وَ هُوَ خِلافُ مَا يُعْقَلُ وَ خِلافُ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الاوْهَامِ إِنَّ مَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لا مَحْدُودٍ».

۷. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرٍ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي‌عليه‌السلام يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ».

۸. حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ جَعْفَرِبْنِ بُطَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ‌عليه‌السلام: مَا تَقُولُ إِذَا قِيلَ لَكَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ هُوَ أَمْ لا؟» قَالَ فَقُلْتُ: لَهُ قَدْ أَثْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ شَيْئاً حَيْثُ يَقُولُ: (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ)[1] فَأَقُولُ: إِنَّهُ شَيْءٌ لا كَالاشْيَاءِ إِذْ فِي نَفْيِ الشَّيْئِيَّةِ عَنْهُ إِبْطَالُهُ وَ نَفْيُهُ قَالَ لِي: «صَدَقْتَ وَ أَصَبْتَ» ثُمَّ قَالَ لِيَ الرِّضَا‌عليه‌السلام: «لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلاثَةُ مَذَاهِبَ: نَفْيٌ وَ تَشْبِيهٌ وَ إِثْبَاتٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ فَمَذْهَبُ النَّفْيِ لا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ التَّشْبِيهِ لا يَجُوزُ: لانَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَةِ الثَّالِثَةِ: إِثْبَاتٌ بِلا تَشْبِيهٍ».

---

۱ سوره الانعام، آيه ۱۹.

می‌توان او را «چیز» تصور کرد؟» حضرت فرمود: «آری، ولی درک کنه آن غیر معقول است و محدود و معین نمی‌شود. چه هر چیزی را که وهم تو بر آن واقع شود خدا خلاف آن است، چیزی به او شباهت ندارد و وهمها او را در نیابند. چگونه وهمها او را دریابند؟ حال آن که او خلاف آن چیزی است که تعقّل می‌شود و خلاف آن چیزی است که در وهمها متصوّر می‌گردد. تنها چیزی که معقول و محدود نیست توهّم می‌شود.»

۷ـ حسین بن سعید گوید: از امام جواد ﷺ پرسیده شد: آیا روا است که به خدا گفته شود: «چیزی است؟» فرمود: «آری، او را از دو حدّ تعطیل و تشبیه خارج می‌سازد.»

۸ـ محمّد بن عیسی بن عبید گوید: ابو الحسن ﷺ به من فرمود: «هرگاه به تو گفته شود که مرا خبر ده آیا خدا چیزی است یا نه، چه می‌گویی؟»

محمّد می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: «خدای عزّوجلّ خودش را (به عنوان) چیزی ثابت کرده، آنجاکه می‌فرماید بگو چه چیز از جهت شهادت وگواهی بزرگتر است؟ بگو: خدا بین من و شما گواه است.» پس من می‌گویم: «او چیزی است نه چون چیزها، زیراکه در نفی چیز بودن از او ابطال ونفی اوست.» حضرت به من فرمود: «راست گفتی و درست فهمیدی.» آنگاه امام رضا ﷺ فرمود: «مردم دربارهٔ توحید دارای سه مذهب هستند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. پس مذهب نفی جایز نیست و مذهب تشبیه جایز نیست، زیراکه چیزی به خدا شباهت ندارد و راه درست در طریقهٔ سوّم است که همان اثبات بدون تشبیه است.»

٨. باب ما جاء في الرؤية

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَجُلٍ وَ هُوَ رَافِعٌ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: غُضَّ بَصَرَكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَاهُ». وَ قَالَ: «وَ مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَجُلٍ رَافِعٍ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَدْعُو فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اقْصُرْ مِنْ يَدَيْكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَنَالَهُ».

٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَ هُوَ لَا يَرَاهُ؟! فَوَقَّعَ عليه السلام: «يَا أَبَا يُوسُفَ جَلَّ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ الْمُنْعِمُ عَلَيَّ وَ عَلَى آبَائِي أَنْ يُرَى» قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَبَّهُ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».

٣. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: ذَاكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِيمَا يَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْيَةِ فَقَالَ: «الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ وَ الْكُرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَ الْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَ الْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلْيَمْلَئُوا أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ».

٤. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جَبْرَئِيلُ مَكَاناً لَمْ يَطَأْهُ جَبْرَئِيلُ قَطُّ فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».

٥. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ

بخش هشتم

آنچه در مورد رؤیت و دیدن خداوند وارد شده‌است

۱ ـ سکونی از امام صادق، از پدرانش علیهم‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کنار مردی می‌گذشت، او چشمش را به سوی آسمان کرده بود و دعا می‌کرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «دیده‌ات را بر هم گذار که تو هرگز او را نخواهی دید.» و فرمود: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کنار مردی می‌گذشت دید که دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می‌خواند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: دستهایت را کوتاه کن که تو هرگز به او نخواهی رسید.»

۲ ـ یعقوب بن اسحاق گوید: طی نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم و از او پرسیدم: «چگونه بنده، پروردگار خود را می‌پرستد در حالی که او را نمی‌بیند؟» حضرت علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «ای ابویوسف! آقا و مولای من، او که بر من و پدرانم انعام فرموده، بزرگوارتر از آن است که دیده شود.» از آن حضرت پرسیدم: «آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پروردگار خود را دید؟» حضرت علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «به راستی که خدا به دل رسول خود از نور عظمت خویش آنچه را که دوست می‌داشت وارد کرد.»

۳ ـ عاصم بن حمید گوید: در حضور امام صادق علیه‌السلام در مورد روایاتی که درباره دیدن خدا است گفت و گو می‌کردیم. حضرت فرمود: «نور آفتاب یک جزء از هفتاد جزو از نور کرسی است و کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی یک جزء از هفتاد جزء از نور عرش است و عرش یک جزء از هفتاد جزء از نور حجاب است و نور حجاب جزئی از هفتاد جزء از نور پرده‌است. بنابراین، اگر راست می‌گویند پس در مورد دیدن او چشمهای خود را از نور آفتابی که پشت آن ابری نیست پرکنند.»

۴ ـ ابن ابی نصر گوید: امام رضا علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه‌السلام مرا به جایی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته و به آن مکان نرسیده بود. آنگاه پرده از برایم برداشته شد و خدای عزّوجلّ از نور عظمت خود آن قدر که دوست داشت و می‌خواست به من نمود.»

۵ ـ سنان گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام حضور داشتم که مردی از خوارج وارد شد و عرض کرد: «یا ابا

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: «اللَّهَ» قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الايمَانِ لا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلامَاتِ لا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لا إِلَهَ إلاّ هُوَ» قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

٦. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «جَاءَ حِبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ لا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الابْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الايمَانِ».

٧. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مَا فِيهِ النَّاسُ فَكَتَبَ عليه السلام: لا يَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَ الْمَرْئِيِّ هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَ عُدِمَ الضِّيَاءُ بَيْنَ الرَّائِي وَ الْمَرْئِيِّ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَةُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الاشْتِبَاهُ لانَّ الرَّائِيَ مَتَى سَاوَى الْمَرْئِيَّ فِي السَّبَبِ الْمُوجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرُّؤْيَةِ وَجَبَ الاشْتِبَاهُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لانَّ الاسْبَابَ لا بُدَّ مِنِ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ».

٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَ الْخَاصَّةُ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذَلِكَ فَكَتَبَ عليه السلام بِخَطِّهِ: «اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لا تَمَانُعَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ ضَرُورَةٌ فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعَيْنِ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرُورَةً ثُمَّ لَمْ تَخْلُ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الاكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ لانَّهَا ضِدُّهُ فَلا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ مُؤْمِناً لانَّهُمْ لَمْ يَرَوُا اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً لَمْ تَخْلُ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي هِيَ مِنْ جِهَةِ

جعفر ! چه چیز را می‌پرستی ؟» فرمود : «خدا را می‌پرستم .» عرض کرد : «او را دیده‌ای ؟» فرمود : «چشمها او را به گونه‌ای که دیدگان او را مشاهده می‌کنند ، ندیده‌اند بلکه دلها او را به حقایق ایمان دیده‌اند. او با قیاس شناخته نمی‌شود و به حواس درک نمی‌شود و به مردم شباهت ندارد ، بلکه به آیات و نشانه‌ها توصیف می‌شود و او را به علامات می‌شناسند ، در حکم خویش ستم نمی‌کند . این است خدا که جز او معبودی نیست .» سنان گوید : آن مرد خارجی از حضور حضرت بیرون رفت در حالی که می‌گفت : «خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد» .

۶ـ ابو الحسن موصلی گوید : امام صادق ﷺ فرمود : یکی از دانشمندان یهود خدمت امیرالمؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد : «یا امیرالمؤمنین ! آیا پروردگارت را دیده‌ای آنگاه که او را پرستیده‌ای ؟» حضرت فرمود : «وای بر تو ! من پروردگاری را که ندیده باشم نمی‌پرستم .» پرسید : «چگونه او را دیده‌ای ؟» حضرت فرمود : «وای بر تو ! چشمها نمی‌توانند او را با دیدن ببینند ، بلکه دلها او را به حقایق ایمان می‌بینند .»

۷ـ احمد بن اسحاق گوید : در نامه‌ای که به ابو الحسن سوّم امام هادی ﷺ نوشتم در مورد دیدن خدا و آنچه مردم در آن تصوّر می‌کنند ، پرسیدم . حضرت در پاسخ نوشت : دیدن ممکن نیست ، مگر آن که بین بیننده و چیز دیده شده هوایی باشد که بینایی در آن نفوذ کند . پس هرگاه هوا بین بیننده و چیز دیده شده بریده شود و نور نباشد دیدن ممکن نمی‌شود و در این صورت بین این دو تشابه حاصل می‌شود زیرا هرگاه بیننده با آنچه دیده می‌شود در سببی که موجب دیدن می‌شود مساوی باشند در بین این دو تشابه لازم آید که مانند یکدیگر باشند و اعتبار مشابهت ، مستلزم تشبیه است ، چرا که ناگزیر بایستی اسباب به مسببات خود متّصل باشند .

۸ـ محمّد بن عبیده گوید : طی نامه‌ای که به ابو الحسن امام رضا ﷺ نوشتم، در مورد دیدن خدا و آنچه عامّه و خاصّه در این زمینه روایت می‌کنند پرسیدم و خواستم که این مطلب را برای من توضیح دهد . حضرت ﷺ در پاسخ به خط شریف خود نوشت : همهٔ اُمّت اتّفاق نظر دارند به گونه‌ای که در بین آنها اختلافی نیست که معرفت از راه دیدن بدیهی است . پس هرگاه جایز باشد که خدا به چشم دیده شود به ضرورت معرفت واقع می‌شود . سپس این معرفت یا موجب ایمان است یا نیست، پس اگر این معرفتی که از روی دیدن است موجب ایمان باشد آن معرفتی که در دنیا از روی اکتساب و استدلال به دست آورده موجب ایمان نخواهد بود ، زیرا که این معرفت ، ضدّ آن است . بنابراین ، در دنیا مؤمنی نخواهد بود ، چرا که آنان خدا را ندیده‌اند .

الاكْتِسَابِ أَنْ تَزُولَ أَوْ لا تَزُولَ فِي الْمَعَادِ فَهذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لا يُرَى بِالْعَيْنِ إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلَى مَا وَصَفْنَا».

٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا فَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلالِ وَ الْحَرَامِ وَ الاحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤَالُهُ التَّوْحِيدَ فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: إِنَّا رُوِّينَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمَ الرُّؤْيَةَ وَ الْكَلامَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَسَمَ لِمُوسَى عليه السلام الْكَلامَ وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله الرُّؤْيَةَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: فَمَنِ الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الثَّقَلَيْنِ: الْجِنِّ وَ الانْسِ (لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ)[1] (وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً)[2] (وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)[3] أَلَيْسَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله؟! قَالَ: بَلَى؟ قَالَ: «فَكَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ يَقُولُ: (لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ) و (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي وَ أَحَطْتُ بِهِ عِلْماً وَ هُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ أَ مَا تَسْتَحْيُونَ؟ مَا قَدَرَتِ الزَّنَادِقَةُ أَنْ تَرْمِيَهُ بِهذَا أَنْ يَكُونَ يَأْتِي عَنِ اللَّهِ بِشَيْءٍ ثُمَّ يَأْتِي بِخِلافِهِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ!!»

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: (وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى؟!)[4]

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ بَعْدَ هذِهِ الآيَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى مَا رَأَى حَيْثُ قَالَ: (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأى) يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: (لَقَدْ رَأى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرى) فَآيَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرُ اللَّهِ: وَ قَدْ قَالَ: (وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً) فَإِذَا رَأَتْهُ الابْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمَ وَ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ» فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكَذِّبُ بِالرِّوَايَاتِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِذَا كَانَتِ الرِّوَايَاتُ مُخَالِفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبْتُ بِهَا وَ مَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لا يُحَاطُ بِهِ عِلْمٌ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

١٠. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (لا تُدْرِكُهُ

---

١. سوره الانعام، آيه ١٠٣.
٢. سوره طه، آيه ١١٠.
٣. سوره الشورى، آيه ١١.
٤. سوره النجم، آيه ١٣.

و اگر این معرفتی که از راه دیدن به دست آمده ، موجب ایمان نباشد ،ناگزیر معرفتی که از راه استدلال به دست آمده یا در روز قیامت زایل می‌شود و یا نمی‌شود. پس این ، دلیلی است بر آن که خداوند متعال به چشم دیده نمی‌شود ، زیراکه دیدن با چشم،او را به سوی آنچه ما آن را وصف کردیم می‌کشاند .

۹ ـ صفوان بن یحیی گوید : ابو قُرّة محدّث از من خواهش کرد که او را به خدمت امام رضا علیه السلام ببرم . من در این مورد از حضرت اجازه خواستم . حضرت به من اجازه داد آنگاه ابو قرّه به خدمت آن حضرت رسید و از حضرت در مورد حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود تا آن که در مورد توحید و خداشناسی پرسید ، ابو قرّه عرض کرد : به ما روایت رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در بین دو پیامبر تقسیم فرموده است . پس سهم موسی علیه السلام را سخن گفتن و سهم محمّد صلی الله علیه و آله را دیدن قرار داده‌است .

حضرت فرمود : «پس کیست آن که از جانب خدا به سوی ثقلین از جن و انس تبلیغ کرده که دیدگان توان درک او را ندارند و او چشمها را در می‌یابد و از نظر علم احاطه‌ای به او ندارند و همانند او چیزی نیست آیا رساننده محمّد نیست ؟» ابوقرّه عرض کرد : «بلی .» حضرت فرمود : «چگونه مردی به سوی همهٔ خلایق می‌آید و به آنها خبر می‌دهد که از جانب خدا آمده است که آنها رابه فرمان خدا به سوی خدا فرا می‌خواند و می‌گوید که : دیدگان او را درک نمی‌کنند و او دیدگان رادرمی‌یابد و از نظر دانش به او احاطه ندارند و مانند او چیزی نیست بعد از آن می‌گوید : من او را به چشم خود دیده‌ام و به ذات او از روی دانش احاطه پیداکرده‌ام و او به صورت آدمی است ؟ آیا شرم نمی‌کنید ؟ زنادقه نتوانستند این نوع نسبت‌ها را به پیامبر دهند و آن حضرت را متّهم کنند به این که از نزد خدا چیزی را آورده ، بعد از آن خلاف آن را از راه دیگر آورده است.

ابوقرّه عرض کرد :او می‌فرماید : « و به حقیقت که پیامبر او را یک بار دیگر دید » امام رضا علیه السلام فرمود : بعدازاین آیه ، چیزی هست که دلالت می‌کند بر آنچه دیده است ، آنجاکه می‌فرماید : « دروغ نگفت دل ، آنچه راکه دید .» حضرت فرمود : «خدا می‌فرماید : دل محمّد دروغ نگفت آن چیزی راکه چشمهایش دید آنگاه خداوند از آنچه پیامبر دیده ، خبر داد و فرمود : « به حقیقت که محمّد صلی الله علیه و آله از نشانه‌های بزرگ پروردگار خویش رادید . آیات و نشانه‌های خدا غیر از خدا است و حال آن که خدا فرمود : و به ذات خدا از روی علم و دانش نمی‌توانند احاطه کنند . پس هر گاه چشمها او را ببینند در واقع به او از روی علم احاطه پیدا می‌کنند و معرفت واقع می‌شود .»

ابوقرّه عرض کرد : «بنابر این ، روایتها را تکذیب می‌کنی ؟» امام رضا علیه السلام فرمود : «هر گاه روایات با قرآن مخالفت داشته باشند، آنها را با آنچه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند تکذیب می‌کنم. به او از روی علم احاطه پیدا نمی‌شود و چشمها او را در نیابند و هیچ چیزی مانند او نیست .»

۱۰ ـ عبدالله بن سنان گوید : از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداکه دیدگان او را درک نمی‌کنند و او

الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ) قَالَ: «إحَاطَةُ الْوَهْمِ أَلا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ) لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعُيُونِ (فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ) :لَيْسَ يَعْنِي مِنَ الْبَصَرِ بِعَيْنِهِ (وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا) :لَمْ يَعْنِ عَمَى الْعُيُونِ إِنَّمَا عَنَى إِحَاطَةَ الْوَهْمِ كَمَا يُقَالُ: فُلانٌ بَصِيرٌ بِالشِّعْرِ وَ فُلانٌ بَصِيرٌ بِالْفِقْهِ وَ فُلانٌ بَصِيرٌ بِالدَّرَاهِمِ وَ فُلانٌ بَصِيرٌ بِالثِّيَابِ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُرَى بِالْعَيْنِ».

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوصَفُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟» قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ؟) قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «فَتَعْرِفُونَ الابْصَارَ؟» قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «وَ مَا هِيَ؟» قُلْتُ: أَبْصَارُ الْعُيُونِ فَقَالَ: «إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْثَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ فَهُوَ لا تُدْرِكُهُ الاوْهَامُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الاوْهَامَ».

١٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ دَاوُدَبْنِ الْقَاسِمِ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لابِي جَعْفَرِبْنِ الرِّضَاعليه السلام (لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ) فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَ الْهِنْدَ وَ الْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَ لا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لا تُدْرِكُهُ فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ».

١٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِبْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ وَ مُحَمَّدِالْحُسَيْنِ قَالا: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعليه السلام فَحَكَيْنَا لَهُ مَا رُوِيَ أَنَّ: مُحَمَّداًصلى الله عليه وآله رَأَى رَبَّهُ فِي هَيْئَةِ الشَّابِّ الْمُوفِقِ فِي سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلاثِينَ سَنَةً رِجْلاهُ فِي خُضْرَةٍ وَ قُلْتُ: إِنَّ هِشَامَبْنَ سَالِمٍ وَ صَاحِبَ الطَّاقِ وَ الْمِيثَمِيَّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَجْوَفُ إِلَى السُّرَّةِ وَ الْبَاقِي صَمَدٌ فَخَرَّ سَاجِداً ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَكَ! مَا عَرَفُوكَ وَ لا وَحَّدُوكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَصَفُوكَ سُبْحَانَكَ! لَوْ عَرَفُوكَ لَوَصَفُوكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ سُبْحَانَكَ! كَيْفَ طَاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ شَبَّهُوكَ بِغَيْرِكَ إِلَهِي

دیدگان را درک می‌کند پرسیدم ، فرمود : «وهم و خیال به او احاطه پیدا نمی‌کند . آیا سخن حضرت حق را در نمی‌یابی که می‌فرماید : «به طور حتم برای شما بینایی‌ها از جانب پروردگارتان آمد» که مقصود خدا دیدن به چشمها نیست؛ «پس هر کس بینا شود پس برای خود اوست» که منظور خدا دیدن به چشم خویش نیست «و هر کس نابینا شود پس بر نفس اوست» مقصود خداکوری چشمها نیست . مقصود خدا از آیه فقط این است که وهم و خیال به او احاطه پیدا نمی‌کند ، چنان که گفته می‌شود : « فلانی به شعر بیناست و فلانی به فقه بینا است و فلانی به درهمها بینا است و فلانی به لباسها بینا است .» خداوند بزرگتر از آن است که به چشم سر دیده شود .»

۱۱ ـ ابوهاشم جعفری گوید : از ابوالحسن امام رضا ﷺ پرسیدم : «آیا خداوند وصف می‌شود ؟» فرمود : «آیا قرآن نمی‌خوانی ؟» عرض کردم : «بلی .» فرمود : «آیا فرمودهٔ خدای عزّوجلّ را نمی‌خوانی که می‌فرماید : دیدگان اورا درک نکنند و او دیدگان رادریابد ؟» عرض کردم : «بلی .» فرمود : «آیا دیدگان را می‌شناسید ؟» عرض کردم : «بلی .» فرمود : «ابصار و دیدگان چیست ؟» عرض کردم : «ابصار و دیدگان عبارت از چشمها است .» فرمود : «همانا وهمها و خیالهای دلها از دیدن چشم‌ها بیشتر است . پس او کسی است که خیال‌ها نمی‌توانند او را دریابند ولی او خیال‌ها را درمی‌یابد .»

۱۲ ـ ابو هاشم جعفری گوید : به ابو جعفر ، فرزند امام رضا ﷺ عرض کردم : «معنای این سخن که : دیدگان او را درک نمی‌کنند و او دیدگان را درک می‌کند چیست ؟» فرمود : «ای ابوهاشم ! خیالهای دل از دیدن چشم‌ها باریکتر ودقیق‌تر است . گاهی تو به خیال خود، سند و هند و شهرهایی راکه وارد آنها نشده‌ای ، درک می‌کنی ؛ ولی نمی‌توانی آنهارا به چشمت دریابی . پس خیالات دل‌ها نمی‌توانند خدا را در یابد ، پس چگونه چشمها می‌توانند ؟»

۱۳ ـ ابراهیم بن محمّد خراز و محمّد بن حسین گویند : محضر ابوالحسن امام رضا ﷺ شرفیاب شدیم و این روایت راکه: « حضرت محمّد ﷺ پروردگار خود را به شکل جوان مستوی الخلقهٔ خوش اندام در سن افراد سی ساله که پاهایش در منطقه سبزی بود ، دیده است .» بازگوکردیم و عرض کردیم : «هشام بن سالم ، صاحب طاق و میثمی می‌گویند : حضرت حق از پایین تا ناف میان تهی و باقی ماندهٔ بدنش توپر است» حضرت به سجده افتاد و فرمود : «پاک و منزّهی تو (ای خدا !) تو رابه حق نشناختند و به یگانگی ندانستند . پس از این جهت تو را وصف کردند . پاک و منزّهی (ای خدا !) اگر تو را می‌شناختند البته تو را آن گونه که خود وصف فرموده‌ای، وصف می‌کردند. پاک و منزّهی (ای خدا!) چگونه نفسهایشان به آنها فرمان داد و وادارشان کرد که تو را به غیر تو تشبیه کنند ؟»

خدای من ! تو را وصف نمی‌کنم مگر به آنچه تو ، خود را به آن وصف فرموده‌ای و تو را به آفریدگانت

لا أَصِفُكَ إِلاّ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَ لا أُشَبِّهُكَ بِخَلْقِكَ أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ فَلا تَجْعَلْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ: «مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ» ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الاوْسَطُ الَّذِي لا يُدْرِكُنَا الْغَالِي وَ لا يَسْبِقُنَا التَّالِي يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ نَظَرَ إِلَى عَظَمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِي هَيْئَةِ الشَّابِّ الْمُوفِقِ وَ سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلاثِينَ سَنَةً يَا مُحَمَّدُ عَظُمَ رَبِّي وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ كَانَتْ رِجْلاهُ فِي خُضْرَةٍ؟ قَالَ: «ذَاكَ مُحَمَّدٌ ﷺ كَانَ اذَا نَظَرَ إِلَى رَبِّهِ بِقَلْبِهِ جَعَلَهُ فِي نُورٍ مِثْلِ نُورِ الْحُجُبِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَهُ مَا فِي الْحُجُبِ إِنَّ نُورَ اللَّهِ مِنْهُ اخْضَرُ مَا اخْضَرَّ وَ مِنْهُ احْمَرُ مَا احْمَرَّ وَ مِنْهُ ابْيَضُ مَا ابْيَضَّ وَ مِنْهُ غَيْرُ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ مَا شَهِدَ بِهِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فَنَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ».

۱۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ لا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لا أَيْنٍ وَ لا حَيْثٍ فَكَيْفَ أَصِفُهُ بِكَيْفٍ وَ هُوَ الَّذِي كَيَّفَ الْكَيْفَ حَتَّى صَارَ كَيْفاً فَعَرَفْتُ الْكَيْفَ بِمَا كَيَّفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَ هُوَ الَّذِي أَيَّنَ الايْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً فَعَرَفْتُ الايْنَ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الايْنِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَ هُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً فَعَرَفْتُ الْحَيْثَ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ؟! فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».

۱۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْفَضْلِ ابْنَيْ مُحَمَّدٍ الاشْعَرِيَّيْنِ عَنْ عُبَيْدِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاكَ الْغَشْيَةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ص إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ: «ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «تِلْكَ النُّبُوَّةُ يَا زُرَارَةُ وَ أَقْبَلَ بِتَخَشُّعٍ».

تشبیه نمی‌کنم و تویی شایستهٔ هر خیر و خوبی. پس مرا از گروه ستمگران مگردان.»
آنگاه به جانب ما توجّه کرد و فرمود: «هر چیزی را که توهّم می‌کنید خدا را غیر از آن توهّم کنید.»
آنگاه فرمود: «ما آل محمّد، دارای روش میانه هستیم. هر کس از حق در گذشته ما را در نیابد و آنکه عقب مانده از ما سبقت نگیرد. ای محمّد! به راستی که رسول خدا ﷺ در آن هنگام که به عظمت پروردگارش نگریست خود آن حضرت در شکل جوان مستوی الخلقهٔ خوش اندام و در سن افراد سی ساله بود. ای محمّد! پروردگارم عظیم‌تر و جلالتش بزرگتر از آن است که در صفت آفریدگان باشد.»
محمّد می‌گوید: عرض کردم: «فدای تو گردم! کسی که پاهایش در منطقه سبزی بود چه کسی بود؟»
فرمود: «او محمّد ﷺ بود که هرگاه می‌خواست دلش به پروردگارش بنگرد او را در نوری چون نور حجابها قرار می‌داد تا آنچه در آن حجابهاست برایش ظاهر شود. به راستی که بخشی از نور خدا سبز، بخشی از آن سرخ، بخشی از آن سفید و بخشی از آن غیر اینهاست. ای محمّد! آنچه کتاب خدا و سنّت رسول ﷺ برای آن گواهی می‌دهد ما به آن معتقدیم.»
۱۴ - عبدالله بن سنان گوید: امام صادق ؑ فرمود: «به راستی که خداوند، بزرگ و بلند مرتبه‌ای است که بندگان توان رسیدن به وصف او را ندارند و به کنه عظمتش نمی‌رسند دیدگان او را درک نمی‌کنند او دیدگان را درک می‌کند و او لطیف و خبیر است و او به چگونگی، کجایی، چه زمانی، توصیف نمی‌شود. پس چگونه او را به چگونگی وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت چگونگی را موجود کرده، تا آنکه «چگونگی» پدید آمده، پس چگونگی را به سبب آنچه برای ما چگونگی را ایجاد کرده، شناختم. یا چگونه او را به کجایی وصف نمایم و حال آن که او همان است که حقیقت کجایی را موجود کره تا آن که کجایی کجا شد. پس کجایی را، به سبب آنچه برای ما کجایی را ایجاد کرد، شناختم. یا چگونه او را به حیثیّت (چه زمانی) وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت حیثیّت (چه زمانی) را به وجود آورده تا آنکه حیثیّت، حیثیّت شده، پس حیثیت را به آن حیثیّتی که برای ما حیثیّت نموده، شناختم. پس خدای تبارک و تعالی در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرون است. دیدگان او را نمی‌توانند درک کنند و او دیدگان را درک می‌کند. معبودی جز او نیست که او برتر و باعظمت است و او لطیف و خبیر است.»
۱۵ - زراره گوید: به امام صادق ؑ عرض کردم: «فدایت شوم! بیهوش شدن که به هنگام نزول وحی به رسول خدا ﷺ می‌رسید، چه بود؟» حضرت فرمود: «آن در وقتی بود که بین او و خدا کسی نبود، آن در هنگامی بود که خدا برایش متجلّی و ظاهر می‌شد.» راوی می‌گوید: «آنگاه حضرت فرمود: ای زراره! آن پیامبری است، آنگاه حضرت به خشوع روی آورد.»

١٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ‌هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «رَأَى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْنِي بِقَلْبِهِ».

١٧. وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِالْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام هَلْ رَأَى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ بِقَلْبِهِ رَآهُ أَ مَا سَمِعْتَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأىٰ)[١] أَيْ لَمْ يَرَهُ بِالْبَصَرِ وَ لَكِنْ رَآهُ بِالْفُؤَادِ».

١٨. أَبِي رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللّهِ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ الاصْفَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ‌بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ‌بْنِ غِيَاثٍ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ)[٢] قَالَ: «رَأَى جَبْرَئِيلَ عَلَى سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَى الْبَقْلِ لَهُ سِتُّمِائَةِ جَنَاحٍ قَدْ مَلَأَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الارْضِ».

١٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُهَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللّهِ‌بْنُ مُوسَى الرُّويَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللّهِ‌بْنِ عَلِيِّ‌بْنِ الْحَسَنِ‌بْنِ زَيْدِبْنِ الْحَسَنِ‌بْنِ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ‌بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ)[٣] «يَعْنِي مُشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا».

٢٠. حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى‌بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: «حِينَ قَالَ لَهُمْ: (أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلىٰ) ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟» قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ:

---

١. سوره النجم، آيه ١١.
٢. سوره النجم، آيه ١٨.
٣. سوره القيامة، آيه ٢٣ و ٢٢.

۱۶ ـ مرازم گوید: از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا ﷺ پروردگار خودش را دید.» ـ [نگارنده می‌گوید]: ـ منظور دیدن با دلش است و تصدیق این روایتی است که نقل می‌کنیم:

۱۷ ـ محمّد بن فضیل گوید: به امام کاظم ؑ عرض کردم: «آیا رسول خدا ﷺ پروردگار خودش را دید؟» فرمود: «آری، او را به دلش دید، آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید: دلش آنچه راکه دید تکذیب نکرد یعنی او را به دیده ندید بلکه او را به دل دید.»

۱۸ ـ حفص بن غیاث یا غیر او گوید: از امام صادق ؑ راجع به قول خدا «به طور حتم از آیات بزرگ پروردگارش دید» پرسیدم. حضرت فرمود: «جبرئیل ؑ رادید که بر ساق پایش مرواریدی همانند قطره‌های شبنم باران بر سبزه بود، او ششصد بال داشت که ما بین آسمان تا زمین را پر کرده بود.»

۱۹ ـ ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا ؑ در مورد قول خداکه می‌فرماید: «چهره‌هایی که در آن روز تازه و با طراوتند. به سوی پروردگار خود نگرانند» فرمود: «یعنی آن چهره‌ها تابان و درخشانند که پاداش پروردگار خود را می‌نگرند.»

۲۰ ـ ابوبصیر گوید: به امام صادق ؑ عرض کردم: «به من خبر ده آیا مؤمنان در روز رستاخیز خدا را می‌بینند؟» فرمود: «آری و به طور حتم پیش از روز رستاخیز او را دیده‌اند.» عرض کردم: «در چه زمان؟» فرمود: در آن هنگامی که به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری تو پروردگار مایی.»

حضرت ساعتی ساکت شد، آنگاه فرمود: «و به راستی که مؤمنان در دنیا پیش از روز رستاخیز او را می‌بینند، آیا تو او را در همین وقت این گونه نمی‌بینی؟» ابو بصیر می‌گوید به حضرت عرض کردم: «فدایت گردم! آیا من این حدیث را از شما نقل کنم؟» فرمود: «نه، زیرا هر گاه تو این حدیث را نقل کنی، پس منکری که به معنای آنچه ما می‌گوییم جاهل باشد، آن را انکار می‌کند، آنگاه آن را تشبیه فرض می‌کند وکفر می‌ورزد و حال آن که دیدن به دل همچون دیدن به چشم نیست. خداوند برتر است از آنچه که مشبّهان و ملحدان او را وصف می‌کنند.»

جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: «لا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ كَفَرَ وَ لَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ».

٢١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِبْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّبْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ: الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ: أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ عليه السلام: «يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)(١) وَ قَالَ: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)(٢) وَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ دَرَجَةُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى».

قَالَ: فَقُلْتُ: لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ: أَنَّ ثَوَابَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ؟

فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهٍ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ صلوات الله عليهم هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ)(٣) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ)(٤) فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عليهم السلام فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي لَمْ يَرَنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ عليه السلام: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ الاوْهَامُ» فَقَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَهُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَ إِنَّ رَسُولَ

---

١. سوره النساء، آيه ٨٠.
٢. سوره الفتح، آيه ١٠.
٣. سوره الرحمن، آيه ٢٨ و ٢٧.
٤. سوره القصص، آيه ٨٨.

۲۱ ـ عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا ﷺ عرض کردم: «یابن رسول الله! دربارهٔ حدیثی که اهل حدیث آن را روایت می‌کنند که: مؤمنان در بهشت در منزلهایشان پروردگار خود را زیارت می‌کنند چه می‌فرمایید؟» حضرت ﷺ فرمود: «ای اباصلت! به راستی که خداوند، پیامبرش محمّد ﷺ را به همهٔ آفریدگانش از پیامبران و فرشتگان برتری داد، طاعت او را طاعت خود، پیروی از او را پیروی از خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خودش قرار داد؛ آنگاه خداوند فرمود: هر کس از رسول و فرستادهٔ خدا فرمان برد در واقع از خدا فرمان برده است. وفرموده: همانا آنان که با تو بیعت می‌کنند فقط با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست‌های آنهاست. و پیامبر ﷺ فرمود: هر کس مرا در دوران زندگی، یا بعد از وفاتم زیارت کند، در واقع خدا را زیارت کرده است. درجهٔ پیامبر ﷺ در بهشت از همه درجه‌ها بلندتر است. پس هر کس او را در بهشت در همان درجه‌اش از منزل خود زیارت کند در واقع خدا را زیارت کرده است.»

ابا صلت می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! معنای روایتی که نقل کرده‌اند که: پاداش لا إله إلّا الله نظر کردن به وجه خدا است، چیست؟» حضرت ﷺ فرمود: «ای ابا صلت! هر کس خدا را به چهره‌ای مانند چهره‌ها وصف کند، به حقیقت کفر ورزیده؛ ولیکن وجه خدا، پیامبران، فرستادگان و حجّتهای او ـ صلوات الله علیهم ـ هستند. آنان کسانی هستند که به وسیلهٔ آنها به سوی خدا و دین و معرفتش توجّه می‌شود و خدا فرموده: هر کس بر روی زمین است، نابود خواهد شد فقط وجه پروردگار تو باقی خواهد ماند و فرموده است: هر چیزی جز وجه او نابود خواهد شد.

پس نظر کردن به پیامبران و رسولان و حجّتهای خدا در درجه‌هایشان در روز رستاخیر، پاداش عظیمی برای مؤمنان است، به حقیقت پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس با خاندان و عترت من دشمنی ورزد در روز رستاخیر مرا نخواهد دید و من نیز او را نخواهم دید.» و آن حضرت ﷺ فرمود: «در میان شما کسی هست که پس از مرگ و جدایی من، مرا نخواهد دید. ای ابا صلت! به راستی که خدای تبارک و تعالی به مکان توصیف نمی‌شود و دیدگان و خیالها او را درک نمی‌کنند.»

ابا صلت می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! مرا از بهشت و دوزخ آگاه ساز، آیا آنها امروز آفریده شده‌اند؟» فرمود: «آری، و به راستی آنگاه که رسول خدا ﷺ را به سوی آسمان بالا بردند وارد بهشت شد و دوزخ را دید.»

ابا صلت می‌گوید: عرض کردم: «گروهی می‌گویند: آنها امروز مقدّرند و هنوز آفریده نشده‌اند.»

اللّهِ ﷺ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ» قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ: إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ ﷺ: «مَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ لا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَ كَذَّبَنَا وَ لا مِنْ وَلايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يُخَلَّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ. يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ).[١] وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطَبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا أُهْبِطْتُ إِلَى الارْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ ﷺ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ وَ كُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ﷺ».

٢٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ النَّضْرِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِي الصَّالِحِ عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)[٢] قَالَ: «يَقُولُ: سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسْأَلَكَ الرُّؤْيَةَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّكَ لا تُرَى».

قال محمدبن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه إن موسى ﷺ علم أن الله عز و جل لا يجوز عليه الرؤية و إنما سأل الله عز و جل أن يريه ينظر إليه عن قومه حين ألحوا عليه في ذلك فسأل موسى ربه ذلك من غير أن يستأذنه فقال: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» قال: «لَنْ تَرَانِي وَ لٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ في حال تزلزله فَسَوْفَ تَرَانِي» و معناه: أنك لا تراني أبدا لأن الجبل لا يكون ساكنا متحركا في حال أبدا و هذا مثل قوله عز و جل: (وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ)[٣] و معناه: أنهم لا يدخلون الجنة أبدا كما لا يلج الجمل في سم الخياط أبدا فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ أي ظهر للجبل بآية من آياته و تلك الآية نور من الأنوار التي خلقها ألقى منها على ذلك الجبل جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً من هول تزلزل ذلك الجبل على عِظَمِهِ و كِبَرِهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: (سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ): أي رجعت إلى معرفتي بك عادلا عما حملني عليه

---

١. سوره الرحمن، آيه ٤٤.
٢. سوره الاعراف، آيه ١٤٣.
٣. سوره الاعراف، آيه ٤٠.

حضرت ﷺ فرمود: «اینان از ما نیستند و ما نیز از آنها نیستیم. هر کس آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کند در واقع پیامبر ﷺ را به دروغ نسبت داده و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما چیزی بهره نبرده‌است و برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود. خداوند می‌فرماید: این، همان دوزخی است که مجرمان وگنه کاران آن را تکذیب می‌کردند که هم اینک میان آن و میان آب داغ آن می‌گردند.

پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که مرا به سوی آسمان بالا بردند، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و از خرمای تازهٔ آن به من داد و من آن را خوردم. پس آن، نطفه‌ای در صلب من گردید و آن گاه که به سوی زمین فرود آمدم با خدیجه، همبستر شدم و او به فاطمه ﷺ حامله شد. پس فاطمه، حوریهٔ انسی است و هر گاه مشتاق بوی بهشت شوم بوی دخترم فاطمه ﷺ را می‌بویم.»

۲۲ـ ابو صالح گوید: عبدالله بن عبّاس در تفسیر قول خدا که می‌فرماید: «پس آنگاه که موسی به هوش آمد گفت: پاک و منزّهی تو! من به سوی تو، توبه کردم و بازگشتم و من نخستین مؤمنانم»، گفت: می‌گوید: «پاک و منزّهی تو، به سوی تو، توبه کردم از آن که دیدن را از تو درخواست کنم و من نخستین مؤمنانم به این که تو دیده نمی‌شوی.»

محمّد بن علی بن الحسین مؤلّف این کتاب می‌گوید: موسی ﷺ می‌دانست که رؤیت خدا بر او روا و جایز نیست و او تنها از جانب قومش به خاطر اصراری که داشتند، از خدا درخواست نمود که خود را به او بنماید تا به سویش نظر کند. از این رو موسی از پروردگارش این مطلب را درخواست نمود، بدون آنکه از او رخصت طلبد. پس گفت: پروردگار من! خود را به من بنمایان تا به تو نظر کنم، خداوند فرمود: «تو هرگز مرا نمی‌بینی، ولی به این کوه بنگر! اگر در حال لرزیدن و خرد شدنش، در جایگاهش قرار گیرد پس تو مرا خواهی دید.» معنایش این است که: تو هرگز و برای همیشه مرا نمی‌بینی، چرا که کوه هرگز در یک حال هم ساکن و هم متحرّک نمی‌باشد و این همانند گفتار و خداوند است که: «این مستکبران و گردن کشان، وارد بهشت نشوند تا این که شتر وارد سوراخ سوزن شود.» یعنی آنها هرگز وارد بهشت نخواهند شد، آنسان که شتر، هرگز وارد سوراخ سوزن نمی‌شود.

پس هنگامی که پروردگارش در کوه تجلّی کرد و آشکار شد که نشانه‌ای از نشانه‌های او بود و آن نشانه، نوری از نورهایی بود که خدا آنها را آفریده و بخشی از آن‌ها را بر آن کوه انداخت حضرت موسی ﷺ از هول و ترس، تکه تکه شدن آن کوه، با وجود عظمت و بزرگیش، بی هوش شد. وقتی به هوش آمد گفت: «پاک و منزّهی تو، من به سوی تو بازگشتم یعنی به سوی معرفت و شناختم به سوی تو بازگشتم، در حالی که از آنچه قوم من، مرا بر آن واداشتند که دیدن را از تو درخواست کنم، عدول کردم.» و این توبه، توبه از



قومي من سؤالك الرؤية و لم تكن هذه التوبة من ذنب لأن الأنبياء لا يُذنبون ذنبا صغيرا و لا كبيرا و لم يكن الاستئذان قبل السؤال بواجب عليه لكنه كان أدبا يستعمله و يأخذ به نفسه متى أراد أن يسأله على أنه قد روى قوم أنه قد استأذن في ذلك فأذن له ليعلم قومه بذلك أن الرؤية لا تجوز على الله عز و جل و قوله: «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» يقول: و أنا أول المؤمنين من القوم الذين كانوا معه و سألوه أن يسأل ربه أن يريه ينظر إليه بأنك لا ترى.

و الأخبار التي رويت في هذا المعنى و أخرجها مشايخنا رضي الله عنهم في مصنفاتهم عندي صحيحة و إنما تركت إيرادها في هذا الباب خشية أن يقرأها جاهل بمعانيها فيكذب بها فيكفر بالله عز و جل و هو لا يعلم. و الأخبار التي ذكرها أحمدبن محمدبن عيسى في نوادره و التي أوردها محمدأحمد بن يحيى في جامعه في معنى الرؤية صحيحة لا يردها إلا مكذب بالحق أو جاهل به و ألفاظها ألفاظ القرآن و لكل خبر منها معنى ينفي التشبيه و التعطيل و يثبت التوحيد و قد أمرنا الأئمة عليهم السلام أن لا نكلم الناس إلا على قدر عقولهم.



و معنى الرؤية الواردة في الأخبار العلم و ذلك أن الدنيا دار شكوك و ارتياب و خطرات فإذا كان يوم القيامة كشف للعباد من آيات الله و أموره في ثوابه و عقابه ما يزول به الشكوك و يعلم حقيقة قدرة الله عز و جل و تصديق ذلك في كتاب الله عز و جل: (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).[1]



فمعنى ما روي في الحديث أنه عز و جل يرى أي يعلم علما يقينا كقوله عز و جل: (أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ)[2] و قوله: (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرٰاهِيمَ فِي رَبِّهِ)[3] و قوله: (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ)[4] و قوله: (أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحٰابِ الْفِيلِ)[5] و أشباه ذلك من رؤية القلب و ليست من رؤية العين و أما قول الله عز و جل: (فَلَمّٰا تَجَلّٰى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) فمعناه لما ظهر عز و جل للجبل بآية من آيات الآخرة التي يكون بها الجبال سرابا و التي ينسف بها الجبال نسفا تدكدك





١. سوره ق، آيه ٢٢.
٢. سوره الفرقان، آيه ٤٥.
٣. سوره البقرة، آيه ٥٨.
٤. سوره البقرة، آيه ٢٤٣.
٥. سوره الفيل، آيه ١.

گناه نبود ، زیراکه پیامبران گناه نمی‌کنند ، نه گناه کوچک و نه بزرگ . از طرفی ، رخصت خواستن پیش از سؤال نیز بر او واجب نبود ، لیکن آن ادبی بود که آن را به کار برد و هرگاه می خواست از او درخواست کند خود را به آن مؤدّب می‌کرد . با آن که گروهی روایت کرده‌اند که موسی عليه السلام در این مورد رخصت طلبید و خداوند به او رخصت داد ، تا آنکه قومش بدین وسیله بفهمند که دیدن خدا روا نیست .

و سخن او که: «من نخستین مؤمنانم » می‌گوید : من نخستین مؤمنم به اینکه تو دیده نمی‌شوی از آن گروهی که با او بودند و از او خواسته بودند که از پروردگارش درخواست کند که خود را به او بنماید ، تا به سویش نظر کند.

و اخباری که در این مورد روایت شده و مشایخ ما ـ رضي الله عنهم ـ آنها را در کتابهای خویش آورده‌اند در نزد من صحیح‌اند و من فقط به این جهت که بیم داشتم آن که جاهل به معانی آنهاست آنها را بخواند و معانی و مقصود از آنها را نداند و تکذیب کند و به خداوند، در حالی نمی‌داند کفر ورزد ، آنها را نیاوردم .

و اخباری که احمد بن محمّد بن عیسی آنها را در « نوادر » خویش آورده و روایاتی که محمّد بن احمد بن یحیی در « جامع » خود در مورد معنای دیدن خدا ذکر کرده‌است صحیح‌اند و آنها را جز کسی که مکذّب به حق ، یا جاهل به آن است ، رد نمی‌کند . الفاظ آنها، الفاظ قرآن است و برای هر خبری از آنها معنایی است که تشبیه و تعطیل را نفی می کند و توحید را ثابت می‌کند و به درستی ائمّه عليهم السلام به ما امر فرموده‌اند که با مردم جز به اندازهٔ عقلهایشان سخن نگوییم .

و معنای دیدن که در اخبار وارد شده ، علم است، به این بیان که : دنیا خانهٔ شک و تردیدها و خطرات است و آنگاه که روز رستاخیز بر پا گردد آیات خدا و اُمور او در پاداش و کیفر برای بندگان کشف و ظاهر می‌شود که بدین وسیله تردیدها از بین می‌رود و حقیقت قدرت خداوند متعال معلوم می‌گردد . تصدیق این امر در کتاب خدا این است که می‌فرماید : « به طور حتم تو در دنیا در غفلت از این روز بودی ، پس ما از پیش دیدهٔ تو پوشش غفلت را برداشتیم، در نتیجه امروز دیده‌ات تیز شد . »

پس معنای آنچه در حدیث روایت شده که : خدا دیده می‌شود ، آنست که : به علم یقینی دانسته می‌شود ، همانند قول خدا که می‌فرماید : « آیا ندیدی و ننگریستی به سوی پروردگار خود که چگونه سایه را گسترانید . » و قول دیگر که : « آیا ندیدی به سوی آن که با ابراهیم در مورد پروردگارش محاجّه کرد و حجّت آورد » و قول او که : « آیا ندیدی و نظر نکردی به حال آنان که چندین هزاران نفر بودند و از منزل‌های خویش بیرون رفتند . » وقول او که : « آیا نظر نکردی که چگونه پروردگار تو با صاحبان فیل رفتار کرد . » و امثال این آیات که مراد، دیدن دل است نه دیدن چشم . واما قول خدا : « آنگاه که پروردگارش به آن کوه تجلّی کرد . » به این معناست : هنگامی که خدا به آن کوه به نشانی از نشانه‌های آخرت که کوهها به آن سراب می‌شوند و نشانه‌هایی که کوه‌ها را سخت پراکنده می‌سازد ، ظاهر شد کوه تکّه تکّه و مانند خاک



الجبل فصار ترابا لأنه لم يطق حمل تلك الآية و قد قيل: أنه بدا له من نور العرش.

٢٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ الاصْفَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِبْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا)[1] قَالَ: (سَاخَ الْجَبَلُ فِي الْبَحْرِ فَهُوَ يَهْوِي حَتَّى السَّاعَةِ).

٢۴. وَ تَصْدِيقُ مَا ذَكَرْتُهُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ تَمِيمُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْدَانَبْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدِبْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّبْنُ مُوسَى عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الانْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ: «بَلَى» فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ ؏ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الآيَةَ)[2] كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمُ اللَّهِ مُوسَىبْنُ عِمْرَانَ عليه السلام لا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالَ؟!



فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَىبْنَ عِمْرَانَ عليه السلام عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُرَى بِالابْصَارِ وَ لَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَرَّبَهُ نَجِيّاً رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَاجَاهُ فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعَمِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفاً ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ آلافٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَمِائَةٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَى عليه السلام إِلَى الطُّورِ وَ سَأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ يُسْمِعَهُمْ كَلامَهُ فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ سَمِعُوا كَلامَهُ مِنْ فَوْقُ وَ أَسْفَلُ وَ يَمِينُ وَ شِمَالُ وَ وَرَاءُ وَ أَمَامُ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبَعِثاً مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلامُ اللَّهِ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً.



فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَ اسْتَكْبَرُوا وَ عَتَوْا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً



---

١. سوره الاعراف، آيه ١۴٣.
٢. سوره الاعراف، آيه ١۴٣.

شد، زیرا طاقت برداشتن این نشانه را نداشت. و بعضی گفته‌اند: نوری از عرش بر او ظاهر شد.

۲۳ـ حفص بن غیاث نخعی قاضی گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «پس هنگامی که پروردگارش به آن کوه تجلّی کرد، آن را تکّه تکّه کرد.» پرسیدم. «فرمود: آن کوه در دریا فرو رفت. پس تا روز قیامت فرو می‌رود.»

۲۴ـ و گواه این مطلب، روایتی است که علی بن محمّد بن جهم گوید: در مجلس مأمون حاضر شدم، امام رضا ﷺ نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: «یابن رسول الله! آیا از گفتار تو نیست که: پیامبران معصومند؟» فرمود: «آری.» آنگاه مأمون دربارهٔ آیاتی از قرآن پرسید، از جمله این که به آن حضرت گفت: «معنای قول خدا که می‌فرماید: هنگامی که موسی برای میقات ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا! خود را به من بنمایان تا تو را بنگرم. خداوند فرمود: هرگز مرا نمی‌بینی.... چگونه موسی ـ که کلیم و هم سخن خداست ـ این موضوع را نمی‌دانست که نمی‌توان خدا را دید تا آنکه این سؤال را از او پرسید.»

امام رضا ﷺ فرمود: «همانا کلیم خدا، موسی بن عمران ﷺ می‌دانسته که خداوند بزرگتر از آن است که با دیدگان دیده شود، ولیکن هنگامی که خداوند با او سخن گفت و با رازگویی او را مقرّب و نزدیک خود گردانید، به سوی قوم خود بازگشت و به آنان خبر داد که خدا با او سخن گفته و او را مقرّب ساخته و با او مناجات کرده است. آنان گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن که سخن او را بشنویم آنسانی که تو شنیده‌ای. آنان هفتصد هزار تن بودند، موسی از آنان هفتاد هزار نفر را برگزید. سپس، از هفتاد هزار نفر، هفت هزار نفر را برگزید و از آن هفت هزار نفر، هفتصد نفر را برگزید و از آن هفتصد نفر، هفتاد نفر را برای میقات و وعده‌گاه پروردگارش برگزید و با آنان به سوی طور سینا رفت و آنها را پایین کوه بازداشت و موسی ﷺ به سوی طور بالا رفت و از خدا درخواست کرد که با او سخن گوید و سخنش را به آنان بشنواند. خدا با او سخن گفت و آنها سخن خدا را از بالا، پایین، راست و چپ، پشت سر و پیش رو شنیدند، چرا که خدا آن را در درختی پدید آورد. سپس آن را از آن درخت برانگیخت تا آن که از همهٔ جهات آن را شنیدند. سرانجام گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم به اینکه آنچه ما شنیده‌ایم سخن خدا است تا آن که خدا را آشکارا ببینیم. هنگامی که این گفتار بزرگ را گفتند و استکبار ورزیده و سرکشی

فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَ قَالُوا: إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقاً فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ إِيَّاكَ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُمْ مَعَهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ لَأَجَابَكَ وَ كُنْتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَنَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ: مُوسَى عليه السلام: يَا قَوْمِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَ لَا كَيْفِيَّةَ لَهُ وَ إِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَ يُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ.

فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى اسْأَلْنِي مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُؤَاخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى عليه السلام: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ وَ هُوَ يَهْوِي فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِي وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ): مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لِلَّهِ دَرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا ع. و لو أوردت الأخبار التي رويت في معنى الرؤية لطال الكتاب بذكرها و شرحها و إثبات صحتها و من وفقه الله تعالى ذكره للرشاد آمن بجميع ما يرد عن الأئمة عليهم السلام بالأسانيد الصحيحة و سلم لهم و رد الأمر فيما اشتبه عليه إليهم إذ كان قولهم قول الله و أمرهم أمره و هم أقرب الخلق إلى الله عز و جل و أعلمهم به صلوات الله عليهم أجمعين.

کردند، خداوند صاعقه‌ای را بر آنان فرستاد و به سبب ستمی که کردند، صاعقه آنها را فرو گرفت و همگی مردند.

موسی عرض کرد: ای پروردگار من! به بنی اسرائیل چه بگویم، وقتی که به سوی آنان بازگردم و بگویند: تو آنها را بردی و کشتی، زیرا که تو در آنچه ادّعا کردی که با خدا مناجات نمودی راستگو نبودی. پس خدا آنها را زنده کرد و به همراه او برانگیخت. آنها گفتند: اگر از خدا درخواست می‌کردی که خود را به تو بنماید که به سوی او نظر کنی البتّه از تو می‌پذیرفت و تو به ما خبر می‌دادی که او چگونه است و ما او را می شناختیم، آنسان که حق معرفت و شناخت اوست. موسی ﷺ فرمود: ای قوم من! به راستی که خدا به دیدگان دیده نمی‌شود و او را کیفیّت و چگونگی نیست و تنها به آیاتش شناخته می‌شود و او را با علاماتش می‌شناسند. گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه از او سؤال کنی. موسی ﷺ عرض کرد: ای پروردگار من! به راستی که تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح آنان داناتری. پس خدا به او وحی فرمود: ای موسی! آنچه را که از تو درخواست کردند از من سؤال کن، که من هرگز تو را به جهل و نادانی آنان مؤاخذه و بازخواست نخواهم کرد.

در این هنگام موسی گفت: پروردگارا! خود را به من بنما تا به تو نظر کنم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن به این کوه نگاه کن! پس اگر در جایگاهش قرار گیرد (و حال آن که آن فرو می‌ریزد) پس بزودی مرا خواهی دید، و چون پروردگارش (با نشانه‌ای از نشانه‌هایش) به آن که کوه تجلّی نمود آن را تکه تکه گردانید و موسی بیهوش شد و به صورت روی زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد گفت: پاک و منزهی! تو به سوی تو بازگشتم (می‌گوید: با معرفتم از جهل قومم به سوی تو بازگشتم.) ومن نخستین مؤمنانم از آنان به این که تو دیده نمی‌شوی.»

مأمون گفت: «خدا خیرت دهد، یا ابا الحسن!.

مؤلّف گوید: این حدیث طولانی است، ما از آن مورد نیاز را بیان کردیم، همهٔ حدیث را در کتاب «عیون اخبار الرضاﷺ» آورده‌ام. اگر همهٔ اخباری را که در مورد معنای دیدن و رؤیت خدا روایت شده، ایراد می‌نمودم کتاب به ذکر شرح و اثبات صحّت آنها طولانی می‌شد و هر کسی را که خداوند برای هدایت به راه راست توفیق داده، به همهٔ آنچه از ائمّه ﷺ با سندهای صحیح وارد شده ایمان می‌آورد و به آنان تسلیم خواهد بود و در آنچه بر او مشتبه شود امر را به سوی آنان برمی‌گرداند، زیرا که گفتار آنان، گفتار خدا و امر آنان، امر خدا است و آنان نزدیکترین آفریدگان به سوی خدای منّان و داناترین آنان به او هستند. صلوات الله علیهم اجمعین.

۹. باب القدرة

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ الْخَفَّافُ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيَصَانِيَّ أَتَى هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ: أَلَكَ رَبٌّ فَقَالَ: بَلَى قَالَ: قَادِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قَادِرٌ قَاهِرٌ قَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا فِي الْبَيْضَةِ لا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ وَ لا يُصَغِّرُ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ هِشَامُ: النَّظِرَةَ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلاً ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ فَرَكِبَ هِشَامٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَانِي عَبْدُ اللَّهِ الدَّيَصَانِيُّ بِمَسْأَلَةٍ لَيْسَ الْمُعَوَّلُ فِيهَا إِلاَّ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «عَمَّا ذَا سَأَلَكَ؟» فَقَالَ: قَالَ لِي كَيْتَ وَ كَيْتَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا هِشَامُ كَمْ حَوَاسُّكَ؟» قَالَ: خَمْسٌ فَقَالَ: «أَيُّهَا أَصْغَرُ؟» فَقَالَ: النَّاظِرُ فَقَالَ عليه السلام «وَ كَمْ قَدْرُ النَّاظِرِ؟» قَالَ: مِثْلُ الْعَدَسَةِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا فَقَالَ: «يَا هِشَامُ فَانْظُرْ أَمَامَكَ وَ فَوْقَكَ وَ أَخْبِرْنِي بِمَا تَرَى» فَقَالَ: أَرَى سَمَاءً وَ أَرْضاً وَ دُوراً وَ قُصُوراً وَ تُرَاباً وَ جِبَالاً وَ أَنْهَاراً.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يُدْخِلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَوْ أَقَلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ» لا يُصَغِّرُ الدُّنْيَا وَ لا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ فَانْكَبَّ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ: حَسْبِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ غَدَا إِلَيْهِ الدَّيَصَانِيُّ فَقَالَ: يَا هِشَامُ إِنِّي جِئْتُكَ مُسَلِّماً وَ لَمْ أَجِئْكَ مُتَقَاضِياً لِلْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ مُتَقَاضِياً فَهَاكَ الْجَوَابَ فَخَرَجَ عَنْهُ الدَّيَصَانِيُّ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَعَلَّمَهُ الْجَوَابَ فَمَضَى عَبْدُ اللَّهِ الدَّيَصَانِيُّ حَتَّى أَتَى بَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا اسْمُكَ؟» فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ! قَالَ: لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ: «عَبْدُ اللَّهِ» كَانَ يَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟

فَقَالُوا لَهُ: عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: يَدُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَ لا يَسْأَلُكَ عَنِ اسْمِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ

بخش نهم

قدرت خدا

۱ ـ عدّه‌ای از اصحاب ما گویند: عبدالله دیصانی نزد هشام بن حکم آمد و به او گفت: «آیا تو پروردگاری داری؟» گفت: «بلی.» دیصانی گفت: «آیا آن پروردگار قادر است؟» گفت: «بلی قادر است و بر همه کس و همه چیز قهر و غلبه دارد.» دیصانی گفت: «آیا می‌تواند همهٔ دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که نه تخم بزرگ و نه دنیا کوچک شود؟» هشام گفت: «مهلتی ده تا به تو پاسخ دهم.» گفت: «یک سال به تو مهلت دادم.» آنگاه از نزد هشام بیرون آمد، هشام سوار بر مرکب شد و به خدمت امام صادق ﷺ آمد، اجازهٔ ورود خواست، حضرت به او اجازه دادند. وارد شد و به حضرتش ﷺ عرض کرد: «یابن رسول الله! عبدالله دیصانی از من مسألهٔای پرسیده که در جواب آن جز بر خدا و حضرت شما اعتمادی ندارم.» امام صادق ﷺ فرمود: «از چه پرسید؟» عرض کرد: «به من چنین و چنان گفت.»

امام صادق ﷺ فرمود: «ای هشام! حواس تو چندتاست؟» عرض کرد: «پنج حس.» فرمود: «کدام یک از آنها کوچکتر است؟» عرض کرد: «ناظر و بیننده که مردمک چشم است.» فرمود: «اندازهٔ آن چه قدر است؟» عرض کرد: «مانند دانه عدس، یا از آن کوچکتر.» فرمود: «ای هشام! به مقابل و بالای سرت بنگر و آنچه را می‌بینی به من بگو.» عرض کرد: «آسمان، زمین، خانه‌ها، قصرها، خاک کوه‌ها، و نهرها را می‌بینم.»

امام صادق ﷺ فرمود: «به راستی کسی که قدرت دارد، آنچه تو آن را می‌بینی در چیزی که به اندازهٔ دانهٔ عدس یا کوچکتر از آن است داخل کند، قادر است که همهٔ دنیا را در تخم مرغی داخل کند که نه دنیا کوچک شود و نه آن تخم بزرگ شود.» هشام خود را به پای حضرت افکند و دستها، سر و پاهای حضرت را بوسید و عرض کرد: «یابن رسول الله! آنچه فرمودی برای من بس است.» آنگاه به منزل خود بازگشت و بامدادان دیصانی نزد او آمد و گفت: «ای هشام! نزد تو آمده‌ام که بر تو سلام کنم و نیامده‌ام که پاسخ پرسشم را بخواهم.» هشام گفت: «اگر آمده‌ای که پاسخ پرسش را بگیری، این پاسخ توست.»

عبدالله دیصانی از پیش هشام بیرون رفت. کسی به او خبر داد که هشام خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شده و این جواب را از او آموخته است. دیصانی به سوی امام صادق ﷺ حرکت کرد تا این که کنار در منزل حضرت رسید و اجازهٔ ورود خواست. به او اجازه دادند، وقتی وارد شد و نشست، به حضرت عرض کرد: «ای جعفر بن محمّد! مرا به معبودم راهنمایی کن.»

امام صادق ﷺ به او فرمود: «اسم تو چیست؟» دیصانی از نزد حضرت بیرون آمد و اسمش را نگفت.

لَهُ: يَا جَعْفَرُ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَ لا تَسْأَلْنِي عَنِ اسْمِي.

فَقَالَ لَهُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «اجْلِسْ» وَ إِذَا غُلامٌ لَهُ صَغِيرٌ فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَاوِلْنِي يَا غُلامُ الْبَيْضَةَ» فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا دَيَصَانِيُّ» هَذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فِضَّةٌ ذَائِبَةٌ فَلا الذَّهَبَةُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ وَ لا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَائِعَةِ هِيَ عَلَى حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا مُصْلِحٌ فَيُخْبِرَ عَنْ إِصْلاحِهَا وَ لا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ فَيُخْبِرَ عَنْ فَسَادِهَا لا يُدْرَى لِلذَّكَرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلأُنْثَى تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أَ تَرَى لَهَا مُدَبِّراً؟» قَالَ: فَأَطْرَقَ مَلِيّاً؟ ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكَ إِمَامٌ وَ حُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ.

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: مَرَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام بِقَبْرٍ مِنْ قُبُورِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِلَهِي بَدَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَمْ تَبْدُ هَيْئَةٌ فَجَهِلُوكَ وَ قَدَّرُوكَ وَ التَّقْدِيرُ عَلَى غَيْرِ مَا بِهِ وَصَفُوكَ وَ إِنِّي بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ إِلَهِي وَ لَنْ يُدْرِكُوكَ وَ ظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِكَ دَلِيلُهُمْ عَلَيْكَ لَوْ عَرَفُوكَ وَ فِي خَلْقِكَ يَا إِلَهِي مَنْدُوحَةٌ أَنْ يَتَنَاوَلُوكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ رَبّاً فَبِذَلِكَ وَصَفُوكَ تَعَالَيْتَ رَبِّي عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعَتُوكَ».

۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ فَقَالُوا لَهُ: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِيهَا عَلِمْنَا أَنَّكَ عَالِمٌ فَقَالَ: «سَلُوا» فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ أَيْنَ كَانَ وَ كَيْفَ كَانَ وَ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَيَّفَ الْكَيْفَ فَهُوَ بِلا كَيْفٍ وَ أَيَّنَ الأَيْنَ فَهُوَ بِلا أَيْنٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ» فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بقوله: «و كان اعتماده على قدرته» أي: على ذاته لأن

یارانش به او گفتند: «چرا اسم خود را نگفتی؟» گفت: «اگر به او می‌گفتم اسمم عبدالله است، می‌گفت: «این کسی که تو بندهٔ او هستی کیست؟» به او گفتند: «به سویش بازگرد و به او بگو تو را بر معبودت دلالت کند و از نامت نپرسد.» دیصانی خدمت حضرت بازگشت و عرض کرد: «یا جعفر بن محمّد امرا بر معبودم دلالت کن و از نامم مپرس.»

امام صادق ﷺ به او فرمود: «بنشین.» ناگاه پسر کوچکی از خود را دید که تخم مرغی در دستش بود و با آن بازی می‌کرد. امام صادق ﷺ فرمود: «ای پسر! این تخم مرغ را به من ده.» پسر آن تخم مرغ را به حضرت داد. امام صادق ﷺ فرمود: «ای دیصانی! این حصاری است محکم که دارای پوست ستبری است و در زیر این پوست ستبر، پوستی نازک است و در زیر آن پوست نازک، زرده‌ای چون پارچه‌ای از طلای گداخته است و سفیده‌ای مانند پارچه‌ای از نقرهٔ گداخته است، نه آن زرده‌ای که چون طلای روان است با سفیده‌ای که مانند نقرهٔ گداخته است می‌آمیزد و نه آن سفیده‌ای که مانند نقرهٔ گداخته است با زرده‌ای که چون طلای روان است مخلوط می‌شود و این تخم مرغ بر حال خود است و هیچ اصلاحگری از آن بیرون نیامده که از اصلاحش خبر دهد و هیچ مفسدی در آن وارد نشده که از فسادش خبر آورد. معلوم نیست که برای نر آفریده شده یا برای ماده، که از آن رنگهایی چون رنگهای طاووسها شکافته می‌شود. آیا برای این تخم مرغ مدبّری را می‌بینی؟»

راوی می‌گوید: دیصانی مدّتی طولانی سر خود را زیر انداخت، سپس گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست که یگانه است و شریکی ندارد. به راستی که محمّد ﷺ بنده و رسول اوست و تو امام، پیشوا و حجّتی از جانب خدا بر آفریدگانش هستی و من از آنچه در آن بودم، توبه می‌کنم.»

۲ـ بعضی از اصحاب ما گوید: امام رضا ﷺ به کنار قبری از قبرهای خاندانش رسید و دستش را بر آن قبر گذاشت و فرمود: «خدای من! قدرت تو ظاهر شد و هیئت و شکلی آشکار نگشت، پس تو را نشناختند و تو را تقدیر و اندازه نمودند و تو را به اندازه و تقدیری که غیر آن است وصف کردند ای خدای من! من از آنان که تو را به تشبیه طلب کردند، بیزارم. هیچ چیز مانند تو نیست. خدای من! آنها هرگز تو را درک نکردند. نعمتهای آشکار تو که به آنان ارزانی داشته‌ای راهنمای آنهاست اگر تو را بشناسند و در آفریدگان تو ـ ای خدای من! ـ زمینه آن است که به تو شناخت پیدا کنند، بلکه تو را با آفریدگانت برابر ساختند و از این رو تو را نشناختند و بعضی از آیات و نشانه‌های تو را پروردگار خود برگزیدند و با آن تو را وصف کردند. ای پروردگار من! تو برتر از آنی که تشبیه گران تو را به آن وصف کردند.»

۳ـ احمدبن‌محمّدبن ابی‌نصر گوید: گروهی از آن طرف بلخ خدمت امام رضا ﷺ آمدند و عرض کردند: «خدمت تو آمده‌ایم تا از سه مسأله بپرسیم، اگر پاسخ دهی می‌دانیم که تو دانشمندی.» حضرت فرمود: «بپرسید!» عرض کردند: «به ما خبر ده که خدا در کجاست؟ و چگونه بود؟ اعتماد و تکیه گاهش بر چه چیز بوده است؟» حضرت فرمود: «خداوند، چگونگی را ایجاد کرده، او بدون چگونگی است و او حقیقت مکان را پدید آورده بی‌آنکه کو و کجایی باشد و اعتمادش بر قدرتش بود.» پس آنان گفتند: «گواهی می‌دهیم که تو دانشمندی.»

القدرة من صفات ذات الله عز و جل.

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحْسِنٍ الْمِيثَمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مَنْصُورٍ الْمُتَطَبِّبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ عَبْدُ اللَّهِبْنُ الْمُقَفَّعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ؟ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسْمَ الانْسَانِيَّةِ إِلاَّ ذَلِكَ الشَّيْخَ الْجَالِسَ يَعْنِي جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاعٌ وَ بَهَائِمُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: وَ كَيْفَ أَوْجَبْتَ هَذَا الاسْمَ لِهَذَا الشَّيْخِ دُونَ هَؤُلاءِ؟ قَالَ: لانِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَ عِنْدَهُمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: مَا بُدٌّ مِنِ اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: لا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ فَقَالَ: لَيْسَ ذَا رَأْيَكَ وَ لَكِنَّكَ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُكَ عِنْدِي فِي إِحْلالِكَ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِي وَصَفْتَ.

فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: أَمَّا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا فَقُمْ إِلَيْهِ وَ تَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلَلِ وَ لا تَثْنِ عِنَانَكَ إِلَى اسْتِرْسَالٍ يُسْلِمْكَ إِلَى عِقَالٍ وَ سِمْهُ مَا لَكَ أَوْ عَلَيْكَ قَالَ: فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ بَقِيتُ أَنَا وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ فَرَجَعَ إِلَيْنَا.

فَقَالَ: يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ مَا هَذَا بِبَشَرٍ وَ إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً وَ يَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: جَلَسْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْتَدَأَنِي فَقَالَ: «إِنْ يَكُنِ الامْرُ عَلَى مَا يَقُولُ هَؤُلاءِ وَ هُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَ عَطِبْتُمْ وَ إِنْ يَكُنِ الامْرُ عَلَى مَا تَقُولُونَ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدِ اسْتَوَيْتُمْ أَنْتُمْ وَ هُمْ». فَقُلْتُ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ أَيَّ شَيْءٍ نَقُولُ وَ أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ مَا قَوْلِي وَ قَوْلُهُمْ إِلاَّ وَاحِداً قَالَ: «فَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَ قَوْلُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ لَهُمْ مَعَاداً وَ ثَوَاباً وَ عِقَاباً وَ يَدِينُونَ بِأَنَّ لِلسَّمَاءِ إِلَهاً وَ أَنَّهَا عُمْرَانٌ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ قَالَ: فَاغْتَنَمْتُهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الامْرُ كَمَا تَقُولُ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَ يَدْعُوَهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لا يَخْتَلِفَ مِنْهُمُ اثْنَانِ؟! وَ لِمَ احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ؟! وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الايمَانِ بِهِ؟!

فَقَالَ لِي: «وَيْلَكَ وَ كَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نُشُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ

مؤلف این کتاب گوید: مقصود حضرت از «اعتمادش بر قدرتش بود» یعنی اعتمادش بر ذاتش بوده، چراکه قدرت از صفات ذات خداوند است.

۴ـ احمد بن محمّد میثمی گوید: من در نزد ابو منصور طبیب بودم که نقل کرد: مردی از یارانم خبر داد که من ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفّع در مسجد الحرام بودیم. ابن مقفّع با دستش به مکان طواف اشاره نمود و گفت: «این مردم را می‌بینید، از آنها یک نفر نیست که نام انسانیّت را برای او ثابت کنم، مگر آن شیخی که نشسته ـ یعنی جعفر بن محمّد ـ ولی بقیّه همه فرومایگان و چهارپایانند.» ابن ابی العوجاء گفت: «چگونه این نام را برای آن شیخ ثابت می‌کنی، ولی برای این گروه نه؟» گفت: «زیرا من نزد او مطلبی دیده‌ام که در نزد آنها ندیده‌ام.»

ابن ابی العوجاء گفت: «بایستی در مورد آنچه در شأن او گفتی، او را امتحان کنیم تا معلوم شود.» راوی می‌گوید: «ابن مقفّع گفت: چنین مکن که می‌ترسم آنچه راکه در دست داری فاسد کند (روش تو را با دلیل و برهان باطل سازد).»

ابن ابی العوجاء گفت: «نظر تو این نیست، ولی می‌ترسی که نظر تو در خصوص مدحی که بر او کردی در نزد من سست و ضعیف شود.» ابن مقفّع گفت: «چون در مورد من چنین پنداشتی پس برخیز و به خدمتش برو و آن چه می‌توانی خود را از لغزش نگاه‌دار و افسار خود را رها مکن که تو را به بند کشاند و با او در آنچه به نفع و ضرر توست با آگاهی سخن‌گو.

راوی می‌گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفّع ماندیم. وقتی ابن ابی العوجاء برگشت، گفت: «ای پسر مقفّع! این بشر عادی نیست و اگر در دنیا یک روحانی باشد که هرگاه بخواهد در ظاهر دارای جسم باشد و هرگاه بخواهد در باطن روح صرف شود و از علائق جسمانی فارغ باشد، همین شخص است.»

ابن مقفّع گفت: «چه شد؟» گفت: «در نزد او نشستم، چون کسی جز من باقی نماند آغاز به سخن کرد و فرمود: اگر امر آن گونه باشد که این گروه ـ یعنی اهل طواف می‌گویند ـ و حال آن که امر چنان است؛ پس آنها سالم خواهند ماند و شما هلاک شده‌اید و اگر امر به گونه‌ای باشد که شما می‌گویید ـ که چنان نیست که شما می‌گویید ـ پس شما و آنها با هم برابرید.»

من به آن حضرت گفتم: «خداتو را رحمت کند! ما چه می‌گوییم و آنها چه می‌گویند؟ سخن ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه سخن تو و آنان یکی است و حال آن که آنان می‌گویند برای ایشان معاد و ثواب و کیفری هست و اعتقاد دارند که آسمان را خدایی است که او را عبادت می‌کند و این که آسمان آبادان است و شما گمان می‌کنید که آسمان ویران است و هیچ کس در آن نیست.»

ابن ابی العوجاء گوید: من این مطلب را غنیمت شمرده به او گفتم: «اگر امر آن گونه است که تو می‌گویی پس چه مانعی است که خدا خود را برای خلق ظاهر و ایشان را به سوی عبادتش بخواند، تا از آنان دو نفر هم با هم اختلاف نکنند و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته وپیامبران به سوی آنان فرستاده‌است و اگر خودش متوجه آنان می‌شد، ایمان به او نزدیکتر بود.»

حضرت به من فرمود: «وای بر تو! چگونه از تو پنهان شده کسی که قدرتش را در نهادت به تو نشان

وَ كِبَرَكَ بَعْدَ صِغَرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمَكَ بَعْدَ إِبَائِكَ وَ إِبَاءَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهَتِكَ وَ كَرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِكَ» وَ مَا زَالَ يَعُدُّ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِيَ الَّتِي لا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ.

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قَالَ إِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام: أَ يَقْدِرُ رَبُّكَ عَلَى أَنْ يُدْخِلَ الارْضَ بَيْضَةً لا يُصَغِّرُ الارْضَ وَ لا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ؟ فَقَالَ عِيسَى عليه السلام وَيْلَكَ إِنَّ اللَّهَ لا يُوصَفُ بِعَجْزٍ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِمَّنْ يُلَطِّفُ الارْضَ وَ يُعَظِّمُ الْبَيْضَةَ».

۶. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا يُوصَفُ» قَالَ: وَ قَالَ زُرَارَةُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: (وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ)[1] فَلا يُوصَفُ بِقُدْرَةٍ إِلاّ كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ أَبِي عليه السلام: إِنَّ مُحَمَّدَبْنَ عَلِيٍّ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ كَانَ رَجُلا رَابِطَ الْجَأْشِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْحَجَّاجُ فَقَالَ: قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَضْرِبَ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: كَلا إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ فِي خَلْقِهِ كُلَّ يَوْمٍ ثَلاثَمِائَةِ لَحْظَةٍ أَوْ لَمْحَةٍ فَلَعَلَّ إِحْدَاهُنَّ تَكُفُّكَ عَنِّي».

۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ عَلِيٍّ

---

۱. سوره الانعام، آیه ۹۱.

داده، تو چیزی نبودی تو را موجود ساخته و بزرگت کرده بعد از آن که کوچک بودی و به تو توانایی داده بعد از آن که ناتوان بودی و بیمارت کرده، بعد از آن که تندرست بودی و تندرستت کرده بعد از آنکه بیمار بودی و خوشنودت ساخته بعد از آن که خشمگین بودی و خشمت داده بعد از آن که خشنود ساخته و اندوهت داده بعد از آنکه شاد بودی و شادیت داده بعد از آن که اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آن که دشمنی داشتی و دشمنیت داده بعد از آنکه دوستی داشتی و عزم و تصمیم داده بعد از آن که سستی و امتناع داشتی و سستی‌ات داده بعد از آنکه عزم و تصمیم داشتی و خواهشت داده بعد از آن که ناخوش داشتی و کراهتت داده بعد از آن که خواهش داشتی و رغبتت داده بعد از آن که ترس داشتی و ترست داده بعد از آن که رغبت داشتی، و امیدواریت داده بعد از آن که نومید بودی و نومیدیت داده بعد از آن که امیدوار بودی و آنچه در خیالت نبوده به خاطرت آورده و آنچه تو معتقد به آن بوده‌ای از ذهنت دور ساخته است.»

حضرت پیوسته قدرت خدا را که در نفس من بود، برای من می‌شمرد و من نمی‌توانستم آن را رد کنم تا آن که گمان کردم به زودی در آنچه بین من و او بود، بر من غالب خواهد شد.

۵ـ محمّد بن ابی عمیر از فردی که او ذکر کرده، نقل می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «شیطان به عیسی بن مریم ﷺ گفت: آیا پروردگار تو می‌تواند زمین را در تخم مرغی داخل کند که نه زمین کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ شود؟ عیسی ﷺ به او فرمود: وای بر تو! به راستی که خداوند به درماندگی توصیف نمی‌شود و چه کسی تواناتر از آن کسی است که زمین را لطیف و نرم و تخم را بزرگ گرداند؟»

۶ـ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که فرمود: «به راستی که خدا را نمی‌توان توصیف کرد. راوی گوید: زراره گفت: امام باقر ﷺ فرمود: «به راستی که خدا را نمی‌توان توصیف کرد و چگونه او را می‌توان وصف کرد و حال آن که در کتاب خود فرمود: و حق اندازه او را نتوانستند تقدیر کنند. پس او به قدرتی توصیف نمی‌شود مگر آن که از آن بزرگتر است.»

۷ـ حسین بن ابی حمزه گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پدرم ﷺ با دست مبارکش اشاره به محل طواف نمود و فرمود: محمّد بن حنفیه مردی شجاع و قوی دل بود روزی در خانهٔ خدا طواف می‌کرد که با حجّاج روبه رو شد، حجّاج گفت: تصمیم دارم آنچه را که چشمهایت در آن است (سرت را) بزنم! محمّد گفت: «هرگز! به راستی که خداوند در هر روز در مورد آفریدگانش سیصد لحظه ـ یا لمحه ـ دارد. پس شاید که در یکی از آنها تو را از من باز دارد.»

۸ـ مفضّل بن عمر جعفی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «به راستی که قدرت خدا را نمی‌توان

الصَّيْرَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا تُقَدَّرُ قُدْرَتُهُ وَ لا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عِلْمِهِ وَ لا مَبْلَغَ عَظَمَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرَهُ هُوَ نُورٌ لَيْسَ فِيهِ ظُلْمَةٌ وَ صِدْقٌ لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَ عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْرٌ وَ حَقٌّ لَيْسَ فِيهِ بَاطِلٌ كَذَلِكَ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ كَذَلِكَ كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ أَرْضٌ وَ لا سَمَاءٌ وَ لا لَيْلٌ وَ لا نَهَارٌ وَ لا شَمْسٌ وَ لا قَمَرٌ وَ لا نُجُومٌ وَ لا سَحَابٌ وَ لا مَطَرٌ وَ لا رِيَاحٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً يُعَظِّمُونَ عَظَمَتَهُ وَ يُكَبِّرُونَ كِبْرِيَاءَهُ وَ يُجِلُّونَ جَلالَهُ فَقَالَ: كُونَا ظِلَّيْنِ فَكَانَا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى».

قال مصنف هذا الكتاب: معنى قوله: «هو نور» أي: هو منير و هاد و معنى قوله: «كونا ظلين الروح المقدس و الملك المقرب و المراد به: أن الله كان و لا شيء معه فأراد أن يخلق أنبياءه و حججه و شهداءه فخلق قبلهم الروح المقدس و هو الذي يؤيد الله عز و جل به أنبياءه و حججه و شهداءه عليهم السلام و هو الذي يحرسهم به من كيد الشيطان و وسواسه و يسددهم و يوفقهم و يمدهم بالخواطر الصادقة ثم خلق الروح الأمين الذي نزل على أنبيائه بالوحي منه عز و جل و قال لهما: كونا ظلين ظليلين لأنبيائي و رسلي و حججي و شهدائي فكانا كما قال الله عز و جل ظلين ظليلين لأنبيائه و رسله و حججه و شهدائه يعينهم بهما و ينصرهم على أيديهما و يحرسهم بهما و على هذا المعنى قيل للسلطان العادل: إنه ظل الله في أرضه لعباده يأوي إليه المظلوم و يأمن به الخائف الوجل و يأمن به السبل و ينتصف به الضعيف من القوي و هذا هو سلطان الله و حجته التي لا تخلو الأرض منه إلى أن تقوم الساعة.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُصَغِّرَ الدُّنْيَا أَوْ يُكَبِّرَ الْبَيْضَةَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَ الَّذِي سَأَلْتَنِي لا يَكُونُ».

١٠. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

اندازه‌گیری کرد و بندگان توان توصیف آن را ندارند و به کنه علم و مقدار عظمتش نمی‌رسند و چیزی غیر از او نیست. او نوری است که ظلمتی در آن نیست و راستی که دروغی در آن راه ندارد و عدل و دادی که ستمی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست. همواره و برای همیشه چنین بوده و خواهد بود. و چنین بوده هنگامی که نه زمینی بود و نه آسمانی، نه شبی و نه روزی، نه آفتابی و نه ماهی، نه ستارگانی و نه ابری، نه بارانی و نه بادهایی. بعد از آن خداوند دوست داشت که خلقی را بیافریند که عظمت او را بستایند و بزرگی و کبریایی او را بزرگ دانند و بزرگواری و جلالش را بزرگ شمارند.» آن گاه که فرمود: «دو سایه باشید. پس شدند آنسان که خدا فرمود.»

مؤلّف این کتاب گوید: معنای سخن آن حضرت که «او نور است» یعنی او نور بخش و راهنما و هدایتگر است و معنای سخن آن حضرت که: «دو سایه باشید» منظور روح مقدّس و فرشتهٔ مقرّب است و مراد این است که خدا بود و هیچ چیز با او نبود پس خواست که پیامبران حجّتها و شاهدهای خود را بیافریند. پیش از اینها روح مقدّس را آفرید و آن همان است که خدا به واسطهٔ او پیامبران و حجّتها و شاهدهای خود را ـ صلوات الله علیهم ـ تأیید و تقویت می‌کند و اوست که آنها را از کید و وسوسه‌های شیطان حراست می‌کند و آنها را راست و درست می‌سازد و توفیق می‌دهد و با اندیشه‌های راست امداد و یاری می‌کند.

سپس خداوند روح الامین را آفرید که بر پیامبرانش با وحی از جانب او فرود آمد و خدا به آنها فرمود: دو سایه مستمر برای پیامبران و رسولان و حجّتها و شاهدان من باشید. پس آنان دو سایه بودند برای پیامبران، رسولان، حجّتها و شاهدان آنسان که خدا فرموده بود و آنها را به این دو سایه یاری می‌نمود حراست می‌فرمود و به همین جهت به پادشاه عادل گفته‌اند: «سایهٔ خدا در زمین برای بندگان اوست که مظلوم به او پناه می‌برد، ترسان با او ایمن می‌گردد، راهها به وسیله او امن می‌شود و ناتوان به یاری او توانمند می‌شود و دادش را می‌ستاند و این پادشاه، همان پادشاه و سلطان خدا و حجّت اوست که زمین از او خالی نیست تا رستاخیز برپا شود.»

۹ ـ عمر بن اذینه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به امیرمؤمنان علیه السلام گفته شد: «آیا پروردگار تو می‌تواند دنیا را در تخم مرغی داخل کند بی‌آنکه دنیا کوچک شود، یا تخم مرغ بزرگ گردد؟ فرمود: خداوند به درماندگی نسبت داده نمی‌شود و آنچه تو از من پرسیدی نمی‌شود.»

۱۰ ـ ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «آیا خدا

قَالَ: «جاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: أَ يَقْدِرُ اللّٰهُ أَنْ يُدْخِلَ الارْضَ فِي بَيْضَةٍ وَ لا يُصَغِّرُ الارْضَ وَ لا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ؟ فَقالَ: وَيْلَكَ إِنَّ اللّٰهَ لا يُوصَفُ بِالْعَجْزِ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِمَّنْ يُلَطِّفُ الارْضَ وَ يُعَظِّمُ الْبَيْضَةَ».

١١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْبَرْقِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: جاءَ رَجُلٌ إِلَى الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ: هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يَجْعَلَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي بَيْضَةٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ فِي أَصْغَرَ مِنَ الْبَيْضَةِ قَدْ جَعَلَهَا فِي عَيْنِكَ وَ هِيَ أَقَلُّ مِنَ الْبَيْضَةِ لانَّكَ إِذَا فَتَحْتَهَا عَايَنْتَ السَّمَاءَ وَ الارْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ لَوْ شَاءَ لاعْمَاكَ عَنْهَا».

١٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: خَلَقَ اللّٰهُ الاشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ؟ فَقَالَ: «لا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ الاشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ لانَّكَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الاشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فَكَأَنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئاً غَيْرَهُ وَ جَعَلْتَهَا آلَةً لَهُ بِهَا خَلَقَ الاشْيَاءَ وَ هَذَا شِرْكٌ وَ إِذَا قُلْتَ: خَلَقَ الاشْيَاءَ بِقُدْرَةٍ فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِاقْتِدَارٍ عَلَيْهَا وَ قُدْرَةٍ وَ لَكِنْ لَيْسَ هُوَ بِضَعِيفٍ وَ لا عَاجِزٍ وَ لا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ».

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: إذا قلنا: إن الله لم يزل قادرا فإنما نريد بذلك نفي العجز عنه و لا نريد إثبات شيء معه لأنه عز و جل لم يزل واحدا لا شيء معه و سأبين الفرق بين صفات الذات و صفات الأفعال في بابه إن شاء الله.

١٣. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)[1] فَقَالَ: «هُوَ وَاحِدٌ أَحَدِيُّ الذَّاتِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِذَاكَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بِالاشْرَافِ وَ الاحَاطَةِ وَ الْقُدْرَةِ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لا فِي الارْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْبَرُ بِالاحَاطَةِ وَ الْعِلْمِ لا بِالذَّاتِ لانَّ

---

١. سوره المجادله، آيه ٧.

می‌تواند زمین را در تخم مرغی قرار دهد بدون آن که زمین کوچک شود و تخم مرغ بزرگ گردد؟» حضرت فرمود: وای بر تو! به راستی که خدا به درماندگی وصف نمی‌شود. چه کسی تواناتر از آن کسی است که زمین را لطیف و نازک و تخم مرغ را بزرگ کند؟!»

۱۱ـ احمد بن محمّد بن ابی نصر گوید: مردی خدمت امام رضا ﷺ آمد و عرض کرد: «آیا پروردگار تو می‌تواند آسمانها و زمین و آنچه در بین اینهاست در تخم مرغی قرار دهد؟» فرمود: «آری، بلکه در کوچکتر از تخم مرغ نیز می‌تواند. بی‌تردید خداوند آنها را در چشم تو قرار داده که کوچکتر از تخم مرغ است. چراکه هرگاه تو دیده بگشایی آسمان و زمین و آنچه راکه در بین آنهاست می‌بینی و اگر می‌خواست تو را از دیدن آنها کور می‌کرد.»

۱۲ـ محمّد بن عرفه گوید: به امام رضا ﷺ عرض کردم: «آیا خداوند چیزها را به قدرت آفریده یا به غیر قدرت؟ فرمود: جایز نیست که آفرینش چیزها به قدرت باشد، چراکه وقتی بگویی: چیزها را به قدرت آفریده، گویی که تو قدرت را چیزی از غیر او قرار داده و آن را وسیله‌ای برای آفرینش چیزها قرارداده‌ای و این شرک است و اگر بگویی چیزها را به قدرت آفریده تنها او را توصیف می‌کنی که او با قدرت آنها را آفریده، ولی او ناتوان، درمانده و نیازمند به غیر خود نیست.»

محمّد بن علی، مؤلّف این کتاب می‌گوید: وقتی ما می‌گوییم: «خداوند همواره قادر و توانا است، درماندگی را از او نفی می‌کنیم و با این اثبات، چیزی را در کنار او اراده نمی‌کنیم، زیراکه او همواره یکی بوده و هیچ چیز با او نبوده است. و به زودی ـ ان شاء الله ـ فرق میان صفات ذات و صفات افعال را در بخش مربوطه بیان خواهم کرد.»

۱۳ـ عمر بن اذینه گوید: امام صادق ﷺ در مورد آیه شریفه «نجوا و رازگویی سه نفر نیست جز آن که او چهارم آنهاست و نه پنج نفر جز آن که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست». فرمود: «او یگانه و احدی الذات است، از خلقش جدا است و این گونه خود را توصیف فرموده‌است. او با اشراف، احاطه و قدرت به هر چیزی احاطه دارد، از او هم وزن ذرّه‌ای در آسمانها و در زمین و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر دور نمی‌شود، و این به سبب احاطه و قدرت است و نه ذات، چراکه مکانها محدود است و حدود چهارگانه آنها را فراگرفته، پس هرگاه به ذات باشد احاطه بر او لازم می‌آید.»

الاماكِنَ مَحْدُودَةٌ تَحْوِيهَا حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ فَإِذاكَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهُ الْحَوَايَةُ».

١۴. حَدَّثَنَا تَمِيمُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ مُحَمَّدِبْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّبْنُ مُوسَىعليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ أَ لَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الانْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: بَلَى فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ: (رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي).[1]

قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَعليه السلام: أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلا إِنْ سَأَلَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَى أَجَبْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَعليه السلام أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ: (رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتىٰ) قَالَ: (أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ؟) قَالَ: (بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) عَلَى الْخُلَّةِ قَالَ: (فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُعليه السلام نَسْراً وَ بَطّاً وَ طَاوُساً وَ دِيكاً فَقَطَّعَهُنَّ قِطَعاً صِغَاراً ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي كَانَتْ حَوْلَهُ وَكَانَتْ عَشَرَةً مِنْهُنَّ جُزْءاً وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبّاً وَ مَاءً فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الاجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتِ الابْدَانُ وَ جَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى انْضَمَّ إِلَى رَقَبَتِهِ وَ رَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطِرْنَ ثُمَّ وَقَفْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ الْتَقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَ قُلْنَ: يَا نَبِيَّ اللّٰهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللّٰهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُعليه السلام: بَلِ اللّٰهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ الْمَأْمُونُ: بَارَكَ اللّٰهُ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ».

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

١۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ يَعْقُوبَبْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَظُنُّهُ مُحَمَّدَبْنَ نُعْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِعليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ هُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ فِي الارْضِ)[2] قَالَ: «كَذَلِكَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ» قُلْتُ: بِذَاتِهِ؟ قَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّ الاماكِنَ أَقْدَارٌ فَإِذَا قُلْتَ: فِي مَكَانٍ بِذَاتِهِ لَزِمَكَ أَنْ تَقُولَ فِي أَقْدَارٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لٰكِنْ هُوَ

---

١. سوره البقره، آيه ٢۶٠.
٢. سوره الانعام، آيه ٣.

۱۴ـ علي بن محمّد بن جهم گويد: در مجلس مأمون حضور داشتم، امام رضا ﷺ نزد او بود. مأمون به آن حضرت عرض كرد: «يابن رسول الله! آيا اين گفتار از تو نيست كه پيامبران معصوم‌اند؟» حضرت فرمود: «آري.» آنگاه مأمون در مورد آياتي چند از قرآن از حضرت پرسيد، از جمله پرسيد: مرا از سخن ابراهيم آگاه كن كه گفت: پروردگارا! به من بنما كه چگونه مردگان را زنده مى‌كنى؟ خدا فرمود: آيا ايمان نياورده‌اى؟ ابراهيم گفت: بلى، ايمان آورده‌ام ولى مى‌خواهم دلم مطمئن باشد و آرام گيرد. «امام رضا ﷺ فرمود: «خداى تبارک و تعالى به ابراهيم ﷺ وحى فرموده بود: من از بين بندگان خود خليلى انتخاب خواهم كرد كه اگر زنده كردن مردگان را از من درخواست كند از او خواهم پذيرفت. در دل ابراهيم ﷺ افتاد كه او همان خليل است و گفت: «پروردگارا! به من بنما كه چگونه مردگان را زنده مى‌كنى؟» خدا فرمود: «آيا ايمان نياورده‌اى؟» گفت: «بلى ولى مى‌خواهم دلم بر خليلى مطمئن شود.» خدا فرمود: «پس چهار پرنده را بگير و آنها را تكّه تكّه كن! آن گاه بر هر كوهى از آن پرندگان پاره پاره شده، مقدارى قرار ده سپس اين پرندگان را به نامهايشان بخوان تا شتابان به سوى تو بيايند و بدان كه خدا غالبى توانمند و صاحب حكمت است.» ابراهيم ﷺ چهار پرنده، عقاب، مرغابى، طاووس و خروس را گرفت و آنها را به تكّه‌هاى كوچكى تقسيم كرد و باهم آميخت، آن‌گاه بر هر كوهى از آن كوههايى كه در اطراف او ـ و آنها ده كوه بودند ـ پاره‌اى از آنها را قرار داد، منقارهاى آنها در ميان انگشتانش بود، آنها را به نام‌هايشان خواند و در نزد خود دانه و آبى گذاشت. پس آن اجزا به پرواز در آمدند وبعضى از آن پاره‌ها به سوى بعضى ديگر پرواز كردند تا آنكه بدنهايشان درست شد و هر بدنى آمد و به گردن و سرش چسبيد. ابراهيم ﷺ منقارهاى آنها را رها كرد و آنها پرواز كردند، آنگاه فرود آمدند، از آن آب آشاميدند و از آن چيدند و گفتند: «اى پيامبر خدا! ما را زنده كردى خدا تو را زنده دارد.» ابراهيم ﷺ فرمود: «بلكه خدا زنده مى‌كند و مى‌ميراند و او بر هر چيزى توانا است.» مأمون گفت: «آفرين بر تو اى اباالحسن!»

اين حديث طولانى است و ما به مقدار نياز از آن بيان كرديم.

۱۵ـ ابو جعفر ـ شايد محمّد بن نعمان ـ گويد: از امام صادق ﷺ در بارهٔ گفتار خدا كه مى‌فرمايد: «و اوست خدا در آسمان‌ها و در زمين» پرسيدم. فرمود: «او در هر مكانى چنين است.» عرض كردم: «به ذات خود؟» فرمود: «واى بر تو! به راستى كه براى مكانها اندازه‌هايى است وقتى بگويى: به ذاتش در مكانى است لازم آيد كه بگويى در اندازه‌ها است و غير آن، ولى او از آفريدگانش جدا است، از روى علم،

بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقَ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ إِحَاطَةً وَ سُلْطَاناً وَ مُلْكاً وَ لَيْسَ عِلْمُهُ بِمَا فِي الارْضِ بِأَقَلَّ مِمَّا فِي السَّمَاءِ لا يَبْعُدُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ الاشْيَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ سُلْطَاناً وَ مُلْكاً وَ إِحَاطَةً».

١٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ: إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قُوَّةٌ لَنَا قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟ فَقَالَ: (وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الارْضِ إِلٰهٌ)[1] فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُجِيبُهُ فَحَجَجْتُ فَخَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: «هَذَا كَلامُ زِنْدِيقٍ خَبِيثٍ إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْكُوفَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلانٌ فَقُلْ: مَا اسْمُكَ بِالْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلانٌ فَقُلْ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الارْضِ إِلٰهٌ وَ فِي الْبِحَارِ إِلٰهٌ وَ فِي كُلِّ مَكَانٍ إِلٰهٌ» قَالَ: فَقَدِمْتُ فَأَتَيْتُ أَبَا شَاكِرٍ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ.

١٧. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام لَمَّا صَعِدَ مُوسَى عليه السلام إِلَى الطُّورِ فَنَادَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَرِنِي خَزَائِنَكَ فَقَالَ: يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئاً أَنْ أَقُولَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ» قال مصنف هذا الكتاب: من الدليل على أن الله عز و جل قادر: أن العالم لما ثبت أنه صنع الصانع و لم نجد أن يصنع الشيء من ليس بقادر عليه بدلالة أن المقعد لا يقع منه المشي و العاجز لا يتأتي له الفعل صح أن الذي صنعه قادر و لو جاز غير ذلك لجاز منا الطيران مع فقد ما يكون به من الآلة و لصح لنا الإدراك و إن عدمنا الحاسة فلما كان إجازة هذا خروجا عن المعقول كان الأول مثله.

---

١. سوره الزخرف، آيه ٨٤.

قدرت ،احاطه و سلطنت بر آفریدگانش احاطه دارد و علمش در زمین کمتر از علم او در آسمان نیست و چیزی از او دور نمی‌شود و از نظر علم ، قدرت ، سلطنت ، ملک و احاطه، چیزها برای او برابر و یکسان است.»

۱۶ ـ هشام بن حکم گوید : ابو شاکر دیصانی گفت : «در قرآن آیه‌ای است که عقیدهٔ ما را تقویت می‌کند.» گفتم : «آن آیه کدام است ؟» گفت : «او کسی است که در آسمان خدا و در زمین خدا است.» هشام گوید : «من ندانستم که پاسخ او را چگونه بدهم و بعد از آن به حج رفتم و این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم.» فرمود : «این سخن ، سخن زندیق پلیدی است، هنگامی که به سوی او برگردی به او بگو : نام تو در کوفه چیست ؟ او خواهد گفت : فلانی . بعد از آن به او بگو : نام تو در بصره چیست ؟ او خواهد گفت : فلانی و چون همان نام را بگوید بگو : همچنین است خدا ، پروردگار ما در آسمان خدا ، در زمین خدا ، در دریاها خدا ، در هر جا خدا است.»

هشام می‌گوید : «از سفر بازگشتم ، نزد ابو شاکر رفتم و پاسخ او را دادم.» گفت : «این پاسخ از حجاز آمده است.»

۱۷ ـ مقاتل بن سلیمان گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : «هنگامی که موسی علیه السلام به سوی کوه طور صعود کرد به پروردگار خود عرض کرد : ای پروردگار من ! گنجینه‌های خود را به من بنمایان ! فرمود : ای موسی ! گنجینه‌های من این است که هر گاه چیزی را اراده کنم به آن می‌گویم : موجود شو ! پس موجود می‌شود.»

مؤلّف این کتاب می‌گوید : از جمله دلیل‌های قادر بودن خدا این که : وقتی ثابت شد که جهان را صانعی ساخته‌است و کسی را نیافتیم که چیزی را که بر آن قادر نیست ، بسازد به دلیل اینکه شخص زمین گیر توان راه رفتن ندارد و عاجز توان انجام کاری را ندارد ؛ معلوم شد که سازندهٔ آن قادر است و اگر جز این جایز باشد، بایستی پرواز کردن برای ما با بدون وسایل پرواز صحیح باشد، همچنین بدون نیروی حواس دریافتن برای ما صحیح باشد و چون تجویز این مطلب موجب خروج از معقول است، مطلب نخست نیز در نامعقولی مثل آن خواهد بود.

١٠. باب العلم

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْقَصَّابُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَقَالَ: لا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهَى».

٢. أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي دُعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَكَتَبَ إِلَيَّ: لا تَقُولَنَّ: مُنْتَهَى عِلْمِهِ وَ لَكِنْ قُلْ مُنْتَهَى رِضَاهُ».

٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرٍ الاسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْعِلْمُ هُوَ مِنْ كَمَالِهِ».

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ بَكَّارٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ حُمْرَانَ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي الْعِلْمِ قَالَ: «هُوَ كَيَدِكَ مِنْكَ».

قال محمدبن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني أن العلم ليس هو غيره و أنه من صفات ذاته لأن الله عز و جل ذات علامة سميعة بصيرة و إنما نريد بوصفنا إياه بالعلم نفي الجهل عنه و لا نقول: إن العلم غيره لأنا متى قلنا ذلك ثم قلنا إن الله لم يزل عالما أثبتنا معه شيئا قديما لم يزل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا.

۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَيْسَ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ».

بخش دهم

علم و دانش خدا

۱ ـ ابو علی قصّاب گوید: در حضور امام صادق ؏ بودم و گفتم: «سپاس خدا را به اندازهٔ نهایت علم او.» حضرت فرمود: «این را مگو، چراکه برای علم و دانش او پایانی نیست.»

۲ ـ کاهلی گوید: «به امام ابی الحسن ؏ در دعایی نوشتم: «سپاس خدا را به اندازهٔ منتها و پایان علمش. حضرت به من نوشت: البتّه مگو: منتهای علمش، ولیکن بگو: منتهای رضا و خوشنودی او.»

۳ ـ هشام بن حکم گوید: امام صادق ؏ فرمود: «علم از کمال خدا است.»

۴ ـ حمران بن اعین گوید: از امام باقر ؏ در مورد علم خداوند پرسیدم. فرمود: «آن، مانند دست تو نسبت به توست.»

محمّد بن علی، مؤلّف این کتاب گوید: مقصود آن است که علم، غیر او نیست و از صفات ذات اوست، زیراکه خداوند دارای ذاتی است که به نهایت شنوا و بینا است. و منظور ما از توصیف او به علم، تنها نفی نادانی از اوست و نمی‌گوییم: علم، غیر اوست، زیراکه ما هرگاه این را بگوییم و بعد از آن بگوییم: خدا پیوسته عالم بوده‌است، چیز قدیمی راکه همیشه با او بود، با او اثبات کرده‌ایم، خداوند به برتری بزرگی از این برتری دارد.

۵ ـ منصور بن حازم گوید: به امام صادق ؏ عرض کردم: «به من خبر بده آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه تا روز رستاخیز خواهد بود، در علم خدا باشد؟» راوی گوید: حضرت فرمود: «آری، پیش از آن که آسمانها و زمین را بیافریند.»

۶. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: «لا بَلْ كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ».

۷. حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ أَحَدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي تَوْحِيدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ أَحَدٌ صَمَدٌ مَلِكٌ قُدُّوسٌ يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَصْمُدُ إِلَيْهِ وَ فَوْقَ الَّذِي عَسَيْنَا أَنْ نَبْلُغَ رَبَّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً».

۸. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الاصْفَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ بَشَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ: أَ يَعْلَمُ اللَّهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ أَوْ لا يَعْلَمُ إِلاَّ مَا يَكُونُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ بِالاشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الاشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)[1] وَ قَالَ لاهْلِ النَّارِ: (وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)[2] فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَوْ رَدَّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ قَالَ لِلْمَلائِكَةِ لَمَّا قَالُوا: (أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ)[3] فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمُهُ سَابِقاً لِلاشْيَاءِ قَدِيماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ رَبُّنَا تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً خَلَقَ الاشْيَاءَ وَ عِلْمُهُ بِهَا سَابِقٌ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِكَ لَمْ يَزَلْ رَبُّنَا عَلِيماً سَمِيعاً بَصِيراً.

۹. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مُسْكَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَ كَانَ يَعْلَمُ الْمَكَانَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ أَمْ عَلِمَهُ عِنْدَ مَا خَلَقَهُ وَ بَعْدَ مَا خَلَقَهُ؟ فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ بَلْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً

---

۱. سوره الجاثیه، آیه ۲۹. ۲. سوره الانعام، آیه ۲۸.
۳. سوره البقره، آیه ۳۰.

۶ـ منصور بن حازم گوید: از امام صادق ؑ پرسیدم: «آیا امروز چیزی هست که در علم خدا نبوده باشد؟» فرمود: «نه، بلکه در علم او بوده پیش از آن که آسمانها و زمین را پدید آورد.»

۷ـ جابر گوید: امام باقر ؑ فرمود: «خداوند ـ که نامهایش متعالی باد ـ در علوّ کُنهِ خویش یگانه‌ای است که در توحیدش به یگانگی متوحّد شده، آنگاه آن را بر آفریدگانش جاری ساخته است. پس او، یگانه و بی‌نیاز است. پادشاهی است که به نهایت پاکیزه است، هر چیزی او را می‌پرستد و به سوی او قصد می‌کند. او بالاتر از آن است که ما آرزوی رسیدن به پروردگارمان را داشته باشیم، پروردگار ما از نظر علم هر چیزی را فراگرفته است.»

۸ـ حسین بن بشّار گوید: از امام رضا ؑ پرسیدم: «آیا خدا از چیزی که هنوز موجود نشده آگاه است که اگر بود چگونه بود، یا فقط آنچه هست و خواهد بود را می‌داند؟» فرمود: «خداوند به چیزها پیش از بودن آنها آگاه است، خداوند می‌فرماید: «به راستی که ما اعمال شما را ثبت کردیم.» و به دوزخیان می‌فرماید: «و اگر بازگردانده شوند به آنچه بازداشته شده‌اند، باز خواهند گشت، به راستی که آنها دروغگویانند» به طور حتم خداوند می‌دانست که اگر آنها بازگردانده شوند البته به سوی آنچه از آن بازداشته شده‌اند، باز خواهند گشت و آنگاه که فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد و تباهی می‌کند و خونها را می‌ریزد و حال آن که ما به سپاس تو را تسبیح می‌کنیم و تو را به پاکیزگی می‌خوانیم خداوند خطاب به آنها فرمود: «به راستی که آنچه را من می‌دانم شما نمی‌دانید. پس علم و آگاهی خدا پیوسته از چیزها پیشی گرفته و قدیم است، پیش از آن که آنها را بیافریند. پس پروردگار ما به برتری بزرگی، بزرگوار است. چیزها را آفریده و علمش از آنها پیشی گرفته آنسان که خواسته است. همین گونه پروردگار ما همواره دانا، شنوا و بینا بوده است.»

۹ـ عبدالله بن مسکان گوید: از امام صادق ؑ پرسیدم: «آیا خداوند پیش از آنکه مکان را بیافریند آن را می‌دانست، یا علمش در هنگامی بود که آن را آفرید و یا بعد از آفرینش آن است؟» فرمود: «خدا از این برتر است، بلکه همواره عالم به مکان بوده، پیش از آن که به آن هستی دهد، بسان علمش به آن پس از آن

بِالْمَكَانِ قَبْلَ تَكْوِينِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَّنَهُ وَ كَذَلِكَ عِلْمُهُ بِجَمِيعِ الاشْيَاءِ كَعِلْمِهِ بِالْمَكَانِ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: من الدليل على أن الله تبارك و تعالى عالم أن الأفعال المختلفة التقدير المتضادة التدبير المتفاوتة الصنعة لا تقع على ما ينبغي أن يكون عليه من الحكمة ممن لا يعلمها و لا يستمر على منهاج منتظم ممن يجهلها أ لا ترى أنه لا يصوغ قرطا يحكم صنعته و يضع كلا من دقيقه و جليله موضعه من لا يعرف الصياغة و لا أن ينتظم كتابة يتبع كل حرف منها ما قبله من لا يعلم الكتابة؟! و العالم ألطف صنعة و أبدع تقريرا مما وصفناه فوقوعه من غير عالم بكيفيته قبل وجوده أبعد و أشد استحالة.

وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ: مَا حَدَّثَنَا بِهِ عَبْدُ الْوَاحِدِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِبْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّبْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتْقَنَ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الاعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۱۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لا جَهْلَ فِيهِ حَيَاةٌ لا مَوْتَ فِيهِ نُورٌ لا ظُلْمَةَ فِيهِ».

۱۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لابِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: رُوِّينَا أَنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لا جَهْلَ فِيهِ حَيَاةٌ لا مَوْتَ فِيهِ نُورٌ لا ظُلْمَةَ فِيهِ؟ قَالَ: «كَذَلِكَ هُوَ».

۱۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ عَنْ عِيسَىبْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ نُورٌ لا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لا جَهْلَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لا مَوْتَ فِيهِ».

که آن را هستی داد و همین گونه علمش به همهٔ چیزها، همانند علم او به مکان است.»

مؤلف این کتاب گوید: از جملهٔ ادلّه بر عالم بودن خدا این است که افعالی که تقدیرش مختلف و تدبیرش متضاد و ساختارش متفاوت است، از کسی که حکمت آن را نمی‌داند، آنچنان که شایسته است واقع نمی‌شود و بر روش استواری استمرار نمی‌یابد، آیا نمی‌بینی کسی که از صنعت زرگری آگاهی ندارد نمی‌تواند گوشواره‌ای بسازد که ساختارش را محکم و استوار کند و هر کدام از اجزای کوچک و بزرگ آن را در جای خود گذارد و کسی که نمی‌تواند بنویسد نمی‌تواند کتابتی منظّم و مرتّب انجام دهد و هر حرفی از آن را پیش از حرف دیگر قرار دهد و حال آن که ساختار جهان لطیف‌تر و تقدیرش بدیع‌تر از آن است که ما آن را وصف نمودیم. بنابراین، وقوع آن از کسی که به کیفیّت آن، پیش از وجودش نادان بوده، دورتر و سخت محال است. تصدیق کنندهٔ این مطلب روایت ذیل است:

۱۰ ـ فضل بن شاذان گوید: از امام رضا ؈ شنیدم که در دعای خویش می‌فرمود: «پاک و منزه است آن که آفریدگان را به قدرت خود آفریده، و آنچه راکه ساخت به حکمت خود محکم و استوار فرمود و به وسیلهٔ دانش خود هر چیزی را در جای خود نهاد. پاک و منزّه است آن که از خیانت چشمها و آنچه سینه‌ها آن را پنهان می‌دارند، آگاه است و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بینا است.»

۱۱ ـ منصور صیقل گوید: امام صادق ؈ فرمود: «خداوند دارای دانشی است که هیچ گونه جهلی در آن نیست و دارای حیاتی است که مرگی در آن راه ندارد و دارای نوری که هیچ ظلمتی در آن نیست.

۱۲ ـ یونس بن عبدالرحمان گوید: به امام رضا ؈ عرض کردم: «به ما روایت رسیده که همانا خدا علمی است که هیچ جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن راه ندارد و نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست» فرمود: «او همین گونه است.»

۱۳ ـ جابر جعفری گوید: از امام باقر ؈ شنیدم که می‌فرمود: «همانا خداوند نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست و دانشی است که هیچ جهلی در آن راه ندارد و حیاتی که مرگی در آن نیست.»

۱۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِبْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السلام قَالَ: إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى عِلْماً خَاصّاً وَ عِلْماً عَامّاً فَأَمَّا الْعِلْمُ الْخَاصُّ فَالْعِلْمُ الَّذِي لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ مَلائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ وَ أَمَّا عِلْمُهُ الْعَامُّ فَإِنَّهُ عِلْمُهُ الَّذِي أَطْلَعَ عَلَيْهِ مَلائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ وَ قَدْ وَقَعَ إِلَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ».

۱۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرٍ الاسَدِيُّ عَنْ مُوسَىبْنِ عِمْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ يَزِيدَ عَنْ زَيْدِبْنِ الْمُعَدَّلِ النُّمَيْرِيِّ وَ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ سِنَانٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ لَعِلْماً لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ وَ عِلْماً يَعْلَمُهُ مَلائِكَتُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ».

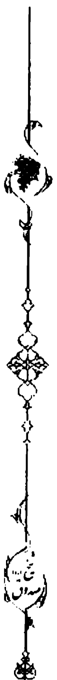
۱۶. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَىبْنِ أَبِي يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الصَّامِتِ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَىبْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «عِلْمُ اللّٰهِ لا يُوصَفُ مِنْهُ بِأَيْنٍ وَ لا يُوصَفُ الْعِلْمُ مِنَ اللّٰهِ بِكَيْفٍ وَ لا يُفْرَدُ الْعِلْمُ مِنَ اللّٰهِ وَ لا يُبَانُ اللّٰهُ مِنْهُ وَ لَيْسَ بَيْنَ اللّٰهِ وَ بَيْنَ عِلْمِهِ حَدٌّ».



۱۴ ـ ابن سنان از امام صادق ﷺ از پدر بزرگوارش ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: «به راستی که برای خدا علم ویژه و علم عامی است. علم ویژهٔ او علمی است که خداوند فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسلش را بر آن مطّلع نساخته و امّا علم عامش، همان علمی است که فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسلش را از آن آگاه ساخته و به طور حتم آن علم از جانب رسول خدا ﷺ به ما نیز رسیده است.»



۱۵ ـ جابر گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «خداوند دارای علمی است که کسی جز او از آن آگاه نیست و علمی که فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسلش آن را می‌دانند. ما نیز آن را می‌دانیم.»



۱۶ ـ عبدالاعلی گوید: عبد صالح، امام کاظم موسی بن جعفر ﷺ فرمود: «علم و دانش خدا با «أین» (کجایی) توصیف نمی‌شود و آن علم، به «کیف» (چگونگی) توصیف نمی‌شود و آن علم از خدا و خدا از آن جدا نمی‌شود و در بین خدا و علمش حدّ و اندازه‌ای نیست.»

۱۱. باب صفات الذات و صفات الأفعال

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ الْخَزَّازِ الْكُوفِيِّ عَنْ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعَ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرَ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورَ فَلَمَّا أَحْدَثَ الاشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّماً قَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّمَ».

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ عليه السلام حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ سَهْلٍ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَعْلَمُ؟ قَالَ: أَنَّى يَكُونُ يَعْلَمُ وَ لَا مَعْلُومَ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ؟ يَسْمَعُ قَالَ: «أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَا مَسْمُوعَ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلْ يُبْصِرُ؟ قَالَ: «أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَا مُبْصَرَ» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَلِيماً سَمِيعاً بَصِيراً ذَاتٌ عَلَّامَةٌ سَمِيعَةٌ بَصِيرَةٌ».

۳. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُبْنُ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّبْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلِيماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً» فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ: إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِعِلْمٍ وَ قَادِراً بِقُدْرَةٍ وَ حَيّاً بِحَيَاةٍ وَ قَدِيماً بِقِدَمٍ وَ سَمِيعاً بِسَمْعٍ وَ بَصِيراً بِبَصَرٍ؟ فَقَالَ عليه السلام: «مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْمُشَبِّهُونَ عُلُوّاً كَبِيراً».

۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ

بخش یازدهم

صفات ذات و صفات افعال

۱ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خدا، پروردگار ما، همواره بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود، شنوایی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود و بینایی ذات او بود و هیچ دیده شده‌ای نبود و قدرت ذات او بوده و هیچ مقدوری نبود. پس هنگامی که چیزها را پدید آورد و معلوم موجود شد علم او بر معلوم، شنیدن او بر شنیده شده، دیدن او بر آنچه دیده شده و قدرت او بر مقدور واقع شد.»

ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم: «پس خداوند همواره متکلّم بوده است؟ فرمود: «سخن گفتن صفتی است که حادث می‌شود و ازلی و همیشگی نیست و خداوند بود و هیچ متکلّمی نبود.»

۲ ـ حمّاد بن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «خدا همیشه می‌دانست؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می‌دانست در حالی که هیچ معلومی نبود.» راوی گوید: عرض کردم: «خدا پیوسته می‌شنید؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می‌شنید در حالی که هیچ مسموعی نبود.» راوی گوید: عرض کردم: «او پیوسته می‌دید؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می‌دید در حالی که هیچ دیده شده‌ای نبود.» آنگاه فرمود: «خداوند همواره دانا، شنوا و بینا بوده و دارای ذاتی به غایت دانا شنوا و بینا بوده است.»

۳ ـ حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «خدا همواره دانا، توانا، زندهٔ قدیم، شنوا و بینا بوده است.» به آن حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! همانا گروهی می‌گویند: خدا همواره دانا به علم، توانا به قدرت، زنده به حیات، قدیم به قدم، شنوا به گوش و بینا به دیده بوده است.» حضرت علیه السلام فرمود: «هر کس این را بگوید و با این باور، دینداری کند به حقیقت که همراه خدا، خدایان دیگر، انتخاب کرده و از ولایت و دوستی ما هیچ بهره‌ای بر او نیست.» آنگاه حضرتش علیه السلام فرمود: «خدا همواره به ذاتش دانا، توانا، زنده، قدیم، شنوا و بینا بوده، او به برتری بزرگی از آنچه مشرکان و مشبّهان می‌گویند، برتر است.»

۴ ـ هارون بن عبدالملك گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد توحید پرسیده شد. فرمود: «او ثابت

بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هَارُونَبْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: «هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ لا مُبْطَلٌ وَ لا مَعْدُودٌ وَ لا فِي شَيْءٍ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُعُوتٌ وَ صِفَاتٌ فَالصِّفَاتُ لَهُ وَ أَسْمَاؤُهَا جَارِيَةٌ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ وَ النُّعُوتُ نُعُوتُ الذَّاتِ لا تَلِيقُ إِلاَّ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ نُورٌ لا ظَلامَ فِيهِ وَ حَيٌّ لا مَوْتَ لَهُ وَ عَالِمٌ لا جَهْلَ فِيهِ وَ صَمَدٌ لا مَدْخَلَ فِيهِ رَبُّنَا نُورِيُّ الذَّاتِ حَيُّ الذَّاتِ عَالِمُ الذَّاتِ صَمَدِيُّ الذَّاتِ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُبْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِوشِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لا شَيْءَ غَيْرُهُ نُوراً لا ظَلامَ فِيهِ وَ صَادِقاً لا كَذِبَ فِيهِ وَ عَالِماً لا جَهْلَ فِيهِ وَ حَيّاً لا مَوْتَ فِيهِ وَ كَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمَ وَ كَذَلِكَ لا يَزَالُ أَبَداً».

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أُورَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ الصَّامِتِ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ كَانَ حَيّاً بِلا كَيْفٍ وَ لا أَيْنٍ وَ لا كَانَ فِي شَيْءٍ وَ لا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَ لا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَاناً وَ لا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ الاشْيَاءَ وَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ يَكُونُ وَ لا كَانَ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لا يَكُونُ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَةِ بَعْدَ ذَهَابِهِ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَهاً حَيّاً بِلا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ مَلِكاً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً وَ مَالِكاً بَعْدَ إِنْشَائِهِ وَ لَيْسَ لِلَّهِ حَدٌّ وَ لا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ وَ لا يَهْرَمُ لِلْبَقَاءِ وَ لا يَصْعَقُ لِدَعْوَةِ شَيْءٍ وَ لِخَوْفِهِ تَصْعَقُ الاشْيَاءُ كُلُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ حَيّاً بِلا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ وَ لا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَ لا كَيْفٍ مَحْدُودٍ وَ لا أَيْنٍ مَوْقُوفٍ وَ لا مَكَانٍ سَاكِنٍ بَلْ حَيٌّ لِنَفْسِهِ وَ مَالِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ كَانَ أَوَّلاً بِلا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِراً بِلا أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْخَلْقُ وَ الامْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ الْحَسَنِبْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحَسَنِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ

و موجود است، نه باطل و نه معدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان است و او را صفاتی است، پس صفات برای اوست و نامهای آنها بر آفریدگان جاری است مانند شنوایی، بینایی و مهربانی و بخشایندگی و امثال اینها و صفت‌ها همان صفت‌های ذات است که جز به خدا شایستگی ندارد. خداوند نوری است که ظلمتی در آن نیست، زنده‌ای است که مرگی در آن راه ندارد، آگاهی است که نادانی در آن راه ندارد، صمد و بی‌نیازی که در آن نفوذ نتوان کرد. پروردگار ما نوری الذات، حی الذات، عالم الذات و صمدی الذات است.»

۵ـ جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «به راستی که خداوند بود و چیزی جز او نبود، نوری بود که تاریکی در آن نبود، راستگویی بود که دروغی در آن نبود. عالم و آگاهی بود که جهلی در آن راه نداشت وزنده‌ای بود که مرگی در آن نبود و او امروز همین گونه است و برای همیشه تا ابد همچنین خواهد بود.»

۶ـ عبدالاعلی گوید: عبد صالح یعنی امام کاظم علیه السلام فرمود: به راستی که خدا ـ که معبودی جز او نیست ـ زنده‌ای بود بدون چون و چگونگی و در چیزی نبود و بر چیزی نبود و برای جایگاهِ بودنش، مکانی را پدید نیاورد و پس از آن که چیزها را پدید آورد نیرومند نشد و چیزی که موجود می‌شود به او شباهت ندارد و پیش از ایجاد ملك و بعد از نابودی آن از قدرت خالی نخواهد بود. او خدای زنده‌ای است که زندگیش حادث نیست و پیش از ایجاد ملک پادشاه بوده است و بعد از ایجاد آن، مالک آن است. حدّ و اندازه‌ای برای او نیست و به چیزی که به او شباهت داشته باشد شناخته نمی‌شود و به جهت بقا و ماندن پیر نمی‌شود و برای فرا خواندن چیزی بیهوش نمی‌گردد و همه چیز به جهت ترس و بیم از او بیهوش می‌شوند. خداوند زنده‌ای است بدون زندگی حادث و بدون هستی وصف شده و بدون چگونگی محدود وبدون کجایی موقوف و بدون مکانی ساکن. بلکه او به خودی خود زنده است، پادشاهی که همیشه قدرت دارد، آنچه راکه خواسته آنگاه که خواسته به خواست و مشیّت خود ایجاد و انشا فرموده است. او نخستین بی چگونگی و آخر بدون کجایی است و هر چیزی جز ذات او فانی است. آفرینش و امر نافذ از آنِ اوست مبارک است پروردگار جهانیان.

۷ـ عبدالاعلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نام خدا غیر خدا است و هر چه که نام چیز بر آن واقع شود، جز خدا مخلوق است. آنچه زبانها از آن تعبیر می‌کنند، یا دستها در آن کار کنند مخلوق و آفریده شده‌اند و «الله» غایت کسی است که آن را غایت قرار داده و غایت شده، غیر از غایت است. غایت، موصوف

خَالِدِبْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلا اللَّهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتِ الالْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتِ الايْدِي فِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الاشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَتُعْرَفَ كَيْنُونَتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلاّ كَانَتْ غَيْرَهُ لا يَذِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَداً وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَاعْتَقِدُوهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لانَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوَحِّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ وَ اللَّهُ خَالِقُ الاشْيَاءِ لا مِنْ شَيْءٍ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الاسْمَاءُ غَيْرُهُ وَ الْمَوْصُوفُ غَيْرُ الْوَاصِفِ.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُؤْمِنُ بِمَا لا يَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ لا يُدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَيْئاً إِلاّ بِاللَّهِ وَ لا تُدْرَكُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ إِلاّ بِاللَّهِ وَ اللَّهُ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً كَانَ كَمَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ مِنْ غَيْرِ نُطْقٍ لا مَلْجَأَ لِعِبَادِهِ مِمَّا قَضَى وَ لا حُجَّةَ لَهُمْ فِيمَا ارْتَضَى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى عَمَلٍ وَ لا مُعَالَجَةٍ مِمَّا أَحْدَثَ فِي أَبْدَانِهِمُ الْمَخْلُوقَةِ إِلاّ بِرَبِّهِمْ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْوَى عَلَى عَمَلٍ لَمْ يُرِدْهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَغْلِبُ إِرَادَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

قال مصنف هذا الكتاب: معنى ذلك أن من زعم أنه يقوى على عمل لم يرده الله أن يقويه عليه فقد زعم أن إرادته تغلب إرادة الله تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

٨ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُبْنُ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبَانِبْنِ عُثْمَانَ الاحْمَرِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً بَصِيراً عَلِيماً قَادِراً قَالَ: «نَعَمْ» فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلا يَنْتَحِلُ مُوَالاتَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً بِسَمْعٍ وَ بَصِيراً بِبَصَرٍ وَ عَلِيماً بِعِلْمٍ وَ قَادِراً بِقُدْرَةٍ؟ فَغَضِبَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ لَيْسَ مِنْ وَلايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَاتٌ عَلامَةٌ سَمِيعَةٌ بَصِيرَةٌ قَادِرَةٌ».

است و هر موصوفی ساخته شده است و صانع چیزها، به اندازهٔ معینی موصوف نمی‌شود. کسی به او هستی نداده که هستی او به ساختن غیر او شناخته شود و به غایتی متناهی نشده مگر آن که غایت غیر او بوده، و هر کس این حکم را بفهمد هرگز خوار و ذلیل نگردد و این همان توحید خالص است. پس - به اذن خدا - به آن اعتقاد داشته باشید و آن را تصدیق نمایید و بفهمید و هر کس گمان کند که خدا را به حجاب، یا به صورت، یا به مثال می‌شناسد، مشرک است، چرا که حجاب و صورت و مثال غیر اوست. او یگانه‌ای است تنها. پس چگونه او را به یگانگی یاد کرده، کسی که می‌پندارد او را به غیر او شناخته است.

تنها کسی خدا را شناخته که توسط خدا او را شناخته است. هر کس او را به وسیله خودش نشناخته در واقع او را نشناخته است، بلکه غیر او را می‌شناسد و خدا آفرینندهٔ همه چیزها - نه از چیزی - می‌باشد. او به نامهای خود نامیده می‌شود و او غیر نامهای خود است و نامها غیر او هستند و موصوف غیر از وصف کننده است. پس هر کس گمان می‌کند که به آنچه نمی‌شناسد، ایمان دارد، از معرفت گمراه است. هیچ آفریده‌ای چیزی را درک نمی‌کند مگر به خدا، و شناخت خدا درک نمی‌شود مگر به خدا، و خدا از آفریدگانش خالی و آفریدگانش از او خالی‌اند. آنگاه که خدا چیزی را بخواهد، چنان که خواست به امر او بدون نطق و سخن گفتن ایجاد می‌شود. از آنچه حکم فرموده بندگانش را پناهی نیست و در آنچه پسندیده آنها را حجّت و برهانی نیست. آنان بر هیچ کار و درمانی که در بدنهایشان پدید آورده، مگر به پروردگار خویش توانایی ندارند. پس هر کس پندارد که بر کاری که خدا آن را نخواسته نیرو دارد، در واقع پنداشته که اراده او بر ارادهٔ خدا پیروز می‌شود، مبارک است، پروردگار جهانیان.

نویسنده این کتاب گوید: معنای این مطلب این است که: هر کس گمان کند که بر کاری که خدا نخواسته توانایی دارد در واقع پنداشته که ارادهٔ او بر اراده خدا غالب می‌شود، مبارک است پروردگار جهانیان.

۸ - ابان بن عثمان احمر گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «مرا از این که خدا همواره شنوا، بینا، دانا و توانا بوده و هست، آگاه فرما؟» فرمود: «آری.» عرض کردم: «مردی که دوستی شما اهل بیت را به خود نسبت می‌دهد می‌گوید: خدا همواره به گوش شنوا و به چشم بینا و به دانش دانا و به قدرت توانا بوده است.» حضرت ﷺ خشمگین شد، آنگاه فرمود: «هر کس این سخن را بگوید و به آن باور کند شرک ورزیده و از ولایت و دوستی ما هیچ بهره‌ای نبرده است. به راستی که خدا، ذاتی دانا، شنوا، بینا و توانا است.»

۹. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِعِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مِنْ صِفَةِ الْقَدِيمِ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى وَ لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِغَيْرِ الَّذِي يَسْمَعُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كَذَبُوا وَ أَلْحَدُوا وَ شَبَّهُوا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ» قَالَ: قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ إِنَّمَا يَعْقِلُ مَا كَانَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ».

۱۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِبْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ قَالَ فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ وَ بَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَ النَّفْسُ شَيْءٌ آخَرُ وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولا وَ إِفْهَاماً لَكَ إِذْ كُنْتَ سَائِلا فَأَقُولُ: يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لا أَنَّ كُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ وَ التَّعْبِيرُ عَنْ نَفْسِي وَ لَيْسَ مَرْجِعِي فِي ذَلِكَ إِلاَّ إِلَى أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ بِلا اخْتِلافِ الذَّاتِ وَ لا اخْتِلافِ الْمَعْنَى».

۱۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِبْنِ بَشِيرٍ عَنْ فُضَيْلٍ سُكَّرَةَ قَالَ: قُلْتُ لابِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِي: هَلْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ مَوَالِيكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كَانَ يَعْلَمُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ وَحْدَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً مِنْ خَلْقِهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَلُ فَهُوَ الْيَوْمَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لا غَيْرُهُ قَبْلَ فِعْلِ الاشْيَاءِ وَ قَالُوا: إِنْ أَثْبَتْنَا أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِأَنَّهُ لا غَيْرُهُ فَقَدْ أَثْبَتْنَا مَعَهُ غَيْرَهُ فِي أَزَلِيَّتِهِ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تُعَلِّمَنِي مَا لا أَعْدُوهُ إِلَى غَيْرِهِ! فَكَتَبَ عليه السلام: «مَا زَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَالِماً تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ».

۱۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

۹ ـ محمّد بن مسلم گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «از صفت قدیم آن است که او یگانه، یکی، بی نیاز از نظر معنی یگانه است که معانی مختلفی ندارد.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «فدایت شوم! گروهی از مردم عراق گمان می‌کنند که خدا به غیر آنچه می‌بیند، می‌شنود و به غیر آنچه می‌شنود می‌بیند. فرمود: «دروغ گفتند، ملحد شدند و تشبیه نمودند. خداوند از این برتر است. به راستی که او شنواست به غیر آنچه می‌بیند و بیناست به غیر آنچه می‌شنود.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «آنان با آن تعقّلی که دارند گمان می‌کنند که او بیناست.» راوی می‌گوید: حضرت فرمود: «خداوند از این برتر است، تنها آنچه به صفت مخلوق باشد، تعقّل می‌شود و خداوند چنین نیست.»

۱۰ ـ هشام بن حکم ـ در حدیث زندیقی که از امام صادق ﷺ سؤال نمود ـ می‌گوید: زندیق به آن حضرت عرض کرد: «آیا تو معتقدی که خدا شنوای بیناست؟» حضرت صادق ﷺ فرمود: «او شنوای بیناست، شنوای بی‌عضو و بینای بی وسیله، بلکه او به نفس خود می‌شنود و به نفس خود می‌بیند و گفتار من که: او به نفس خود می‌شنود این نیست که خدا چیزی است و نفس چیز دیگر، ولیکن خواستم که از جانب خود عبارتی بگویم، چراکه من مورد پرسش قرار گرفتم و خواستم به تو بفهمانم، زیرا که تو پرسشگر بودی. از این رو می‌گویم: خداوند به همهٔ خود می‌شنود، نه این که همهٔ او بعضی دارد، ولیکن خواستم به تو بفهمانم و از جانب خود برای این مطلب تعبیری بیاورم و بازگشت من در این قول جز این نیست که خدا شنوا، بینا و دانای آگاهست، بی‌آنکه با ذات مقدّس او اختلافی داشته باشد و نه آن که در معنا مختلف شود.»

۱۱ ـ فضیل بن سکره گوید: به امام باقر ﷺ عرض کردم: «فدای تو شوم! اگر صلاح می‌دانید به من تعلیم فرمایید که آیا خداوند پیش از آن که خلق را بیافریند می‌دانست که او تنهاست؟ چون برخی از موالیان شما در این زمینه اختلاف کرده‌اند. بعضی از آنها گفته‌اند: او پیش از آن که چیزی از خلقش را بیافریند می‌دانست که وی تنهاست و بعضی از آنها گفته‌اند: «می‌دانست» در اینجا به معنای «انجام می‌داد» است، پس او امروز که چیزها را آفریده می‌داند که پیش از انجام دادن چیزها او بوده نه غیر او. وگفته‌اند: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه عالم بوده به این که او وجود دارد، نه غیر، در این صورت در ازلیّت، غیر او را با او در دوامی که دارد، ثابت نموده‌ایم. پس ای آقای من! اگر صلاح می‌دانید چیزی را که از آن به غیر تجاوز ننمایم، برای من بیاموزید.» حضرت ﷺ در پاسخ نوشت: «خدای تبارک و تعالی همواره عالم بوده است.»

۱۲ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خدا بود و هیچ چیز جز او نبود

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كَانَ اللَّهُ وَ لا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِمَا كَوَّنَ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَّنَهُ».

١٣. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: أَكَانَ يَعْلَمُ الاشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الاشْيَاءَ وَ كَوَّنَهَا أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ حَتَّى خَلَقَهَا وَ أَرَادَ خَلْقَهَا وَ تَكْوِينَهَا فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَ مَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام بِخَطِّهِ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِماً بِالاشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الاشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالاشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الاشْيَاءَ».

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ وَ الْحُسَيْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لِي: «أَ تَنْعَتُ اللَّهَ؟» فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ: «هَاتِ» فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ قَالَ: هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ» قُلْتُ: فَكَيْفَ تَنْعَتُهُ؟ فَقَالَ: «هُوَ نُورٌ لا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لا جَهْلَ فِيهِ وَ حَقٌّ لا بَاطِلَ فِيهِ» فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ.

١٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ قُلْتُ لَهُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُرِيداً؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُرِيدَ لا يَكُونُ إِلاَّ لِمُرَادٍ مَعَهُ بَلْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَادِراً ثُمَّ أَرَادَ».

١٦. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِبْنِ صَالِحٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ بُكَيْرِبْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عِلْمُ اللَّهِ وَ مَشِيَّتُهُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ أَمْ مُتَّفِقَانِ؟ فَقَالَ: «الْعِلْمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيَّةَ أَ لا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ: سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لا تَقُولُ سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ عَلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُكَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ فَإِذَا شَاءَ كَانَ الَّذِي شَاءَ كَمَا شَاءَ وَ عِلْمُ اللَّهِ سَابِقٌ لِلْمَشِيَّةِ».

١٧. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَبْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ



و همیشه به آنچه هستی داده آگاه بود. پس علم او به آن، پیش از بودنش همچون علمش به آن، بعد از آن که آن را هستی داده، می‌باشد.»

۱۳ ـ ایّوب بن نوح گوید: به خدمت امام ابوالحسن ﷺ نوشتم و پرسیدم: «آیا خداوند چیزها را می‌دانست پیش از آن که به آنها هستی دهد، یا این را نمی‌دانست تا آن که آنها را آفرید و آفرینش آنها را اراده فرمود. پس آنچه را آفرید به هنگام آفرینش و آنچه را به وجود آورد به هنگام به وجود آوردن، دانست؟»

حضرت ﷺ به خط مبارک خویش نوشت: «خداوند همواره به چیزها پیش از آن که آنها را بیافریند همچون علمش به چیزها بعد از آن که آنها را آفرید، آگاه بود.»

۱۴ ـ هشام بن سالم گوید: خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شدم. به من فرمود: «آیا خدا را توصیف می‌کنی؟» عرض کردم: «آری.» فرمود: «بگو.» عرض کردم: «او شنوای بیناست.» فرمود: «این صفتی است که آفریدگان در آن شرکت دارند.» عرض کردم: «پس چگونه او را توصیف می‌فرمایید؟» فرمود: «او نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست و حیاتی که هیچ مرگی در آن نیست و علمی که هیچ جهلی در آن نیست و حقّی که هیچ باطلی در آن راه ندارد.» من از خدمت حضرت بیرون آمدم در حالی که داناترین مردم در مورد توحید خدا بودم.



۱۵ ـ عاصم بن حمید گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «خدا همواره مرید و صاحب اراده بود؟» فرمود: «همانا مریدی نمی‌باشد مگر آن که مرادی با اوست، بلکه خداوند همواره عالم و قادر بوده بعد از آن اراده فرموده است.»



۱۶ ـ بکیر بن اعین گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «آیا علم و مشیّت خدا مختلف‌اند، یا با هم یکی هستند؟» فرمود: «علم، مشیّت نیست، آیا نمی‌بینی که تو می‌گویی: به زودی چنین خواهم کرد اگر خدا خواهد و نمی‌گویی: به زودی چنین کنم اگر خدا داند. پس سخن تو که «اگر خدا خواهد»، دلیل است بر آنکه او نخواسته است. پس هرگاه او بخواهد آنچه را که خواسته، چنانکه خواسته، خواهد بود و علم خدا از مشیّت او پیشی گرفته است.»

۱۷ ـ صفوان بن یحیی گوید: به امام ابوالحسن ﷺ عرض کردم: «مرا از ارادهٔ خدا و خلق آگاه فرما.» فرمود: «اراده نسبت به خلق، اندیشهٔ ضمیر است در آنچه برای او از فعل ظاهر می‌شود، ولی نسبت

الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الارَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ الْمَخْلُوقِ قَالَ: فَقَالَ: «الارَادَةُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ وَ مَا يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لا غَيْرُ ذَلِكَ: لانَّهُ لا يُرَوِّي وَ لا يَهُمُّ وَ لا يَتَفَكَّرُ وَ هَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ وَ هِيَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ فَإِرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفِعْلُ لا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِلا لَفْظٍ وَ لا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَ لا هِمَّةٍ وَ لا تَفَكُّرٍ وَ لا كَيْفَ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ بِلا كَيْفٍ».

۱۸. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْمَشِيَّةُ مُحْدَثَةٌ».

۱۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الاشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ».

قال محمدبن علي مؤلف هذا الكتاب رضي الله عنه: إذا وصفنا الله تبارك و تعالى بصفات الذات فإنما ننفي عنه بكل صفة منها ضدها: فمتى قلنا: إنه حي نفينا عنه ضد الحياة و هو الموت: و متى قلنا: إنه عليم نفينا عنه ضد العلم و هو الجهل و متى قلنا: إنه سميع نفينا عنه ضد السمع و هو الصمم و متى قلنا: بصير نفينا عنه ضد البصر و هو العمى و متى قلنا: عزيز نفينا عنه ضد العزة و هو الذلة و متى قلنا: حكيم نفينا عنه ضد الحكمة و هو الخطأ و متى قلنا: غني نفينا عنه ضد الغنى و هو الفقر و متى قلنا: عدل نفينا عنه الجور و الظلم و متى قلنا: حليم نفينا عنه العجلة و متى قلنا: قادر نفينا عنه العجز و لو لم نفعل ذلك أثبتنا معه أشياء لم تزل معه و متى قلنا: لم يزل حيا عليما سميعا بصيرا عزيزا حكيما غنيا ملكا حليما عدلا كريما فلما جعلنا معنى كل صفة من هذه الصفات التي هي صفات ذاته نفي ضدها أثبتنا أن الله لم يزل واحدا لا شيء معه و ليست الإرادة و المشية و الرضا و الغضب و ما يشبه ذلك من صفات الأفعال بمثابة صفات الذات لأنه لا يجوز أن يقال: لم يزل الله مريدا شائيا كما يجوز أن يقال: لم يزل الله قادرا عالما.

به خدا ، اراده‌اش احداث و ایجاد آن است نه غیر آن ، چراکه خداوند تدبّر نمی‌کند ، قصد و تفکّر نمی‌نماید و این صفتها از او دور است و اینها از صفات خلق است پس ارادهٔ خدا همان فعل است نه غیر آن که می‌فرماید : موجود شو ! پس موجود می‌شود و این بدون لفظ و سخنی است که به زبان جاری شود و بدون آن است که قصد و اندیشه‌ای انجام پذیرد و این چگونگی ندارد چنان که خود بدون چگونگی است .»

۱۸ ـ محمّد بن مسلم گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «مشیّت خدا محدث است .»

۱۹ ـ عمر بن اذینه گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «خدا مشیت را به خود آن آفرید ، آنگاه چیزها را به مشیّت آفرید .»

مؤلّف این کتاب می‌گوید : هرگاه ما خدا را به صفات ذات توصیف می‌کنیم تنها به این جهت است که به هر صفتی از آنها ، ضدّ آن را از او دور می‌سازیم . پس هرگاه می‌گوییم : او حیّ و زنده است ، ضدّ زندگی (مرگ) را از او نفی می‌کنیم . هرگاه می‌گوییم : او علیم و دانا است ، ضدّ علم (جهل) را از او نفی می‌کنیم . و هرگاه می‌گوییم : او شنوا است ، ضدّ شنوایی (کری) را از او نفی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم : بیناست ، ضدّ بینائی (کوری) را از او نفی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم :او عزیز و ارجمند است ، ضدّ عزّت (ذلّت و خواری) را از او نفی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم : حکیم است ، ضدّ حکمت (خطا و غلط) را از او دور می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم : او غنی و بی‌نیاز است ، ضدّ بی‌نیازی (نیاز) را از او نفی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم : او عادل است ، ضدّ عدل (ظلم و ستم) را از او نفی می‌کنیم و هر گاه می‌گوییم : او حلیم و بردبار است ، ضد بردباری (عجله و شتاب) را از او نفی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم : توانا است ، درماندگی را از او نفی می‌کنیم و اگر چنین نکنیم چیزهایی با او ثابت کرده‌ایم که همیشه با او بوده است .

و هرگاه می‌گوییم : او همواره زنده ، دانا ، شنوا ، بینا ، عزیز ، حکیم ، بی‌نیاز ، پادشاه بردبار ، عادل و بزرگوار بوده‌است ، پس چون با هر صفتی از این صفات ـ که صفات ذات اوست ـ ضدّ آن را نفی کردیم، ثابت کردیم که خدا همواره یکی بوده ، چیزی با او نبوده؛ و اراده ، مشیّت ، رضا ، غضب و آنچه از صفات افعال است به مثابهٔ صفات ذات نیست ؛ زیرا روا نیست گفته شود : خدا همیشه مرید و خواهان بوده آنسان که رواست گفته شود : خدا همیشه قادر و عالم بوده است .

١٢. باب تفسير قول الله عز و جل: كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إلاّ وَجْهَهُ

١. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مَنْصُورِبْنِ يُونُسَ عَنْ جَلِيسٍ لابِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لابِي جَعْفَرٍ عليه السلام: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ)[١] قَالَ: «فَيَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لٰكِنْ مَعْنَاهُ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ دِينَهُ وَ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ) قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ مَنْ أَخَذَ طَرِيقَ الْحَقِّ».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ) قَالَ: «مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الائِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لا يَهْلِكُ» ثُمَّ قَرَأَ: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ).[٢]

۴. وَ بِهٰذَا الاسْنَادِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لا يَهْلِكُ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَبِيعٍ الْوَرَّاقِ عَنْ صَالِحِ سَهْلٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ) قَالَ: «نَحْنُ».

۶. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ

---

١. سوره القصص، آيه ٨٨.
٢. سوره النساء، آيه ٨٠.

بخش دوازدهم

تفسیر گفتار خدا:

«هر چیزی جز وجه او نابود است»

۱ ـ ابو حمزه گوید: به امام باقر ﷺ عرض کردم: «تفسیر گفتار خدا که: هر چیزی جز وجه او نابود است چیست؟» فرمود: «هر چیزی هلاک می‌شود ذات باقی می‌ماند. به راستی که خدا بزرگتر از آن است که به وجه توصیف شود، ولیکن معنای آن چنین است که هر چیزی نابود می‌شود مگر دین او و وجه همان است که از آن رو به خدا می‌روند.»

۲ ـ حارث بن مغیرهٔ نصری گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا: هر چیزی مگر وجه او نابود می‌شود. پرسیدم. فرمود: «هر چیزی نابود می‌شود مگر کسی که راه حق را برگزیند.»

۳ ـ صفوان جمّال گوید: از امام صادق ﷺ دربارهٔ گفتار خدا: هر چیزی جز وجه او نابود می‌شود، پرسیدم فرمود: «هر کس به سوی خدا از فرمان او نسبت به محمّد و امامان بعد از آن حضرت ﷺ بیاید، آن همان وجهی است که هلاک نمی‌شود. آنگاه حضرت این آیه را خواند: هر کس رسول خدا را فرمان برد، به حقیقت از خدا فرمان برده است.»

۴ ـ و به همین اسناد گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «ما همان وجه خدا هستیم که هلاک نمی‌شود.»

۵ ـ صالح بن سهل گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا: هر چیزی جز وجه او نابود می‌شود پرسیدم. فرمود: «وجه او ما هستیم.»

۶ ـ ابو سلام از یکی از اصحاب ما نقل می‌کند که گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «ما همان مثانی (دوتا

يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلامٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ نَبِيَّنَا ﷺ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الارْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ عَرَفَنَا مَنْ عَرَفَنَا وَ مَنْ جَهِلَنَا فَأَمَامَهُ الْيَقِينُ». قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: معنى قوله: «نحن المثاني» أي نحن الذين قرننا النبي ﷺ إلى القرآن و أوصى بالتمسك بالقرآن و بنا فأخبر أمته بأن لا نفترق حتى نرد عليه حوضه.

٧. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ النَّخَعِيِّ عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ) قَالَ: «دِينَهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ» قُلْتُ: وَ مَا الرَّوِيَّةُ؟ قَالَ: «الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعَنَا إِلَيْهِ وَ صَنَعَ مَا أَحَبَّ».

٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَثْمَرَتِ الاشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الانْهَارُ وَ بِنَا نَزَلَ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ عُشْبُ الارْضِ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ». لَوْ لا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِ فَنَحْنُ هُمْ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ خُزَّانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ وَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ

دوتا) هستیم که خدا آنها را به پیامبر خود عطا فرمود و ما همان وجه خدا هستیم که در میان شما می‌گردیم. هر کس که ما را شناخت، ما را شناخت و هر کس ما را نشناخت یقین (که همان مرگ است) در پیش روی اوست.»

نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: معنی گفتار حضرت که: «ما همان مثانی هستیم» یعنی، ما همان کسانی هستیم که پیامبر ﷺ ما را به قرآن نزدیک کرد و سفارش فرمود که به قرآن و ما چنگ زنند و به اُمّتش خبر داد که ما از هم جدا نمی‌شویم، تاکنار حوضش (حوض کوثر) بر او وارد شویم.

۷ـ خیثمه گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا که: هر چیزی جز وجه او نابود می‌شود پرسیدم. فرمود: «یعنی، دین او؛ و رسول خدا ﷺ وامیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا، وجه، و چشم او در میان بندگانش بودند، و زبان او که به آن سخن می‌گفت، و دستش بر آفریدگانش بودند و ما همان وجه خدا هستیم که از آن وارد می‌شوند. ما همواره در بین بندگان او هستیم مادامی که خدا را در آنها رویّه باشد.» عرض کردم: «رویّه چیست؟» فرمود: «حاجت و نیاز است. هرگاه خدا در آنها حاجتی نداشته باشد ما را به سوی خود بالا می‌برد و آنچه دوست دارد و خواهد انجام می‌دهد.»

۸ـ مروان بن صباح گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو فرمود و ما را نگارش نمود و صورتهای ما را نیکو ساخت ما را چشم خود در میان بندگانش، و زبان گویای خود در میان آفریدگانش، دست خود که به رأفت و رحمت بر بندگانش گشود و وجه خود که از آن به سوی او می‌روند، و باب خود که بر او دلالت می‌کند و گنجینه‌داران خود در آسمان و زمینش قرارداد. به واسطهٔ ما درختان میوه می‌آورند، میوه‌ها می‌رسند، جویها روان می‌شوند. به خاطر ما باران از آسمان فرود می‌آید، گیاه از زمین می‌روید و به عبادت ما، خدا پرستش می‌شود و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی‌شد.»

۹ـ ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا یکی است، یگانه، متوحّد به یگانگی و به امر خویش متفرّد و تنهاست. خلقی را آفرید و امر دین خود را به آنها تفویض فرمود. پس ما آنها هستیم. ای پسر ابی یعفور! ما حجّت خدا در بین بندگان او، گواهان او بر خلقش، امینان او بر وحیش، خزینه‌داران او بر علمش، وجه او که از آن وارد می‌شوند، چشم او در مردم، زبان گویایِ او، قلب پذیرای او و درگاه او که بر او دلالت می‌کند، هستیم. ما عمل کنندگان به امر او، فراخوانان به سوی راه او هستیم. خدا به وسیلهٔ ما

عَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ الْوَاعِي وَ بَابُهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ الدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الادِلاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ».

۱۰. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ أَسْلَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ عَنِ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْوَرْدِ بْنِ ثُمَامَةَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ سَمِعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله رَجُلا يَقُولُ: «لِرَجُلٍ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَ وَجْهَ مَنْ يُشْبِهُكَ فَقَالَ صلى الله عليه وآله مَهْ لا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله تركت المشبهة من هذا الحديث أوله و قالوا: «إن الله خلق آدم على صورته فضلوا في معناه و أضلوا».

۱۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِم عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَ وَجْهَ مَنْ يُشْبِهُكَ فَقَالَ صلى الله عليه وآله: يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَقُلْ هَذَا لاخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».



شناخته و پرستیده شد، ما راهنمایان به سوی خدا هستیم و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی‌شد.»

۱۰ - ابی ورد بن ثمامه گوید: علی ﷺ می‌فرمود: پیامبر از مردی شنید که می‌گفت: «خدا روی تو و روی کسی را که به تو شباهت دارد، زشت گرداند.» حضرت فرمود: «آرام باش! این سخن را مگوی که همانا خداوند آدم را بر صورت او آفرید (و آدمیان به یکدیگر می‌مانند).»



نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: فرقهٔ مشبّهه، بخش نخست این حدیث را ترک کرده و گفته‌اند: به راستی که خدا آدم را بر صورت خود آفرید، و در معنای آن گمراه شدند و دیگران را هم گمراه کرده‌اند.

۱۱ - حسین بن خالد گوید: به امام رضا ﷺ عرض کردم: «یابن رسول الله! مردم روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود: خدا آدم را بر صورت خود آفرید.» فرمود: «خدا آنها را بکشد! آنها بخش نخست این حدیث را حذف کرده‌اند. به راستی که رسول خدا ﷺ از کنار دو تن گذشت که به یکدیگر دشنام می‌دادند، از یکی از آنها شنید که به رفیقش می‌گفت: «خدا روی تو و روی کسی را که به تو شباهت دارد، زشت کند.» حضرت ﷺ فرمود: «ای بندهٔ خدا! به برادرت چنین مگو، زیرا خدا آدم را بر صورت او آفریده است.»













۱۳. باب تفسير قول الله عز و جل:
(يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي)

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ)[1] فَقَالَ: «الْيَدُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الْقُوَّةُ وَ النِّعْمَةُ قَالَ: (وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ)[2] وَ قَالَ: (وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ)[3] أَيْ بِقُوَّةٍ وَ قَالَ: (وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)[4] أَيْ قَوَّاهُمْ وَ يُقَالُ: لِفُلَانٍ عِنْدِي أَيَادٍ كَثِيرَةٌ: أَيْ فَوَاضِلُ وَ إِحْسَانٌ؟ وَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ بَيْضَاءُ: أَيْ نِعْمَةٌ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (لِإِبْلِيسَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ) قَالَ: «يَعْنِي بِقُدْرَتِي وَ قُوَّتِي».

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض مشايخ الشيعة بنيسابور يذكر في هذه الآية: أن الأئمة عليهم السلام كانوا يقفون على قوله: (مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ) ثم يبتدءون بقوله عز و جل: (بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) و قال: هذا مثل قول القائل: بسيفي تقاتلني و برمحي تطاعنني كأنه يقول عز و جل: بنعمتي قويت على الاستكبار و العصيان.

---

۱. سوره ص، آيه ۷۵.
۲. سوره ص، آيه ۱۷.
۳. سوره الذاريات، آيه ۴۷.
۴. سوره المجادله، آيه ۲۲.

بخش سیزدهم

تفسیر گفتار خدا:
«ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت
که بر آنچه به دست خود آفریده‌ام، سجده کنی؟»

۱ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ در مورد گفتار خدا: ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت بر آنچه به دست خود آفریده‌ام، سجده کنی. پرسیدم. فرمود: «ید در کلام عرب به معنای قوّت و نعمت است. خداوند می‌فرماید: ویاد کن بندهٔ ما داوود راکه دارای قوّت بود و می‌فرماید: و آسمان را بنا کردیم و آن را با دست، افراشتیم. یعنی با قوّت و توانایی. و می‌فرماید: و به آنان با روحی از خود نیرومندی داد. یعنی،آنها را تقویت کرد وگفته می‌شود: فلانی را نزد من ایادی بسیاری است یعنی نعمت و احسان است و او را نزد من، ید بیضا (دست سفید) است یعنی نعمت است.

۲ـ محمّد بن عبیده گوید: از امام رضا ﷺ دربارهٔ گفتار خداکه می‌فرماید: ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت بر آنچه به دو دست خود آفریده‌ام، سجده کنی. پرسیدم. فرمود: «یعنی به قدرت و قوّت و نیروی من.»

نگارنده این کتاب می‌گوید: از یکی از بزرگان شیعه در نیشابور شنیدم که در مورد این آیه می‌گفت: «ائمه ﷺ به هنگام قرائت این آیه در آخر ما منعك أن تسجد لما خلقت وقف می‌کردند. آنگاه بقیّهٔ آیه را آغاز می‌کردند که بيدي استكبرت أم كنت من العالين. او می‌گفت: این همانند گفتار گوینده است که می‌گوید: به شمشیر من با من جنگ می‌کنی و به نیزهٔ من با من نیزه می‌زنی. گویی خداوند می‌فرماید: به نعمت من، بر تکبّر و گردنکشی و نافرمانی من توانا شدی.»

۱۴. باب تفسير قول الله عز و جل:
(يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ.)[۱]

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) قَالَ: حِجَابٌ مِنْ نُورٍ يُكْشَفُ فَيَقَعُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَّداً وَ تُدْمَجُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) قَالَ: «تَبَارَكَ الْجَبَّارُ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى سَاقِهِ فَكَشَفَ عَنْهَا الْإِزَارَ قَالَ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» قَالَ: «أُفْحِمَ الْقَوْمُ وَ دَخَلَتْهُمُ الْهَيْبَةُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ(خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ)».[۲]

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: قوله عليه السلام: «تبارك الجبار و أشار إلى ساقه فكشف عنها الإزار» يعني به: تبارك الجبار أن يوصف بالساق الذي هذا صفته.

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ مُوسَى عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) قَالَ: « كَشَفَ إِزَارَهُ عَنْ سَاقِهِ وَ يَدُهُ الْأُخْرَى عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى».

قال مؤلف هذا الكتاب: معنى قوله: «سبحان ربي الأعلى». تنزيه لله عز و جل أن يكون له ساق.

---

۱. سوره القلم، آیه ۴۲.
۲. سوره یونس، آیه ۲۷.

بخش چهاردهم

تفسیر گفتار خدا:
«روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.»

۱ـ حسین بن سعید گوید: از امام رضا علیه‌السلام در مورد گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. فرمود: «حجابی از نور کشف می‌شود و مؤمنان به سجده می‌روند و پشتهای منافقان درهم می‌رود و همچون چوب خشک می‌شود و نمی‌توانند که سجده کنند.»

۲ـ محمّد بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه‌السلام در مورد گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. فرمود: «خداوند جبّار برتر است.» آنگاه به ساق پایش اشاره نمود و زیر جامه را از آن دور کرد و فرمود: «و به سجده فراخوانده می‌شوند و نمی‌توانند.» فرمود: «قوم درمانده شوند و ترس آنها را فرا می‌گیرد و دیدگانشان خیره می‌گردد و دلهایشان به گلو می‌رسد در حالی که چشمهایشان بالا رونده است که خواری آنها را فرا می‌گیرد و البتّه آنها به سجده فرا خوانده می‌شدند در حالی که تندرست می‌باشند.»

محمّد بن علی مؤلّف این کتاب می‌گوید: گفتار آن حضرت که: «خداوند جبّار برتر است و به ساق پایش اشاره نمود و جامه را از آن دور کرد.» منظور حضرت این است که: خداوند جبّار، برتر از آن است که به ساقی که صفتش این است، وصف شود.

۳ـ عبید بن زراره گوید: از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. حضرت جامه‌اش را از ساق پایش دور کرد در حالی که دست دیگرش بر سرش بود، فرمود: پاک و منزّه است پروردگارم که بلند مرتبه‌تر است.

نگارنده این کتاب گوید: معنای گفتار آن حضرت که: «پاک و منزّه است پروردگارم که بلند مرتبه‌تر است، تنزیه و دور کردان خدا است از آن که ساقی داشته باشد.»

١٥. باب تفسير قول الله عز و جل:
(اللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضِ إلى آخر الآية)[1]

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ‌بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْعَبَّاسِ‌بْنِ هِلالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَاعليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللّٰهُ: (نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضِ) فَقَالَ: «هَادٍ لاهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لاهْلِ الارْضِ» وَ فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ: «هَدَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ هَدَى مَنْ فِي الارْضِ».

قال مصنف هذا الكتاب: إن المشبهة تفسر هذه الآية على أنه ضياء السماوات و الأرض و لو كان كذلك لما جاز أن توجد الأرض مظلمة في وقت من الأوقات لا بالليل و لا بالنهار لأن الله هو نورها و ضياؤها على تأويلهم و هو موجود غير معدوم فوجودنا الأرض مظلمة بالليل و وجودنا داخلها أيضا مظلما بالنهار يدل على أن تأويل قوله: (اللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضِ) هو ما قاله الرضاعليه السلام دون تأويل المشبهة فإنه عز و جل هاد لأهل السماوات و الأرض المبين لأهل السماوات و الأرض أمور دينهم و مصالحهم فلما كان بالله و بهداه يهتدي أهل السماوات و الأرض إلى صلاحهم و أمور دينهم كما يهتدون بالنور الذي خلق الله لهم في السماوات و الأرض إلى صلاح دنياهم قال: إنه نور السماوات و الأرض على هذا المعنى و أجرى على نفسه هذا الاسم توسعا و مجازا لأن العقول دالة على أن الله عز و جل لا يجوز أن يكون نورا و لا ضياء و لا من جنس الأنوار و الضياء لأنه خالق الأنوار و خالق جميع أجناس الأشياء.

و قد دل على ذلك أيضا قوله: (مَثَلُ نُورِهِ) و إنما أراد به صفة نوره و هذا النور هو غيره لأنه شبهه بالمصباح و ضوئه الذي ذكره و وصفه في هذه الآية و لا يجوز أن يشبه نفسه بالمصباح لأن الله لا شبه له و لا نظير فصح أن نوره الذي شبهه بالمصباح إنما هو دلالته أهل السماوات و الأرض على مصالح دينهم و على توحيد ربهم و حكمته و عدله

---

١. سوره النور، آيه ٣٥.



بخش پانزدهم

معنای سخن خدا:
«خدا نور و روشنی بخش آسمانها و زمین است....»

۱ ـ عبّاس بن هلال گوید: از امام رضا ؈ دربارهٔ گفتار خدا: «خدا نور آسمانها و زمین است...» پرسیدم. فرمود: «هدایتگر و راهنمای اهل آسمانها و اهل زمین است.» و در روایت برقی آمده: کسانی را که در آسمانها و در زمین‌اند هدایت و راهنمایی فرمود.



نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: فرقهٔ مشبّهه این آیه را این گونه تفسیر می‌کنند که خدا روشنی آسمان‌ها و زمین است. اگر چنین بود البتّه روا نبود که زمین در وقتی از اوقات تاریک شود، نه در شب و نه در روز؛ چراکه خدا ـ بنا بر تأویل آنان ـ نور و روشنی آن است و او موجودی است که معدوم نیست. پس این که زمین به هنگام شب تاریک است و درون زمین نیز تاریک است؛ نشانگر این است که تأویل سخن خدا همان چیزی است که امام رضا ؈ فرموده نه سخن مشبّهه، چراکه خدا راهنما و هدایتگر اهل آسمانها و زمین است و برای اهل آسمانها و زمین اُمور دین و مصالح ایشان را بیان و آشکار می‌فرماید و از آنجایی که اهل آسمانها و زمین به خدا و هدایتش به سوی صلاح و امور دین خویش هدایت می‌یابند، آنسان که به نوری که خدا برای ایشان در آسمانها و زمین آفریده است به صلاح دنیای خود هدایت می‌شوند، براین معنا فرمود: او نور آسمانها و زمین است و این نام را از روی توسّع و مجاز بر خودش جاری فرمود، چراکه خردها نشانگر این هستند که روا نیست خدا، نور و روشنی، و از جنس نور و روشنی باشد چراکه او آفرینندهٔ نورها و آفرینندهٔ همهٔ اجناس و همهٔ چیزهاست.



همچنین فرمودهٔ او: «مَثَل نوره» نشانگر این است که از آن، تنها صفت نورش را اراده فرموده است و این نور غیر خداست، زیرا خدا آن را به چراغ و روشنیش ـ که آن را در این آیه ذکر و توصیف کرده ـ تشبیه فرموده و جایز نیست خودش را به چراغ تشبیه کند، چراکه خدا نظیری ندارد. پس درست شد که نورش را که به چراغ تشبیه فرموده، همان دلالت و راهنمایی اهل آسمانها و زمین بر مصالح دینشان و بر توحید پروردگارشان و حکمت و عدلش باشد.



ثم بين وضوح دلالته هذه و سماها نورا من حيث يهتدي بها عباده إلى دينهم و صلاحهم فقال: «مثله كمثل كوة و هي المشكاة فيها المصباح و المصباح هو السراج فِي زُجَاجَةٍ صافية شبيهة بالكوكب الدري في صفائه و الكوكب الدري هو الكوكب المشبه بالدر في لونه و هذا المصباح الذي في هذه الزجاجة الصافية يتوقد من زيت زيتونة مباركة و أراد به زيتون الشام لأنه يقال: إنه بورك فيه لأهله و عنى عز و جل بقوله: (لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ) أن هذه الزيتونة ليست بشرقية فلا تسقط الشمس عليها في وقت الغروب و لا غربية فلا تسقط الشمس عليها في وقت الطلوع بل هي في أعلى شجرها و الشمس تسقط عليها في طول نهارها فهو أجود لها و أضوأ لزيتها.

ثم أكد وصفه لصفاء زيتها فقال: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) لما فيها من الصفاء فبين أن دلالات الله التي بها دل عباده في السماوات و الأرض على مصالحهم و على أمور دينهم هي في الوضوح و البيان بمنزلة هذا المصباح الذي في هذه الزجاجة الصافية و يتوقد بها الزيت الصافي الذي وصفه فيجمع فيه ضوء النار مع ضوء الزجاجة و ضوء الزيت و هو معنى قوله (نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ) و عنى بقوله عز و جل: (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) يعني من عباده و هم المكلفون ليعرفوا بذلك و يهتدوا به و يستدلوا به على توحيد ربهم و سائر أمور دينهم و قد دل الله عز و جل بهذه الآية و بما ذكره من وضوح دلالاته و آياته التي دل بها عباده على دينهم أن أحدا منهم لم يؤت فيما صار إليه من الجهل و من تضييع الدين لشبهة و لبس دخلا عليه في ذلك من قبل الله عز و جل إذ كان الله عز و جل قد بين لهم دلالاته و آياته على سبيل ما وصف و إنهم إنما أتوا في ذلك من قبل أنفسهم بتركهم النظر في دلالات الله و استدلال بها على الله عز و جل و على صلاحهم في دينهم و بين أنه بكل شيء من مصالح عباده و من غير ذلك عليم.

۲. وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) فَقَالَ: «هُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لَنَا فَالنَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ الائِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ دَلالاتِ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَصَالِحِ الدِّينِ وَ شَرَائِعِ الاسْلامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۳. وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ: مَا حَدَّثَنَا بِهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ الْهِيتِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلامِ قَالَ: حَدَّثَنَا

آنگاه وضوح این دلالتش را بیان کرده و آن را نور نامیده است به گونه‌ای که بندگانش به وسیلهٔ آن به دین و صلاح خویش راه می‌یابند و فرموده : مثل آن، مثل روزنه‌ای است در دیوار و آن مشکاتی است که در آن مصباح است و مصباح همان چراغی است که در آبگینهٔ صافی که در صفا شبیه به کوکب دزّی است و کوکب دزی همان ستاره‌ای است که در رنگش به مروارید تشبیه شده و این چراغی که در این آبگینهٔ صافی است از روغن درخت زیتون پر نفع و با برکت افروخته می‌شود و منظور از آن ، زیتون شام است ، زیرا که گفته شده : در آن برای اهلش برکت داده شده و مقصود خدا از قولش : او شرقی و غربی نیست این است که این زیتون نه در جانب شرق است که به هنگام غروب آفتاب ، آفتاب بر آن نتابد و نه در جانب غرب است که به هنگام طلوع آفتاب ، آفتاب بر آن نتابد . بلکه آن ، در بلندترین موضع درخت است که در تمام روز آفتاب بر آن می‌تابد که همین بر آن نیکوتر است و روغنش را روشن‌تر می‌کند .

آنگاه وصفش را به جهت صفای روغن آن درخت زیتون تأکید کرد و فرمود : نزدیک است که روغن آن خود به خود روشن شود گرچه آتشی به آن نرسیده باشد به جهت صفایی که دارد . پس بیان فرمود که : دلالتهایی که خدا به وسیلهٔ آن بندگانش را در آسمانها و زمین بر مصالح و بر امور دینشان دلالت فرموده ، در وضوح و بیان به منزلهٔ این چراغی است که در این آبگینهٔ صاف و روغن صافی ـ که آن را وصف کرده ـ به آن افروخته می‌شود . پس روشنی آتش با روشنی آبگینه و روشنی روغن در آن جمع می‌شود . و این معنای سخن خداست که : نوری بر فراز نور دیگر است . و مقصود او از قولش : خدا به نور خویش هر کس را که می‌خواهد هدایت می‌کند، یعنی بندگان مکلّفش را هدایت می‌کند تا بدین وسیله به او معرفت پیدا کنند و به آن راه یابند و بر توحید پروردگار و سایر امور دین خودشان استدلال کنند .

خداوند با این آیه و با آنچه که از وضوح راهنمایی‌ها و آیاتش که به وسیلهٔ آنها بندگان خود را بر دینشان دلالت کرده ذکر فرموده روشن ساخت که هیچ کدام از آنها در مورد جهل و تضییع دینی که به وسیلهٔ شبهه و آشفتگی بر او داخل شده‌اند ، از جانب خدا نبوده، زیرا که خدا دلالت‌ها و آیت‌های خود را برای آنان ـ طبق آنچه وصف نمود ـ بیان فرموده و آنان در این مورد تنها از جانب نفس‌های خود انجام داده‌اند و اندیشه و نظر در دلالتهای خدا و استدلال با آنها بر خدای عزوجل و بر صلاح و دین خویش را ترک کرده‌اند و بیان کرده که او به هر چیزی از مصالح بندگانش و غیر آن داناست .

۲ـ و از امام صادق ﷺ از سخن خدا که می‌فرماید :« خدا ، نور آسمانها و زمین است . مثل نور او همانند مشکاتی است که در آن چراغ است» پرسیده شد، فرمود : «این مَثَلی است که خداوند آن را برای ما زده‌است، پس پیامبر و امامان ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ از دلالتهای خدا و آیت‌های او هستند که به وسیلهٔ آنها به توحید ، مصالح دین ، شرایع اسلام و سنّتها و فریضه‌ها هدایت می‌شود و هیچ نیرو و توانایی جز به وسیلهٔ خدای بلند مرتبه نیست .»

۳ـ تصدیق این مطلب ، روایتی است که از فضیل بن یسار نقل شده که گوید : به امام صادق ﷺ عرض

مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ أَبِي الثَّلْجِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ غَالِبٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِبْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَرْوَانَ الذُّهْلِيِّ عَنِ الْفُضَيْلِبْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللّٰهِ الصَّادِقِ عليه السلام: (اللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضِ؟) قَالَ: «كَذٰلِكَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ» قَالَ: قُلْتُ: (مَثَلُ نُورِهِ؟) قَالَ: «مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله»: قُلْتُ: (كَمِشْكٰاةٍ؟) قَالَ: «صَدْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله» قَالَ: قُلْتُ: (فِيهٰا مِصْبٰاحٌ) قَالَ: «فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ» قُلْتُ: (الْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ؟) قَالَ: «عِلْمُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ عليه السلام» قُلْتُ: (كَأَنَّهٰا؟) قَالَ: «لايِّ شَيْءٍ تَقْرَأُ كَأَنَّهٰا؟!» فَقُلْتُ: فَكَيْفَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» قُلْتُ: (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ؟) قَالَ: «ذٰلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لا يَهُودِيٌّ وَ لا نَصْرَانِيٌّ» قُلْتُ: (يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ؟) قَالَ: «يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ» قُلْتُ: (نُورٌ عَلىٰ نُورٍ؟) قَالَ: «الامَامُ فِي إِثْرِ الامَامِ عليهما السلام».

۴. حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ هَارُونَ الْهِيتِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ أَبِي الثَّلْجِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ الزُّهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ صَبِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ظَرِيفُ نَاصِحٍ عَنْ عِيسَىبْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ) قَالَ: «الْمِشْكَاةُ نُورُ الْعِلْمِ فِي صَدْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله (الْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ):الزُّجَاجَةُ صَدْرُ عَلِيٍّ عليه السلام) :صَارَ عِلْمُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ عليه السلام: (الزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ) قَالَ: (نُورٌ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّةٍ) قَالَ: لا يَهُودِيَّةٍ وَ لا نَصْرَانِيَّةٍ (يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ) قَالَ: يَكَادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام يَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَ (نُورٌ عَلىٰ نُورٍ) يَعْنِي إِمَاماً مُؤَيَّداً بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ فِي إِثْرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ ذٰلِكَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

فهؤلاء الأوصياء الذين جعلهم الله عز و جل خلفاءه في أرضه و حججه على خلقه لا تخلو الأرض في كل عصر من واحد منهم عليهم السلام يدل على صحة ذلك قول أبي طالب في رسول الله صلى الله عليه و آله.

أنت الأمين محمد قرم أغر مسود   لمسودين أطايب كرموا و طاب المولد
أنت السعيد من السعود تكنفتك الأسعد   من لدن آدم لم يزل فينا وصي مرشد

کردم : «منظور از : خداوند نور آسمانها و زمین است چیست ؟» فرمود : «خداوند این چنین است .» راوی می‌گوید : عرض کردم : «منظور از «مثل نور آن» چیست؟» فرمود : «آن محمّد ﷺ است .» عرض کردم : « مانند مشکات » . فرمود : «سینهٔ محمّد است .» عرض کردم : « در آن چراغ » . فرمود : «در آن مصباح ، نور علم یعنی پیامبری است .» عرض کردم : « چراغ در آبگینه » فرمود : «علم رسول خدا ﷺ است که به قلب علی ؑ صادر شد .» عرض کردم : « کأنّها» (گویی آن) فرمود : «برای چه کأنّها می‌خوانی ؟» عرض کردم : «فدایت شوم ! پس چگونه است ؟» فرمود : « کأنه کوکب دریّ .» عرض کردم : « از درخت مبارکی که نه شرقی است نه غربی برافروخته می‌شود .» فرمود : «این امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ؑ است که نه یهودی است و نه نصرانی .» عرض کردم : « نزدیک است روغنش برافروخته شود گرچه با آتش تماس نگرفته‌است » . فرمود : «نزدیک است که علم از دهان عالِم آل محمّد بیرون آید پیش از آنکه آن به آن نطق کند .» عرض کردم : « نوری برفراز نور است » . فرمود : «امامی است در پی امام دیگر .»

۴ ـ عیسی بن راشد گوید: از حضرت محمّد بن علی بن الحسین ؑ در مورد گفتار خدا : همانند چراغدانی که در آن چراغ است پرسیدم . فرمود : «چراغدان نور علم در سینهٔ پیامبر ﷺ است چراغ در آبگینه و آبگینه زجاجه ، سینهٔ علی ؑ است که علم پیامبر ﷺ به سینهٔ علی ؑ منتقل گردید. الزجاجة کأنّها کوکب دریّ توقد من شجرة مبارکة فرمود: نور است . لا شرقیة ولا غربیة یعنی نه منسوب به یهود است و نه منسوب به نصارا. یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار یعنی نزدیک است که عالِم آل محمّد به علم تکلّم کند، پیش از آن که از او پرسیده شود . نور علی نور یعنی امامی که به نور علم و حکمت تأیید شده است پشت سر امامی دیگر از آل محمّد ، و این امر از زمان آدم بوده است و تا روز رستاخیز خواهد بود .»

پس اینان ، همان اوصیایی هستند که خداوند آنها را خلفای خود در زمین و حجّتهای خود بر آفریدگانش قرار داده که زمین در هر عصر و زمانی از یکی از آنها خالی نیست . نشانگر صحّت این مطلب گفتار ابوطالب ؑ در شأن پیامبر خدا ﷺ است که گوید :

تو آن استوار و امینی هستی ـ ای محمّد ! ـ که خدا تو را بر همهٔ مهترانی که با مروّت ، بزرگوار ، گرانمایه ، بخشنده و حلال زاده اند ، مهتر ساخته است . تو نیک بخت از نیک بختانی که گرد تو را از زمان آدم، نیک بختان گرفته‌اند و همواره در میان ما وصی و هدایتگر بوده‌است . پس به حقیقت ، من تو را راست

فـلقد عـرفتك صـادقا بـالقول لا تـتفند ما زلت تنطق بالصواب و أنت طفل أمرد

يقول: ما زلت تتكلم بالعلم قبل أن يوحى إليك و أنت طفل كما قال إبراهيم عليه السلام و هو صغير لقومه: «إِنِّي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ»[1] و كما تكلم عيسى عليه السلام في المهد فقال: (إِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ آتٰانِيَ الْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. وَ جَعَلَنِي مُبٰارَكاً)[2] أَيْنَ مٰا كُنْتُ الآية. و لأبي طالب في رسول الله صلى الله عليه و آله مثل ذلك في قصيدته اللامية حين يقول:

و ما مثله في الناس سيد معشر إذا قايسوه عند وقت التحاصل

فـأيده رب العـباد بـنوره و أظـهر دينا حـقه غـير زائـل

و يقول فيها:

و أبـيض يـستسقى الغمام بـوجهه ربـيع اليـتامى عـصمة للأرامـل

تـطيف بـه الهـلاك مـن آل هـاشم فـهم عـنده فـي نـعمة و فـواضل

و مـيزان صـدق لا يـخيس شـعيرة و مـيزان عـدل وزنـه غـير عـائل»

۵. حَـدَّثَنَا عَـلِيُّ بْنُ عَـبْدِ اللّٰـهِ الْـوَرَّاقُ قَـالَ: حَـدَّثَنَا سَـعْدُ بْنُ عَـبْدِ اللّٰـهِ قَـالَ: حَـدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ عُمَرَ وَ مُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْكُوفِيِّينَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (اللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ) «فَـالْمِشْكَاةُ صَـدْرُ نَـبِيِّ اللّٰـهِ صلى الله عليه و آله فِـيهِ الْمِصْبَاحُ وَ الْمِصْبَاحُ هُوَ الْعِلْمُ فِي الزُّجَاجَةِ وَ الزُّجَاجَةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ عِلْمُ النَّبِيِّ ص عِنْدَهُ».

---

۱. سوره الانعام، آیه ۷۸.
۲. سوره مریم، آیه ۳۱.



گو در گفتار شناختم که به دروغ نسبت داده نمی‌شوی و همواره به حق و راستی و درستی گویا بودی درحالی که هنوز تو نوجوانی بودی که ریش نداشتی.

نویسنده گوید: منظور این است که پیوسته تو به علم سخن می‌گفتی، پیش از آن که به تو وحی شود و تو کودک بودی، آنسان که ابراهیم ﷺ در هنگام کودکی به قوم خود فرمود: به راستی که من از آنچه شما شرک می‌ورزید، بیزارم، و آنسان که عیسی ﷺ در گهواره سخن گفت: من بندهٔ خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده و در هر کجا باشم مبارک قرار داده است....»



و نیز ابو طالب ﷺ در قصیدهٔ لامیه‌اش که در شأن پیامبر خدا ﷺ سروده می‌گوید:

در بین مردمانِ هیچ گروهی، آقا و سروری مانند او نیست، آنگاه که او را به هنگام آشکار شدن و آماده شدن به دیگران قیاس کنند.

از این رو پروردگار بندگان خود را به نور خویش تأیید کرد و دینی را که حق آن زایل شدنی نیست، آشکار ساخت.



باز در این قصیده می‌گوید:

«سفید رویی که به آبروی او، از ابر باران خواسته می‌شود و او بهار یتیمان و نگاهدار بیچارگان است.

جان نثاران خاندان هاشم به دور او می‌چرخند. پس آنان در نزد او در نعمت و افزونی‌ها هستند.

و ترازوی راستی است که به قدر دانه‌ای جو بی‌وفایی نمی‌کند و ترازوی عدالتی که سنجش آن انحراف ندارد.»



۵ـ جابر بن یزید گوید: از امام باقر ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «خداوند، نور آسمانها و زمین است. مثل نور او همانند چراغدانی است...» پرسیدم. فرمود: چراغدان سینهٔ پیامبر است که در آن چراغ است و چراغ همان علم است در آبگینه و آبگینه امیرالمؤمنین ﷺ است و علم پیامبر خدا ﷺ نزد اوست.»



۱۶. باب تفسير قول الله عز و جل: (نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ)

۱. حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِصامِ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللّهُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلانٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو حامِدٍ عِمْرانُ مُوسَى بْنِ إِبْراهِيمَ عَنِ الْحَسَنِبْنِ الْقاسِمِ الرَّقّامِ عَنِ الْقاسِمِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مُسْلِمٍ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلِيَّبْنَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ)[1] فَقالَ: «إِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى لا يَنْسَى وَ لا يَسْهُو وَ إِنَّما يَنْسَى وَ يَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَلا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَقُولُ: (وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا)[2] وَ إِنَّما يُجازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقاءَ يَوْمِهِ) بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَما قالَ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ)[3] وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا)[4] أَيْ نَتْرُكُهُمْ كَما تَرَكُوا الاسْتِعْدادَ لِلِقاءِ يَوْمِهِمْ هذا».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: قوله: «نتركهم» أي لا نجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله عز و جل و أما قول الله عز و جل: (وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ)[5] أي لم يعاجلهم بالعقوبة و أمهلهم ليتوبوا.

---

۱. سوره التوبه، آیه ۶۷.
۲. سوره مریم، آیه ۶۴.
۳. سوره الحشر، آیه ۱۹.
۴. سوره الاعراف، آیه ۵۱.
۵. سوره البقره، آیه ۱۷.

بخش شانزدهم

تفسیر گفتار خدا:

«آنان خدا را فراموش کردند پس خدا نیز آنها را فراموش کرد»

۱ ـ عبدالعزیز بن مسلم گوید: از امام رضا ؑ در مورد سخن خدا که می‌فرماید: «آنان خدا را فراموش کردند. پس خدا نیز آنها را فراموش کرد» پرسیدم. فرمود: «خداوند فراموشی ندارد و سهو نمی‌کند و تنها آفریده ای که حادث شده است فراموشی دارد و سهو می‌کند. آیا سخن خدا را نمی‌شنوی که می‌فرماید: پروردگار تو فراموشکار نبود و نخواهد بود و مراد این است که کسی را که او و روز ملاقات او را فراموش نموده مجازات می‌کند به این که نفسهای آنها (خودشان) را از یاد ایشان می‌برد، آنسان که خدا می‌فرماید: و همانند کسانی که خدا را فراموش کردند نباشید، پس خدا خودشان را از یاد ایشان برد، اینان همان فاسقانند. و آنجا که می‌فرماید: پس امروز آنها را فراموش می‌کنیم آنسان که آنان دیدار این روزشان را فراموش کردند. یعنی ما آنها را ترک می‌کنیم آنسان که آنها آمادگی دیدار امروزشان را ترک کردند.»

نگارنده این کتاب می‌گوید: منظور از این که آنها را ترک می‌کنیم یعنی پاداش کسی را که دیدار آن روز را امید داشت، برای آنان قرار نمی‌دهیم. زیرا که ترک بر خدا روا نیست و امّا گفتار خداوند که می‌فرماید: و آنها را در تاریکی‌ها رها ساخت که نمی‌دیدند، یعنی در کیفر آنها شتاب نکرد، بلکه به آنها مهلت داد تا توبه کنند و به سوی خدا بازگردند.

۱۷. باب تفسیر قوله عز و جل:
وَالارْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ

۱. حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِصامِ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلانِ الْكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّبْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ الارْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ)[1] فَقالَ: «ذٰلِكَ تَعْيِيرُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَ تَعالَى لِمَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ أَلا تَرَى أَنَّهُ قالَ: (وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ) وَ مَعْناهُ إِذْ قالُوا إِنَّ الارْضَ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ كَما قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ) إِذْ قالُوا: (ما أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ)[2] ثُمَّ نَزَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ عَنِ الْقَبْضَةِ وَ الْيَمِينِ فَقالَ: (سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ)».

۲. حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ يَحْيَى زَكَرِيّا الْقَطّانُ قالَ: حَدَّثَنا بَكْرُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ حَبِيبٍ قالَ: حَدَّثَنا تَمِيمُبْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمانَبْنِ مِهْرانَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ الارْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ) فَقالَ: (يَعْنِي مِلْكَهُ لا يَمْلِكُها مَعَهُ أَحَدٌ وَ الْقَبْضُ مِنَ اللّٰهِ تَبارَكَ وَ تَعالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ الْمَنْعُ وَ الْبَسْطُ مِنْهُ الاعْطاءُ وَ التَّوْسِيعُ كَما قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ اللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)[3] يَعْنِي يُعْطِي وَ يُوَسِّعُ وَ يَمْنَعُ وَ يُضَيِّقُ وَ الْقَبْضُ مِنْهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي وَجْهٍ آخَرَ الاخْذُ وَ الاخْذُ فِي وَجْهِ الْقَبُولُ مِنْهُ كَما قالَ: (وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ)[4] أَيْ يَقْبَلُها مِنْ أَهْلِها وَ يُثِيبُ عَلَيْها» قُلْتُ: فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ السَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ؟) قالَ: «الْيَمِينُ الْيَدُ وَ الْيَدُ الْقُدْرَةُ وَ الْقُوَّةُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ السَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ) بِقُدْرَتِهِ وَ قُوَّتِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ».

---

۱. سوره الازمر، آیه ۴۷.
۲. سوره الانعام، آیه ۹۱.
۳. سوره القلم، آیه ۲۴۵.
۴. سوره التوبه، آیه ۱۰۴.

بخش هفدهم

تفسیر گفتار خدا:
«وزمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضهٔ قدرت اوست
و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند»

۱ ـ محمّد بن عیسی بن عبید گوید: از امام ابوالحسن علی بن محمّد عسکری ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «وزمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضهٔ قدرت اوست و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند.» پرسیدم. فرمود: «این سرزنش و تعبیری از جانب خداوند برای کسانی است که او را به آفریدگانش تشبیه کرده‌اند. آیا نمی‌بینی که فرمود: و خدا را آنچنان که شایسته است ارج نگذاشته است. معنایش این است که آنگاه که گفتند: زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضهٔ قدرت اوست و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند، آنسان که خدا فرمود: و آنان آنچنان که شایسته است او را ارج نگذاشتند، آنگاه که گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است، آنگاه خداوند خود را از قبض کردن دست تنزیه و دور کرد و فرمود: پاک و منزّه و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند.»

۲ ـ سلیمان بن مهران گوید: از امام صادق ﷺ دربارهٔ قول خدا: «و زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست.» پرسیدم. فرمود: «منظورش پادشاهی اوست که در این پادشاهی هیچ کس با او مالک نمی‌شود و قبض از خدا در جای دیگر به معنای منع و بسط است. اعطا و وسعت نیز از او است. چنانکه خدا فرموده است: و خدا تنگ می‌گیرد و می‌گشاید و به سوی او بازگرانیده می‌شوید. یعنی عطا می‌کند، وسعت می‌دهد، منع می‌فرماید و تنگ می‌گیرد. قبض از او در وجه دیگر به معنای گرفتن است و گرفتن در وجهی، قبول و پذیرفتن از اوست، چنانکه فرمود: خدا صدقه‌ها را می‌گیرد. یعنی آنها را از صاحبان آنها قبول می‌فرماید و به آنها پاداش می‌دهد.»

عرض کردم: «معنای آیه: آسمانها در دست راست او پیچیده شده چیست؟ فرمود: «یمین، دست است و دست، قدرت و قوّت و توانایی است. خداوند می‌فرماید: و آسمانها به قدرت و توانایی او پیچیده شده است، او پاک و منزّه و برتر است از آنچه شرک ورزان نسبت می‌دهند.»

۱۸. باب تفسير قول الله عز و جل:
(كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَحْمَدَبْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّبْنَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)[1] فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحُلُّ فِيهِ فَيُحْجَبَ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ وَ لَكِنَّهُ يَعْنِي: إِنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ».

---

۱. سوره المطففين، آيه ۱۵.

بخش هیجدهم

تفسیر سخن خدا:

«چنین نیست، آنان به راستی در آن روز از پروردگارشان محجوبند»

۱ - حسن بن علی بن فضّال گوید: از امام رضا علیه السلام دربارهٔ سخن خدا که می‌فرماید: «نه چنین است، آنان به راستی در آن روز از پروردگارشان محجوبند» پرسیدم. فرمود: «خدا به مکانی وصف نمی‌شود که در آن حلول نماید. پس بندگانش در آن روز از او محجوب شوند، ولیکن منظور او این است که آنان از پاداش پرورگارشان محجوبند.»

۱۹. باب تفسير قوله عز و جل:
(وَ جاءَ رَبُّكَ وَ المَلَكُ صَفًّا صَفًّا)

۱. حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ إِبْراهِيمَبْنِ أَحْمَدَبْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِسَعِيدِ الكُوفِيُّ الْهَمْدانِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ فَضّالٍ عَنْ أَبِيهِ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلِيَّبْنَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)[1] فَقالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا يُوصَفُ بِالْمَجِيءِ وَ الذَّهابِ تَعالَى عَنِ الانْتِقالِ إِنَّما يَعْنِي بِذلِكَ وَ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً».

---

۱. سوره الفجر، آيه ۲۲.

بخش نوزدهم

تفسیر سخن خدا:

«و پروردگار تو و فرشتگان صف به صف آمدند.»

۱ـ حسن بن علی بن فضّال گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «و پروردگار تو و فرشتگان صف به صف آمدند» پرسیدم. فرمود: «به راستی که خدا به آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود. خدا از انتقال و از جایی به جایی رفتن برتر است. تنها هدفش این است که: امر و فرمان پروردگار تو و فرشتگان صف به صف آمدند.»

۲۰. باب تفسير قوله عز و جل:
(هَلْ يَنظُرُونَ إلاّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الغَمَامِ وَ المَلائِكَةُ)

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَحْمَدَبْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِسَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّبْنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلائِكَةُ)[1] قَالَ: «يَقُولُ: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ»..

---
۱. سوره البقره، آيه ۲۱۰.

بخش بیستم

تفسیر سخن خدا:

«آیا انتظار دارند که خدا در سایه‌بانی از ابرها همراه فرشتگان بیاید؟

۱ـ حسن بن علی بن فضّال گوید: از امام رضا ﷺ در مورد سخن خدا که می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند جز آن که عذاب او در سایه‌بانهایی از ابر بیاید و فرشتگان بیایند؟» پرسیدم. فرمود: «یعنی آیا نمی‌نگرند که خداوند، فرشتگان را در سایه بانهایی از ابر بیاورد. و این گونه نازل شده است.»

۲۱. باب تفسير قوله عز و جل:
(سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ) و قوله عز و جل: (اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
و قوله عز و جل: (وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)
و قوله عز و جل: (يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ)

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَبْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ)[۱] وَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)[۲] وَ عَنْ قَوْلِهِ: (وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّٰهُ)[۳] وَ عَنْ قَوْلِهِ: (يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ).[۴]

فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَسْخَرُ وَ لا يَسْتَهْزِئُ وَ لا يَمْكُرُ وَ لا يُخَادِعُ وَ لٰكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَ جَزَاءَ الاسْتِهْزَاءِ وَ جَزَاءَ الْمَكْرِ وَ الْخَدِيعَةِ تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً».

---

۱. سوره التوبه، آيه ۷۹.
۲. سوره البقره، آيه ۱۵.
۳. سوره آل عمران، آيه ۵۴.
۴. سوره النساء، آيه ۱۴۲.

بخش بیست و یکم

تفسیر آیاتی چند:

«خدا آنها را مسخره می‌کند.» و «خدا آنها را استهزا می‌کند.»

و «آنان مکر کردند و خداوند مکر و چاره جویی کرد

و خداوند بهترین چاره جویان است.»

و «آنان می‌خواهند خدارا فریب دهند و حال آن که او آنها را فریب می‌دهد.»

۱ ـ حسن بن علی بن فضّال گوید: از امام رضا ﷺ در مورد آیاتی چند (که در عنوان ترجمه شد) پرسیدم. فرمود: «خداوند استهزاء، ریشخند و مکر نمی‌کند، فریب نمی‌دهد ولیکن او آنها را به خاطر سخریه، استهزا، مکر و فریب کیفر می‌دهد، خداوند به برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند، برتر است.»

۲۲. باب معنى جَنْبِ اللّٰهِ عز و جل

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: معنى قوله عليه السلام: «و أنا قلب الله الواعي» :أي أنا القلب الذي جعله الله وعاء لعلمه و قلبه إلى طاعته و هو قلب مخلوق لله عز و جل كما هو عبد لله عز و جل و يقال: قلب الله كما يقال عبد الله و بيت الله و جنة الله و نار الله و أما قوله: «عين الله» فإنه يعني به: الحافظ لدين الله و قد قال الله عز و جل: (تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا)[۱] أي بحفظنا و كذلك قوله عز و جل: (لِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي)[۲] معناه على حفظي.

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي خُطْبَتِهِ: أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الارَامِلِ وَ أَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ)[۳] وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ أَنَا بَابُ

---

۱. سوره القمر، آيه ۱۴.
۲. سوره طه، آيه ۳۹.
۳. سوره الزمر، آيه ۵۶.

بخش بیست و دوم

معنای جَنْب خدا

۱ ـ عبدالرحمان بن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من علم خدا و قلب نگاهدارندهٔ او و زبان گویا و چشم او و جنب و پهلوی خدا و دست خدا هستم.»

نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: معنای فرمایش آن حضرت که: «من قلب واعی و نگاهدارندهٔ او هستم.» یعنی منم آن دلی که خداوند آن را وعاء (ظرف) علم خود قرار داده و آن را به طاعتش گردانیده و آن دلی است که برای خدا آفریده شده، آنسان آن حضرت، بندهٔ خدا است. گفته می‌شود که: قلب خدا، چنانکه گفته می‌شود: بندهٔ خدا، خانهٔ خدا، بهشت خدا و آتش خدا.

وامّا منظورش از اینکه من چشم خدا هستم این است که حافظ دین خدا هستم و خدا فرمود: «آن کشتی مقابل چشمهای ما روان می‌شد.» یعنی به حفظ و نگاهداری ما روان می‌شد. همچنین سخن خدا که می‌فرماید: «و در برابر دیدگان من پرورش یابی.» یعنی بر تربیت و محافظت من باشی.

۲ ـ ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: «منم هدایتگر، منم راه یافته، منم پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان، منم پناه هر ناتوان و ایمنی بیمناکان، منم جلودار مؤمنان به سوی بهشت، منم ریسمان استوار خدا، منم دستگیرهٔ محکم خدا و منم کلمهٔ تقوا، منم چشم خدا وزبان راستگوی او و دست او، منم آن جنب و پهلوی خدا که می‌فرماید: «ای افسوس و پشیمانی! بر آن کوتاهی که در جنب خدا نمودم.» (که مراد طلب قرب جوار اوست)».

و منم آن دست گشودهٔ خدا به مهربانی و آمرزش بر بندگانش و منم درگاه آمرزش. هر کس مرا شناخت و حق مرا شناخت به حقیقت که پروردگار خود را شناخته است چراکه من وصیّ پیامبر او در

حِطَّةٍ: مَنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لأنِّي وَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لا يُنْكِرُ هَذَا إلاَّ رَادٌّ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الجنب الطاعة في لغة العرب يقال: هذا صغير في جنب الله أي في طاعة الله عز و جل فمعنى قول أمير المؤمنين عليه السلام أنا جنب الله أي أنا الذي ولايتي طاعة الله قال الله عز و جل: (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ) :أي في طاعة الله عز و جل.

زمینش و حجّت او بر خلقش هستم. این سخنان را جز ردکنندهٔ بر خدا و رسولش، انکار نمی‌کند.»

نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: «جنب» در لغت عرب به معنای طاعت و فرمان بردن است. گفته می‌شود: این در جنب خدا کوچک است یعنی در طاعت خدا. بنابراین، معنای سخن امیرالمؤمنین ﷺ که: «منم جنب خدا» یعنی منم آن کسی که دوستی و ولایت من، طاعت خدا است خداوند فرمود که: «ای افسوس و پشیمانی! برآن کوتاهی که در جنب خدا انجام دادم.» یعنی در طاعت خدا.

۲۳. باب معنی الحجزة

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَبْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا» قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْحُجْزَةُ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْحُجْزَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله آخِذٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا» ثُمَّ قَالَ: «وَ الْحُجْزَةُ النُّورُ».

۳. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّبْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُبْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ عَمَّارِبْنِ أَبِي الْيَقْظَانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذاً بِحُجْزَةِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا فَنَحْنُ وَ شِيعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ اللَّهِ مَا نَزْعُمُ أَنَّهَا حُجْزَةُ الازَارِ وَ لَكِنَّهَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله آخِذاً بِدِينِ اللَّهِ وَ نَجِيءُ نَحْنُ آخِذِينَ بِدِينِ نَبِيِّنَا وَ تَجِيءُ شِيعَتُنَا آخِذِينَ بِدِينِنَا».

۴. وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّلَاةُ حُجْزَةُ اللَّهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَحْجُزُ الْمُصَلِّيَ عَنِ الْمَعَاصِي مَا دَامَ فِي صَلَاتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ)[۱]

---

۱. سوره العنکبوت، آیه ۴۵.

بخش بیست وسوم

در معنای «حُجْزه»(۱)

۱ - محمّد بن بشر همدانی گوید: از محمّد بن حنیفه شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین ؑ به من فرمود: «به راستی در روز رستاخیز رسول خدا ﷺ حجزهٔ خدا را می‌گیرد و ما حجزهٔ پیامبرمان را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزهٔ ما را می‌گیرند.» عرض کردم: «ای امیرمؤمنان! حجزه چیست؟» فرمود: «خداوند بزرگتر از آن است که به حجزه و غیر آن توصیف شود، ولیکن رسول خدا ﷺ امر خدا را می‌گیرد و ما آل محمّد، امر پیامبر خودمان را می‌گیریم و شیعیان ما، امر ما را می‌گیرند.»

۲ - حسن بن علی خزّاز گوید: امام رضا ؑ فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز رستاخیز حجزهٔ خدا را می‌گیرد و ما حجزهٔ پیامبر خودمان را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزهٔ ما را می‌گیرند.» آنگاه فرمود: حجزه همان نور است.»

۳ - ابو الیقظان، عمّار، گوید: امام صادق ؑ فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز رستاخیز در حالی می‌آید که حجزهٔ پروردگارش را گرفته است، ما حجزهٔ پیامبر خود را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزهٔ ما را می‌گیرند. پس ما و شیعیان ما گروه و حزب خداییم و گروه و حزب خدا، همان پیروزمندانند. به خدا سوگند! ما نمی‌گوییم که آن، حجزه و بند لباس است ولیکن آن، از این بزرگتر است. پیامبر خدا ﷺ می‌آید در حالی که به دین خدا چنگ زده و ما می‌آییم در حالی که بر دین پیامبر خدا چنگ زده‌ایم، و شیعیان ما می‌آیند در حالی که به دین ما را چنگ زده‌اند.»

۴ - از حضرت صادق ؑ روایت شده که فرمود: «نماز حجزهٔ خدا است، چون نماز، نمازگزار را - مادامی که در نماز است - از معصیت‌ها منع می‌کند. خدای عزوجل فرمود: به راستی که نماز از کار زشت و فحشا و منکر باز می‌دارد.»

۱- حُجزه: در اصل به معنای کمربند است.

۲۴. باب معنى العين و الأذن و اللسان

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَبْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِبْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً مِنْ رَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ عَيْنُ اللّٰهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَبِهِمْ يَمْحُو السَّيِّئَاتِ وَ بِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِهِمْ يُحْيِي مَيِّتاً وَ بِهِمْ يُمِيتُ حَيّاً وَ بِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَ بِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّتَهُ» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: «الْأَوْصِيَاءُ».

بخش بیست و چهارم

معنای چشم، گوش و زبان

۱ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: «به راستی که خدا را آفریدگانی است که آنها را از نور و رحمت خود به جهت رحمتش آفریده است. پس آنان به اذن او چشم بینا، گوش شنوا و زبان گویای او در بین آفریدگانش هستند. آنان بر آنچه ـ از عذر، یا ترسانیدن، یا حجّت و برهان آوردن ـ فرو فرستاده شده، امینان او هستند. پس به وسیلهٔ آنان گناهان را نابود می‌کند و از ظلم باز می‌دارد و رحمت را فرود می‌آورد و مرده را زنده می‌کند و زنده را می‌میراند و خلق خود را به وسیلهٔ آنها امتحان می‌فرماید و به وسیلهٔ آنان در میان خلقش به حکم خویش داوری می‌کند.» عرض کردم: «فدایت گردم! این گروه کیانند؟» فرمود: «اوصیا هستند.»

۲۵. باب معنی قوله عز و جل: (وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ)

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّبْنِ نُعْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَبْنِ عَمَّارٍ عَمَّنْ سَمِعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ): «لَمْ يَعْنُوا أَنَّهُ هَكَذَا وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: قَدْ فَرَغَ مِنَ الامْرِ فَلا يَزِيدُ وَ لا يَنْقُصُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ تَكْذِيباً لِقَوْلِهِمْ: (غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ)[1] أَلَمْ تَسْمَعِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (يَمْحُوا اللّٰهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ).[2]

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْمَشْرِقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ» فَقُلْتُ: لَهُ يَدَانِ هَكَذَا وَ أَشَرْتُ بِيَدِي إِلَى يَدِهِ؟! فَقَالَ: «لا لَوْ كَانَ هَكَذَا لَكَانَ مَخْلُوقاً».

---

۱. سوره المائده، آیه ۶۴.
۲. سوره الرعد، آیه ۳۹.

بخش بیست و پنجم

تفسیر سخن خدا:

«ویهود گفتند: دست خدا بسته است، بسته باد دست‌های آنان! وآنها به سبب آنچه گفتند مورد لعنت قرار گرفتند، بلکه هر دو دستش گشاده است.»

۱ ـ اسحاق بن عمّار از کسی که شنیده نقل می‌کند از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدا: «و یهود گفتند: دست خدا بسته است» پرسیدم. فرمود: «مقصود آنها این نبود که او چنین است، ولیکن آنها گفتند: او از کارش فارغ شده است. پس چیزی نمی‌افزاید و کم نمی‌کند. خداوند به جهت تکذیب سخن آنان فرمود: بسته باد دست‌های آنان! و آنان به سبب آنچه گفتند مورد لعنت قرار گرفتند، بلکه هر دو دستش گشوده است و آن گونه که می‌خواهد انفاق می‌کند. آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید: «خداوند آنچه را بخواهد از بین برده و ثابت نگه می‌دارد و اُمّ الکتاب نزد اوست؟»

۲ ـ عبدالله بن قیس گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «بلکه دستهای او گشوده است». به دستهای او اشاره کردم و گفتم: «او را دو دست این چنین است؟» فرمود: «نه، اگر چنین بود، مخلوق بود.»

۲۶. باب معنی رضاه عز و جل و سخطه

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْمَشْرِقِيِّ عَنْ حَمْزَةَبْنِ الرَّبِيعِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُوبْنُ عُبَيْدٍ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوىٰ)[1] مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةَ مَخْلُوقٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا يَسْتَفِزُّهُ شَيْءٌ وَ لا يُغَيِّرُهُ».

۲. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا)[2] قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضًى وَ سَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطاً وَ ذَلِكَ لانَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الادِلاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ وَ لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ قَالَ أَيْضاً: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا وَ قَالَ أَيْضاً: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)[3] وَ قَالَ أَيْضاً: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ)[4] وَ كُلُّ هَذَا وَ شِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ غَيْرُهُمَا مِنَ الاشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ وَ لَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى الْمُكَوِّنِ الاسَفُ وَ الضَّجَرُ وَ هُوَ الَّذِي أَحْدَثَهُمَا وَ أَنْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْمُكَوِّنَ يَبِيدُ يَوْماً مَا لانَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الضَّجَرُ وَ الْغَضَبُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ وَ إِذَا دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الابَادَةُ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَمْ يُعْرَفِ الْمُكَوِّنُ مِنَ الْمُكَوَّنِ وَ لا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ وَ لا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عُلُوّاً كَبِيراً هُوَ الْخَالِقُ لِلاشْيَاءِ لا لِحَاجَةٍ فَإِذَا كَانَ لا لِحَاجَةٍ

---

۱. سوره طه، آیه ۸۱.
۲. سوره الزخرف، آیه ۵۵.
۳. سوره النساء، آیه ۸۰.
۴. سوره الفتح، آیه ۱۰.

بخش بیست و ششم

معنای خشنودی خدا و خشم او

۱ـ حمزة بن ربیع از کسی که ذکر کرده، نقل می‌کند: در مجلس امام باقر ﷺ بودم ناگاه عمرو بن عبید وارد شد و به حضرت عرض کرد: «فدای تو گردم! آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: و هر کس خشم من بر او فرود آید به حقیقت که هلاک شده است. منظور از این خشم چیست؟» امام باقر ﷺ فرمود: «ای عمرو! مراد از آن کیفر است. به راستی که هر کس پندارد که خدا از چیزی به چیز دیگر منتقل می‌شود، در واقع او را به صفت مخلوق توصیف کرده است، همانا چیزی او را از جایه در نمی‌کند و او را دگرگون نمی‌سازد.»

۲ـ و به همین اسناد احمد بن ابی عبدالله از پدرش در روایتی مرفوعه از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که حضرت در مورد گفتار خدا: «آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از آنها انتقام کشیدیم»، فرمود: «خداوند همانند ما اندوهگین نمی‌شود، خشم نمی‌گیرد ولیکن او دوستانی را برای خود آفریده که اندوه می‌خورند و خشنود می‌شوند و آنان آفریدگان تدبیر شدگانند. پس خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داده است و این به جهت آن است که آنها را فرا خوانندگان مردم به سوی خود و راهنمایان به سوی خود قرار داده و به همین جهت، چنین بلند مرتبه شده‌اند و مقصود این نیست که این اندوه و خشم به خدا می‌رسد آنسان که به آفریدگانش می‌رسد، بلکه معنا آن چیزی است که فرموده است.

همچنین در حدیث قدسی فرمود: هر کس به دوستی از دوستان من اهانت نماید در واقع با من مبارزه کرده و مرا به جنگ خود فراخوانده است، و نیز فرمود: هر کس از پیامبر اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده‌است و نیز فرمود: به راستی کسانی که با تو بیعت می‌کنند تنها با خدا بیعت می‌کنند. پس هر کدام از این‌ها و مانند اینها به صورتی است که برای تو ذکر کردم.»

و همچنین است خشنودی و خشم خدا و موارد دیگری که به این شباهت دارد و اگر این گونه بود که خشم، اندوه و دلتنگی به خدا می‌رسید با آنکه او همان است که اینها را پدید آورده و ایجاد فرموده است، جایز می‌شد که گوینده‌ای بگوید: خدای هستی دهنده، روزی هلاک می‌شود. چرا که هرگاه دلتنگی

اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَ الْكَيْفُ فِيهِ فَافْهَمْ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِبْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ: أَنَّ رَجُلا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا وَ الْغَضَبَ دِخَالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مُعْتَمَلٌ مُرَكَّبٌ لِلاشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ وَ خَالِقُنَا لا مَدْخَلَ لِلاشْيَاءِ فِيهِ وَاحِدٌ أَحَدِيُّ الذَّاتِ وَ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيُهَيِّجُهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فَإِنَّ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ وَ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ الَّذِي لا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَلَقَ الاشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَ لا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعاً».

۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُبْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقُلْتُ: لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاهُ ثَوَابُهُ».

و خشم بر او داخل شود، تغییر و دگرگونی مزاجی نیز بر او داخل خواهد شد و چون تغییر و دگرگونی بر او داخل شود، نمی‌توان بر او از هلاکت ایمن بود.

و اگر امر، چنین باشد هستی دهنده از هستی داده شده، توانا از آنکه بر او توانایی داده و آفریننده از آفریده شده، شناخته نمی‌شود. خداوند از این قول و اعتقاد به برتری بزرگ، برتر است. او آفریدگار چیزها است بی‌آنکه حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای نیاز نباشد بایستی اندازه و چگونگی را در مورد او محال شمرد. پس ان شاء الله این را بفهم.»

۳ـ هشام بن حکم گوید: مردی از امام صادق ﷺ پرسید: «آیا خدا خشنودی و خشم دارد؟» فرمود: «آری، ولی آن به روشی که از آفریدگان یافت می‌شود، نیست. توضیح این که: خوشنودی و خشم حالتی است که بر شخص داخل می‌شود و او را از حالتی به حالت دیگر نقل می‌کند که عمل را می‌پذیرد و مرکّب است و چیزها را در آن مدخلیّتی است. در حالی که چیزها در آفریدگار ما مدخلیّتی ندارند. او یکتا، یگانه، احدی الذات واحدی المعنی است. پس خشنودی او ثواب و پاداش اوست و خشمش عقاب اوست، بی‌آنکه چیزی در او داخل شود که او را به هیجان آورده و از حالتی به حالت دیگر نقل کند، چراکه این صفت آفریدگان است که عاجز و نیازمندند و او ـ تبارك و تعالی ـ توانمندی عزیز است که هیچ نیازی به چیزی از آنچه آفریده، ندارد و همهٔ آفریدگانش به او احتیاج دارند. او چیزها را بدون حاجت و سببی آفریده، آفریدنی که از روی اختراع و ابتداع ـ از نو چیزی را پدید آوردن ـ است.»

۴ـ محمّد بن عماره گوید: از امام صادق ﷺ پرسیدم: «یابن رسول الله! مرا آگاه کن آیا خدا خشنود و خشمگین می‌شود؟» فرمود: «آری، و آن، آن گونه که از آفریدگان یافت می‌شود، نیست؛ ولی خشم خدا، عقابش و خشنودیش ثواب و پاداش اوست.»

۲۷. باب معنى قوله عز و جل: (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)

۱. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَبْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)[1] قَالَ: «رُوحٌ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ اصْطَفَاهُ وَ خَلَقَهُ وَ أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ فَضَّلَهُ عَلَى جَمِيعِ الأَرْوَاحِ فَأَمَرَ فَنُفِخَ مِنْهُ فِي آدَمَ» ۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَصْرٌ وَ تَأْيِيدٌ وَ قُوَّةٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِينَ».

۳. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُبْنُ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لأَنَّهُ اشْتُقَّ اسْمُهُ مِنَ الرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَلَى لَفْظِ الرُّوحِ لأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الأَرْوَاحِ كَمَا اصْطَفَى بَيْتاً مِنَ الْبُيُوتِ فَقَالَ: بَيْتِيَ وَ قَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ: خَلِيلِي وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحْدَثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَبْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الأَصَمِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ عليه السلام وَ الَّتِي فِي عِيسَى عليه السلام مَا هُمَا؟ قَالَ: رُوحَانِ مَخْلُوقَانِ اخْتَارَهُمَا وَ اصْطَفَاهُمَا رُوحُ آدَمَ عليه السلام وَ رُوحُ عِيسَى ع».

---

۱. سوره الحجر، آیه ۲۹.

بخش بیست و هفتم

معنای سخن خدا:

«در او از روح خود دمیدم.»

۱ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ دربارهٔ گفتار خدا: و در او از روحم دمیدم پرسیدم. فرمود: «روحی که خدا آن را اختیار کرده، برگزیده، آفریده، آن را به خود نسبت داده و بر همهٔ روح‌ها برتری داده است. پس امر فرموده و از آن در آدم دمیده شده است.»

۲ ـ زراره گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «همانا خدا، یگانه‌ای بی‌نیاز است که اندرونی برای او نیست و روح فقط آفریده‌ای از آفریدگان اوست. یاری، تأیید و قوّتی است که خدا آن را در دل پیامبران و مؤمنان قرار می‌دهد.»

۳ ـ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر ﷺ در مورد گفتار خدا: «در آن از روح خود دمیدم» پرسیدم که این دمیدن چگونه بود؟ فرمود: «روح همانند باد متحرّک است و این که روح نامیده شده به جهت آن است که نام آن از «ریح» (باد) جدا شده و از لفظ «ریح» بیرون آورده شده است زیرا که روح با ریح مجانست دارد و خدا، روح آدم را به خودش نسبت داده است، زیرا آن را بر سایر روحها برگزیده، آنسان که خانه‌ای از خانه‌ها را (که خانهٔ کعبه است) برگزید و فرمود: خانهٔ من و در مورد رسولی از رسولان خود فرمود: خلیل من و امثال اینها و همهٔ اینها مخلوق‌اند که خدا آنها را آفریده، ساخته، پدید آورده و تربیت فرموده و تدبیر اُمورشان به دست اوست.»

۴ ـ ابو جعفر اصم گوید: از امام باقر ﷺ در مورد روحی که در آدم ﷺ و عیسی ﷺ بود پرسیدم: «آنها چگونه بودند؟» فرمود: «دو روح بودند که آفریده شده بودند خداوند آنها را برگزید و انتخاب کرد: روح آدم ﷺ و روح عیسی ﷺ.»



۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) قَالَ: «مِنْ قُدْرَتِي».

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكْتِبُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً وَ خَلَقَ رُوحاً ثُمَّ أَمَرَ مَلَكاً فَنَفَخَ فِيهِ فَلَيْسَتْ بِالَّتِي نَقَصَتْ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ شَيْئاً هِيَ مِنْ قُدْرَتِهِ».



۵ـ ابو بصیر گوید: از امام باقر ؈ در مورد گفتار خدا: «در آن از روح خودم دمیدم» پرسیدم. فرمود: یعنی از قدرت من.»

۶ـ عبدالکرم بن عمرو گوید: از امام صادق ؈ در بارهٔ گفتار خدا که می‌فرماید: «و آنگاه که آن را به صورت زیبا در آوردم از روح خودم بر او دمیدم.» پرسیدم. فرمود: «به راستی که خدا خلقی را آفرید و روحی را خلق کرد آنگاه به فرشته‌ای امر فرمود که در آن دمید و آن روح، روحی نبود که از قدرت خدا چیزی را بکاهد بلکه آن، از قدرت اوست.»

۲۸. باب نفي المكان و الزمان و السكون و الحركة و النزول و الصعود و الانتقال عن الله عز و جل

١. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ‌بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلَ نَافِعُ‌بْنُ الازْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ ﵇ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ لَهُ: «وَيْلَكَ أَخْبِرْنِي أَنْتَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَتَى كَانَ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ فَرْداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لا وَلَداً».

٢. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ‌عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ‌بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﵇ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ: «وَيْلَكَ إِنَّمَا يُقَالُ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ: مَتَى كَانَ إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلا كَيْفٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَانَ وَ لا كَانَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ وَ لا كَانَ لَهُ أَيْنٌ وَ لا كَانَ فِي شَيْءٍ وَ لا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَ لا ابْتَدَعَ لِكَوْنِهِ مَكَاناً وَ لا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ شَيْئاً وَ لا كَانَ ضَعِيفاً قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَ شَيْئاً وَ لا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئاً وَ لا يُشْبِهُ شَيْئاً مُكَوَّناً وَ لا كَانَ خِلْواً مِنَ [الْقُدْرَةِ عَلَى] الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لا يَكُونُ مِنْهُ خِلْواً بَعْدَ ذَهَابِهِ لَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلا حَيَاةٍ وَ مَلِكاً قَادِراً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً وَ مَلِكاً جَبَّاراً بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ فَلَيْسَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ وَ لا لَهُ أَيْنٌ وَ لا لَهُ حَدٌّ وَ لا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ وَ لا يَهْرَمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ وَ لا يَصْعَقُ لِشَيْءٍ وَ لا يُخَوِّفُهُ شَيْءٌ تَصْعَقُ الاشْيَاءُ كُلُّهَا مِنْ خِيفَتِهِ كَانَ حَيّاً بِلا حَيَاةٍ عَارِيَةٍ وَ لا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَ لا كَيْفٍ مَحْدُودٍ وَ لا أَثَرٍ مَقْفُوٍّ وَ لا مَكَانٍ جَاوَرَ شَيْئاً بَلْ حَيٌّ يُعْرَفُ وَ مَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَ الْمُلْكُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِمَشِيَّتِهِ لا يُحَدُّ وَ لا يُبَعَّضُ وَ لا يَفْنَى كَانَ أَوَّلاً بِلا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِراً بِلا أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ لَهُ الْخَلْقُ وَ الامْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَيْلَكَ أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّ رَبِّي لا تَغْشَاهُ الاوْهَامُ وَ لا تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ وَ لا يُجَارُ مِنْ شَيْءٍ وَ لا يُجَاوِرُهُ شَيْءٌ وَ لا تَنْزِلُ بِهِ الاحْدَاثُ وَ لا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ يَفْعَلُهُ وَ لا يَقَعُ عَلَى شَيْءٍ وَ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الارْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ



بخش بیست و هشتم

در بیان نفی مکان، زمان، سکون، حرکت، فرود آمدن، بالا رفتن و منتقل شدن از خدا



۱ـ ابو حمزهٔ ثمالی گوید: نافع بن ازرق از امام باقر ﷺ پرسید: «مرا آگاه کن از خدا که در چه زمان بود؟» فرمود: «وای بر تو! به من بگو که خدا در چه زمان نبود تا من به تو بگویم که در چه زمان بود. پاک و منزّه است کسی که همیشه بوده و خواهد بود در حالی که تنهای بی‌نیاز است، زن و فرزندی را نگرفته است.»

۲ـ ابو بصیر گوید: مردی به خدمت امام باقر ﷺ آمد و به آن حضرت عرض کرد: «یا ابا جعفر! به من بگو که پروردگارت چه زمانی بود؟» حضرت فرمود: «وای بر تو! تنها در مورد چیزی که نبوده و بعد از آن به وجود آمده گفته می‌شود: چه زمانی بوده؟ به راستی که پروردگار من همواره بود و زنده‌ای است بی‌چون و چگونگی. و او را بودنی که نشانگر حدوث باشد نبود و بودنش متّصف به کیفیّتی نبود و او را «أین» (کجایی) نبود و در چیزی و بر چیزی نبود و برای بودنش چیزی را به وجود نیاورد، او پیش از آن که چیزی را به وجود آورد قوی نشد و پیش از آن که چیزی را هستی دهد ناتوان نبود و پیش از آن که چیزی را اختراع کند، احساس بی‌کسی نکرد و به چیزی که هستی داده، شباهت ندارد و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن، خالی نبود و بعد از رفتن آن، از آن خالی نخواهد بود. او همیشه بی‌زندگی زنده بود و پیش از آن که چیزی را ایجاد کند پادشاه توانمندی بود و بعد از آن که هستی را ایجاد فرمود پادشاه جبّاری بود، پس برای بودنش چگونگی نیست و برایش کجایی و حدّ و اندازه‌ای نیست و او با چیزی که به او شباهت دارد شناخته نمی‌شود و به جهت طول بقا و ماندن پیر نمی‌شود و برای چیزی بی‌هوش نمی‌گردد و چیزی او را نمی‌ترساند، بلکه همهٔ چیزها از ترس او بی‌هوش می‌شوند. او زنده‌ای است بی‌زندگی عاریه‌ای و بی‌بودنی که وصف شود و بی چگونگی که محدود و معلوم باشد و بی‌اثری که پیروی شده باشد و بی مکانی که با چیزی مجاورت داشته باشد. بلکه او زنده‌ای شناخته شده است، پادشاهی که همواره قدرت و پادشاهی داشته است. آنچه را که خواسته ـ به هر وضع که خواسته ـ به خواست خود ایجاد کرده است. نه اندازه می‌شود و نه پاره پاره، و نیست و نابود نخواهد شد. اوّلی بود بی‌چگونگی، و آخری خواهد بود بی‌آنکه مکانی داشته باشد، و هر چیزی ـ جز ذات او ـ نابود شونده است. آفرینش و امر نافذ، از آنِ اوست مبارک است خدا که پروردگار جهانیان است.









وای بر تو ای سایل! به راستی که خیالها، پروردگار مرا احاطه نمی‌کند و شبهه‌ها بر او فرود نمی‌آید و از

الثَّرىٰ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: «جَاءَ حِبْرٌ مِنَ الاحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ لَهُ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَتَى كَانَ؟! كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلٍ وَ يَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلا بَعْدٍ وَ لا غَايَةٍ وَ لا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَنَبِيٌّ أَنْتَ؟ فَقَالَ: «وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: يعني بذلك: عبد طاعته لا غير ذلك.

۴. وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ عليه السلام: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضاً؟ فَقَالَ عليه السلام: «أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ وَ كَانَ اللّٰهُ وَ لا مَكَانَ».

۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِبْنِ الصَّلْتِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ قَالَ: قُلْتُ: لابِي الْحَسَنِ مُوسَىبْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام لايِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللّٰهُ بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى السَّمَاءِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجُبِ النُّورِ وَ خَاطَبَهُ وَ نَاجَاهُ هُنَاكَ: وَ اللّٰهُ لا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟ فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ وَ لٰكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلائِكَتَهُ وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ وَ لَيْسَ ذٰلِكَ عَلَى مَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِبْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِوبْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيّاً مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ اذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ أُخَطِّئُهُ فِيهَا فَأَتَاهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟! قَالَ: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ؟ رَبُّنَا؟ قَالَ: «يَا يَهُودِيُّ إِنَّمَا يُقَالُ: مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلا كَيْنُونَةٍ كَائِنٍ كَانَ بِلا كَيْفٍ يَا يَهُودِيُّ كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلٌ وَ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا غَايَةٍ وَ لا

چیزی ستم نمی‌بیند و چیزی با او مجاورت نمی‌کند و نو آفرینی ها بر او فرود نمی‌آید و از چیزی که آن راانجام می‌دهد پرسیده نمی‌شود و بر چیزی فرود نمی‌آید و چرت و خواب او را فرا نمی‌گیرد آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو و در زیر طبقات خاک است همه از آنِ اوست.»

۳ـ ابو الحسن موصلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «عالمی از علمای یهود خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! پروردگار تو در چه زمانی بود؟» حضرت فرمود: «مادرت به مرگت نشیند! در چه زمان نبود تاگفته شود: در چه زمان بود؟ پروردگار من، پیش از پیش بود، بی‌آن که پیشی باشد، و بعد از بعد خواهد بود بی‌آنکه بعدی باشد، و آخر و پایانی برای آخرش نیست. آخرها از او بریده شده‌است. او پایان هر آخری است.» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! آیا تو پیغمبری؟» فرمود: «وای بر تو! من فقط بنده‌ای از بندگان محمّد صلی الله علیه و آله هستم.»

مؤلّف این کتاب می‌گوید: مقصود حضرت از این که بندهٔ محمّد است، یعنی بندهٔ فرمان اوست نه غیر آن.

۴ـ روایت شده که از حضرتش علیه السلام پرسیده شد: «پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند، در کجا بود؟» حضرت علیه السلام فرمود: «کو و کجا سؤال از مکان بودن است و خداوند بود و هیچ مکانی نبود.»

۵ـ یونس بن عبدالرحمان گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: «چرا خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی آسمان و از آن جا به سوی سدرة المنتهی و از آن جا به سوی حجاب‌های نور بالا برد و با او گفتگو نمود و در آنجا با او راز گفت در حالی که خدا به مکان وصف نمی‌شود؟»

حضرت علیه السلام فرمود: «به راستی که خدای تبارک و تعالی به مکان وصف نمی‌شود و زمان بر او جاری نمی‌شود، ولیکن او خواست که به وسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه واله، فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را شرافت و رتبه دهد و با مشاهدهٔ آن حضرت آنها را گرامی بدارد و عجایب عظمت خویش را به او بنماید که بعد از فرود آمدنش از آنها خبر دهد. و این امر آن گونه که فرقهٔ مشبّهه می‌گویند، نیست. و پاک و منزّه است خدا و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند.»

۶ـ محمّد بن سماعه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رأس الجالوت یهود گفت: «مسلمانان گمان می‌کنند که علی علیه السلام از نظر جدال و گفت و گو تواناترین مردم است و دانش او از همهٔ مردم بیشتر است. بیایید با هم نزد او برویم شاید من از او در مورد مسأله‌ای پرسشی کنم و او را در آن به خطا منسوب سازم.»

رأس الجالوت خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! می‌خواهم از تو پرسشی کنم.» فرمود: «از هر چه خواهی بپرس.» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! پروردگار ما در چه زمان بود؟»

مُنْتَهى؟! غايَةٌ وَ لا غايَةَ اِلَيْها غايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغاياتُ عَنْهُ؟! فَهُوَ غايَةُ كُلِّ غايَةٍ؟!». فَقالَ: أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما خالَفَهُ باطِلٌ.

۷. حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرانَ الدَّقّاقُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ هارُونَ الصُّوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ مُوسَى أَبُو تُرابٍ الرُّويانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عليه السلام: يا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ما تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النّاسُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّماءِ الدُّنْيا؟ فَقالَ عليه السلام: «لَعَنَ اللّٰهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ اللّٰهِ ما قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله كَذٰلِكَ إِنَّما قالَ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى يُنْزِلُ مَلَكاً إِلَى السَّماءِ الدُّنْيا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ الاخِيرِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنادِي: هَلْ مِنْ سائِلٍ فَأُعْطِيَهُ: هَلْ مِنْ تائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ: هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يا طالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ يا طالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلا يَزالُ يُنادِي بِهٰذا حَتّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذا طَلَعَ الْفَجْرُ عادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ السَّماءِ حَدَّثَنِي بِذٰلِكَ أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله».

۸. حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصامٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ إِبْراهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: قالَ سَأَلْتُ أَبِي سَيِّدَ الْعابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبَتِ أَخْبِرْنِي عَنْ جَدِّنا رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لَمّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّماءِ وَ أَمَرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسِينَ صَلاةً: كَيْفَ لَمْ يَسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ عَنْ أُمَّتِهِ حَتّى قالَ لَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ عليه السلام: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذٰلِكَ؟ فَقالَ عليه السلام: «يا بُنَيَّ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله كانَ لا يَقْتَرِحُ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا يُراجِعُهُ فِي شَيْءٍ يَأْمُرُهُ بِهِ فَلَمّا سَأَلَهُ مُوسَى عليه السلام ذٰلِكَ وَ صارَ شَفِيعاً لِامَّتِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَجُزْ لَهُ رَدُّ شَفاعَةِ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَأَلَهُ التَّخْفِيفَ إِلَى أَنْ رَدَّها إِلَى خَمْسِ صَلَواتٍ قالَ: فَقُلْتُ: يا أَبَتِ فَلِمَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ بَعْدَ خَمْسِ صَلَواتٍ؟! فَقالَ: «يا بُنَيَّ أَرادَ صلى الله عليه وآله أَنْ يُحَصِّلَ لِامَّتِهِ التَّخْفِيفَ مَعَ أَجْرِ خَمْسِينَ صَلاةً لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها)[1] أَلا تَرَى أَنَّهُ صلى الله عليه وآله لَمّا هَبَطَ إِلَى الارْضِ

---

۱. سوره الانعام، آيه ۱۶۰.

فرمود: «ای یهودی! این سخن را در مورد کسی که نبوده و بعد از آن به وجود آمده است، می‌گویند. او بی‌بودنی که حادث باشد بوده است، بی‌چگونگی تحقق یافته، ای یهودی! چگونه او راقَبْل و پیشی باشد که او پیش از پیش بوده، بی‌آنکه پایانی داشته باشد. او پایانی است که پایان و آخری به او نمی‌رسد. غایتی است که همهٔ غایت‌ها و آخرها از او بریده شده و او آخر هر آخری است.»

رأس الجالوت گفت: «گواهی می‌دهم که دین تو حق است و آنچه با آن مخالفت کند، باطل است.»

۷ـ ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام رضا ﷺ عرض کردم: «یابن رسول الله! در مورد حدیثی که مردم از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید. چه می‌فرمایید؟»

حضرت ﷺ فرمود: «خدا لعنت کند کسانی راکه سخن را از جاهای آن تحریف می‌کنند! به خدا سوگند! رسول خدا ﷺ چنین نفرمود، آن حضرت فقط فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر شب ـ در ثلث آخر آن ـ و هر شب جمعه ـ در اوّل شب ـ فرشته‌ای را به سوی آسمان دنیا فرو می‌فرستد و به او دستور می‌دهد که ندا کند: آیا سایلی هست که به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده‌ای هست که توبهٔ او را بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم؟ ای جوینده خوبی! رو بیاور. ای جویندهٔ بدی! باز ایست. پس او پیوسته این گونه ندا می‌کند، تا صبح بدمد. هنگامی که فجر دمید آن فرشته به جایگاه خود در ملکوت آسمان برمی‌گردد. این حدیث را پدرم از جدّش ﷺ از رسول خدا ﷺ به من نقل فرمود.»

۸ـ زید بن علی ﷺ گوید: از پدرم سیّد العابدین ﷺ پرسیدم: «ای پدر بزرگوار! مرا از معراج جدّمان رسول خدا ﷺ آگاه کن! آنگاه که او را به سوی آسمان بالا بردند و به معراج رفت و پروردگارش به او به انجام پنجاه نماز امر نمود، چگونه او برای به اُمتش درخواست تخفیف نکرد تا آن که موسی بن عمران ﷺ به آن حضرت عرض کرد: به سوی پروردگارت برگرد و از او تخفیف بخواه، چراکه امّت تو، توان و طاقت این را ندارند؟»

امام زین العابدین ﷺ فرمود: «ای فرزندم! به راستی که رسول خدا ﷺ پیشنهادی به پروردگارش نمی‌نمود و در چیزی که او را به آن امر می‌فرمود، به او مراجعه نمی‌کرد. هنگامی که موسی ﷺ این مطلب را از او درخواست کرد و در نزد او، برای اُمّتش شفیع شد، روا نبود که شفاعت برادرش موسی ﷺ را رد کند. از این رو به سوی پروردگارش برگشت و درخواست تخفیف کرد تا آن که آنها را به پنج نماز برگرداند.»

زید گوید: به آن حضرت عرض کردم: «ای پدر بزرگوار! چرا بعد از پنج نماز به سوی پروردگارش برنگشت و تخفیف نخواست؟» فرمود: «ای فرزندم! می‌خواست برای اُمّتش با اجر پنجاه نماز، تخفیف داده شود، به جهت گفتار خدا که می‌فرماید: هر کس یک خوبی انجام دهد، برای او ده خوبی مانند آن

نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَ يَقُولُ: إِنَّهَا خَمْسٌ بِخَمْسِينَ (مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)[۱] قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ أَ لَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ لا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟ فَقَالَ: «بَلَى تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ» فَقُلْتُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ؟ فَقَالَ: مَعْنَاهُ مَعْنَى قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ) وَ مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى عليه السلام: (وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى)[۲] وَ مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ)[۳] يَعْنِي حُجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَى اللَّهِ وَ الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ اللَّهِ فَمَنْ سَعَى إِلَيْهَا فَقَدْ سَعَى إِلَى اللَّهِ وَ قَصَدَ إِلَيْهِ وَ الْمُصَلِّي مَا دَامَ فِي صَلاتِهِ فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلالُهُ وَ أَهْلُ مَوْقِفِ عَرَفَاتٍ وُقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِقَاعاً فِي سَمَاوَاتِهِ فَمَنْ عُرِجَ بِهِ إِلَيْهَا فَقَدْ عُرِجَ بِهِ إِلَيْهِ أَ لا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ) وَ يَقُولُ: (عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)؟![۴]

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَسَدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ لَوْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى شَيْءٍ لَكَانَ مَحْمُولاً وَ لَوْ كَانَ فِي شَيْءٍ لَكَانَ مَحْصُوراً وَ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْءٍ لَكَانَ مُحْدَثاً».

۱۰. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الدليل على أن الله عز و جل لا في مكان أن الأماكن كلها حادثة و قد قام الدليل على أن الله عز و جل قديم سابق للأماكن و ليس يجوز أن يحتاج الغني القديم إلى ما كان غنيا عنه و لا أن يتغير عما لم يزل موجودا عليه فصح اليوم أنه لا في مكان كما أنه لم يزل كذلك.

۱۱. وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى

---

۱. سوره ق، آيه ۲۹.
۲. سوره طه، آيه ۸۴.
۳. سوره الذاريات، آيه ۵۱.
۴. سوره فاطر، آيه ۱۰.

خواهد بود.» آیا نمی‌بینی هنگامی که آن حضرت ﷺ به سوی زمین فرود آمد، جبرئیل ﷺ بر او نازل شد و عرض کرد: «یا محمّد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: پنج نماز معادل پنجاه نماز محاسبه می‌شود، که: گفتار در پیشگاه من تغییر داده نمی‌شود و من بر بندگان خود ستمکار نیستم.»

زید گوید: به آن حضرت عرض کردم: «ای پدر بزرگوار! مگر نه این است که خدای متعال به مکانی توصیف نمی‌شود؟» فرمود: «آری، چنین است. خداوند از این برتر است.» عرض کردم: «بنابراین معنای سخن موسی ﷺ به رسول خدا ﷺ که گفت: «به سوی پروردگارت برگرد» چیست؟

فرمود: معنای آن، معنای سخن ابراهیم ﷺ است که گفت: به راستی من به سوی پروردگارم رونده‌ام و به زودی مرا هدایت خواهد کرد. و معنای گفتار موسی ﷺ است که گفت: و به سوی تو- پروردگارا- شتاب نمودم برای آنکه تو خشنود شوی. و معنای سخن خدای عزوجل است که فرمود: پس به سوی خدا بگریزید. یعنی به سوی خانهٔ خدا حج کنید.»

ای فرزندم! به راستی که خانهٔ کعبه، خانهٔ خداست. هر کس خانهٔ خدا را قصد کند به حقیقت که به سوی خدا قصد نموده است و مسجدها، خانه‌های خدا هستند، پس هر کس به سوی آنها قصد کند به حقیقت به سوی خدا تلاش کرده و به سوی او قصد نموده است و نمازگزار- مادامی که در حال نماز است- در پیشگاه و حضور خدای عزوجل ایستاده است و اهل موقف عرفات، در حضور خدای عزوجل ایستاده‌اند و به راستی که خداوند متعال بقعه‌هایی در آسمانها دارد، هر کس به سوی آن بقعه‌ها عروج کند به حقیقت به سوی او عروج کرده است. آیا نمی‌شنوی که خدا می‌فرماید: فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند؟ و می‌فرماید: سخن پاکیزه و خوب و کار شایسته به سوی او بالا می‌رود و خدا آن را بلند می‌سازد.»

۹- مفضّل بن عمر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس می‌پندارد که خداوند در چیزی، یا از چیزی، یا بر چیزی است، به حقیقت شرک ورزیده است. اگر خدای عزوجل بر چیزی باشد البتّه محمول خواهد بود و اگر در چیزی باشد البتّه محصور خواهد بود، و اگر از چیزی باشد البتّه محدث (پدید آورده شده) خواهد بود.»

۱۰- حمّاد بن عمرو گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «دروغ گفته کسی که پنداشت خدای عزوجل در چیزی یا از چیزی یا بر چیزی است.»

نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: دلیل بر آن که خدای متعال در هیچ مکانی نیست این است که همهٔ مکانها حادثند و دلیل داریم که خدای عزوجل قدیم است و بر مکانها پیشی گرفته است و جایز نیست که بی نیاز قدیم به چیزی که از آن بی‌نیاز بوده است، نیازمند باشد. همچنین روا نیست از آنچه پیوسته بر آن، موجود بوده تغییر یافته و دگرگون شود. پس درست است که بگوییم: او اکنون در مکانی نباشد چنان که پیوسته همچنین بوده است و تصدیق این مطلب روایت ذیل است.

۱۱- سلیمان بن مهران گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: «آیا جایز است کسی بگوید: خدای عزّوجلّ

بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَكْرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُبْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: هَلْ يَجُوزُ أَنْ نَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَكَانٍ؟ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَكَانٍ لَكَانَ مُحْدَثاً لانَّ الْكَائِنَ فِي مَكَانٍ مُحْتَاجٌ إِلَى الْمَكَانِ وَ الاحْتِيَاجُ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ».

۱۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِبْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَبْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَىبْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلا زَمَانٍ وَ لا مَكَانٍ وَ هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ لا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لا يَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ وَ لا يَحُلُّ فِي مَكَانٍ (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)[1] لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».

۱۳. حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُبْنُ جَعْفَرِبْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ إِشْكِيبَ قَالَ: أَخْبَرَنِي هَارُونُبْنُ عُقْبَةَ الْخُزَاعِيُّ عَنْ أَسَدِبْنِ سَعِيدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُوبْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام: «يَا جَابِرُ مَا أَعْظَمَ فِرْيَةَ أَهْلِ الشَّامِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَيْثُ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَى حَجَرَةٍ فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ نَتَّخِذَهُ مُصَلًّى يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا نَظِيرَ لَهُ وَ لا شَبِيهَ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَ جَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ احْتَجَبَ عَنْ أَعْيُنِ النَّاظِرِينَ لا يَزُولُ مَعَ الزَّائِلِينَ وَ لا يَأْفِلُ مَعَ الْآفِلِينَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

۱۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّبْنِ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ

---

۱. سوره مجادله، آیه ۷.

در مکان است؟» فرمود: «خداوند پاک و منزّه و او از این برتر است. به راستی که اگر خدا در مکانی بود. بایستی حادث باشد، چراکائن در مکان، نیازمند مکان است و نیاز از صفات حادث است، نه از صفات قدیم.»

۱۲ـ یعقوب بن جعفر جعفری گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: «به راستی که خداوند همواره بدون زمان و مکان بوده، و او هم اکنون چنان است که بود و هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ جا به وسیلهٔ او اشغال نشده و در هیچ مکانی حلول نکرده است که: «رازگویی سه نفر نیست، مگر این که او چهارمی آنهاست و رازگویی پنج نفر نیست مگر این که او ششمی آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر، مگر این که او در هر جاکه باشند با آنهاست.» در بین او و خلقش حجابی جز خلقش نیست (که آن‌ها را آفریده). او بدون حجابی که محجوب باشد در پرده رفته و پنهان شده و بدون پرده‌ای که مستور باشد، پنهان شده است. خدایی جزاو نیست که بزرگ و بلند مرتبه و برتر است.»

۱۳ـ جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! دروغ مردم شام بر خدا چه دروغ بزرگی است؟ گمان می‌کنند خدای تبارک و تعالی زمانی که به سوی آسمان بالا می‌رفت پایش را بر بالای سنگی که در بیت المقدس است، گذاشته است! در واقع، بنده‌ای از بندگان خدا پای خود را بر سنگی گذاشت و خدای تبارک و تعالی به ما امر فرمود که آن را مصلّی قرار دهیم. ای جابر! به راستی که خدای تبارک و تعالی نه نظیر دارد و نه مانند، او برتر از وصفِ وصف کنندگان است و از خیالات صاحبان توهّم بزرگتر است و از دیدگان بینندگان پوشیده شده است، او با زایل شوندگان از بین نمی‌رود و با غروب کنندگان، غروب نمی‌کند و هیچ چیز مانند او نیست و او شنوای داناست.»

۱۴ـ محمّد بن ابی عمیر گوید: سفیان ثوری امام کاظم علیه السلام را ـ که نو جوانی بود ـ دید. آن حضرت نماز می‌خواند و مردم از مقابل او می‌گذشتند. به حضرت گفت: «مردم از پیش روی تو می‌گذرند و آنها در طوافند؟» حضرت علیه السلام فرمود: «کسی که من برای او نماز می‌گزارم از این گروه

عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: رَأَى سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ يُصَلِّي وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَمُرُّونَ بِكَ وَ هُمْ فِي الطَّوَافِ؟! فَقَالَ عليه السلام: «الَّذِي أُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ هَؤُلَاءِ».

۱۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الاسْوَدِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَدِيقَانِ يَهُودِيَّانِ قَدْ آمَنَا بِمُوسَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَتَيَا مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ سَمِعَا مِنْهُ وَ قَدْ كَانَا قَرَءَا التَّوْرَاةَ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى عليه السلام وَ عَلِمَا عِلْمَ الْكُتُبِ الاولَى فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَسُولَهُ صلى الله عليه وآله أَقْبَلَا يَسْأَلَانِ عَنْ صَاحِبِ الامْرِ بَعْدَهُ وَ قَالَا: إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلاَّ وَ لَهُ خَلِيفَةٌ يَقُومُ بِالامْرِ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَرِيبُ الْقَرَابَةِ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَظِيمُ الْخَطَرِ جَلِيلُ الشَّأْنِ فَقَالَ: أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ هَلْ تَعْرِفُ صَاحِبَ الامْرِ مِنْ بَعْدِ هَذَا النَّبِيِّ؟ قَالَ الآخَرُ: لا أَعْلَمُهُ إِلاَّ بِالصِّفَةِ الَّتِي أَجِدُهَا فِي التَّوْرَاةِ وَ هُوَ الاصْلَعُ الْمُصَفَّرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ.

فَلَمَّا دَخَلَا الْمَدِينَةَ وَ سَأَلَا عَنِ الْخَلِيفَةِ أُرْشِدَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيْهِ قَالَا: لَيْسَ هَذَا صَاحِبَنَا ثُمَّ قَالَا لَهُ: مَا قَرَابَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ: إِنِّي رَجُلٌ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي عَائِشَةَ قَالَا: هَلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لا قَالَا: لَيْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَةٍ قَالَا: فَأَخْبِرْنَا أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالَا: هَلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لا قَالَا: دُلَّنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَإِنَّكَ أَنْتَ لَسْتَ بِالرَّجُلِ الَّذِي نَجِدُ صِفَتَهُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَ خَلِيفَتُهُ قَالَ: فَتَغَيَّظَ مِنْ قَوْلِهِمَا وَ هَمَّ بِهِمَا ثُمَّ أَرْشَدَهُمَا إِلَى عُمَرَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَرَفَ مِنْ عُمَرَ أَنَّهُمَا إِنِ اسْتَقْبَلَاهُ بِشَيْءٍ بَطَشَ بِهِمَا فَلَمَّا أَتَيَاهُ قَالَا: مَا قَرَابَتُكَ مِنْ هَذَا النَّبِيِّ؟ قَالَ: أَنَا مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي حَفْصَةَ قَالَا: هَلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لا قَالَا: لَيْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَةٍ وَ لَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَةَ الَّتِي نَجِدُهَا فِي التَّوْرَاةِ.

ثُمَّ قَالَا لَهُ: فَأَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالَا: هَلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لا قَالَا: دُلَّنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشَدَهُمَا إِلَى عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاءَاهُ فَنَظَرَا إِلَيْهِ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: إِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي نَجِدُ صِفَتَهُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَ خَلِيفَتُهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ وَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ قَالَا لِعَلِيٍّ عليه السلام: أَيُّهَا الرَّجُلُ مَا قَرَابَتُكَ

به من نزدیکتر است.»

۱۵ـ عبدالرحمان بن اسود از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دوست یهودی داشت که به موسی پیامبر علیه السلام ایمان آورده بودند. آنها به خدمت محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او سخن شنیده و می‌پذیرفتند. آنها تورات و صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام را خوانده بودند و از علم کتابهای نخستین بهره برده بودند. هنگامی که خدای تبارک و تعالی روح مطهّر پیامبر خود را قبض کرد، آنها آمدند تا از صاحب امر خلافت بعد از آن حضرت بپرسند و گفتند: «هرگز هیچ پیامبری نمرده مگر آنکه خلیفه و جانشینی داشته است که میان اُمّتش بعد از او به امر خلافت قیام می‌نموده است، او خویشاوندی نزدیکی از خاندان او داشته، قدرش بزرگ، شانش بزرگوار بوده است.» آنگاه یکی از آنها به رفیقش گفت: «آیا صاحب این امر را بعد از این پیامبر می‌شناسی؟» دیگری گفت: «او را جز به ویژگی‌هایی که در تورات آمده، نمی‌شناسم، طبق آن، او کسی است که جلوی سرش مو ندارد و رنگش زرد است، به راستی که او نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همهٔ قوم نزدیکتر است.»

هنگامی که وارد مدینه شدند و از خلیفه و جانشین پیامبر پرسیدند، آنها را به سوی ابوبکر راهنمایی کردند. چون نگاهی به او کردند، گفتند: «این صاحب ما نیست.» آنگاه به ابوبکر گفتند: «خویشاوندی تو نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟» گفت: «من مردی از عشیره و قبیلهٔ او هستم و او همسر دخترم، عایشه است.» گفتند: «آیا جز این، رابطهٔ خویشاوندی داری؟» ابوبکر گفت: «نه.»

گفتند: «این رابطهٔ خویشاوندی نیست. پس به ما بگو که پروردگارت کجا است؟» گفت: «در بالای هفت آسمان.» گفتند: «آیا جز این را می‌دانی؟» گفت: «نه.» گفتند: «ما را بر کسی که از تو داناتر است راهنمایی کن، زیرا تو آن مردی نیستی که ما ویژگی‌های او را در تورات خوانده‌ایم که او وصیّ این پیامبر و خلیفهٔ اوست.»

حضرت فرمود: ابوبکر از گفتار آنان به خشم آمد و تصمیم بدی در مورد آنان گرفت. آنگاه آنها را به سوی عمر راهنمایی کرد، به جهت این که او می‌دانست که اگر آنها در روی عمر سخنی بگویند، به آنها سخت می‌گیرد. وقتی نزد عمر آمدند، گفتند: «چه نسبت خویشاوندی با این پیامبر داری؟» گفت: «من از قبیله و خویشان او هستم و او همسر دخترم، حفصه است.» گفتند: «آیا جز این، پیوند خویشی دیگری داری؟» گفت: «نه.» گفتند: «این پیوند خویشی نیست و ما این ویژگی را در تورات ندیده‌ایم.» آنگاه از عمر پرسیدند: «پروردگار تو کجا است؟» گفت: «در بالای هفت آسمان.» گفتند: «آیا غیر از این می‌دانی؟» گفت: «نه.» گفتند: «پس ما را به کسی که از تو داناتر است راهنمایی کن.» پس عمر آنها را به سوی علی علیه السلام راهنمایی کرد. هنگامی که به حضور حضرت شرفیاب شدند و نگاهی به آن حضرت کردند یکی از آنها به رفیق خود گفت: این، همان مردی است که ما در تورات ویژگی

مِنْ رَسُولِ اللّهِ؟ قَالَ: «هُوَ أَخِي وَ أَنَا وَارِثُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَنَا زَوْجُ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ» قَالا لَهُ: هَذِهِ الْقَرَابَةُ الْفَاخِرَةُ وَ الْمَنْزِلَةُ الْقَرِيبَةُ وَ هَذِهِ الصِّفَةُ الَّتِي نَجِدُهَا فِي التَّوْرَاةِ ثُمَّ قَالا لَهُ: فَأَيْنَ رَبُّكَ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ لَهُمَا عَلِيٌّ ؑ: «إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُكُمَا بِالَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّكُمَا مُوسَى ؑ وَ إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُكُمَا بِالَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ».

قَالا: أَنْبِئْنَا بِالَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا مُوسَى ؑ قَالَ عَلِيٌّ: «أَقْبَلَ أَرْبَعَةُ أَمْلاكٍ مَلَكٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ مَلَكٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَلَكٌ مِنَ الارْضِ فَقَالَ صَاحِبُ الْمَشْرِقِ لِصَاحِبِ الْمَغْرِبِ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ لِصَاحِبِ الْمَشْرِقِ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَ قَالَ النَّازِلُ مِنَ السَّمَاءِ لِلْخَارِجِ مِنَ الارْضِ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَ قَالَ الْخَارِجُ مِنَ الارْضِ لِلنَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَهَذَا مَا كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّكُمَا مُوسَى ؑ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ فَذَلِكَ قَوْلُهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا)[1] الآيَةَ قَالَ الْيَهُودِيَّانِ: فَمَا مَنَعَ صَاحِبَيْكَ أَنْ يَكُونَا جَعَلاكَ فِي مَوْضِعِكَ الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ؟! فَوَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى إِنَّكَ لانْتَ الْخَلِيفَةُ حَقّاً نَجِدُ صِفَتَكَ فِي كُتُبِنَا وَ نَقْرَؤُهُ فِي كَنَائِسِنَا وَ إِنَّكَ لاحَقُّ بِهَذَا الامْرِ وَ أَوْلَى بِهِ مِمَّنْ قَدْ غَلَبَكَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ ؑ: «قَدَّمَا وَ أَخَّرَا وَ حِسَابُهُمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُوقَفَانِ وَ يُسْأَلانِ».

۱۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ‌بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُبْنُ يَعْقُوبَ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ‌بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ: عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَكْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ يُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ

---

۱. سوره المجادله، آيه ۷.

اورا می‌شناسیم که او وصی این پیامبر و خلیفهٔ اوست و همسر دختر او و پدر دو نبیره‌اش می‌باشد و قائم‌به حق بعد از اوست. آنگاه به علی ﷺ گفتند: «ای مرد! نسبت خویشاوندی تو با رسول خدا چیست؟» فرمود: «آن حضرت، برادر من است و منم وارث و وصی او، من نخستین کسی هستم که به او ایمان آوردم. من همسر دخترش فاطمه ﷺ هستم.» گفتند آری این همان خویشاوندی قابل افتخار و مقام و منزلت نزدیکی است و این همان ویژگی است که ما آن را در تورات می‌یابیم. آنگاه گفتند: «پروردگار تو در کجا است؟» علی ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهید شما را از آنچه در زمان پیامبر شما موسی ﷺ بوده، آگاه سازم و اگر می‌خواهید شما را از آنچه در عهد پیامبر ما محمّد ﷺ بوده، آگاه کنم؟!» گفتند: «ما را از آنچه در عهد پیامبر ما موسی ﷺ بوده آگاه کن.»

علی ﷺ فرمود: «چهار فرشته رو آوردند و آمدند، یکی از مشرق دوّمی از مغرب و سوّمی از آسمان و چهارمی از زمین. فرشته ای که از طرف مشرق آمده بود به فرشته‌ای که از جانب مغرب آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگار خود آمده‌ام. و فرشته‌ای که از آسمان فرود آمده بود به فرشته‌ای از زمین بیرون آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگارم آمده‌ام و فرشته‌ای که از زمین بیرون آمده بود به فرشته‌ای که از آسمان فرود آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگار آمده‌ام. این همان چیزی است که در زمان پیامبر شما موسی ﷺ بوده است.

واما آنچه در زمان پیامبر ما محمّد ﷺ بوده، همان قول خدا است که در کتاب محکمش می‌فرماید: نجوا و رازگویی سه نفر نیست مگر آن که خدا چهارمی آنهاست و رازگویی پنج نفر نیست مگر آن که او ششمی آنهاست و نه از این کمتر و نه از این بیشتر مگر آن که هرجاباشید او با آنهاست ....»

یهودیها گفتند: «چرا آن دو، تو را از مقامی که شایستهٔ آن بودی محروم کردند؟ سوگند به آن کسی که تورات را بر موسی فرو فرستاده اکه خلیفه و جانشین راستین تو هستی و ما ویژگی‌های تو را در کتابهای خودمان می‌یابیم و آن را در کنیسه‌های خود می‌خوانیم و به راستی که تو به این امر شایسته‌تر و سزاوارتر از کسی هستی که در این امر برتو غالب شده‌است.» علی ﷺ فرمود: «آری، آنها پیشی گرفتند و مرا به تأخیر انداختند و حساب آنها با خدای عزّوجلّ است که در موقف حساب بازداشته می‌شوند و از ایشان بازخواست خواهد شد.»

۱۶ - سلمان فارسی در یک حدیث طولانی، ورود جاثلیق را با صد نفر از نصاری به مدینه، بعد از وفات پیامبر ﷺ ذکر می‌کند و پرسش‌های جاثلیق از ابوبکر که نتوانست به آنها پاسخ دهد، آنگاه او را به سوی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ راهنمایی کردند و از حضرت پرسید و او جواب فرمود. از جملهٔ پرسشها این بود که به آن حضرت عرض کرد: «مرا از وجه و روی پروردگار تبارک و تعالی آگاه کن!»

فكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَجْهِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَدَعَا عَلِيٌّ عليه السلام بِنَارٍ وَ حَطَبٍ فَأَضْرَمَهُ فَلَمَّا اشْتَعَلَتْ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «أَيْنَ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ؟» قَالَ النَّصْرَانِيُّ: هِيَ وَجْهٌ مِنْ جَمِيعِ حُدُودِهَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «هَذِهِ النَّارُ مُدَبَّرَةٌ مَصْنُوعَةٌ لا يُعْرَفُ وَجْهُهَا وَ خَالِقُهَا لا يُشْبِهُهَا (وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)[1] لا يَخْفَى عَلَى رَبِّنَا خَافِيَةٌ».

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

۱۷. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الاشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيَكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيَكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ إِلَيْهِ: أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجِلُّكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا؟! فَقَالَ: يَا مُوسَى اذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ».

۱۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَنْزِلُ وَ لا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ سَوَاءٌ لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ قَرِيبٌ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَ لَمْ يَحْتَجْ بَلْ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ هُوَ ذُو الطَّوْلِ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِينَ: إِنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْزِلُ فَإِنَّمَا يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَى نَقْصٍ أَوْ زِيَادَةٍ وَ كُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُحْتَاجٌ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ فَظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنُونَ فَهَلَكَ فَاحْذَرُوا فِي صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَى حَدٍّ تَحُدُّوهُ بِنَقْصٍ أَوْ زِيَادَةٍ أَوْ تَحَرُّكٍ أَوْ زَوَالٍ أَوْ نُهُوضٍ أَوْ قُعُودٍ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَ نَعْتِ النَّاعِتِينَ وَ تَوَهُّمِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ».

۱۹. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّهُ

---

۱. سوره البقره، آيه ۱۱۵.

علی ﷺ آتش گیره و هیزمی طلبید و آن را افروخت و چون افروخته شد فرمود: «روی این آتش کجا است؟» نصرانی گفت: «از همه جوانب و اطراف این آتش روی آن است.» علی ﷺ فرمود: «این آتش تدبیر شده و ساخته شده‌ای است که جهت و رویش شناخته نمی‌شود در حالی که آفریننده‌اش به آن شباهت ندارد و مشرق و مغرب از آنِ خداست. پس هر جاکه رو آورید پس آنجا وجه خداست. هیچ پوشیده و پنهانی بر پروردگار ما پنهان نیست.

این حدیث طولانی است، مابخش مورد نیاز آن را آوردیم.

۱۷ـ داود بن سلیمان فرّاء از امام رضا ﷺ از پدرش، از پدران بزرگوارش، از علی ﷺ نقل می‌کند که به نقل از رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که موسی بن عمران ﷺ با پروردگارش مناجات کرد گفت: ای پروردگار من! آیا تو از من دوری تا من تو را نداکنم؟ یا نزدیکی که با تو راز گویم؟ خدای جلّ جلاله به او وحی فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یادکند.» موسی عرض کرد: ای پروردگار من! به راستی که من در حالی هستم که تو را بزرگتر از آن می‌دانم که در آن حال یادت کنم. فرمود: ای موسی! مرا در هر حالی یادکن.»

۱۸ـ یعقوب بن جعفر جعفری گوید: در خدمت امام کاظم ﷺ از گروهی که گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی به آسمان دنیا، فرود می‌آید، سخن به میان آمد. فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرود نمی‌آید و نیازی ندارد که فرود آید، جز این نیست که منظر او از نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی به او دور نیست و هیچ دوری به او نزدیک نیست، او نیاز ندارد، بلکه به او نیازمندند، او دارای افزونی است، خدایی جز او نیست که عزیز و حکیم است.

امّا سخن وصف کنندگان که خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید، این سخن را فقط کسی می‌گوید که او را به نقصان، یا زیادی نسبت می‌دهد ـ و هر متحرّکی نیازمند کسی است که او را حرکت دهد، یا با آن حرکت کند ـ پس آنها گمانهای بد را به خداگمان کردند و هلاک شدند. پس در صفات او بپرهیزید از آن که برای او حدّی قایل شوید که او را به نقصان، یا زیاده، یا حرکت یا زوال، یا برخاستن یا نشستن اندازه‌گیری کنید؛ چراکه خدا بزرگتر از وصفِ توصیف کنندگان و نعتِ نعت‌گویان و توهّم متوهّمان است و بر خداوند عزیز و مهربان توکّل کن، خدایی که تو را به هنگام برخاستن و گردیدن تو در میان سجده کنندگان می‌بیند.»

۱۹ـ یعقوب بن جعفر گوید: امام کاظم ﷺ فرمود: «من نمی‌گویم که خدا ایستاده است تا او را از

قَالَ: لا أَقُولُ: إِنَّهُ قَائِمٌ فَأُزِيلَهُ عَنْ مَكَانِهِ وَ لا أَحُدُّهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ وَ لا أَحُدُّهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الارْكَانِ وَ الْجَوَارِحِ وَ لا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقِّ فَمٍ وَ لَكِنْ كَمَا قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (كُنْ فَيَكُونُ) بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ فَرْدٌ صَمَدٌ لَمْ يَحْتَجْ إِلَى شَرِيكٍ يَكُونُ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَ لا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ».

٢٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الاسَدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُوصَفُ بِزَمَانٍ وَ لا مَكَانٍ وَ لا حَرَكَةٍ وَ لا انْتِقَالٍ وَ لا سُكُونٍ بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ الْحَرَكَةِ وَ السُّكُونِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً».

٢١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِبْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيِّ بْنِ خَلَفٍ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرُ الْحَسَنِ الْمُرَادِيُّ عَنْ عَبْدِ الْقُدُّوسِ وَ هُوَ ابْنُ حَبِيبٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الاعْوَرِ: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُوَلِّيهِ ظَهْرَهُ يَقُولُ: لا وَ الَّذِي احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ فَضَرَبَ عَلِيٌّ عليه السلام ظَهْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «مَنِ الَّذِي احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ؟» قَالَ: «اللَّهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ: «أَخْطَأْتَ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لانَّهُ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا». قَالَ: مَا كَفَّارَةُ مَا قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُ كُنْتَ» قَالَ: أُطْعِمُ الْمَسَاكِينَ قَالَ: «لا إِنَّمَا حَلَفْتَ بِغَيْرِ رَبِّكَ».

٢٢. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الرُّمَيْحِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِبْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى بْنِ هَارُونَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ زَكَرِيَّا الْمَكِّيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُنِيفٌ مَوْلَى جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يُصَلِّي فَمَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ فَنَهَاهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلاتِهِ قَالَ لَهُ: لِمَ نَهَيْتَ الرَّجُلَ؟ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَظَرَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمِحْرَابِ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَحْظُرَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَحَدٌ».

مکانش زایل نمایم و من او را به مکانی که در آن باشد محدود نمی‌کنم، و اورا از این که در چیزی از ارکان و جوارح حرکت کند محدود نمی‌کنم و از این که به لفظی که از شکاف دهان بیرون آید محدود نمی‌سازم، ولیکن او چنان است که خود فرموده: موجود باش! پس به خواست او، بدون تردّدی در نفس موجود می‌شود. او تنها است و بی‌نیاز از شریکی است که در ملکش باشد و درهای علمش را برایش بگشاید.»

۲۰ـ ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی به زمان، مکان، حرکت، انتقال و سکون وصف نمی‌شود، بلکه او آفریدگار زمان، مکان، حرکت و سکون است. خداوند از آنچه می‌گویند به برتری بزرگی، برتر است.»

۲۱ـ حارث اعور گوید: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بازار شد، ناگاه مردی را دید که پشت به او می‌گوید: «نه! به حق کسی که به آسمان هفتگانه در پرده رفته!» علی علیه السلام بر پشتش زد آنگاه فرمود: «کیست آن که هفت آسمان را حجاب قرار داده است؟» گفت: «خدا، ای امیرمؤمنان!» حضرت فرمود: «مادرت به عزایت نشیند! خطاکردی، به راستی که بین او و خلقش هیچ حجابی نیست، زیرا او در هر جا که باشد با آنهاست.» عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! کفّارهٔ آنچه گفتم چیست؟» فرمود: «این که بدانی که خدا با توست، هر جاکه باشی.»

عرض کرد: «بیچارگان را طعام دهم؟» فرمود: «نه، چراکه تو فقط به غیر پروردگارت سوگند یاد کردی.»

۲۲ـ مَنیف، غلام امام صادق علیه السلام از مولایش امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدّش علیهم السلام، نقل می‌کند که فرمود: حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نماز می‌خواند که مردی از پیش رویش گذشت. بعضی از همنشینان آن حضرت، او را از این کار بازداشتند. وقتی نماز حضرت به پایان رسید به کسی که او را باز داشته بود فرمود: «چرا آن مرد را بازداشتی؟» عرض کرد: «یابن رسول الله! بین تو و محراب مانع شد.» حضرت فرمود: «وای بر تو! به راستی که خدا به من نزدیکتر از آن است که کسی در بین من و او مانع شود.»

۲۹. باب أسماء الله تعالى و الفرق بين معانيها و بين معاني أسماء المخلوقين

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْمُخْتَارِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِبْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الاحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ مُنْشِئُ الاشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الاجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَإِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ وَ بَيْنَهُ إِذْ كَانَ لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً» قُلْتُ: أَجَلْ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ لَكِنَّكَ قُلْتَ: «الاحَدُ الصَّمَدُ» وَ قُلْتَ: «لا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً» وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الانْسَانُ وَاحِدٌ لَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ؟! قَالَ: «يَا فَتْحُ أَحَلْتَ ثَبَّتَكَ اللَّهُ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الاسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ دَلالَةٌ عَلَى الْمُسَمَّى وَ ذَلِكَ أَنَّ الانْسَانَ وَ إِنْ قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِاثْنَيْنِ فَالانْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لانَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَةٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْخَلْقِ فَالانْسَانُ وَاحِدٌ فِي الاسْمِ لا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ هُوَ وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى لا وَاحِدَ غَيْرُهُ لا اخْتِلافَ فِيهِ وَ لا تَفَاوُتَ وَ لا زِيَادَةَ وَ لا نُقْصَانَ فَأَمَّا الانْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ فَقَوْلُكَ: «اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» فَسِّرْهُ لِي كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلَى خِلافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَصْلِ غَيْرَ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ ذَلِكَ لِي!

فَقَالَ: «يَا فَتْحُ إِنَّمَا قُلْنَا: اللَّطِيفُ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ أَ وَ لا تَرَى

بخش بیست و نهم

نام‌های خداوند متعال و فرق بین معانی آنها و معانی نام‌های مخلوقین

۱ ـ فتح بن یزید جرجانی گوید: از ابوالحسن ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «او (خدا) است صاحب لطف، آگاه، شنوا، بینای یکتا، یگانه، بی‌نیازی که کسی را نزاد و کسی او را نزاد و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. او پدید آورندهٔ چیزها، جسم کنندهٔ جسمها و نگارندهٔ صورتهاست، اگر امر چنان باشد که [فرقهٔ مشبّهه] می‌گویند، آفریدگار از آفریده شده و پدید آورنده از پدید آورده شده باز شناخته نمی‌شد و لیکن او پدید آورنده است. فرق است بین او و بین کسی که آن را جسم قرار داده و صورت داده و پدیدآورده‌است زیرا که چیزی به او و او به چیزی شباهت ندارد.»

عرض کردم: «آری، خدامرا فدایت گرداند! ولی فرمودی: اویگانه و بی نیاز است و فرمودی او به چیزی شباهت ندارد و خدا یکی است و انسان یکی است آیا در یگانگی بهم شباهت ندارند.»

حضرت فرمود: «ای فتح! قول محالی گفتی، خدا تورا ثابت بدارد! تشبیه تنها در معانی است و امّا در نامها، پس آنها یکی هستند و خاصیّت آنها دلالت بر مسمّی است. بیان مطلب این که: انسان هر چند گفته شود یکی است، گوینده خبر می‌دهد که او یک جثّه و یک تن است و دو تا نیست، پس خود آدمی یکی نیست، زیرا که هر یک از اعضا و رنگهای انسان با هم اختلاف دارند و یکی نیستند و آن، اجزائی متجزّی است که بهم وصل شده‌اند، با هم برابر نیستند، خونش غیر از گوشت و گوشتش غیر از خون اوست، عصب او غیر از رگهای او، مویش غیر از پوست او و سیاهیش غیر از سفیدی اوست و همچنین است سایر خلایق. پس انسان در اسم یکی است و در معنا یکی نیست، وخدای جلّ جلاله در معنا یکی و یگانه است که غیر او یکی و یگانه‌ای نیست، در او اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان نیست. امّا انسان که مخلوق و مصنوع و ساخته و مرکّب از اجزای مختلف و جوهرهای پراکنده است به واسطهٔ اجتماع با هم، یک چیز شده است.»

عرض کردم: «قربانت گردم! غم را از من زدودی خداوند غمت را بزداید! پس این را که فرمودی: خداوند لطیف و خبیر است برایم تفسیر فرما همان گونه که واحد رابیان فرمودی، زیرا من می‌دانم لطف او لطف خلق او نیست به جهت فرق ظاهری که بین او و دیگران است، در عین حال، دوست می‌دارم این مطلب را برای من بیان فرمایی.»

حضرت فرمود: «ای فتح! مافقط گفتیم او خدای لطیف برخلق لطیف و آگاه به چیزهای لطیف است

وَفَّقَكَ اللّٰهُ وَ ثَبَّتَكَ إِلَى أَثَرِ صُنْعِهِ فِي النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَ فِي الْخَلْقِ اللَّطِيفِ مِنَ الْحَيَوَانِ الصِّغَارِ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُمَا مِمَّا لا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ بَلْ لا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّكَرُ مِنَ الانثَى وَ الْحَدَثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذَلِكَ فِي لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلسِّفَادِ وَ الْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعِ لِمَا يُصْلِحُهُ مِمَّا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ مَا فِي لِحَاءِ الاشْجَارِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ فَهْمِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا وَ مَا يَفْهَمُ بِهِ أَوْلادُهَا عَنْهَا وَ نَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأْلِيفَ أَلْوَانِهَا حُمْرَةٍ مَعَ صُفْرَةٍ وَ بَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ وَ مَا لا تَكَادُ عُيُونُنَا تَسْتَبِينُهُ بِتَمَامِ خَلْقِهَا وَ لا تَرَاهُ عُيُونُنَا وَ لا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ لَطُفَ فِي خَلْقِ مَا سَمَّيْنَاهُ بِلا عِلاجٍ وَ لا أَدَاةٍ وَ لا آلَةٍ وَ أَنَّ صَانِعَ كُلِّ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللّٰهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لا مِنْ شَيْءٍ».

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: اعْلَمْ عَلَّمَكَ اللّٰهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدِيمٌ وَ الْقِدَمُ صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلَى أَنَّهُ لا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ لا شَيْءَ مَعَهُ فِي دَيْمُومِيَّتِهِ فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مَعَ مُعْجِزَةِ الصِّفَةِ أَنَّهُ لا شَيْءَ قَبْلَ اللّٰهِ وَ لا شَيْءَ مَعَ اللّٰهِ فِي بَقَائِهِ وَ بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِهِ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقاً لَهُ لانَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ كَانَ الاوَّلُ ذَلِكَ الشَّيْءَ لا هَذَا وَ كَانَ الاوَّلُ أَوْلَى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلاوَّلِ الثَّانِي.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلاهُمْ إِلَى أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَّى نَفْسَهُ سَمِيعاً بَصِيراً قَادِراً قَائِماً ظَاهِراً بَاطِناً لَطِيفاً خَبِيراً قَوِيّاً عَزِيزاً حَكِيماً عَلِيماً وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الاسْمَاءَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ الْمُكَذِّبُونَ وَ قَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللّٰهِ أَنَّهُ لا شَيْءَ مِثْلُهُ وَ لا شَيْءَ مِنَ الْخَلْقِ فِي حَالِهِ قَالُوا: أَخْبِرُونَا إِذْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لا مِثْلَ لِلَّهِ وَ لا شِبْهَ لَهُ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا فَإِنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلا عَلَى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالاتِهِ كُلِّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ جَمَعْتُكُمُ الاسْمَاءُ الطَّيِّبَةُ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلافِ الْمَعَانِي وَ ذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الاسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ

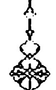


خداوند تورا موفّق و ثابت قدم بدارد! آیا به آثار وضع او در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی‌نگری؟ همچنین در آفریده شده‌های لطیف از حیوانات کوچکتر از ساس و پشهٔ ریز و کوچکتر از آن دو، که چشم توانایی دیدن آن را ندارد، بلکه به جهت ریز بودنش نر از ماده و آن که تازه متولّد شده از مسنّ تشخیص داده نمی‌شود، نمی‌نگری؟ پس هنگامی که کوچکی اینها را در لطف و هدایت برای جفت‌گیری و فرار از مرگ و به دست آوردن آذوقه‌اش از قعر دریا و پوست درختان و از دشتها و بیابانهای بی آب و علف و اینکه برخی سخن برخی دیگر را می‌فهمند و آنچه به فرزندان خود می‌فهمانند و آوردن غذا برای آنها؛ و نیز ترکیب رنگهای آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ و اینکه چشمان ما توانایی درک تمام آفریدگان او را ندارد و همهٔ آنها را دیدگان ما نمی‌بینند و دستان ما لمس نمی‌کنند، دیدیم، دانستیم که آفریدگار این مخلوقات لطیف است که در آفرینش آنچه را که گفتیم بی علاج و بی وسایل و ادات لطافت به‌کار برده و به راستی که سازندهٔ هر چیزی آن را از چیزی ساخته ولی خداوند آفریدگار لطیف و جلیل، از هیچ آفریده و ساخته است.»





۲ـ حسین بن خالد گوید: «ابو الحسن، امام رضا علیه السلام فرمود: «خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید! بدان به راستی که خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن ویژگی اوست که خردمند را راهنمایی می‌کند که چیزی پیش از او نبوده و هیچ چیز در وجود ازلیش، با او نبوده است. بنابراین، برای ما به اعتراف همهٔ آفریدگان، به واسطهٔ صفتی که آنها را ناتوان ساخته، آشکار شد که چیزی پیش از خدا نبوده است و چیزی در ماندن دایمی با او نخواهد بود و گفتهٔ کسی که می‌پندارد، چیزی پیش از او یا با او بوده است باطل شد؛ با این بیان که اگر چیزی در ماندن با او بود، روا نبود که برای او خالق باشد، چراکه همواره با او بوده. پس چگونه می‌تواند خالق چیزی باشد که همواره با او بوده است و اگر چیزی پیش از او بود، همان چیز اول بود نه این، و شایسته بود که آن اوّلی خالق دوّمی باشد.



آنگاه خدای تبارک و تعالی خود را با برخی اسامی وصف نمود تا خلایق او را به این نامها بخوانند، چرا که آنها را آفرید و به آنان فرمود که به بندگی او مشغول باشند و آنها را امتحان کرد و مبتلا نمود تا او را با آن نامها بخوانند و خود را سمیع، بصیر، قادر، قائم، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و نظایر این نامها، نامید. پس هنگامی که برخی از این نامها را غالیان از حد گذشته و تکذیب کننده دیدند و حال آنکه از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می‌کردیم که چیزی مانند او نیست و هیچ خلقی در حال وصفت همانند او نیست، بر ما اعتراض کردند و گفتند چون شما گمان می‌کنید که خدا را مثل و شبیهی نیست به ما خبر دهید چگونه شما در نامهای نیکش با او مشارکت نموده‌اید و به همهٔ این نامها، نامیده شده‌اید این دلیل است که شما در همهٔ حالاتش ـ یادر بعضی از آنها نه بعض دیگر ـ همانند او





قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ وَ هُوَ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ بِهِ الْخَلْقَ وَ كَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً فِي تَضْيِيعِ مَا ضَيَّعُوا وَ قَدْ يُقَالُ لِلرَّجُلِ كَلْبٌ وَ حِمَارٌ وَ ثَوْرٌ وَ سُكَّرَةٌ وَ عَلْقَمَةٌ وَ أَسَدٌ وَ كُلُّ ذَلِكَ عَلَى خِلَافِهِ وَ حَالاتِهِ لَمْ تَقَعِ الاسَامِي عَلَى مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُنِيَتْ عَلَيْهَا لانَّ الانْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَ لا كَلْبٍ فَافْهَمْ ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ.

وَ إِنَّمَا نُسَمِّي اللَّهَ بِالْعَالِمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلِمَ بِهِ الاشْيَاءَ وَ اسْتَعَانَ بِهِ عَلَى حِفْظِ مَا يَسْتَقْبِلُ مِنْ أَمْرِهِ وَ الرَّوِيَّةِ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِعَيْنِهِ مَا مَضَى مِمَّا أَفْنَى مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا لَوْ لَمْ يَحْضُرْهُ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَ يُعِنْهُ كَانَ جَاهِلا ضَعِيفاً كَمَا أَنَّا رَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمٍ حَادِثٍ إِذْ كَانُوا قَبْلَهُ جَهَلَةً وَ رُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالاشْيَاءِ فَصَارُوا إِلَى الْجَهْلِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ عَالِماً لانَّهُ لا يَجْهَلُ شَيْئاً فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعِلْمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى عَلَى مَا رَأَيْتَ وَ سُمِّيَ رَبُّنَا سَمِيعاً لا بِجُزْءٍ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ وَ لا يُبْصِرُ بِهِ كَمَا أَنَّ جُزْءَنَا الَّذِي نَسْمَعُ بِهِ لا نَقْوَى عَلَى النَّظَرِ بِهِ وَ لَكِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لا يَخْفَى عَلَيْهِ الاصْوَاتُ لَيْسَ عَلَى حَدِّ مَا سُمِّينَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ بِالسَّمِيعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ هَكَذَا الْبَصَرُ لا بِجُزْءٍ بِهِ أَبْصَرَ كَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِجُزْءٍ مِنَّا لا نَنْتَفِعُ بِهِ فِي غَيْرِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ لا يَجْهَلُ شَخْصاً مَنْظُوراً إِلَيْهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى

وَ هُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَ قِيَامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كَبَدٍ كَمَا قَامَتِ الاشْيَاءُ وَ لَكِنْ أَخْبَرَ أَنَّهُ قَائِمٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقَوْلِكَ: الرَّجُلُ الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فُلانٌ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ الْقَائِمُ أَيْضاً فِي كَلامِ النَّاسِ: الْبَاقِي وَ الْقَائِمُ أَيْضاً يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَةِ كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ بِأَمْرِ فُلانٍ أَيِ اكْفِهِ وَ الْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلَى سَاقٍ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَى وَ أَمَّا اللَّطِيفُ فَلَيْسَ عَلَى قِلَّةٍ وَ قَضَافَةٍ وَ صِغَرٍ وَ لَكِنْ ذَلِكَ عَلَى النَّفَاذِ فِي الاشْيَاءِ وَ الامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَكَ كَقَوْلِكَ: لَطُفَ عَنِّي هَذَا الامْرُ وَ لَطُفَ فُلانٌ فِي مَذْهَبِهِ وَ قَوْلِهِ يُخْبِرُكَ أَنَّهُ غَمَضَ فَبَهَرَ الْعَقْلَ وَ فَاتَ الطَّلَبَ وَ عَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَطِّفاً لا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ فَهَكَذَا لَطُفَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُدْرَكَ بِحَدٍّ أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ وَ اللَّطَافَةُ مِنَّا الصِّغَرُ وَ الْقِلَّةُ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ أَمَّا الْخَبِيرُ فَالَّذِي لا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَ لا يَفُوتُهُ شَيْءٌ لَيْسَ لِلتَّجْرِبَةِ وَ لا لِلاعْتِبَارِ بِالاشْيَاءِ فَيُفِيدَهُ التَّجْرِبَةُ وَ الاعْتِبَارُ عِلْماً لَوْ لا هُمَا مَا عَلِمَ لانَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ جَاهِلا وَ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيراً بِمَا يَخْلُقُ وَ الْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ



هستید، زیرا شما نامهای پاکیزهٔ او را جمع کرده‌اید.

به آنان گفته شد خدای تبارک و تعالی چند نام از نامهای خود را با اختلاف معانی بر بندگانش ملزم ساخته است. و این همان گونه است که یک نام، دو معنای مختلف را جمع می‌کند و دلیل بر این مطلب، سخن مردم است که در نزد آنها جایز و شایع است و این همان روشی است که خداوند خلق خود را با آن مورد خطاب قرارداده و با ایشان با آنچه می‌فهمند تکلّم نموده، تا در مواردی که ضایع کرده‌اند حجّتی بر ضدّ آنان باشد. وگاهی به مرد گفته می‌شود: سگ، درازگوش، گاو، ملخ، علقمه و شیر و هر یک از اینها بر خلاف معنای آن و خلاف اوصاف اوست، و این نامها بر معانی که بر آنها بنا شده‌اند، واقع نشده‌اند، چراکه آدمی، شیر و سگ نیست، این مطلب را بفهم!



این که ما خدا را عالم می‌نامیم بدون علم حادثی است که به واسطهٔ آن چیزها را بدانند و به سبب آن بر نگاهداری اُمورش که به او روآورده یاری جوید و در آفرینش خلایقی که آفریده است اندیشه کند آنچه از خلایق گذشته فانی گردیده در محضر اویند از آنچه اگر آن علم نزد او حاضر نبود جاهل و ضعیف ناتوان بود همان گونه که ما دانشمندان را می‌بینیم که به جهت علمی که حادث شده، عالم نامیده می‌شوند چراکه پیش از آن از جاهلان بودند و چه بساکه علم به چیزها از آنان جدا می‌شود و باز جاهل می‌گردند و این که خداوند، عالم نامیده شده برای آن است که جهل به چیزی دراو نیست. پس اسم علم را خالق و مخلوق جمع کرده و گرد آورده است ولی معنا به گونه‌ای که دیدی متفاوت است.



پروردگار ما سمیع نامیده شده، نه به اعتبار آن جزئی که با آن، صدا را بشنود و با آن نتواند ببیند، آنسان که ما آن جزءمان که می‌شنویم، نمی‌توانیم با آن ببینیم، ولیکن این که خدا خبر داده که هیچ صدایی بر او پوشیده و پنهان نیست، آن گونه که ما را سمیع می‌نامند، نیست [چراکه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و ما بدون آن نمی‌توانیم بشنویم. پس نام شنوا برای ما و خدا گفته می‌شود ولی معنا مختلف است.



همچنین است چشم و دیدن با آن. خدا را بصیر و بینا می‌نامند نه با جزئی که دیده باشد، چنان که ما با جزئی که داریم می‌بینیم و با آن در غیر دیدن سود نمی‌بریم، ولیکن خدا بینا است و بر شخصی که نگریسته می‌شود، جاهل نیست. پس این اسم برای ما و خدا آمده است و معنی متفاوت است. اوقائم است، نه به این معنا که راست ایستاده و بر ساق پا در سختی و رنج بر پا شده است، چنانکه چیزها چنین برپا شده‌اند، ولیکن او خبر داده که قائم است، خبر می‌دهد که او حفظ کننده و مطّلع است، چنان که می‌گویی: مردی که قائم به امر ما و متوجّه اصلاح اُمور ماست، فلانی است و خداوند قائم است بر هر نفسی از آنچه انجام می‌دهد. قائم در کلام مردم به معنا باقی نیز می‌آید و قائم خبر ازکفایت می‌دهد. چنانکه به مردی می‌گویی: به امر فلانی قائم باش! یعنی مهمّات او راکفایت کن و قائم از ما بر ساق پا ایستاده است، پس این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است.





الْمُسْتَخْبِرُ عَنْ جَهْلِ الْمُتَعَلِّمِ وَ قَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ أَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلا الاشْيَاءَ بِرُكُوبٍ فَوْقَهَا وَ قُعُودٍ عَلَيْهَا وَ تَسَنُّمٍ لِذُرَاهَا وَ لكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَ لِغَلَبَتِهِ الاشْيَاءَ وَ لِقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَقَوْلِ الرَّجُلِ: ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي وَ أَظْهَرَنِيَ اللَّهُ عَلَى خَصْمِي يُخْبِرُ عَنِ الْفَلْجِ وَ الْغَلَبَةِ فَهَكَذَا ظُهُورُ اللَّهِ عَلَى الاعْدَاءِ.

وَ وَجْهٌ آخَرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ لا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ أَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بَرَأَ؛ فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرُ وَ أَوْضَحُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّكَ لا تَعْدَمُ صُنْعَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ وَ فِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ وَ الظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ وَ الْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَى وَ أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الاسْتِبْطَانِ لِلاشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا وَ لكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِبْطَانِهِ لِلاشْيَاءِ عِلْماً وَ حِفْظاً وَ تَدْبِيراً كَقَوْلِ الْقَائِلِ: أَبْطَنْتُهُ يَعْنِي خَبَّرْتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ وَ الْبَاطِنُ مِنَّا بِمَعْنَى الْغَائِرِ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَتِرِ بِهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ أَمَّا الْقَاهِرُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى عِلاجٍ وَ نَصَبٍ وَ احْتِيَالٍ وَ مُدَارَاةٍ وَ مَكْرٍ كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ قَاهِراً وَ الْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُوراً وَ لكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى أَنَّ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلْتَبِسٌ بِهِ الذُّلُّ لِفَاعِلِهِ وَ قِلَّةُ الامْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ غَيْرَ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ وَ الْقَاهِرُ مِنَّا عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ وَ وَصَفْتُ فَقَدْ جَمَعَنَا الاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ هَكَذَا جَمِيعُ الاسْمَاءِ وَ إِنْ كُنَّا لَمْ نُسَمِّهَا كُلَّهَا فَقَدْ يُكْتَفَى لِلاعْتِبَارِ بِمَا أَلْقَيْنَا إِلَيْكَ وَ اللَّهُ عَوْنُنَا وَ عَوْنُكَ فِي إِرْشَادِنَا وَ تَوْفِيقِنَا.

۳. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؏ قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْحُرُوفِ غَيْرُ مَنْعُوتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَيْرُ مُنْطَقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَيْرُ مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ وَ بِاللَّوْنِ غَيْرُ مَصْبُوغٍ مَنْفِيٌّ عَنْهُ الاقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مُتَوَهِّمٍ مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مَسْتُورٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَّةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعاً لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الآخَرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَ حَجَبَ وَاحِداً مِنْهَا وَ هُوَ الاسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ بِهَذِهِ الاسْمَاءِ الثَّلاثَةِ الَّتِي أُظْهِرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ

همچنین لطیف به معنای کاستی ، لاغری و کوچکی نیست ، ولیکن معنای لطف آن است که علم ، قدرت و حکم او، در همه چیز نفوذ کرده و در کوچک و بزرگ آن جاری و روان است و ممتنع است که ادراک شود ، همانند قول تو: به این امر پی نبردم و به مذهب و اعتقاد فلانی نمی‌توان پی برد و همین قول به تو خبر می‌دهد که عقل در آن به جهت دوری از فهم ، چشم فرو بسته و آن را نمی‌بیند و به مطلوب نمی‌رسد و آن گونه به نهایت عمق و لطافت رسیده که وهم و خیال نمی‌تواند آن را درک کند . پس همچنین است لطف خدای تبارک و تعالی که نمی‌توان او را به حدّ و اندازه‌ای درک کرد ، یا او را به وصفی تعریف نمود و لطافتی در ما به معنای کوچکی و کمی است . پس این اسم برای ما و خدا آمده است و معنا مختلف است . امّا خبیر به این معناست که چیزی از او پوشیده نیست و از او فوت نمی‌شود ، نه به جهت تجربه و اعتبار که اندیشه و فکر در پی آن رفته باشد یعنی اگر تجربه و اعتبار نبود ، چیزی را نمی‌دانست ؛ چراکه هرکس چنین باشد جاهل خواهد بود ، در صورتی که خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه آفریده خبیر و آگاه بوده و می‌باشد و خبیر از مردم آن جاست که بعد از جهل، متعلّم و خبیر و آگاه شده است و این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است . و امّا ظاهر نه به این جهت است که بر فراز چیزها برآمده و در بالای آن سوار شده ، یا بر آن نشسته ، یا به اعلا مرتبهٔ آن بالا رفته است ، ولیکن به جهت قهر و غلبهٔ او بر همه چیز است و قدرتی که بر آنها دارد ، چنانکه مردی می‌گوید : بر دشمنانم غالب شدم ، خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید و با این سخن ، از پیروزی و غلبهٔ خویش خبر می‌دهد . پس همچنین است ظهور و پیروزی خدا بر دشمنان . ظهور خدا نوعی دیگر نیز دارد که خدا ظاهر و آشکار است برای کسی که او را اراده نماید . چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست ، او آنچه را که به وجود می‌آید تدبیر می‌فرماید . پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن‌تر است ، زیرا تو در هر جاکه روآوری غیر از صنعت او چیزی را مشاهده نمی‌کنی و از آثار قدرتش آنقدر در تو هست که تو را بی‌نیاز می‌سازد و ظاهر از ما آن است که به خودی خود آشکار و معلوم به حدش باشد . پس این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است . امّا باطن به معنای پنهان شدن در اشیاء نیست به گونه‌ای که در آن فرو رفته باشد ، ولیکن این وصف نسبت به او به این معنا است که علم ، حفظ و تدبیرش را در باطن همه چیز سرایت فرموده است ، چنانکه گوینده می‌گوید : به آن آگاهی یافتم . یعنی از راز پوشیدهٔ او آگاه شدم ، و باطن نسبت به ما آن است که در چیزی ناپیدا شده و در پرده رفته باشد ، و این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است . امّا قاهر به معنای علاج ، حیله ، زحمت ، مدارا و مکر نیست که بر کسی غالب شود ، چنانکه بعضی از بندگان نسبت به بعض دیگر به این اسباب غالب می‌شوند و مغلوب از آنان ، غالب می‌شود و غالب ، مغلوب می‌گردد . ولیکن این وصف ، نسبت به خدای تبارک و تعالی به این معنا است که او فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده ، برای او جامهٔ خواری و فروتنی بر تن پوشیده ، همه مقهور و مغلوب قدرت او هستند و نمی‌توانند از آنچه که نسبت به آنها اراده فرموده ، امتناع نمایند و یک چشم برهم زدن از حکم او بیرون نمی‌روند، به هر چه می‌گوید : موجود شو ا موجود می‌شود . و قاهر نسبت به ما به آن معنا است که بیان کردم و وصف نمودم . پس اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است . و همه نامهای خدا چنین است ، گرچه که ما تمام آنها را نام نبرده باشیم و چیزی که به تو تعلیم نمودیم کفایت می‌کند و خداوند در ارشاد و توفیق‌مان، یاور تو و یاور ما است .»

۲ـ ابراهیم بن عمر گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : «خدای تبارک و تعالی نامها را به حروف آفرید و او به حرفها موصوف نیست. او به لفظی گویا نیست و در مرتبهٔ جسمیّت نیست و موصوف به تشبیه نیست و به رنگی رنگ شده نیست،

فَذٰلِكَ اثْنَا عَشَرَ رُكْناً ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلاثِينَ اسْماً فِعْلاً مَنْسُوباً إِلَيْهَا فَهُوَ: الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْحَكِيمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُقْتَدِرُ الْقَادِرُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْبَارِئُ الْمُنْشِئُ الْبَدِيعُ الرَّفِيعُ الْجَلِيلُ الْكَرِيمُ الرَّزَّاقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ فَهٰذِهِ الاسْمَاءُ وَ مَا كَانَ مِنَ الاسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَتِمَّ ثَلاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ اسْماً فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهٰذِهِ الاسْمَاءِ الثَّلاثَةِ وَ هٰذِهِ الاسْمَاءُ الثَّلاثَةُ أَرْكَانٌ وَ حُجُبٌ لِلاسْمِ الْوَاحِدِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ بِهٰذِهِ الاسْمَاءِ الثَّلاثَةِ وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الاسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ).[۱]

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ عَنْ مُحَمَّدِعَبْدِ اللّٰهِ وَ مُوسَىبْنِ عَمْرٍو وَ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: هَلْ كَانَ اللّٰهُ عَارِفاً بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: يَرَاهَا وَ يَسْمَعُهَا؟! قَالَ: «مَا كَانَ اللّٰهُ مُحْتَاجاً إِلَى ذٰلِكَ لانَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَ لا يَطْلُبُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ وَ لَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَ لٰكِنِ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لانَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لانَّهُ أَعْلَى الاشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعْنَاهُ اللّٰهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لانَّهُ عَلِيٌّ عَلا كُلَّ شَيْءٍ».

۵. وَ بِهٰذَا الاسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الاسْمِ مَا هُوَ؟ قَالَ: «صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ».

۶. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ بَكْرِبْنِ صَالِحٍ عَنْ عَلِيِّالْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ خَالِدِبْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: «اسْمُ اللّٰهِ غَيْرُ اللّٰهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلا اللّٰهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْهُ الالْسُنُ أَوْ مَا عَمِلَتْهُ الايْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللّٰهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الاشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَتُعْرَفَ كَيْنُونَتُهُ

---

۱. سوره الأسراء، آيه ۱۱۰.

گوشه و کنارها از او نفی شده، اندازه‌ها از او دور شده حس هر صاحب توهّمی از او پوشیده است. او پنهانی است که پوشیده نبود.»

پس آن نام را کلمهٔ تمام گردانید که مشتمل بر چهار جزء که یکی از آنها پیش از دیگری نیست. پس سه نام از آن نامها را به جهت احتیاج خلایق به آنها ظاهر گردانید و یک نام از آن نامها را محجوب و مستور ساخت و آن، نامی است که از جمیع خلایق پوشیده شده و در خزانهٔ علم خدا است و غیر از او کسی آن را نمی‌داند و این نامهای سه گانه ظاهر شده‌اند پس آنچه در بین آنها کمال ظهور را دارد کلمهٔ الله است و برای هر نامی از این نامها، چهار رکن رامسخّر و رام گردانید. پس آنچه ذکر شد دوازده رکن می‌شود. بعد از آن برای هر رکنی از این رکنهای دوازده گانه، سی نام آفرید که هر یک از آنها نشانگر فعلی از افعال اوست که به آن رکنها منسوبند که عبارتند از: رحمان، رحیم، ملك، قدّوس، خالق، باری، مصوّر، حیّ، قیّوم، لا تأخذه سنة ولا نوم، علیم، خبیر، سمیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبّار، متکبّر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، باری‌ء، منشی‌ء، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، رازق، محیی، ممیت، باعث و وارث».

پس این نامها و نامهای نیکوی دیگر او، تا آنکه سیصد و شصت نام تمام شود، همه اینها به این نامهای سه گانه منسوبند و این نامهای سه گانه ارکانند و آن یک نام مکنون و مخزون به واسطهٔ این نامهای سه گانه پوشیده شده است و این معنای فرمودهٔ خدا است که: «بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را هرکدام را بخوانید او را نامهای نیکوست».

۴ ـ ابن سنان گوید: از امام رضا ﷺ پرسیدم: «آیا خدا پیش از آنکه خلق را بیافریند به خودش آگاه بود؟» فرمود: «بلی.» عرض کردم: «نفس خود را می‌دید و به آن سخنی را می‌شنید؟» حضرت فرمود: «خداوند نیازی به این نداشت، زیرا که از خودش سؤال نمی‌نمود و از آن طلب نمی‌فرمود. اونفس خویش و نفسش او بود، قدرتش نافذ بود، محتاج به این نبود که نفس خود را به نامی بنامد، ولیکن برای خودش نامی چند به جهت غیر خویش برگزید که او را به آن نامها بخوانند، زیرا که هرگاه به نامش خوانده نشود، شناخته نخواهد شد.

پس نخستین چیزی که برای خودش برگزید، علیّ عظیم (برتر و بزرگتر) بود. چراکه او از همه برتر و والاتر است. پس معنایش الله است و نامش علیّ عظیم نخستین نام اوست، زیراکه او علیّ است و بر هر چیزی برتری یافته‌است.

۵ ـ محمّد بن سنان گوید: از آن حضرت پرسیدم اسم خدا چیست؟ فرمود: «صفتی است برای موصوف.»

۶ ـ عبدالأعلی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «نام خدا غیر از خدا است و هر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود مخلوق است، ولی آنچه زبانها از آن تعبیر می‌کنند، یا دستها در آن کار می‌نماید، مخلوق شده‌اند و «الله» غایت کسی است که آن را غایت قرار داده و غایت شده غیر غایت است. غایت موصوف است و هر موصوفی ساخته شده است و صانع چیزها غیر موصوف به اندازهٔ معیّنی است. کسی به او هستی نداده که هستی او به صنع غیر او شناخته شود و به غایتی متناهی نشده مگر آن که غایت، غیر او

بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلاَّ كَانَتْ غَيْرَهُ لا يَذِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَداً وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَارْعَوْهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لانَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوَحِّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ؟! وَ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ شَيْءٌ فَاللَّهُ خَالِقُ الاشْيَاءِ لا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ اللَّهُ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ وَ هُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الاسْمَاءُ غَيْرُهُ».

۷. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ أَسْمَاءٌ وَ صِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ فَأَسْمَاؤُهُ وَ صِفَاتُهُ هِيَ هُوَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ لِهَذَا الْكَلامِ وَجْهَيْنِ: إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: هِيَ هُوَ أَيْ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَ كَثْرَةٍ فَتَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: لَمْ تَزَلْ هَذِهِ الصِّفَاتُ وَ الاسْمَاءُ فَإِنَّ «لَمْ تَزَلْ» يَحْتَمِلُ مَعْنَيَيْنِ فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَ هُوَ مُسْتَحِقُّهَا فَنَعَمْ وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: لَمْ يَزَلْ تَصْوِيرُهَا وَ هِجَاؤُهَا وَ تَقْطِيعُ حُرُوفِهَا فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ بَلْ كَانَ اللَّهُ وَ لا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ وَ هِيَ ذِكْرُهُ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لا ذِكْرَ وَ الْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ الاسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتُ الْمَعَانِي وَ الْمَعْنِيُّ بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا يَلِيقُ بِهِ الاخْتِلافُ وَ الائْتِلافُ وَ إِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَ يَأْتَلِفُ الْمُتَجَزِّئُ فَلا يُقَالُ: اللَّهُ مُؤْتَلِفٌ وَ لا اللَّهُ كَثِيرٌ وَ لا قَلِيلٌ وَ لَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ لانَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَ اللَّهُ وَاحِدٌ لا مُتَجَزِّئٌ وَ لا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ كُلُّ مُتَجَزِّئٍ وَ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ».

فَقَوْلُكَ: إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبَّرْتَ أَنَّهُ لا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ فَنَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ وَ جَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُكَ: عَالِمٌ إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَ جَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ فَإِذَا أَفْنَى اللَّهُ الاشْيَاءَ أَفْنَى الصُّوَرَ وَ الْهِجَاءَ وَ لا يَنْقَطِعُ وَ لا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ سُمِّيَ رَبُّنَا سَمِيعاً؟ قَالَ: «لانَّهُ لا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرَكُ بِالاسْمَاعِ وَ لَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ وَ كَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ بَصِيراً لانَّهُ لا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرَكُ بِالابْصَارِ مِنْ لَوْنٍ

بوده باشد، و هر کس این حکم را بفهمد هرگز خوار و ذلیل نگردد و این همان توحید خالص است. پس - به اذن خدا - به آن اعتقاد داشته باشید و آن را تصدیق نمایید و بفهمید. هر کس گمان کند که خدا را به حجاب، یا به صورت، یا به مثال می‌شناسد، مشرک است؛ چراکه حجاب، صورت و مثال غیر اوست. وبی‌تردید او یگانهٔ تنها است. پس چگونه او را به یگانگی می‌شناسد کسی که می‌پندارد اورا به غیر او شناخته است.

تنها کسی خدا را شناخته که توسّط خود خدا شناخته و هر کس او را توسّط خودش نشناخته در واقع او را نشناخته‌است، بلکه غیر او را می‌شناسد، بین خالق و مخلوق چیزی نیست. پس خدا آفرینندهٔ همه چیزها نه از چیزی که بوده، می‌باشد. خدابه نامهای خود نامیده می‌شود و او غیر نامهای خود است و نامها غیر او هستند.»

۷ـ ابو هاشم جعفری گوید: خدمت امام جواد ﷺ بودم که مردی از آن حضرت پرسید: «مرا از پروردگار عالم تبارک و تعالی آگاه کن که آیا او نامها و صفاتی در کتابش دارد؟ آیا آن نامها و صفات خود اوست؟»

حضرت ابوجعفر امام جواد ﷺ فرمود: «این سخن دو وجه دارد: اگر می‌گویی که اینها او هستند، به این معنا که خدا صاحب عدد و کثرت است، خداوند از این برتر است و اگر می‌گویی این صفات و نامها همیشه بوده‌اند، لفظ همیشه دو معنا را احتمال دارد. پس اگر بگویی که همیشه اینها نزد خدا در علمش بوده و او شایستهٔ اینها بوده است، آری. و اگر می‌گویی که همیشه تصویر، هجا، تعداد حروف اینها و تقطیع حروف اینها بوده است، پس به خدا پناه می‌بریم که با او چیزی غیر از او باشد، بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده‌ای نبود. سپس آن نامها و صفات را آفرید تا وسیله‌ای بین او و آفریدگانش باشد که به وسیلهٔ اینها به سویش تضرّع و زاری نمایند، او را عبادت کنند و اینها ذکر و یاد او هستند که خدا بود و ذکر و یادی نبود و آنکه به ذکر مذکور است خدایی است قدیم که همیشه بوده و نامها و صفات از نظر معنا مخلوقاتی هستند که مقصود از اینها خدایی است که اختلاف و ائتلاف لایق شأن او نیست و تنها متجزّی و صاحب اجزا پراکنده می‌شود. پس نمی‌توان گفت که خدا چیزی بهم آمیخته است و نه آن که خدا بسیار و یا اندک است، ولیکن در ذات خود قدیم است، زیرا آنچه غیر از یکیٰ باشد، صاحب اجزا است و خدا یگانه‌ای است که جزئی ندارد و او را به کمی و بسیاری نمی‌توان توهّم کرد و هر چه جزء داشته باشد یا به کمی و بسیاری توهّم شود مخلوق است و بر خالق خود دلالت دارد.

پس اینکه می‌گویی خدا توانا است، خبر داده‌ای که چیزی او را عاجز نمی‌کند. پس به همین کلمه، عجز را از او دور نموده‌ای و عجز را غیر او قرار داده‌ای. و همچنین گفتار تو که می‌گویی: خدا دانا است با همین کلمه، جهل را از او نفی کرده‌ای و جهل را غیر او قرار داده‌ای. پس آنگاه که خدا چیزها را نیست و نابود کند، صورتها و هجاها را هم نابود کند و کسی که همیشه عالم بوده منقطع و زایل نمی‌شود.»

آن مرد عرض کرد: «ما چگونه پروردگار خود را شنوا نامیدیم؟» فرمود: «زیراکه آنچه با گوشها دریافت می‌شود، بر او پنهان نیست و او را به گوشی که در سر است وصف نکردیم و همچنین او را بینا نامیدیم، زیرا آنچه با چشمها دریافت می‌شود - از رنگ و شخص و غیر آن - بر او پنهان نیست و او را به نگریستن چشم

وَ شَخْصٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَمْ نَصِفْهُ بِنَظَرِ لَحْظِ الْعَيْنِ وَ كَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ لَطِيفاً لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلِ الْبَعُوضَةِ وَ أَحْقَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ مَوْضِعِ الشَّقِّ مِنْهَا وَ الْعَقْلِ وَ الشَّهْوَةِ وَ السَّفَادِ وَ الْحَدَبِ عَلَى نَسْلِهَا وَ إِفْهَامِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ وَ نَقْلِهَا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الاوْدِيَةِ وَ الْقِفَارِ فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِلا كَيْفٍ وَ إِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُكَيَّفِ.

وَ كَذَلِكَ سُمِّيَ رَبُّنَا قَوِيّاً لا بِقُوَّةِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَوْ كَانَ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ وَ لاحْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ مَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ وَ مَا كَانَ نَاقِصاً كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ وَ مَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزاً فَرَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا شِبْهَ لَهُ وَ لا ضِدَّ وَ لا نِدَّ وَ لا كَيْفَ وَ لا نِهَايَةَ وَ لا أَقْطَارَ مُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُمَثِّلَهُ وَ عَلَى الاوْهَامِ أَنْ تَحُدَّهُ وَ عَلَى الضَّمَائِرِ أَنْ تُكَيِّفَهُ جَلَّ عَنْ أَدَاةِ خَلْقِهِ وَ سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً».

٨. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ «رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً مِائَةً إِلاَّ وَاحِداً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ اللَّهُ الالَهُ الْوَاحِدُ الاحَدُ الصَّمَدُ الاوَّلُ الآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الاعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الاكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيظُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِئُ الرَّزَّاقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ الرَّائِي السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي».

وصف نکردیم و همچنین او را لطیف نامیدیم به جهت علمش به چیز کوچک و ریز ـ چون پشهٔ بسیار ریز و ریزتر از آن ـ و موضع شکافتن و عقل و شعور و خواهش آمیزش نر با ماده و مهربانی او بر فرزند خویش و فهمانیدن بعضی از آنها به بعضی دیگر و نقل کردن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها برای فرزندان خویش در کوهها ، بیابانها ، رودخانه‌ها ، صحراهای خشک بی‌آب و علف ؛ پس دانستیم که آفریدگار آنها لطیف است که بدون چگونگی علم به این امور لطیفه دارد و کیفیت و چگونگی فقط برای مخلوق است که به چگونگی متّصف می‌گردد .

همچنین پروردگار ما قوی و توانا نامیده شده است ، نه به قوّت نفس که در مخلوق معروف است . و اگر قوّتش قوّتی بود که در خلق معروف است، البته او به خلق تشبیه می‌شد و احتمال زیادتی داشت ، و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد ، احتمال نقصان دارد و آنچه نقصان داشته باشد ، قدیم نخواهد بود و آنچه قدیم نباشد ، درمانده خواهد بود . پس پروردگار ما ـ تبارک و تعالی ـ نه شبیه دارد و نه ضدّ و نه همتا . او را چگونگی و نهایت و مکان‌ها نیست. بر دلها حرام است که او را ممثّل و مصوّر سازند و بر وهمها و خیالها حرام است که او را اندازه نمایند و بر اندیشه‌ها حرام است که چگونگی او را تصوّر کنند . او بزرگوارتر از آن است که هویّت و صفات آفریدگانش در او باشد ، و به برتری بزرگی از این برتری دارد .»

۸ـ سلیمان بن مهران از امام صادق از نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود : «خداوند تبارک و تعالی را نود و نه نام است که صد نام است مگر یکی. هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود وآنها عبارتند از: الله (خدا)، اله (معبود)، واحد(یکی)، احد (یگانه)، صمد(پناه نیازمندان)، اوّل (نخستین)، آخر (پسین)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا)، قدیر (توانا)، قاهر (قهرکننده)، علی (بلندمرتبه)، اعلی (برتر)، باقی (بازپس مانده)، بدیع (از نوپدیدآورنده)، باری (آفریننده)، اکرم (بزرگوارتر)، ظاهر (آشکار)، باطن (نهان)، حی (زنده)، حکیم (درستکردار)، علیم (دانا)، حلیم (بردبار)، حفیظ (نگاه‌دارنده)، حق (درست وراست)، حسیب (ضابط وشمارنده)، حمید (ستوده)، حفی (مهربان)، ربّ (پروردگار)، رحمان (بسیاربخشنده)، رحیم (نیک بخشاینده)، ذاری (آفریننده)، رازق (روزی دهنده)، رقیب (نگاه دارنده)، رؤوف (بسیارمهربان)، رائی (بیننده)، سلام (بری ازهمهٔناشایست‌ها)، مؤمن (تصدیق‌کننده)، مهیمن (امین)، عزیز (ارجمند، غالب)، جبّار (بزرگوار، کامکار)، متکبّر (بزرگوار)، سیّد(مهتر وآقا)، سبّوح (پاک از هربدی)، شهید (آگاه ازهر چیز)، صادق (راستگو)، صانع (کردگار)، طاهر (پاک)، عدل (عادل، دادگر)، عفوّ (گذرنده)، غفور (آمرزنده)، غنی (بی‌نیاز)، غیاث (فریادرس)، فاطر (نوآفریننده)، فرد (یگانه)، فتّاح (داور، گشاینده)، فالق (شکافنده)، قدیم (دیرینه)، ملك (پادشاه)، قدّوس (پاک از هرعیبی)، قوی (توانا)، قریب (نزدیک)، قیّوم (پاینده)، قابض (فراگیرنده)، باسط (گستراننده)، قاضی الحاجات (رواکننده حاجات)، مجید (بزرگوار)، مولی (آزادکننده)، منّان (بسیارانعام‌کننده)، محیط (فراگیرنده)، مبین (آشکارکننده)، مقیت (توانا، گواه)، مصوّر (نگاه‌دارندهٔ صورتها)، کریم (نیکوکار، گرانمایه)، کبیر (بزرگوار)، کافی (بسنده)، کاشف الضرّ (برطرف کننده ناخرسندی)، وتر (طاق)، نور (روشنی بخش)، وهّاب (بسیاربخشنده)، ناصر (یاری دهنده)، واسع (بسیارعطاکننده)، ودود (دوست مطیعان)، هادی (هدایتگر)، وفیّ (وفاکننده)، وکیل (کارگزار)، وارث (میراث برنده)، برّ (نیکوکار)، باعث (برانگیزاننده)، توّاب (بسیارتوبه پذیر)، جلیل (بزرگوار، صاحب جلال)، جواد (صاحب جود وبخشش)، خبیر (آگاه)، خالق (آفریدگار)، خیر الناصرین (بهترین یاری کننده)، دیّان (جزادهنده)، شکور (سپاسگزار)، عظیم (بزرگ)، لطیف (باریک بین) وشافی (صحّت دهنده).»

٩. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ».

قال محمد بن علي بن الحسين مؤلف هذا الكتاب معنى قول النبي صلى الله عليه و آله: «إن لله تبارك و تعالى تسعة و تسعين اسما من أحصاها دخل الجنة». إحصاؤها هو الإحاطة بها و الوقوف على معانيها و ليس معنى الإحصاء عدها و بالله التوفيق.

اللَّهُ الإله. الله و الإله هو المستحق للعبادة و لا يحق العبادة إلا له و تقول: لم يزل إلها بمعنى أنه يحق له العبادة و لهذا لما ضل المشركون فقدروا أن العبادة تجب للأصنام سموها آلهة و أصله الإلاهة و هي العبادة و يقال: أصله الأله يقال: أله الرجل يأله إليه أي فزع إليه من أمر نزل به و ألهه أي أجاره و مثاله من الكلام «الإمام» فاجتمعت همزتان في كلمة كثر استعمالهم لها و استثقلوها فحذفوا الأصلية لأنهم وجدوا فيما بقي دلالة عليها فاجتمعت لامان أولاهما ساكنة فأدغموها في الأخرى فصارت لاما مثقلة في قولك: الله.

الْوَاحِدُ الأحد. الأحد معناه: أنه واحد في ذاته ليس بذي أبعاض و لا أجزاء و لا أعضاء و لا يجوز عليه الأعداد و الاختلاف لأن اختلاف الأشياء من آيات وحدانيته مما دل به على نفسه و يقال: لم يزل الله واحدا و معنى ثان أنه واحد لا نظير له فلا يشاركه في معنى الوحدانية غيره لأن كل من كان له نظراء و أشباه لم يكن واحدا في الحقيقة و يقال: فلان واحد الناس أي لا نظير له فيما يوصف به و الله واحد لا من عدد لأنه عز و جل لا يعد في الأجناس و لكنه واحد ليس له نظير.

و قال بعض الحكماء في الواحد و الأحد: إنما قيل: الواحد لأنه متوحد و الأول لا ثاني معه ثم ابتدع الخلق كلهم محتاجا بعضهم إلى بعض و الواحد من العدد في الحساب ليس قبله شيء بل هو قبل كل عدد و الواحد كيف ما أدرته أو جزأته لم يزد عليه شيء و لم ينقص منه شيء تقول: واحد في واحد واحد فلم يزد عليه شيء و لم يتغير اللفظ عن الواحد فدل على أنه لا شيء قبله و إذا دل على أنه لا شيء قبله دل على أنه محدث

۹ـ ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی از امام رضا از پدرانش از علی ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «خدای عزوجل نود و نه نام دارد. هر کس خدا را به آنها فراخواند، خدا پاسخ او را می‌دهد و دعایش را مستجاب کند و هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود.»

محمّد بن علی بن حسین، نگارندهٔ این کتاب می‌گوید: معنای گفتار پیامبر ﷺ که: خدای تبارک و تعالی نود و نه نام دارد، هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود آن است که: مراد از شمارش آنها، احاطهٔ به آنها و آگاهی از معانی آنها است و منظور از شمارش، شمردن آنها نیست و بالله التوفیق.

الله اِله همان مستحقّ پرستش است که بندگی برای غیر او شایسته نیست. و می‌گویی: خدا همواره «اِله» بوده به این معنا که او شایسته پرستش است و از این رو، هنگامی که مشرکان گمراه شدند، وتقدیر کردند که عبادت برای بتها واجب است، آنها را آلهه نامیدند و اصل آن الإلاهه بود که به معنای عبادت است. گفته می‌شود: اصل آن الأله بود. گفته می‌شود: أله الرجل یأله إلیه یعنی آن مرد او را از رخدادی که به او فرود آمده‌بود، پناه داد. ألهه یعنی او را پناه داد و مثال آن از کلام عرب کلمهٔ امام است که دو همزه در آن جمع شده و در اثر کثرت استعمال آنها استعمال کردن آن راسنگین شمردند و همزهٔ اصلی را انداختند، زیرا که آنها، در آنچه باقی مانده بود، دلالتی بر آن یافتند. پس دو لام جمع شد که اول آنها ساکن بود، پس آن را در لام دیگر ادغام کردند، لام مشدّدی شد که در گفتار می‌گویی: الله.

واحد و أحد: معنای أحد این است که فی حدّ ذاته یگانه است که دارای ابعاض، اجزا و اعضا نیست و اعداد و شماره‌ها و اختلاف بر آن روا نیست، زیرا اختلاف چیزها از نشانه‌های وحدانیّت اوست که به واسطهٔ آن بر خویش دلالت کرده وگفته می‌شود: خدا همیشه واحد بوده است. معنای دوّم آن که او واحدی است که او را مانندی نیست و غیر او در معنای وحدانیّت با او شرکت نمی‌کند، زیرا که هر کس دارای نظیرها باشد در حقیقت واحد نیست وگفته می‌شود: فلانی واحد و یگانهٔ مردم است یعنی: او در آنچه به آن وصف می‌شود نظیری ندارد و الله واحد است نه به اعتبار عدد و شماره، زیرا که خدای عزّوجلّ جزء اجناس شمرده نمی‌شود، ولیکن خدا واحدی است که نظیری ندارد.

یکی از حکما در مورد واحد و احد گوید: این که به او واحد گفته شده است: زیرا که او متوحّد است و اوّلی که دوّمی با او نیست. آنگاه همهٔ خلایق را پدید آورده، در حالی که به یکدیگر محتاجند و واحد از جملهٔ عدد در حساب است که پیش از آن چیزی نیست، بلکه آن پیش از هر عددی است و واحد را هر گونه که اراده نمایی، یا جزء جزء نمایی، چیزی در آن زیاد نمی‌شود و از آن چیزی کم نمی‌گردد. می‌گویی: یک، در یک، یکی است. پس چیزی بر آن نیفزوده و لفظ از واحد متغیّر نشده. پس دلالت می‌کند که

الشيء و إذا كان هو محدث الشيء دل أنه مفني الشيء و إذا كان هو مفني الشيء دل أنه لا شيء بعده فإذا لم يكن قبله شيء و لا بعده شيء فهو المتوحد بالأزل فلذلك قيل: واحد أحد.

و في الأحد خصوصية ليست في الواحد تقول: ليس في الدار واحد يجوز أن واحدا من الدواب أو الطير أو الوحش أو الإنس لا يكون في الدار و كان الواحد بعض الناس و غير الناس و إذا قلت: ليس في الدار أحد فهو مخصوص بالآدميين دون سائرهم و الأحد ممتنع من الدخول في الضرب و العدد و القسمة و في شيء من الحساب و هو متفرد بالأحدية و الواحد منقاد للعدد و القسمة و غيرهما داخل في الحساب تقول: واحد و اثنان و ثلاثة فهذا العدد و الواحد علة العدد و هو خارج من العدد و ليس بعدد و تقول: واحد في اثنين أو ثلاثة فما فوقها فهذا الضرب و تقول واحد بين اثنين أو ثلاثة لكل واحد من الاثنين نصف و من الثلاثة ثلث فهذه القسمة و الأحد ممتنع في هذه كلها لا يقال: أحد و اثنان و لا أحد في أحد و لا واحد في أحد و لا يقال: أحد بين اثنين و الأحد و الواحد و غيرهما من هذه الألفاظ كلها مشتقة من الوحدة.

الصَّمَدُ. الصمد معناه: السيد و من ذهب إلى هذا المعنى جاز له أن يقول: لم يزل صمدا و يقال: للسيد المطاع في قومه الذي لا يقضون أمرا دونه: صمد و قد قال الشاعر:

«علوته بحسام ثم قلت له   خذها حذيف فأنت السيد الصمد»

و للصمد معنى ثان و هو أنه المصمود إليه في الحوائج يقال: صمدت صمد هذا الأمر أي قصدت قصده و من ذهب إلى هذا المعنى لم يجز له أن يقول: لم يزل صمدا لأنه قد وصفه عز و جل بصفة من صفات فعله و هو مصيب أيضا و الصَّمَدُ الذي ليس بجسم و لا جوف له و قد أخرجت في معنى «الصمد» في تفسير (قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) في هذا الكتاب معان أخرى لم أحب إعادتها في هذا الباب.

اَلاوَّلُ وَ الآخِرُ. الأول و الآخر معناهما: أنه الأول بغير ابتداء و الآخر بغير انتهاء.

السَّمِيعُ. السميع معناه: أنه إذا وجد المسموع كان له سامعا و معنى ثان أنه سميع الدعاء: أي مجيب الدعاء و أما السامع فإنه يتعدى إلى مسموع و يوجب وجوده و لا يجوز فيه بهذا المعنى لم يزل و الباريُ عز اسمه سميع لذاته.

پیش از خدا چیزی نیست ، و هرگاه دلالت کند که چیزی پیش از او نیست ، دلالت می‌کند که او محدث و پدید آورندهٔ هر چیز است و هرگاه او پدید آورنده هر چیز باشد ، دلالت می‌کند که او نابود کنندهٔ هر چیزی باشد و هرگاه چیزی را نابود کند ، دلالت می‌کند که چیزی بعد از او نیست و چون پیش از او و بعد از او چیزی نباشد . پس او در ازل یگانه و همیشه متوحّد است . به همین جهت گفته شده : واحد ، احد و در احد خصوصیّتی است که در واحد نیست . می‌گویی در خانه واحدی نیست پس واحد بعضی از مردمان و غیر مردمان است و چون بگویی : واحدی در خانه نیست ، جایز است که واحدی ازجنبندگان ، یاپرندگان یاوحشی‌ها یاانسان‌ها درخانه نباشد . ولی احد به مردم - نه غیر مردم - اطلاق می‌شود وقتی می‌گویی : درخانه احدی نیست ،این مخصوص به آدمیان است ،نه سایر آنها و ورود احد در ضرب ،عدد ،قسمت و چیزی از حساب ممتنع است . او به احدیّت منفرّد و تنهاست و واحد پذیرندهٔ عدد، قسمت وغیر این دو بوده و داخل در حساب است . می‌گویی : واحد، اثنان و ثلاثه ،این عدد است .واحد علّت عدد است و از آن بیرون است و عدد نیست . می‌گویی : واحدی در اثنین ، یا ثلاثه و مافوق آن ، یعنی یک ضرب شود در دو یا سه و آنچه بالاتر از آن است و این ضرب است . می‌گویی : واحدی در بین دو ، یا سه ، به هر یک از دو را نصفی و از سه را ثلثی است و این قسمت است . احد در همهٔ اینها ممتنع است . گفته نمی‌شود : احد و اثنان ،احدی در احد ، واحدی در احد وگفته نمی‌شود : احدی در بین دو . احد ، واحد و غیر این الفاظ همه از وحدت به معنای تنهایی مشتق شده‌اند .

صمد به معنای سیّد ومهتر است و هر کس این گونه معنا کرده جایز است بگوید : خدا همیشه صمد بوده و به بزرگی که در بین قومش مُطاع باشد آن گونه که هیچ امری را بدون اجازه او انجام ندهند ، صمد می‌گویند . شاعر گوید : او را با شمشیری جان ستان بلند نمودم آنگاه به او گفتم : این ضربت را بگیر ای حذیفه !که تو آقای مطاع هستی . معنای دوّم صمد این که : صمد ، مصمود الیه و مقصود الیه در حوائج است گفته می‌شود : صمدت صمد هذا الأمر ، یعنی آن را قصد کردم و هر کس این گونه معنا کرده جایز نیست بگوید : خدا همیشه صمد بوده ، زیراکه او خدا را به صفتی از صفات فعلش توصیف کرده‌است . او نیز مصیب است . و صمد کسی است که جسم نیست و جوفی ندارد . البته برای صمد معانی دیگری نیز هست که در تفسیر سورهٔ قل هو الله احد در همین کتاب آورده‌ام که دوست ندارم آنها در این باب تکرار شوند .

اوّل و آخر معنای این دو نام آن است که خدا اوّل است بی‌آغاز و آخر است بدون پایان و انتهاء .

سمیع معنایش این است که هرگاه مسموعی که قابل شنیدن است ، یافت شود ، شنوندهٔ آن باشد . معنای دوّم آن که : شنوندهٔ دعا است ، یعنی : مستجاب کنندهٔ آن است و سامع به معنای شنونده برای خود مسموعی می‌خواهد که موجب وجود آن باشد و طبق این معنا نمی‌توان گفت که خداوند همیشه سامع است و خدای عزوجل به خودی خود سمیع است .

اَلْبَصِيرُ. البصير معناه: إذا كانت المبصرات كان لها مبصرا و لذلك جاز أن يقال: لم يزل بصيرا و لم يجز أن يقال: لم يزل مبصرا لأنه يتعدى إلى مبصر و يوجب وجوده و البصارة في اللغة مصدر البصير و بصر بصارة و الله عز و جل بصير لذاته و ليس وصفنا له تبارك و تعالى بأنه سميع بصير وصفا بأنه عالم بل معناه ما قدمناه من كونه مدركا و هذه الصفة صفة كل حي لا آفة به.

اَلْقَدِيرُ الْقَاهِرُ. القدير و القاهر معناهما: أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد الإنفاذ فيها و قد قيل: إن القادر من يصح منه الفعل إذا لم يكن في حكم الممنوع و القهر الغلبة و القدرة مصدر قولك قدر قدره أي ملك فهو قدير قادر مقتدر و قدرته على ما لم يوجد و اقتداره على إيجاده هو قهره و ملكه له و قد قال عز ذكره: (مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)[1] و يوم الدين لم يوجد بعد و يقال: إنه عز و جل قاهر لم يزل و معناه: أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد إنفاذه فيها و لم يزل مقتدرا عليها و لم تكن موجودة كما يقال: (مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) و يوم الدين لم يوجد بعد.

اَلْعَلِيُّ الاعْلَى. العلي معناه: القاهر فالله العلي ذو العلى و العلاء و التعالي: أي ذو القدرة و القهر و الاقتدار يقال: علا الملك علوا و يقال لكل شيء قد علا: علا يعلو علوا و علي يعلى علاء و المعلاة مكتسب الشرف و هي من المعالي و علو كل شيء أعلاه برفع العين و خفضها و فلان من علية الناس و هو اسم و معنى الارتفاع و الصعود و الهبوط عن الله تبارك و تعالى منفي و معنى ثان: أنه علا تعالى عن الأشباه و الأنداد و عما خاضت فيه وساوس الجهال و ترامت إليه فكر الضلال فهو علي متعال عما يقول الظالمون علوا كبيرا و أما الأعلى فمعناه: العلي و القاهر و يؤيد ذلك قوله عز و جل لموسى عليه السلام: (لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الاعْلىٰ)[2] أي القاهر و قوله عز و جل في تحريض المؤمنين على القتال: (وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الاعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)[3] و قوله عز و جل: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الارْضِ)[4] أي غلبهم و استولى عليهم و قال الشاعر في هذا المعنى:

---

۱. سوره الفاتحه، آيه ۴.
۲. سوره طه، آيه ۶۷.
۳ سوره آل عمران، آيه ۱۳۹.
۴. سوره قصص، آيه ۴.

بصیر معنایش این است که: هرگاه چیزهایی قابل دیدن باشد، خدا آنها را بیننده است. از این رو جایز است گفته شود: خدا پیوسته بینا بوده و جایز نیست که گفته شود: پیوسته بیننده بوده است، زیرا او به سوی بیننده‌ای متعدّی می‌شود و موجب وجود آن است و بصارت در لغت مصدر بصیر به معنای بینا شدن است بَصُر بَصارة یعنی بینا شد بینا شدنی و خداوند عزوجل به خودی خود بصیر است و این که ما او را با سمیع و بصیر وصف می‌کنیم، غیر از وصف عالم است. بلکه معنایش آن چیزی است که ما پیشتر آوردیم که او درک کننده است و این صفت، صفت هر زنده‌ای است که هیچ آفتی با او نیست.

قدیر و قاهر، یعنی همهٔ چیزها توان امتناع از او و از چیزهایی که او ارادهٔ نفوذ در آنها را دارد، ندارند. گفته شده است: قادر کسی است که بتواند کاری را که در حکم ممتنع نیست، انجام دهد. و قهر به معنای غلبه است و قدرت مصدر قول توست که: قدر قدرة یعنی مالك شد. پس او قدیر، قادر و مقتدر است و قدرتش بر آنچه یافت نشده و اقتدارش بر ایجاد آن، همان قهر و مالک بودن او بر آنهاست. خداوند فرموده: مالک روز جزا است و روز جزا هنوز موجود نشده است و گفته می‌شود: خداوند همواره قاهر است و معنایش این است که: هیچ چیز توان امتناع از او و آنچه انفاذ و اجراء آن را در آنها اراده کرده است، ندارند. او پیوسته بر آنها مقتدر بوده و حال آن که موجود نبوده‌اند، آنسان که گفته می‌شود: مالک روز جزا است. و روز قیامت هنوز موجود نشده است.

علی اعلی، علی به معنای قاهر است. پس خدای علی، دارای علی و علاء و تعالی است. یعنی صاحب قدرت، قهر و اقتدار است. گفته می‌شود: پادشاه غالب شد و در مورد هر چیزی که بلند شده باشد گفته می‌شود: «علا یعلو علوّاً وعَلِي یعلی علاءً، ومعلاة جای کسب شرف است و آن از معالی گرفته شده‌است وعلوّ هر چیزی - به رفع و کسر عین - اعلای آن است و فلانی از عِلیه مردمان است و آن اسم است. و معنای ارتفاع، بلند شدن و بالا رفتن و فرود آمدن از خدای تبارک و تعالی منفی و دور است. معنای دوّم آن که: او از داشتن همانند و از آنچه وسوسه‌های جاهلان در آن فرو رفته و فکرهای گمراهان به سوی آن انداخته شده است برتری دارد. پس او به برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند بزرگوار و برتر است.

و امّا «اعلی» معنایش علی و قاهر است. مؤیّد این سخن گفتار خدای عزّوجلّ به موسی ﷺ است که: مترس به راستی تو برتر و غالب هستی. یعنی بر آنها غالب و قاهری. همچنین قول خداوند در ترغیب مؤمنان بر کارزار: وسستی مکنید و اندوهناک مباشید شما برتر و غالب هستید اگر مؤمن باشید. و قول خدا: به راستی که فرعون در زمین برتری جست و تکبّر کرد. یعنی بر آنها غلبه کرد و مستولی شد. و شاعر در این زمینه گفته:



«فلما علونا و استوينا عليهم | تركناهم صرعى لنسر و كاسر»

و معنى ثان: أنه متعال عن الأشباه و الأنداد أي متنزه كما قال: (تَعالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ).[1]

اَلْباقِيُ. الباقي معناه: الكائن بغير حدث و لا فناء و البقاء ضد الفناء بقي الشيء بقاء و يقال: ما بقيت منهم باقية و لا وقتهم من الله واقية و الدائم في صفاته هو الباقي أيضا الذي لا يبيد و لا يفنى.

اَلْبَدِيعُ. البديع معناه: مبدع البدائع و محدث الأشياء على غير مثال و احتذاء و هو فعيل بمعنى مفعل كقوله عز و جل: (عَذٰابٌ أَلِيمٌ) و المعنى مؤلم و يقول العرب: ضرب وجيع و المعنى موجع و قال الشاعر في هذا المعنى:

«أ من ريحانة الداعي السميع | يؤرقني و أصحابي هجوع»

فالمعنى الداعي: المسمع و البدع الشيء الذي يكون أولا في كل أمر و منه قوله عز و جل: (قُلْ مٰا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ)[2] أي لست بأول مرسل و البدعة اسم ما ابتدع من الدين و غيره و قد قال الشاعر في هذا المعنى:



«و كفاك لم تخلقا للندى | و لم يك بخلهما بدعة
فكف عن الخير مقبوضة | كما حط عن مائة سبعة
و أخرى ثلاثة آلافها | و تسع مائيها لها شرعة»

و يقال: لقد جئت بأمر بديع أي مبتدع عجيب.



اَلْبٰارِئُ. البارئ معناه أنه بارئ البرايا أي خالق الخلائق برأهم يبرؤهم أي خلقهم يخلقهم و البرية الخليقة و أكثر العرب على ترك همزها و هي فعيلة بمعنى مفعولة و قال بعضهم: بل هي مأخوذة من بريت العود و منهم من يزعم أنه من البري و هو التراب أي خلقهم من التراب و قالوا: لذلك لا يهمز.

اَلْأَكْرَمُ. الأكرم معناه: الكريم و قد يجيء أفعل في معنى الفعيل مثل قوله عز و جل: (وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ)[3] أي هين عليه و مثل قوله عز و جل: (لاٰ يَصْلاٰهٰا إِلاَّ الْأَشْقَى)[4] و قوله: (وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى)[5] يعني بالأشقى و الأتقى الشقي و التقي و قد قال الشاعر في



---

١. سوره يونس، آيه ١٨.
٢. سوره الأحقاف، آيه ٩.
٣. سوره روم، آيه ٢٧.
۴. سوره ليل، ١٧.
۵. سوره ليل، آيه ١۵.

«پس آنگاه که بر آنها غالب و مستولی شدیم، آنها را ازیادرآوردیم و برای کرکس و عقاب رهاکردیم».
ومعنای دوّم آن که او از اشباه و همتایان، متعالی و برتر است. یعنی منزّه است، همچنانکه فرمود: و او از آنچه شرک می‌ورزند، برتری دارد.

باقی معنایش کائن و موجود بدون حدوث و فنا است و بقا ضدّ فنا است. این چیز باقی ماند باقی ماندنی. گفته می‌شود: ما بقیت منهم باقیة ولا وقتهم من الله واقیة یعنی هیچ فردی از آنها باقی نماند و هیچ نگاه دارنده‌ای آنها را از خدا نگاه نداشت. و دائم نیز در صفات خدا همان باقی است که هلاک نمی‌شود و فنا ندارد.

بدیع به معنای مبدع بدایع یعنی مخترع تازه‌ها و پدید آورندهٔ چیزها بدون الگو است. بدیع بر وزن فعیل به معنای مُفعل است. مانند گفتار خدا: عذاب الیم که به معنای مؤلم است، یعنی عذابی دردناک. عرب می‌گوید: ضرب وجیع به معنای موجع یعنی: زدنی درد آور.

شاعر در این زمینه گوید: «آیا از بوی خوش فراخوان شنواننده مرا بی‌خواب و بیدار می‌کند و حال آن که یاران من خفتگانند» که به معنای داعی مسمع است. و بدع ـ به کسر باء و سکون دال ـ چیزی است که در هر امری تازه و نو باشد و از این است گفتار خدا که: بگو من تازه و پیدا شده از پیامبران نیستم. یعنی: من نخستین کسی نیستم که به پیامبری برانگیخته شده باشم، چراکه پیش از من پیامبرانی بوده‌اند و بدعت نام آن چیزی است که نو پیدا شده است، خواه در دین باشد یا غیر آن که شاعر در این زمینه گفته است: کف‌های دست تو برای بخشش آفریده نشده‌اند و بخل آنها چیز تازه‌ای نیست. پس یک دست بسته است، مانند کم شدن هفت از صد (در حساب جمل) و دیگری نیز سه هزار و نهصد است که خود روشنی دارد (به حساب جمل کنایه از بخیل بودن شخص مورد نظر است.)

باری به این معناست که خدا آفریدگار آفریدگان است. گفته می‌شود: براهم یبرؤهم یعنی: خلقهم یخلقهم وبرّیة به معنای خلیقه است. بیشتر عرب همزهٔ آن را نمی‌خوانند و آن فعیله به معنای مفعوله است. برخی گفته‌اند: آن از بریت العود (یعنی چوب را تراشیدم.) گرفته شده است و برخی از ایشان گمان دارد که آن از بری که به معنای خاک است مشتق شده یعنی آنها را از خاک آفریده و گفته‌اند: به همین جهت همزه داده نمی‌شود.

اکرم به معنای کریم است و گاهی افعل به معنی فعیل می‌آید، مانند گفتار خدا: وهو اهون علیه یعنی و آن بر او سهل و آسان است. یعنی آسانتر است و مانند گفتار خدا که: ﴿لا یصلیها إلّا الأشقی﴾ یعنی در آن آتش در نمی‌آید مگر اشقی وقول خدا که: ﴿سیجنبها الاتقی﴾ یعنی به زودی پرهیزکار از آن دور کرده شود. مرادش از اشقی واتقی، شقی و تقی (بدبخت و پرهیزکار) است.

هذا المعنى:

«إنّ الذي سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه أعز و أطول»

الظّاهِرُ. الظاهر معناه: أنه الظاهر بآياته التي أظهرها من شواهد قدرته و آثار حكمته و بينات حجته التي عجز الخلق جميعا عن إبداع أصغرها و إنشاء أيسرها و أحقرها عندهم كما قال الله عز و جل: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبٰاباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ)[1] فليس شيء من خلقه إلا و هو شاهد له على وحدانيته من جميع جهاته و أعرض تبارك و تعالى عن وصف ذاته فهو ظاهر بآياته و شواهد قدرته محتجب بذاته و معنى ثان: أنه ظاهر غالب قادر على ما يشاء و منه قوله عز و جل: (فَأَصْبَحُوا ظٰاهِرِينَ أي غالبين لهم)[2].

اَلْبٰاطِنُ. الباطن معناه: أنه قد بطن عن الأوهام فهو باطن بلا إحاطة لا يحيط به محيط لأنه قدم الفكر فخبت عنه و سبق المعلوم فلم يحط به و فات الأوهام فلم تكتنهه و حارت عنه الأبصار فلم تدركه فهو باطن كل باطن و محتجب كل محتجب بطن بالذات و ظهر و علا بالآيات فهو الباطن بلا حجاب و الظاهر بلا اقتراب و معنى ثان: أنه باطن كل شيء أي خبير بصير ب مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ و بكل ما ذرأ و برأ و بطانة الرجل وليجته من القوم الذين يداخلهم و يداخلونه في دخيلة أمره و المعنى أنه عالم بسرائرهم لا أنه عز و جل يبطن في شيء يواريه.

اَلْحَيُّ. الحي معناه: أنه الفعال المدبر و هو حي لنفسه: لا يجوز عليه الموت و الفناء و ليس يحتاج إلى حياة بها يحيا.

اَلْحَكِيمُ. الحكيم معناه: أنه عالم و الحكمة في اللغة العلم و منه قوله عز و جل: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشٰاءُ)[3] و معنى ثان: أنه محكم و أفعاله محكمة متقنة من الفساد و قد حكمته و أحكمته لغتان و حكمة اللجام سميت بذلك لأنها تمنعه من الجري الشديد و هي ما أحاطت بحنكه.

---

۱. سوره الحج، آيه ۷۳. ۲. سوره الصّف، ۱۴.
۳. سوره بقره، آيه ۲۶۹.

شاعر در این زمینه گفته است: به راستی آنکه آسمان را بلند گردانیده برای ما خانه ای بنا کرده که ستونهایش عزیز و دراز است.

ظاهر یعنی خدا به آیات و علامات خویش ـ که آنها را از شواهد قدرت، آثار حکمت و بیّنات حجّتش آشکار ساخته است ـ ظاهر است که همهٔ آفریدگان از پدید آوردن کوچکترین آنها و ایجاد آسانترین و کوچکترین آنها عاجزند، آنسان که خدای عزوجل فرموده است: به راستی غیر از خدا کسانی را که می‌خوانید و می‌پرستید هرگز توانایی آفریدن مگسی را ـ با وجود کوچکی آن ـ ندارند و اگر چه برای آفریدن آن اجتماع کنند و اتفاق نمایند. پس چیزی از خلق خدا نیست، مگر آنکه شاهد بر وحدانیت اوست از همهٔ جهاتی که دارد و خدای تبارک و تعالی از وصف ذاتش اعراض فرمود. پس او به وسیلهٔ آیات و شواهد قدرتش ظاهر و از جهت ذاتش پوشیده است.

و معنای دوّم اینکه او غالب و قادر بر آنچه می‌خواهد، می‌باشد و از همین معناست گفتار خدای عزّوجلّ، پس صبح کردند در حالی که ظاهر شدند. یعنی بر آنان غالب شدند.

باطن یعنی خدا از خیالها پنهان شده است. پس او باطن بی‌احاطه است که چیزی دور او را نگرفته است، زیرا او از اندیشه‌ها پیشی گرفته است. پس آنها از او دور شده و از معلوم سبقت گرفته‌اند، پس به او احاطه ندارند و از خیالها در گذشته است. پس به کنه او نرسیده‌اند و دیدگان از او حیران و خیره شده‌اند، پس او را در نیافته‌اند. پس او باطن هر باطنی و پوشیده هر پوشیده‌ای است که بالذات باطن و به آیات آشکار شده و بالا رفته است. پس او باطن بدون حجاب و ظاهر بی‌نزدیکی است.

معنای دوّم: خدا باطن هر چیزی است، یعنی به آنچه پنهان می‌کنند و آشکار می‌نمایند و به آفریده‌ها آگاه و بیناست، و بطانهٔ مرد (آستر جامه) دوست و صاحب راز او از گروهی است که آنها را در کار خویش که به هم آمیخته و پریشان و نهان باشد داخل می‌کند و آنها او را در کار خود دخالت می‌دهند و معنایش این است که: خداوند به رازهای آنها داناست، نه آن که خداوند در چیزی که او را بپوشاند، باطن و نهان می‌شود.

حی یعنی خدا فعّال و مدبّر است. او به خودی خود زنده است و نیستی بر او راه ندارد و به حیاتی که با آن زنده باشد، نیاز ندارد.

حکیم یعنی خدا عالم است. حکمت در لغت به معنای علم است و از همین است گفتار خدای عزوجل که: ﴿ یؤتی الحکمة من یشاء ﴾ خدا حکمت را به هر که می‌خواهد می‌دهد.

معنای دوّم: خدا محکم و استوار است و کارهایش محکم، متقن و استوار از فساد و تباهی است و «حکَمَه و اُحکمته» دو لغت هستند و حکمهٔ لجام یعنی حلقهٔ آهنین که در دهنهٔ لجام کنند، به این نام نامیده شده است، زیرا حیوان را از تند حرکت کردن باز می‌دارد.

اَلْعَلِيمُ. معناه: أنه عليم بنفسه عالم بالسرائر مطلع على الضمائر لا يخفى عليه خافية و لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ علم الأشياء قبل حدوثها و بعد ما أحدثها سرها و علانيتها ظاهرها و باطنها و في علمه عز و جل بالأشياء على خلاف علم الخلق دليل على أنه تبارك و تعالى بخلافهم في جميع معانيهم و الله عالم لذاته و العالم من يصح منه الفعل المحكم المتقن فلا يقال: إنه يعلم الأشياء بعلم كما لا يثبت معه قديم غيره بل يقال: إنه ذات عالمة و هكذا يقال في جميع صفات ذاته.

اَلْحَلِيمُ. الحليم معناه: أنه حليم عمن عصاه لا يعجل عليهم بعقوبته.

اَلْحَفِيظُ. الحفيظ: الحافظ و هو فعيل بمعنى الفاعل و معناه: أنه يحفظ الأشياء و يصرف عنها البلاء و لا يوصف بالحفظ على معنى العلم لأنا نوصف بحفظ القرآن و العلوم على المجاز و المراد بذلك أنا إذا علمناه لم يذهب عنا كما إذا حفظنا الشيء لم يذهب عنا.

اَلْحَقّ. الحق معناه: المحق و يوصف به توسعا لأنه مصدر و هو كقولهم: «غياث المستغيثين» و معنى ثان: يراد به أن عبادة الله هي الحق و عبادة غيره هي الباطل و يؤيد ذلك قوله عز و جل: (ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبٰاطِلُ): أي يبطل و يذهب و لا يملك لأحد ثوابا و لا عقابا.

اَلْحَسِيبُ. الحسيب معناه: أنه المحصي لكل شيء العالم به لا يخفى عليه شيء و معنى ثان: أنه المحاسب لعباده يحاسبهم بأعمالهم و يجازيهم عليها و هو فعيل على معنى مفاعل مثل جليس و مجالس و معنى ثالث: أنه الكافي و الله حسبي و حسبك: أي كافينا و أحسبني هذا الشيء أي كفاني و أحسبته: أي أعطيته حتى قال حسبي و منه قوله عز و جل: (جَزٰاءً مِنْ رَبِّكَ عَطٰاءً حِسٰاباً أي كافيا).

اَلْحَمِيدُ. الحميد معناه: المحمود و هو فعيل في معنى المفعول و الحمد نقيض الذم و يقال: حمدت فلانا إذا رضيت فعله و نشرته في الناس.

اَلْحَفِيُّ. الحفي معناه: العالم و منه قوله عز و جل: (يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهٰا)[1] أي يسألونك عن الساعة كأنك عالم بوقت مجيئها و معنى ثان: أنه اللطيف و الحفاية

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.




علیم یعنی خدا به خودی خود دانا است. آگاه از نهانیها و رازهاست و از اندیشه هایی که در خاطر می‌گذرد اطلاع دارد. هیچ نهانی بر او پنهان نیست و همسنگ ذرّه‌ای از او دور نشود، پیش از حدوث و بعد از ایجاد آنها، نهان و آشکار، ظاهر وباطنشان را می‌دانست و علم او به چیزها ـ بر خلاف علم آفریدگان ـ دلیل است بر این که او ـ تبارک و تعالی ـ در همهٔ صفات، خلاف ایشان است و خدا به خودی خود دانا است و داناکسی است که کار محکم و متقن استوار از او درست باشد. پس گفته نمی‌شود که او چیزها را با دانش می‌داند، چنانکه موجودی قدیم غیر از او، با او ثابت نمی‌شود، بلکه گفته می‌شود: او ذاتی دانا است و در همهٔ صفات ذاتش چنین گفته می‌شود.

حلیم یعنی خدا بردبار است از کسانی که او را نافرمانی کرده‌اند در کیفر آنان شتاب نمی‌کند.

حفیظ یعنی خدا حافظ است و حفیظ فعیل به معنای فاعل است. یعنی خدا چیزها را حفظ می‌کند و بلا را از آنها دور می‌کند و به حفظ ـ به معنای علم نیز ـ وصف نمی‌شود. زیرا ما به حفظ قرآن و علوم بر وجه مجاز وصف می‌شویم. مراد از آن این است که هرگاه ما آن را دانستیم فراموش نمی‌شود چنان که هرگاه چیزی را حفظ کردیم فراموش نمی‌کنیم.



حق یعنی خدا محق و بر حق است و خدا از روی توسّع به آن وصف می‌شود، زیرا که آن مصدر است و آن همانند غیاث المستغیثین است و دوّمین معنی که اراده می‌شود عبادت خدا حق و عبادت غیر او باطل است و مؤیّد این مطلب گفتار خدا است که: این وسعت علم و شمول قدرت و عجائب صُنع به سبب آن است که خدا همان حق است ای مشرکان آنچه شما می‌خوانید یا آنچه مشرکان می‌خوانند و می‌پرستند غیر از خدا باطل و بیهوده است یعنی باطل می‌شود و نابود می‌شود و می‌رود وکسی پاداش و کیفری را مالک نمی‌شود.



حسیب یعنی خدا شمارشگر هر چیزی است. به آن دانا است و چیزی بر او پنهان نیست و معنای دوّم اینکه خدا حسابگر بندگانش است که ایشان را به اعمالشان محاسبه می‌کند و به آنها جزا می‌دهد و اینجا، فعیل به معنای مُفاعِل مثل جلیس (همنشین) و مُجالِس است و معنای سوّم آن اینکه اوکافی است. یعنی خدا برای ماکفایت می‌کند و «حسبک» یعنی این چیز برای تو بس است و «أحسبنی هذا الشيء» یعنی برای من کافی است و «احسبته» یعنی به او عطا کردم تا آنکه گفت: برای من بس است و همین گونه است سخن خدای عزّوجلّ: این پرهیزکاران از جانب پروردگار تو جزا داده شدند جزادادنی یعنی کافی و وافی.



حمید به معنای محمود و آن فعیل به معنای مفعول است و حمد نقیض ذمّ و نکوهش است. گفته می‌شود: «فلانی را حمد کردم» هرگاه کارش را بپسندی و خوبی آن را میان مردم پخش کنی.



حفیّ یعنی عالم و همین گونه است سخن خدای عزّوجلّ: از تو می‌پرسند گویی از آن آگاهی. یعنی از تو در مورد ساعت (قیامت) می‌پرسند، که گویی تو از وقت آمدنش آگاهی.

مصدر الحفي: اللطيف المحتفي بك ببرك و بلطفك.

اَلرَّبُّ. الرب معناه: المالك و كل من ملك شيئا فهو ربه و منه قوله عز و جل: (ارْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ)[1] أي إلى سيدك و مليكك و قال قائل يوم حنين: لأن يربني رجل من قريش أحب إلي من أن يربني رجل من هوازن يريد يملكني و يصير لي ربا و مالكا و لا يقال لمخلوق: الرب بالألف و اللام لأن الألف و اللام دالتان على العموم و إنما يقال: للمخلوق رب كذا فيعرف بالإضافة لأنه لا يملك غيره فينسب إلى ما يملكه و الربانيون: نسبوا إلى التأله و العبادة للرب في معنى الربوبية له و الربيون: الذين صبروا مع الأنبياء.

اَلرَّحْمٰنُ. الرحمن معناه: الواسع الرحمة على عباده يعمهم بالرزق و الإنعام عليهم و يقال: هو اسم من أسماء الله تبارك و تعالى في الكتب لا سمي له فيه و يقال للرجل: رحيم القلب و لا يقال: الرحمن لأن الرحمن يقدر على كشف البلوى و لا يقدر الرحيم من خلقه على ذلك و قد جوز قوم أن يقال للرجل: رحمان و أرادوا به الغاية في الرحمة و هذا خطأ و الرحمن هو لجميع العالم و الرحيم بالمؤمنين خاصة.

اَلرَّحِيمُ. الرحيم معناه: أنه رحيم بالمؤمنين يخصهم برحمته في عاقبة أمرهم كما قال الله عز و جل: (وَ كٰانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً) و الرحمن و الرحيم اسمان مشتقان من الرحمة على وزن ندمان و نديم و معنى الرحمة النعمة و الراحم المنعم: كما قال الله عز و جل لرسوله ﷺ: (وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ) يعني: نعمة عليهم و يقال للقرآن: هُدىً وَ رَحْمَةٌ و للغيث رحمة يعني نعمة و ليس معنى الرحمة الرقة لأن الرقة عن الله عز و جل منفية و إنما سمي رقيق القلب من الناس رحيما لكثرة ما توجد الرحمة منه و يقال: ما أقرب رحم فلان إذا كان ذا مرحمة و بر و المرحمة الرحمة و يقال: رحمته مرحمة و رحمة.

اَلذّٰارِىءُ. الذارئ معناه: الخالق يقال: ذرأ الله الخلق و برأهم أي خلقهم و قد قيل: إن الذرية منه اشتق اسمها كأنهم ذهبوا إلى أنها خلق الله عز و جل خلقها من الرجل و

---

۱. سوره یوسف، آیه ۵۰

معنای دوّم آن: او لطیف است و «حفایت» مصدر حفیّ است. یعنی مهربانی کردن و لطیف کسی است که در نهایت نیکی و تلطّف کردن با تو مهربان است.

ربّ به معنای مالک است و هر کس چیزی را مالک شود ربّ آن است همانند سخن خدای عزّوجلّ (که از یوسف ﷺ حکایت می‌کند که به ساقی گفت): به سوی ربّ و پروردگارت برگرد. یعنی به سوی آقا و مالک خود برگرد. و شخصی (صفوان بن اُمیّه) در روز جنگ حنین ـ هنگامی که ابوسفیان بن حرب گفت: به خدا قسم که هوازن غالب شدند ـ به ابو سفیان گفت: اگر مردی از قریش، ربّ و مالک من شود، نزد من محبوبتر از آن است که مردی از هوازن مالک من شود، می‌خواهی مراتملّک کنی و ربّ و مالک من شوی؟

و برای هیچ آفریده‌ای «الربّ» با الف و لام نمی‌گویند، زیراکه الف و لام دلالت بر عموم دارد و فقط برای آفریده می‌گویند: ربّ. پس آن، به وسیله اضافه شناخته می‌شود؛ زیرا غیر آن را مالک نیست تا به سوی چیزی که آن را مالک باشد، نسبت داده شود و «ربّانیّون» نسبت داده شده به «تألّه» یعنی تعبّد و عبادت برای ربّ در معنای ربوبیّت برای خداست، و ربّیون، کسانی هستند که با پیامبران: صبر کردند.

رحمان به معنای خدایی که رحمتش بر بندگانش گسترده است و آنها را به روزی و انعام عمومیّت داده و گفته می‌شود: آن نامی از نامهای خدای تبارک و تعالی است که در کتابها ذکر شده و او را در آن همنامی نیست و به مردی که دلش مهربان است گفته می‌شود دل رحیم و دل رحمان نمی‌گویند. زیراکه رحمان توانای کشف بلوا و بردن رحمت را دارد و رحیم از خلقش بر آن قدرت ندارد و گروهی تجویز کرده‌اند که به مرد رحمان بگویند، و از آن، نهایت رحمت را اراده نموده‌اند و این خطا است. رحمان به همهٔ عالم رحمان است و رحیم به مؤمنان بخصوص رحیم است.

رحیم یعنی خدا به مؤمنان رحیم است که آنها را در فرجام کارشان مخصوص رحمت خود می‌سازد؛ آنسان که خدای عزوجل فرموده: «و به مؤمنان مهربان است.» و رحمان و رحیم دو اسمند که از واژهٔ رحمت بر ـ وزن ندمان و ندیم ـ مشتق شده‌اند و معنای رحمت، نعمت است و راحم، نعمت دهنده است، چنان که خدای تعالی به پیامبر خود ﷺ فرمود: و ما تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستادیم. یعنی نعمت بر آنها. و به قرآن «هدایت و رحمت» گفته می‌شود و به باران رحمت یعنی نعمت گفته می‌شود: و معنای رحمت، رقّت و دل‌نرمی نیست. زیراکه رقّت از خدا نفی می‌شود و فقط مردم رقیق القلب که دل رحیم‌اند، رحیم نامیده می‌شوند و این به جهت بسیاری رحمت اوست. و گفته می‌شود: چه نزدیک است رحم فلانی، هرگاه دارای مرحمت و نیکی باشد و مرحمت به معنای رحمت است. گفته می‌شود: او را رحم کردم به مرحمتی و رحمتی.

ذاری به معنای آفریدگار است. گفته می‌شود: ﴿ذرء الله الخلق وبرءهم﴾ یعنی خدا آنها را آفریده است. بعضی گفته‌اند: ذریّة (فرزندان) از آن گرفته شده است، گویا که نظرشان این بوده که اینها خلق خدای عزّوجلّ هستند که از مرد آفریده است. بیشتر عرب همزهٔ آن را بکار نبرده‌اند. فقط بدین جهت

أكثر العرب على ترك همزها و إنما تركوا الهمزة في هذا المذهب لكثرة ترددها في أفواههم كما تركوا همزة البرية و همزة بري و أشباه ذلك و منهم من يزعمهم أنها من ذروت أو ذريت معا يريد أنه قد كثرهم و بثهم في الأرض بثا كما قال الله تعالى: (وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً).[1]

اَلرّٰازِقُ. الرازق معناه: أنه عز و جل يرزق عباده برهم و فاجرهم رزقا بفتح الراء رواية من العرب و لو أرادوا المصدر لقالوا: رزقا بكسر الراء و يقال: ارتزق الجند رزقة واحدة أي أخذوه مرة واحدة.

اَلرَّقِيبُ. الرقيب معناه: الحافظ و هو فعيل بمعنى فاعل و رقيب: القوم حارسهم.

اَلرَّءوفُ. الرءوف معناه: الرحيم و الرأفة: الرحمة.

اَلرّٰائِيُ. الرائي معناه: العالم و الرؤية: العلم و معنى ثان: أنه المبصر و معنى الرؤية الإبصار و يجوز في معنى العلم لم يزل رائيا و لا يجوز ذلك في معنى الإبصار.

اَلسَّلاٰمُ. السلام معناه: المسلم و هو توسع لأن السلام مصدر و المراد به أن السلامة تنال من قبله و السلام و السلامة مثل الرضاع و الرضاعة و اللذاذ و اللذاذة و معنى ثان: أنه يوصف بهذه الصفة لسلامته مما يلحق الخلق من العيب و النقص و الزوال و الانتقال و الفناء و الموت و قوله عز و جل: (لَهُمْ دٰارُ السَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ)[2] فالسلام هو الله عز و جل و داره الجنة و يجوز أن يكون سماها سلاما لأن الصائر إليها يسلم فيها من كل ما يكون في الدنيا من مرض و وصب و موت و هرم و أشباه ذلك فهي دار السلامة من الآفات و العاهات و قوله عز و جل: (فَسَلاٰمٌ لَكَ مِنْ أَصْحٰابِ الْيَمِينِ)[3] يقول: فسلامة لک منهم أي يخبرك عنهم سلامة و السلامة في اللغة: الصواب و السداد أيضا و منه قوله عز و جل: (وَ إِذٰا خٰاطَبَهُمُ الْجٰاهِلُونَ قٰالُوا سَلاٰماً)[4] أي سدادا و صوابا و يقال: سمي الصواب من القول سلاما لأنه يسلم من العيب و الإثم.

اَلْمُؤْمِنُ. المؤمن معناه: المصدق و الإيمان التصديق في اللغة يدلك على ذلك قوله عز و جل حكاية عن إخوة يوسف: (وَ مٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَ لَوْ كُنّٰا صٰادِقِينَ)[5] فالعبد مؤمن

---

۱. سوره نساء، آيه ۱.
۲. سوره انعام، آيه ۱۲۷.
۳. سوره واقعه، ۹۱.
۴. سوره فرقان، آيه ۶۳.
۵. سوره يوسف، آيه ۱۷



(که آن را به یاء قلب نموده‌اند.) بیشتر مورد استفاده قرارمی گیرد ، چنانکه همزهٔ « بریه » و « بری » و همانند آن رانیز چنین کرده‌اند . برخی گمان می‌کنند « ذریّه » از ذروت ، یا ذریت با هم مشتق شده‌است ، می خواهد بگوید خدا آنها را بسیار آفریده است و در زمین پراکنده نموده است ، چنانکه خدای عزّوجلّ فرمود : « و [از آدم و حواء] مردان و زنان بسیاری را پراکنده و ظاهر گردانید .



رازق یعنی خدای عزّوجلّ بندگانش را ـ نیکوکار باشند ، یا فاجر ـ روزی می‌دهد . رزق ـ به فتح راء ـ روایت از عرب است ، و اگر مصدر را اراده کرده بودند می‌گفتند : رزق ـ به کسر راء ـ وگفته می‌شود : « ارتزق الجند رزقة واحدة » یعنی لشکر ، روزی را یک مرتبه گرفتند .

رقیب به معنای حافظ است و آن فعیل به معنای فاعل است ، رقیب قوم یعنی پاسبان آنها .

رؤوف به معنای رحیم ، ورأفت همان رحمت است .

رائی به معنای عالم و رؤیت همان علم است و معنای دوّم آن یعنی خدا بیننده است ، و معنای رؤیت ، دیدن است اگر رؤیت به معنای علم ، به‌کار رود جایز است که بگویی: خدا همیشه رائی بوده است اما اگر معنای دیدن با دیدگان برده شود جایز نیست.



سلام به معنای مُسلم است و آن توسّع (و مجاز) است ، زیراکه سلام مصدر است ، و مراد از آن این است که از جانب او سلامتی به دست می‌آید. و سلام و سلامت همانند رضاع و رضاعت و لذاذ و لذاذت است .

ومعنای دوّم آن که : خدا به این صفت ، وصف می‌شود به جهت سلامتی او از آنچه به خلق ملحق می‌شود همان سلامتی از عیب ، نقص ، زوال ، انتقال ، فنا و مرگ است . و در گفتار خدای عزوجل که : «برای آنان خانهٔ سلام، نزد پروردگارشان است » سلام همان خدای عزوجل و خانه‌اش ، بهشت است .



و جایز است که خدا بهشت را سلام بنامد ، زیراکه اهل آن از همهٔ چیزهایی که در دنیا بود ـ از بیماری ، رنجوری ، مرگ ، پیری و امثال اینها ـ سالم می‌ماند . پس بهشت ، خانهٔ سلامتی از آفات است .

وگفتار خدای عزّوجلّ: پس سلام بر تواز اصحاب دست راست . می‌فرماید : پس سلامتی بر تواز جانب آنها است . یعنی به تواز جانب آنان به سلامتی خبر می‌دهد . و سلامت در لغت به معنای سداد و صواب نیز آمده است و مانند همین است گفتار خدای عزّوجلّ : و آنگاه که بندگان خداوندِ رحمان را نادانان خطاب کنند گویند : سلام یعنی : سخنی راست ، و گفته می‌شود : صواب از گفتار ، سلام نامیده شده است ، زیرا از عیب و گناه سالم باشد .



مؤمن به معنای مصدّق و تصدیق کننده است و ایمان در لغت به معنای تصدیق است و سخن خدای عزّوجلّ به حکایت از برادران یوسف ﷺ :که مارا تصدیق نمی‌کنی گرچه ماراستگو باشیم، نشانگر این معناست . بنابراین ، بنده و مؤمن تصدیق کننده به توحید خدا و آیات اوست و خداوند ، مؤمن و مصدّق است بر آنچه وعده داده و محقّق کنندهٔ آن است . و معنای دوّم آن : خدا اثبات کننده‌است که وحدانیّت خود را نزد آفریدگانش با آیاتش اثبات کرده و حقیقت خود را به جهت آنچه از علامات و آیاتی که از بیّنات



مصدق بتوحيد الله و بآياته و الله مؤمن مصدق لما وعده و محققه و معنى ثان: أنه محقق حقق وحدانيته بآياته عند خلقه و عرفهم حقيقته لما أبدى من علاماته و أبان من بيناته و عجائب تدبيره و لطائف تقديره و معنى ثالث: أنه آمنهم من الظلم و الجور. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «سُمِّيَ الْبَارِئُ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِناً لأنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ و سمي العبد مؤمنا لأنه يؤمن على الله عز و جل فيجيز الله أمانه».

وَ قَالَ عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَ جَارُهُ بَوَائِقَهُ». وَ قَالَ عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَأْتَمِنُهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ».

اَلْمُهَيْمِنُ. المهيمن معناه: الشاهد و هو كقوله عز و جل: (وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ)[1] أي شاهدا عليه و معنى ثان: أنه اسم مبني من الآمين و الأمين اسم من أسماء الله عز و جل ثم بني كما بني المبيطر من البيطر و البيطار و كأن الأصل فيه مؤيمن فقلبت الهمزة هاء كما قلبت همزة أرقت و أيهات فقيل: هرقت و هيهات و أمين اسم من أسماء الله عز و جل و من طول الألف أراد يا أمين فأخرجه مخرج قولهم: أزيد على معنى يا زيد و يقال: المهيمن اسم من أسماء الله عز و جل في الكتب السابقة.

اَلْعَزِيزُ. العزيز معناه: أنه لا يعجزه شيء و لا يمتنع عليه شيء أراده فهو قاهر للأشياء غالب غير مغلوب و قد يقال في المثل: «من عز بز» أي: من غلب سلب و قوله عز و جل حكاية عن الخصمين: (وَ عَزَّنِي فِي الْخِطٰابِ)[2] أي غلبني في مجاوبة الكلام و معنى ثان: أنه الملك و يقال للملك عزيز كما قال إخوة يوسف ليوسف عليه السلام: (يٰا أَيُّهَا الْعَزِيزُ)[3] و المراد به يا أيها الملك.

اَلْجَبّٰارُ. الجبار معناه: القاهر الذي لا ينال و له التجبر و الجبروت أي التعظم و العظمة و يقال للنخلة التي لا تنال: جبارة و الجبر أن تجبر إنسانا على ما يكرهه قهرا تقول: جبرته على أمر كذا و كذا و قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ».

عنى بذلك: أن الله تبارك و تعالى لم يجبر عباده على المعاصي و لم يفوض إليهم أمر

---

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.
۲. سوره ص، آیه ۱۳.
۳. سوره يوسف، آیه ۸۸.

و عجایب تدبیر و لطایف تقدیرش آشکار فرموده، به آنان شناسانیده است.

و معنای سوّم آن: خدا آنها را از ظلم ایمن ساخته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند باری و مؤمن نامیده شده است، زیراکه او فرمان بردارش را از عذاب خویش ایمن می‌سازد و بندهٔ خدا، مؤمن نامیده شده است، زیراکه او نسبت به خدا ایمن است و خدا، امان او را اجازه می‌دهد.» و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: «مؤمن کسی است که همسایه‌اش را از بدیهای خود ایمن سازد.» نیز آن حضرت فرمود: «مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مالها و جان‌های خود امین قراردهند.»

مهیمن به معنای شاهد است و آن، همانند گفتار خدای عزّوجلّ: شاهد برآن یعنی شاهد و گواهی بر آن.

و معنای دوّم آن: مهیمن نامی برگرفته از امین است و امین، نامی از نامهای خدا است. آنگاه «مهیمن» از آن بنا شده، آنسان که «مبیطر» از «بیطر» و «بیطار» بنا شده‌است. و اصل آن، مؤیمن بوده و همزه به هاء تبدیل شده است، چنان که همزهٔ «ارقت» و «أیهات» به هاء قلب شده و «هرقت» و «هیهات» گفته شده است. و امین، نامی از نامهای خدای عزّوجلّ است و کسی که الف را طول داده «یا آمین» را اراده کرده و آن را همانند ادای قول آنها: «ازید» به معنای «یازید» اداکرده است. گفته شده: مهیمن، درکتابهای آسمانی نامی از نام‌های خدای عزّوجلّ است.

عزیز یعنی چیزی آن را ناتوان نمی‌کند و چیزی که خدا آن را خواسته، برای او غیرممکن نیست. پس او قاهر بر چیزها است و غالبی که مغلوب نیست. گاهی در مثل گفته می‌شود: من عزّ بزّ: «هر کس غالب شد، ربود.» و سخن خدای عزّوجلّ در حکایت از دو خصم که با هم گفت وگوداشتند: «برادرم بر من در خطاب غلبه کرد.» یعنی در پاسخ دادن بر من غالب شد.

ومعنای دوّم آن: عزیز یعنی پادشاه است و به پادشاه، عزیز می‌گویند آنسان که برادران یوسف، به یوسف علیه السلام گفتند که: ای عزیز! که مراد از آن: ای پادشاه است.

جبّار به معنای قاهری که نتوان به او رسید، او دارای تجبّر و جبروت - یعنی عظمت - است و به درخت خرمایی که نتوان به آن رسید جبّار می‌گویند: و جبر آن است که انسانی را به چیزی که آن را دوست ندارد از روی قهر و غلبه، مجبور سازی. می‌گویی: او را بر فلان کار مجبور کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: «نه جبر محض و نه تفویض محض است، بلکه امری بین این دو امر است» که منظور حضرت ازآن سخن این است: خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر گناهان مجبور نکرده است وکار دین را به آنان تفویض نفرموده است تا آنکه در آن به رأیها وقیاسهای خود سخن گویند. زیراکه خدای عزّوجلّ حدّ

الدين حتى يقولوا فيه بآرائهم و مقايسهم فإنه عز و جل قد حد و وظف و شرع و فرض و سن و أكمل لهم الدين فلا تفويض مع التحديد و التوظيف و الشرع و الفرض و السنة و إكمال الدين.

اَلْمُتَكَبِّرُ. المتكبر مأخوذ من الكبرياء و هو اسم للتكبر و التعظم.

اَلسَّيِّدُ. السيد معناه: الملك و يقال لملك القوم و عظيمهم: سيدهم و قد سادهم يسودهم و قيل لقيس بن عاصم: بم سدت قومك؟ قال: ببذل الندى و كف الأذى و نصر المولى و قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ فَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا السَّيِّدُ؟ قَالَ: «مَنِ افْتُرِضَتْ طَاعَتُهُ كَمَا افْتُرِضَتْ طَاعَتِي».

و قد أخرجت هذا الحديث مسندا في كتاب معاني الأخبار فعلى معنى هذا الحديث السيد هو الملك الواجب الطاعة.

اَلسُّبُّوحُ. هو اسم مبني على فعول و ليس في كلام العرب فعول إلا سبوح و قدوس و معناهما واحد و سبحان الله تنزيها له عن كل ما لا ينبغي أن يوصف به و نصبه لأنه في موضع فعل على معنى تسبيحا لله يريد سبحت تسبيحا لله و يجوز أن يكون نصبا على الظرف و معناه: نسبح لله و سبحوا الله.

اَلشَّهِيدُ. الشهيد معناه: الشاهد بكل مكان صانعا و مدبرا على أن المكان مكان لصنعه و تدبيره لا على أن المكان مكان له لأنه عز و جل كان و لا مكان.

اَلصَّادِقُ. الصادق معناه: أنه صادق في وعده و لا يبخس ثواب من يفي بعهده.

اَلصَّانِعُ. الصانع معناه: أنه صانع كل مصنوع أي خالق كل مخلوق و مبدع جميع البدائع و كل ذلك دال على أنه لا يشبهه شيء من خلقه لأنا لم نجد فيما شاهدنا فعلا يشبه فاعله لأنهم أجسام و أفعالهم غير أجسام و الله تعالى عن أن يشبه أفعاله و أفعاله لحم و عظم و شعر و دم و عصب و عروق و أعضاء و جوارح و أجزاء و نور و ظلمة و أرض و سماء و حجر و شجر و غير ذلك من صنوف الخلق و كل ذلك فعله و صنعه عز و جل و جميع ذلك دليل على وحدانيته شاهد على انفراده و على أنه بخلاف خلقه و أنه لا شريك له. و قال بعض الحكماء في هذا المعنى و هو يصف النرجس:

و وظیفه‌ای قرار داده و شریعت و فرض و سنّتی مقرّر ساخته و دین را برای آنان کامل کرده است. پس با وجود تعیین وظیفه، شرع، فرض، سنّت و کامل ساختن دین، تفویضی نیست.

متکبر از کبریا گرفته شده و آن اسم برای تکبر و بزرگی ورزیدن است.

سیّد به معنای پادشاه است و به پادشاه قوم و بزرگ آنان، سیّد می‌گویند و تصریف آن سادهم یسودهم است و به قیس بن عاص گفتند: «به چه چیز سیّد قوم خود شدی؟» گفت: «به بخشیدن، بازداشتن رنج و آزار و یاری دادن مولا.»

پیامبر ﷺ فرمود: «علی، سیّد عرب است.» عایشه گفت: «یا رسول الله! آیا تو سیّد عرب نیستی؟» فرمود: «من سیّد فرزندان آدمم و علی، سیّد عرب است» عایشه گفت: یا رسول الله! سیّد چیست؟ فرمود: «کسی که اطاعتش واجب شده است چنان که اطاعت من واجب شده.»

مؤلّف می‌گوید: من این حدیث را به طور مسند در کتاب «معانی الاخبار» آورده‌ام، بنابر معنای این حدیث، سیّد همان پادشاهی است که فرمان برداریش واجب است.

سبّوح اسمی مبنی بر وزن فُعّول است و در کلام عرب فُعّول به غیر از سبّوح و قدّوس نیست و معنای هر دو یکی است، و «سبحان الله» یعنی دور داشتن اواز هر چه شایسته نیست که به آن وصف شود و نصب «سبحان الله» به این جهت است که در موضع فعل است و به معنایش «تسبیحاً لله» است این را اراده داری که: «سبّحت تسبیحاً لله» و جایز است که بنابر ظرفیّت منصوب باشد و معنایش این است که: «نسبح لله» و «سبّحوا لله» یعنی: خدا را تسبیح می‌کنم و خدا را تسبیح کنید.

شهید به معنای شاهد در هر مکانی، در حالی که صانع و مدبّر است، بنابر آن که مکان، مکان صُنع و تدبیر اوست، نه این که مکان، مکان اوست، چراکه خداوند بود و هیچ مکانی نبود.

صادق یعنی خدا در وعده‌اش راستگوست و پاداش آن راکه به عهد و پیمانش وفا می‌کند، کم نخواهد کرد.

صانع یعنی خدا صانع هر مصنوع یعنی آفریدگار هر آفریده شده و پدید آورندهٔ همه پدید آمده‌ها و تازه‌هاست. هر کدام از اینها نشانگر این است که خدا به چیزی از خلقش نمی‌ماند، زیرا ما در آنچه مشاهده کرده‌ایم کاری را نیافتیم که به فاعل‌اش شباهت داشته باشد، زیراکه آنان اجسامند و کارهایشان اجسام نیست و خداوند برتر از آن است که به کارهای خود شبیه داشته باشد و کارهای او گوشت، استخوان، مو، خون، پی، رگها، اعضا، جوارح، اجزا، روشنی، تاریکی، زمین، آسمان، سنگ، درخت و غیر اینها از اصناف خلق است و همهٔ اینها کار اوست و همهٔ اینها دلیل بر وحدانیّت او، شاهد بر انفراد او و بر آنکه او به خلاف خلق خویش است و او شریکی ندارد.

«عيون في جفون في فنون بدت فأجاد صنعتها المليك
بأبصار التغنج طامحات كأن حداقها ذهب سبيك
على غصن الزمرد مخبرات بأن الله ليس له شريك»

اَلطَّاهِرُ. الطاهر معناه: أنه متنزه عن الأشباه و الأنداد و الأضداد و الأمثال و الحدود و الزوال و الانتقال و معاني الخلق من الطول و العرض و الأقطار و الثقل و الخفة و الرقة و الغلظة و الدخول و الخروج و الملازقة و المباينة و الرائحة و الطعم و اللون و المجسة و الخشونة و اللين و الحرارة و البرودة و الحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق و التمكن في مكان دون مكان لأن جميع ذلك محدث مخلوق و عاجز ضعيف من جميع الجهات دليل على محدث أحدثه و صانع صنعه قادر قوي طاهر من معانيها لا يشبه شيئا منها لأنها دلت من جميع جهاتها على صانع صنعها و محدث أحدثها و أوجبت على جميع ما غاب عنها من أشباهها و أمثالها أن يكون دالة على صانع صنعها تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا.

اَلْعَدْلُ. العدل معناه: الحكم بالعدل و الحق و سمي به توسعا لأنه مصدر و المراد به العادل و العدل من الناس المرضي قوله و فعله و حكمه.

اَلْعَفُوُّ. العفو: اسم مشتق من العفو على وزن فعول و العفو: المحو يقال: عفا الشيء إذا امتحى و ذهب و درس و عفوته أنا إذا محوته و منه قوله عز و جل: (عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ أي محا الله عنك إذنك لهم).[1]

اَلْغَفُورُ. الغفور اسم مشتق من المغفرة و هو الغافر الغفار و أصله في اللغة التغطية و الستر تقول غفرت الشيء إذا غطيته و يقال هذا أغفر من هذا أي أستر و غفر الصوف و الخز ما علا فوق الثوب منهما كالزئبر سمي غفرا لأنه ستر الثوب و يقال لجنة الرأس مغفر لأنها تستر الرأس و الغفور الساتر لعبده برحمته.

اَلْغَنِيُّ. الغني معناه: أنه الغني بنفسه عن غيره و عن الاستعانة بالآلات و الأدوات و غيرها و الأشياء كلها سوى الله عز و جل متشابهة في الضعف و الحاجة لا يقوم بعضها

---

١. سوره توبه، آيه ٤٣.



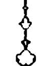
و بعضی از حکما در این زمینه ـ در حالی که نرگس را وصف می‌کند ـ گوید: چشمهایی در پلکها که در شاخه‌ها آشکار گشته‌اند و پادشاه جهان آنها را نیکو ساخته است که به دیده‌های کرشمه و به بالا نگرانند، گویا که سیاهی‌های چشم‌های آنها طلای گداخته‌ای بر شاخ زمرّد است که همگی خبر می‌دهند که برای خدا شریکی نیست.



طاهر یعنی خدا منزّه از اشباه، همتایان، اضداد، امثال، اندازه‌ها، زوال، انتقال و معانی آفریدگان مثل درازی، پهنا، اطراف، سنگینی، سبکی، تنگی، غلظت و درون و برون رفتن، بهم چسبیدن، از یکدیگر جدا شدن، بو، مزه، رنگ، سودن، درشتی، نرمی، گرمی، سردی، حرکت، سکون، اجتماع، جدایی و جاگرفتن در جایی نه جای دیگر است، زیرا همهٔ اینها که مخلوقند و از همهٔ جهات عاجز و ضعیف هستند، دلیل برای محدثی هستند که آن را احداث کرده و صانعی که آن را ساخته است و قادر قوی و پاک از معناهاست و به چیزی از آنها نمی‌ماند، زیرا آنها از همهٔ جهاتی که دارند، نشانگر صانعی هستند که آنها را ساخته و محدثی که آنها را احداث کرده است و بر همهٔ آنچه از اشباه و امثال آنها در پنهان است واجب گردانیده‌اند که بر صانعی که آنها را ساخته راهنما باشند. خداوند از آن به برتری بزرگی برتر است.



عدل یعنی حکم به عدل و حق و خداوند از جهت توسّع و مجاز به این نام، نامیده شده است، زیرا عدل مصدر است و مراد از آن، اسم فاعل یعنی عادل است و عدل از مردم کسی است که گفتار، کردار و حکمش پسندیده باشد.



عفوّ نامی برگرفته از عفو، بر وزن فعول است و عفو به معنای پاک نمودن است. گفته می‌شود: «عفا الشیء» هرگاه آن چیز ناپیدا شود و برود و کهنه گردد. گفته می‌شود: «عفوته انا» هرگاه آن را محو کنم و از همین است گفتار خدای عزوجل: خداوند از تو عفو کرد چرا به آنان اذن دادی. یعنی: خداوند اذن تو را به آنها محو کرد.

غفور غفور نامی گرفته شده از مغفرت است و آن جناب غافر و غفّار است. و اصل آن در لغت، تغطیه و پوشیدن است. می‌گویی: «غفرت الشیء» هرگاه آن را بپوشانی، گفته می‌شود: «هذا اغفر من هذا» یعنی این پوشیده‌تر از این است. و «غفر الصوف و الخزّ» و آن چیزی است که در بالای لباس از پشم و خز بر آمده باشد، چون زئبر (ریشه و تار لباس که از لباس بیرون آید) و آن را غفر می‌نامند، زیرا که آن لباس را پوشیده است و به سپر سر نیز، مغفر می‌گویند، زیرا که آن سر را می‌پوشاند و غفور یعنی کسی که بنده‌اش را به رحمت خود پوشانده‌است.





غنی یعنی خداوند به خودی خود، از غیر خود و بدون طلب یاری از آلات و ادوات و غیر اینها، غنی و بی‌نیاز است و همهٔ چیزها ـ غیر از خدای عزوجل ـ در ناتوانی و نیاز به یکدیگر شباهت دارند که بعضی از آنها جز به یاری برخی دیگر برپا نمی‌شود و بعضی از آنها از بعضی دیگر بی‌نیاز نیست.



إلا ببعض و لا يستغني بعضها عن بعض.

اَلْغِياثُ. الغياث معناه: المغيث سمي به توسعا لأنه مصدر.

اَلْفاطِرُ. الفاطر معناه: الخالق فطر الخلق أي خلقهم و ابتدأ صنعة الأشياء و ابتدعها فهو فاطرها أي خالقها و مبدعها.

اَلْفَرْدُ. الفرد معناه: أنه المتفرد بالربوبية و الأمر دون خلقه و معنى ثان: أنه موجود وحده لا موجود معه.

اَلْفَتّاحُ. الفتاح معناه: أنه الحاكم و منه قوله عز و جل: (وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ)[1] و قوله عز و جل: (وَ هُوَ الْفَتّاحُ الْعَلِيمُ).[2]

اَلْفالِقُ. الفالق اسم مشتق من الفلق و معناه في أصل اللغة: الشق يقال: سمعت هذا من فلق فيه و فلقت الفستقة فانفلقت و خلق الله تبارك و تعالى كل شيء فانفلق عن جميع ما خلق فلق الأرحام فانفلقت عن الحيوان و فلق الحب و النوى فانفلقا عن النبات و فلق الأرض فانفلقت عن كل ما أخرج منها و هو كقوله عز و جل: (وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ)[3] صدعها فانصدعت و فلق الظلام فانفلق عن الإصباح و فلق السماء فانفلقت عن القطر و فلق البحر لموسى عليه السلام فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ منه كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ.

اَلْقَدِيمُ. القديم معناه: أنه المتقدم للأشياء كلها و كل متقدم لشيء يسمى قديما إذا بولغ في الوصف و لكنه سبحانه قديم لنفسه بلا أول و لا نهاية و سائر الأشياء لها أول و نهاية و لم يكن لها هذا الاسم في بدئها فهي قديمة من وجه و محدثة من وجه و قد قيل: إن القديم معناه أنه الموجود لم يزل و إذا قيل لغيره عز و جل: أنه قديم كان على المجاز لأن غيره محدث ليس بقديم.

اَلْمَلِكُ. :الملک هو مالک الملک قد ملک كل شيء و الملكوت ملک الله عز و جل زيدت فيه التاء كما زيدت في رهبوت و رحموت تقول العرب: رهبوت خير من رحموت: أي لأن ترهب خير من أن ترحم.

---

۱. سوره الأعراف، آيه ۸۹.
۲. سوره سبأ، آيه ۲۶.
۳. سوره الطارق، آيه ۱۲.

غیاث به معنای مغیث است و خداوند به جهت توسّع و نیاز به این نام نامیده شده است. زیرا آن مصدر است.

فاطر به معنای آفریدگار است، گفته می‌شود: «فطر الخلق.» یعنی آنها را آفرید و ساختن چیزها را آغاز نمود و آنها را از نو پدید آورد. او فاطر آنها است یعنی آفریدگار و پدید آورندهٔ آنهاست.

فرد یعنی خدا در ربوبیّت و پروردگاری و امر و فرمان متفرّد و تنها است ـ نه آفریدگانش ـ و معنای دوّم آن که، او موجودی است تنهاکه هیچ موجودی با او نیست.

فتّاح به معنای آن است که خدا حاکم است و از همین گونه است گفتار خدا: و تو بهترین حکم کنندگانی. وگفتار او: و او در همهٔ کارها حکم‌کننده است.

فالق نامی جدا شده از فلق است و معنایش در اصل لغت، شکافتن و شکاف است. گفته می‌شود: «این را از شکاف دهانش شنیدم». و «پسته را شکافتم پس آن قبول شکافتن نمود.» خداوند هر چیزی را آفرید، پس از آن همهٔ آنچه آفرید، شکافته شد. زهدانها را شکافت، پس آنها از حیوان شکافته شدند (که حیوان‌ها از آنها بیرون آمدند) و دانه و هستهٔ خرما را شکافت، پس آنها از گیاه شکافته شدند و زمین را شکافت، پس آن از هر چه از آن بیرون آورد شکافته شد، و این همانند گفتار خدا است: و سوگند به زمین که دارای شکافتن است. یعنی شکافته می‌شود. و تاریکی را شکافت، پس آن از عمود صبح شکافته شد و آسمان را شکافت پس آن از باران شکافته شد، و دریا را برای موسی ﷺ شکافت، پس دریا شکافته شد و هر بخشی از آن چون کوهی بزرگ پدید آمد.

قدیم یعنی خدا از همهٔ چیزها پیشی گرفته است و هر پیشی گیرنده که از چیزی پیشی گرفته، قدیم نامیده می‌شود، هرگاه در وصف آن مبالغه شود. ولیکن خدای سبحان به خودی خود، بدون اوّل و پایانی قدیم است، و بقیّهٔ چیزها آغاز و پایانی دارند و در آغاز آنها این نام برای آنها نبوده و آنها به جهتی قدیم و از جهت دیگر محدثند. و بعضی گفته‌اند: معنای قدیم آن است که خدا موجودی است که همیشه بوده و هرگاه به غیر او عزّوجلّ گویند که قدیم است بر وجه مجاز است، زیراکه غیر او محدث است و قدیم نیست.

ملک همان مالک مُلک است و خداوند، پادشاهی است که هر چیزی را مالک شده و ملکوت به معنای ملک و پادشاهی خدا است و تاء به آن افزوده شده آنسان که در «رهبوت» و «رحموت» افزوده شده است. عرب می‌گوید: «رهبوت خیر من رحموت.» یعنی هرگاه بترسانی بهتر است از آنکه به تو رحم شود.

اَلْقُدُّوسُ. القدوس معناه: الطاهر و التقديس: التطهير و التنزيه؛ و قوله عز و جل حكاية عن الملائكة: (وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ)[1] أي ننسبك إلى الطهارة و نسبحك و نقدس لک بمعنى واحد و حظيرة القدس موضع الطهارة من الأدناس التي تكون في الدنيا و الأوصاب و الأوجاع و أشباه ذلك و قد قيل: إن القدوس من أسماء الله عز و جل في الكتب.

اَلْقَوِيُّ. القوي معناه: معروف و هو القوي بلا معاناة و لا استعانة.

اَلْقَرِيبُ. القريب معناه: المجيب و يؤيد ذلك قوله عز و جل: (فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ)[2] و معنى ثان: أنه عالم بوساوس القلوب لا حجاب بينه و بينها و لا مسافة و يؤيد هذا المعنى قوله عز و جل: (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)[3] فهو قريب بغير مماسة بائن من خلقه بغير طريق و لا مسافة بل هو على المفارقة لهم في المخالطة و المخالفة لهم في المشابهة و كذلك التقرب إليه ليس من جهة الطرق و المسايف إنما هو من جهة الطاعة و حسن العبادة فالله تبارك و تعالى قريب دان دنوه من غير سفل لأنه ليس باقتطاع المسايف يدنو و لا باجتياز الهواء يعلو كيف و قد كان قبل السفل و العلو و قبل أن يوصف بالعلو و الدنو.

اَلْقَيُّومُ. القيوم و القيام هما: فيعول و فيعال من قمت بالشيء إذا وليته بنفسك و توليت حفظه و إصلاحه و تقديره و نظيره قولهم: ما فيها من ديور و لا ديار.

اَلْقَابِضُ. :القابض اسم مشتق من القبض و للقبض معان منها: الملك يقال: فلان في قبضي و هذه الضيعة في قبضي و منه قوله عز و جل: (وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)[4] و هذا كقول الله عز و جل: (وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ)[5] و قوله عز و جل: (وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ)[6] و قوله عز و جل: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)[7] و منها: إفناء الشيء و من ذلك قولهم للميت: قبضه الله إليه و منه قوله عز و جل: (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ

---

۱. سوره البقرة، آيه ۳۰.
۲. سوره بقرة، آيه ۱۸۶.
۳. سوره ق، آيه ۱۶.
۴. سوره الزمر، آيه ۶۷.
۵. سوره انعام، آيه ۷۳.
۶. سوره انفطار، آيه ۱۹.
۷. سوره الفاتحه، آيه ۴.

قدّوس به معنای طاهر و پاک است و تقدیس تطهیر و تنزیه است و گفتار خدا به حکایت از فرشتگان : و ما تو را به حمدت تسبیح می‌کنیم و تو را مقدّس می‌شماریم ، یعنی تو را به طهارت و پاکی نسبت می‌دهیم . و« نسبحک و نقدّس لک » به یک معنا است و « حظیرة القدس » ، موضع طهارت و جای پاکی و پاکیزگی است از چرکهای دنیا و رنجها و دردها و نظایر آنها . گفته شده: قدّوس از نامهای خداوند در کتابها (آسمانی) است .

قوی معنایش معروف است و او نیرومند بدون رنج و بدون استعانت و یاری خواستن از کسی است .

قریب به معنای مجیب است. مؤیّد این سخن قول خداست : « به راستی که من نزدیکم که دعای خواننده را هرگاه مرا بخواند ، اجابت می‌کنم . و معنای دوّم آن که ، او دانا به وسوسه‌های دلهاست که بین او و آنها نه پرده‌ای است و نه مسافت و دوری و مؤیّد این ، سخن خداست : «و به طور حتم ما انسان را آفریدیم و آنچه را که نفسش وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم». پس او بدون تماس نزدیک است و او از آفریدگانش بدون راه و مسافت دور است . بلکه او با وجود جدایی و مفارقت از آنها ، در عین آمیزش و مخالطت است و با وجود مخالفت با آنها در عین مشابهت ، همچنین تقرّب و نزدیک شدن به او از جهت راهها و مسافتها نیست ، بلکه تنها از راه طاعت و حسن عبادت است . پس خداوند قریبی است که نزدیکی او از جایی به جایی رفتن نیست ، زیرا که او چنان نیست که با طی کردن مسافتها نزدیک شود و با عبور از هوا بالا رود . چگونه چنین باشد که او پیش از بالا و پایین بوده و پیش از آنکه به علوّ و دنوّ وصف شود ، موجود بود .

قیّوم و **قیّام** هر دو بر وزن فیعول و فیعال از « قمت بالشیء » ـ هرگاه به خودی خود متوجّه آن شوی و متوجّه حفظ و اصلاح آن باشی ـ گرفته شده است نظیر آن ، قول آنهاست که : در این خانه ، هیچ گردنده‌ای نیست که بگردد .

قابض اسم مشتق از قبض است . قبض چند معنا دارد از جملهٔ آنها ملک است . گفته می‌شود : فلانی در قبض من است و این مزرعه در قبض من است و این است گفتار خدا : و همهٔ زمین در روز قیامت در قبضهٔ من است . و این همچون گفتار خدا است : و ملک و پادشاهی بی‌منازع روزی که در صور دمیده شود از آنِ اوست . و قول خدا : حکم و فرمان آن روز از آنِ خداست . و قول خدا : مالک روز رستاخیز. و از جملهٔ معانی آن نابود ساختن چیز است. و از این مورد است گفتار عرب در بارهٔ مرده : «خدا او را به سوی خود برد » و از این است قول خدا : سپس آفتاب را دلیل بر آن قرار دادیم ، آنگاه آن را به تدریج و اندک به سوی خود گرفتیم . چون که آفتاب با بندهای انگشتان گرفته نمی‌شود و خداوند گیرنده و رهاکننده آن است .

دَلِيلا. ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيراً)[1] فالشمس لا تقبض بالبراجم و الله تبارك و تعالى قابضها و مطلقها و من هذا قوله عز و جل: (وَ اللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)[2] فهو باسط على عباده فضله و قابض ما يشاء من عائدته و أياديه و القبض قبض البراجم أيضا و هو عن الله تعالى ذكره منفي و لو كان القبض و البسط الذي ذكره الله عز و جل من قبل البراجم لما جاز أن يكون في وقت واحد قابضا و باسطا لاستحالة ذلك و الله تعالى ذكره في كل ساعة يقبض الأنفس و يبسط الرزق و يفعل ما يريد.

اَلْبَاسِطُ. الباسط معناه: المنعم المفضل قد بسط على عباده فضله و إحسانه و أسبغ عليهم نعمه.

قَاضِي الْحَاجَاتِ. القاضي: اسم مشتق من القضاء و معنى القضاء من الله عز و جل على ثلاثة أوجه: فوجه منها هو الحكم و الإلزام يقال: قضى القاضي على فلان بكذا: أي حكم عليه به و ألزمه إياه و منه قوله عز و جل: (وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ)[3] و وجه منها هو الخبر و منه قوله عز و جل: (وَ قَضَيْنٰا إِلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ)[4] فِي الْكِتٰابِ أي أخبرناهم بذلك على لسان النبي صلی الله علیه و آله و وجه منها هو الإتمام و منه قوله عز و جل: (فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)[5] و منه قول الناس: قضى فلان حاجتي يريد أنه أتم حاجتي على ما سألته.

اَلْمَجِيدُ. المجيد معناه: الكريم العزيز و منه قوله عز و جل: (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ)[6] أي كريم عزيز و المجد في اللغة: نيل الشرف و مجد الرجل و أمجد لغتان و أمجده كرم فعاله و معنى ثان: أنه مجيد ممجد مجده خلقه: أي عظموه.

اَلْمَوْلىٰ. المولى معناه: الناصر ينصر المؤمنين و يتولى نصرهم على عدوهم و يتولى ثوابهم و كرامتهم و ولي الطفل هو الذي يتولى إصلاح شأنه وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و هو مولاهم و ناصرهم و المولى في وجه آخر: هو الأولى. وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ».

و ذلك على إثر كلام قد تقدمه و هو أن قال: «أ لست أولى بكم منكم بأنفسكم» قالوا

---

۱. سوره الفرقان، آيه ۴۶.
۲. سوره البقره، آيه ۲۴۵.
۳. سوره الإسرا ۶۳.
۴. سوره الإسراء، آيه ۴.
۵. سوره الفصلت،آيه ۱۲.
۶. سوره البروج، آيه ۲۱.

و از این قبیل است قول خدا: و خدا فرا می‌گیرد و می‌گستراند و به سوی او بازگردانده می‌شوید. پس او گستراننده فضل خود بر بندگانش می‌باشد و آنچه از صله و نعمتهایش راکه بخواهد فراگیرنده است، و قبض نیز ،قبض به بند انگشتان است و آن از خداوند متعال دور است، و اگر قبض و بسطی که خدای عزّوجلّ ذکر کرده از جانب بند انگشتان بود، البتّه روانبود که در یک زمان هم قابض و هم باسط باشد، چون این امر محال است و خدای متعال در هر ساعت و زمانی جانها را می‌گیرد و روزی را می‌گستراند و آنچه خواهد، انجام می‌دهد.

باسط یعنی خدا منعمی احسان بخش است که فضل و احسانش را بر بندگانش گسترده و نعمتهای خود را بر آنان تمام کرده است.

قاضی‌الحاجات: قاضی نامی است گرفته شده از قضاء و معنای قضاء از خدا بر سه وجه است: وجهی از آن همان حکم و الزام است. گفته می‌شود: «قضی القاضی علی فلان بکذا» یعنی قاضی و حاکم بر فلانی چنان حکم کرد و او را به آن الزام نمود و از این مورد است گفتار خدا: و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید. و وجه دیگر از آن خبر است و از همین مورد است قول خدا: و ما به فرزندان یعقوب درکتاب اعلام کردیم. یعنی: به آنها به زبان پیامبر خبر دادیم.

و وجهی از آن، اتمام است و از همین مورد است گفتارخدا: پس خداوند آسمانها را در حالی که هفت آسمان بودند در دو روز تمام کرد. و از همین مورد است سخن مردم: فلانی حاجتم را رواکرد. کسی که این را می‌گوید منظورش این است که او حاجتم را طبق درخواستم تمام کرد.

مجید به معنای کریم و عزیز است و از همین مورد است قول خدا: بلکه آنچه آنهاتکذیب کردند، قرآن مجید است. یعنی کریم و عزیز است و مجد در لغت، نایل شدن به شرف و بزرگواری است و «مجّد الرجل و أمجد» دولغت هستند و «أمجده» یعنی کردار او را خوب دانست، و معنای دوّم آن که خدا، مجید و ممجّد است که خلقش او را تمجید کرده‌اند یعنی او را بزرگ داشته‌اند.

مولی به معنای ناصر و یاور است که مؤمنان را یاری می‌نماید و نصرت آنان بر دشمنشان، و ثواب وکرامتهای آنها را متولّی می‌شود« ولّی طفل» یعنی کسی که اصلاح کار او را به عهده گیرد و خدا ولیّ مؤمنان است و او مولای و یاور آنها است. و مولی در وجه دیگر به معنای اولی و سزاوارتر است و از این مورد است گفتار پیامبر: «هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست» و این در پی سخنی بود که پیش از آن بود که فرمود: «آیا من نسبت به به شما از خودتان شایسته‌تر نیستم.» گفتند: «بلی ای پیامبر خدا!»

بلى يا رسول الله قال: «من كنت مولاه» أي من كنت أولى به منه بنفسه «فعلي مولاه». أي أولى به منه بنفسه.

اَلْمَنّانُ. المنان معناه: المعطي المنعم و منه قوله عز و جل: (فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ)[1] و قوله عز و جل: (وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ).[2]

اَلْمُحِيطُ. المحيط معناه: أنه محيط بالأشياء عالم بها كلها و كل من أخذ شيئا كله أو بلغ علمه أقصاه فقد أحاط به و هذا على التوسع لأن الإحاطة في الحقيقة إحاطة الجسم الكبير بالجسم الصغير من جوانبه كإحاطة البيت بما فيه و إحاطة السور بالمدن و لهذا المعنى سمي الحائط حائطا و معنى ثان: يحتمل أن يكون نصبا على الظرف معناه مستوليا مقتدرا كقوله عز و جل: (وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ)[3] فسماه إحاطة لهم لأن القوم إذا أحاطوا بعدوهم لم يقدر العدو على التخلص منهم.

اَلْمُبِينُ. المبين معناه: الظاهر البين حكمته المظهر لها بما أبان من بيناته و آثار قدرته و يقال: بان الشيء و أبان و استبان بمعنى واحد.

اَلْمُقِيتُ. المقيت معناه: الحافظ الرقيب و يقال: بل هو القدير.

اَلْمُصَوِّرُ. المصور: هو اسم مشتق من التصوير يصور الصور فِي الاَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ فهو مصور كل صورة و خالق كل مصور في رحم و مدرك ببصر و ممثل في نفس و ليس الله تبارك و تعالى بالصور و الجوارح يوصف و لا بالحدود و الأبعاض يعرف و لا في سعة الهواء بالأوهام يطلب و لكن بالآيات يعرف و بالعلامات و الدلالات يحقق و بها يوقن و بالقدرة و العظمة و الجلال و الكبرياء يوصف؛ لأنه ليس له في خلقه شبيه و لا في بريته عديل.

اَلْكَرِيمُ. الكريم معناه العزيز يقال: فلان أكرم علي من فلان: أي أعز منه و منه قوله عز و جل: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)[4] و كذلك قوله عز و جل: (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)[5] و معنى ثان: أنه الجواد المفضل يقال: رجل كريم: أي جواد و قوم كرام: أي أجواد و كريم و كرم مثل أديم و أدم.

---

۱. سوره ص، ۳۹.
۲. سوره مدثر، آيه ۶.
۳. سوره يونس، آيه ۲۲.
۴. سوره الواقعه، آيه ۷۷.
۵. سوره دخان، آيه ۴۹.

فرمود: «فمن کنت مولاه ـ هر کسی که من به او اولی و شایسته‌ام ـ فعلی مولاه ـ علی نسبت به او شایسته است.» یعنی نسبت به او از خودش شایسته‌تر است.

منّان به معنای عطا کنندهٔ دارای انعام است و مانند همین مورد است گفتار خدا: پس عطا کن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن بی‌حساب و قول خدای عزوجل: و منت مگذار و فزونی مطلب.

محیط به معنای احاطه کننده به همه چیز و آگاه از همهٔ آنهاست و هر کس چیزی را به تمامی فرا گیرد، یا علمش به اقصای آن برسد، در واقع به آن احاطه پیدا کرده، و این بر وجه توسّع و مجاز است؛ چراکه احاطه، در حقیقت احاطه کردن جسم بزرگ به جسم کوچک از اطراف و جوانب آن است. همچون احاطهٔ خانه به آنچه در آن است و احاطهٔ حصار به شهرها و به همین جهت دیوار، حائط نامیده شده‌است.

معنای دوّم آن که: احتمال دارد که به جهت ظرفیّت، منصوب باشد، به معنای مستولیاً مقتدراً (صاحب استیلای غلبه و اقتدار و توانایی) باشد، مانند سخن خدای عزّوجلّ: و یقین کردند که به آنان احاطه شده. پس خداوند، احاطه نامید چون هرگاه گروهی دشمن خویش رااحاطه کنند، دشمن راهی برای رهایی ازدست آنها ندارد.

مبین به معنای آشکاری که حکمتش آشکار است، آشکار کننده آنچه از بیّنات و آثار قدرتش اظهار فرموده. گفته می‌شود: «بان الشيء، ابان، استبان» به یک معنا است، یعنی این چیز آشکار شد.

مقیت به معنای حافظ و رقیب است. بلکه گفته می‌شود: به معنای توانا است.

مصوّر نامی برگرفته از تصویر است، همو که صورتها را در رحمها به هر وضعی که می‌خواهد به تصویر می‌کشد. پس او تصویرگر هر صورت و آفریدگار هر تصویر شده‌ای در رحم و هر چیزی که به چشم دریافته شده و در نفس ممثّل شده، می‌باشد. خداوند با صورتها و جوارح وصف نمی‌شود و با حدود و ابعاض شناخته نمی‌شود و در وسعت هوا به وسیلهٔ اوهام و خیالها جستجو نمی‌شود، ولی با آیات شناخته می‌شود و به علامات و دلالات تحقیق می‌شود و به وسیلهٔ آنها یقین می‌شود و به قدرت، عظمت، جلال و کبریا توصیف می‌شود، چراکه او در خلقش شبیه و در آفریدگانش عدیلی ـ که با او برابری کند ـ ندارد.

کریم به معنای عزیز است. گفته می‌شود فلانی برای من از فلانی کریم‌تر است. یعنی از او عزیزتر است. و همین است گفتار خدا: به راستی که آن، البته قرآنی کریم است، همچنین فرمایش دیگر خدای عزّوجلّ که: بچش که تو عزیز و گرامی هستی.» معنای دوّم آن که: او جوادی است دارای بخشش، گفته می‌شود: مرد کریم یعنی جواد و بخشنده و قوم کِرام یعنی بخشندگان. واژهٔ کریم و کرم همانند ادیم و ادم (پوست خوشبو) است.

اَلْكَبِيرُ. الكبير: السيد يقال لسيد القوم: كبيرهم و الكبرياء: اسم التكبر و التعظم.

اَلْكافِيُ. الكافي: اسم مشتق من الكفاية و كل من توكل عليه كفاه و لا يلجئه إلى غيره.

كاشِفُ الضُّرِّ. الكاشف معناه: المفرج يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ و الكشف في اللغة: رفعك شيئا عما يواريه و يغطيه.

اَلْوِتْرُ. الوتر: الفرد و كل شيء كان فردا قيل: وتر.

اَلنُّورُ. النور معناه: المنير و منه قوله عز و جل: (اللّٰهُ نُورُ السَّماوٰاتِ وَ الأرْضِ)[1] أي منير لهم و آمرهم و هاديهم فهم يهتدون به في مصالحهم كما يهتدون في النور و الضياء و هذا توسع؛ إذ النور الضياء و الله عز و جل متعال عن ذلك علوا كبيرا لأن الأنوار محدثة و محدثها قديم لا يشبهه شيء و على سبيل التوسع قيل: إن القرآن نور؛ لأن الناس يهتدون به في دينهم كما يهتدون بالضياء في مسالكهم و لهذا المعنى كان النبي صلى الله عليه و آله منيرا.

اَلْوَهّابُ. الوهاب: معروف و هو من الهبة يهب لعباده ما يشاء و يمن عليهم بما يشاء و منه قوله عز و جل: (يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ).[2]

اَلنّاصِرُ. الناصر و النصير بمعنى واحد و النصرة: حسن المعونة.

اَلْواسِعُ. الواسع: الغني و السعة: الغنى يقال: فلان يعطي من سعة أي من غنى و الوسع جدة الرجل و قدرة ذات يده و يقال: أنفق على قدر وسعك.

اَلْوَدُودُ. الودود: فعول بمعنى مفعول كما يقال: هيوب بمعنى مهيب يراد به أنه مودود و محبوب و يقال: بل فعول بمعنى فاعل كقولك: غفور بمعنى غافر أي يود عباده الصالحين و يحبهم و الود و الوداد مصدر المودة و فلان ودك و وديدك: أي حبك و حبيبك.

اَلْهادي. الهادي معناه: أنه عز و جل يهديهم للحق و الهدى من الله عز و جل على ثلاثة أوجه: فوجه: هو الدلالة قد دلهم جميعا على الدين و الثاني: هو الإيمان و الإيمان هدى من الله عز و جل كما أنه نعمة من الله عز و جل و الثالث: هو النجاة و قد بين الله

---

۱. سوره النور، آیه ۳۵.

۲. سوره الشورى، آيه ۴۹.

کبیر به معنای سیّد و آقا است. برای سیّد قوم گفته می‌شود: کبیر آنها وکبریا اسم برای تکبّر و تعظّم است.

کافی نامی برگرفته از کفایت است. هر کس بر او توکّل کند حضرت حق او را کفایت می‌کند و او را به سوی غیر خود، حواله نمی‌دهد.

کاشف الضّر: کاشف یعنی گشاینده که مضطرّ را اجابت می‌کند، آنگاه که او را فرا بخواند و بدی را کشف می‌کند. وکشف در لغت به معنای برداشتن چیزی است که آن را پنهان کرده و پوشانده است.

وَتر به معنای فرد و یگانه است و هر چیزی که فرد باشد آن را وتر می‌گویند.

نور به معنای نوربخش است. و سخن خدای عزوجل نیز از همین قبیل است: خداوند، نوربخش آسمانها و زمین است. یعنی اونوربخش برای آنها و فرمان دهنده و راهنمای آنهاست. پس آنان در مصالح خویش با اوراه می‌یابند، آنسان که در نور و روشنی راه می‌یابند و این از باب توسّع و مجاز است، چراکه نور همان روشنی است وخدای عزّوجلّ از این - به برتری بزرگی - برتر است، زیراکه نورها حادث و پدید آمده‌اند و پدیدآورندهٔ آنها قدیمی است که به چیزی نمی‌ماند و بر وجه توسّع و مجاز گفته شده است: قرآن نور است، چراکه مردم در دین و آیین خویش به آن راه می‌یابند آنسان که به روشنی راههای خویش را می‌یابند و به همین معنا پیامبر ﷺ نور بخش بود.

وهّاب معروف است. این واژه از هبه گرفته شده است به معنای آنچه بخواهد به بندگانش می‌بخشد و به آنچه بخواهد، به آنان منّت می‌گذارد و گفتار خدای عزّوجلّ از همین مورد است که: «به هر کسی که می‌خواهد دختران و به هر کسی می‌خواهد پسران را می‌بخشد.»

ناصر ونصیر ناصر و نصیر به یک معنا است و نصرت همان خوب یاری کردن است.

واسع به معنای غنی است. سعه نیز به معنای غنا است. گفته می‌شود: فلانی از سعهٔ خود می‌بخشد، یعنی از غنا و توانگری خود می‌بخشد. «وُسع» همان توانگری مرد است و توانائی به آنچه در دست او است، گفته می‌شود: به اندازهٔ وُسع و توانایی خود هزینه کن.

ودود بر وزن فعول به معنای مفعول می‌باشد آنسان که هیوب به معنای مهیب است. از ودود اراده می‌شود که خدا دوست داشتنی و محبوب است. گفته می‌شود: بلکه «ودود» به معنای فاعل است، همانند غفور به معنای غافر یعنی: او بندگان شایسته‌اش را دوست می‌دارند و به آنان محبّت دارد و «ودّ» و «وِداد» مصدر مودّت (به معنی دوست داشتن) است و فلانی «ودّ» و «ودید» توست. یعنی محبّ تو و حبیب توست.

هادی یعنی خدای عزّوجلّ آنها را به حق هدایت می‌کند. هدایت از خدای عزّوجلّ بر سه وجه است: وجه اوّل، دلالت و راهنمایی است که همهٔ آنها را به دین راهنمایی کرده است. وجه دوّم ایمان است که ایمان، هدایتی است از جانب خدای عزّوجلّ همان گونه که آن نعمتی است از جانب خدا. وجه

عز و جل أنه سيهدي المؤمنين بعد وفاتهم فقال: (وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بٰالَهُمْ)[1] و لا يكون الهدى بعد الموت و القتل إلا الثواب و النجاة و كذلك قوله عز و جل: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمٰانِهِمْ)[2] و هو ضد الضلال الذي هو عقوبة الكافر و قال الله عز و جل (وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِينَ)[3] أي يهلكهم و يعاقبهم و هو كقوله عز و جل: (أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ)[4] أي أهلك أعمالهم و أحبطها بكفرهم. الوفي.

اَلْوَفِيُّ. معناه: أنه يفي بعهدهم و يوفي بعهده يقال: رجل وفي و موف و قد وفيت بعهدك و أوفيت لغتان.

اَلْوَكِيلُ. الوكيل معناه: المتولي أي القائم بحفظنا و هذا هو معنى الوكيل على المال منا و معنى ثان: أنه المعتمد و الملجأ و التوكل: الاعتماد عليه و الالتجاء إليه.

اَلْوارِثُ. الوارث معناه أن كل من ملكه الله شيئا يموت و يبقى ما كان في ملكه و لا يملكه إلا الله تبارك و تعالى.

اَلْبَرُّ. البر معناه: الصادق يقال صدق فلان و بر و يقال: برت يمين فلان إذا صدقت و أبرها الله: أي أمضاها على الصدق.

اَلْباعِثُ. الباعث معناه: أنه يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ و يحييهم و ينشرهم للجزاء و البقاء.

اَلتَّوّٰابُ. التواب معناه: أنه يَقْبَلُ التَّوْبَةَ و يعفو عن الحوبة إذا تاب منها العبد يقال: تاب العبد إلى الله عز و جل فهو تائب إليه؛ و تاب الله عليه: أي قبل توبته فهو تواب عليه و التوب التوبة: و يقال: اتأب فلان من كذا مهموزا إذا استحيا منه و يقال: ما طعامك بطعام تؤبة: أي لا يحتشم منه و لا يستحيا.

اَلْجَلِيلُ. الجليل معناه: السيد يقال لسيد القوم: جليلهم و عظيمهم، و جل جلال الله،فهو الجليل ذُو الْجَلالِ وَ الاكْرام، و يقال: جل فلان في عيني: أي عظم، و أجللته: أي عظمته.

---

۱. سوره محمد، آیه ۵.
۲. سوره یونس، آیه ۹.
۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.
۴. سوره محمد، آیه ۱.


سوّم، نجات است که خداوند عزّوجلّ بیان فرموده که به زودی مؤمنان را بعد از وفاتشان هدایت می‌کند و فرموده: و آنان که در راه خدا کشته شدند هرگز خدا اعمالشان را ضایع نمی‌کند به زودی خدا آنها را هدایت خواهد کرد و حال آنها را به صلاح خواهد آورد. و هدایت بعد از مرگ جز با پاداش و رهایی متصوّر نیست.

همچنین خداوند می‌فرماید: «به راستی کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان به سبب ایمانشان آنها را هدایت می‌کند. و این هدایت، ضدّ گمراهی است که عقوبت کافر است و خداوند عزّوجلّ فرمود: و خدا ستمکاران را گمراه می‌سازد. یعنی آنها را هلاک و نابود می‌سازد و عقوبت می‌کند، و این  همانند گفتار خدا است: خدا کارهای آنها را نابود کرد. یعنی اعمال آنها را به سبب کفرشان باطل کرد و فروریخت.

وفیّ یعنی خدا به عهد آنها و همچنین به عهد خودش وفا می‌نماید. گفته می‌شود: رجلٌ وفیّ و موفٍ یعنی کسی که عهد خود را به جا می‌آورد «و قد وفیت بعهدك واُوفیت» دو لغت است.

وکیل به معنای متولّی است. یعنی کسی که قائم به حفظ ماست و این، همان معنای وکیل برای مال از جانب ماست و معنای دوّم آن که: خدا معتمد و پناه است و توکّل همان اعتماد بر او و پناه آوردن به سوی اوست.


وارث یعنی هر کسی را که خدا مالک چیزی کند می‌میرد و آنچه در ملکش بوده، می‌ماند و کسی غیر از خدای تعالی آن را مالک نمی‌باشد.

برّ به معنای صادق است. گفته می‌شود: «صدق فلان و برّ» یعنی فلانی راست گفت. و گفته می‌شود: «برّت یمین فلان» هرگاه سوگندش راست باشد و «ابرّها الله» یعنی خدا آن را بر صدق و راستی امضا فرمود.

باعث معنایش آن است که: خداوند همهٔ کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزد و آنها را زنده می‌گرداند و برای جزا و بقا محشور می‌سازد.


توّاب معنایش آن است که: خداوند توبه را می‌پذیرد و از گناه در می‌گذرد، هرگاه بنده از گناه توبه کند و بازگردد. گفته می‌شود: «تاب العبد إلی الله» یعنی بنده به سوی خدا بازگشت. «فهو تائب إلیه» یعنی آن بنده، بازگرداننده به سوی خداست و «تائب و توّاب» هر دو بر او صادق است و «تاب الله علیه» یعنی خدا توبهٔ او را قبول فرمود. «فهو توّاب علیه» که توبهٔ او را قبول فرموده است و «توب» به معنای توبه است. گفته می‌شود: «إتّاب فلان من کذا» ـ در حالی که مهموز باشد ـ هرگاه فلانی از آن شرم کند. گفته می‌شود: طعام تو، طعام توبه نیست یعنی: از آن شرم داشته نمی‌شود و خجالت کشیده نمی‌شود.


جلیل به معنای سیّد است، زیرا به سیّد قوم، جلیل و عظیم آنها می‌گویند. و «جلّ جلال الله» یعنی: بزرگواری خدا بزرگواری دارد. «فهو الجلیل ذو الجلال والاکرام» یعنی: پس آن جناب بزرگواری است که دارای جلال و اکرام است. گفته می‌شود: «جلّ فلان في عیني» یعنی فلانی در چشمم بزرگ آمد و «اجللته» یعنی او را بزرگ داشتم.




اَلْجَوادُ. الجواد معناه: المحسن، المنعم، الكثير الإنعام و الإحسان، يقال: جاد السخي من الناس يجود جودا و رجل جواد و قوم أجواد و جود: أي أسخياء، و لا يقال لله عز و جل: سخي؛ لأن أصل السخاوة راجع إلى اللين، يقال: أرض سخاوية و قرطاس سخاوي: إذا كان لينا. و سمي السخي سخيا للينه عند الحوائج إليه.

اَلْخَبِيرُ. الخبير معناه: العالم، و الخبر و الخبير في اللغة واحد، و الخبر: علمك بالشيء، يقال لي به خبر: أي علم.

اَلْخالِقُ. الخالق معناه: الخلاق: خلق الخلائق خلقا و خليقة؛ و الخليقة: الخلق و الجمع الخلائق؛ و الخلق في اللغة: تقديرك الشيء، يقال في المثل: إني إذا خلقت فريت لا كمن يخلق و لا يفري و في قول أئمتنا عليهم السلام: إن أفعال العباد مخلوقة، خلق تقدير لا خلق تكوين؛ و خلق عيسى عليه السلام مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ هو خلق تقدير أيضا و مكون الطير و خالقه في الحقيقة هو الله عز و جل.

خَيْرُ النّاصِرِينَ. خير الناصرين و خير الراحمين معناه: أن فاعل الخير إذا كثر ذلك منه سمي خيرا توسعا.

اَلدَّيّانُ. الديان: هو الذي يدين العباد و يجزيهم بأعمالهم، و الدين الجزاء، و لا يجمع؛ لأنه مصدر يقال: دان يدين دينا و يقال في المثل: «كما تدين تدان» أي: كما تجزي تجزى، قال الشاعر:

«كما يدين الفتى يوما يدان به ... من يزرع الثوم لا يقلعه ريحانا»

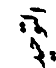
اَلشَّكُورُ. الشكور و الشاكر معناهما: أنه يشكر للعبد عمله و هذا توسع؛ لأن الشكر في اللغة عرفان الإحسان و هو المحسن إلى عباده، المنعم عليهم لكنه سبحانه لما كان مجازيا للمطيعين على طاعاتهم جعل مجازاته شكرا لهم على المجاز، كما سميت مكافأة المنعم شكرا.

اَلْعَظِيمُ. العظيم معناه: السيد و سيد القوم عظيمهم و جليلهم و معنى ثان: أنه يوصف بالعظمة لغلبته على الأشياء و قدرته عليها، و لذلك كان الواصف بذلك معظما و معنى ثالث: أنه عظيم؛ لأن ما سواه كله له ذليل خاضع، فهو عظيم السلطان، عظيم الشأن و معنى رابع: أنه المجيد، يقال: عظم فلان في المجد عظامة، و العظامة مصدر:



جواد به معنای محسن و منعمی است که انعام و احسانش بسیار است. گفته می‌شود: «جاد السخي من الناس يجود جوداً ورجل جواد، وقوم أجواد وجود» یعنی سخاوتمندان. گفته نمی‌شود: خدا سخی است، چراکه اصل سخاوت برگشتش به سوی نرمی است. گفته می‌شود: زمین سخاویه و کاغذ سخاوی، هرگاه نرم باشد. و سخی، سخی نامیده شده به جهت نرمی که او به هنگام نیاز نیازمندان دارد.

خبیر به معنای عالم است و خُبر و خبیر در لغت یکی است. و خبر، علم تو نسبت به چیزی است. می‌گویی: مرا نسبت به آن چیز، دانشی است.



خالق به معنای خلّاق است، چراکه او خلق بسیاری را آفرید و می‌آفریند. خلیقة به معنای خلق است و جمع آن خلایق است و خلق در لغت، اندازه کردن چیزی است و در مَثَل گفته می‌شود: «به راستی که چون اندازه کنم می‌بُرم، نه چون کسی که اندازه می‌کند و نمی‌بُرد.» و در گفتار امامان علیهم السلام آمده که: کارهای بندگان مخلوق است به خلق تقدیر و اندازه کردن نه خلق تکوین و هستی دادن. و خلق کردن عیسی علیه السلام از گِل همانند هیئت و صورت پرنده نیز همان خلق تقدیر است و در واقع هستی دهندهٔ مرغ و آفریدگار آن، همان خدای عزّوجلّ است.



خیر الناصرین خیرالناصرین وخیرالراحمین یعنی هرگاه فاعل خیر، نیکی بسیار کند، از روی توسّع و مجاز خیر نامیده می‌شود.

دیّان همان است که به بندگان جزا می‌دهد و به خاطر کارهایشان به آنان پاداش می‌دهد و دین به معنای جزا است و جمع بسته نمی‌شود، زیرا مصدر است. گفته می‌شود: دان يدين ديناً و در مَثَل گفته می‌شود: «كما تدين تدان» یعنی آنسان که جزا می‌دهی جزا داده می‌شوی و شاعر گفته است: آنسان که جوان مرد روزی جزا می‌دهد به آن جزا داده می‌شود زیرا آن که سیر کاشته، ریحان برداشت نمی‌کند.



شکور و شاکر یعنی خداوند برای عمل بنده‌اش شکر می‌کند و این توسّع و مجاز است، زیراکه شکر در لغت، شناخت احسان است و او نسبت به بندگانش محسن و نیکوکار و برایشان منعم است. ولیکن خدای سبحان چون فرمان برادران را بر فرمان برداریشان جزا می‌دهد پاداش خود را ـ بر وجه مجاز ـ شکر برای آنان قرار داد، چنانکه پاداش دادن منعم، شکر نامیده شده است.



عظیم به معنای سیّد است و سیّد قوم عظیم و جلیل ایشان است و معنای دوّم آن: خدا به عظمت وصف می‌شود، چراکه او بر همهٔ چیزها غلبه دارد و قدرتش بر آنها چیره شده است. به همین جهت وصف کنندهٔ به این، تعظیم‌کننده است. معنای سوّم آن که خدا عظیم است، زیراکه همهٔ آنچه غیر از او است، در برابر او خوار و فروتن هستند. پس اوست که سلطنتش بزرگ و شأنش عظیم است. و معنای چهارم آن که خدا مجید است. گفته می‌شود: فلانی در مجد بزرگ شد، بزرگ شدنی، و عظامت، مصدر به معنای



الأمر العظيم و العظمة من التجبر و ليس معنى العظيم ضخم طويل عريض ثقيل؛ لأن هذه المعاني معاني الخلق و آيات الصنع و الحدث و هي عن الله تبارك و تعالى منفية.

وَ قَدْ رُوِيَ فِي الْخَبَرِ: «أَنَّهُ سُمِّيَ الْعَظِيمَ؛ لِأَنَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ خَالِقُهُ».

اَللَّطِيفُ. اللطيف معناه: أنه لطيف بعباده، فهو لطيف بهم، بار بهم منعم عليهم و اللطف: البر و التكرمة، يقال: فلان لطيف بالناس، بار بهم، يبرهم و يلطفهم إلطافا و معنى ثان: أنه لطيف في تدبيره و فعله، يقال: فلان لطيف العمل.

وَ قَدْ رُوِيَ فِي الْخَبَرِ: أَنَّ مَعْنَى اللَّطِيفِ، هُوَ أَنَّهُ الْخَالِقُ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ كَمَا أَنَّهُ سُمِّيَ الْعَظِيمَ؛ لِأَنَّهُ الْخَالِقُ لِلْخَلْقِ الْعَظِيمِ.

اَلشَّافِي. الشافي معناه: معروف و هو من الشفاء كما قال الله عز و جل حكاية عن إبراهيم عليه السلام: (وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ)[1] فجملة هذه الأسماء الحسنى تسعة و تسعون اسما.

«و أما تَبارَكَ» فهو من البركة و هو عز و جل ذو بركة و هو فاعل البركة و خالقها و جاعلها في خلقه و تبارك و تعالى عن الولد و الصاحبة و الشريك و عما يقول الظالمون علوا كبيرا و قد قيل: إن معنى قول الله عز و جل: (تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً)[2] إنما عنى به: أن الله الذي يدوم بقاؤه و تبقى نعمه و يصير ذكره بركة على عباده و استدامة لنعم الله عندهم (هو الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً) و الفرقان هو القرآن و إنما سماه فرقانا لأن الله عز و جل فرق به بين الحق و الباطل و عبده الذي أنزل عليه ذلك هو محمد صلى الله عليه و آله و سماه عبدا لئلا يتخذ ربا معبودا و هذا رد على من يغلو فيه و بين عز و جل أنه نزل عليه ذلك لينذر به العالمين و ليخوفهم به من معاصي الله و أليم عقابه و العالمون: الناس.

(الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً) كما قالت النصارى إذ أضافوا إليه الولد كذبا عليه و خروجا من توحيده (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً) يعني: أنه خلق الأشياء كلها على مقدار يعرفه و أنه لم يخلق شيئا

---

۱. سوره الشعرا، آیه ۸۰. ۲. سوره الفرقان، آیه ۱.

امر عظیم و بزرگ است و عظمت از تجبّر است و معنای عظیم ستبر، دراز، پهن و سنگین نیست، زیرا این معناها، معناهای خلق و نشانه های صُنع وحدوث هستند و اینها از خدای تبارک و تعالی دورند. و در خبری روایت شده است خداوند عظیم نامیده شده است، زیرا او خالق عظیم و پروردگار عرش عظیم و خالق آن است.

لطیف یعنی خدا به بندگانش لطف دارد. پس او به آنان لطف دارد و به آنان نیکوکار و منعم است و لطف به معنای نیکی کردن و گرامی داشتن است. گفته می‌شود: فلانی به مردم لطیف است. یعنی به آنان نیکوکار است: با آنها نیکی می‌کند و با لطف و مهربانی رفتار می‌نماید. و معنای دوّم آن که خدا در تدبیر و کارش لطیف است. گفته می‌شود: فلانی لطیف العمل، یعنی کارش پاکیزه است. معنای لطیف این گونه است: او خالق و آفریدگار خلقِ لطیف است آنسان که خدا عظیم نامیده شده است، زیرا او آفریدگار خلقِ عظیم است.

شافی معنایش معروف و از واژهٔ شفا است. آنسان که خدای عزّوجلّ از ابراهیم ﷺ حکایت فرمود: «و چون بیمار شوم، پس او مرا بهبودی می‌بخشد.

بنابراین همهٔ این نامهای حُسنی، نود و نه نام است.

واما **تبارک** [که در آغاز حدیث آمده] آن از مادهٔ برکت (افزون شدن) می‌باشد وخداوند صاحب برکت است. او فاعل برکت و آفریدگار آن و قرار دهندهٔ آن در میان خلق خویش است و او، از فرزند، زن و شریک و از آنچه ستمکاران می‌گویند ـ به برتری بزرگی پاک و منزّه و برتر است و گاهی گفته شده معنای گفتار خدای عزّوجلّ: «بزرگ است خدایی که فرقان را به بنده‌اش فرستادن تا بر جهانیان بیم دهنده باشد.» این است که خدایی که ماندنش دوام دارد و نعمتهایش می‌ماند و ذکرش بر بندگانش باعث برکت و استمرار نعمت‌ها نزد آنها می‌شود، همان کسی است که فرقان را بر بندهٔ خود فرو فرستاده است تا آن بنده برای جهانیان بیم دهنده باشد و فرقان، همان قرآن است و تنها بدین جهت، فرقان نامیده شد که خدای عزّوجلّ به وسیلهٔ آن بین حق و باطل را جدا کرده است.

و بنده‌ای که این فرقان بر او فرود آمده، همان محمّد ﷺ است و او را بنده نامید تا او به عنوان پروردگار پرستش نشود، و این در ردّ کسی است که در مورد آن حضرت غلوّ می‌کند و خدای عزّوجلّ بیان فرموده است که این فرقان را بر او فرود آورده است تا به وسیلهٔ آن جهانیان را بیم دهد و آنها را از نافرمانیهای خدا و عقاب درد آور بترساند و منظور از جهانیان، آدمیانند و فرمود: «خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آنِ اوست و هیچ فرزندی ندارد» آنسان که نصاری، گفتند، آنگاه که از روی دروغ بر او و بیرون رفتن از توحیدش فرزند را به سوی او اضافه نموده و نسبت دادند و فرمود: «و برای او شریکی در

من ذلك على سبيل سهو و لا غفلة و لا على تنحيب و لا على مجازفة بل على المقدار الذي يعلم أنه صواب من تدبيره و أنه استصلاح لعباده في أمر دينهم و أنه عدل منه على خلقه لأنه لو لم يخلق ذلك على مقدار يعرفه على سبيل ما وصفناه لوجد في ذلك التفاوت و الظلم و الخروج عن الحكمة و صواب التدبير إلى العبث و الظلم و الفساد كما يوجد مثل ذلك في فعل خلقه الذين ينحبون في أفعالهم و يفعلون من ذلك ما لا يعرفون مقداره.

و لم يعن بذلك أنه خلق لذلك تقديرا يعرف به مقدار ما يفعله ثم فعل أفعاله بعد ذلك لأن ذلك إنما يوجد من فعل من لا يعلم مقدار ما يفعله إلا بهذا التقدير و هذا التدبير و الله سبحانه لم يزل عالما بكل شيء و إنما عنى بقوله: «فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً» أي: فعل ذلك على مقدار يعرفه على ما بيناه و على أن يقدر أفعاله لعباده بأن يعرفهم مقدارها و وقت كونها و مكانها الذي يحدث فيه ليعرفوا ذلك و هذا التقدير من الله عز و جل كتاب و خبر كتبه الله لملائكته و أخبرهم به ليعرفوه فلما كان كلامه لم يوجد إلا على مقدار يعرفه لئلا يخرج عن حد الصدق إلى الكذب و عن حد الصواب إلى الخطأ و عن حد البيان إلى التلبيس كان ذلك دلالة على أن الله قد قدره على ما هو به و أحكمه و أحدثه فلهذا صار محكما لا خلل فيه و لا تفاوت و لا فساد.

۱۰. حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ هَمَّام عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُبْنُ يَحْيَى الْخُزَاعِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَعُودُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ آهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِي اذْكُرْ رَبَّكَ وَ اسْتَغِثْ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ آهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَمَنْ قَالَ: آهِ فَقَدِ اسْتَغَاثَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى».

۱۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ أَحْمَدَ الاصْبَهَانِيُّ الاسْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُبْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ بِدِمَشْقَ وَ أَنَا أَسْمَعُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ مُوسَىبْنُ عَامِرٍ الْمُرِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُبْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرُبْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَىبْنِ عُقْبَةَ عَنِ الاعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً مِائَةً إِلَّا وَاحِداً إِنَّهُ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ».

پادشاهی نیست و هر چیزی را آفریده و به اندازه کردنی اندازه کرده است ، یعنی خدا همه چیز را بر اندازه‌ای که آن را می‌شناسد آفریده و او چیزی از اینها را از راه سهو ، غفلت و بر وجه کوشش و بر وضع گزاف نیافریده ، بلکه به اندازه‌ای آفریده است که می‌داند آن اندازه از تدبیر خود درست و راست است و آن صلاح جویی بندگانش در کار دین آنهاست و همان عدل او بر آفریدگانش است ، زیراکه اگر او آن را طبق اندازهٔ که آن را می‌شناخت و می‌دانست نیافریده بود ـ همان گونه که ما وصف کردیم ـ البته تفاوت و ظلم و بیرون رفتن از حکمت و درستی و تدبیر به سوی عبث و ظلم و فساد یافت می‌شد. چنانکه همانند این، در کردار آفریدگانش پیدا می‌شود و آنان در کارهای خویش سخت می‌کوشند و طبق آن چیزی که اندازه‌اش را نمی‌شناسند انجام می‌دهند و مقصود این نبوده که برای آن ، اندازه‌ای را آفریده است که به وسیلهٔ آن، اندازه آنچه راکه انجام می‌دهد می‌شناسد، آنگاه کارهای خود را بعد از آن انجام می‌دهد . زیراکه این ، فقط در کار کسی یافت می‌شود که اندازهٔ آنچه راکه انجام می‌دهد نمی‌داند مگر به این تقدیر و این تدبیر و خدای سبحان پیوسته به هر چیزی داناست ، تنها مقصودش از گفتارش : فقدره تقدیرا این است که آن را طبق اندازه‌ای که آن را می‌شناسد و می‌داند انجام داده و بر این که کارهایش را برای بندگانش اندازه کند به طوری که به آنها اندازه و وقت بودن آنها و جای بودن آنها راکه در آن حادث می‌شوند بشناساند ، تا آن را بشناسد .

و این اندازه کردن از خدای عزّوجلّ نوشته و خبری است که خداوند آن را به فرشتگانش نوشته و به آنها خبر داده تا آن را بشناسند . و از آنجایی که سخن خدا جز به اندازه‌ای که آن را می‌شناخت و می‌دانست یافت نمی‌شد تا از حدّ راستی به دروغ و از حدّ صواب به خطا و از حدّ بیان به آشفتگی بیرون نرود، همین نشانگر این است که خدا آن را طبق اندازه‌ای که دارد، اندازه فرموده و آن را استوار و احداث نمود. از این رو استوار و محکم شد که هیچ خللی در آن نیست و هیچ تفاوت و فسادی ندارد .

۱۰ ـ یحیی خزاعی گوید : به همراه امام صادق ﷺ بر یکی از موالیانش وارد شدم که او را عیادت کنیم ، دیدم او خیلی آه می‌کشید . من به او گفتم : «ای برادر من ! پروردگارت را یاد کن و به او استغاثه نما .» امام صادق ﷺ فرمود : «همانا « آه » نامی از نامهای خدای عزوجل است . پس کسی که « آه » بگوید در واقع به خدای تبارک و تعالی استغاثه نموده است .»

۱۱ ـ ابو هریره گوید : پیامبر خدا ﷺ فرمود : «به راستی که برای خدای تبارک و تعالی نود و نه نام است، صد نام مگر یکی . زیراکه او فرد است و فرد را دوست می‌دارد . هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود.

فبلغنا أن غير واحد من أهل العلم قال: إن أولها يفتتح ب لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وحده لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ بيده الخير وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ لَهُ الاسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الصَّمَدُ الاوَّلُ الآخِرُ الظّٰاهِرُ الْبٰاطِنُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ الْمُصَوِّرُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّٰارُ الْمُتَكَبِّرُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ البارئ المتعالي الجليل الجميل الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْقٰادِرُ الْقٰاهِرُ الْحَكِيمُ القريب المجيب الْغَنِيُّ الْوَهّٰابُ الْوَدُودُ الشكور الماجد الأحد الْوَلِيُّ الرشيد الْغَفُورُ الْكَرِيمُ الحليم التَّوّٰابُ الرب الْمَجِيدُ الْحَمِيدُ الوفي الشهيد الْمُبِينُ البرهان الرءوف المبدئ المعيد الباعث الوارث الْقَوِيُّ الشديد الضار النافع الوافي الحافظ الرافع القابض الباسط المعز المذل الرازق ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ القائم الْوَكِيلُ العادل الجامع المعطي المجتبي المحيي المميت الكافي الهادي الأبد الصادق النور القديم الحق الفرد الوتر الواسع المحصي المقتدر المقدم المؤخر المنتقم البديع.

۱۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ((مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الاسْمَ وَ لَمْ يَعْبُدِ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الاسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام)) وَ فِي حَدِيثٍ: ((آخَرَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً)).

۱۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اشْتِقَاقِهَا فَقَالَ: ((اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ إِلَهٌ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً وَ الاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى فَمَنْ عَبَدَ الاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ عَبَدَ الاثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ؟)) قَالَ: قُلْتُ: زِدْنِي قَالَ: ((لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً فَلَوْ كَانَ الاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا هُوَ إِلَهاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْنًى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الاسْمَاءِ وَ كُلُّهَا غَيْرُهُ؛ يَا هِشَامُ، الْخُبْزُ

و از طریق عدّه‌ای از دانشمندان به ما رسیده که گفته‌اند: اوّل آنها این گونه آغاز می‌شود: «معبودی جز خدا نیست در حالی که تنها است، شریکی برای او نیست، پادشاهی و حمد از آنِ اوست، هر خیروخوبی به دست اوست و او بر هر چیزی توانا است. خدایی جز خدا نیست و برای اوست نامهای نیکو که: **الله، واحد، صمد، اوّل، آخر، ظاهر، باطن، خالق، باریء، مصوّر، ملک، قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبّار، متکبّر، رحمان، رحیم، لطیف، خبیر، سمیع، بصیر، علیّ، عظیم، بارّ، متعالی، جلیل، جمیل، حیّ، قیّوم، قادر، قاهر، حکیم، قریب، مجیب، غنیّ، وهّاب، ودود، شکور، ماجد، احد، ولیّ، رشید، غفور، کریم، حلیم، توّاب، ربّ، مجید، حمید، وفیّ، شهید، مبین، برهان، رؤوف، مبدئ، معید، باعث، وارث، قوی، شدید، ضارّ، نافع، وافی، حافظ، رافع، قابض، باسط، مُعزّ، مذلّ، رازق، ذوالقوّة المتین، قائم، وکیل، عادل، جامع، معطی، مجتبی، محیی، ممیت، کافی، هادی، ابد، صادق، نور، قدیم، حق، فرد، وتر، واسع، محصی، مقتدر، مقدّم، مؤخّر، منتقم وبدیع.**

۱۲ ـ چند تن از راویان از امام صادق علیه السلام نقل کردند که حضرت فرمود: «هر کس خدا را با توهّم وگمان بپرستد، در واقع کافر شده وکسی که اسم خدا را عبادت کند و معنای آن اسم را عبادت نکند در واقع کافر شده و هر کسی که اسم و معنا را پرستش کند در حقیقت شرک ورزیده و آن که معنا را عبادت کند این گونه که اسم‌ها را بر او با آن صفاتی که خداوند خویش را به آنها وصف فرموده واقع سازد و دل خود را بر آن استوار گرداند و زبانش در نهان و آشکار به آن گویا شود؛ اینان اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام هستند. در حدیث دیگر آمده: اینان، همان مؤمنان از روی حق و راستی هستند.

۱۳ ـ هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام در مورد اسم‌های خدا و اشتقاق آنها پرسید. حضرت فرمود: الله از إله گرفته شده و «اله» مألوه و معبود را اقتضا می‌کند و اسم غیر مسمّی است. پس هر کس اسم خدا ـ نه معنای آن ـ را عبادت کند کافر شده و چیزی را عبادت نکرده است وکسی که اسم و معنا را عبادت کند، در واقع شرک ورزیده و دو چیز را عبادت کرده است و هر که معنا ـ نه اسم ـ را عبادت کند، این توحید است. ای هشام! آیا آنچه گفتم فهمیدی؟» هشام می‌گوید: عرض کردم: «برای من بیش از این بفرمایید.»

فرمود: «خدای عزّوجلّ نود و نه اسم دارد. پس اگر اسم، همان مسمّی بود البتّه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولی خدای عزّوجلّ معنایی است که به واسطهٔ این اسم‌ها بر او دلالت می‌شود و همهٔ این اسم‌ها غیر او هستند. ای هشام! نان اسم خوردنی و آب اسم برای نوشیدنی و لباس اسم است برای

اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ وَ تُنَافِرُ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُلْحِدِينَ فِي اللَّهِ وَ الْمُشْرِكِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرَهُ)) قُلْتُ: نَعَمْ: فَقَالَ:((نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ)) قَالَ: هِشَامٌ فَوَ اللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حِينَئِذٍ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

۱۴. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الاسْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ دَاوُدَ بْنِ قَيْسٍ الصَّنْعَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَفْلَحُ بْنُ كَثِيرٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ عَمْرِو شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ:((أَنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَيْهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَزَلَ عَلَيْهِ ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً فَقَالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ فَقَالَ: وَ مَا تِلْكَ الْهَدِيَّةُ يَا جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: كَلِمَاتٌ مِنْ كُنُوزِ الْعَرْشِ أَكْرَمَكَ اللَّهُ بِهَا قَالَ: وَ مَا هُنَّ يَا جَبْرَئِيلُ؟ قَالَ: « قُلْ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّنَا وَ يَا سَيِّدَنَا وَ يَا مَوْلانَا وَ يَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ أَنْ لا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ)).

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :يَا جَبْرَئِيلُ فَمَا ثَوَابُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ قَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ انْقَطَعَ الْعِلْمُ لَوِ اجْتَمَعَ مَلائِكَةُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِينَ عَلَى أَنْ يَصِفُوا ثَوَابَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا وَصَفُوا مِنْ أَلْفِ جُزْءٍ جُزْءاً وَاحِداً فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ:((يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ)) سَتَرَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ جَمَّلَهُ فِي الْآخِرَةِ وَ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ سِتْرٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ وَ إِذَا قَالَ:((يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ)) لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ يَوْمَ يُهْتَكُ السُّتُورُ وَ إِذَا قَالَ:((يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ)) غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ خَطِيئَتُهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ وَ إِذَا قَالَ:((يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ)) تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى السَّرِقَةَ وَ شُرْبَ الْخَمْرِ وَ أَهَاوِيلَ الدُّنْيَا وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْكَبَائِرِ؛ وَ إِذَا قَالَ:((يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ)) فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الرَّحْمَةِ فَهُوَ يَخُوضُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا وَ إِذَا قَالَ:((يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ)) بَسَطَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَيْهِ



پوشیدنی و آتش اسم است برای سوزاننده. ای هشام! آیا آن گونه فهمیدی که دشمنان ما را دفع کنی و با آنان مخاصمه نمایی، همان کسانی که در باب خدا الحاد می‌کنند و از حق منحرف شده‌اند و آنانکه با خدای عزوجل غیر او را شریک می‌سازند؟»

عرض کردم: «آری.» فرمود: «ای هشام! خدا تو را به وسیلهٔ آن نفع بخشد و تو را ثابت و پا برجای بدارد.» هشام گفت: «به خدا سوگند! بعد از آنکه از این مقام و مجلس برخاستم کسی در مورد توحید بر من پیروز نشد.»



۱۴ـ عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل با این دعا از آسمان، شادان و خندان فرود آمد و عرض کرد: «سلام بر تو ای محمّد!» حضرت فرمود: «و سلام بر تو ای جبرئیل.» جبرئیل عرض کرد: «خدای عزوجل هدیه‌ای به سوی تو فرستاده.» حضرت فرمود: «ای جبرئیل! آن هدیه چیست؟» جبرئیل عرض کرد: «سخنانی از گنج‌های عرش است که خدا تو را به وسیلهٔ آن گرامی داشته است.» حضرت فرمود: «ای جبرئیل! آن سخنان کدامند؟» عرض کرد بگو: «ای آنکه نیکو را آشکار کرده و زشت را پوشانده‌ای، ای آن که به گناه بازخواست نمی‌کنی و پرده را نمی‌دری، ای دارای عفو بزرگ، ای درگذرنده نیکو، ای دارای آمرزش گسترده، ای گسترنده دستها به مهربانی، ای صاحب هر راز، و ای پایان هر گله و شکوه، [ای گذرنده از لغزشها] ای درگذرندهٔ کریمانه، ای بزرگ عطا، ای آغاز کنندهٔ نعمتها پیش از شایستگی آنها، ای پروردگار ما، ای آقای ما و ای مولای ما و ای پایان خواهش ما، ای خدا از تو درخواست می‌کنم که خلقت مرا به آتش دوزخ زشت نکنی.»



رسول خدا ﷺ فرمود: «ای جبرئیل! پاداش این سخنان چیست؟» عرض کرد: «هیهات، هیهات، علم و دانش قطع شد و به آن نرسید، اگر فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین گرد هم آیند، تا روز رستاخیز پاداش آن را وصف کنند، از هزار جزء، یک جزء را نمی‌توانند توصیف کنند. هنگامی که بنده‌ای بگوید: «یا من أظهر الجمیل وستر القبیح» خدا در دنیا او را به رحمت خود بپوشاند و در آخرت او را نیکو گرداند و در دنیا و آخرت هزار پرده بر او بپوشاند و هنگامی که بگوید: «یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك الستر» خدا از او در روز رستاخیز حساب نکشد و پرده‌اش را در روزی که پرده‌ها دریده می‌شود، ندرد و چون بگوید: «یا عظیم العفو» خداوند گناهان او را بیامرزد گرچه گناهش همچون کف دریا باشد



و چون بگوید: «یا حسن التجاوز» خداوند از گناه او درگذرد حتّی اگر دزدی، می‌خوارگی، گرفتاری‌های دنیا وگناهان کبیره دیگری باشد و چون بگوید: «یا واسع المغفرة» خداوند برای او هفتاد در از مهر و رحمت بگشاید. پس او در رحمت خدای عزّوجلّ فرو می‌رود تا از دنیا بیرون رود و هرگاه بگوید: «یا باسط الیدین بالرّحمة» خدا دست خود را به رحمت بر او بگشاید و چون



بِالرَّحْمَةِ وَ إِذَا قَالَ: يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى)) أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الاجْرِ ثَوَابَ كُلِّ مُصَابٍ وَ كُلِّ سَالِمٍ وَ كُلِّ مَرِيضٍ وَ كُلِّ ضَرِيرٍ وَ كُلِّ مِسْكِينٍ وَ كُلِّ فَقِيرٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِذَا قَالَ:((يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ)) أَكْرَمَهُ اللَّهُ كَرَامَةَ الانْبِيَاءِ وَ إِذَا قَالَ:((يَا عَظِيمَ الْمَنِّ)) أَعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمْنِيَّتَهُ وَ أُمْنِيَّةَ الْخَلائِقِ وَ إِذَا قَالَ:((يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا)) أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الاجْرِ بِعَدَدِ مَنْ شَكَرَ نَعْمَاءَهُ.

وَ إِذَا قَالَ:((يَا رَبَّنَا وَ يَا سَيِّدَنَا وَ يَا مَوْلانَا)) قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:اشْهَدُوا مَلائِكَتِي أَنِّي غَفَرْتُ لَهُ وَ أَعْطَيْتُهُ مِنَ الاجْرِ بِعَدَدِ مَنْ خَلَقْتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الارَضِينَ السَّبْعِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ قَطْرِ الامْطَارِ وَ أَنْوَاعِ الْخَلْقِ وَ الْجِبَالِ وَ الْحَصَى وَ الثَّرَى وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِ؛ وَ إِذَا قَالَ:((يَا مَوْلانَا)) مَلا اللَّهُ قَلْبَهُ مِنَ الايمَانِ وَ إِذَا قَالَ:((يَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا)) أَعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَغْبَتَهُ وَ مِثْلَ رَغْبَةِ الْخَلائِقِ وَ إِذَا قَالَ:((أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ أَنْ لا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ)) قَالَ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلالُهُ: اسْتَعْتَقَنِي عَبْدِي مِنَ النَّارِ اشْهَدُوا مَلائِكَتِي أَنِّي قَدْ أَعْتَقْتُهُ مِنَ النَّارِ وَ أَعْتَقْتُ أَبَوَيْهِ وَ إِخْوَتَهُ وَ أَخَوَاتِهِ وَ أَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ جِيرَانَهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي أَلْفِ رَجُلٍ مِمَّنْ وَجَبَ لَهُمُ النَّارُ وَ آجَرْتُهُ مِنَ النَّارِ فَعَلِّمْهُنَّ يَا مُحَمَّدُ الْمُتَّقِينَ وَ لا تُعَلِّمْهُنَّ الْمُنَافِقِينَ فَإِنَّهَا دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ لِقَائِلِيهِنَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ هُوَ دُعَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ حَوْلَهُ إِذَا كَانُوا يَطُوفُونَ بِهِ)).

قال مصنف هذا الكتاب: الدليل على أن الله تعالى عز و جل عالم حي قادر لنفسه لا بعلم و قدرة و حياة هو غيره أنه لو كان عالما بعلم لم يخل علمه من أحد أمرين: إما أن يكون قديما أو حادثا فإن كان حادثا فهو جل ثناؤه قبل حدوث العلم غير عالم و هذا من صفات النقص و كل منقوص محدث بما قدمنا و إن كان قديما وجب أن يكون غير الله عز و جل قديما و هذا كفر بالإجماع فكذلك القول في القادر و قدرته و الحي و حياته و الدليل على أنه تعالى لم يزل قادرا عالما حيا: أنه قد ثبت أنه عالم قادر حي لنفسه و صح بالدليل أنه عز و جل قديم و إذا كان كذلك كان عالما لم يزل إذ نفسه التي لها علم لم تزل و هذا يدل على أنه قادر حي لم يزل.

بگوید: « یا صاحب کل نجوی و [یا] منتهی کلّ شکوی » خداوند پاداش هر مصیبت زده، هر تندرست، هر بیمار، هر گزند رسیده و بیچاره و فقیر و هر صاحب مصیبتی را تا روز رستاخیز به او عطا فرماید و چون بگوید: « یا کریم الصفح » خدا او را به نوازش پیامبران، نوازش می‌کند و چون بگوید: « یا عظیم المن » خداوند روز رستاخیز آرزوی او و آرزوی خلایق را به او عطا کند و چون بگوید: « یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها » خداوند پاداش او را به مقدار هر که نعمتهای او را سپاسگزاری کرده است به او عطا کند و چون بگوید: « یا ربّنا و یا سیّدنا و یا مولانا » خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرشتگان من! شاهد باشید که من او را آمرزیدم و به او به شمارهٔ هر که و هر چه در بهشت، دوزخ، آسمانهای هفتگانه و زمین هفتگانه، آفتاب، ماه، ستارگان و قطره‌های بارانها و انواع خلایق، کوهها، سنگریزه‌ها و خاک آن و غیر اینها و عرش و کرسی آفریدم، پاداش دادم و چون بگوید: « یا مولانا » خداوند دل او را از ایمان پر کند و آنگاه که بگوید: « یا غایة رغبتنا » خداوند در روز رستاخیز خواهش او و همانند خواهش همهٔ خلایق را به او عطا کند و چون بگوید: « اسئلك یا الله أن لا تشوّه خلقي بالنار » خداوند جبّار ـ جلّ جلاله ـ می‌فرماید: بنده‌ام از من خواهش آزادی از آتش دوزخ را نمود، ای فرشتگان من! گواه باشید که من او، پدر، مادر، برادران، خواهران، خاندان، فرزندان و همسایگانش را از آتش دوزخ آزاد کردم و او را در حق هزار مرد از افرادی که آتش دوزخ برایشان واجب شده بود، شفیع گردانیدم و او را از آتش پناه دادم. پس ای محمّد! این سخنان را به پرهیزکاران بیاموز و به منافقان میاموز، زیرا که این دعایی است که برای گویندهٔ آن مستجاب است ـ ان شاء الله ـ و این دعای ساکنان بیت المعمور است آنگاه که در گرداگرد طواف کنند و به دور آن بگردند.

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: دلیل بر این که خدا، عالم، قادر و حیّ به خودی خود است، نه به علم و قدرت و حیات ـ که غیر او باشد، آن است که اگر خداوند به واسطهٔ علمی عالم باشد؛ علمش از یکی از دو امر خالی نیست: یا این علم، قدیم است یا حادث. پس اگر حادث باشد، او پیش از حدوث علم، عالم نیست و این از صفات نقص است و هر منقوصی که به او رسیده محدث است که دیگری او را احداث کرده ـ با توجّه به آنچه ما پیشتر آوردیم ـ و اگر قدیم باشد واجب می‌شود که چیزی غیر از خدا قدیم باشد و این به اتّفاق همه کفر است. همچنین است گفتار در قادر بودن و قدرتش و در حی و حیاتش و دلیل بر این که او همیشه، قادر، عالم و حیّ بوده است آن است که ثابت شد خداوند عالم و قادر و به خودی خود حیّ است و به وسیله دلیل با درستی ثابت شده است که خدا قدیم است و هرگاه چنین باشد، همیشه عالم خواهد بود، زیرا که ذاتش که علم برای آن است همیشه بوده، و خود همین نشانگر این است که او همیشه قادر و حیّ بوده است.

٣٠. باب القرآن ما هو؟

١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جعْفرِ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام :يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ: أَ خَالِقٌ أَوْ مَخْلُوقٌ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ بِخَالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ وَ لَكِنَّهُ كَلامُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

٢. حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّيَّانِبْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام :مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: «كَلامُ اللَّهِ لاَ تَتَجَاوَزُوهُ وَ لا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا.»

٣. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟فَقَالَ: «هُوَ كَلامُ اللَّهِ وَ قَوْلُ اللَّهِ وَ كِتَابُ اللَّهِ وَ وَحْيُ اللَّهِ وَ تَنْزِيلُهُ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْعَزِيزُ الَّذِي لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.»

٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيُّ قَالَ: كَتَبَ عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام إِلَى بَعْضِ شِيعَتِهِ بِبَغْدَادَ« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الْفِتْنَةِ فَإِنْ يَفْعَلْ فَقَدْ أَعْظَمَ بِهَا نِعْمَةً وَ إِنْ لاَ يَفْعَلْ فَهِيَ الْهَلَكَةُ نَحْنُ نَرَى أَنَّ الْجِدَالَ فِي الْقُرْآنِ بِدْعَةٌ اشْتَرَكَ فِيهَا السَّائِلُ وَ الْمُجِيبُ فَيَتَعَاطَى السَّائِلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَتَكَلَّفُ الْمُجِيبُ مَا لَيْسَ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ الْخَالِقُ إِلاَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ الْقُرْآنُ كَلامُ اللَّهِ لا تَجْعَلْ لَهُ اسْماً مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ.»

بخش سی‌ام

قرآن چیست؟

۱ـ حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «یابن رسول الله! به من خبر ده از قرآن که آیا آفریدگار است یا آفریده شده؟» فرمود: «نه آفریدگار است و نه آفریده شده، ولی قرآن کلام خدای عزّوجلّ است.»

۲ـ ریّان بن صلت گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «در مورد قرآن چه می‌فرمایی؟» فرمود: «کلام خدا است از آن در نگذرید و راه راست را در غیر آن مجویید که گمراه می‌شوید.»

۳ـ سالم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «یابن رسول الله! در مورد قرآن چه می‌فرمایی؟» فرمود: «آن کلام خدا، قول خدا، کتاب خدا، وحی خدا و تنزیل اوست که آن را فرو فرستاده است و آن همان کتاب عزیزی است که باطل از پیش رو و از پشت سرش ـ یعنی از هیچ جهت ـ به سوی آن راه نیابد. فرو فرستاده شده‌ای، از جانب راست گفتارِ درست کردارِ ستوده است.»

۴ـ محمّد بن عیسی بن عبید یقطینی گفت: حضرت علی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام به سوی یکی از شیعیانش در بغداد نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد. پس اگر چنین کند و نگاه دارد به طور حتم چه نعمت بزرگی است؟! و اگر چنین نکند همان هلاکت و نابودی است. ما اعتقاد داریم که جدال و بحث در قرآن بدعتی است که سایل و مجیب در آن شرکت دارند. پس سایل آنچه را که برای او نیست می‌جوید و پاسخگو آنچه را که بر او نیست، با تکلف می‌گوید. و آفریدگار جز خدای عزّوجلّ نیست و آنچه غیر اوست مخلوق است و قرآن، کلام خداست و برای آن از نزد خود نامی قرار مده که از جملهٔ گمراهان می‌شوی. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگار خود در غیب و نهان و از رستاخیز می‌ترسند.»

۵. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهِ مَنْ قَبْلَنَا فَقَالَ: قَوْمٌ إِنَّهُ مَخْلُوقٌ؟ وَ قَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ غَيْرُ مَخْلُوقٍ فَقَالَ عليه السلام: «أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا يَقُولُونَ: وَ لَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ.»

۶. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى الْخَوَارِجِ وَ وَعَظَهُمْ وَ ذَكَّرَهُمْ وَ حَذَّرَهُمُ الْقِتَالَ قَالَ لَهُمْ: «مَا تَنْقِمُونَ مِنِّي؟ أَلَا إِنِّي أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» فَقَالُوا: أَنْتَ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ حَكَّمْتَ فِي دِينِ اللَّهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ فَقَالَ عليه السلام: «وَ اللَّهِ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقاً وَ إِنَّمَا حَكَّمْتُ الْقُرْآنَ وَ لَوْ لَا أَنِّي غُلِبْتُ عَلَى أَمْرِي وَ خُولِفْتُ فِي رَأْيِي لَمَا رَضِيتُ أَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ حَرْبِ اللَّهِ حَتَّى أُعْلِيَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ أَنْصُرَ دِينَ اللَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَ الْجَاهِلُونَ.»

قال مصنف هذا الكتاب: قد جاء في الكتاب: أن القرآن كلام الله و وحي الله و قول الله و كتاب الله و لم يجئ فيه أنه مخلوق و إنما امتنعنا من إطلاق المخلوق عليه لأن المخلوق في اللغة قد يكون مكذوبا و يقال: كلام مخلوق أي مكذوب قال الله تبارك و تعالى: (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً)[1] أي كذبا و قال تعالى حكاية عن منكري التوحيد: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ)[2] أي افتعال و كذب فمن زعم أن القرآن مخلوق بمعنى أنه مكذوب فقد كفر و من قال: إنه غير مخلوق بمعنى أنه غير مكذوب فقد صدق و قال الحق و الصواب و من زعم أنه غير مخلوق بمعنى أنه غير محدث و غير منزل و غير محفوظ فقد أخطأ و قال غير الحق و الصواب

۱. العنكبوت / ۱۷.

۲. ص / ۷.

۵ـ سلیمان بن جعفر جعفری گوید: به امام ابوالحسن، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «یابن رسول الله! در مورد قرآن چه می‌فرمایی که در آن اختلاف کرده‌اند. گروهی گفتند: آن مخلوق است وگروهی دیگر گفتند: آن مخلوق نیست.»

حضرت علیه السلام فرمود: «آگاه باش! که من در مورد قرآن، آنچه ایشان می‌گویند، نمی‌گویم؛ ولی می‌گویم آن کلام خدا است.»

۶ـ اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر خوارج ایستاد و به آنان پند داد و از جنگ ترسانید، به آنان فرمود: «شما از من چه چیزی را ناخوش ندارید؟ آگاه باشید که من نخستین کسی هستم که به خدا و به رسولش ایمان آوردم.» گفتند: «تو چنینی، ولی تو ابو موسی اشعری را در دین خدا حَکَم کردی.»

حضرت علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من مخلوقی را حَکَم نکردم. من فقط قرآن را حَکَم کردم. اگر نه این بود که من بر کار خویش مغلوب شدم و در رأی خود مخالفت دیدم البتّه راضی نمی‌شدم که جنگ، اسلحهٔ خود را در میان من و دشمنان خدا زمین بگذارد و آتش قتال فرو نشیند، تا سخن خدا را بلند گردانم و دین خدا را یاری کنم، هر چند کافران و جاهلان ناخوش داشته باشند.»

نویسنده این کتاب می‌گوید: در مورد کتاب خدا وارد شده است که قرآن، کلام خدا، وحی خدا، قول خدا وکتاب خدا است و دربارهٔ آن وارد نشده است که آن مخلوق است. ما فقط از اطلاق نام مخلوق بر آن منع شده‌ایم، زیرا که مخلوق در لغت گاهی به معنای تکذیب شده اطلاق می‌شود وگفته می‌شود: کلام مخلوق یعنی تکذیب شده. خداوند فرمود: ﴿انما تعبدون من دون الله أوثاناً وتخلقون إفكاً﴾ یعنی «جز این نیست که غیر از خدا بتهایی را می‌پرستید و بر او دروغ می‌بافید.» یعنی دروغ می‌گویید، خداوند با حکایت از منکران توحید فرمود: ﴿ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق﴾ یعنی «ما اینها را در کیش بازپسین نشنیده‌ایم، این نیست مگر اختلاق.» یعنی دروغ بافتن. پس هرکس پندارد که قرآن مخلوق (مکذوب) است، در واقع کفر ورزیده است وکسی که می‌گوید آن مخلوق (مکذوب) نیست، راست گفته و سخن حق و صواب گفته است. هر که پندارد آن غیر مخلوق است به این معنا که محدث، و نازل شده و محفوظ نیست در حقیقت خطا کرده و غیر حق و صواب سخن گفته است. به طور حتم اهل اسلام بر این اتّفاق نظر دارند که به حق، قرآن کلام خدا حقیقت است نه مجاز و هر کس جز این بگوید به

و قد أجمع أهل الإسلام على أن القرآن كلام الله عز و جل على الحقيقة دون المجاز و أن من قال غير ذلك فقد قال مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً و وجدنا القرآن مفصلا و موصلا و بعضه غير بعض و بعضه قبل بعض كالناسخ الذي يتأخر عن المنسوخ فلو لم يكن ما هذه صفته حادثا بطلت الدلالة على حدوث المحدثات و تعذر إثبات محدثها بتناهيها و تفرقها و اجتماعها. و شيء آخر و هو: أن العقول قد شهدت و الأمة قد اجتمعت على أن الله عز و جل صادق في إخباره و قد علم أن الكذب هو أن يخبر بكون ما لم يكن و قد أخبر الله عز و جل عن فرعون و قوله:(أَنَا رَبُّكُمُ الأعْلىٰ)[1] و عن نوح: (أنه نادى ابنه و هو فِي مَعْزِلٍ يا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنا وَ لا تَكُنْ مَعَ الْكافِرِينَ)[2] فإن كان هذا القول و هذا الخبر قديما فهو قبل فرعون و قبل قوله ما أخبر عنه و هذا هو الكذب و إن لم يوجد إلا بعد أن قال فرعون ذلك فهو حادث لأنه كان بعد أن لم يكن. و أمر آخر و هو أن الله عز و جل قال: (وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ)[3] و قوله: (ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها) [4] و ما له مثل أو جاز أن يعدم بعد وجوده فحادث لامحالة.

۷. وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا أَخْرَجَهُ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي جَامِعِهِ وَ حَدَّثَنَا بِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :جُعِلْتُ فِدَاكَ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي أَشْيَاءَ قَدْ كَتَبْتُ بِهَا إِلَيْكَ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَشْرَحَ لِي جَمِيعَ مَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْكَ اخْتَلَفَ النَّاسُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِالْعِرَاقِ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ الْجُحُودِ فَأَخْبِرْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ أَهُمَا مَخْلُوقَانِ؟ وَ اخْتَلَفُوا فِي الْقُرْآنِ فَزَعَمَ قَوْمٌ: أَنَّ الْقُرْآنَ كَلامُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَ قَالَ آخَرُونَ: كَلامُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ وَ عَنِ الاسْتِطَاعَةِ أَ قَبْلَ الْفِعْلِ أَوْ مَعَ الْفِعْلِ؟ فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ رَوَوْا فِيهِ وَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَلْ يُوصَفُ بِالصُّورَةِ أَوْ بِالتَّخْطِيطِ؟ فَإِنْ

1. النازعات / ۲۴.
2. هود / ۴۲.
3. الاسراء / ۸۶.
4. البقرة / ۱۰۶.

حقیقت سخن دروغ و باطل گفته است و ما قرآن را تفصیل داده شده و به هم پیوسته یافتیم که بعضی از آن، به برخی پیوند داشته و بعضی از آن، از بعضی جدا است و بعضی از آن غیر از بعضی دیگر و بعضی از آن پیش از بعض دیگر است، همانند ناسخ که از منسوخ متأخّر است. پس اگر آنچه صفتش این گونه است حادث نباشد دلالت بر حدوث محدثات باطل می‌شود و اثبات محدث و پدید آورندۀ آنها به تناهی، تفرق و اجتماع آنها متعذّر و محال می‌شود.

مطلب دیگر این که: عقول گواهی داده‌اند و اُمت اتّفاق نظر دارند که خدای عزّوجلّ در اخبارش راستگو است و به طور حتم معلوم است که دروغ آن است که به بودن آنچه نبوده، خبر داده شود و خدای عزّوجلّ از فرعون و سخن او خبر داده که: «منم پروردگار برتر شما» و از نوح خبر داده که آن حضرت پسرش را ـ که بر کرانه‌ای دور ایستاده بود ـ آواز داد: ای پسرک من! به همراه ما در کشتی ما سوار شو و از کفر ورزان مباش. پس اگر این سخن و این خبر قدیم بود، در واقع پیش از فرعون و پیش گفتن این سخن که قرآن خبر داده، خواهد بود، و این دروغ است و اگر یافت نشده است مگر بعد از آن که فرعون این را گفته است. پس آن حادث است، زیرا که آن موجود شده بعد از آنکه نبوده است.

امر دیگر این که: خدای عزّوجلّ فرمود: و البته اگر بخواهیم آن چیزی را که به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم. و قول دیگر خدا: هر آیه‌ای را منسوخ یا فراموش می‌گردانیم، بهتر از آن، یا مثل و مانند آن را می‌آوریم. و هر چیزی که مانندی دارد، یا جایز است که بعد از وجودش معدوم شود، به حتم حادث است. تصدیق این مطلب روایت ذیل است:

۷ـ عبدالرحیم قصیر گوید: نامه‌ای به خدمت امام صادق علیه‌السلام نوشتم و توسّط عبدالملك بن اعین به حضور آن حضرت ارسال نمودم که: فدای تو گردم! مردم در مورد چند چیز اختلاف کرده‌اند و من آنها را به خدمت شما نوشته‌ام. اگر صلاح بدانید ـ خدا مرا فدای تو گرداند ـ همهٔ آنچه را که به خدمتت نوشته‌ام، برایم شرح فرمایید، فدای تو گردم! مردم عراق در مورد معرفت و انکار اختلاف کرده‌اند، فدای تو گردم! به من خبر ده آیا این دو امر مخلوقند؟ همچنین در مورد قرآن اختلاف کرده‌اند، پس گروهی پنداشته‌اند که قرآن کلام خدا است و مخلوق نیست و دیگران گفته‌اند که کلام خدا و مخلوق است و مرا از استطاعت و توانایی آگاه کن که آیا پیش از فعل یا با فعل است؟ چرا که اصحاب ما در مورد آن اختلاف کرده‌اند، و در آن روایت نموده‌اند و از خدای تبارک و تعالی مرا آگاه کن که آیا به صورت شکل توصیف می‌شود؟ پس اگر

رَأَيْتَ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ عَنِ الْحَرَكَاتِ أَ هِيَ مَخْلُوقَةٌ أَوْ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ؟ وَ عَنِ الايمَانِ مَا هُوَ؟

فَكَتَبَ عليه السلام عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: « سَأَلْتَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ مَا هِيَ فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللّٰهُ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقَةٌ وَ الْجُحُودَ صُنْعُ اللّٰهِ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهِمَا مِنْ صُنْعٍ وَ لَهُمْ فِيهِمَا الاخْتِيَارُ مِنَ الاكْتِسَابِ فَبِشَهْوَتِهِمُ الايمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ فَكَانُوا بِذَلِكَ مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ وَ بِشَهْوَتِهِمُ الْكُفْرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ فَكَانُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ جَاحِدِينَ ضُلالا وَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللّٰهِ لَهُمْ وَ خِذْلانِ مَنْ خَذَلَهُ اللّٰهُ فَبِالاخْتِيَارِ وَ الاكْتِسَابِ عَاقَبَهُمُ اللّٰهُ وَ أَثَابَهُمْ وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ عَنِ الْقُرْآنِ وَ اخْتِلافِ النَّاسِ قِبَلَكُمْ فَإِنَّ الْقُرْآنَ كَلامُ اللّٰهِ مُحْدَثٌ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَ غَيْرُ أَزَلِيٍّ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً كَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا شَيْءَ غَيْرَ اللّٰهِ مَعْرُوفٌ وَ لا مَجْهُولٌ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا مُتَكَلِّمَ وَ لا مُرِيدَ وَ لا مُتَحَرِّكَ وَ لا فَاعِلَ جَلَّ وَ عَزَّ رَبُّنَا.»

فَجَمِيعُ هَذِهِ الصِّفَاتِ مُحْدَثَةٌ عِنْدَ حُدُوثِ الْفِعْلِ مِنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبُّنَا وَ الْقُرْآنُ كَلامُ اللّٰهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ فِيهِ خَبَرُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ عَنِ الاسْتِطَاعَةِ لِلْفِعْلِ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَبْدَ وَ جَعَلَ لَهُ الآلَةَ وَ الصِّحَّةَ وَ هِيَ الْقُوَّةُ الَّتِي يَكُونُ الْعَبْدُ بِهَا مُتَحَرِّكاً مُسْتَطِيعاً لِلْفِعْلِ وَ لا مُتَحَرِّكَ إِلا وَ هُوَ يُرِيدُ الْفِعْلَ وَ هِيَ صِفَةٌ مُضَافَةٌ إِلَى الشَّهْوَةِ الَّتِي هِيَ خَلْقُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُرَكَّبَةٌ فِي الانْسَانِ فَإِذَا تَحَرَّكَتِ الشَّهْوَةُ فِي الانْسَانِ اشْتَهَى الشَّيْءَ فَأَرَادَهُ فَمِنْ ثَمَّ قِيلَ لِلانْسَانِ مُرِيدٌ فَإِذَا أَرَادَ الْفِعْلَ وَ فَعَلَ كَانَ مَعَ الاسْتِطَاعَةِ وَ الْحَرَكَةِ فَمِنْ ثَمَّ قِيلَ لِلْعَبْدِ: مُسْتَطِيعٌ مُتَحَرِّكٌ فَإِذَا كَانَ الانْسَانُ سَاكِناً غَيْرَ مُرِيدٍ لِلْفِعْلِ وَ كَانَ مَعَهُ الآلَةُ وَ هِيَ الْقُوَّةُ وَ الصِّحَّةُ اللَّتَانِ بِهِمَا تَكُونُ حَرَكَاتُ الانْسَانِ وَ فِعْلُهُ كَانَ سُكُونُهُ لِعِلَّةِ سُكُونِ الشَّهْوَةِ فَقِيلَ: سَاكِنٌ فَوُصِفَ بِالسُّكُونِ فَإِذَا اشْتَهَى الانْسَانُ وَ تَحَرَّكَتْ شَهْوَتُهُ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهِ اشْتَهَى الْفِعْلَ وَ تَحَرَّكَتْ بِالْقُوَّةِ الْمُرَكَّبَةِ فِيهِ وَ اسْتَعْمَلَ الآلَةَ الَّتِي بِهَا يَفْعَلُ الْفِعْلَ فَيَكُونُ الْفِعْلُ مِنْهُ عِنْدَ مَا تَحَرَّكَ وَ اكْتَسَبَهُ فَقِيلَ: فَاعِلٌ وَ مُتَحَرِّكٌ وَ مُكْتَسِبٌ وَ مُسْتَطِيعٌ أَ وَ لا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ صِفَاتٌ يُوصَفُ بِهَا الانْسَانُ.

وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَكَ فَتَعَالَى اللّٰهُ الَّذِي لَيْسَ

صلاح بدانی - خدا مرا فدای تو گرداند - مذهب درست را در مورد توحید به من بنویسید ، همچنین در مورد حرکت که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق و نیز ایمان چیست ؟

حضرت ﷺ نامه‌ای بدین مضمون به من نوشت و توسط عبدالملک بن اعین فرستاد که: پرسیدی که معرفت چیست ؟ پس بدان - خدا تو را رحمت کند - معرفت آفریدهٔ خدای عزّوجلّ است که در دل مخلوق است و جحود و انکار نیز آفریدهٔ خداست که در دل مخلوق است و بندگان را در این دو امر صُنعی نیست و آنان در این‌ها اختیار اکتساب دارند . پس به خاطر دوست داشتن ایمان، معرفت را اختیار کردند و به این واسطه مؤمن عارف شدند و به خاطر دوست داشتن کفر، جحود را برگزیدند و به این واسطه کافرِ منکر و گمراه شدند و این به توفیق خدا برای آنهاست و خوار کردن کسی است که خدا او را واگذاشته است . پس خداوند به اختیار و اکتساب آنها را عقاب می‌کند و پاداش می‌دهد .

و خدا تو را رحمت کند ! از قرآن پرسیدی که مردمان در مورد آن اختلاف کردند ، به راستی که قرآن، کلام خدا و محدث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ازلی نبوده خداوند از این به برتری بزرگی برتری دارد . خدای عزّوجلّ بود و هیچ چیز غیر از او نبود. نه معروف ، نه مجهول . خدای عزّوجلّ بود در حالی که نه متکلّمی بود و نه مریدی و نه متحرّکی و نه فاعلی. پروردگار ما از این بزرگوارتر و عزیزتر است . پس همهٔ این ویژگی‌ها به هنگام حدوث فعل از او محدث هستند و پروردگار ما بزرگوارتر و عزیزتر است و قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست . در آن است خبر کسانی که پیش از شما بودند و خبر کسانی که پس از شما خواهند بود و آن از پیشگاه خدا بر محمّد ﷺ که رسول خدا است فرو فرستاده شده است .

خدا تو را رحمت کند ! از توانایی بر فعل پرسیدی ، به راستی که خداوند بنده را آفرید و برای او ابزار و تندرستی را - که همان نیرویی است که بنده به وسیلهٔ آن متحرّک و بر این فعل توانا می‌شود - قرار داد و هیچ متحرّکی نیست مگر آن که او ارادهٔ فعل را دارد و آن را می‌خواهد و این ویژگی منسوب به شهوتی است که مخلوق خداوند است و در انسان مرکب است . هنگامی که شهوت در انسان به جنبش آید ، او چیزی را می‌خواهد و پس از آن اراده می‌نماید و از این جهت به انسان مرید گفته‌اند و هرگاه فعل را اراده کند و آن را انجام دهد با استطاعت و حرکت خواهد بود . پس از این جهت ، به بنده مستطیع و متحرّک گفته‌اند . و هنگامی که انسان ساکن باشد و انجام چیزی را اراده نکند و ابزار کار را داشته باشد که همان نیرو و تندرستی است که حرکات انسان و فعلش به وسیلهٔ آنهاست، سکونش، به علّت سکون شهوت است . پس گفته می‌شود : ساکن است و به سکون توصیف می‌شود .

پس هرگاه انسان چیزی را بخواهد و شهوتش که در او مرکّب شده به حرکت درآید ، فعل را طلب می‌کند و با نیرویی که در او مرکّب شده ، حرکت می‌نماید و ابزاری که فعل را با آن به جا می‌آورد به کار می‌بندد پس آنگاه که حرکت کرده و آن را اکسب نماید فعل از جود اوست، پس گفته می‌شود : فاعل ، متحرّک ، مکتسب و مستطیع است . آیا نمی‌بینی که همهٔ این‌ها صفات و ویژگی‌هایی است که انسان به آنها توصیف می‌شود؟

خدا تو را رحمت کند ! در مورد توحید پرسیدی، پس خدایی که مانند او چیزی نیست برتر است و او

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَ التَّشْبِيهَ فَلَا نَفْيَ وَ لَا تَشْبِيهَ وَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا تَعْدُ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ فَالْإِيمَانُ هُوَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ فَالْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ قَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِماً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِناً وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ مُسْلِماً فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةٍ مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ وَ سَاقِطاً عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُخْرِجْهُ إِلَى الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ الِاسْتِحْلَالِ وَ إِذَا قَالَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ وَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ فَأَحْدَثَ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثاً فَأُخْرِجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ وَ صَارَ إِلَى النَّارِ.»

قال مصنف هذا الكتاب: كأن المراد من هذا الحديث ما كان فيه من ذكر القرآن و معنى ما فيه أنه غير مخلوق أي غير مكذوب و لا يعني به أنه غير محدث لأنه قال: محدث غير مخلوق و غير أزلي مع الله تعالى ذكره.

شنوای بینا است . و خداوند برتر است از آنچه وصف کنندگان او را توصیف می‌کنند . همانهایی که او را به خلقش تشبیه می‌کنند و بر خدا افترا می‌بندند . پس بدان ـ خدا تو را رحمت کند ـ به راستی که مذهب صحیح در توحید، همان صفات خدا است که قرآن بر آن نازل شده است . پس بطلان و تشبیه را از خداوند دور کن که نفی و تشبیهی نیست . او خدای ثابت موجود است . خدا برتر از وصف توصیف کنندگان است و از قرآن پا فراتر مگذار که بعد از بیان ، گمراه می‌شوی .

خدا تو را رحمت کند ! از ایمان پرسیدی، ایمان همان اقرار به زبان و عقیده به دل و عمل به ارکان است . پس برخی از ایمان چون برخی دیگر است (هر سه مورد در حقیقت ایمان لازم است .) گاهی بنده مسلمان است پیش از آنکه مؤمن باشد ، ولی مؤمن نمی‌باشد تا آنکه مسلمان باشد .

پس اسلام ، پیش از ایمان است و آن با ایمان شرکت دارد . پس هرگاه بنده‌ای گناه کبیره‌ای ، از گناهان کبیره یا گناه صغیره‌ای از گناهان صغیره را که خداوند از آنها نهی فرموده انجام داد از ایمان بیرون می‌رود و نام ایمان ، از او ساقط و نام اسلام بر او ثابت می‌گردد . پس اگر توبه نماید و آمرزش بخواهد به سوی ایمان برمی‌گردد و این گناه او را به سوی کفر و انکار و حلال شمردن محرمات بیرون نمی‌برد و هرگاه به حلالی بگوید : این حرام است و به حرامی بگوید این حلال است و به این معتقد شود، در این هنگام از ایمان و اسلام به سوی کفر بیرون می‌رود و به منزلهٔ مردی است که وارد حرم شود آنگاه وارد خانهٔ کعبه شود و در خانهٔ کعبه حدثی را پدید آورد و از خانهٔ کعبه و از حرم بیرونش کنند و گردنش را بزنند و به سوی آتش دوزخ بازگردد .»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید : مراد ما از این حدیث همان بود که دربارهٔ قرآن آمد و معنای آنچه در آن آمد که قرآن غیر مخلوق (غیر مکذوب) است و منظورش آن نیست که قرآن محدث نیست ، چرا که آن حضرت فرمود : «محدثی است غیر مخلوق و غیر ازلی با خداوند متعال است .»

۳۱. باب معنى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام (عَنْ بِسْمِ اللَّهِ) قَالَ: «مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ (بِسْمِ اللَّهِ) أَيْ أَسِمُ عَلَى نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ» قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَةُ؟ فَقَالَ: «الْعَلَامَةُ.»

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) فَقَالَ: «الْبَاءُ بَهَاءُ اللَّهِ وَ السِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ الْمِيمُ مَجْدُ اللَّهِ وَ رَوَى بَعْضُهُمْ: مُلْكُ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِلٰهُ كُلِّ شَيْءٍ الرَّحْمٰنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.»

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) فَقَالَ: «الْبَاءُ بَهَاءُ اللَّهِ وَ السِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ الْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ؟ قَالَ: «الْأَلِفُ آلَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ النَّعِيمِ بِوَلَايَتِنَا وَ اللَّامُ إِلْزَامُ اللَّهِ خَلْقَهُ وَلَايَتَنَا» قُلْتُ: فَالْهَاءُ؟ قَالَ: «هَوَانٌ لِمَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ عليهم السلام» قَالَ: قُلْتُ: الرَّحْمٰنُ؟ قَالَ: «بِجَمِيعِ الْعَالَمِ» قُلْتُ: الرَّحِيمُ؟ قَالَ: «بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.»

۴. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ قَالَ: «اسْتَوْلَى عَلَى مَا دَقَّ وَ جَلَّ.»

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجُرْجَانِيُّ الْمُفَسِّرُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ

بخش سی و یکم

معنای (بسم الله الرحمن الرحیم)

۱ ـ حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا ﷺ در مورد معنای «بسم الله» پرسیدم. فرمود: «معنای سخن گویندهٔ «بسم الله» این است که بر خود علامتی از علامتهای خدا را نشان می‌کنم و آن عبادت است.»
راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «سمه چیست؟» فرمود: «علامت و نشان.»

۲ ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق ﷺ معنای «بسم الله الرحمن الرحیم» را پرسیدم. فرمود: «باء آن، روشنی و حُسن خدا، و سین آن، سنا و رفعت و شرف خدا و میم آن، مجد خدا است.»
برخی روایت کرده‌اند: «میم، ملک خدا است و الله (خدا) معبود هر چیزی است و رحمان بخشایندگی او به همهٔ آفریدگان خویش است و رحیم مهرورزی او که مخصوص به مؤمنان است.»

۳ ـ صفوان بن یحیی، از کسی که از او حدیث کرده، از حضرت صادق ﷺ نقل می‌کند از حضرت در مورد معنای بسم الله الرحم الرحیم پرسیده شد. فرمود: «باء، بها خدا، سین سنای خدا، میم، ملک خدا است.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «الله یعنی چه؟» فرمود: الف نعمتهای خدا بر آفریدگانش از نعیم به ولایت ما و لام وادار کردن خداوند بندگان خود را به ولایت ما است.» عرض کردم: «هاء چه معنایی دارد؟» فرمود: «هوان و خواری برای کسی که با محمّد و آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ مخالفت نماید.» عرض کردم: «رحمان یعنی چه؟» فرمود: «بخشایندگی او به همهٔ عالم.» عرض کردم: «رحیم یعنی چه؟» فرمود: «مهربانی و مهرورزی او به خصوص مؤمنان است.»

۴ ـ حسن بن راشد گوید: از امام کاظم ﷺ معنای «الله» را پرسیدم. فرمود: «چیرگی و استیلای او بر هر ریز و درشت است.»

۵ ـ ابو یعقوب، یوسف بن محمّد بن زیاد و ابو الحسن، علی بن محمّد بن سیّار ـ که هر دو از طریق

يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّيعَةِ الامَامِيَّةِ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ)؟ فَقَالَ: «اللّٰهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الاسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَا سِوَاهُ يَقُولُ: (بِسْمِ اللّٰهِ) أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللّٰهِ الَّذِي لا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلاَّ لَهُ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ دُلَّنِي عَلَى اللّٰهِ مَا هُوَ؟ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللّٰهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَهَلْ كُسِرَ بِكَ حَيْثُ لا سَفِينَةَ تُنْجِيكَ وَ لا سِبَاحَةَ تُغْنِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئاً مِنَ الاشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرْطَتِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللّٰهُ الْقَادِرُ عَلَى الانْجَاءِ حَيْثُ لا مُنْجِيَ وَ عَلَى الاغَاثَةِ حَيْثُ لا مُغِيثَ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: وَ لَرُبَّمَا تَرَكَ بَعْضُ شِيعَتِنَا فِي افْتِتَاحِ أَمْرِهِ (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) فَيَمْتَحِنُهُ اللّٰهُ بِمَكْرُوهٍ لِيُنَبِّهَهُ عَلَى شُكْرِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ يَمْحَقَ عَنْهُ وَصْمَةَ تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ -).

قَالَ وَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْنَى (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ رَجُلاً قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) مَا مَعْنَاهُ؟ فَقَالَ: إِنَّ قَوْلَكَ: اللّٰهُ أَعْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الاسْمُ الَّذِي لا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بِهِ غَيْرُ اللّٰهِ وَ لَمْ يَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفْسِيرُ قَوْلِهِ: «اللّٰهُ»؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الاسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ مُتَرَئِّسٍ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ مُتَعَظِّمٍ فِيهَا وَ إِنْ عَظُمَ غِنَاؤُهُ وَ طُغْيَانُهُ وَ كَثُرَتْ حَوَائِجُ مَنْ دُونَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُمْ سَيَحْتَاجُونَ حَوَائِجَ لا يَقْدِرُ عَلَيْهَا هَذَا الْمُتَعَاظِمُ وَ كَذَلِكَ هَذَا الْمُتَعَاظِمُ يَحْتَاجُ حَوَائِجَ لا يَقْدِرُ عَلَيْهَا فَيَنْقَطِعُ إِلَى اللّٰهِ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ وَ فَاقَتِهِ حَتَّى إِذَا كَفَى هَمَّهُ عَادَ إِلَى شِرْكِهِ.

أَ مَا تَسْمَعُ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ

تربیت پدری ، شیعهٔ امامی بودند ـ گویند : از حسن بن علی بن محمّد ﷺ در مورد گفتار خدا : بسم الله الرحمن الرحیم پرسیدیم ؟»

فرمود : الله هموست که هر مخلوقی به هنگام نیازها و سختی‌ها به سوی او پناه می‌برد و به هنگام بریده شدن اُمید از هر که غیر اوست و پاره پاره شدن اسباب از همهٔ آنچه غیر اوست ، می‌گوید : بسم الله یعنی یاری می‌جویم بر همهٔ کارهای خویش، به خدایی که عبادت و پرستش جز برای او شایسته نیست ، هموکه به هنگام فریاد رسی ، فریاد رس است و به هنگام فراخوانی جواب دهنده و این همان است که مردی به امام صادق ﷺ عرض کرد : «ای فرزند رسول خدا ! مرا بر الله راهنمایی کن که او چیست ؟ چراکه صاحبان جدال بر من بسیار شده‌اند و مرا سرگردان نموده‌اند .» حضرت به آن مرد فرمود : «ای بندهٔ خدا ! آیا تا حال بر کشتی سوار شده‌ای ؟» عرض کرد : «آری .» فرمود : «آیا کشتی شکسته است که تو در آن باشی، در جایی که کشتی دیگری که تو را برهاند، نباشد و شنا کردنی که تو را بی‌نیاز کند، ممکن نباشد.» عرض کرد : «آری .» فرمود : «آیا در آنجا دلت به این تعلق گرفته که چیزی از چیزها قادر است تو را از این هلاکت برهاند ؟» عرض کرد : «آری .» امام صادق ﷺ فرمود : «این همان خدایی است که قادر است برنجات دادن در جایی که هیچ نجات دهنده‌ای نیست و فریاد رسی در جایی که هیچ فریادرسی نیست .»

آنگاه امام صادق ﷺ فرمود : البتّه چه بسا که برخی از شیعیان ما در ابتدای کار خویش بسم الله الرحمن الرحیم را ترک می‌کنند، در نتیجه خداوند او را به ناخوشی می‌آزماید ، تا آنکه او را بر سپاسگزاری خداوند متعال و ثنای بر او آگاهی دهد و عیب کوتاهی او را به هنگام ترک گفتن بسم الله الرحمن الرحیم از او بکاهد و نابود کند .

و فرمود : «مردی در محضر امام علی بن الحسین ﷺ برخاست و عرض کرد : مرا از معنای بسم الله الرحمن الرحیم آگاه کن .» علی بن الحسین ﷺ فرمود : پدرم از برادرش امام حسن از پدرش امیرالمؤمنین ﷺ به من نقل کرد که مردی در حضور امیرالمؤمنین ﷺ برخاست و عرض کرد : «یا امیرالمؤمنین ! مرا از معنای بسم الله الرحمن الرحیم آگاه کن که چیست ؟» فرمود : الله بزرگترین نام از نامهای خدای عزّوجلّ است و آن نامی است که شایسته نیست جز خدا به آن نامیده شود و هیچ مخلوقی به آن نامیده نشده‌است . آن مرد عرض کرد : «پس تفسیر الله چیست ؟» فرمود : «هموکه هر مخلوقی به هنگام بریده شدن امید از هر که غیر اوست و پاره پاره شدن اسباب از هر که غیر اوست و به هنگام حاجت‌ها و سختی‌ها به سوی او پناه می‌برد . با این بیان که هر رئیس و بزرگواری در این دنیا گرچه بی‌نیازی و طغیانش بزرگ باشد و نیازمندانی که پایین‌تر از او هستند بیشتر به او عرض حاجت نمایند، در عین حال آنان به زودی به حاجت‌هایی نیازمند خواهند شد که این بزرگ نماها ، توانایی برآوردن آنها را نخواهند داشت و همچنین خود این بزرگ نماها به حاجت‌هایی نیازمند خواهند شد که توان برآوردن آنها را نخواهند داشت . پس به هنگام ضرورت و ناداری و پریشانی خود به سوی خدا منقطع می‌شوند، و چون مقصودشان برآورد شود به سوی شرک خود بر می‌گردند.

آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید : بگو : آیا می‌بینید اگر به سوی شما عذاب خدا ، یا روز قیامت

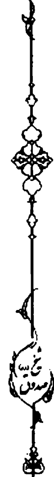
مٰا تُشْرِكُونَ)[۱] فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِبَادِهِ: أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَى رَحْمَتِي إِنِّي قَدْ أَلْزَمْتُكُمُ الْحَاجَةَ إِلَيَّ فِي كُلِّ حَالٍ وَ ذِلَّةَ الْعُبُودِيَّةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَإِلَيَّ فَافْزَعُوا فِي كُلِّ أَمْرٍ تَأْخُذُونَ فِيهِ وَ تَرْجُونَ تَمَامَهُ وَ بُلُوغَ غَايَتِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُعْطِيَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى مَنْعِكُمْ وَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَمْنَعَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى إِعْطَائِكُمْ فَأَنَا أَحَقُّ مَنْ سُئِلَ وَ أَوْلَى مَنْ تُضُرِّعَ إِلَيْهِ.

فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الأمْرِ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا يَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِغَيْرِهِ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ الرَّحْمٰنِ الَّذِي يَرْحَمُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ عَلَيْنَا الرَّحِيمِ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا خَفَّفَ عَلَيْنَا الدِّينَ وَ جَعَلَهُ سَهْلاً خَفِيفاً وَ هُوَ يَرْحَمُنَا بِتَمَيُّزِنَا مِنْ أَعْدَائِهِ» ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ تَعَاطَاهُ فَقَالَ: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلّٰهِ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَنْفَكَّ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ: إِمَّا بُلُوغِ حَاجَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدَّخَرُ لَدَيْهِ وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ.»

---

۱. الأنعام/ ۴۱.



فرا رسد آیا جز خدا را می‌خوانید اگر راستگو هستید؟ بلکه فقط او را می‌خوانید، پس او آنچه را که دفع آن را می‌خواهید، اگر بخواهد از شما دفع می‌کند و فراموش می‌کنید آنچه را که شریک ساخته‌اید». پس خداوند به بندگانش فرمود: ای کسانی که به سوی رحمت من فقیر و محتاجید! به راستی که من در هر حالی حاجت به سوی خود و خواری بندگی را بر شما الزام کرده‌ام. پس در هر کاری که شروع می‌کنید و امیدوارید به اتمام برسد، به سوی من آیید. به راستی، اگر من بخواهم به شما عطا کنم کسی جز من، بر منع شما قدرت ندارد و اگر بخواهم که شما را منع کنم جز من بر عطا کردن به شما قدرت ندارد. از این رو، من شایسته ترم که از او درخواست شود و سزاوارترم که به سوی او تضرّع و زاری شود. پس به هنگام ابتدای هر کار کوچک یا بزرگی بگویید: بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بر این کار از خدایی یاری می‌جویم که عبادت غیر او، شایسته نیست، آن که به هنگام فریادرسی فریادرس است و به هنگام فراخوانی جواب دهنده است. رحمان و بخشاینده‌ای که به گستردن رزق بر ما رحم می‌کند و رحیم و مهرورز نسبت به ما در آیین و دنیا و آخرت ما است که دین را بر ما سبک کرده و آن را آسان قرار داده است. همو که به ما با جدا شدن ما از دشمنانش رحم می‌کند.

آنگاه فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که کاری او را اندوهناک سازد و در حالی که اخلاص برای خدا دارد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و با قلب خویش به سویش رو آورد، از یکی از دو خصلت جدا نیست: یا رسیدن به حاجتش در دنیا، یا آن که حاجتش نزد پروردگارش برای او آماده می‌شود و در پیشگاه او ذخیره می‌شود و آنچه نزد خدا است برای مؤمنان بهتر و باقی‌تر است.»

۳۲. باب تفسير حروف المعجم

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِبْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُعَرِّفَ بِهِ خَلْقَهُ الْكِتَابَةَ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ بِعَصًا فَزَعَمَ أَنَّهُ لا يُفْصِحُ بِبَعْضِ الْكَلامِ فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةَ بِقَدْرِ مَا لَمْ يُفْصِحْ مِنْهَا

وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي ا ب ت ث أَنَّهُ قَالَ: «الالِفُ آلاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ [وَ الْبَاقِي وَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ] وَ التَّاءُ تَمَامُ الامْرِ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ الثَّاءُ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الصَّالِحَةِ

ج ح خ فَالْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ جَلالُ اللَّهِ وَ الْحَاءُ حِلْمُ اللَّهِ [حَيٌّ حَقٌّ حَلِيمٌ] عَنِ الْمُذْنِبِينَ وَ الْخَاءُ خُمُولُ ذِكْرِ أَهْلِ الْمَعَاصِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

د ذ فَالدَّالُ دِينُ اللَّهِ [الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ] وَ الذَّالُ مِنْ ذِي الْجَلالِ وَ الاكْرَامِ

ر ز فَالرَّاءُ مِنَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَ الزَّايُ زَلازِلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

س ش فَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ [وَ سَرْمَدِيَّتُهُ] وَ الشِّينُ شَاءَ اللَّهُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ (مَا أَرَادَ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) «ص و ض»: فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِي حَمْلِ النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ حَبْسِ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصَادِ وَ الضَّادُ ضَلَّ مَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ

«ط ظ»: فَالطَّاءُ طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ الظَّاءُ ظَنُّ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ خَيْراً وَ ظَنُّ الْكَافِرِينَ بِهِ سُوءاً

«ع و غ»: فَالْعَيْنُ مِنَ الْعَالِمِ وَ الْغَيْنُ مِنَ الْغَنِيِّ الَّذِي لا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ عَلَى الاطْلاقِ

« فِ و ق»: فَالْفَاءُ [فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى] وَ فَوْجٌ مِنْ أَفْوَاجِ النَّارِ وَ الْقَافُ قُرْآنٌ عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ

بخش سی و دوم

تفسیر حروف مُعجم

۱ ـ حسن بن علی بن فضّال گوید: امام رضا ﷺ فرمود: «به راستی نخستین چیزی که خداوند آفرید تا به وسیلهٔ آن نوشتن را به خلق خود بشناساند حروف معجم بود و هنگامی که باعصا ضربه‌ای بر سر مردی وارد شود و چنان پندارد که نمی‌تواند برخی از کلمات را به طور فصیح و آشکار کند، حکم آن است که حروف معجم بر او عرضه شود، آنگاه به اندازهٔ آنچه نمی‌تواند با فصاحت اداکند، به او دیه داده شود.

پدرم، از پدرش، از جدّش از امیرالمؤمنین ﷺ برای من نقل کرد که امیر مؤمنان علی ﷺ در شرح «ا ب ت ث» فرمود: الف نعمتهای خدا است، باء بهجت و نیکویی خدا [و باقی و پدید آورندهٔ آسمانها و زمین]، تاء تمام امر به دست قائم آل محمّد ﷺ و ثاء ثواب مؤمنان بر اعمال شایستهٔ ایشان است.»

ج ح خ: جیم جمال و جلال خدا است، حاء حلم و بردباری خدا از گناه کاران است، و خاء خمول (پنهانی) و فراموشی یاد اهل گناه در پیشگاه خدای عزّوجلّ است.

د ذ: دال دین خدایی که بر بندگانش پسندیده است و ذال از ذوالجلال و الاکرام است. ر ز: راء از رؤوف و رحیم است و زاء زلزله‌های روز رستاخیز است. س ش: سین سناء و رفعت [و سرمدیّت] خدا است و شین یعنی: شاء الله ما شاء یعنی خدا خواست آنچه راکه خواست و اراده کرد آنچه راکه اراده کرد و نمی‌خواهید شما مگر آنکه خدا خواسته باشد.»

ص ض: صاد از صادق الوعد است و نیز مردم را بر صراط وارد کردن و ستمگران را نزد کمینگاه حبس کردن. و ضاد یعنی گمراه شد آن که با محمّد و آل محمّد ﷺ مخالفت ورزید.

ط ظ: طاء طوبی برای مؤمنان است. و ظاء یعنی ظنّ وگمان مؤمنان نسبت به خدا خوب و ظنّ کافران به او بد است.

ع غ: عین از عالِم (دانا) است و غین از غنی و بی‌نیازی که حاجت و نیاز ـ به طور مطلق ـ بر او روا نیست.

ف ق: فاء [شکافندهٔ دانه و هسته و] فوج وگروهی از گروههای آتش و قاف قرآن است که بر خداست گردآوردن آن و خواندن آن.

«ك ل»: فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِي وَ اللامُ لَغْوُ الْكَافِرِينَ فِي افْتِرَائِهِمْ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

«مَ ن»: فَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ الدِّينِ يَوْمَ لا مَالِكَ غَيْرُهُ وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ)

ثُمَّ تَنْطِقُ أَرْوَاحُ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ فَيَقُولُونَ:

(لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

فَيَقُولُ جَلَّ جَلالُهُ:

(الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ)(۱)

وَ النُّونُ نَوَالُ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نَكَالُهُ لِلْكَافِرِينَ«و ه» فَالْوَاوُ وَيْلٌ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ عَظِيمٍ وَ الْهَاءُ هَانَ عَلَى اللَّهِ مَنْ عَصَاهُ لا فَلامُ أَلِفٍ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ هِيَ كَلِمَةُ الاخْلاصِ مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَهَا مُخْلِصاً إِلاَّ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

« ي»: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ بَاسِطَةٌ بِالرِّزْقِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الانْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً(۲))».

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُقْرِئُ الْحَاكِمُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عَيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ عَلِيِّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي يَزِيدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: مَا الْفَائِدَةُ فِي حُرُوفِ الْهِجَاءِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام: أَجِبْهُ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ وَ سَدِّدْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: «مَا مِنْ حَرْفٍ إِلاَّ وَ هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا الالِفُ فَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَمَّا الْبَاءُ فَالْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا التَّاءُ فَالتَّوَّابُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ أَمَّا الثَّاءُ فَالثَّابِتُ

---

۱. المؤمنون /۱۷.
۲. الاسراء /۸۸.

ک ل: کاف از کافی (بسنده) است و لام سخنان لغو و بیهودهٔ کافران در بهم بافتن دروغ بر خدا است . م ن: میم ملک و پادشاهی خدا در روز رستاخیز است، روزی که هیچ مالکی غیر از او نیست. و خدا می‌فرماید : امروز ، پادشاهی و فرمان‌روایی از آنِ کیست ؟ آنگاه ارواح انبیا و رسولان و حجّتهای او می‌گویند : از آنِ خدای یکتای قهّار است . پس خداوند می‌فرماید : «امروز ، پاداش و سزای هر کسی مطابق با آنچه کسب کرده است ، داده می‌شود . هیچ ستمی در این روز نیست ، به راستی که خدا سریع الحساب است » و نون نوال و بخشش خدا نسبت به مؤمنان و نکال و عقوبت او نسبت به کافران است .

و ه: واو ویل (وای) روز بزرگی است برای کسی که از خدا نافرمانی کرده است. و هاء یعنی خواری کسی است که خدا را معصیت نموده است .

لا: لام الف یعنی : لا اله إلّا الله و آن کلمهٔ اخلاص است که هیچ بنده‌ای نیست که آن را با اخلاص بگوید مگر آن که بهشت برای او واجب می‌شود .

ی: یاء ید یعنی (دست) خدا که در بالای خلایقش به روزی دادن گشوده است . پاک و منزّه است خداوند و برتر است از آنچه شرک‌ورزان می‌گویند .»

آنگاه فرمود : «به راستی که خدا این قرآن را با این حروفی که در بین همهٔ عرب متداول است و آنها از یکدیگر فرا می‌گیرند ، فرو فرستاد». سپس فرمود : «بگو اگر همهٔ آدمیان و پریان اجتماع کنند که مانند این قرآن را بیاورند ، همانند آن را نخواهند آورد ، اگر چه برخی از برخی دیگر پشتیبانی کنند .»

۲ - یزید بن حسن گوید : حضرت موسی بن جعفر ، از پدرش جعفر بن محمّد ، از پدرش محمّد بن علی ، از پدرش علی بن الحسین ، از پدرش حسین بن علی ﷺ برای من نقل کرد که حضرت فرمود : یکی از یهودی‌ها به خدمت پیامبر ﷺ آمد ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ نیز در نزد آن حضرت بود ، به حضرت عرض کرد : «فائدهٔ حروف هجاء چیست ؟»

پیامبر خدا ﷺ به علی ﷺ فرمود : «پاسخ او را بده و فرمود : بار خدایا ! به او توفیق ده و به او تسدید و راستی عنایت فرما .» علی بن ابی طالب ﷺ فرمود :

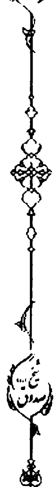
«هیچ حرفی نیست مگر که آن ، نامی از نام‌های خداوند است . آنگاه فرمود : «الف» الله که هیچ معبودی جز او نیست همو که زنده و پاینده است . باء، باقی است پس از فنا و نیستی خلق خویش . تاء، توّاب است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد . ثاء، ثابت کائنی است که : خداوند ثابت می‌دارد آنان را که ایمان آوردند و استوار می‌سازد به گفتار راست در زندگانی دنیا ...» جیم، (جل ثناؤه و ...) یعنی ستایش او بزرگوار

الْكَائِنُ (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الْآيَةَ)[١] وَ أَمَّا الْجِيمُ فَجَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ أَمَّا الْحَاءُ فَحَقٌّ حَيٌّ حَلِيمٌ وَ أَمَّا الْخَاءُ فَخَبِيرٌ بِمَا يَعْمَلُ الْعِبَادُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَيَّانُ يَوْمَ الدِّينِ وَ أَمَّا الذَّالُ فَ ذُو الْجَلَالِ وَ الاكْرَامِ وَ أَمَّا الرَّاءُ فَرَءُوفٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الزَّايُ فَزَيْنُ الْمَعْبُودِينَ وَ أَمَّا السِّينُ فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا الشِّينُ فَالشَّاكِرُ لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا الصَّادُ فَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَمَّا الضَّادُ فَالضَّارُّ النَّافِعُ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَالطَّاهِرُ الْمُطَهِّرُ وَ أَمَّا الظَّاءُ فَالظَّاهِرُ الْمُظْهِرُ لِآيَاتِهِ وَ أَمَّا الْعَيْنُ فَعَالِمٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الْغَيْنُ فَغِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا الْفَاءُ فَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ وَ أَمَّا الْقَافُ فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا الْكَافُ فَالْكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا اللامُ فَ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمَالِكُ الْمُلْكِ وَ أَمَّا النُّونُ فَنُورُ السَّمَاوَاتِ مِنْ نُورِ عَرْشِهِ وَ أَمَّا الْوَاوُ فَوَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا الْهَاءُ فَهَادٍ لِخَلْقِهِ وَ أَمَّا اللامُ أَلِفُ فَلا إِلَهَ الاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ بَاسِطَةٌ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الَّذِي رَضِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَفْسِهِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ.

---

١. ابراهيم /٢٧.



و نامهایش پاک و پاکیزه است. حاء، حقّی است که حیّ و حلیم است. خاء، خبیر و آگاهست به آنچه بندگان انجام می‌دهند. دال، دیّان و جزاء دهندهٔ روز رستاخیز است. ذال، ذوالجلال والاکرام است. راء، رؤوف و مهربان است به بندگان خویش. زای، زینت و آرایش معبودان است. سین، سمیع بصیر (شنوای بینا) است. شین، شاکر و سپاسگزار بندگان مؤمن خود است. صاد، صادق و راستگو در وعده و وعید خویش است. ضاد، ضارّ نافع (زیان رسانندهٔ نفع بخشنده) است. طاء، طاهر مطهّر (پاک و پاک‌کننده) است. ظاء، ظاهر و هویدایی که آشکار کنندهٔ آیاتش است. عین، عالم و دانا به بندگان خویش است. غین، غیاث المستغیثین و فریاد رس فریاد خواهان از همهٔ آفریدگانش می‌باشد. فاء، شکافندهٔ دانه و هسته است. قاف، قادر و توانا بر همهٔ آفریدگانش است. کاف، کافی و بسنده است که کسی او را همتا نبوده و نخواهد بود و نزاده و زاده نشده است. لام، لطیف و دارای لطف و نرمی نسبت به بندگانش است. میم، مالک الملک (خداوند و پادشاه مملکت) است. نون، نور و روشنی آسمانها از نور عرش اوست. واو، واحد و یکتایی که یگانه و پناه نیازمندان است، نزاده و زاده نشده‌است. هاء، هادی و راهنما برای خلقش است. لام الف، لا اله الا الله وحده لا شریک له است. یاء، ید (دست) خداکه بر خلق خود گشوده است. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «این همان گفتاری است که خدا از همهٔ آفریدگانش برای خود پسندیده است. پس آنگاه آن یهودی مسلمان شد.»

۳۳. باب تفسير حروف الجمل

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ جَعْفَرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا كَثِيرُبْنُ عَيَّاشٍ الْقَطَّانُ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِبْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ كَانَ ابْنَ يَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرَيْنِ فَلَمَّا كَانَ ابْنَ سَبْعَةِ أَشْهُرٍ أَخَذَتْ وَالِدَتُهُ بِيَدِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكُتَّابِ وَ أَقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ عِيسَى عليه السلام: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ: أَبْجَدْ فَرَفَعَ عِيسَى ع رَأْسَهُ فَقَالَ: هَلْ تَدْرِي مَا أَبْجَدْ؟ فَعَلاهُ بِالدِّرَّةِ لِيَضْرِبَهُ فَقَالَ: يَا مُؤَدِّبُ لا تَضْرِبْنِي إِنْ كُنْتَ تَدْرِي وَ إِلاَّ فَاسْأَلْنِي حَتَّى أُفَسِّرَ لَكَ قَالَ: فَسِّرْهُ لِي فَقَالَ عِيسَى عليه السلام: الالِفُ آلاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ وَ الْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ الدَّالُ دِينُ اللَّهِ «هَوَّزْ»: الْهَاءُ هَوْلُ جَهَنَّمَ وَ الْوَاوُ وَيْلٌ لاهْلِ النَّارِ وَ الزَّايُ زَفِيرُ جَهَنَّمَ «حُطِّي»: حُطَّتِ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ «كَلَمَنْ»: كَلامُ اللَّهِ لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ «سَعْفَصْ» صَاعٌ بِصَاعٍ وَ الْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ «قَرَشَتْ» قَرَشَهُمْ فَحَشَرَهُمْ فَقَالَ الْمُؤَدِّبُ: أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ خُذِي بِيَدِ ابْنِكِ فَقَدْ عُلِّمَ وَ لا حَاجَةَ لَهُ فِي الْمُؤَدِّبِ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ سَالِمٍ عَنِ الاصْبَغِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «سَأَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ تَفْسِيرِ أَبْجَدْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ أَبْجَدْ فَإِنَّ فِيهِ الاعَاجِيبَ كُلَّهَا وَيْلٌ لِعَالِمٍ جَهِلَ تَفْسِيرَهُ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَفْسِيرُ أَبْجَدْ؟ فَقَالَ صلى الله عليه وآله: أَمَّا الالِفُ فَآلاءُ اللَّهِ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ أَسْمَائِهِ وَ أَمَّا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَ أَمَّا الْجِيمُ فَجَنَّةُ اللَّهِ وَ جَلالُ اللَّهِ وَ جَمَالُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدِينُ اللَّهِ وَ أَمَّا «هَوَّزْ». فَالْهَاءُ هَاءُ الْهَاوِيَةِ فَوَيْلٌ لِمَنْ هَوَى فِي النَّارِ وَ أَمَّا الْوَاوُ فَوَيْلٌ لاهْلِ النَّارِ وَ أَمَّا



بخش سی و سوّم

تفسیر حروف جمل (ابجد)



۱ ـ ابو الجارود، زیاد بن منذر، گوید: امام باقر ﷺ فرمود: هنگامی که حضرت عیسی بن مریم ﷺ متولّد شد کودک یک روزه بود، امّا گویا کودک دو ماهه بود. هنگامی که هفت ماهه شد، مادرش دست او راگرفت و به جانب مکتب خانه آورد و در پیش روی مکتب دار و معلّم نشاند. معلّم به عیسی گفت: بگو: بسم الله الرحمن الرحیم.» عیسی ﷺ گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» معلّم به آن حضرت عرض کرد: «بگو: ابجد.» عیسی ﷺ سر خود را بالا گرفت و به معلّم گفت: «آیا می‌دانی که ابجد چیست؟»

معلّم شلاّق را بلند کرد تا او را بزند، عیسی ﷺ فرمود: «ای معلّم! مرا مزن، اگر می‌دانی بگو، وگرنه از من بپرس تا برای تو تفسیر نمایم.» گفت: «برای من بیان کن.» عیسی ﷺ فرمود: الف نعمت‌های خدا است، باء بهجت خوبی و خرّمی خدا است، جیم جمال و آراستگی و زیبایی خدا است و دال دین خدا است. هوّز: هاء هول، و ترس دوزخ است، و واو ویل و عذاب برای اهل آتش و زای زفیر و نعرهٔ دوزخ است. حطّی: حطّت الخطایا... یعنی گناهان از کسانی که آمرزش می‌طلبند فرو ریخته شد. کلمن: کلام خداست که هیچ بدل کننده برای کلمات و سخنان او نیست. سعفص: یک صاع در برابر یک صاع و جزا در مقابل جزا است. قرشت: قرشهم... یعنی آنها را جمع نمود و محشورشان ساخت. معلّم گفت: «ای خانم! دست پسرت را بگیر که آنچه باید بداند دانسته و نیازی به معلّم ندارد.»



۲ ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «عثمان بن عفّان از پیامبر خدا ﷺ در مورد تفسیر ابجد پرسید؟» پیامبرخدا ﷺ فرمود: «تفسیر ابجد را بیاموزید که همهٔ شگفتی‌ها در آن است. وای بر دانشمندی که تفسیر آن را نداند.» گفته شد: «ای پیامبرخدا! تفسیر ابجد چیست؟» فرمود: «الف نعمت های خدا است و حرفی از حروف نامهای اوست. باء، بهجت (و نیکویی) خدا است. جیم، جنّت (بهشت) خدا و جلال و جمال اوست. دال، دین خدا است. هوز، پس هاء، هاویه (دوزخ) است. پس



الزَّايُ فزَاوِيَةُ فِي النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِمَّا فِي الزَّاوِيَةِ يَعْنِي زَوَايَا جَهَنَّمَ وَ أَمَّا «حُطِّي» فَالْحَاءُ حُطُوطُ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ هِيَ شَجَرَةٌ غَرَسَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ وَ إِنَّ أَغْصَانَهَا لَتُرَى مِنْ وَرَاءِ سُورِ الْجَنَّةِ تَنْبُتُ بِالْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ مُتَدَلِّيَةً عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللّٰهِ فَوْقَ خَلْقِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ أَمَّا «كَلَمَنْ» فَالْكَافُ كَلَامُ اللّٰهِ لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً وَ أَمَّا اللَّامُ فَإِلْمَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَيْنَهُمْ فِي الزِّيَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ وَ تَلَاوُمُ أَهْلِ النَّارِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمُلْكُ اللّٰهِ الَّذِي لا يَزُولُ وَ دَوَامُ اللّٰهِ الَّذِي لا يَفْنَىٰ وَ أَمَّا النُّونُ فَ ن «وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ» فَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً وَ أَمَّا «سَعْفَصْ»: فَالصَّادُ صَاعٌ بِصَاعٍ وَ فَصٌّ بِفَصٍّ يَعْنِي الْجَزَاءَ بِالْجَزَاءِ وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ إِنَّ اللّٰهَ لا يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ وَ «أَمَّا»: قَرَشَتْ يَعْنِي قَرَشَهُمُ اللّٰهُ فَحَشَرَهُمْ وَ نَشَرَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.

وای بر کسی که در آتش دوزخ فرو رود، واو، ویل و وای بر اهل آتش دوزخ، زاء، زاویه‌ای است در آتش دوزخ، پناه می‌بریم به خدا از آنچه در آن زاویه یعنی زاویه‌های جهنم است. حطی: پس حاء، حطوط و فروریختن گناهان کسانی است که در شب قدر استغفار می‌کنند و آنچه جبرئیل با فرشتگان تا طلوع صبح فرود می‌آورند. طاء، طوبی برای ایشان و خوبی بازگشتگاه آنهاست. و طوبی، درختی است که خدا آن را نشانیده و از روح خود در آن دمیده است، به راستی که شاخه‌های آن از پشت دیوار و حصار بهشت دیده می‌شود و آن درخت زیورها و جامه ها می‌رویاند در حالی که آویزان است و بر در دهان‌های آنها نزدیک است. یاء، ید (دست) خدا در بالای آفریدگانش است. خداوند پاک و منزّه و برتر است از آنچه شرک‌ورزان گویند. کلمن: پس کاف، کلام خدا است که کلمات خدا را هیچ تبدیلی نیست و هرگز غیر از او پناهی نمی‌یابی. لام، پس اِلمام و فرود آمدنِ بهشتیان در بین خویش برای زیارت، تحیّت و سلام است و تلاوم و ملامت کردن دوزخیان در آنچه در میان ایشان است. میم، پس ملک و پادشاهی خدا است که زوال ندارد و دوام خدا که فانی نمی‌شود. نون، پس نون و القلم وما یسطرون وقلم قلمی از نور است و نوشته‌ای از نور در لوح محفوظ که فرشتگان مقرب درگاه کبریا گواهی می‌دهند و خدا کافی است که گواه باشد. سعفص، پس صاد، صاعی در برابر صاعی است و فصّ در برابر فصّ یعنی جزا در عوض جزا و چنانکه انجام می‌دهی جزا داده می‌شوی به راستی که خدا هیچ ستمی بر بندگان اراده نمی‌کند. قرشت، قرشهم... یعنی خدا آنها را جمع می‌کند و محشورشان می‌سازد تا روز قیامت برمی‌انگیزد، بعد میان ایشان به حق داوری می‌فرماید و به ایشان هیچ گونه ستمی روا نخواهد شد.

۳۴. باب تفسير حروف الأذان و الإقامة

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْحَاكِمُ الْمُقْرِئُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُبْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عَيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِبْنِ عَلِيٍّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي يَزِيدُبْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «كُنَّا جُلُوساً فِي الْمَسْجِدِ إِذَا صَعِدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ بَكَيْنَا بِبُكَائِهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ وَصِيُّهُ أَعْلَمُ فَقَالَ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً فَلِقَوْلِهِ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» مَعَانٍ كَثِيرَةٌ: مِنْهَا أَنَّ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» يَقَعُ عَلَى قِدَمِهِ وَ أَزَلِيَّتِهِ وَ أَبَدِيَّتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جُودِهِ وَ عَطَائِهِ وَ كِبْرِيَائِهِ فَإِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَ الامْرُ وَ بِمَشِيَّتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَ مِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَ هُوَ الاوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَزَلْ وَ الآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لا يَزَالُ وَ الظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لا يُدْرَكُ وَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لا يُحَدُّ فَهُوَ الْبَاقِي وَ كُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ فَانٍ وَ الْمَعْنَى الثَّانِي «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَيِ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ الثَّالِثُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَيِ الْقَادِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ الْقَوِيُّ لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى خَلْقِهِ الْقَوِيُّ لِذَاتِهِ قُدْرَتُهُ قَائِمَةٌ عَلَى الاشْيَاءِ كُلِّهَا إِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الرَّابِعُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» عَلَى مَعْنَى حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ يَحْلُمُ كَأَنَّهُ لا يَعْلَمُ وَ يَصْفَحُ كَأَنَّهُ لا يَرَى وَ يَسْتُرُ كَأَنَّهُ لا يُعْصَى لا يُعَجِّلُ بِالْعُقُوبَةِ كَرَماً وَ صَفْحاً وَ حِلْماً وَ الْوَجْهُ الآخَرُ فِي مَعْنَى «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَيِ الْجَوَادُ جَزِيلُ الْعَطَاءِ كَرِيمُ الْفَعَالِ وَ الْوَجْهُ الآخَرُ «اللَّهُ أَكْبَرُ»: فِيهِ نَفْيُ كَيْفِيَّتِهِ كَأَنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ قَدْرَ صِفَتِهِ الَّتِي هُوَ مَوْصُوفٌ بِهَا وَ إِنَّمَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ عَلَى

بخش سی و چهارم

تفسیر حروف اذان و اقامه

۱ ـ یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ به من نقل کرد که حضرت فرمود: روزی به هنگام اذان در مسجد نشسته بودیم که مؤذّن بر مناره بالا رفت و گفت: «الله أكبر، الله أكبر».

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ گریست، ما نیز به گریهٔ آن حضرت گریستیم. چون مؤذّن، اذان را به پایان رسانید، حضرت فرمود: «آیا می‌دانید مؤذّن چه می‌گوید؟» عرض کردیم: «خدا و رسول او و وصیّ رسول او بهتر می‌دانند.» فرمود: «اگر بدانید او چه می‌گوید، البتّه خندهٔ شما اندک و گریهٔ شما بیشتر خواهد شد. این که می‌گوید: الله اکبر معانی بسیاری دارد. از جمله آنکه گفتار مؤذن الله اکبر بر قِدَم، ازلیّت، ابدیّت، علم، قوّت، قدرت، حلم، کرم، جود، عطا و کبریای خدا واقع می‌شود. پس هرگاه مؤذّن بگوید: الله اکبر، می‌گوید خدایی که آفرینش و فرمان از آنِ او است، به مشیّت و خواست او، خلق موجود شده‌اند، هر چیزی برای خلقش از او بوده است و خلق به سوی او برمی‌گردند. اوست اوّل، پیش از هر چیزی که همیشه بوده، اوست آخر، بعد از هر چیزی که همیشه خواهد بود، او ظاهر است در بالای هر چیزی که درک نمی‌شود، او باطن است در نزد هر چیزی که محدود و اندازه نمی‌شود. پس او باقی است و هر چیزی که غیر او باشد، فانی است.

معنای دوّم، «الله اکبر» یعنی او دانای آگاه است. آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود پیش از آنکه به وجود آید دانسته و آگاه است.

معنای سوّم، «الله اکبر» یعنی او بر هر چیزی قادر و تواناست. آنچه را که خواهد تواناست، نیرومند است به جهت قدرتش بر خلقش اقتدار دارد و به خودی خود (ذاتاً) قوّت دارد، قدرتش بر همهٔ چیزها استوار است، هرگاه امری را فرمان دهد فقط به آن می‌گوید باش! پس آن موجود می‌شود.

معنای چهارم الله اکبر معنای حلم و کرم اوست. او حلم می‌ورزد که گویا نمی‌داند و اعراض می‌فرماید که گویا نمی‌بیند، و می‌پوشاند که گویا نافرمانی نمی‌شود، از روی کرم و اعراض و حلم به عقوبت کردن تعجیل و شتاب نمی‌کند.

وجه دیگر در معنای الله اکبر یعنی جوادی که عطایش بزرگ و کردارش بزرگوارانه است. وجه دیگر الله

قَدْرِهِمْ لا عَلَى قَدْرِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عُلُوّاً كَبِيراً.

وَ الْوَجْهُ الآخَرُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» كَأَنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ لا حَاجَةَ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ» فَإِعْلامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَةَ لا تَجُوزُ إِلاّ بِمَعْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ يَقُولُ: اعْلَمْ أَنَّهُ لا مَعْبُودَ إِلاّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أُقِرُّ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلاّ إِلَيْهِ وَ لا مَنْجَى مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ فِتْنَةِ كُلِّ ذِي فِتْنَةٍ إِلاّ بِاللَّهِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ» مَعْنَاهُ: أَشْهَدُ أَنْ لا هَادِيَ إِلاّ اللَّهُ وَ لا دَلِيلَ لِي إِلاّ اللَّهُ وَ أُشْهِدُ اللَّهَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَ أُشْهِدُ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانَ الارَضِينَ وَ مَا فِيهِنَّ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ مَا فِيهِنَّ مِنَ الْجِبَالِ وَ الاشْجَارِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْوُحُوشِ وَ كُلِّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا خَالِقَ إِلاّ اللَّهُ وَ لا رَازِقَ وَ لا مَعْبُودَ وَ لا ضَارَّ وَ لا نَافِعَ وَ لا قَابِضَ وَ لا بَاسِطَ وَ لا مُعْطِيَ وَ لا مَانِعَ وَ لا دَافِعَ وَ لا نَاصِحَ وَ لا كَافِيَ وَ لا شَافِيَ وَ لا مُقَدِّمَ وَ لا مُؤَخِّرَ إِلاّ اللَّهُ لَهُ الْخَلْقُ وَ الامْرُ وَ بِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» يَقُولُ: أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَبِيُّهُ وَ صَفِيُّهُ وَ نَجِيُّهُ أَرْسَلَهُ إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أُشْهِدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله سَيِّدُ الاوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا حَاجَةَ لاحَدٍ إِلَى أَحَدٍ إِلاّ إِلَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مُفْتَقِرَةٌ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَ أَنَّهُ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ وَ الْخَلائِقِ أَجْمَعِينَ وَ أَنَّهُ أَرْسَلَ مُحَمَّداً إِلَى النَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً فَمَنْ أَنْكَرَهُ وَ جَحَدَهُ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلَّداً لا يَنْفَكُّ عَنْهَا أَبَداً.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ»: أَيْ هَلُمُّوا إِلَى خَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَ دَعْوَةِ رَبِّكُمْ وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِطْفَاءِ نَارِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَ فَكَاكِ رِقَابِكُمُ الَّتِي رَهَنْتُمُوهَا بِذُنُوبِكُمْ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُبَدِّلَ سَيِّئَاتِكُمْ

اکبر این که در آن نفی کیفیّت اوست. گویا مؤذّن می‌گوید خداوند بزرگتر از آن است که وصف کنندگان قدر و اندازهٔ صفتش را ـ که او به آن موصوف است ـ دریابند. توصیف کنندگان فقط او را طبق اندازهٔ فهم خویش، نه طبق اندازهٔ عظمت و جلالش وصف می‌کنند. خداوند به برتری بزرگی از آن که توصیف کنندگان صفتش را دریابند، برتر است. وجه دیگر الله اکبر این که گویا مؤذّن می‌گوید خدا برتر و بزرگوارتر است و او از بندگانش بی‌نیاز است و نیازی به اعمال آفریدگانش ندارد.

وامّا قول مؤذن: «أشهد أن لا إله إلّا الله» یعنی «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست»، اعلام است به این که گواهی جز به معرفت و شناخت یا دل، روا نیست. گویا می‌گوید بدان! که هیچ معبودی جز خدا نیست و هر معبودی غیر از خدا باطل است و زبانم با علمی که در دل من است اقرار و اعتراف می‌کند که هیچ معبودی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که پناهی از خدا نیست مگر به سوی او و هیچ و پناهگاهی از بدی هر صاحب بدی و فتنهٔ هر صاحب فتنه‌ای نیست، مگر به خدا.

«أشهد أن لا إله إلّا الله» در مرتبه دوّم یعنی گواهی می‌دهم، هیچ هدایتگری جز خدا نیست و هیچ دلیلی برای من، جز خدا نیست و خدا را شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، معبودی جز خدا نیست و نیز ساکنان آسمانها و ساکنان زمینها و آنچه در اینها از فرشتگان است و همهٔ مردم و آنچه را در اینها از کوهها، درختها، جنبنده‌ها، وحشیها، و هر تر و خشکی است شاهد می‌گیرم من گواهی می‌دهم که هیچ آفریننده‌ای جز خداوند نیست و هیچ روزی دهنده‌ای، معبودی، ضرر رساننده‌ای، نفع رساننده‌ای، فراگیرنده‌ای، گستراننده‌ای، بخشنده‌ای، منع کننده‌ای، دفع کننده‌ای، خیر خواهی، کفایت کننده‌ای، شفا دهنده‌ای، پیش دارنده‌ای، تأخیر اندازنده‌ای جز خدا نیست که آفرینش و فرمان از آن اوست و همهٔ خیر و خوبی به دست اوست. مبارک و برتر است خدایی که پروردگار جهانیان است.

وامّا «أشهد أنّ محمّداً رسول الله» یعنی گواهی می‌دهم، محمّد فرستادهٔ خداست. می‌گوید خدا را شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، معبودی جز او نیست و این که محمّدﷺ بنده، رسول، پیامبر، برگزیده و همراز اوست که او را به هدایت راه راست و آیین درست به سوی همهٔ مردم فرستاده تا او را بر همهٔ دینها غالب گرداند، گرچه شرک‌ورزان ناخرسند شوند. و هر که در آسمانها و زمین است ـ از پیامبران، رسولان و فرشتگان و همهٔ مردم ـ شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، محمّدﷺ سیّد پیشینیان و آخرین است.

«أشهد أنّ محمّداً رسول الله» در مرتبهٔ دوّم یعنی گواهی می‌دهم، هیچ فردی را به فرد دیگر نیازی نیست مگر به سوی خدای یگانهٔ قهّار که به او نیازمندند و او از بندگانش و همهٔ خلایق بی‌نیاز است و این که او محمّد را به سوی مردم فرستاده است که مژده دهنده، ترساننده و فراخواننده به سوی خدا به اذن او و چراغی روشنی بخش است. پس هر که او را انکار کند و نپذیرد و به او ایمان نیاورد، خداوند برای همیشه او را وارد آتش دوزخ کند که هرگز از آن جدا نشود.

وامّا «حی علی الصلوة» یعنی به سوی بهترین اعمال خویش و دعوت پروردگارتان بشتابید و به سوی آمرزشی از پروردگارتان، فرو نشانیدن آتشی که آن را به دستهای خویش افروخته‌اید و رها کردن

حَسَنَاتٍ فَإِنَّهُ مَلِكٌ كَرِيمٌ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ قَدْ أَذِنَ لَنَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ بِالدُّخُولِ فِي خِدْمَتِهِ وَ التَّقَدُّمِ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» أَيْ قُومُوا إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَ عَرْضِ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَ تَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلامِهِ وَ تَشَفَّعُوا بِهِ وَ أَكْثِرُوا الذِّكْرَ وَ الْقُنُوتَ وَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْخُضُوعَ وَ الْخُشُوعَ وَ ارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ فَقَدْ أَذِنَ لَنَا فِي ذَلِكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: أَقْبِلُوا إِلَى بَقَاءٍ لا فَنَاءَ مَعَهُ وَ نَجَاةٍ لا هَلاكَ مَعَهَا وَ تَعَالَوْا إِلَى حَيَاةٍ لا مَوْتَ مَعَهَا وَ إِلَى نَعِيمٍ لا نَفَادَ لَهُ وَ إِلَى مُلْكٍ لا زَوَالَ عَنْهُ وَ إِلَى سُرُورٍ لا حُزْنَ مَعَهُ وَ إِلَى أُنْسٍ لا وَحْشَةَ مَعَهُ وَ إِلَى نُورٍ لا ظُلْمَةَ مَعَهُ وَ إِلَى سَعَةٍ لا ضِيقَ مَعَهَا وَ إِلَى بَهْجَةٍ لا انْقِطَاعَ لَهَا وَ إِلَى غِنًى لا فَاقَةَ مَعَهُ وَ إِلَى صِحَّةٍ لا سُقْمَ مَعَهَا وَ إِلَى عِزٍّ لا ذُلَّ مَعَهُ وَ إِلَى قُوَّةٍ لا ضَعْفَ مَعَهَا وَ إِلَى كَرَامَةٍ يَا لَهَا مِنْ كَرَامَةٍ وَ عَجِّلُوا إِلَى سُرُورِ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ نَجَاةِ الآخِرَةِ وَ الاولَى وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: سَابِقُوا إِلَى مَا دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ وَ إِلَى جَزِيلِ الْكَرَامَةِ وَ عَظِيمِ الْمِنَّةِ وَ سَنِيِّ النِّعْمَةِ وَ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ وَ نَعِيمِ الابَدِ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْكَرَامَةِ لِعَبْدٍ أَجَابَهُ وَ أَطَاعَهُ وَ أَطَاعَ وُلاةَ أَمْرِهِ وَ عَرَفَهُ وَ عَبَدَهُ وَ اشْتَغَلَ بِهِ وَ بِذِكْرِهِ وَ أَحَبَّهُ وَ أَنِسَ بِهِ وَ اطْمَأَنَّ إِلَيْهِ وَ وَثِقَ بِهِ وَ خَافَهُ وَ رَجَاهُ وَ اشْتَاقَ إِلَيْهِ وَ وَافَقَهُ فِي حُكْمِهِ وَ قَضَائِهِ وَ رَضِيَ بِهِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مَبْلَغَ كَرَامَتِهِ لاوْلِيَائِهِ وَ عُقُوبَتِهِ لاعْدَائِهِ وَ مَبْلَغَ عَفْوِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ نِعْمَتِهِ لِمَنْ أَجَابَهُ وَ أَجَابَ رَسُولَهُ وَ مَبْلَغَ عَذَابِهِ وَ نَكَالِهِ وَ هَوَانِهِ لِمَنْ أَنْكَرَهُ وَ جَحَدَهُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ» مَعْنَاهُ: لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيْهِمْ بِالرُّسُلِ وَ الرِّسَالَةِ وَ الْبَيَانِ وَ الدَّعْوَةِ وَ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لاحَدٍ مِنْهُمْ عَلَيْهِ حُجَّةٌ فَمَنْ أَجَابَهُ فَلَهُ النُّورُ وَ الْكَرَامَةُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ وَ مَعْنَى: «قَدْ قَامَتِ الصَّلاةُ» فِي الاقَامَةِ أَيْ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ دَرْكِ الْمُنَى وَ الْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى كَرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ.

گردنهای خویش، که آنها را به گناهان خویش گرو کرده‌اید، پیشی گیرید. تا خداوند بدیهایتان را بپوشاند و گناهان شما را بیامرزد و بدی‌های شما را به خوبی‌ها تبدیل کند. زیرا که او پادشاهی صاحب کرم، بزرگوار و دارای فضل بزرگ است. و به طور حتم به ما گروههای مسلمانان اجازه فرموده است به خدمتش شرفیاب شویم و تقدّم به سوی حضورش داشته باشیم.

«حی علی الصلوة» در مرتبهٔ دوّم یعنی برای مناجات پروردگارتان و عرض حاجات خود بر پروردگارتان برخیزید و با کلامش به سوی او توسّل کنید و با آن درخواست شفاعت نمایید و ذکر، قنوت، رکوع، سجود، خضوع، خشوع و فروتنی را بسیار کنید و حاجتهای خود را به سوی او بردارید، چرا که برای ما در آن، رخصت داده است.

وامّا «حی علی الفلاح» یعنی به سوی بقایی که فنایی با آن نیست و نجاتی که هلاکی با آن نیست، بشتابید و بیایید به سوی زندگی که مرگی با آن نیست و به سوی نعیمی که تمام شدنی نیست و به سوی پادشاهی که زوالی برای آن نیست و به سوی سرور و شادی که اندوهی با آن نیست و به سوی انسی که وحشتی با آن نیست و به سوی نوری که ظلمتی با آن نیست و به سوی سعه و گستره‌ای که تنگی و ضیق با آن نیست و به سوی بهجتی که هرگز بریده نمی‌شود و به سوی بی‌نیازی که ناداری با آن نیست و به سوی تندرستی که بیماری با آن نیست و به سوی عزّتی که ذلّتی با آن نیست و به سوی قوّتی که ضعفی با آن نیست و به سوی کرامتی که چه کرامتی است، و بشتابید به سوی شادی دنیا و عُقبیٰ و رهایی آخرت و اولی.

«حی علی الفلاح» در مرتبهٔ دوّم یعنی پیشی گیرید به سوی آنچه شما را به آن فرا خوانده‌ام و به سوی نوازش و کرامت بسیار و عطای بزرگ و نعمت والا و رستگاری عظیم و نعیم همیشگی در همسایگی محمّد ﷺ در مجلس حق و مکان پسندیده در نزد پادشاه صاحب اقتدار که بر همه چیز توانایی دارد.

وقول مؤذّن: «الله اکبر» یعنی خداوند برتر و بزرگوارتر از آن است که یکی از آفریدگانش بداند که چه قدر در نزد او کرامت برای بنده‌ای است که او را اجابت و اطاعت کرده است و از والیان امر او فرمان برده و او را شناخته و پرستش نموده و به او و یادش اشتغال داشته - و در آن بوده - و او را دوست داشته و به او انس گرفته و به سویش آرمیده و به او وثوق و اعتماد داشته و از او بیم داشته و به او اُمید داشته و به او مشتاق شده و در حکم و قضایش با او موافقت نموده و به او خشنود شده است.

«الله اکبر» در مرتبهٔ دوّم یعنی خداوند بزرگتر، برتر و بزرگوارتر از آن است که کسی مقدار کرامتش را برای دوستانش و عقوبتش را برای دشمنانش و مقدار عفو و غفران و نعمتش را برای کسی که او را اجابت کرده و رسولش را پاسخ داده و مقدار عذاب و نکال و هوانش را برای کسی که او را انکار نموده و دانسته او را نپذیرفته است، بداند. وامّا قول مؤذن: «لا إله إلّا الله» یعنی خدا با پیامبران و رسالت و بیان و دعوت بر آنها حجّت رسا دارد و او بزرگوارتر از آن است که یکی از آنها بر او حجّتی داشته باشد. پس هر کس او را اجابت نماید بر او نور و کرامت است و هر کس او را انکار کند، خدا از همهٔ عالمیان بی‌نیاز است و او شتابنده ترین حساب کنندگان است.

و معنای «قد قامت الصلوة» در اقامهٔ نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و برآوردن حاجات و دریافتن آرزوها و رسیدن به خدای عزّوجلّ و رسیدن به کرامت، غفران، عفو و رضوان او نزدیک شد و هنگام آن رسید.



قال مصنف هذا الكتاب: إنما ترك الراوي لهذا الحديث ذكر «حي على خير العمل» للتقية.

٢. وَ قَدْ رُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام سُئِلَ عَنْ مَعْنَى: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» فَقَالَ: «خَيْرُ الْعَمَلِ الْوَلَايَةُ» وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ «خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا عليهم السلام».









نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: راوی این حدیث ذکر «**حی علی خیر العمل**» را فقط به جهت تقیّه ترک کرده است.

۲ـ در خبر دیگر روایت شده: از امام صادق ﷺ در مورد معنای «**حی علی خیر العمل**» سؤال شد. حضرت فرمود: «بهترین عمل، ولایت است.»

و در خبر دیگر آمده است: «بهترین عمل، نیکی به فاطمه و فرزندان آن حضرت ﷺ است.»

۳۵. باب تفسیر الهدی و الضلالة و التوفیق و الخذلان من الله تعالی

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً)[۱] فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُضِلُّ الظَّالِمِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ دَارِ كَرَامَتِهِ وَ يَهْدِي أَهْلَ الايمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ إِلَى جَنَّتِهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ:(وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ)[۲] وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الانْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ)[۳] قَالَ: فَقُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ)[۴] وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ)[۵] فَقَالَ: «إِذَا فَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ كَانَ فِعْلُهُ وِفْقاً لامْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ وَ سُمِّيَ الْعَبْدُ بِهِ مُوَفَّقاً وَ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَتَرَكَهَا كَانَ تَرْكُهُ لَهَا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ مَتَى خَلَّى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا فَقَدْ خَذَلَهُ وَ لَمْ يَنْصُرْهُ وَ لَمْ يُوَفِّقْهُ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ جَبْرَئِيلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلاَّ بِالتَّوْفِيقِ».

---

۱. الکهف/۱۷. ۲. إبراهیم /۲۷.
۳. یونس /۹. ۴. هود/۸۸
۵. آل عمران / ۱۶۰.

بخش سی و پنجم

تفسیر و بیان هدایت، ضلالت، توفیق و خذلان از خداوند تبارک و تعالی

۱ ـ عبدالله بن فضل هاشمی گوید : از امام صادق علیه‌السلام در مورد گفتار خدا : «هر کس را خدا راه نماید پس او راه یافته است و هر کس را خدا گمراه گرداند پس هرگز برای او دوستی مرشد نیابی» پرسیدم . فرمود : «خدا در روز قیامت ستمکاران را از خانهٔ کرامت خویش ـ که بهشت است ـ گمراه می‌گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را به سوی بهشت خویش هدایت فرماید . آنسان که فرمود : خداوند ستمگران را گمراه می‌نماید و آنچه بخواهد انجام می‌دهد . و فرمود : به راستی کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشتهایی هدایتشان می‌کند که از زیر آنها چشمه‌هایی روان است .»

راوی می‌گوید : من عرض کردم : «معنای این آیه : توفیقی مگر از جانب خدا نیست و همچنین گفتار دیگر خدا : اگر خدا شما را یاری دهد پس هیچ غلبه‌ای برای شما نیست و اگر شما را یاری نکند پس کیست آن که شما را بعد از ترک یاری، او، یاری دهد ؟ چیست ؟»

حضرت فرمود : «هرگاه بنده آنچه را که خدای عزّوجلّ او را به آن طاعتی که به او امر فرموده ، به جا آورد ، کردارش با امر خدا موافق می‌شود و بنده، موفّق نامیده شود و هرگاه بنده اراده کند که وارد چیزی از معصیتهای خدا شود ، پس خدا بین او و آن معصیت مانع می‌شود و آن معصیت را ترک می‌کند و ترک او به توفیق خدا باشد و هرگاه بین او و آن معصیت را رها کند و میان او و آن حائل و مانع نشود تا آن را مرتکب شود ، در واقع او را واگذاشته و یاری نکرده و توفیق نداده است .»

۲ ـ محمّد بن مسلم و محمّد بن مروان گویند : امام صادق علیه‌السلام فرمود : «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ندانست که جبرئیل از جانب خدا است مگر به وسیلهٔ توفیق .»

۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُبْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُبْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ﵇ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعْنَى «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ» فَقَالَ: مَعْنَاهُ: لا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلاَّ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ لا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلاَّ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۴. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَيْسَابُورَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَبْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّبْنَ مُوسَى الرِّضَا﵇ [بِنَيْسَابُورَ] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلام[1]) قَالَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَةِ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ».

---

۱. الأنعام/۱۲۵.



۳ـ جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر ؑ در مورد معنای «لا حول و لا قوة إلّا بالله» پرسیدم. فرمود: «یعنی هیچ حولی برای ما از نافرمانی خدا نیست مگر به یاری خدا و هیچ توانایی برای ما بر فرمان‌برداری خدا نیست مگر به توفیق خدای عزّوجلّ.»

۴ـ حمدان بن سلمان نیشابوری گوید: از امام رضا ؑ در مورد معنای گفتار خدا که می‌فرماید: «پس هر که را خدا خواهد (به راه راست) هدایت نماید سینه او را برای قبول اسلام می‌گشاید». پرسیدم. حضرت فرمود: «هر که را خدا خواهد به ایمانش در دنیا و به سوی بهشت و خانهٔ کرامتش در آخرت هدایت کند سینهٔ او را برای تسلیم و انقیاد برای خدا و وثوق و اعتماد به او و سکون و آرامش به سوی آنچه از ثوابش به او وعده فرموده است می‌گشاید، تا به سوی آن آرمیده شود و هر که را خدا بخواهد گمراه کند و فروگذارد و او را از بهشت و خانهٔ کرامتش در آخرت ـ به جهت کفرش به آن جناب و نافرمانیش برای او در دنیا ـ گمراه سازد، سینهٔ او را بسیار تنگ قرار می‌دهد تا آن که در کفرش شک می‌کند و دلش از اعتقادش مضطرب می‌شود و می‌لرزد و چنان می‌گردد که گویا در آسمان بالا می‌رود و خداوند، این گونه رجس و پلیدی را برای کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.»

۳۶. باب الرد على الثنوية و الزنادقة

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ الْقُمِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ هِشَامِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :فَكَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَهُ: «لا يَخْلُو قَوْلُكَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ أَوْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا قَوِيّاً وَ الْآخَرُ ضَعِيفاً فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلِمَ لا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَتَفَرَّدُ بِالتَّدْبِيرِ؟ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَ الْآخَرَ ضَعِيفٌ ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي وَ إِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً وَ الْفَلَكَ جَارِياً وَ اخْتِلافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ دَلَّ صِحَّةُ الامْرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ ائْتِلافُ الامْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنِ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثاً بَيْنَهُمَا قَدِيماً مَعَهُمَا فَيَلْزَمُكَ ثَلاثَةٌ فَإِنِ ادَّعَيْتَ ثَلاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْنَا فِي الاثْنَيْنِ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَتَانِ فَيَكُونَ خَمْساً ثُمَّ يَتَنَاهَى فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لا نِهَايَةَ فِي الْكَثْرَةِ».

قَالَ هِشَامٌ: فَكَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وُجُودُ الافَاعِيلِ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا أَ لا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءٍ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً وَ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ؟» قَالَ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «هُوَ شَيْءٌ بِخِلافِ الاشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي: شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنًى وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لا جِسْمَ وَ لا صُورَةَ وَ لا يُحَسُّ وَ لا يُجَسُّ وَ لا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لا تُدْرِكُهُ الاوْهَامُ وَ لا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ» قَالَ السَّائِلُ: فَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟ قَالَ: «هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ وَ بَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ؛ بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ لَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَ النَّفْسُ شَيْءٌ آخَرُ وَ لَكِنْ أَرَدْتُ

بخش سی و ششم
رد بر ثنویه[1] وزنادقه

۱ ـ هشام بن حکم گوید : زندیقی به خدمت امام صادق ﷺ آمد و آن حضرت ﷺ به او فرمود : «آنچه تو می‌گویی که خدایان دو خدا هستند، از این دو حالت خالی نیست : یا هر دو قدیمند و قوّت دارند یا هر دو ضعیف هستند، یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است .

اگر هر دو قوی هستند ، پس چرا هر یک از این دو خدا ، دیگری را دفع نمی‌کند و تنهایی به تدبیر عالم نمی‌پردازد ؟ و اگر گمان می‌کنی که یکی از ایشان نیرومند و دیگری ناتوان است، ثابت می‌شود که خدا یکی است ، چنانکه ما می‌گوییم . به جهت عجز که در دوّمی آشکار است .(چراکه او محتاج به قوی است ، زیراکه وجود قوی از آن قویتر است) و اگر بگویی : آنها دو خدا هستند خالی از این نیست که یا هر دو از هر جهت و هر وجه با هم اتّفاق دارند یا هر دو از هر جهت با هم افتراق و اختلاف دارند ، و از آنجایی که ما خلق را منتظم (که انتظام و ترتیب نیکی دارند) و فلک را جاری و آمد و شد شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم ، صحّت امر و تدبیر عالم و هماهنگی و تناسب امر نشانگر این است که مدبّر عالم یکی است . بعد از آن بر تو لازم می‌آید که اگر ادّعاکه دو خدا است پس ناگزیر بایستی بین آنها رخنه‌ای باشد تا آن که دو تا باشند و آن فرجه و بین آنها و سوّمی باشد که از قدیم همراه آنها بوده . پس بر تو لازم می‌آید که سه تا باشند و اگر سه خدا را ادّعاکنی ، آنچه در دو خداگفتیم بر تو لازم می‌آید و آن صورت نبندد تا آن که در میانهٔ آنها دو رخنه وفاصله باشد و پنج خدا می‌شود . پس کلام در عدد متناهی می‌شود و شماره به سوی آنچه آن را در بسیاری ، نهایتی نیست ، می‌رسد .»

هشام گفت : «از جمله سؤال‌های آن زندیق این بود که گفت: «پس دلیل بر خدا چیست ؟» امام صادق ﷺ فرمود: «وجود کارهایی که نشانگر این است که صانعی اینها را ساخته است. آیا نمی‌بینی که هر گاه تو به ساختمان بلند و افراشته‌ای نگاه کنی، می‌دانی که آن را بناکننده‌ای است که آن را ساخته است، هر چند که تو آن بانی را ندیده باشی .»

زندیق گفت: «پس او چیست ؟» فرمود : «او چیزی است به خلاف چیزها ، من به گفتار خویش برمی‌گردم که او چیزی است ، به جهت ثابت کردن معنایی و آن که خدا چیزی است که به حقیقت چیز بودن و به این اعتبار چیز بر او اطلاق می‌شود و او را چیز می‌گویند ، جز آنکه او نه جسم است و نه صورت ، محسوس نمی‌شود و نمی‌توان از او جستجو کرد و به حواس پنجگانه درک نمی‌شود ، وهمها و خیالها او را در نیابند و روزگار او را ناقص نکند و زمان او را دگرگون نسازد .

پرسشگر پرسید : «پس می‌گویی خدا شنوا و بیناست ؟» فرمود : «او شنوا و بیناست و لیکن شنوا است

۱- دوگانه پرستی.

عِبارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولاً وَ إِفْهاماً لَكَ إِذْ كُنْتَ سائِلاً وَ أَقُولُ: يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لا أَنَّ الْكُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ وَ لٰكِنِّي أَرَدْتُ إِفْهاماً لَكَ وَ التَّعْبِيرَ عَنْ نَفْسِي وَ لَيْسَ مَرْجِعِي فِي ذٰلِكَ إِلاَّ إِلَى أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ بِلا اخْتِلافِ الذَّاتِ وَ لا اخْتِلافِ الْمَعْنَى».

قالَ السّائِلُ: فَمَا هُوَ قالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «هُوَ الرَّبُّ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ وَ هُوَ اللّٰهُ وَ لَيْسَ قَوْلِي: اللّٰهُ إِثْبَاتَ هٰذِهِ الْحُرُوفِ، أَلِفٍ، لامٍ، هَاءٍ وَ لٰكِنِّي أَرْجِعُ إِلَى مَعْنًى هُوَ شَيْءٌ خَالِقُ الاشْيَاءِ وَ صَانِعُهَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ هٰذِهِ الْحُرُوفُ وَ هُوَ الْمَعْنَى الَّذِي يُسَمَّى بِهِ اللّٰهُ وَ الرَّحْمٰنُ وَ الرَّحِيمُ وَ الْعَزِيزُ وَ أَشْبَاهُ ذٰلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَ عَزَّ».

قالَ السّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلاَّ مَخْلُوقاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «لَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَمَا تَقُولُ لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعاً؛ لانَّا لَمْ نُكَلَّفْ أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ وَ لٰكِنَّا نَقُولُ: كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَكٌ فَمَا تَجِدُهُ الْحَوَاسُّ وَ تُمَثِّلُهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ لاَ بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الاشْيَاءِ خَارِجٍ مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ؛ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الابْطَالَ وَ الْعَدَمَ وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الاضْطِرَارُ مِنْهُمْ إِلَيْهِ أَثْبَتَ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِثَبَاتِهَا وَ وُجُودِهَا».

قالَ السّائِلُ: فَقَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «لَمْ أَحُدَّهُ وَ لٰكِنْ أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الاثْبَاتِ وَ النَّفْيِ مَنْزِلَةٌ» قَالَ السّائِلُ: فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَ مَائِيَّةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ لا يَثْبُتُ الشَّيْءُ إِلاَّ بِإِنِّيَّةٍ وَ مَائِيَّةٍ» قَالَ السّائِلُ: فَلَهُ كَيْفِيَّةٌ؟ قَالَ: «لا لانَّ الْكَيْفِيَّةَ جِهَةُ الصِّفَةِ وَ الاحَاطَةِ وَ لٰكِنْ لا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَةِ التَّعْطِيلِ وَ التَّشْبِيهِ لانَّ مَنْ نَفَاهُ أَنْكَرَهُ وَ رَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ أَبْطَلَهُ وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ أَثْبَتَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لا يَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّةَ وَ لٰكِنْ لا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ ذَاتٍ بِلا كَيْفِيَّةٍ لا يَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ وَ لا يُشَارَكُ فِيهَا وَ لا يُحَاطُ بِهَا وَ لا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ».

قالَ السّائِلُ: فَيُعَانِي الاشْيَاءَ بِنَفْسِهِ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُعَانِيَ

بدون این که گوشی داشته باشد و بینا است بی‌آنکه چشمی داشته باشد، بلکه به خودی خود می‌شنود و به خودی خود می‌بیند و این که می‌گویم: به خودی خود می‌شنود و به خودی خود می‌بیند، مقصودم این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم از خود تعبیر کنم و سخن بگویم، زیراکه از من سؤال کردی و بایست جوابی بگویم و خواستم به تو بفهمانم، زیرا تو می‌پرسی و جواب می‌خواهی.

و اگر می‌گویم: همهٔ خدا می‌شنود، نه به این معناکه همهٔ او بعضی دارد، ولیکن می‌خواستم تو بفهمی و خواستم که از خود تعبیر کنم و بازگشت من در این تعبیر و جواب نیست مگر به سوی آنکه خدا شنوای بینای دانای آگاه است بی‌آنکه ذات مقدّس او و معنا اختلافی داشته باشد.»

پرسش کننده گفت: «پس خدا چیست؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «او ربّ و پروردگاری است و اوست معبودی (که خلائق او را می‌پرستند) و او الله است و این که می‌گویم: الله مرادم ثابت کردن حروف الف، لام و هاء نیست، ولیکن باز می‌گردم به معنا که او چیزی است که خالق چیزها و صانع آنها است و این حروف بر او واقع شده‌اند و او همان معنایی است که به لفظ الله، رحمن، رحیم، عزیز و امثال اینها از نامهای آن جناب، نامیده می‌شود و آن معنا، همان معبودی است که بندگان او را پرستش می‌کنند.»

پرسش کننده گفت: «پس به راستی که ما تصور شده‌ای را نیافتیم مگر آن که آن را مخلوق یافتیم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر این گونه باشد که تو می‌گویی، البتّه توحید خدا از ما برداشته خواهد بود، زیراکه ما مکلّف نیستیم به این که غیر تصور شده را اعتقاد کنیم، ولیکن می‌گوییم: هر تصور شده‌ای که در وهم و خیال در آید به واسطهٔ حواس دریافته می‌شود. پس آنچه را حواس می‌یابد و حقیقتش احاطه می‌نماید و آن را ممثّل و مصوّر می‌کند، همان مخلوق است و گریزی از اثبات صانع چیزها نیست که از این دو جهت مذموم بیرون باشد، یکی از آنها نفی است، زیراکه نفی آن همان ابطال و عدم است، و جهت دوّم تشبیه است (که آن بر خدا روا نیست)، زیراکه تشبیه (که مماثلت در هیئات است) از صفت مخلوق است که ترکیب و تألیفش ظاهر است. پس گریزی از اثباتِ صانع به جهت وجود آنها ـ که مصنوع‌اند ـ و ثبوت اضطرار و احتیاج آنها به سوی او نخواهد بود؛ ثابت خواهد شد که آنها مصنوع‌اند و صانع آنان غیر خودشان است و مانند آنها نیست، زیرا مانند آنها، در ظاهر ترکیب و تألیف به آنها شباهت دارد و همچنین در آنچه برآنها جاری می‌شود، از حدوثشان بعد از آنکه نبوده‌اند و منتقل شدنشان از کوچکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از قوّت به ضعف و حالات دیگری که موجودند که ما به جهت ثبات و وجود آنها نیازی به تفسیر و بیان آنها نداریم.»

سائل عرض کرد: «پس تو او را تحدید و اندازه کردی آنگاه که وجود و هستی او را اثبات نمودی.» امام صادق علیه السلام فرمود: «من او را اندازه نکردم و حدّی برای او نگفتم، ولیکن او را اثبات نمودم، زیراکه در بین نفی و اثبات منزله و واسطه‌ای نیست (که کسی به آن قایل شود).» سائل عرض کرد: «پس او را انّیت و مائیّت (یعنی وجود انتزاعی و حقیقی) است (که وجود از آن انتزاع می‌شود)؟» فرمود: «آری، چیزی جز به انّیت و مائیّت ثابت و موجود نمی‌شود.» سائل عرض کرد: «پس او را کیفیّت و چگونگی است؟» فرمود: «نه، زیرا که کیفیّت جهت صفت و احاطه است، ولیکن گریزی نیست و باید از جهت تعطیل و تشبیه بیرون رفت. زیرا هر کس او را نفی کند او را انکار کرده و ربوبیّت و پروردگاریش را برداشته و آن جناب را بی‌کار قرار داده، یا باطل کرده است و هر کس او را به غیرش تشبیه کند در واقع او را به صفت آفریدگانِ ساخته شده ـ که شایستگی ربوبیّت ندارند ـ ثابت کرده است، ولیکن گریزی نیست که ذاتی بدون کیفیّت اثبات شود که غیر او آن را استحقاق ندارد و در آن با او شریک نمی‌شود و احاطه به آن ممکن نیست و جز او کسی آن را نمی‌داند.»

الاشْـيَاءَ بِـمُبَاشَرَةٍ وَ مُـعَالَجَةٍ لانَّ ذَلِكَ صِـفَةُ الْـمَخْلُوقِ الَّـذِي لا يَـجِيءُ الاشْيَاءُ لَـهُ إِلاَّ بِالْمُبَاشَرَةِ وَ الْمُعَالَجَةِ وَ هُوَ تَعَالَى نَافِذُ الارَادَةِ وَ الْمَشِيَّةِ فَعَّالٌ لِمَا يَشَاءُ».

قَالَ السَّائِلُ: فَلَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ فِي الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا وَ السَّخَطَ دِخَالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَـالٍ وَ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْـمُحْتَاجِينَ وَ هُـوَ تَـبَارَكَ وَ تَـعَالَى الْـعَزِيزُ الرَّحِـيمُ لا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ إِنَّمَا خَلَقَ الاشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَ لا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعاً».

قَالَ السَّائِلُ: فَقَوْلُهُ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ)[1] قَالَ أَبُـو عَـبْدِ اللَّـهِ عليه السلام: «بِـذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ كَذَلِكَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَى الْعَرْشِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ غَـيْرِ أَنْ يَكُـونَ الْـعَرْشُ حَامِلا لَهُ وَ لا أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ حَاوِياً لَهُ وَ لا أَنَّ الْعَرْشَ مُحْتَازٌ لَهُ وَ لَكِنَّا نَقُولُ هُوَ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ مُمْسِكُ الْعَرْشِ وَ نَقُولُ: مِنْ ذَلِكَ مَا قَالَ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضَ)[2] فَثَبَّتْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ مَا ثَبَّتَهُ وَ نَفَيْنَا أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ حَاوِياً لَهُ أَوْ يَكُونَ عَزَّ وَ جَلَّ مُحْتَاجاً إِلَى مَكَانٍ أَوْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ بَلْ خَلْقُهُ مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ».

قَالَ السَّائِلُ: فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ أَنْ تَرْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّـمَاءِ وَ بَيْنَ أَنْ تَـخْفِضُوهَا نَـحْوَ الارْضِ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «ذَلِكَ فِي عِلْمِهِ وَ إِحَاطَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ سَوَاءٌ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ أَوْلِيَاءَهُ وَ عِبَادَهُ بِرَفْعِ أَيْدِيهِمْ إِلَى السَّمَاءِ نَحْوَ الْعَرْشِ؛ لانَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرِّزْقِ فَثَبَّتْنَا مَا ثَبَّتَهُ الْقُرْآنُ وَ الاخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله حِينَ قَالَ: ارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ وَ هَذَا يُجْمِعُ عَلَيْهِ فِرَقُ الامَّةِ كُلِّهَا».

قَالَ السَّائِلُ: فَمِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ أَنْبِيَاءَ وَ رُسُلا؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّـا لَـمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَـنَا خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَـا خَـلَقَ وَ كَـانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِـيماً لَـمْ يَـجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لا يُلامِسَهُمْ وَ لا يُلامِسُوهُ وَ لا يُبَاشِرَهُمْ وَ لا يُبَاشِرُوهُ وَ لا يُحَاجَّهُمْ وَ لا يُحَاجُّوهُ فَثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ فَثَبَتَ الآمِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ ثَبَتَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مُعَبِّرِينَ وَ هُمُ الانْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَـلْقِهِ حُكَـمَاءَ مُـؤَدَّبِينَ بِـالْحِكْمَةِ

---

۱. طه /۵.
۲. البقرة/ ۲۵۵.

سائل عرض کرد: «پس آیا رنج و زحمت چیزها را به خودی خود می‌کشد؟»، امام صادق ﷺ فرمود: «او بزرگوارتر از آن است که زحمت چیزها را به مباشرت و علاج نمودن بکشد.، زیرا که این (مشقّت) صفت مخلوق است که چیزها به سوی او نمی‌آید و حصول آنها برای او میسّر نمی‌شود مگر به مباشرت و معالجه و خدای تعالی اراده و مشیّتش نافذ و روان است و آنچه را اراده کند موجود می‌شود.»

سائل عرض کرد: «آیا او را خشنودی و خشمی هست؟»، امام صادق ﷺ فرمود: «آری، ولیکن آن به روشی که در آفریدگان یافت می‌شود، نیست و بیانش آن است که: خشنودی و خشم حالتی است که بر صاحب این دو صفت وارد می‌شود و او را از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌کند و این، صفت آفریدگانِ درماندهٔ محتاج است و خدای تبارک وتعالی، عزیز و رحیم است، نیازی به چیزی از آنچه آفریده، ندارد و همهٔ آفریدگانش به او نیازمندند. منحصراً چیزها را به اختراع و نوآوری آفریده است بی‌آن که نیازی به آنها داشته باشد و وسیله‌ای داشته باشد.» سائل عرض کرد: «پس قول خدا که می‌فرماید: خداوند رحمان بر عرش و تخت استوا و استیلا دارد، چه معنا دارد؟»، امام صادق ﷺ فرمود: «با این سخن خود را وصف فرموده است و همین گونه او مستولی و غالب بر عرش است و از خلق خود جدا است، بی‌آنکه عرش او را حمل کند و بردارد و نه آن که عرش او را در بردارد یا او را فراگیرد و نه آنکه عرش گذرگاه او باشد. ولیکن ما می‌گوییم: او حامل عرش و نگاه دارندهٔ عرش است و از این جهت آنچه را فرموده می‌گوییم که: «کرسی او ـ که مراد از آن علم است ـ همهٔ آسمانها و زمین را فرا گرفته است.» پس از عرش و کرسی آنچه را که او ثابت نموده، ثابت نمودیم و نفی کردیم که عرش و کرسی او را در برداشته باشد، یا آنکه او به مکان، یا به چیزی از آنچه آفریده است، نیازمند باشد، بلکه آفریدگانش به او نیازمندند.»

سائل عرض کرد: «پس چه فرق است میان آنکه شما دستهای خود را به سوی آسمان بردارید و آنکه آنها را به جانب زمین پایین کنید.» امام صادق ﷺ فرمود: «این دو امر، در علم، احاطه و قدرت او برابر است، ولیکن خدای عزوجل به دوستان و بندگانش به برداشتن دستهایشان خویش به سوی آسمان به جانب عرش امر فرموده، زیرا آن را معدن روزی قرار داده است. پس ما آنچه را که قرآن و روایات منقول از پیامبر ﷺ ثابت نموده است، ثابت نمودیم. آنجا که حضرت فرمود: «دستهای خود را به سوی خدای عزّوجلّ بلند کنید.» و این روایتی است که همهٔ فرقه‌های امّت بر آن اجماع دارند.

سائل عرض کرد: پس از کجا و به چه دلیل پیامبران و رسولان را اثبات کردی؟»، امام صادق ﷺ فرمود: «چون ثابت کردیم که ما را آفریننده و صانعی است که از ما و از همهٔ آنچه آفریده، برتری دارد و این صانع، حکیمی است که جایز نیست که خلقش او را مشاهده نمایند و نه او را لمس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خود را به او بمالند) و نه آن که با یکدیگر مباشرت کنند (و روبه روشوند) و با هم مکالمه و محاجّه و گفت وگو کنند؛ پس ثابت شد که او سفیرانی در میان خلایق و بندگانش دارد که آنها را بر مصالح و منافعشان و آنچه موجب بقای ایشان است و آنچه ترکش موجب فنا و نیستی ایشان است دلالت می‌کنند. پس از جانب خداوند علیم حکیم، گروهی تعیین شدند که در بین خلقش مردم را امر و نهی فرمایند. پس در این هنگام ثابت شد که او را معبّرانی

مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي أَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ وَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ وَ الشَّوَاهِدِ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ إِبْرَاءِ الاكْمَهِ وَ الابْرَصِ فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ وُجُوبِ عَدَالَتِهِ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: «اتِّصَالُ التَّدْبِيرِ وَ تَمَامُ الصُّنْعِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ»: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا)[1].

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُمَيْنَةَ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَى الرِّضَا عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام :أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلَسْنَا وَ إِيَّاكُمْ شَرْعاً سَوَاءً وَ لا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ صُمْنَا وَ زَكَّيْنَا وَ أَقْرَرْنَا؟ فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: وَ إِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجَوْنَا؟! فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِي ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ؛ هُوَ أَيَّنَ الايْنَ وَ كَانَ وَ لا أَيْنَ وَ هُوَ كَيَّفَ الْكَيْفَ وَ كَانَ وَ لا كَيْفَ وَ لا يُعْرَفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ وَ لا بِأَيْنُونِيَّةٍ وَ لا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ وَ لا يُقَاسُ بِشَيْءٍ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَإِذاً إِنَّهُ لا شَيْءَ إِذْ لَمْ يُدْرَكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: وَيْلَكَ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ؟! وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافُ الاشْيَاءِ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام :أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ فَأُخْبِرَكَ مَتَى كَانَ قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟! قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام :إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمْكِنِّي فِيهِ زِيَادَةٌ وَ لا نُقْصَانٌ فِي الْعَرْضِ وَ الطُّولِ وَ دَفْعِ الْمَكَارِهِ عَنْهُ وَ جَرِّ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِياً فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوَرَانِ الْفَلَكِ بِقُدْرَتِهِ وَ إِنْشَاءِ

---
١. الأنبياء/٢٢.

هست که از جانب او تعبیر می‌کنند و آنچه‌می‌فرماید به مردم می‌رسانند و آنان پیامبران و برگزیدگان او از خلقش هستند که حکیمان و تأدیب شدگان به حکمت هستند و به آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با عامهٔ مردم شریکند، در عین حال در چیزی از احوالشان ـ از اخلاق و صفات ـ با آنان مشارکت ندارند. آنان از نزد خداوند علیم حکیم به حکمت، دلائل، براهین و شواهد از زنده‌کردن مردگان و بهبودی کور مادر زاد و پیس ـ مورد تأیید هستند. پس زمین خدا خالی از حجّت نیست، حجّتی که دارای علمی باشد که نشانگر راستی گفتار رسول و وجوب عدالتش باشد.»

۲ـ هشام بن حکم گوید: به امام صادق ؑ عرض کردم: «چه دلیلی است بر این که خدا یکی است؟» فرمود: «اتّصال و پیوند تدبیر عالم و تمام صنع (که هیچ نقص و فطوری ندارد) آنسان که خدا می‌فرماید: اگر در آنها جز خدا، خدایان دیگری بود البتّه خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت.»

۳ـ محمّد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا ؑ می‌گوید: مردی از زندیقان خدمت امام رضا ؑ آمد، در حضور آن حضرت گروهی حاضر بودند. امام رضا ؑ به او فرمود: «ای مرد! اگر گفتار شما درست باشد ـ که آن چنان نیست که شما می‌گویید ـ آیا ما و شما برابر نیستیم و آنچه ما نماز خوانده‌ایم، روزه داشته‌ایم، زکات پرداخته‌ایم و اقرار نموده‌ایم به ما زیانی نرسانده است؟» او سکوت کرد و چیزی نگفت. امام رضا ؑ فرمود: «و اگر گفتار ما درست باشد ـ که همان گونه که ما می‌گوییم است ـ آیا شما در هلاکت نیستید و ما نجات یافتگان نیستیم؟» آن مرد گفت: «خدا تو را رحمت کند! مرا به پاسخ خود بی‌نیاز ساز و بفرما که خدا چگونه و در کجاست؟» حضرت فرمود: «وای بر تو! به راستی آنچه را که تو مذهب خود ساخته‌ای اشتباه است. خداوند حقیقت کو و کجا را موجود فرموده است و او بود و کو و کجایی نبود، و او حقیقت چگونگی را به عرصهٔ وجود آورده و او بود و چگونگی نبود. او به چگونگی و در کجا بودن شناخته نمی‌شود و به هیچ حواسی درک نمی‌شود و او را نمی‌توان به چیزی قیاس نمود.» آن مرد عرض کرد: «پس در این هنگام، خدا هیچ چیز نیست، هرگاه به هیچ حواسی از حواس درک نشود.» امام رضا ؑ فرمود: «وای بر تو! چون حواست از دریافتش عاجز شدند، پروردگاریش را انکار کردی و هرگاه حواس ما از دریافتش عاجز شدند، یقین کردیم که او پروردگار ما و به خلاف چیزها است.»

آن مرد عرض کرد: «به من بگو که او در چه زمان بوده و کی موجود شده است؟» امام رضا ؑ فرمود: «به من بگو که او در چه زمان نبوده تا به تو خبر دهم که کی بوده است؟ آن مرد عرض کرد: «پس دلیل بر آن چیست؟» امام رضا ؑ فرمود: «هنگامی که من به بدن خود نگاه کردم و هیچ زیادت و نقصانی در پهنا و درازی آن و در دفع ناخوشیها از آن و جلب سود به سوی آن نیافتم، دانستم که این بنیان، بناگذارنده‌ای

السَّحَابِ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَ مَجْرَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتْقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدِّراً وَ مُنْشِئاً.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ احْتَجَبَ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ الِاحْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ فَأَمَّا هُوَ فَلا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ قَالَ: فَلِمَ لا تُدْرِكُهُ حَاسَّةُ الْبَصَرِ؟ قَالَ: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَّةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهْمٌ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ قَالَ: فَحُدَّهُ لِي قَالَ: لا حَدَّ لَهُ قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدٍّ وَ إِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَ لا مُتَزَايِدٍ وَ لا مُتَنَاقِصٍ وَ لا مُتَجَزِّئٍ وَ لا مُتَوَهَّمٍ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ لَطِيفٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: أَ يَكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ وَ الْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ وَ اللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ وَ الْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ أَ وَ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مِنَّا يَتَّخِذُ شَيْئاً يَلْطُفُ فِي اتِّخَاذِهِ فَيُقَالُ: مَا أَلْطَفَ فُلاناً؟! فَكَيْفَ لا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: لَطِيفٌ إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَ جَلِيلاً وَ رَكَّبَ فِي الْحَيَوَانِ أَرْوَاحاً وَ خَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُتَبَايِناً عَنْ جِنْسِهِ فِي الصُّورَةِ لا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكُلٌّ لَهُ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَ حَمْلِهَا أَطَايِبَهَا الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَ غَيْرَ الْمَأْكُولَةِ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ لا كَلُطْفِ خَلْقِهِ فِي صَنْعَتِهِمْ؛ وَ قُلْنَا: إِنَّهُ سَمِيعٌ لا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرَ مِنْهَا فِي بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ لا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ لُغَاتُهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ سَمِيعٌ لا بِأُذُنٍ وَ قُلْنَا: إِنَّهُ بَصِيرٌ لا بِبَصَرٍ لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّحْمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ وَ يَرَى دَبِيبَ النَّمْلِ فِي اللَّيْلَةِ الدُّجِيَّةِ وَ يَرَى مَضَارَّهَا وَ مَنَافِعَهَا وَ أَثَرَ سِفَادِهَا وَ فِرَاخِهَا وَ نَسْلِهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ بَصِيرٌ لا كَبَصَرِ خَلْقِهِ قَالَ: «فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ.

و فيه كلام غير هذا».

۴. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ دَاوُدُ بْنُ

دارد. پس به او اقرار و اعتراف نمودم. علاوه بر آن، می‌بینم که گردش چرخ به قدرت اوست و پدید آوردن ابرها، گردانیدن بادها، روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها نشانه‌های شگفت‌انگیز و محکم اوست، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده و پدید آورنده‌ای است.» آن مرد عرض کرد: «پس چرا پنهان شده و در پرده رفته است؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «حجاب از خلق به جهت بسیاری گناهان آنها است، ولی او (کسی است که) هیچ پنهان شده‌ای در ساعتهای شب و روز بر او پوشیده و پنهان نیست.» آن مرد عرض کرد: «پس چرا دیده او را درک نمی‌کند؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «به جهت این که فرقی باشد بین او و آفریدگانش که دیدگان آنها را درک می‌کند. علاوه بر آن، خداوند بزرگوارتر است از آن است که دیده‌ای او را دریابد یا خیالی او را فراگیرد یا عقلی او را ضبط کند.»

آن مرد گفت: پس حدّ و اندازه او را برای من بیان کن.» فرمود: «او حدّی ندارد.» عرض کرد: «چرا؟» فرمود: «زیراکه هر محدودی تا حدّی نهایت‌پذیر و به پایان رسنده است، و هرگاه احتمال تحدید باشد، احتمال زیادتی نیز خواهد بود و هرگاه احتمال زیادتی باشد، احتمال نقصان نیز خواهد داشت. پس او غیر محدود است و افزون نمی‌شود، نقصان نمی‌پذیرد و تجزیه‌پذیر نمی‌گردد و به خیال در نمی‌آید.»

آن مرد عرض کرد: «پس مرا از سخنتان آگاه کن که می‌گویید: خدا لطیف، سمیع، بصیر، علیم و حکیم است، آیا شنوایی جز به گوش، بینایی جز به چشم، لطیف بودن جز به کار دستها و حکیم بودن جز به صنعت و کار کردن می‌شود؟» امام رضا ۷ فرمود: «لطیف از ما آفریدگان به اندازهٔ فراگرفتن صنعت و کارگری است. آیا مردی از ما را ندیده‌ای که چیزی را فرا می‌گیرد و در فراگرفتنش لطف به کار می‌برد. پس گفته می‌شود: فلانی، چه لطیف است؟! پس چگونه به آفریدگار جلیل، لطیف گفته نشود، زیراکه خلق لطیف و جلیلی را خلق کرده، و در حیوانات، ارواح و جانهای آنها را ترکیب نموده و هر جنسی را متباین و جدا از جنس خویش در صورت آفریده است که بعضی از آن، به بعضی دیگر شباهت ندارد. پس هر یک را لطفی است از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورتش. آنگاه که به درختان و میوه‌های آنها که دارای بهترین خوردنی‌ها است و همچنین غیر خوردنی‌هاست، نگاه کردیم پس در این هنگام گفتیم: آفریدگار ما لطیف است، نه مانند لطف آفریدگانش در صنعتشان و گفتیم: او شنوایی است که صدای آفریدگانش، بین عرش تا تحت الثری از ذرّه تا بزرگتر از آن - که در بیابان و دریای آن است - بر او پوشیده و پنهان نیست و لغات آنها بر او مشتبه نمی‌شود. پس در این موقع گفتیم: او شنوا است، ولی نه به گوش. و گفتیم: او بینا است، ولیکن نه به چشم. زیرا او اثر پای مورچهٔ سیاه را در شب تار بر سنگ سیاهی می‌بیند همچنین جنبیدن مورچه را در شب تاریک می‌بیند و زیانها، منفعت‌ها، اثر جفت‌گیری آنها و بچه‌ها و نسل آنها را می‌بیند. پس در این موقع گفتیم: او بینا است نه مانند بینایی آفریدگانش.» راوی می‌گوید: «آن مرد از جای خود حرکت نکرد تا آن که اسلام آورد. و (البته) در مورد او سخنی غیر از این است.»

۴ - عیسی بن یونس گوید: ابن ابی العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود. وی از توحید روگردان

عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ يُونُسَ قَالَ كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيمَا لا أَصْلَ لَهُ وَ لا حَقِيقَةَ؟! فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مُخَلِّطاً كَانَ يَقُولُ طَوْراً بِالْقَدَرِ وَ طَوْراً بِالْجَبْرِ وَ مَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَباً دَامَ عَلَيْهِ فَقَدِمَ مَكَّةَ تَمَرُّداً وَ إِنْكَاراً عَلَى مَنْ يَحُجُّ وَ كَانَ يَكْرَهُ الْعُلَمَاءُ مُسَاءَلَتَهُ إِيَّاهُمْ وَ مُجَالَسَتَهُ لَهُمْ لِخُبْثِ لِسَانِهِ وَ فَسَادِ ضَمِيرِهِ.

فَأَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِيَسْأَلَهُ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَائِهِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالامَانَاتِ وَ لا بُدَّ لِمَنْ كَانَ بِهِ سُعَالٌ أَنْ يَسْعُلَ أَ فَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلامِ؟ فَقَالَ عليه السلام: «تَكَلَّمْ بِمَا شِئْتَ» فَقَالَ: إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ وَ تَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدَرِ وَ تُهَرْوِلُونَ حَوْلَهُ هَرْوَلَةَ الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ؟ إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا وَ قَدَّرَ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَ لا ذِي نَظَرٍ فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الامْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَبُوكَ أُسُّهُ وَ نِظَامُهُ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ فَلَمْ يَسْتَعْذِبْهُ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لا يُصْدِرُهُ وَ هَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِتْيَانِهِ فَحَثَّهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَ زِيَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَ قِبْلَةً لِلْمُصَلِّينَ لَهُ فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ وَ مُجْتَمَعِ الْعَظَمَةِ وَ الْجَلالِ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَحْوِ الارْضِ بِأَلْفَيْ عَامٍ وَ أَحَقُّ مَنْ أُطِيعَ فِيمَا أَمَرَ وَ انْتُهِيَ عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَ زَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلارْوَاحِ وَ الصُّوَرِ».

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: ذَكَرْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَأَحَلْتَ عَلَى غَائِبٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَيْلَكَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَسْمَعُ كَلامَهُمْ وَ يَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَ يَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ.

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: فَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ؟ أَ لَيْسَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَكُونُ فِي الارْضِ وَ إِذَا كَانَ فِي الارْضِ كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَكَانٍ وَ اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ خَلا مِنْهُ مَكَانٌ فَلا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَدَثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الشَّأْنِ الْمَلِكُ

شد. به او گفتند: «مذهب رفیق خود را رها کردی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد.» گفت: «به راستی که رفیق من در دین قاطی می‌کرد، گاهی به قدر و گاهی به جبر قائل بود و نمی‌دانم که او به مذهبی معتقد باشد که بر آن بماند.»

ابن ابی العوجاء به جهت سرکشی و انکار بر کسی که حج می‌کند وارد مکه شد، دانشمندان به جهت خباثت زبان و فساد ضمیری که داشت از همنشینی و گفتگو با او کراهت داشتند، او به نزد امام صادق ﷺ آمد و با گروهی از امثال خود در خدمتش نشست و گفت: «یا ابا عبدالله! به راستی که مجلسها امانت هستند (که بایستی آنچه در آنها ذکر می‌شود، کسانی که در آنها حاضرند، به کسی نگویند) و چاره‌ای نیست برای کسی که با او سرفه‌ای باشد، سرفه کند، (تا در میان سخن گفتن مانعی بوجود نیاید) آیا اجازه می‌دهی سخنی بگویم؟» حضرت فرمود: «آنچه می‌خواهی بگو.» ابن ابی العوجاء گفت: «تا چند این خرمن را لگد کوب می‌کنید و به این سنگ پناه می‌برید و این خانه را ـ که به آجر و کلوخ بلند شده ـ می‌پرستید و در گرداگرد آن ـ همانند شتر رمیده ـ هروله می‌نمایید؟[۱] به راستی که هر کس در این مورد بیندیشد و اندازه گیری کند، می‌داند که این کاری است که فرد غیر حکیم و بی‌اندیشه آن را بنا کرده است. پس پاسخ بده، زیرا که تو سرّ این امر و داناتر از مائی و پدرت بنا کنندهٔ نظام آن بود.» امام صادق ﷺ فرمود: «همانا هر که را خدا گمراه و دلش را کور کند، حق را بر ایشان سنگین می‌شمارد و آن را شیرین و گوارا به شمار نمی‌آورد و شیطان اختیار دار و مالک او شده، او را وارد گذرگاه هلاکت می‌کند و او را باز نمی‌گرداند. و این خانه‌ای است که خداوند به وسیلهٔ آن، از آفریدگانش پرستش (خویش را) خواسته، تا در آمدن به دین حقّ از او فرمان برداری کنند و آنها را بر تعظیم و زیارت آن ترغیب و تشویق نموده و آن را جایگاه پیامبران و قبلهٔ نمازگزاران برای خود کرده است.

پس کعبه، شعبه‌ای از خشنودی است و راهی است که (انسان) به سوی آمرزش پروردگارش می‌رسد. این خانه به گونه‌ای منصوب است که کمالش برابر است (و بلندی و پستی ندارد) و موضع اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از گستردن زمین آفریده است و شایسته‌ترین کسی که باید در آنچه امر فرموده فرمان‌برداری شود و از آنچه نهی کرده و بازداشته، بازداشته شود، خداوندی است که پدید آورنده جان‌ها و صورت‌ها است.

ابن ابی العوجاء عرض کرد: «ای ابا عبدالله! خدا را یاد نمودی و او را بر غایبی که ناپیدا است حواله کردی.» امام صادق ﷺ فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب باشد، کسی که با آفریدگان خود در همه جا حاضر است و به آنان از رگ گردن نزدیکتر است. سخن آنها را می‌شنود و شخصیّت‌های آنها را می‌بیند و از رازهای آنها باخبر است.»

ابن ابی العوجاء گفت: «پس او در هر مکانی است؟ آیا اگر او در آسمان باشد چگونه در زمین خواهد بود؟ و اگر در زمین باشد چگونه در آسمان خواهد بود؟» امام صادق ﷺ فرمود: «تو فقط مخلوقی را

۱- مراد کعبه و حجر الاسود می‌باشد.

الدَّيَّانُ فَلا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ وَ لا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْآيَاتِ الْمُحْكَمَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَةِ وَ أَيَّدَهُ بِنَصْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لِتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ صَدَّقْنَا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بَعَثَهُ وَ كَلَّمَهُ» فَقَامَ عَنْهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَلْقَانِي فِي بَحْرِ هَذَا؟! وَ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَنْ أَلْقَانِي فِي بَحْرِ هَذَا؟! سَأَلْتُكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا لِي خُمْرَةً فَأَلْقَيْتُمُونِي عَلَى جَمْرَةٍ؟! قَالُوا: مَا كُنْتَ فِي مَجْلِسِهِ إِلاَّ حَقِيراً قَالَ: إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُءُوسَ مَنْ تَرَوْنَ.

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَحْدَبُ الْجُنْدُ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بِخَطِّهِ: حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ السَّعْدَانِيِّ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَهُ عليه السلام: «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ كَيْفَ شَكَكْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ؟» قَالَ: لِأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكَيْفَ لا أَشُكُّ فِيهِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ لا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ لَكِنَّكَ لَمْ تُرْزَقْ عَقْلاً تَنْتَفِعُ بِهِ فَهَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: إِنِّي وَجَدْتُ اللَّهَ يَقُولُ: (فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا)[1] وَ قَالَ أَيْضاً: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ)[2] وَ قَالَ: (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا)[3] فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُ يَنْسَى وَ مَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُ لا يَنْسَى فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: «هَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ أَيْضاً» قَالَ: وَ أَجِدُ اللَّهَ يَقُولُ: (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قَالَ صَوَاباً)[4] وَ قَالَ: وَ اسْتُنْطِقُوا فَقَالُوا: (وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ)[5] وَ قَالَ: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً)[6] وَ قَالَ: (إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ)[7] وَ قَالَ: (لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ)[8] وَ قَالَ: (نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ

---

۱. الاعراف /۵۱. ۲. التوبه /۶۷.
۳. مريم /۶۴. ۴. الأنبيا /۳۸.
۵. الأنعام /۲۳. ۶. العنكبوت /۲۵.
۷. ص /۶۴. ۸. ق /۲۸.

توصیف کردی که چون از مکانی منتقل شود و مکانی دیگر را اشغال کند مکان قبلی از او خالی گردد و او در مکانی که به آن منتقل شده نمی‌داند که در مکانی که پیش از این در آن بوده چه اتفاقی افتاده، و چه روی داده است؟ امّا خدای عظیم الشأن ـ که پادشاه جزا دهنده است ـ هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی به واسطهٔ او اشغال نمی‌شود و او به مکانی از مکانی دیگر نزدیکتر نیست و سخن کسی که خدا با آیات محکم و برهانهای روشن مبعوث کرده او را به یاریش یاری نموده و برای ابلاغ رسالتش برگزیده، را باور و تصدیق کردیم که پروردگارش او را برانگیخته و با او سخن گفته است.» در این هنگام ابن ابی العوجاء برخاست و رفت و به اصحاب خود گفت: «چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟» و در روایت محمّد بن حسن بن ولید رحمه الله چنین آمده است: چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟ من از شما خواستم که خمر و شرابی را برایم طلب کنید. پس شما مرا بر بالای آتش پاره‌ای (که با بلاغت بیان و برهانش می‌سوزاند) افکندید. گفتند: «تو در مجلس او جز حقیر و کوچک نبودی.» گفت: «به راستی که او فرزند کسی است که سرهای کسانی را که می‌بینید، تراشیده است.»

۵ ـ ابو معمر سعدانی گوید: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! من در کتاب مُنزَل و فروفرستاده شدهٔ خدا تردید پیدا کرده‌ام.» علی علیه السلام به آن مرد فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! چگونه در کتاب مُنزَل خدا تردید پیدا کرده‌ای؟» گفت: «برای آن که من کتاب خدا را چنان یافتم که بعضی از آیات، بعض دیگر را تکذیب می‌کند. پس چگونه در آن شک نکنم؟» علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «برخی از آیات کتاب خدا بعض دیگر را تصدیق می‌کند و بعضی از آن، بعضی را تکذیب نمی‌کند، ولی به تو عقلی روزی نشده که به آن سود و بهره ببری. پس مواردی از کتاب خدا را که در آن شک کرده‌ای بیاور و بیان کن.» آن مرد عرض کرد: شنیدم که خدا می‌گوید: (فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا)[1] و نیز گفته: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ)[2] و گفته است: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) یکبار خبر می‌دهد که فراموش می‌کند و بار دیگر خبر می‌دهد که فراموش نمی‌کند. ای امیر مؤمنان! این چگونه است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «باز در مورد هرچه که در آن شک کرده‌ای، بیاور!» عرض کرد: «و شنیدم خداوند می‌گوید: «روزی که روح و فرشتگان همه در حالی که در پی هم می‌ایستند، و هیچ کس سخن نگوید مگر کسی که خداوند مهربان به او اجازه داده باشد و حق را گوید» و در مورد دیگر گفته است: «از آنان طلب نطق شود، پس بگویند: سوگند به خدا که پروردگار ما است! ما مشرک نبودیم» و در جای دیگر فرموده است: «در روز رستاخیز بعضی از شما برخی دیگر را کافر می‌داند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می‌کند» و گفته است: «به راستی این که (از احوال دوزخیان و سخنان آنان ذکر شد) هرآینه راست و درستی است جدال و نزاع اهل دوزخ که با یکدیگر گفت وگو می‌کنند» و گفته است: «در پیش من منازعه و گفت وگو مکنید و حال آنکه به راستی به سوی شما وعید خود را از پیش فرستاده‌ام» و گفته است: «امروز بر دهانهای آنان مهر می‌گذاریم و دستها و پاهایشان به آنچه که کسب می‌کردند گواهی می‌دهند. پس یک مرتبه خبر می‌دهد که ایشان سخن نمی‌گویند و یک مرتبه خبر می‌دهد که نطق نمی‌کنند مگر کسی که خداوند مهربان اجازه داده و سخن صواب می‌گوید و یک مرتبه خبر می‌دهد که خلق نطق نمی‌کنند و از گفتار ایشان می‌گوید: به خدا که پروردگار ماست! ما مشرک نبودیم و بار دیگر خبر می‌دهد که ایشان با هم مخاصمه و گفت وگو می‌کنند. پس ای امیر مؤمنان! این امر چگونه درست است؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی تردید نکنم؟»

---

۱ ـ (اعراف، ۵۱)
۲ ـ (توبه، ۶۷)

بِما كانُوا يَكْسِبُونَ)[۱] فَمَرَّةً يُخبِرُ أَنَّهُمْ يَتَكَلَّمُونَ وَ مَرَّةً يُخبِرُ أَنَّهُمْ لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قالَ صَواباً وَ مَرَّةً يُخبِرُ أَنَّ الْخَلْقَ لا يَنْطِقُونَ وَ يَقُولُ عَنْ مَقالَتِهِمْ: وَ اللّٰهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ وَ مَرَّةً يُخبِرُ أَنَّهُمْ يَخْتَصِمُونَ فَأَنّى ذٰلِكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ)[۲] وَ يَقُولُ: (لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)[۳] وَ يَقُولُ: (وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ)[۴] وَ يَقُولُ: (يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً. يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً)[۵] وَ مَنْ أَدْرَكَهُ الأَبْصارُ فَقَدْ أَحاطَ بِهِ الْعِلْمُ عِلْماً فَأَنّى ذٰلِكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ أَيْضاً وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى يَقُولُ: (وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ)[۶] وَ قالَ: (وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً)[۷] وَ قالَ: (وَ ناداهُما رَبُّهُما)[۸] وَ قالَ: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ)[۹] وَ قالَ: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)[۱۰] فَأَنّى ذٰلِكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ جَلَّ ثَناؤُهُ يَقُولُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا)[۱۱] وَ قَدْ يُسَمَّى الإِنْسانُ سَمِيعاً بَصِيراً وَ مَلِكاً وَ رَبّاً فَمَرَّةً يُخبِرُ بِأَنَّ لَهُ أَسامِيَ كَثِيرَةً مُشْتَرَكَةً وَ مَرَّةً يَقُولُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) فَأَنّى ذٰلِكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَجَدْتُ اللّٰهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى يَقُولُ: (وَ ما

---

۱. يس /۶۵.
۲. القيامة / ۲۳ و ۲۴.
۳. الأنعام/۱۰۳.
۴. النجم/۱۴.
۵. طه / ۱۱۰ و ۱۱۱.
۶. الشورى / ۵۱.
۷. النسا / ۱۶۴.
۸. الأعراف /۲۲.
۹. الأحزاب /۵۹.
۱۰. المائدة /۶۷.
۱۱. مريم / ۶۵.

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن شک کرده‌ای، بیاور.» گفت: شنیدم خداکه می‌گوید: ﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴾ در آن روز چهره‌هایی شاداب است و به پروردگارش می‌نگرد و می‌گوید: ﴿ لَا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَارَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴾ چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و او لطیف و آگاه است. و می‌گوید: ﴿ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴾ و قطعاً او را بار دیگر دیده، نزدیک سدرة المنتهی و می‌گوید: ﴿ يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً ﴾ در آن روز شفاعت سودی نبخشد مگر کسی راکه (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنش برای او پسند باشد. آنچه راکه آنان در پیش دارند و آنچه راکه پشت سر گذاشته‌اند می‌داند، حال آنکه ایشان بدان دانش ندارند. آنچه راکه دیدگان ببینند به حقیقت دانش به آن احاطه می‌شود. پس ای امیرمؤمنان! این‌ها چگونه ممکن می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم؟»

حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه راکه در آن تردید داری، بیاور. گفت: شنیده‌ام خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: شایسته نیست که خداوند با بشری سخن گوید مگر به وحی یا از پس پردهٔ (غیب) یا فرستاده‌ای فرستد تا به اذن خدا، هرچه او خواهد، وحی کند؛ و می‌گوید: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت؛ و می‌گوید: وپروردگارشان آن دو (آدم و حوّاء) راندا داد؛ و می‌گوید: ای پیامبر! به زنانت و دخترانت بگو؛ و می‌گوید: ای فرستاده! آنچه راکه به سوی تو از پروردگارت فرو فرستاده شد، برسان؛ ای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن تردید داری، بیاور.» گفت: «شنیده‌ام خداوند می‌گوید: آیا برای او هم نامی می‌دانی؟ وگاهی انسان را شنوا، بینا، پادشاه و پروردگار می‌نامد. از سویی دیگر خبر می‌دهد که او را نامهای بسیار است که اشتراک دارد و بار دیگر می‌گوید: آیا برای او هم‌نامی می‌دانی؟ پس ای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه تردید نکنم در آنچه می‌شنوی؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن تردید کرده‌ای، بیاور.» گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: و به سنگینی ذرّه‌ای در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و می‌گوید: و خدا در روز رستاخیر به آنها نمی‌نگرد و آنها را پاکیزه نمی‌سازد» و می‌گوید: «هرگز، چگونه به آنها نظر می‌کند که آنها در آن روز از

يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الارْضِ وَ لا فِي السَّمَاءِ)[١] وَ يَقُولُ: (وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ)[٢] وَ يَقُولُ: (كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)[٣] كَيْفَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ مَنْ يُحْجَبُ عَنْهُمْ وَ أَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ أَيْضاً وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الارْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ)[۴] وَ قَالَ: (الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى)[۵] وَ قَالَ: (وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الارْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ)[۶] وَ قَالَ: (وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ)[٧] وَ قَالَ: (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ)[٨] وَ قَالَ: (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)[٩] فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ أَيْضاً وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَقُولُ: (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)[١٠] وَ قَالَ: (وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ)[١١] وَ قَالَ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلائِكَةُ)[١٢] وَ قَالَ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً)[١٣] فَمَرَّةً يَقُولُ: يَوْمَ يَأْتِي رَبُّكَ وَ مَرَّةً يَقُولُ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ يَقُولُ: (بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ)[١۴] وَ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)[١۵] وَ قَالَ: (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ)[١۶] وَ قَالَ: (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ

---

١. يونس / ۶١.
٢. آل عمران / ٧٧.
٣. المطففين / ١۵.
۴. الملک / ١۶.
۵. طه / ۵.
۶. الأنعام / ٣.
٧. الحديد / ٣.
٨. الحديد / ٣.
٩. ق / ١۶.
١٠. الفجر / ٢٢.
١١. الأنعام / ٩۴.
١٢. البقرة / ٢١٠.
١٣. الأنعام / ١۵٨.
١۴. السجدة / ١٠.
١۵. البقرة / ۴۶.
١۶. الأحزاب / ۴۴.

پروردگارشان محجوب هستند. چگونه به آنها نظر می‌کند کسی که از آنها محجوب است؟ وای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم.»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن تردید داری، بیاور.» گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: آیا ازکسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را به زمین فرو برد، پس ناگاه آن زمین پیوسته اضطراب داشته باشد تا شما را به زیر افکند و می‌گوید: خدای مهربان بر عرش استیلا یافته است؛ و می‌گوید: و او همان خدایی است که در آسمانها و زمین خداست که نهان و آشکار شما را می‌داند و می‌گوید: او ظاهر و باطن است و می‌گوید: در هر جا که باشید، او با شماست و می‌گوید: ما از رگ گردن به شما نزدیکتریم. پس ای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه شک نکنم در آنچه می‌شنوی؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن شک کرده‌ای، بیان کن.» گفت: «شنیده‌ام خداوند می‌گوید: ﴿ وَجَاءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً ﴾ و پروردگارت و فرشته (ها) صف در صف می‌آیند. و می‌گوید: و هرآینه به حقیقت وقتی که آمدید تنها بودید (نه مال با شما است، نه فرزند، نه خدم، نه حشم، نه یار و نه مددکار) چنانکه در اوّل بار شما را آفریده‌ایم. و می‌گوید: انتظار دارند که خدا با ملائکه در پرده‌های ابر بر آنها نازل شود. و می‌گوید: آیا انتظار دارند فرشتگان (یا ملائکه عذاب) یا پروردگار تو، یا بعضی از نشانه های پروردگار تو بیاید؟ روزی که بعضی از نشانه های پروردگار تو بیاید هیچ نفسی را ایمانش سود ندهد. اگر پیش از این ایمان نیاورده یا در ایمانش کسب خیر نکرده باشد. پس یک بار می‌گوید: روزی پروردگار تو می‌آید و بار دیگر می‌گوید: روزی که برخی از آیات پروردگارت می‌آید. ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن شک کرده‌ای، بیاور.» گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: بلکه آنان به ملاقات پروردگارشان کافرند؛ و مؤمنان را یاد کرده، می‌گوید: آنان که گمان دارند که ملاقات کنندگان پروردگار خویش‌اند و آنان به سوی او باز خواهند گشت، و می‌گوید: درودشان در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است. که او را ملاقات می‌کنند، سلام است و می‌گوید: هر که در امید دیدار خدا باشد به راستی مدّتی که خدا مقرّر فرموده، آمدنی است و می‌گوید: پس هر کس امیدوار دیدار پروردگار خود باشد پس بایستی کاری راکه شایسته و پسندیدهٔ خدا است، انجام دهد. پس یک بار خبر می‌دهد که آنان

أَجَلَ اللّهِ لَآتٍ)(۱) و قَالَ: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً)(۲) فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَلْقَوْنَهُ وَ مَرَّةً أَنَّهُ لا تُدْرِكُهُ الابْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصارَ وَ مَرَّةً يَقُولُ: (وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً) فَأَنَّى ذٰلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: (وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها)(۳) وَ قَالَ: (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ)(۴) وَ قَالَ: (وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا)(۵) فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَظُنُّونَ وَ مَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ وَ الظَّنُّ شَكٌّ فَأَنَّى ذٰلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ: (وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً)(۶) وَ قَالَ: (فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً)(۷) وَ قَالَ: (فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ)(۸) وَ قَالَ: (وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ)(۹) فَأَنَّى ذٰلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ» قَالَ: وَ أَجِدُ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ: (قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ)(۱۰) وَ قَالَ: (اللّٰهُ يَتَوَفَّى الانْفُسَ حِينَ مَوْتِها)(۱۱) وَ قَالَ: (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ)(۱۲) وَ قَالَ: (الَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ)(۱۳) وَ قَالَ: (الَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ)(۱۴) فَأَنَّى ذٰلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ؟! وَ قَدْ هَلَكْتُ إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَ تَشْرَحْ لِي صَدْرِي فِيمَا عَسَى أَنْ يَجْرِيَ ذٰلِكَ عَلَى يَدَيْكَ فَإِنْ كَانَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَقّاً وَ الْكِتَابُ حَقّاً وَ

---

۱. لاالعنكبوت / ۵.
۲. الكهف / ۱۱۰.
۳. الكهف / ۵۳.
۴. النّور / ۲۵.
۵. الأحزاب / ۱۰.
۶. الأنبيا / ۴۷.
۷. الكهف / ۱۰۵.
۸. المؤمن / ۴۰.
۹. الأعراف / ۹ و ۱۰.
۱۰. السجدة / ۱۱.
۱۱. الزمر / ۴۲.
۱۲. الأنعام / ۶۱
۱۳. النّحل / ۳۲.
۱۴. النّحل / ۲۸

او را ملاقات می‌کنند و به لقای او می‌رسند. و بار دیگر می‌گوید: دیدگان او را درک نکنند و او دیدگان را در می‌یابد و بار دیگر می‌گوید: از نظر علمی به او احاطه ندارند. پس ای امیرمؤمنان! این چگونه امکان دارد؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور.» گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: وگناهکاران آتش دوزخ را می‌بینند پس گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد و می‌گوید: در آن روز خداوند، جزای آنها را به طور کامل می‌دهد که سزاوار و در خور ایشان باشد و بدانند که خدا، همان حق آشکار است و می‌گوید: به خدا گمان مختلف می‌برند. پس یک بار خبر می‌دهد که گمان دارند و بار دیگر خبر می‌دهد که آنان علم دارند و می‌دانند و ظن، همان شک است. پس ای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور.» گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: و ما ترازوی عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی به هیچ کسی نخواهد شد و می‌گوید: پس در روز قیامت هیچ وزن و ارزشی برای آنان نخواهیم داد و می‌گوید: پس اینان وارد بهشت می‌شوند و بی حساب روزی داده می‌شوند و می‌گوید: و میزان و سنجیدن (اعمال) در آن روز حق است. پس آنان که در آن میزان (کارهای) او سنگین بود. پس اینان البتّه رستگار خواهند بود. و آنان که در آن سبک وزن بودند، پس آنان، کسانی هستند که به سبب این به آیات ما ستم نمودند به خودشان زیان رسانیدند. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در چیزی که می‌شنوی، شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور.» گفت: «خداوند می‌گوید: بگو فرشتهٔ مرگ - که به شما موکّل شده - همهٔ شما را فرا می‌گیرد و شما به سوی پروردگار خویش بازگردانیده می‌شوید؛ و می‌گوید: خداوند در هنگام مردن جانها را قبض می‌کند و می‌میراند و می‌گوید: فرستادگان ما او را می‌میرانند و آنان کوتاهی نمی‌کنند؛ و می‌گوید: کسانی که چون فرشتگان، پاکیزه (از شرک) قبض روحشان کنند؛ و می‌گوید: کسانی را که فرشتگان در حالی که بر نفسهای خود ستمکارند قبض روحشان می‌کنند. پس ای امیرمؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی شک نکنم. و به طور حتم اگر به من رحم نکنی و سینه‌ام را در آنچه اُمید دارم به دست تو جاری شود، برای من نگشایی، هلاک خواهم شد. پس اگر پروردگار عالم حق است و کتاب خدا حق است و رسولان حق هستند، به حقیقت من هلاک شده و زیان کرده‌ام. و اگر رسولان باطلند، بر من باکی نیست و نجات یافته‌ام.»

الرُّسُلُ حقّاً فقدْ هلَكْتُ وَ خسِرْتُ وَ إنْ تكُنِ الرُّسُلُ باطِلا فمَا عَلَيَّ بأْسٌ وَ قَدْ نجَوْتُ.

فَقالَ عَلِيٌّ: «قُدُّوسٌ رَبُّنا قُدُّوسٌ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً نَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ الدَّائِمُ الَّذِي لا يَزُولُ وَ لا نَشُكُّ فِيهِ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ وَ أَنَّ الْكِتَابَ حَقٌّ وَ الرُّسُلَ حَقٌّ وَ أَنَّ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ حَقٌّ فَإِنْ رُزِقْتَ زِيَادَةَ إِيمَانٍ أَوْ حُرِمْتَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ بِيَدِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ رَزَقَكَ وَ إِنْ شَاءَ حَرَمَكَ؛ ذَلِكَ وَ لَكِنْ سَأُعَلِّمُكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللَّهِ فَإِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ خَيْراً أَعْلَمَكَ بِعِلْمِهِ وَ ثَبَّتَكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَرّاً ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ.

أَمَّا قَوْلُهُ: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» إِنَّمَا يَعْنِي نَسُوا اللَّهَ فِي دَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ فَنَسِيَهُمْ فِي الْآخِرَةِ: أَيْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي ثَوَابِهِ شَيْئاً فَصَارُوا مَنْسِيِّينَ مِنَ الْخَيْرِ وَ كَذَلِكَ تَفْسِيرُ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا) يَعْنِي بِالنِّسْيَانِ أَنَّهُ لَمْ يُثِبْهُمْ كَمَا يُثِيبُ أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ كَانُوا فِي دَارِ الدُّنْيَا مُطِيعِينَ ذَاكِرِينَ حِينَ آمَنُوا بِهِ وَ بِرُسُلِهِ وَ خَافُوهُ بِالْغَيْبِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) فَإِنَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً لَيْسَ بِالَّذِي يَنْسَى وَ لا يَغْفُلُ بَلْ هُوَ الْحَفِيظُ الْعَلِيمُ وَ قَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ فِي بَابِ النِّسْيَانِ: قَدْ نَسِيَنَا فُلانٌ فَلا يَذْكُرُنَا أَيْ إِنَّهُ لا يَأْمُرُ لَنَا بِخَيْرٍ وَ لا يَذْكُرُنَا بِهِ فَهَلْ فَهِمْتَ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؟!» قَالَ: نَعَمْ، فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قَالَ صَوَاباً» وَ قَوْلُهُ: (وَ اللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ) وَ قَوْلُهُ: (يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً) وَ قَوْلُهُ: (إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ) وَ قَوْلُهُ: (لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) وَ قَوْلُهُ: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنٰا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ) فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوَاطِنَ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ ذَلِكَ الْيَوْمِ، الَّذِي كٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلائِقَ يَوْمَئِذٍ فِي مَوَاطِنَ يَتَفَرَّقُونَ وَ يُكَلِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَسْتَغْفِرُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَانَ مِنْهُمُ الطَّاعَةُ فِي دَارِ الدُّنْيَا لِلرُّؤَسَاءِ وَ الاتْبَاعِ وَ يَلْعَنُ أَهْلُ الْمَعَاصِي الَّذِينَ بَدَتْ مِنْهُمُ الْبَغْضَاءُ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ الْكُفْرُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْبَرَاءَةُ يَقُولُ: يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ

علی علیه السلام فرمود: «پاک و پاکیزه است پروردگار ما، پاک و پاکیزه است و به برتری بزرگی، متبارک و متعالی است. گواهی می‌دهیم که او دائمی است که زایل نمی‌شود و همیشه خواهد بود و در او شک نمی‌کنیم و چیزی همانند او نیست و او شنوای بینا است و این که کتاب خدا حق است و رسولان حق‌اند و پاداش و کیفر حق است. پس اگر فزونی ایمان به تو روزی شود، یا از آن محروم شوی بی تردید آن به دست خداست. اگر بخواهد به تو روزی کند و اگر بخواهد تو را از آن محروم سازد، لیکن به زودی آنچه را که در آن شک کرده‌ای، به تو می‌آموزم، ولا قوة إلّا بالله». پس اگر خدا به تو خیر و خوبی اراده کند، تو را به علمش اعلام فرماید و ثابت بدارد و اگر آن شرّ و بدی باشد، گمراه و هلاک شوی.

امّا این که خداوند می‌فرماید: ﴿ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ ﴾ تنها مقصود خداوند این است که آنها خدا را در دنیا فراموش کردند، به طاعتش عمل نکردند، پس خداوند آنها را در آخرت فراموش کرد. یعنی برای آنان در ثوابش چیزی را قرار نداد. پس آنان فراموش شده از خیر هستند. همچنین است تفسیر قول خدا: ﴿ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا ﴾ که مقصود از نسیان و فراموشی این است که به آنان پاداش ندهد، چنانکه به دوستان خود پاداش بدهد، همانهایی که در دار دنیا مطیع (فرمان او) و به یاد او بودند آنگاه که به او و رسولانش ایمان آوردند و در پنهانی از او ترسیدند.

وامّا گفتار خدا: ﴿ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً ﴾ به راستی پروردگار ما ـ که به برتری بزرگی بلند و والا است ـ کسی نیست که فراموش کند و بی‌خبر باشد، بلکه او نگاهدار داناست. گاهی عرب در مورد نسیان می‌گوید: قد نسینا فلان فلا یذکرنا (فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمی‌کند) یعنی او برای ما خیری را نمی‌خواهد و ما را به آن یاد نمی‌کند. آیا آنچه را که خداوند فرموده، فهمیدی؟ عرض کرد: «آری، اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو ببرد و گره‌ای را از من گشودی، خداوند مزد تو را بزرگ گرداند.»

حضرت فرمود: «وامّا گفتار خدا: ﴿ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَاباً ﴾ وگفتار دیگرش: ﴿ وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ و سخن دیگری که: ﴿ يَوْمَ القِيامَة يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً ﴾ وگفتار دیگر: ﴿ إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴾ وگفتار دیگر: ﴿ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ ﴾ وگفتار دیگر: ﴿ اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ به راستی که این، در چند ایستگاه از ایستگاه‌های آن روز است که مقدارش پنجاه هزار سال می‌باشد، خداوند در آن روز آفریدگان را در ایستگاه‌هایی ـ که متفرّق باشند ـ جمع می‌کند و با یکدیگر سخن گویند و برای همدیگر آمرزش خواهند و این گروه، همان کسانی هستند که در دنیا از پیروان اهل حق بودند و از آنان اطاعت کرده بودند و اهل معاصی همانهایی (هستند) که دشمنی از ایشان ظاهر شده و یکدیگر را بر ستم و کینه توزان در دنیا یاری کرده‌اند، گردنکشان و ضعیفان را لعن می‌کنند که برخی، برخی دیگر را کافر می‌دانند و یکدیگر را لعن

نَظِيرُهَا فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ: (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ)[۱] وَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ: (كَفَرْنَا بِكُمْ)[۲] يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ؛

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَبْكُونَ فِيهِ، فَلَوْ أَنَّ تِلْكَ الاصْوَاتَ بَدَتْ لاهْلِ الدُّنْيَا لاذْهَلَتْ جَمِيعَ الْخَلْقِ عَنْ مَعَايِشِهِمْ، وَ لَتَصَدَّعَتْ قُلُوبُهُمْ إِلاّ مَا شَاءَ اللَّهُ فَلا يَزَالُونَ يَبْكُونَ الدَّمَ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ فَيُسْتَنْطَقُونَ فِيهِ فَيَقُولُونَ: (وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) فَيَخْتِمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ يَسْتَنْطِقُ الايْدِيَ وَ الارْجُلَ وَ الْجُلُودَ فَتَشْهَدُ بِكُلِّ مَعْصِيَةٍ كَانَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَرْفَعُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمُ الْخَتْمَ فَيَقُولُونَ لِجُلُودِهِمْ: (لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ)[۳] ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ فَيُسْتَنْطَقُونَ فَيَفِرُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ. وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ)[۴] فَيُسْتَنْطَقُونَ (فَلا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَاباً).

فَيَقُومُ الرُّسُلُ عليهم السلام فَيَشْهَدُونَ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيداً)[۵] ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ فَيُثْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الْمَلائِكَةِ كُلِّهِمْ فَلا يَبْقَى مَلَكٌ إِلاّ أَثْنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الرُّسُلِ بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُثْنِي عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ يَبْدَأُ بِالصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ ثُمَّ بِالصَّالِحِينَ فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً)[۶] فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَ وَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَ لا نَصِيبٌ.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ وَ يُدَالُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ وَ هَذَا كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا أُخِذَ فِي الْحِسَابِ شُغِلَ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا لَدَيْهِ نَسْأَلُ اللَّهَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ». قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ!

فَقَالَ عليه السلام: وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) وَ قَوْلُهُ: (لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الابْصَارَ) وَ قَوْلُهُ: (وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى)

---

۱. إبراهيم / ۲۳. ۲. الممتحنة / ۴.
۳. فصلت / ۲۱. ۴. عبس / ۳۸ و ۳۶.
۵. النسا / ۴۱. ۶. الاسرا / ۷۹.

می‌کنند و کفر در این آیه (به معنای) برائت و بی‌زاری است . می‌فرماید : بعضی از آنها از بعض دیگر بیزاری جوید و نظیر این آیه در سورهٔ ابراهیم آمده که خداوند از شیطان حکایت فرمود، که گوید : به راستی که من کفر ورزیدم و بیزار شدم به آنچه پیش از این مرا به آن شریک ساختید و سخن ابراهیم خلیل الرحمان که : به شما کفر ورزیدیم یعنی از شما بیزاری جستیم . آنگاه در جایگاه دیگر اجتماع می‌کنند و در آنجا می‌گریند که اگر صداهای آنها برای اهل دنیا آشکار شود ، همهٔ خلایق زندگی خویش را فراموش می‌کنند و دلهایشان شکافته می‌شود ، مگر آنچه خدا خواهد . پس پیوسته آنان خون می‌گریند . آنگاه در جایگاه دیگر اجتماع کنند که در آن جایگاه از آنان درخواست می‌شود که سخن گویند . آنان می‌گویند : ﴿ وَٱللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ .

بعد از آن ، خدا مُهر بر دهانهای آنان می‌گذارد و از دستها ، پاها و پوستهایشان می‌خواهد که سخن گویند و آنها را گویا می‌کند. پس آنها به هر گناهی که از ایشان سر زده گواهی می‌دهند . بعد از آن مُهر را از دهانهایشان بردارد و آنها به اعضای خویش گویند : چرا بر ضد ما گواهی دادید ؟ در پاسخ گویند : خدایی که هر چیزی را گویا کرده ، ما را گویا کرده است.

بعد از آن در جایگاه دیگر اجتماع می‌کنند و از آنان می‌خواهند که سخن گویند . آنان از یکدیگر می‌گریزند . پس همین است معنای سخن خدا : روزی که مرد از برادر ، مادر ، پدر ، زن و پسران خود می‌گریزد . پس از آنان ، سخن می‌خواهند و آنان سخن نمی‌گویند مگر کسی که خدای رحمان به او اذن دهد و سخن صواب گوید . از این رو فرستادگان خدا ـ صلوات الله علیهم ـ بر می‌خیزند و در این جایگاه گواهی می‌دهند و این است معنای قول خدا که می‌فرماید: « پس چگونه وقتی که از هر گروهی از اُمّتهای گذشته ، گواهی بیاوریم (و آن پیامبران آنان است) و تو را بیاوریم بر این گروه تا بر آنان گواهی دهی .

بعد از آن در جایگاه دیگر اجتماع می‌کنند که در آن مقام محمّد ﷺ است ، و آن مقام محمود و جایگاه پسندیده‌ای است . پس آن حضرت ﷺ بر خدا درود فرستد به گونه‌ای که پیش از او کسی بر او چنین حمدی نگفته است . آنگاه بر همهٔ فرشتگان درود فرستد، پس فرشته‌ای نمی‌ماند مگر آنکه محمّد ﷺ بر او درود فرستد. سپس بر رسولان درود فرستد، به گونه‌ای که هیچ کس بمانند آن حضرت ﷺ بر ایشان درود نگفته است . بعد از آن بر هر مرد و زن مؤمن درود فرستد و از صدّیقان و شهیدان آغاز می‌کند آنگاه به صالحان می‌رسد . پس اهل آسمانها و اهل زمین او را حمد و ستایش کنند و این است معنای سخن خدا : شاید پروردگارت تو را به مقام پسندیده‌ای برانگیزد . پس خوشا به حال کسی که او را در این مقام بهره‌ای باشد و وای بر کسی که او را در این مقام ، نصیبی نباشد .

بعد از آن در جایگاه دیگری اجتماع می‌کنند و بعضی از آنان از بعضی دیگر بهره تحویل می‌گیرند و همه این جایگاه‌ها پیش از حساب است و آنگاه که حساب آغاز شود هر انسانی به آنچه در پیش اوست مشغول شود . ما برکت آن روز را از خدا می‌خواهیم .» آن مرد عرض کرد : «اندوه را از من بردی ، خداوند اندوه تو را کم کند، ای امیرمؤمنان ! و گره‌ای را از من گشودی . خدا پاداش تو را بزرگ گرداند .»

حضرت ﷺ فرمود : «واما سخن خدا : ﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴾ و سخن دیگرش :

وَ قَوْلُهُ: وَيَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً).

فَأَمَّا قَوْلُهُ: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهِي فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَا يَفْرُغُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهَرٍ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَغْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْهُ فَتَنْضُرُ وُجُوهُهُمْ إِشْرَاقاً فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَذًى وَ وَعْثٍ ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ؛ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُثِيبُهُمْ وَ مِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ تَسْلِيمِ الْمَلائِكَةِ عَلَيْهِمْ: (سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ)[1] فَعِنْدَ ذَلِكَ أَيْقَنُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (إِلىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) وَ إِنَّمَا يَعْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ النَّظَرَ إِلَى ثَوَابِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ) فَهُوَ كَمَا قَالَ: (لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ) يَعْنِي لا تُحِيطُ بِهِ الأَوْهَامُ (وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ) يَعْنِي يُحِيطُ بِهَا وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ ذَلِكَ مَدْحٌ امْتَدَحَ بِهِ رَبُّنَا نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ عُلُوّاً كَبِيراً.

وَ قَدْ سَأَلَ مُوسَى عليه السلام، وَ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ)[2] فَكَانَتْ مَسْأَلَتُهُ تِلْكَ أَمْراً عَظِيماً وَ سَأَلَ أَمْراً جَسِيماً فَعُوقِبَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الآخِرَةِ وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا فَانْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي؛ فَأَبْدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعْضَ آيَاتِهِ وَ تَجَلَّى رَبُّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ الْجَبَلُ فَصَارَ رَمِيماً (وَ خَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً) يَعْنِي مَيِّتاً؛ فَكَانَ عُقُوبَتُهُ الْمَوْتَ ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ: (سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) يَعْنِي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ آمَنَ بِكَ مِنْهُمْ أَنَّهُ لَنْ يَرَاكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ) يَعْنِي مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله كَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى حَيْثُ لا يَتَجَاوَزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ فِي آخِرِ الآيَةِ: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغىٰ. لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ) رَأَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ، هَذِهِ الْمَرَّةَ وَ مَرَّةً أُخْرَى وَ ذَلِكَ أَنَّ خَلْقَ جَبْرَئِيلَ عَظِيمٌ فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ لا يُدْرِكُ خَلْقَهُمْ وَ صِفَتَهُمْ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

---

۱. الزمر / ۷۳. ۲. الأعراف / ۱۴۳.

﴿ لَا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَارَ ﴾ وگفتار دیگرش: ﴿ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴾ و سخن دیگر: ﴿ يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ ٱلشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً ﴾.

همان گونه است که بیان می‌شود که منظور از ﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴾ در جایگاهی است که دوستان خدای عزّوجلّ، بعد از فراغت از حساب رسی به آن می‌رسند و آن چشمه‌ای است که «حیوان» نامیده می‌شود. پس در آن چشمه غسل می‌کنند و از آن می‌آشامند و چهره‌هایشان با طراوت می‌شود و از روشنی چهره‌هایشان همچون آفتاب، تابان می‌شود و هر خاشاک و نقصان و شکستگی (که مراد از آنها کثافات و عیوبی است که لازمهٔ بشریّت است) از ایشان برطرف می‌شود. بعد از آن فرمان داده می‌شوند که وارد بهشت شوند. بنابراین، از این مقام به سوی پروردگار خود می‌نگرند که چگونه آنها را پاداش می‌دهد و به وسیلهٔ آن وارد بهشت می‌شوند، و این تفسیر سخن خدا است که خازنان بهشت ـ که رضوان و پیروان اویند ـ به آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: سلامتی و ایمنی (و تحیّت و رحمت از جانب خدا) بر شما باد، پاک و پاکیزه شدید. پس درآیید در حالتی که جاودان هستید.»

هنگام ورود به بهشت و نگاه به آنچه پروردگارشان به آنان وعده فرموده بود، یقین پیدا می‌کنند، و این است معنای سخن خدا: ﴿ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴾ که مقصود تنها نظر به سوی پاداش اوست. وامّا قول او که: ﴿ لَا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَارَ ﴾ پس آن، همان گونه است که فرمود: دیدگان او را در نیابند یعنی خیالها به او احاطه نمی‌کنند و او دیدگان را دریابد یعنی او به آنها احاطه دارد و او لطیف و خبیر است. و این، مدح و ستایشی است که پروردگار ما خود را ـ که متبارک و متعالی و به برتری بزرگی پاک و مقدّس است ـ مدح نموده و به آن ستوده است. به واقع وقتی موسی ؑ از حمد خدا پرسید، این برزبانش جاری شد: ﴿ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ ﴾ و این درخواست عظیمی بود و به این جهت از او بازخواست شد. پس خدا فرمود: هرگز مرا در دنیا نبینی، تا بمیری و در آخرت مرا ببینی، ولی اگر بخواهی که مرا در دنیا ببینی به سوی آن کوه نظر کن، اگر در جایگاهش آرام گرفت مرا خواهی دید. پس خداوند بعضی از آیات خود را آشکار نمود و پروردگار ما به آن کوه تجلّی فرمود، در نتیجه آن کوه پاره پاره و ریزریز شد و موسی بی‌هوش شد [یعنی مرد که کیفر او مرگ بود] سپس خدا او را زنده کرد و برانگیخت و توبه‌اش را پذیرفت و موسی گفت: پاک و منزّهی تو! من توبه کردم و من نخستین مؤمن هستم. یعنی نخستین مؤمنی هستم که از ایشان به تو ایمان آوردم که تو هرگز دیده نمی‌شوی. وگفتار آن جناب: ﴿ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴾ یعنی محمّد ﷺ او را در سدرة‌المنتهی جایی که هیچ آفریده‌ای از آفریدگان خدای تعالی از آن نمی‌گذرد دیده است و سخن خدا در آخر آیه: ﴿ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰ ﴾ جبرئیل ؑ را در صورتی که دارد دو مرتبه دید، این مرتبه و مرتبه دیگر، به این بیان که: آفرینش جبرئیل ؑ بزرگ است. چرا او از جملهٔ روحانیان است که خلق وصفت آنها را کسی در نیابد، مگر خدا که پروردگار جهانیان است.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً. يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً): لا يُحِيطُ الْخَلائِقُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْماً، إِذْ هُوَ تَبارَكَ وَ تَعالَى جَعَلَ عَلَى أَبْصارِ الْقُلُوبِ الْغِطاءَ فَلا فَهْمَ يَنالُهُ بِالْكَيْفِ وَ لا قَلْبَ يُثْبِتُهُ بِالْحُدُودِ فَلا يَصِفُهُ إِلاّ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الاوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ خَلَقَ الاشْياءَ فَلَيْسَ مِنَ الاشْياءِ شَيْءٌ مِثْلَهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى. فَقالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللّٰهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَأَعْظَمَ اللّٰهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ) وَ قَوْلُهُ: (وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً) وَ قَوْلُهُ: (وَ ناداهُما رَبُّهُما) وَ قَوْلُهُ: (يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ)؛ فَأَمَّا قَوْلُهُ: (ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ)؛ فَإِنَّهُ ما يَنْبَغِي لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّ وَحْياً وَ لَيْسَ بِكائِنٍ إِلاّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ كَذٰلِكَ قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى عُلُوّاً كَبِيراً.

قَدْ كانَ الرَّسُولُ يُوحَى إِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السَّماءِ، فَيُبَلِّغُ رُسُلُ السَّماءِ رُسُلَ الارْضِ وَ قَدْ كانَ الْكَلامُ بَيْنَ رُسُلِ أَهْلِ الارْضِ وَ بَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ بِالْكَلامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّماءِ وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: يا جَبْرَئِيلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ فَقالَ جَبْرَئِيلُ: إِنَّ رَبِّي لا يُرى فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: فَمِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ؟ فَقالَ: آخُذُهُ مِنْ إِسْرافِيلَ فَقالَ: وَ مِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ إِسْرافِيلُ؟ قالَ يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحانِيِّينَ قالَ: فَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ ذٰلِكَ الْمَلَكُ؟ قالَ: يُقْذَفُ فِي قَلْبِهِ قَذْفاً فَهٰذا وَحْيٌ، وَ هُوَ كَلامُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَلامُ اللّٰهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ واحِدٍ، مِنْهُ ما كَلَّمَ اللّٰهُ بِهِ الرُّسُلَ، وَ مِنْهُ ما قَذَفَهُ فِي قُلُوبِهِمْ، وَ مِنْهُ رُؤْيا يُرِيهَا الرُّسُلَ، وَ مِنْهُ وَحْيٌ وَ تَنْزِيلٌ يُتْلَى وَ يُقْرَأُ فَهُوَ كَلامُ اللّٰهِ، فَاكْتَفِ بِمَا وَصَفْتُ لَكَ مِنْ كَلامِ اللّٰهِ، فَإِنَّ مَعْنَى كَلامِ اللّٰهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ واحِدٍ، فَإِنَّ مِنْهُ ما يُبَلِّغُ بِهِ رُسُلُ السَّماءِ رُسُلَ الارْضِ. قالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللّٰهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللّٰهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) فَإِنَّ تَأْوِيلَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَحَداً اسْمُهُ اللّٰهُ غَيْرَ اللّٰهِ تَبارَكَ وَ تَعالَى فَإِيّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهَهُ عَنِ الْعُلَماءِ؛ فَإِنَّهُ رُبَّ

و سخن خدا: ﴿ يَوْمَئِذٍ لا تَنفَعُ ٱلشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً ﴾ یعنی آفریدگان از روی دانش به خداوند احاطه پیدا نمی‌کنند، چراکه او بر دیده‌های قلبها پوشش قرار داده، پس هیچ فهمی به چگونگی او راه نیابد و هیچ قلبی او را به حدود و اندازه‌ها ثابت نکند. پس او را وصف مکن مگر آن‌گونه که او خود را توصیف کرده که: همانند او چیزی نیست و او شنوای بیناست، او اول است و آخر، ظاهر است و باطن و خالق است و باری و مصوّری است که چیزها را آفرید، پس چیزی از چیزها مانند او نیست، متبارک و برتر است.» آن مرد گفت: «اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو ببرد، و گره‌ای را از من گشودی پس خدا پاداش تو را بزرگ فرماید، ای امیرمؤمنان!»

حضرت فرمود: «اما سخن خدا: ﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ ﴾ و سخن دیگرش: ﴿ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيماً ﴾ و سخن دیگر: ﴿ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا ﴾ و سخن دیگرش: ﴿ يَاآدَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ ﴾، ای آدم! با زنت (حوا) در بهشت ساکن شو.» (به آن تفصیلی است که بیان می‌شود و ظاهر آن است که آیهٔ آخر از پرسش آن مرد افتاده باشد، زیرا آن در پرسش مذکور نیست)

حضرت می‌فرماید: «امّا سخن خدا که: «شایسته نیست بشری با خدا سخن گوید مگر به وحی...»، و آن نمی‌شود مگر از پس پرده، یا فرستاده‌ای را بفرستد پس به اذن خدا، سوی او آنچه را که خدا خواهد، وحی کند خدا - که تبارک و تعالی و به برتری بزرگی، برتر است - چنین فرموده است. گاهی پیامبر چنین بود که از فرستادگان آسمان به سویش وحی می‌شد. پس فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین می‌رسانیدند، و گاهی کلام در بین فرستادگان اهل زمین و خدا بود بی‌آنکه کلامی را با فرستادگان اهل آسمان بفرستد، و رسول خدا ﷺ فرمود: «ای جبرئیل! آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟» جبرئیل عرض کرد: پروردگار من دیده نمی‌شود. رسول خدا ﷺ فرمود: پس وحی را از کجا فرا می‌گیری؟ عرض کرد: آن را از اسرافیل فرا می‌گیرم. فرمود: اسرافیل آن را از کجا فرا می‌گیرد؟ عرض کرد: آن را از فرشته‌ای که برتر از اوست و از روحانیان است، فرا می‌گیرد. فرمود: آن فرشته از کجا فرا می‌گیرد؟ عرض کرد: در دلش افکنده می‌شود». پس این وحی است و آن کلام خدا. و کلام خدا یک گونه نیست. از جملهٔ آن، موردی است که خدا به آن با فرستادگان سخن گفته است و از جمله آن موردی است که خدا آن را در دلهای آنان انداخته و از جمله موردی است که در خواب می‌بینند که آن را به رسولان نموده و از آن است وحی و تنزیلی که تلاوت کرده و خوانده می‌شود. پس آن کلام خدا است. از این رو به آنچه از کلام خدا برای تو وصف کردم بسنده کن، چراکه معنای کلام خدا به یک نوع نیست، زیراکه از جمله آن موردی است که فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین می‌رسانند.» آن مرد عرض کرد: «اندوه را از من بردی، خداوند اندوه را از تو ببرد، و گره‌ای را از من گشودی. پس خدا پاداش تو را بزرگ فرماید. ای امیرمؤمنان!»

تَنْزِيلٍ يُشْبِهُ كَلامَ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لا يُشْبِهُ كَلامَ الْبَشَرِ، كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ، كَذَلِكَ لا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ لا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلامِهِ كَلامَ الْبَشَرِ، فَكَلامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ، وَكَلامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ، فَلا تُشَبِّهْ كَلامَ اللَّهِ بِكَلامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَّ» قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الارْضِ وَ لا فِي السَّمَاءِ) كَذَلِكَ رَبُّنَا لا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَكَيْفَ يَكُونُ مَنْ خَلَقَ الاشْيَاءَ لا يَعْلَمُ مَا خَلَقَ وَ هُوَ الْخَلاقُ الْعَلِيمُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ) يُخْبِرُ أَنَّهُ لا يُصِيبُهُمْ بِخَيْرٍ، وَ قَدْ تَقُولُ الْعَرَبُ وَ اللَّهِ مَا يَنْظُرُ إِلَيْنَا فُلانٌ وَ إِنَّمَا يَعْنُونَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لا يُصِيبُنَا مِنْهُ بِخَيْرٍ فَذَلِكَ النَّظَرُ هَهُنَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فَنَظَرُهُ إِلَيْهِمْ رَحْمَةٌ مِنْهُ لَهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (كَلا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) فَإِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ» قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ.

فَقَالَ عليه السلام: وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الارْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ) وَ قَوْلُهُ: (وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الارْضِ) وَ قَوْلُهُ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) وَ قَوْلُهُ: (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) وَ قَوْلُهُ: (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) فَكَذَلِكَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سُبُّوحاً قُدُّوساً تَعَالَى أَنْ يَجْرِيَ مِنْهُ مَا يَجْرِي مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ أَجَلُّ وَ أَكْبَرُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ شَيْءٌ مِمَّا يَنْزِلُ بِخَلْقِهِ وَ هُوَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى عِلْمُهُ شَاهِدٌ لِكُلِّ نَجْوَى وَ هُوَ الْوَكِيلُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ الْمُيَسِّرُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْمُدَبِّرُ لِلاشْيَاءِ كُلِّهَا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ عَلَى عَرْشِهِ عُلُوّاً كَبِيراً.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً) وَ قَوْلُهُ: (وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) وَ قَوْلُهُ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلائِكَةُ) وَ قَوْلُهُ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) فَإِنَّ ذَلِكَ حَقٌّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَ لَهُ جَيْئَةٌ كَجَيْئَةِ الْخَلْقِ وَ قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنَّ رُبَّ شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ وَ لا يُشْبِهُ كَلامَ الْبَشَرِ وَ سَأُنَبِّئُكَ بِطَرَفٍ مِنْهُ فَتَكْتَفِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و حضرت فرمود: «امّا سخن خدا: آیا برای او همنامی می‌دانی؟ تأویلش این است که آیا کسی را می‌دانی که ـ جز خدای تبارک و تعالی ـ نامش «الله» باشد؟» (چراکه از جملهٔ آثار سطوت الهی، غیرت او است که هیچ یک از شرک‌ورزان نیز معبود خود را «الله» ننامیده‌اند، بلکه «اله» گفته‌اند). پس بپرهیز از آنکه قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، تا آن را بفهمی و از دانشمندان فراگیری، زیرا چه بسا تنزیلی است که به سخن آدمیان می‌ماند و آن کلام خداست و تأویلش به سخن آدمیان نمی‌ماند. چنانکه چیزی از خلق خدا به او شبیه نیست. همچنین کار خداوند تبارک و تعالی به چیزی از کردارهای آدمیان نمی‌ماند، و چیزی از کلامش به سخن آدمیان نمی‌ماند، پس کلام خدا، صفت اوست و سخن آدمیان کردارهای آنهاست. از این رو کلام خدا را به سخن آدمیان تشبیه مکن که هلاک و گمراه می‌شوی.» آن مرد عرض کرد: «اندوه را از من بردی، خداوند اندوه را از تو ببرد و گره‌ای از من گشودی پس خدا پاداش تو را بزرگ فرماید، ای امیرمؤمنان ؑ.»

و حضرت ؑ فرمود: «سخن خدا: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَاءِ﴾ همچنین است. پروردگار ما که چیزی از او دور و پنهان نمی‌ماند و چگونه چنین باشد کسی که همهٔ چیزها را آفریده، نداند چه چیزی را آفریده و حال آن که او آفریدگار داناست.» گفتار خدا: ﴿لَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ﴾ خبر می‌دهد که خیر و خوبی به آنان نمی‌رساند و گاهی عرب می‌گوید: «به خدا سوگند! فلانی به سوی ما نظر نمی‌کند.» فقط مقصودشان این است که از جانب او خوبی به ما نمی‌رسد. پس در اینجا این نوع نظر خدا نسبت به بندگانش است، پس نظرش به سوی آنان برایشان رحمت است. و امّا سخن خدا: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ﴾ فقط مقصود این است که در روز قیامت آنها از ثواب پروردگار خویش محجوبند. آن مرد گفت: «اندوه از من بردی خدا اندوه از تو ببرد و گره‌ای را از من گشودی پس خدا پاداش تو را بزرگ گرداند.»

حضرت فرمود و امّا آیهٔ ﴿ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ﴾ و آیهٔ ﴿وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَفِي ٱلْأَرْضِ﴾ و سخن دیگرش: ﴿ٱلرَّحْمَٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾ و گفتار دیگرش: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ﴾ و سخن دیگرش: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ﴾، پس همچنین است خداوند تبارک و تعالی. در حالی که پاک و پاکیزه است. او برتر از آن است از او واقع شود آنچه از آفریدگان واقع می‌شود و او لطیف و آگاه است. او بزرگوارتر و بزرگتر از آن است که چیزی از آنچه بر خلقش فرود می‌آید، بر او فرود آید. او کسی است که علمش بر عرش استیلا دارد. شاهد هر نجوا و رازگویی است و بر هر چیزی وکیل است. او آسان کننده هر چیزی و تدبیر کنندهٔ همهٔ چیزهاست، خداوند از آن که بر عرش خود باشد، برتر است.

حضرت فرمود وامّا آیهٔ ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ و سخن دیگرش: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ و سخن دیگرش: ﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ ٱلْغَمَامِ وَٱلْمَلَائِكَةُ﴾ و آیهٔ ﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾ پس به راستی که این حق است چنانکه خدا فرموده است و او را آمدنی همچون آمدن خلایق نیست و من

مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ)[۱] فَذَهَابُهُ إِلَى رَبِّهِ تَوَجُّهُهُ إِلَيْهِ عِبَادَةً وَ اجْتِهَاداً وَ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَلا تَرَى أَنَّ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنْزِيلِهِ؟ وَ قَالَ: (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ)[۲] يَعْنِي السِّلاحَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ قَوْلُهُ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ) يُخْبِرُ مُحَمَّداً ص عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَقَالَ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ) حَيْثُ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ (أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) يَعْنِي بِذَلِكَ الْعَذَابَ يَأْتِيهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْقُرُونَ الاوْلَى فَهَذَا خَبَرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله: (عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً): يَعْنِي مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجِيءَ هَذِهِ الآيَةُ وَ هَذِهِ الآيَةُ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ إِنَّمَا يَكْتَفِي أُولُو الالْبَابِ وَ الْحِجَى وَ أُولُو النُّهَى أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ إِذَا انْكَشَفَ الْغِطَاءُ رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ وَ قَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى: (فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا)[۳] يَعْنِي أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذَاباً وَ كَذَلِكَ إِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ)[۴] فَإِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ إِرْسَالُ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ كَذَلِكَ مَا وَصَفَ مِنْ أَمْرِ الآخِرَةِ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً أَنَّهُ يَجْرِي أُمُورُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ كَمَا يَجْرِي أُمُورُهُ فِي الدُّنْيَا لا يَغِيبُ وَ لا يَأْفِلُ مَعَ الآفِلِينَ فَاكْتَفِ بِمَا وَصَفْتُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا جَالَ فِي صَدْرِكَ مِمَّا وَصَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ لا تَجْعَلْ كَلامَهُ كَكَلامِ الْبَشَرِ هُوَ أَعْظَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ وَ أَعَزُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَصِفَهُ الْوَاصِفُونَ إِلاَّ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)[۵] قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً.

فَقَالَ عليه السلام: (وَ أَمَّا قَوْلُهُ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) وَ ذِكْرُ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ: (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ) وَ قَوْلُهُ لِغَيْرِهِمْ: (إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ)[۶] وَ قَوْلُهُ: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً) فَأَمَّا قَوْلُهُ: (بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) يَعْنِي الْبَعْثَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِقَاءَهُ وَ كَذَلِكَ ذِكْرُ الْمُؤْمِنِينَ: (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ

---

۱. الصّافات / ۹۹.
۲. الحديد / ۲۵.
۳. الحشر / ۲.
۴. النحل / ۲۶.
۵. الشورى / ۱۱.
۶. التوبة / ۷۷.

به تو اعلام کردم که چه بسا چیزی از کتاب خدا است که تأویلش غیر تنزیل آن است و به سخن آدمیان نمی‌ماند و به زودی تو را از بخشی از آن آگاه خواهم ساخت و برای توکافی خواهد بود، ان شاء الله. از همین قبیل است سخن ابراهیم ﷺ که [گفت]: به راستی که من به سوی پروردگار خود خواهم رفت به زودی مرا (به راه راست) هدایت خواهد نمود. پس (منظور از) رفتن او به سوی پروردگارش، توجّه او عبادت و اجتهاد و قربتاً إلی الله، به سوی اوست.

آیا نمی‌بینی که تأویلش غیر از تنزیل آن است؟ و فرمود: آهن را فرو فرستادیم در حالی که در آن خطری سختی است که مقصود سلاح و غیر آن است. و سخن دیگر او: ﴿ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ ﴾ به محمّد ﷺ از مشرکان و منافقانی که خدا و رسولش را استجابت نکرد خبر می‌دهد و می‌فرماید: «آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سوی آنان بیاید، آن گونه که خدا و رسولش را استجابت نکردند ﴿ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ﴾ که مقصود آمدن عذاب برای آنها در دنیا است، چنان که گذشتگان را عذاب کرده. پس این خبری است که پیامبر ﷺ را به آن خبر می‌دهد. بعد از آن می‌فرماید: ﴿ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ﴾ یعنی پیش از آنکه این آیه و نشانه بیاید و این آیه و نشانه، همان طلوع آفتاب از جانب مغرب است که مقصود، آن است که کافی است که صاحبان عقلهای خالص و خردها و عقول بازدارنده بدانند که آنگاه که پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده می‌شوند، ببینند.

در آیهٔ دیگری فرمود: پس از آنجا که تصور نمی‌کردند خداوند بر آنان درآورد یعنی عذاب را برایشان فرستاد. و همچنین است آمدنش به بناهای آنان، خداوند فرمود: پس خدا، بناهای آنان را از جانب ستونها ـ که بناها بر آنها بود ـ آمد (که متحرک و متزلزل شدند). پس آمدن خدا به بناهای آنان از ستونها، فرستادن عذاب برای آنهاست.

همچنین است آنچه خداوند تبارک و تعالی از امر جهان آخرت توصیف و آموزش فرموده است که امورش در آن روز جاری می‌شود، روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است. چنان که امورش در دنیا جاری می‌شود و پنهان نمی‌شود. با غروب کنندگان (که پنهان می‌شوند) غروب نمی‌کند و پنهان نمی‌شود. پس به آنچه در این مورد برای تو وصف کردم که در سینه‌ات از آنچه خدای عزّوجلّ در کتاب خویش وصف فرموده جولان زده، اکتفا کن و کلام او را چون سخن آدمیان قرار مده. چرا که او بزرگتر، کریم‌تر، عزیزتر، متبارک و برتر از آن است که وصف کنندگان او را وصف کنند، مگر به آنچه خودش را به آن در سخن خویش وصف فرموده که: ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴾.»

آن مرد عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی.»

حضرت فرمود آیهٔ ﴿ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴾ و خداوند مؤمنان را یاد آور شده که آنان: کسانی هستند که گمان دارند که پروردگار خود را ملاقات می‌کنند. وقول خدا دربارهٔ غیر آنان که: تا روزی که او را ملاقات کنند به آنچه خلف کردند با خدا آنچه را که به او وعده داده بودند آیهٔ ﴿ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً ﴾ و سخن او: ﴿ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴾ مقصود بعث است. خداوند بعث

مُلاقُوا رَبِّهِمْ): يَعْنِي: يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ يُبْعَثُونَ وَ يُحْشَرُونَ وَ يُحَاسَبُونَ وَ يُجْزَوْنَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ؛ فَالظَّنُّ هَاهُنَا الْيَقِينُ خَاصَّةً وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً) وَ قَوْلُهُ: (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ): يَعْنِي مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَآتٍ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَاللِّقَاءُ هَاهُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ وَ اللِّقَاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمِيعَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ لِقَائِهِ؛ فَإِنَّهُ يَعْنِي بِذَلِكَ الْبَعْثَ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ) يَعْنِي أَنَّهُ لا يَزُولُ الايمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ فَقَدْ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا) يَعْنِي: أَيْقَنُوا أَنَّهُمْ دَاخِلُوهَا وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: (إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَهْ): يَقُولُ إِنِّي أَيْقَنْتُ أَنِّي أُبْعَثُ فَأُحَاسَبُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) وَ أَمَّا قَوْلُهُ لِلْمُنَافِقِينَ: (وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) فَهَذَا الظَّنُّ ظَنُّ شَكٍّ وَ لَيْسَ ظَنَّ يَقِينٍ وَ الظَّنُّ ظَنَّانِ ظَنُّ شَكٍّ وَ ظَنُّ يَقِينٍ فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ مَعَادٍ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ يَقِينٍ وَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ فَافْهَمْ مَا فَسَّرْتُ لَكَ». قَالَ: فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ.

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً) فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدِينُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْخَلْقَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوَازِينِ وَ فِي غَيْرِ هَذَا الْحَدِيثِ الْمَوَازِينُ هُمُ الانْبِيَاءُ وَ الاوْصِيَاءُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً) فَإِنَّ ذَلِكَ خَاصَّةً وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَقَدْ حَقَّتْ كَرَامَتِي أَوْ قَالَ: مَوَدَّتِي لِمَنْ يُرَاقِبُنِي وَ يَتَحَابُّ بِجَلالِي إِنَّ وُجُوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ خُضْرٌ قِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لا شُهَدَاءَ وَ لَكِنَّهُمْ تَحَابُّوا بِجَلالِ اللَّهِ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ نَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) وَ (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ وَ الْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ».

و برانگیختن از قبرها، دیدن خود نامیده است ، و همچنین مؤمنان را ذکر کرده، کسانی که گمان دارند که پروردگار خود را ملاقات می‌کنند یعنی یقین دارند که آنان مبعوث و محشور می‌شوند و محاسبه می‌شوند و با پاداش و عقاب جزا داده خواهند شد وگمان در اینجا به معنای یقین ـ به خصوص ـ است و همچنین سخن خدا که : ﴿ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً ﴾ و آيهٔ ﴿من كان يرجوا لقاءالله فإنّ أجل الله لآت﴾ یعنی کسی که ایمان داشته باشد به این که برانگیخته می‌شود که خدا او را زنده خواهد کرد. پس به راستی که وعدهٔ خدا ـ از ثواب و عقاب ـ آینده است . پس لقا، در اینجا به معنای دیدن نیست بلکه لقا ، همان برانگیخته شدن است . پس معنای آنچه در کتاب خدا از « لقای او » آمده بفهم ، چراکه منظور او بعث و برانگیختن است . و همچنین منظور آیهٔ ﴿ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ ﴾ این است که ایمان از دلهای ایشان زایل نمی‌شود، در روزی که مبعوث می‌شوند .»

آن مرد عرض کرد : «ای امیرمؤمنان اندوه را از دل من بردی ، خدا اندوه را از تو ببرد وگره‌ای را از من گشودی .»

حضرت فرمود : «آیهٔ ﴿ وَرَأَى ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا ﴾ یعنی یقین کردند که آنان در آن داخل خواهند شد . و امّا قول خدا (بر وجه حکایت) ﴿ إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلاَقٍ حِسَابِيَهْ ﴾ می‌گوید : من یقین کردم که مبعوث و محاسبه می‌شوم و همین گونه است سخن دیگرش : ﴿ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ ٱلْمُبِينُ ﴾ و امّا گفتار او در حق منافقان که : ﴿ وَتَظُنُّونَ بِاللهِ ٱلظُّنُونَا ﴾ پس این ظنّ ، ظنّ شک و ظنّ به معنای یقین نیست . و این ، دو ظنّ است : یکی ظنّ شک و دیگری ظنّ یقین . پس آنچه از امر معاد و قیامت باشد ، ظنّ یقین است و آنچه از امر دنیا باشد آن ظنّ شک است . پس آنچه را که برایت تفسیر کردم ، بفهم !»

آن مرد عرض کرد : «ای امیرمؤمنان ! اندوه را از من بردی ، خدا اندوه را از تو ببرد .»

حضرت فرمود : امّا آیهٔ ﴿ وَنَضَعُ ٱلْمَوَازِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً ﴾ همان ترازوی عدالت است که خلایق در روز رستاخیز به وسیلهٔ آن بازخواست می‌شوند . خداوند خلق را ـ بعضی از آنها را از بعضی دیگر ـ به وسیله ترازوها جزا می‌دهد . در حدیث دیگری آمده : ترازوها ، همان پیامبران و اوصیای ایشان هستند . و آیهٔ در روز رستاخیز برای آنان ترازویی که عملها را به آن بسنجند برپا نمی‌کنیم « ، چراکه این آیه مخصوص جماعتی است . و آیهٔ ﴿ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ به راستی که رسول خدا ﷺ فرمود : خدای عزّوجلّ فرموده : دوستی من ـ یا کرامت من ـ واجب شد برای کسی که به جهت کارش از من بترسد و به جهت جلال من با دوستانم دوستی کند . همانا چهره‌های آنان در روز قیامت نورانی خواهد شد، در حالی که بر منبرهایی از نور باشند و جامه‌های سبز بر تن کنند . عرض شد : «ای پیامبر خدا ! آنان چه کسانی هستند ؟» فرمود : «گروهی که نه پیامبرانند و نه شهیدان ، ولیکن به جهت اطاعت از خدا با دوستان خدا دوستی کرده‌اند و بی‌حساب وارد بهشت می‌شوند . از خداوند می‌خواهیم که به رحمت خویش ما را از آنان قرار دهد .» و آیهٔ «پس هر کس ترازوهایش سنگین باشد و هر کس ترازوهایش سبک باشد»، مقصود همان حساب است که خوبیها و بدیها سنجیده می‌شود و خوبیها سنگینی ترازو و بدیها سبکی آن است .»

فَقَالَ عليه السلام: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: (قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) وَ قَوْلُهُ: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الانْفُسَ حِينَ مَوْتِها) وَ قَوْلُهُ: (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ) وَ قَوْلُهُ: (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ) وَ قَوْلُهُ: (تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ) فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الامُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يُوَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتِ فَإِنَّ اللَّهَ يُوَكِّلُهُ بِخَاصَّةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ يُوَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلائِكَةِ خَاصَّةً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ الْمَلائِكَةُ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ كَّلَهُمْ بِخَاصَّةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ إِنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الامُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يُفَسِّرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ؛ لانَّ مِنْهُمُ الْقَوِيَّ وَ الضَّعِيفَ وَ لانَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَ مِنْهُ مَا لا يُطَاقُ حَمْلُهُ إِلاّ مَنْ يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ حَمْلَهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ خَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ إِنَّمَا يَكْفِيكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ وَ أَنَّهُ يَتَوَفَّى الانْفُسَ عَلَى يَدَيْ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مَلائِكَتِهِ وَ غَيْرِهِمْ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَفَعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِكَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِلرَّجُلِ: «إِنْ كُنْتَ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَكَ بِمَا قَدْ تَبَيَّنْتُ لَكَ فَأَنْتَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً» فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ بِأَنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً؟ قَالَ عليه السلام: «لا يَعْلَمُ ذَلِكَ إِلاّ مَنْ أَعْلَمَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ شَهِدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالْجَنَّةِ أَوْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِيَعْلَمَ مَا فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رُسُلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ وَ وَفَّقَهُ لَهُ فَعَلَيْكَ بِالْعَمَلِ لِلَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلانِيَتِكَ فَلا شَيْءَ يَعْدِلُ الْعَمَلَ».

قال مصنف هذا الكتاب: الدليل على أن الصانع واحد لا أكثر من ذلك: أنهما لو كانا اثنين لم يخل الأمر فيهما من أن يكون كل واحد منهما قادرا على منع صاحبه مما يريد أو غير قادر فإن كان كذلك فقد جاز عليهما المنع و من جاز عليه ذلك فمحدث كما أن المصنوع محدث و إن لم يكونا قادرين لزمهما العجز و النقص و هما من دلالات الحدث فصح أن القديم واحد. و دليل آخر: و هو أن كل واحد منهما لا يخلو من أن يكون قادرا على أن يكتم الآخر شيئا فإن كان كذلك فالذي جاز الكتمان عليه حادث و إن لم يكن قادرا فهو عاجز و العاجز حادث لما بيناه و هذا الكلام يحتج به في إبطال

وآیهٔ ﴿ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ . . . ﴾ و سخن دیگرش : ﴿ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴾ و سخن دیگرش : ﴿ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴾ و سخن دیگرش : ﴿ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ ﴾ و سخن دیگرش : ﴿ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ﴾ به راستی که خداوند کارها را آنگونه که خواهد سامان می‌دهد. به هر وضعی که بخواهد و از خلق خویش هر که را خواهد، به آنچه خواهد می‌گمارد . خداوند ، ملک الموت را به افراد خاصّی از خلق خود که می‌خواهد می‌گمارد و فرستادگان خود از فرشتگان را برای افراد خاصی از خلق خود که می‌خواهد مأمور می‌کند و فرشتگانی که خدا آنها را نامیده برای جماعت خاصی از خلق خود که می‌خواسته مأمور می‌کند. او همهٔ اُمور را به هر وضع که بخواهد ، سامان می‌دهد و این گونه نیست که صاحب علم بتواند همهٔ علم را برای همهٔ مردم بیان کند ، زیرا، بعضی از آنان قوی و بعضی دیگر ضعیف‌اند و به جهت آن که بعضی از دانش‌ها قابل تحمل و بعضی دانش‌ها قابل تحمل نیست، مگر کسی که خدا حمل آن را برای او آسان و او را بر آن یاری کند . تنها همین برای تو بس است که بدانی، خدا ، همان زنده‌کننده و میرانند‌ه است و بدانی که او به دست هر که خواهد از خلق خویش ـ از فرشتگانش و غیر آنان را ـ می‌میراند .»

آن مرد عرض کرد : «ای امیرمؤمنان ! اندوه را از من بردی . خدا مسلمانان را به وسیلهٔ تو بهره‌مند گرداند .» علی ﷺ به آن مرد فرمود : «اگر آن گونه هستی که خدا سینه‌ات را به وسیلهٔ آنچه برای تو بیان کردم گشاده است ، تو ـ به حق آن خدایی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده است ـ از جملهٔ مؤمنان راستین هستی .»

آن مرد عرض کرد : «ای امیرمؤمنان ! چگونه بدانم که من از جملهٔ مؤمنان راستین هستم یا نه ؟» حضرت فرمود : «این را نمی‌داند ، مگر کسی که خدا او را بر زبان پیامبر ﷺ اعلام کرده باشد و رسول خدا ﷺ برای او بهشت را گواهی داده باشد ، یا خداوند به او شرح صدر داده است تا آنچه در کتابهایی است که خدا آنها را بر رسولان و پیامبران فرو فرستاده است ، بداند .» آن مرد عرض کرد : «ای امیرمؤمنان ! کیست که توان این را داشته باشد ؟» فرمود : «کسی که خدا سینه‌اش را گشاده و به او به جهت آن توفیق داده است . پس بر تو باد که در نهان و آشکار برای خدا عمل کنی که هیچ چیزی نیست که با عمل برابری کند .»

نگارندهٔ این کتاب می‌گوید : دلیل این که صانع یکی است نه بیشتر از آن این است که : اگر آنها دو تا باشند ، خالی از این نیست که یا هر کدام قادر است بر منع صاحبش از آنچه می‌خواهد یا قادر نیست . پس اگر این گونه باشند پس منع بر آن دو رواست . و هر که این امر بر او روا باشد ، محدَث است (دیگری او را احداث کرده) چنانکه مصنوع ، محدَث است و اگر هر دو قادر نباشند ، عجز و نقص بر آنان لازم آید و این دو ، از دلالتهای حدوثند . پس درست است که قدیم ، یکی است .

دلیل دیگر این که : هر کدام از آن دو خالی از این وجه نیست که قادر باشد به گونه‌ای که چیزی را از

قديمين صفة كل واحد منهما صفة القديم الذي أثبتناه فأما ما ذهب إليه ماني و ابن ديصان من خرافاتهما في الامتزاج و دانت به المجوس من حماقاتها في أهرمن ففاسد بما يفسد به قدم الأجسام و لدخولهما في تلك الجملة اقتصرت على هذا الكلام فيهما و لم أفرد كلا منهما بما يسأل عنه منه.

۶. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَيْسَابُورَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْفَضْلَبْنَ شَاذَانَ يَقُولُ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الثَّنَوِيَّةِ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ: إِنِّي: أَقُولُ إِنَّ صَانِعَ الْعَالَمِ اثْنَانِ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ؟ فَقَالَ: «قَوْلُكَ: إِنَّهُ اثْنَانِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ؛ لانَّكَ لَمْ تَدَّعِ الثَّانِيَ إِلاَّ بَعْدَ إِثْبَاتِكَ الْوَاحِدَ فَالْوَاحِدُ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ وَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ مُخْتَلَفٌ فِيهِ».



دیگری کتمان کند. پس اگر چنین باشد، آنکه کتمان بر او جایز است، حادث خواهد بود و اگر قادر نباشد، عاجز است و عاجز ـ طبق آنچه بیان کردیم ـ حادث است و به این کلام در باطل کردن دو قدیم ـ که صفت هر یک از آنها صفت قدیمی است که ما آن را اثبات کردیم ـ استدلال می‌شود.

وامّا آنچه مانی و پسر دیصان با خرافات و سخنان پریشان خویش در باب امتزاج معتقد شده‌اند و مجوس از حماقت خویش در باب اهریمن (شیطان) به آن دینداری و اعتقاد پیدا کرده‌اند، فاسد است طبق آنچه قدم اجسام به آن فاسد می‌شود. و از آنجایی که پاسخ به هردو مربوط می‌شود با این پاسخ، به هردو بسنده کردم و جداگانه برای هرکدام پاسخ مستقل ندادم.

۶ـ فضل بن شاذان گوید: ازمردی از فرقهٔ ثنویه شنیدم پرسید که به امام رضا﷣ ـ در حضور من ـ گفت: «من می‌گویم صانع عالم دوتا است، دلیل بر آنکه صانع یکی است، چیست؟» حضرت ﷣ فرمود: «این که می‌گویی: صانع دوتا است، دلیل بر این است که صانع یکی است زیرا که تو، دوّمی را ادعا نکردی مگر بعد از آنکه یکی را اثبات کردی. پس یکی، مجمع علیه است (که ما و تو بر آن اجماع داریم) و بیش از یکی مختلف فیه است (که در آن اختلاف شده است).»

۳۷. باب الرد على الذين قالوا: «إِنَّ اللّٰهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ» وَمٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّٰ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِابنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِبْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ عَنْ جَاثِلِيقٍ مِنْ جَثَالِقَةِ النَّصَارَى يُقَالُ لَهُ بُرَيْهَةُ: قَدْ مَكَثَ جَاثِلِيقَ النَّصْرَانِيَّةِ سَبْعِينَ سَنَةً وَ كَانَ يَطْلُبُ الاسْلامَ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ مِمَّنْ يَقْرَأُ كُتُبَهُ وَ يَعْرِفُ الْمَسِيحَ بِصِفَاتِهِ وَ دَلائِلِهِ وَ آيَاتِهِ قَالَ: وَ عُرِفَ بِذَلِكَ حَتَّى اشْتَهَرَ فِي النَّصَارَى وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْيَهُودِ وَ الْمَجُوسِ حَتَّى افْتَخَرَتْ بِهِ النَّصَارَى وَ قَالَتْ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ إِلاَّ بُرَيْهَةُ لاجْزَأَنَا وَ كَانَ طَالِباً لِلْحَقِّ وَ الاسْلامِ مَعَ ذَلِكَ وَ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ تَخْدُمُهُ طَالَ مَكْثُهَا مَعَهُ وَ كَانَ يُسِرُّ إِلَيْهَا ضَعْفَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ ضَعْفَ حُجَّتِهَا قَالَ: فَعَرَفَتْ ذَلِكَ مِنْهُ فَضَرَبَ بُرَيْهَةُ الامْرَ ظَهْراً لِبَطْنٍ وَ أَقْبَلَ يَسْأَلُ فِرَقَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي الاسْلامِ مَنْ أَعْلَمُكُمْ؟ وَ أَقْبَلَ يَسْأَلُ عَنْ أَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَنْ صُلَحَائِهِمْ وَ عُلَمَائِهِمْ وَ أَهْلِ الْحِجَى مِنْهُمْ وَ كَانَ يَسْتَقْرِئُ فِرْقَةً فِرْقَةً لا يَجِدُ عِنْدَ الْقَوْمِ شَيْئاً وَ قَالَ: لَوْ كَانَتْ أَئِمَّتُكُمْ أَئِمَّةً عَلَى الْحَقِّ لَكَانَ عِنْدَكُمْ بَعْضُ الْحَقِّ فَوُصِفَتْ لَهُ الشِّيعَةُ وَ وُصِفَ لَهُ هِشَامُبْنُ الْحَكَمِ.

فَقَالَ يُونُسُبْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: فَقَالَ لِي هِشَامٌ: بَيْنَمَا أَنَا عَلَى دُكَّانِي عَلَى بَابِ الْكَرْخِ جَالِسٌ وَ عِنْدِي قَوْمٌ يَقْرَءُونَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ فَإِذَا أَنَا بِفَوْجِ النَّصَارَى مَعَهُ مَا بَيْنَ الْقِسِّيسِينَ إِلَى غَيْرِهِمْ نَحْوٌ مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ عَلَيْهِمُ السَّوَادُ وَ الْبَرَانِسُ وَ الْجَاثِلِيقُ الاكْبَرُ فِيهِمْ بُرَيْهَةُ حَتَّى نَزَلُوا حَوْلَ دُكَّانِي وَ جُعِلَ لِبُرَيْهَةَ كُرْسِيٌّ يَجْلِسُ عَلَيْهِ فَقَامَتِ الاسَاقِفَةُ وَ الرَّهَابِنَةُ عَلَى عِصِيِّهِمْ وَ عَلَى رُءُوسِهِمْ بَرَانِسُهُمْ فَقَالَ بُرَيْهَةُ: مَا بَقِيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ مِمَّنْ يُذْكَرُ بِالْعِلْمِ بِالْكَلامِ إِلاَّ وَ قَدْ نَاظَرْتُهُ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَمَا عِنْدَهُمْ شَيْءٌ وَ قَدْ جِئْتُ أُنَاظِرُكَ فِي الاسْلامِ قَالَ: فَضَحِكَ هِشَامٌ فَقَالَ: يَا بُرَيْهَةُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنِّي آيَاتٍ كَآيَاتِ الْمَسِيحِ فَلَيْسَ أَنَا بِالْمَسِيحِ وَ لا مِثْلِهِ وَ لا أُدَانِيهِ ذَاكَ رُوحٌ طَيِّبَةٌ خَمِيصَةٌ مُرْتَفِعَةٌ آيَاتُهُ ظَاهِرَةٌ وَ عَلامَاتُهُ

بخش سی و هفتم

ردّ کسانی که معتقدند، خدا یکی از سه معبود است وحال آن که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست.

۱ ـ هشام بن حکم گوید: یکی از رهبران اسقف‌های مسیحیان به نام «بریهه» ـ که هفتاد سال در این مقام بود ـ در جستجوی اسلام بود. او در پی کسی بود که کتابهای پیشینیان را خوانده و حضرت مسیح را به صفات، دلایل و آیاتش بشناسد، تا با او به بحث و مناظره بپردازد.

راوی می‌گوید: بریهه به این امر معروف و مشهور شد و در میان مسیحیان مسلمانان، یهودیان و مجوسیان شهرت یافت تا جایی که مسیحیان به او افتخار می‌کردند و می‌گفتند: اگر در دین نصارا کسی جز بریهه نبود، برای ما بس بود. در عین حال او خواهان حق واسلام بود. با او زنی بود که به او خدمت می‌نمود، او سالهای طولانی با بریهه زندگی کرد و بریهه ناتوانی دین نصرانیّت و دلیل آن را مخفیانه به او می‌گفت.

راوی می‌گوید: او چون این مطلب را فهمید، این امر را در دلش نگاه داشت و نهایت دقّت و جستجو و کاوش را نمود، پرسش از فرقه‌های اسلام و اختلاف کنندگانی را آغاز کرد، از پیشوایان مسلمانان، و از صلحا، علما، و خردمندان آنان، سؤال می‌کرد که دانشمندترین شما کیست؟ او فرقه فرقه در جستجو بود، ولی چیزی از آن گروه نمی‌یافت و می‌گفت: اگر پیشوایان شما پیشوایان بر حق بودند البته، در نزد شما بخشی از حق می‌بود. تا این که گروه شیعه را برای او توصیف کردند و وصف هشام بن حکم به گوش او رسید (که بسیار دانا است).

یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: هشام بن حکم به من گفت: «من در مغازهٔ خویش در کرخ، در محلهٔ بغداد نشسته بودم و گروهی در کنار من بودند که قرآن می‌خواندند، ناگاه عدّه‌ای از مسیحیان را دیدم که با او می‌آیند در میان آنها عدّه‌ای قسیس و برخی دیگر از پیشوایان نصاری ـ که در حدود صد تن بودند ـ به چشم می‌خورد. همهٔ آنها لباس سیاه بر تن و بُرنس (کلاه مخصوص) بر سر داشتند. رهبر بزرگ آنان، بریهه بود، آنان در گرداگرد مغازهٔ من ایستادند، برای بریهه صندلی قرار داده شد که بر آن بنشیند و اُسقُفها و راهبان ایستادند و بر عصاهای خود تکیه دادند.»

بریهه گفت: «در میان دانشمندان مسلمانان کسی باقی نمانده است مگر آن که من طبق دین مسیحی با او مباحثه و گفتگو کردم و آنان پاسخی نداشتند، اینک آمده‌ام که با تو دربارهٔ دین اسلام مناظره کنم.»

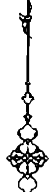
قَائِمَةٌ قَالَ بُرَيْهَةُ: فَأَعْجَبَنِي الْكَلامُ وَ الْوَصْفُ قَالَ هِشَامٌ: إِنْ أَرَدْتَ الْحِجَاجَ فَهَاهُنَا.

قَالَ بُرَيْهَةُ: نَعَمْ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ مَا نِسْبَةُ نَبِيِّكُمْ هَذَا مِنَ الْمَسِيحِ نِسْبَةَ الابْدَانِ؟ قَالَ هِشَامٌ: ابْنُ عَمِّ جَدِّهِ [لامِّهِ] لانَّهُ مِنْ وُلْدِ إِسْحَاقَ وَ مُحَمَّدٌ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ بُرَيْهَةُ وَ كَيْفَ تَنْسُبُهُ إِلَى أَبِيهِ؟ قَالَ هِشَامٌ: إِنْ أَرَدْتَ نَسَبَهُ عِنْدَكُمْ أَخْبَرْتُكَ وَ إِنْ أَرَدْتَ نَسَبَهُ عِنْدَنَا أَخْبَرْتُكَ قَالَ بُرَيْهَةُ: أُرِيدُ نَسَبَهُ عِنْدَنَا وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ إِذَا نَسَبَهُ نِسْبَتَنَا أَغْلِبُهُ قُلْتُ: فَانْسُبْهُ بِالنِّسْبَةِ الَّتِي نَنْسُبُهُ بِهَا قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ تَقُولُونَ: إِنَّهُ قَدِيمٌ مِنْ قَدِيمٍ فَأَيُّهُمَا الابُ وَ أَيُّهُمَا الابْنُ؟ قَالَ بُرَيْهَةُ: الَّذِي نَزَلَ إِلَى الارْضِ الابْنُ قَالَ هِشَامٌ: الَّذِي نَزَلَ إِلَى الارْضِ الابُ قَالَ بُرَيْهَةُ: الابْنُ رَسُولُ الابِ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ الابَ أَحْكَمُ مِنَ الابْنِ؛ لانَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الابِ قَالَ بُرَيْهَةُ: إِنَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الابِ وَ خَلْقُ الابْنِ قَالَ هِشَامٌ: مَا مَنَعَهُمَا أَنْ يَنْزِلا جَمِيعاً كَمَا خَلَقَا إِذَا اشْتَرَكَا قَالَ بُرَيْهَةُ: كَيْفَ يَشْتَرِكَانِ وَ هُمَا شَيْءٌ وَاحِدٌ إِنَّمَا يَفْتَرِقَانِ بِالاسْمِ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّمَا يَجْتَمِعَانِ بِالاسْمِ قَالَ بُرَيْهَةُ: جَهِلَ هَذَا الْكَلامُ قَالَ هِشَامٌ: عُرِفَ هَذَا الْكَلامُ قَالَ بُرَيْهَةُ: إِنَّ الابْنَ مُتَّصِلٌ بِالابِ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ الابْنَ مُنْفَصِلٌ مِنَ الابِ قَالَ بُرَيْهَةُ: هَذَا خِلافُ مَا يَعْقِلُهُ النَّاسُ قَالَ هِشَامٌ: إِنْ كَانَ مَا يَعْقِلُهُ النَّاسُ شَاهِداً لَنَا وَ عَلَيْنَا فَقَدْ غَلَبْتُكَ لانَّ الابَ كَانَ وَ لَمْ يَكُنِ الابْنُ فَتَقُولُ: هَكَذَا يَا بُرَيْهَةُ؟ قَالَ: مَا أَقُولُ: هَكَذَا، قَالَ: فَلِمَ اسْتَشْهَدْتَ قَوْماً لا تَقْبَلُ شَهَادَتَهُمْ لِنَفْسِكَ قَالَ بُرَيْهَةُ: إِنَّ الابَ اسْمٌ وَ الابْنَ اسْمٌ يَقْدِرُ بِهِ الْقَدِيمُ قَالَ هِشَامٌ: الاسْمَانِ قَدِيمَانِ كَقِدَمِ الابِ وَ الابْنِ؟ قَالَ بُرَيْهَةُ: لا وَ لَكِنَّ الاسْمَاءَ مُحْدَثَةٌ قَالَ: فَقَدْ جَعَلْتَ الابَ ابْناً وَ الابْنَ أَباً إِنْ كَانَ الابْنُ أَحْدَثَ هَذِهِ الاسْمَاءَ دُونَ الابِ فَهُوَ الابُ وَ إِنْ كَانَ الابُ أَحْدَثَ هَذِهِ الاسْمَاءَ دُونَ الابْنِ فَهُوَ الابُ وَ الابْنُ أَبٌ وَ لَيْسَ هَاهُنَا ابْنٌ قَالَ بُرَيْهَةُ: إِنَّ الابْنَ اسْمٌ لِلرُّوحِ حِينَ نَزَلَتْ إِلَى الارْضِ قَالَ هِشَامٌ: فَحِينَ لَمْ تَنْزِلْ إِلَى الارْضِ فَاسْمُهَا مَا هُوَ؟ قَالَ بُرَيْهَةُ: فَاسْمُهَا ابْنٌ نَزَلَتْ أَوْ لَمْ تَنْزِلْ قَالَ هِشَامٌ: فَقَبْلَ النُّزُولِ هَذِهِ الرُّوحُ كُلُّهَا وَاحِدَةٌ وَ اسْمُهَا اثْنَانِ قَالَ بُرَيْهَةُ: هِيَ كُلُّهَا وَاحِدَةٌ رُوحٌ وَاحِدَةٌ قَالَ: قَدْ رَضِيتَ أَنْ تَجْعَلَ بَعْضَهَا ابْناً وَ بَعْضَهَا أَباً؟ قَالَ بُرَيْهَةُ: لا لانَّ اسْمَ الابِ وَ اسْمَ الابْنِ وَاحِدٌ قَالَ هِشَامٌ: فَالابْنُ أَبُو الابِ وَ الابُ أَبُو الابْنِ وَ الابْنُ وَاحِدٌ

قَالَتِ الاسَاقِفَةُ بِلِسَانِهَا لِبُرَيْهَةَ: مَا مَرَّ بِكَ مِثْلُ ذَا قَطُّ تَقُومُ.

فَتَحَيَّرَ بُرَيْهَةُ وَ ذَهَبَ لِيَقُومَ فَتَعَلَّقَ بِهِ هِشَامٌ قَالَ: مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الاسْلامِ؟ أَ فِي قَلْبِكَ





راوی می‌گوید: «هشام بن حکم از این سخن خندید و گفت: ای بریهه! اگر از من معجزاتی را چون معجزات حضرت مسیح، می‌خواهی من نه مسیحم و نه مانند او، و نه می‌توانم به او نزدیک شوم. آن حضرت روحی است پاک و پاکیزه، لاغر و تهی (از رذایل نفسانی)، میان برآمده که آیاتش ظاهر و هویدا و علاماتش قائم و برپا است.»

بریهه گفت: «از این کلام و وصف تو خوشم آمد.» هشام گفت: «(امّا) اگر می‌خواهی گفتگو کنی، (من) اینجا (آماده‌ام).» بریهه گفت: «آری، من از تو می‌پرسم که نسبت و نژاد پیامبر شما از حضرت مسیح به نسبت ابدان، چه نسبت است و چه خویشی دارند؟» هشام گفت: پیامبر ما پسر عموی جدّ [مادری] حضرت عیسی ﷺ است، چراکه او از فرزندان اسحاق ﷺ است و محمّد از فرزندان اسماعیل ﷺ.» بریهه گفت: «چگونه او را به پدرش ـ که به زعم آنها خداست ـ نسبت می‌دهی؟»

هشام گفت: «اگر نسب او را که در پندار شماست، می‌خواهی شما را آگاه می‌کنم و اگر نسبش را به اعتقاد ما می‌خواهی، باز تو را آگاه می‌کنم.» بریهه گوید: «من نسبش را به اعتقاد خودمان خواستم و گمان کردم که هرگاه هشام آن حضرت را طبق اعتقاد ما نسبت دهد بر او پیروز خواهم شد، از این رو، گفتم: نسب آن حضرت را طبق اعتقاد ما بیان کن.» هشام گفت: «آری، شما می‌گویید: حضرت عیسی قدیمی است از قدیم. پس کدام یک از این دو قدیم، پدر است و کدام یک پسر؟» بریهه گفت: «آن که به سوی زمین فرود آمده، پسر است.» هشام گفت: «آن که به سوی زمین فرود آمده، پدر است؟» بریهه گفت: «پسر فرستادهٔ پدر است.» هشام گفت: «پدر از پسر استوارتر است، زیراکه آفریدگان، آفریدهٔ پدرند.» بریهه گفت: «آفریدگان هم آفریدهٔ پدرند و هم آفریدهٔ پسر.» هشام گفت: «پس چرا هر دو باهم فرود نیامدند چنان که هر دو آفریده‌اند؛ هرگاه باشند.» بریهه گفت: «چگونه مشترک باشند در حالی که این دو یک چیزند، تنها به نام از یکدیگر جدا می‌شوند؟» هشام گفت: «تنها به نام با یکدیگر اجتماع می‌کنند.» بریهه گفت: «این کلام مجهول است (معنای آن فهمیده نمی‌شود)» هشام گفت: «این کلام معروف است (همه آن را می‌فهمند).» بریهه گفت: «پسر به پدر پیوسته است.» هشام گفت: «پسر از پدر جدا است.» بریهه گفت: «این خلاف آن چیزی است که مردم آن را تعقّل می‌کنند و می‌فهمند.» هشام گفت: «اگر آنچه مردم آن را تعقّل می‌کنند گواه برای ما و بر ما باشد من بر تو پیروز شدم، چراکه پدر بود، ولی پسر نبود. پس ای بریهه! تو این چنین می‌گویی؟» گفت: «نه، من چنین نمی‌گویم.» هشام گفت: «پس چرا گروهی را، که گواهی آنها را برای خودت نمی‌پذیری، گواه قرار می‌دهی. بریهه گفت: پدر نامی است و پسر نامی دیگر که قدیم می‌تواند خلق کند.» هشام گفت: «این دو نام قدیم‌اند، چون قِدَم پدر و پسر؟» بریهه گفت: «نه، ولیکن نامها حادث‌اند.» هشام گفت: «پس پدر را پسر و پسر را پدر قرار دادی، اگر پسر این نامها را احداث کرده ـ نه پدر ـ پس او پدر است. و اگر پدر احداث کرده ـ نه پسر ـ پس او پدر است و پسر، پدر و در اینجا پسری نیست.» بریهه گفت: «پسر نامی برای روح است آنگاه که به سوی زمین فرود آمد.» هشام گفت: «پس در آن هنگام که به سوی زمین فرود نیامده بود، نامش چه بود؟» بریهه گفت: «نامش پسر بود، خواه فرود آمده بود و خواه فرود نیامده بود.» هشام گفت: «پس پیش از فرود آمدن این روح همهٔ آن یکی بود، و نامش دوتا بود.» بریهه گفت: «همهٔ آن یکی و یک روح بود.» هشام گفت: «راضی شدی که برخی را پسر و برخی دیگر را پدر قرار دهی.» بریهه گفت: «نه، زیراکه نام پدر و نام پسر یکی است.» هشام گفت: «بنابراین، پسر، پدرِ پدر و پدر، پدرِ پسر است، در نتیجه پسر یکی است.» اسقفها رو به بریهه کردند و با

حَزازَةٌ؟ فَقُلْهَا وَ إِلاّ سَأَلْتُكَ عَنِ النَّصْرانِيَّةِ مَسْأَلَةً وَاحِدَةً تَبِيتُ عَلَيْهَا لَيْلَكَ هَذَا فَتُصْبِحُ وَ لَيْسَ لَكَ هِمَّةٌ غَيْرِي قَالَتِ الاسَاقِفَةُ: لا تَرِدْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ لَعَلَّهَا تُشَكِّكُكَ قَالَ بُرَيْهَةُ: قُلْهَا يَا أَبَا الْحَكَمِ.

قَالَ هِشَامٌ: أَ فَرَأَيْتَكَ الابْنُ يَعْلَمُ مَا عِنْدَ الابِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ أَ فَرَأَيْتَكَ الابُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا عِنْدَ الابْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَ فَرَأَيْتَكَ تُخْبِرُ عَنِ الابْنِ أَ يَقْدِرُ عَلَى حَمْلِ كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الابُ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَ فَرَأَيْتَكَ تُخْبِرُ عَنِ الابِ أَ يَقْدِرُ عَلَى كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الابْنُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ هِشَامٌ: فَكَيْفَ يَكُونُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا ابْنَ صَاحِبِهِ وَ هُمَا مُتَسَاوِيَانِ وَ كَيْفَ يَظْلِمُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ؟ قَالَ بُرَيْهَةُ: لَيْسَ مِنْهُمَا ظُلْمٌ قَالَ هِشَامٌ: مِنَ الْحَقِّ بَيْنَهُمَا أَنْ يَكُونَ الابْنُ أَبَ الابِ وَ الابُ ابْنَ الابْنِ بِتْ عَلَيْهَا يَا بُرَيْهَةُ!

وَ افْتَرَقَ النَّصَارَى وَ هُمْ يَتَمَنَّوْنَ أَنْ لا يَكُونُوا رَأَوْا هِشَاماً وَ لا أَصْحَابَهُ قَالَ: فَرَجَعَ بُرَيْهَةُ مُغْتَمّاً مُهْتَمّاً حَتَّى صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ الَّتِي تَخْدُمُهُ: مَا لِي أَرَاكَ مُهْتَمّاً مُغْتَمّاً؟ فَحَكَى لَهَا الْكَلامَ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ هِشَامٍ فَقَالَتْ لِبُرَيْهَةَ: وَيْحَكَ أَ تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ عَلَى حَقٍّ أَوْ عَلَى بَاطِلٍ؟ فَقَالَ بُرَيْهَةُ: بَلْ عَلَى الْحَقِّ فَقَالَتْ لَهُ: أَيْنَمَا وَجَدْتَ الْحَقَّ فَمِلْ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ اللَّجَاجَةَ؛ فَإِنَّ اللَّجَاجَةَ شَكٌّ وَ الشَّكُّ شُؤْمٌ وَ أَهْلُهُ فِي النَّارِ قَالَ: فَصَوَّبَ قَوْلَهَا وَ عَزَمَ عَلَى الْغُدُوِّ عَلَى هِشَامٍ قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهِ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ.

فَقَالَ: يَا هِشَامُ أَ لَكَ مَنْ تَصْدُرُ عَنْ رَأْيِهِ وَ تَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِ وَ تَدِينُ بِطَاعَتِهِ؟ قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ يَا بُرَيْهَةُ قَالَ: وَ مَا صِفَتُهُ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي نَسَبِهِ أَوْ فِي دِينِهِ؟ قَالَ: فِيهِمَا جَمِيعاً صِفَةِ نَسَبِهِ وَ صِفَةِ دِينِهِ قَالَ هِشَامٌ: أَمَّا النَّسَبُ خَيْرُ الانْسَابِ: رَأْسُ الْعَرَبِ وَ صَفْوَةُ قُرَيْشٍ وَ فَاضِلُ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّ مَنْ نَازَعَهُ فِي نَسَبِهِ وَجَدَهُ أَفْضَلَ مِنْهُ؛ لانَّ قُرَيْشاً أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَ بَنِي هَاشِمٍ أَفْضَلُ قُرَيْشٍ وَ أَفْضَلُ بَنِي هَاشِمٍ خَاصُّهُمْ وَ دَيِّنُهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ وَ كَذَلِكَ وُلْدُ السَّيِّدِ أَفْضَلُ مِنْ وُلْدِ غَيْرِهِ وَ هَذَا مِنْ وُلْدِ السَّيِّدِ قَالَ فَصِفْ دِينَهُ قَالَ هِشَامٌ: شَرَائِعَهُ أَوْ صِفَةَ بَدَنِهِ وَ طَهَارَتِهِ؟ قَالَ: صِفَةَ بَدَنِهِ وَ طَهَارَتِهِ.

قَالَ هِشَامٌ: مَعْصُومٌ فَلا يَعْصِي وَ سَخِيٌّ فَلا يَبْخَلُ شُجَاعٌ فَلا يَجْبُنُ وَ مَا اسْتُودِعَ مِنَ الْعِلْمِ فَلا يَجْهَلُ حَافِظٌ لِلدِّينِ قَائِمٌ بِمَا فُرِضَ عَلَيْهِ مِنْ عِتْرَةِ الانْبِيَاءِ وَ جَامِعُ عِلْمِ الانْبِيَاءِ

زبان خود گفتند: «هرگز چنین صحنه‌ای برای تو پیش نیامده بود و به‌چنین کسی بر نخورده بودی، برخیز.» بریهه سرگردان شد و خواست برخیزد، هشام به او در آویخت و گفت: «چه مانع است که دین اسلام بپذیری؟ آیا در دلت دردی است؟ پس آن را بگو وگرنه در مورد مسیحیّت پرسشی کنم که امشب را با آن سپری کنی و به هنگام صبح همّت و مقصودی غیر از من نداشته باشی.» اسقفها گفتند: «پاسخ این مسأله را نده که شاید تو را در شک اندازد.»

بریهه گفت: «ای ابا الحکم! آن مسأله را بپرس.» هشام گفت: «آیا آنچه در نزد پدر است، پسر می‌داند؟» بریهه گفت: «آری.» هشام گفت: «پس به نظر تو پدر آنچه را که پسر می‌داند، آگاه است؟» بریهه گفت: «آری.» هشام گفت: «آیا به نظر تو پسر بر همه آنچه پدر بر آن قدرت دارد، قدرت دارد؟» بریهه گفت: «آری.» هشام گفت: «آیا به نظر تو پدر قدرت دارد بر همهٔ آنچه پسر بر آن قدرت دارد؟» بریهه گفت: «آری.» هشام گفت: «پس چگونه یکی از این دو، پسر صاحب خود باشد در حالی که هر دو برابرند؟ و چگونه یکی از آنها بر صاحب خود ستم می‌کند؟» بریهه گفت: «بین آنها ستمی نیست.» هشام گفت: «از جمله حق در میان آنان این که: پسر، پدرِ پدر و پدر، پسرِ پسر باشد. ای بریهه! روی این مسأله شب را سپری کن و تمام شب در آن فکر کن.»

مسیحیان متفرّق شدند و آرزو می‌کردند که ای کاش هشام و اصحاب او را ندیده بودند. راوی می‌گوید: پس بریهه غمگین و اندوهناک به خانه‌اش برگشت، وقتی وارد خانه شد، همسرش ـ که او را خدمت می‌کرد ـ گفت: «چرا اندوهناک و غمگین هستی؟» بریهه سخنانی را که در میان او و هشام واقع شده بود، برای او بازگو کرد. همسرش گفت: «وای بر تو! آیا می‌خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟» بریهه گفت: «بلکه می‌خواهم بر حق باشم.» همسرش گفت: «در هر جا و هر زمان که حق را یافتی به سوی آن میل کن و از ستیز و لجاجت (بی‌جا) بپرهیز، زیرا که ستیز و لجاجت، شک است، و شک شوم و نامبارک و اهل آن در آتش دوزخ‌اند.» بریهه گفتار همسرش را پذیرفت و تصمیم گرفت بامدادان نزد هشام برود. بامدادان، بدون این که کسی از یارانش با او باشد.

نزد هشام رفت و گفت: «ای هشام! آیا تو کسی داری که رأی او را بگیری و به سخن او بازگردی و به اطاعت او اعتقاد کنی؟» هشام گفت: «آری ای بریهه!» بریهه گفت: «او را برای من توصیف کن.» هشام گفت: «نسبش را یا دینش را؟» بریهه گفت: «هم دین و هم نسبش را وصف کن.» هشام گفت: «نسب او بهترین نسبها است، چرا که رأس عرب، برگزیدهٔ قریش، فاضل بنی هاشم است، هر که در نسبش با او منازعه کند، او را از خود فاضل‌تر یابد، زیرا که قریش، فاضل‌ترین عربند و بنی هاشم از همهٔ قریش فاضل‌ترند و فاضل‌ترین بنی هاشم، خاصّ، دیّن و سیّد و آقای آنهاست. و همچنین فرزندان سیّد برتر از فرزندان غیر سیّد هستند و او از فرزندان سیّد و آقای آنهاست.» بریهه گفت: «دینش را توصیف کن.» هشام گفت: «شریعت‌های او را توصیف کنم، یا صفت بدن و طهارتش را؟» بریهه گفت: «بدن و طهارتش را وصف کن.»

هشام گفت: «او معصوم است که گناه نمی‌کند، سخاوت دارد که بخل نمی‌ورزد، شجاع و دلیری است

يَحْلُمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ يُنْصِفُ عِنْدَ الظُّلْمِ وَ يُعِينُ عِنْدَ الرِّضَا وَ يُنْصِفُ مِنَ الْوَلِيِّ وَ الْعَدُوِّ وَ لا يَسْأَلُ شَطَطاً فِي عَدُوِّهِ وَ لا يَمْنَعُ إِفَادَةَ وَلِيِّهِ يَعْمَلُ بِالْكِتَابِ وَ يُحَدِّثُ بِالاعْجُوبَاتِ مِنْ أَهْلِ الطَّهَارَاتِ يَحْكِي قَوْلَ الائِمَّةِ الاصْفِيَاءِ لَمْ تُنْقَضْ لَهُ حَجَّةٌ وَ لَمْ يَجْهَلْ مَسْأَلَةً يُفْتِي فِي كُلِّ سُنَّةٍ وَ يَجْلُو كُلَّ مُدْلَهِمَّةٍ قَالَ بُرَيْهَةُ: وَصَفْتَ الْمَسِيحَ فِي صِفَاتِهِ وَ أَثْبَتَّهُ بِحُجَجِهِ وَ آيَاتِهِ إِلاَّ أَنَّ الشَّخْصَ بَائِنٌ عَنْ شَخْصِهِ وَ الْوَصْفَ قَائِمٌ بِوَصْفِهِ فَإِنْ يَصْدُقِ الْوَصْفُ نُؤْمِنْ بِالشَّخْصِ.

قَالَ هِشَامٌ: إِنْ تُؤْمِنْ تَرْشُدْ وَ إِنْ تَتَّبِعِ الْحَقَّ لا تُؤَنَّبْ ثُمَّ قَالَ هِشَامٌ: يَا بُرَيْهَةُ مَا مِنْ حُجَّةٍ أَقَامَهَا اللَّهُ عَلَى أَوَّلِ خَلْقِهِ إِلاَّ أَقَامَهَا عَلَى وَسَطِ خَلْقِهِ وَ آخِرِ خَلْقِهِ فَلا تَبْطُلُ الْحُجَجُ وَ لا تَذْهَبُ الْمِلَلُ وَ لا تَذْهَبُ السُّنَنُ قَالَ بُرَيْهَةُ: مَا أَشْبَهَ هَذَا بِالْحَقِّ وَ أَقْرَبَهُ مِنَ الصِّدْقِ وَ هَذِهِ صِفَةُ الْحُكَمَاءِ يُقِيمُونَ مِنَ الْحُجَّةِ مَا يَنْفُونَ بِهِ الشُّبْهَةَ قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ.

فَارْتَحَلا حَتَّى أَتَيَا الْمَدِينَةَ وَ الْمَرْأَةُ مَعَهُمَا وَ هُمَا يُرِيدَانِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَا مُوسَى جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَةَ.

فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا بُرَيْهَةُ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟» قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ قَالَ: «كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟» قَالَ: مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ: فَابْتَدَأَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام بِقِرَاءَةِ الانْجِيلِ قَالَ: بُرَيْهَةُ: وَ الْمَسِيحُ لَقَدْ كَانَ يَقْرَأُ هَكَذَا وَ مَا قَرَأَ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ إِلاَّ الْمَسِيحُ ثُمَّ قَالَ بُرَيْهَةُ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ: فَآمَنَ وَ حَسُنَ إِيمَانُهُ وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ وَ حَسُنَ إِيمَانُهَا.

قَالَ: فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَيْهَةُ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ حَكَى هِشَامٌ الْحِكَايَةَ وَ الْكَلامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ مُوسَى عليه السلام وَ بُرَيْهَةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)[1] فَقَالَ بُرَيْهَةُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَّى لَكُمُ التَّوْرَاةُ وَ الانْجِيلُ وَ كُتُبُ الانْبِيَاءِ؟ قَالَ: «هِيَ عِنْدَنَا وِرَاثَةً مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرَؤُهَا كَمَا قَرَءُوهَا وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوهَا إِنَّ اللَّهَ لا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ: لا أَدْرِي» فَلَزِمَ بُرَيْهَةُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَتَّى مَاتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ثُمَّ لَزِمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام حَتَّى مَاتَ فِي زَمَانِهِ فَغَسَّلَهُ بِيَدِهِ وَ

---

۱. آل عمران / ۳۴.

که (از کسی) نمی‌ترسد، آنچه از علم به او سپرده شده، جاهل نیست که نداند، حافظ دین است و به آنچه بر او واجب شده، برپا دارنده است. از عترت و فرزندان پیامبران و جامع علم همهٔ پیامبران است. به هنگام خشم بردبار است. به هنگام ستم انصاف می‌دهد و به هنگام نیاز مردم را یاری می‌نماید و نسبت به دوست و دشمن منصف است و از دوستش جور و دروغی را در مورد دشمنش قبول نمی‌کند و دوستش را از بهره بردن منع نمی‌فرماید. به کتاب خدا عمل می‌کند و چیزهای شگفتی می‌گوید. اهل پاکی‌ها است، گفتار پیشوایان برگزیدگان را حکایت می‌فرماید، هیچ حجّتی برای او شکسته و باطل نشده است و هیچ مسأله‌ای نمانده که جوابش را نداند. در مورد هر سنّت و طریقه‌ای فتوا می‌دهد و هر گمراهی را (از گمراهی) نجات می‌بخشد.

بریهه گفت: «ویژگی‌های حضرت مسیح ﷺ را توصیف کردی و او را با حجّت‌ها، نشانی‌ها و معجزاتش اثبات کردی. جز آن که شخصیّتِ این، از شخصیت آن حضرت جداست، ولی این توصیف به وصفش برپا است. پس اگر این وصف راست باشد، ما به این شخص ایمان می‌آوریم.» هشام گفت: اگر ایمان بیاوری هدایت یافتی و اگر از حق پیروی کنی کسی نمی‌تواند تو را سرزنش کند. آن گاه هشام گفت: «ای بریهه! هیچ حجّتی نیست که خدا آن را بر نخستین آفریدگانش اقامه نموده، مگر آن که آن را بر آفریدگان وسطی و آخری اقامه فرموده‌است. پس حجّت‌ها باطل نمی‌شود، ملّتها ضایع نمی‌شود و سنّتها از بین نمی‌رود.»

بریهه گفت: «این سخن چه بسیار به حق شباهت دارد؟! و چه به راستی نزدیک است؟ و این صفت، صفت حکیمان است که وقتی حجّت اقامه کنند، دلیل هایی می‌آورند که شبهه را نابود می‌سازد.» هشام گفت: «آری! پس آنان به اتّفاق هم ـ که همسر بریهه نیز همراهشان بود ـ به طرف مدینه حرکت کردند و می‌خواستند خدمت امام صادق ﷺ برسند که امام کاظم ﷺ را ملاقات کردند. هشام این حکایت را برای حضرت بازگو کرد. وقتی سخنش به پایان رسید، امام کاظم ﷺ فرمود: «ای بریهه! دانش تو به کتاب خودتان انجیل چگونه است؟» آیا به طور کامل از آن آگاهی داری؟» بریهه عرض کرد: «من از آن آگاهم.» حضرت فرمود: «آیا به تأویل و تفسیر آن اعتماد داری؟» عرض کرد: «به خود اعتماد دارم که از آن آگاهم.» هشام می‌گوید: «امام کاظم ﷺ شروع به خواندن انجیل کرد.» بریهه گفت: «بی تردید مسیح این گونه می‌خواند و این قرائت را جز مسیح کسی نخواند.» آن‌گاه بریهه گفت: «مدّت پنجاه سال است که در جستجوی تو، یا مانند تو بودم.» هشام می‌گوید: «بریهه و همسرش ایمان آوردند و ایمان نیکویی داشتند.» راوی می‌گوید: «آنگاه هشام، بریهه به همراه همسرش خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شدند و هشام گفتگویی را که بین امام کاظم ﷺ و بریهه انجام شد، بازگو کرد. امام صادق ﷺ فرمود: «فرزندانی چند که برخی از ایشان از بعضی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.» بریهه عرض کرد: «فدایت شوم! از کجا شما تورات، انجیل وکتابهای پیامبران را می‌دانید؟» حضرت فرمود: «اینها در نزد ماست و از آنها به ما به ارث رسیده است. آنها را می‌خوانیم چنانکه آنان می‌خواندند و آنها را می‌گوییم و تفسیر می‌کنیم، چنانکه آنان می‌گفتند. به راستی که خداوند در زمین خود حجّتی را قرار نمی‌دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید: نمی‌دانم.»

كَفَّنَهُ بِيَدِهِ وَ لَحَدَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ: «هَذَا حَوَارِيٌّ مِنْ حَوَارِيِّي الْمَسِيحِ يَعْرِفُ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ» قَالَ: فَتَمَنَّى أَكْثَرُ أَصْحَابِهِ أَنْ يَكُونُوا مِثْلَهُ.





آن گاه بریهه، همواره در خدمت امام صادق ؑ بود تا آن که حضرت از دنیا رحلت فرمود. سپس ملازم امام کاظم ؑ شد و در خدمتش بود تا در زمان آن حضرت از دنیا رفت و حضرت او را به دست خود غسل داد و به دست خود او را کفن پوشانید و به دست خود او را در لحد قرار داد و فرمود: «این یک حواری از حواریان حضرت مسیح است که حق او را بر خدا می‌شناخت.»

راوی می‌گوید: در این هنگام بود که بیشتر اصحاب آن حضرت آرزو کردند که چون بریهه باشند.



۳۸. باب ذکر عظمة الله جل جلاله

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ‌بْنُ هَاشِمٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ خَلَفِ‌بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ زَيْدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَتْ زَيْنَبُ الْعَطَّارَةُ الْحَوْلَاءُ إِلَى نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَنَاتِهِ وَ كَانَتْ تَبِيعُ مِنْهُنَّ الْعِطْرَ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هِيَ عِنْدَهُنَّ، فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَتَيْتِنَا طَابَتْ بُيُوتُنَا فَقَالَتْ: بُيُوتُكَ بِرِيحِكَ أَطْيَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِي، وَ لَا تَغُشِّي؛ فَإِنَّهُ أَتْقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ، فَقَالَتْ: مَا جِئْتُ بِشَيْءٍ مِنْ بَيْعِي، وَ إِنَّمَا جِئْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ عَظَمَةِ اللَّهِ، فَقَالَ: جَلَّ جَلَالُ اللَّهِ، سَأُحَدِّثُكِ عَنْ بَعْضِ ذَلِكَ قَالَ: «ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ بِمَنْ فِيهَا وَ مَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِي تَحْتَهَا كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ هَاتَانِ وَ مَنْ فِيهِمَا وَ مَنْ عَلَيْهِمَا عِنْدَ الَّتِي تَحْتَهَا كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ وَ الثَّالِثَةُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّابِعَةِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ)[1] وَ السَّبْعُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عَلَى ظَهْرِ الدِّيكِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ الدِّيكُ لَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ وَ رِجْلَاهُ فِي التُّخُومِ، وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ بِمَنْ فِيهِ وَ مَنْ عَلَيْهِ عَلَى الصَّخْرَةِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ وَ الصَّخْرَةُ بِمَنْ فِيهَا وَ مَنْ عَلَيْهَا عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ عِنْدَ الْبَحْرِ الْمُظْلِمِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ عِنْدَ الْهَوَاءِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ وَ الْهَوَاءُ عِنْدَ الثَّرَى كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى)[2] ثُمَّ انْقَطَعَ الْخَبَرُ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيكُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ وَ الْهَوَاءُ وَ الثَّرَى بِمَنْ فِيهِ وَ مَنْ عَلَيْهِ عِنْدَ السَّمَاءِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ هَذَا وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا وَ مَنْ فِيهَا وَ مَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِي فَوْقَهَا كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ هَذَا وَ هَاتَانِ السَّمَاءَانِ عِنْدَ الثَّالِثَةِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ قِيٍّ، وَ هَذِهِ الثَّالِثَةُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عِنْدَ

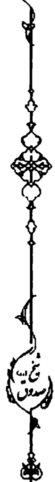
۱. الطلاق / ۱۲.
۲. طه / ۶.



بخش سی و هشتم

بزرگی خدا





۱ـ حسن بن زید هاشمی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: زینب عطارهٔ حولاء نزد زنان و دختران رسول خدا ﷺ می‌آمد و به آنها عطر می‌فروخت. روزی رسول خدا ﷺ وارد منزل شد و زینب نیز بود، حضرت به او فرمود: «وقتی تو به نزد ما می‌آیی خانه‌های ما خوشبو می‌شود.» زینب عرض کرد: «خانه‌های تو ـ یا رسول الله! ـ به بوی تو خوشبوتر است.»

حضرت فرمود: «وقتی عطر می‌فروشی، پس خوب بفروش و غش در معامله و خیانت نکن، چراکه این پاکیزه‌تر و نسبت به مال ماندگارتر است.» عرض کرد: «من برای فروختن چیزی نیامده‌ام؛ بلکه آمده‌ام از تو در مورد عظمت خدا بپرسم.» پیامبر ﷺ فرمود: «جلال و عظمت خدا بزرگتر است. به زودی برخی از آن را برای تو بیان می‌کنم.»

امام صادق ﷺ نقل کرد که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «این طبقهٔ زمین با هر که و هر چه در آن و بر روی آن است، نزد طبقه زمینی که زیر آن است، همچون حلقه‌ای است که در بیابان قفری (بی آب و علف) افتاده باشد و این دو طبقه زمین و هر که در اینها و بر روی اینها است، نزد طبقه سوّم که زیر اینها است، همچون حلقه‌ای است که در بیابانی خشک افتاده باشد و همین طور است طبقهٔ سوّم تا طبقهٔ هفتم. آن گاه این آیه را خواند که خداوند هفت آسمان و از زمین مانند آنها را آفرید. و هفت طبقهٔ زمین و هر که در آنها و بر روی آنها است، بر پشت خروس همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و آن خروس دو بال دارد. یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و پاهایش در اصل زمین است و هفت طبقه زمین و خروس با هر که در آن و بر روی آن است، بر روی سنگ همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ با هر که در آن و بر روی آن است، بر پشت ماهی همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی، نزد دریای تاریک همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک نزد هوا همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد، و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا، نزد ثَری ـ که خاک نمناک است ـ همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد. آنگاه این آیه را خواند: «آنچه در آسمانها و زمین و میان آسمانها و زمین و زیر ثری است، از آنِ اوست» سپس خبر بریده شد. و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا و ثَری با هر که در آن و بر روی آن است، نزد آسمان (اول) همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و اینها (آنچه گفته شد) و آسمان دنیا با هر که در آن و بر روی آن است، نزد آسمانی که بالای آن است همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و اینها (آنچه ذکر شد) و این دو آسمان، نزد آسمان سوّم

الرَّابِعَةِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ، حَتَّى انْتَهى إِلَى السَّابِعَةِ، وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عِنْدَ الْبَحْرِ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَهْلِ الارْضِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ عِنْدَ جِبَالِ الْبَرَدِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ: (وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ)[1].

وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ عِنْدَ حُجُبِ النُّورِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ، وَ هِيَ سَبْعُونَ أَلْفَ حِجَابٍ يَذْهَبُ نُورُهَا بِالابْصَارِ، وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ عِنْدَ الْهَوَاءِ الَّذِي تَحَارُ فِيهِ الْقُلُوبُ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ وَ الْهَوَاءُ فِي الْكُرْسِيِّ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الارْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)[2] وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ وَ الْهَوَاءُ وَ الْكُرْسِيُّ عِنْدَ الْعَرْشِ كَحَلْقَةٍ فِي فَلاةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ: (الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى)[3] مَا تَحْمِلُهُ الامْلاكُ إِلاَّ يَقُولُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الاوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) قَالَ: «يَا جَابِرُ تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَفْنَى هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَماً غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقاً مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَ لا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوَحِّدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضاً غَيْرَ هَذِهِ الارْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَراً غَيْرَكُمْ؛ بَلَى وَ اللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَ أَلْفَ أَلْفِ آدَمَ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَ أُولَئِكَ الآدَمِيِّينَ».

۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ عَمْرٍو سَعْدٍ

---

۱. النور / ۴۳. ۲. البقرة / ۲۵۵.
۳. طه / ۵.



همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و این آسمان سوّم و هر که در آن و بر روی آن است، نزد آسمان چهارم همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد تا آنکه به آسمان هفتم رسد و این هفت آسمان و هر که در آن و بر روی آنها است، نزد دریای مکفوف ـ که آن را از اهل زمین بازداشته‌اند که برایشان فرود نیاید ـ همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف، نزد کوه‌های یخی همچون حلقه‌ای است که در بیابان قفری افتاده باشد. سپس این آیه را خواند: «و خدا از آسمان از کوهی چند که در آن یخ است، فرو می‌فرستد» و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوه‌های یخی، نزد حجابهای نور همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و آن، هفتاد هزار حجاب است که نور آنها دیده‌ها را کور می‌کند و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوه‌های یخی و حجابها، نزد هوایی ـ که دلها در آن حیران می‌شود ـ همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوه‌های یخی و حجاب‌ها و هوا نسبت به کرسی همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد. آنگاه این آیه را خواند: «کرسی او آسمانها و زمین را فراگرفته و نگهداری آن دو او را به زحمت نمی‌اندازد، و اوست بلند مرتبهٔ بزرگوار» و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوه‌های یخی و حجاب‌ها و هوا و کرسی، نزد عرش همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد. سپس این آیه را خواند: «خدای رحمانی که بر عرش استیلا دارد» که فرشتگان عرش را بر نمی‌دارند، مگر به گفتن «لا إله إلّا الله و لا حول و لا قوّة إلّا بالله».

۲ـ جابر بن یزید گوید: از امام باقر ﷺ در مورد این آیه پرسیدم که «آیا ما از آفرینش نخست درمانده‌ایم، بلکه ایشان در اشتباه و آشفتگی از آفرینش تازه‌اند».

حضرت فرمود: «ای جابر! تأویل این آیه چنین است هنگامی که خداوند این خلق و این عالم را نابود کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند، عالمی را غیر از این عالم، از نو خلق کند و آفریدگانی را از نو بیافریند ـ بی آن که به وسیله نرها و ماده‌ها باشد ـ ، که او را بپرستند و یگانه‌اش بدانند و برای آنان زمینی غیر از این زمین بیافرینند که آنها تحمّل کند و آسمانی غیر از این آسمان بیافرینند که بر آنان سایه افکند. تو چنان می‌پنداری که خداوند جهانی جز این یک جهان نیافریده و چنان می‌پنداری که خدا آدمیانی را غیر از شما نیافریده است؟! آری، به خدا سوگند! بی تردید خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده و تو در آخر آن عالم‌ها و آدمها هستی.»

۳ـ زید بن وهب گوید: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ از قدرت خدا ـ جلّت عظمته ـ سؤال شد. حضرت برخاست و خطبه‌ای خواند و خدا را ستوده و برای او ثنا کرد، بعد از آن فرمود: «به راستی که خدا

عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوطِبْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ زَيْدِبْنِ وَهْبٍ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ قُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَقَامَ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلائِكَةً لَوْ أَنَّ مَلَكاً مِنْهُمْ هَبَطَ إِلَى الارْضِ مَا وَسِعَتْهُ لِعِظَمِ خَلْقِهِ وَ كَثْرَةِ أَجْنِحَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ كُلِّفَتِ الْجِنُّ وَ الانْسُ أَنْ يَصِفُوهُ مَا وَصَفُوهُ لِبُعْدِ مَا بَيْنَ مَفَاصِلِهِ وَ حُسْنِ تَرْكِيبِ صُورَتِهِ؛ وَ كَيْفَ يُوصَفُ مِنْ مَلائِكَتِهِ مَنْ سَبْعُمِائَةِ عَامٍ مَا بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ وَ شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ؟! وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسُدُّ الافُقَ بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَتِهِ دُونَ عِظَمِ بَدَنِهِ؟ وَ مِنْهُمْ مَنِ السَّمَاوَاتُ إِلَى حُجْزَتِهِ؟ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدَمُهُ عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ فِي جَوِّ الْهَوَاءِ الاسْفَلِ وَ الارَضُونَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ؟ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِيَ فِي نُقْرَةِ إِبْهَامِهِ جَمِيعُ الْمِيَاهِ لَوَسِعَتْهَا؟ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِيَتِ السُّفُنُ فِي دُمُوعِ عَيْنَيْهِ لَجَرَتْ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ؟ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

وَ سُئِلَ عليه السلام عَنِ الْحُجُبِ فَقَالَ: «أَوَّلُ الْحُجُبِ سَبْعَةٌ غِلَظُ كُلِّ حِجَابٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ بَيْنَ كُلِّ حِجَابَيْنِ مِنْهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ الْحِجَابُ الثَّالِثُ سَبْعُونَ حِجَاباً بَيْنَ كُلِّ حِجَابَيْنِ مِنْهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ طُولُهُ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ حَجَبَةُ كُلِّ حِجَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ قُوَّةُ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ قُوَّةُ الثَّقَلَيْنِ مِنْهَا ظُلْمَةٌ وَ مِنْهَا نُورٌ وَ مِنْهَا نَارٌ وَ مِنْهَا دُخَانٌ وَ مِنْهَا سَحَابٌ وَ مِنْهَا بَرْقٌ وَ مِنْهَا مَطَرٌ وَ مِنْهَا رَعْدٌ وَ مِنْهَا ضَوْءٌ وَ مِنْهَا رَمْلٌ وَ مِنْهَا جَبَلٌ وَ مِنْهَا عَجَاجٌ وَ مِنْهَا مَاءٌ وَ مِنْهَا أَنْهَارٌ وَ هِيَ حُجُبٌ مُخْتَلِفَةٌ غِلَظُ كُلِّ حِجَابٍ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقَاتُ الْجَلالِ وَ هِيَ سَبْعُونَ سُرَادِقاً فِي كُلِّ سُرَادِقٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بَيْنَ كُلِّ سُرَادِقٍ وَ سُرَادِقٍ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعِزِّ ثُمَّ سُرَادِقُ الْكِبْرِيَاءِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعَظَمَةِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْقُدْسِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْفَخْرِ ثُمَّ النُّورُ الابْيَضُ ثُمَّ سُرَادِقُ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ هُوَ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ الْحِجَابُ الاعْلَى» وَ انْقَضَى كَلامُهُ عليه السلام وَ سَكَتَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لا بَقِيتُ لِيَوْمٍ لا أَرَاكَ فِيهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

۴. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ أَحْمَدَ الاسْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّبْنُ أَحْمَدَ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَدِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ عَبْدِ الْبَاقِي أَبُو عُمَيْرٍ بِأَذَنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْبَرَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمُنْعِمِبْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنِي

را فرشتگانی است که اگر فرشته‌ای از آنان به سوی زمین فرود آید، به جهت بزرگی جثّه و بسیاری بالهایش، زمین گنجایش او را ندارد. از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که اگر جنّ و انس مکلّف به توصیفش شوند، به جهت دوری ما بین مفاصل و بندها و خوبی ترکیب صورتش نمی‌توانند اورا توصیف کنند و چگونه وصف شود فرشته‌ای از فرشتگانش، که ما بین دو کتف و نرمهٔ گوش‌های او هفتصد سال راه است.

و از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که اُفق آسمان را ـ قطع نظر از بزرگی بدنش ـ به بالی از بالهایش می‌بندد و پر می‌کند، و از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که آسمان‌ها تا بند کمر اوست و از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد، بلکه در هوای پایین‌تر ایستاده و زمین‌ها تا زانوهای اوست و از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که اگر همهٔ آبها در گودی انگشت ابهامش ریخته شود، گنجایش آنها را دارد و از جملهٔ آنان فرشته‌ای است که اگر کشتی‌ها در اشک‌های چشمهایش انداخته شود، روزگارهای زیادی روان گردد. فتبارك الله احسن الخالقين.»

و از حضرت در مورد حجاب‌ها سؤال شد. فرمود: «اوّل حجابها هفت حجاب است که بزرگی هر حجابی پانصد سال راه است که از حجابی تا حجابی دیگر پانصد سال راه است و حجاب سوّم هفتاد حجاب است که میان هر دو حجاب به مسافت پانصد سال راه و طولش پانصد سال راه است. دربان‌های هر حجابی هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را دربانی می‌کنند. نیروی هر فرشته از آنان با نیروی ثقلین (جن و انس) برابری می‌کند. از جملهٔ آن حجابها، حجاب ظلمت و تاریکی، حجاب نور و روشنی، حجاب آتش، حجاب دود، حجاب ابر، حجاب برق، حجاب باران، حجاب رعد، حجاب ضوء و روشنی، حجاب ریگ، حجاب کوه، حجاب غبار، حجاب آب و حجاب جویهااست. و اینها حجاب‌های گوناگونی هستند که بزرگی هر حجابی هفتاد هزار سال راه است. بعد از آن، سراپرده‌های جلال است که هفتاد سرا پرده است که در هر سراپرده، هفتاد هزار فرشته است و فاصلهٔ میان هر سرا پرده، پانصد سال راه است.

بعد از آن، سراپردهٔ عزّت، سراپردهٔ کبریا، سراپردهٔ عظمت، سراپردهٔ قدس، سراپردهٔ جبروت، سراپردهٔ فخر، نور سفید، سراپردهٔ وحدانیّت ـ که آن مسافت هفتاد هزار سال راه در هفتاد هزار ساله راه است ـ سپس حجاب اعلی است. کلام آن حضرت در اینجا به پایان رسید و حضرت ساکت شد.» عمر به آن حضرت گفت: «یا ابا الحسن ای تو هرگز زنده نباشم(!!!)»

۴ـ ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «به راستی که خداوند را خروسی است که پایهایش در اصل زمین هفتم و سرش در نزد عرش در حالی که گردنش در زیر عرش پیچیده است و خداوند فرشته‌ای از فرشتگان را آفریده که پایهایش در اعماق زمین است. او از آن گذشت در حالی که در آن بالا می‌رفت به

أَبِي عَنْ وَهْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دِيكاً رِجْلَاهُ فِي تُخُومِ الارْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ رَأْسُهُ عِنْدَ الْعَرْشِ ثَانِيَ عُنُقِهِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ رِجْلَاهُ فِي تُخُومِ الارْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى مَضَى مُصْعِداً فِيهَا مَدَّ الارَضِينَ حَتَّى خَرَجَ مِنْهَا إِلَى أُفُقِ السَّمَاءِ ثُمَّ مَضَى فِيهَا مُصْعِداً حَتَّى انْتَهَى قَرْنُهُ إِلَى الْعَرْشِ وَ هُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَكَ رَبِّي وَ إِنَّ لِذَلِكَ الدِّيكِ جَنَاحَيْنِ إِذَا نَشَرَهُمَا جَاوَزَا الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ نَشَرَ جَنَاحَيْهِ وَ خَفَقَ بِهِمَا وَ صَرَخَ بِالتَّسْبِيحِ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الْقُدُّوسِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَبَّحَتْ دِيَكَةُ الارْضِ كُلُّهَا وَ خَفَقَتْ بِأَجْنِحَتِهَا وَ أَخَذَتْ فِي الصُّرَاخِ فَإِذَا سَكَنَ ذَلِكَ الدِّيكُ فِي السَّمَاءِ سَكَنَتِ الدِّيَكَةُ فِي الارْضِ فَإِذَا كَانَ فِي بَعْضِ السَّحَرِ نَشَرَ جَنَاحَيْهِ فَجَاوَزَا الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ وَ خَفَقَ بِهِمَا وَ صَرَخَ بِالتَّسْبِيحِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْمَجِيدِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الرَّفِيعِ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَبَّحَتْ دِيَكَةُ الارْضِ فَإِذَا هَاجَ هَاجَتِ الدِّيَكَةُ فِي الارْضِ تُجَاوِبُهُ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِذَلِكَ الدِّيكِ رِيشٌ أَبْيَضُ كَأَشَدِّ بَيَاضٍ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَ لَهُ زَغَبٌ أَخْضَرُ تَحْتَ رِيشِهِ الابْيَضِ كَأَشَدِّ خُضْرَةٍ مَا رَأَيْتُهَا قَطُّ فَمَا زِلْتُ مُشْتَاقاً إِلَى أَنْ أَنْظُرَ إِلَى رِيشِ ذَلِكَ الدِّيكِ».

۵. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ نِصْفُ جَسَدِهِ الاعْلَى نَارٌ وَ نِصْفُهُ الاسْفَلُ ثَلْجٌ فَلا النَّارُ تُذِيبُ الثَّلْجَ وَ لا الثَّلْجُ يُطْفِئُ النَّارَ وَ هُوَ قَائِمٌ يُنَادِي بِصَوْتٍ لَهُ رَفِيعٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي كَفَّ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلا تُذِيبُ هَذَا الثَّلْجَ وَ كَفَّ بَرْدَ هَذَا الثَّلْجِ فَلا يُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ؛ اللَّهُمَّ يَا مُؤَلِّفاً بَيْنَ الثَّلْجِ وَ النَّارِ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى طَاعَتِكَ».

۶. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَائِكَةً لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ أَطْبَاقِ أَجْسَادِهِمْ إِلاَّ وَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُحَمِّدُهُ مِنْ نَاحِيَةٍ بِأَصْوَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ لا يَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَ لا يَخْفِضُونَهَا إِلَى أَقْدَامِهِمْ مِنَ الْبُكَاءِ وَ الْخَشْيَةِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ

اندازهٔ کشش زمینها تا آن که از آنها بیرون رفت و به افق آسمان رسید، آن گاه از آن گذشت در حالی که بالا می‌رفت تا آن که به عرش رسید و می‌گفت: پاک و منزّه است پروردگار من.

آن خروس دو بال دارد که چون آنها را بگشاید، از مشرق و مغرب درگذرد. چون آخر شب شود، بالهای خود را بگشاید و آنها را بر هم می‌زند و به تسبیح خدا مشغول می‌شود و آواز آورد و می‌گوید: پاک و منزّه است پادشاهی که از هر عیبی به دور است. پاک و منزّه است بزرگی که برتری دارد و از هر عیبی پاک است، معبودی جز او نیست. خدایی که زنده و پاینده است.

و چون چنین کند، همهٔ خروسهای زمین تسبیح کنند و بالهای خود را بر هم زنند و فریاد و آواز آغاز کنند و چون آن خروس در آسمان آرام گیرد، خروسهای زمین آرام گیرند. وقتی پاسی از سحر شود، بالهای خود را بگشاید و آنها را از مشرق و مغرب بگذراند و آنها را بر هم زند و به تسبیح خدا فریاد زند: پاک و منزّه است خدای بزرگ، پاک و منزّه است خدای ارجمند قهّار، پاک و منزّه است خدایی که دارای عرش اعلیٰ است، پاک و منزّه است خدایی که پروردگار عرش بلند است.

چون چنین کند خروسهای زمین تسبیح گویند و چون به هیجان درآید خروس‌های زمین به هیجان درآیند و با تسبیح و تقدیس خدای عزّوجلّ، جواب او را می‌دهند. آن خروس را پری بسیار سفید است که هرگز [مثل] آن را ندیده‌ام و نیز پر ریزهٔ بسیار سبزی زیر پر سفیدش است که هرگز [مثل] آن را ندیده‌ام. پس پیوسته مشتاقم که پر آن خروس را بنگرم.

۵ـ به همین اسناد از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: خدا فرشته‌ای دارد که نیمهٔ بالای بدنش آتش و نیمهٔ پایین بدنش برف است. آتش برف را ذوب نمی‌کند و برف آتش را کم نمی‌کند. آن فرشته ایستاده است و به آواز بلندی که دارد ندا می‌کند: پاک و منزّه است، آنکه گرمی این آتش را باز داشته است به طوری که برف را ذوب نمی‌کند و سردی این برف را بازداشته است به طوری که گرمی این آتش را کم نمی‌کند. بار خدایا! ای انس دهندهٔ بین برف و آتش! در میان دلهای بندگان مؤمن خود، بر فرمان برداریت اُنسی قرار ده.»

۶ـ و به همین اسناد از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «خدا فرشتگانی دارد که قسمتی از بدنهای آنها سالم نیست، مگر آنکه خدای عزّوجلّ را تسبیح می‌کند و به آوازهای مختلف او را از هر جا تسبیح می‌کنند. آن فرشته‌ها به جهت گریه و ترس از خدا، سرهای خود را به سوی آسمان بلند نمی‌کنند و به پایهای خویش نمی‌نگرند.»

۷ـ ابوذر غفاری ؓ گوید: من دست رسول خدا ﷺ را گرفته بودم و با هم می‌رفتیم و پیوسته به آفتاب

اللّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْبَلْخِيُّ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَبِي ذَرٍّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ قَالَ: كُنْتُ آخِذاً بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ وَ نَحْنُ نَتَمَاشَى جَمِيعاً فَمَا زِلْنَا نَنْظُرُ إِلَى الشَّمْسِ حَتَّى غَابَتْ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّهِ أَيْنَ تَغِيبُ؟ قَالَ: فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تُرْفَعُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ حَتَّى تُرْفَعَ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا حَتَّى تَكُونَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَخِرَّ سَاجِدَةً فَتَسْجُدُ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهَا ثُمَّ تَقُولُ: يَا رَبِّ مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَطْلُعَ؛ أَ مِنْ مَغْرِبِي أَمْ مِنْ مَطْلِعِي؟ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)[1] يَعْنِي بِذَلِكَ صُنْعَ الرَّبِّ الْعَزِيزِ فِي مُلْكِهِ: الْعَلِيمِ بِخَلْقِهِ» قَالَ: «فَيَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ بِحُلَّةِ ضَوْءٍ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ عَلَى مَقَادِيرِ سَاعَاتِ النَّهَارِ فِي طُولِهِ فِي الصَّيْفِ أَوْ قِصَرِهِ فِي الشِّتَاءِ أَوْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فِي الْخَرِيفِ وَ الرَّبِيعِ» قَالَ: «فَتَلْبَسُ تِلْكَ الْحُلَّةَ كَمَا يَلْبَسُ أَحَدُكُمْ ثِيَابَهُ ثُمَّ تَنْطَلِقُ بِهَا فِي جَوِّ السَّمَاءِ حَتَّى تَطْلُعَ مِنْ مَطْلِعِهَا».

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَكَأَنِّي بِهَا قَدْ حُبِسَتْ مِقْدَارَ ثَلَاثِ لَيَالٍ ثُمَّ لَا تُكْسَى ضَوْءاً وَ تُؤْمَرُ أَنْ تَطْلُعَ مِنْ مَغْرِبِهَا؛ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ)[2] وَ الْقَمَرُ كَذَلِكَ مِنْ مَطْلِعِهِ وَ مَجْرَاهُ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ وَ مَغْرِبِهِ وَ ارْتِفَاعِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ يَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ بِالْحُلَّةِ مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً)[3] قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّهُ: ثُمَّ اعْتَزَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللّهِ فَصَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ.

۸. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ ؑ قَالَ: «إِنَّ لِلّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً بُعْدُ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عُنُقِهِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ خَفَقَانَ الطَّيْرِ».

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ

---

۱. يس / ۳۸.
۲. التكوير / ۲.
۳. يونس / ۵.

نگاه می‌کردیم تا آن که پنهان شد. من عرض کردم: «ای پیامبر خدا! آفتاب در کجا پنهان می‌شود؟» فرمود: «در آسمان، آن گاه از آسمانی به سوی آسمان دیگر بلند می‌شود تا آنکه به سوی آسمان هفتم ـ که از همه بالاتر است ـ بالا می‌رود، تا آن که در زیر عرش قرار می‌گیرد و بر رو در می‌افتد و سجده می‌کند و فرشتگانی که موکّل آن هستند با آن سجده می‌کنند. آفتاب عرض می‌کند: ای پروردگار من! ازکجا امر می‌فرمایی طالع شوم و برایم؟ آیا از مغرب طلوع کنم یا از مشرق؟

و این است معنای گفتار خدا: و آفتاب روان می‌شود و می‌رود برای قرارگاهی که برای آن است و آن تقدیر خداوند غالب و داناست. مقصود از آن، صنع پروردگاری است که در ملک و پادشاهیش عزیز و غالب و به آفریدگانش داناست.»

بعد از آن، جبرئیل جامهٔ روشنی از نور عرش را نزد آفتاب می‌آورد که به اندازهٔ درازی ساعتهای روز در تابستان، یا کوتاهی آن در زمستان، یا بین این دو در پاییز و بهار است.» پس آفتاب آن جامه را آنسان که یکی از شما جامه‌اش را می‌پوشد، به تن می‌کند. آن گاه؛ آن جامه در هوای آسمان می‌رود، تا آنکه از مکان طلوعش می‌دمد. گویا من به آن می‌نگرم که مقدار سه شبانه روز محبوس شده که هیچ نوری نمی‌دهد، آنگاه مأمور می‌شود که از مغربش طلوع کند و این است معنای گفتار خدا: «هنگامی که آفتاب در هم پیچیده شود و هنگامی که ستارگان تیره و تار شوند.» و ماه [نیز] همین گونه است در طلوع و مجرای آن در اُفق و کنارهٔ آسمان و مغرب آن و بلند شدنش به سوی آسمان هفتم که زیر عرش سجده می‌کند و جبرئیل، حلّه‌ای از نور کرسی را نزد آن می‌آورد و این است معنای گفتار خدا: «اوست خداوندی که آفتاب را روشنی بخش و ماه را نور قرار داد.»

ابوذر ﷺ گفت: آنگاه به همراه پیامبر خدا ﷺ به گوشه‌ای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.

۸ـ دُرُست از مردی نقل می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «برای خدا فرشته‌ای است که فاصلهٔ ما بین نرمهٔ گوش تا گردنش، اگر مرغی به پرواز درآید به فاصله پانصد سال (پرواز) راه است.»

۹ـ جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق ﷺ پرسیدم: «آیا در آسمان دریاها است؟» فرمود: «آری! پدرم، از پدرش از جدّ بزرگوارش ﷺ نقل کرد که پیامبر خدا ﷺ فرمود: در آسمانهای هفتگانه دریاهایی است که ژرفای یکی از آنها به مسافت پانصد سال راه است. در آن، فرشتگانی هستند که از

عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَمَّادٍ عَنْ جَمِيلِبْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :هَلْ فِي السَّمَاءِ بِحَارٌ؟ قَالَ نَعَمْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ لَبِحَاراً عُمْقُ أَحَدِهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فِيهَا مَلائِكَةٌ قِيَامٌ مُنْذُ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَاءُ إِلَى رُكَبِهِمْ لَيْسَ فِيهِمْ مَلَكٌ إِلاَّ وَ لَهُ أَلْفٌ وَ أَرْبَعُمِائَةِ جَنَاحٍ فِي كُلِّ جَنَاحٍ أَرْبَعَةُ وُجُوهٍ فِي كُلِّ وَجْهٍ أَرْبَعَةُ أَلْسُنٍ لَيْسَ فِيهَا جَنَاحٌ وَ لا وَجْهٌ وَ لا لِسَانٌ وَ لا فَمٌ إِلاَّ وَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِتَسْبِيحٍ لا يُشْبِهُ نَوْعٌ مِنْهُ صَاحِبَهُ».

۱۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ الْحَسَنِبْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أُورَمَةَ عَنْ أَحْمَدَبْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الشَّعِيرِيِّ عَنْ سَعْدِبْنِ طَرِيفٍ عَنِ الاصْبَغِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لآيَةً قَدْ أَفْسَدَتْ عَلَيَّ قَلْبِي وَ شَكَّكَتْنِي فِي دِينِي فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ عَدِمَتْكَ وَ مَا تِلْكَ الآيَةُ» قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: (وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ)[1] فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلائِكَةَ فِي صُوَرٍ شَتَّى إِلاَّ أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً فِي صُورَةِ دِيكٍ أَبَحَّ أَشْهَبَ بَرَاثِنُهُ فِي الارْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ عُرْفُهُ مُثَنًّى تَحْتَ الْعَرْشِ لَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ فِي الْمَغْرِبِ وَاحِدٌ مِنْ نَارٍ وَ آخَرُ مِنْ ثَلْجٍ فَإِذَا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلاةِ قَامَ عَلَى بَرَاثِنِهِ ثُمَّ رَفَعَ عُنُقَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ثُمَّ صَفَقَ بِجَنَاحَيْهِ كَمَا تَصْفِقُ الدُّيُوكُ فِي مَنَازِلِكُمْ فَلا الَّذِي مِنَ النَّارِ يُذِيبُ الثَّلْجَ وَ لا الَّذِي مِنَ الثَّلْجِ يُطْفِئُ النَّارَ فَيُنَادِي: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّ وَصِيَّهُ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَّ اللَّهَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِكَةِ وَ الرُّوحِ» قَالَ: «فَتَخْفِقُ الدِّيَكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَنَازِلِكُمْ فَتُجِيبُهُ عَنْ قَوْلِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ) مِنَ الدِّيَكَةِ فِي الارْضِ».

۱۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَبْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِوبْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «قَالَ إِنَّ

---

۱. النور / ۴۱.

زمانی که آفریده شده‌اند، ایستاده‌اند و آب تا زانوهای آنان بالا آمده است. از هر کدام فرشتگان هزار و چهار صد بال دارد و در هر بالی، چهار رو و در هر رویی چهار زبان، که نیست هیچ بال، رو، زبان و دهانی، مگر آن که خدای عزّوجلّ را تسبیح می‌کند به گونه‌ای که تسبیح هرکدام به تسبیح رفیقش شبیه نیست.»

۱۰ ـ اصبغ بن نباته گوید: پسر کوّاء به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند! در کتاب خداوند آیه‌ای است که دلم را تباه کرده و مرا در دینم به تردید انداخته است.»

علی علیه السلام فرمود: «مادرت به عزایت نشیند و تو را نیابد! آن آیه چیست؟»

عرض کرد: خداوند می‌فرماید: (هر که در آسمانها و زمین است تسبیح و تنزیه خداوند می‌کند) و مرغان نیز او را در حالی که بالهایشان رادر هواگشوده و صف کشیده‌اند تسبیح می‌نمایند که هر یک به طریقی، دعا، تسبیح و تنزیه خداوند می‌دانند.»

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ای پسر کوّاء! به راستی، خداوند فرشتگان را به صورتهای مختلف آفرید و آگاه باش که خداوند فرشته‌ای، به شکل خروس، صداکننده و سیاه و سفید دارد که انگشتانش پایین‌تر از زمین هفتم و تاج دوگانهٔ او زیر عرش است. او دو بال دارد. یک بال در مشرق و بال دیگر در مغرب که یکی از آتش و دیگری از برف است. هنگامی که وقت نماز فرا رسد بر انگشتانش می‌ایستد، آنگاه گردنش را از زیر عرش بلند می‌کند. سپس بالهای خود را بر هم زند ـ همان گونه که خروسها در خانه‌های شما بالهایشان را بر هم می‌زنند. بالی که از آتش است بر برف اثر نمی‌گذارد و بالی که از برف است آتش را فرو نمی‌نشاند ـ و فریاد می‌زند: گواهی می‌دهم، معبودی جز خدای یگانه نیست، در حالی که تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم، محمّد صلی الله علیه و آله، آقای پیامبران است و این که وصیّ او سیّد اوصیاء است و این که خداوند از هر بدی پاک و منزّه و به نهایت پاک و پاکیزه است و پروردگار فرشتگان و روح است.

در این هنگام خروس‌هایی که در خانه‌های شماست بال‌های خود را بر هم می‌زنند و به گفتار او پاسخ می‌دهند و این است معنای گفتار خدا: پرندگان در حالی که بالهایشان را در هواگشوده هریک صف کشیده، به حقیقت همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند.»

۱۱ ـ عمرو بن مروان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا فرشتگانی دارد که نیمی از تن آنها از تگرگ و نیم دیگرش از آتش است و می‌گویند: ای اُلفت دهنده میان تگرگ و آتش، دل‌های ما را بر فرمانبرداریت، ثابت بدار.»

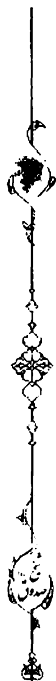
لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلائِكَةً أَنْصَافُهُمْ مِنْ بَرَدٍ وَ أَنْصَافُهُمْ مِنْ نَارٍ يَقُولُونَ: يَا مُؤَلِّفاً بَيْنَ الْبَرَدِ وَ النَّارِ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ».

و سأخرج الأخبار التي رويتها في ذكر عظمة الله تبارك و تعالى في كتاب العظمة إن شاء الله.



(مؤلّف می‌گوید) : به زودی روایاتی که در مورد عظمت پروردگار رسیده است در بخش عظمت خدا ـ ان شاء الله ـ بیان خواهیم کرد .





۳۹. باب لطف الله تبارك و تعالى

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَصْغَرَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسُ أَصْغَرُ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْوَلَغَ أَصْغَرُ مِنَ الْجِرْجِسِ وَ مَا فِي الْفِيلِ شَيْءٌ إِلاَّ وَ فِيهِ مِثْلُهُ وَ فُضِّلَ عَلَى الْفِيلِ بِالْجَنَاحَيْنِ».

بخش سی و نهم

لطف خداوند

۱ ـ یکی از اصحاب ما می‌گوید، امام صادق ﷺ فرمود: «خدای عزّوجلّ آفریده‌ای را از پشه کوچکتر نیافریده است و جرجس (پشهٔ ریز) از آن کوچکتر است. عربها همان که شما آن را ولغ می‌نامید، از جرجس (پشهٔ ریز) کوچکتر است و چیزی در فیل نیست مگر آن که همانند آن در ولغ موجود است و به دو بال، بر فیل زیادتی دارد.»

۴۰. باب أدنى ما يجزئ من معرفة التوحيد

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُخْتَارِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ مُخْتَارٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِبْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ: الاقْرَارُ بِأَنَّهُ لا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لا شِبْهَ لَهُ وَ لا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِبْنِ حُمَيْدٍ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ: هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ) وَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ».

۳. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بن الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُبْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِبْنِ الْمُهْتَدِي قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: « كُلُّ مَنْ قَرَأَ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ» قُلْتُ: كَيْفَ يَقْرَؤُهَا؟ قَالَ: « كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ وَ زَادَ فِيهِ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي».

۴. أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّاحِيِّ عَنْ طَاهِرِبْنِ حَاتِمِبْنِ مَاهَوَيْهِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الطَّيِّبِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: مَا الَّذِي لا تُجْزِئُ مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ بِدُونِهِ؟ فَكَتَبَ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً وَ عَلِيماً وَ بَصِيراً وَ هُوَ الْفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ

بخش چهلم

کمترین چیزی که در شناخت توحید کافی است.

۱ ـ فتح بن یزید گوید: از ابی الحسن (امام کاظم) ؑ پرسیدم: «پایین‌ترین مرحلهٔ معرفت خدا چیست؟» فرمود: «اقرار کردن به این که معبودی جز او نیست، نه شبیه است و نه نظیری دارد، بلکه او همیشه وجود داشته و به خودی خود موجود بوده و نابود نشدنی است و این که چیزی مانند او نیست.»

۲ ـ عاصم بن حمید در روایت مرفوعه‌ای گوید: از امام علی بن الحسین ؑ در مورد توحید پرسیده شد. فرمود: «به راستی که خدای عزّوجلّ می‌دانست که در آخر الزمان گروهی خواهند بود که در مورد توحید ژرف نگرند، از این رو سورهٔ توحید و آیاتی، را از سورهٔ حدید تا «وهو علیم بذات الصدور»، فرو فرستاد (خدا را این گونه بشناسند.) پس هر کس غیر آن را بگوید، هلاک می‌شود.»

۳ ـ عبدالعزیز بن مهتدی گوید: از امام رضا ؑ در مورد توحید پرسیدم. فرمود: «هر کس سورهٔ توحید را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است.» عرض کردم: «چگونه آن را بخواند؟» فرمود: «آن گونه که مردم می‌خوانند.» و به آن افزود که سه مرتبه بگوید: «کذلك الله ربّی» یعنی «چنین است خدای که پروردگار من است».

۴ ـ طاهر بن حاتم بن ماهویه گوید: به خدمت طیّب ـ یعنی امام کاظم ؑ ـ نوشتم: «چه چیزی است که در شناخت آفریدگار به کمتر از آن اکتفاء نمی‌شود؟»
حضرت در پاسخ نوشت: «اعتقاد به این که چیزی مانند او نیست و او همواره شنوا، دانا و بینا بوده و می‌باشد و او آنچه را بخواهد، انجام می‌دهد.»

۵ ـ ابن عبّاس گوید: عربی بادیه نشین خدمت پیامبر ؐ آمد و عرض کرد: «ای پیامبر خدا! چیزی



مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ يَعْلَى الْكُوفِيِّ عَنْ جُوَيْبِرٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ: «مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ» قَالَ الاعْرَابِيُّ: وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ: «تَعْرِفُهُ بِلا مِثْلٍ وَ لا شِبْهٍ وَ لا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لا كُفْوَ لَهُ وَ لا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ».



۴۰۷ / کمترین چیزی که در شناخت توحید کافی است.

از غرایب علم، به من بیاموز .» حضرت فرمود : «در اصل و آغاز علم چه کرده‌ای که از غرایب آن می‌پرسی ؟» آن مرد عرض کرد : «ای پیامبر خدا ! اصل و آغاز علم چیست ؟» فرمود : «شناختن خدا. اعرابی (بیابانی) عرض کرد : شناختن واقعی خدا چیست ؟ فرمود : «او را بی‌مثل و همتا بشناسی و آنکه او یکی و یگانه ، ظاهر ، باطن ، اوّل و آخر است، هم تراز و نظیری ندارد و این شناختن واقعی است .»



۴۱. باب أنه عز و جل لا يعرف إلا به

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ؟! فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ أَبِي رُبَيْحَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَفَعَهُ قَالَ: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: بِمَا عَرَّفَنِي نَفْسَهُ؟ قِيلَ: وَ كَيْفَ عَرَّفَكَ نَفْسَهُ؟ فَقَالَ: لَا تُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ: شَيْءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ: أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ».

۳. حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَ أُولِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ».

۴. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ: عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ

بخش چهل و یکم

خدای عزّوجلّ جز به خودش شناخته نمی‌شود.

۱ ـ منصور بن حازم گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من با گروهی گفتگو نمودم و به آنان گفتم: خدا بزرگوارتر و گرامی‌تر از آن است که به (دید) آفریدگانش شناخته شود، بلکه این بندگان هستند که به وسیلهٔ خدا شناخته می‌شوند.» حضرت فرمود: «خدا تو را رحمت کند.»

۲ ـ علی بن عقبه، غلام آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایت مرفوعه‌ای می‌گوید: از امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیده شد: پروردگار خود را به چه چیزی شناختی؟ فرمود: «به آنچه خود را به من شناسانیده است. عرض شد: «چگونه خود را به تو معرفی کرده است؟» فرمود: هیچ چهره‌ای به او شباهت ندارد، او را نمی‌توان به حواس درک کرد و به مردم قیاس نمی‌شود. با وجود دوری، نزدیک است و با وجود نزدیکی، دور است، بالای هر چیزی است و نمی‌توان گفت: چیزی فوق اوست. در پیش روی هر چیزی است (که بر همه پیشی دارد) و نمی‌توان گفت: چیزی بر او پیشی گرفته است، در همهٔ چیزها داخل است، امّا نه چون چیزی که داخل چیز دیگری باشد و از چیزها خارج است، نه مانند چیزی که خارج از چیز دیگری باشد. پاک و منزّه است آن فقط که این چنین است و غیر او چنین نیست و هر چیزی را آغازی است.»

۳ ـ فضل بن سَکن از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که حضرتش عليه السلام فرمود: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «خدا را به وسیلهٔ خدا، رسول او را به رسالت و پیامبری و صاحبان امر را به معروف، عدالت و نیکوئی بشناسید.»

۴ ـ سلمان فارسی در یک حدیث طولانی ـ که در آن ورود جاثلیق (یکی از رهبران اُسقُف‌های مسیحیان) را به همراه صد نفر از نصاری، و پرسشهایی که جاثلیق از ابوبکر پرسید و ابوبکر نتوانست بیان کند. آنگاه او به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام راهنمایی شد و از آن حضرت پرسشهایی کرد

الْجَاثِلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى وَ مَا سَأَلَ عَنْهُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ عَنْهَا وَ كَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَرَفْتَ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ أَمْ عَرَفْتَ مُحَمَّداً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: «مَا عَرَفْتُ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّداً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ حِينَ خَلَقَهُ وَ أَحْدَثَ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدْلالٍ وَ إِلْهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَةٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلائِكَةَ طَاعَتَهُ وَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ بِلا شِبْهٍ وَ لا كَيْفٍ».

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في آخر أجزاء كتاب النبوة.

۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ يَقُولُ: مَعْنَى قَوْلِهِ: «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» يَعْنِي: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الاشْخَاصَ وَ الالْوَانَ وَ الْجَوَاهِرَ فَالاعْيَانُ الابْدَانُ وَ الْجَوَاهِرُ الارْوَاحُ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ لا يُشْبِهُ جِسْماً وَ لا رُوحاً وَ لَيْسَ لاحَدٍ فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الدَّرَّاكِ أَثَرٌ وَ لا سَبَبٌ هُوَ الْمُتَفَرِّدُ بِه خَلَقَ الارْوَاحَ وَ الاجْسَامَ فَمَنْ نَفَى عَنْهُ الشِّبْهَيْنِ: شِبْهَ الابْدَانِ وَ شِبْهَ الارْوَاحِ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوِ الْبَدَنِ أَوِ النُّورِ فَلَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ بِاللَّهِ.

۶. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ رَجُلا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا ذَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ هَمِّي وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي. قَالَ: فَبِمَا ذَا شَكَرْتَ نَعْمَاءَهُ. قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى بَلاءٍ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّي وَ أَبْلَى بِهِ غَيْرِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْعَمَ عَلَيَّ فَشَكَرْتُهُ. قَالَ: فَلِمَا ذَا أَحْبَبْتَ لِقَاءَهُ قَالَ لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدِ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ».

۷. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى

و حضرت آنها را پاسخ داده ـ گوید: از جمله از حضرت ﷺ پرسید: تو خدا را به وسیلهٔ محمّد ﷺ شناختی، یا محمّد ﷺ را به وسیلهٔ خدا شناختی؟»

علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: «من خدا را به وسیلهٔ محمّد ﷺ نشناختم، ولیکن محمّد ﷺ را به وسیلهٔ خدا شناختم، آنگاه که او را آفرید و اندازه‌ها را از طول و عرض در او احداث فرمود. پس شناختم که آن حضرت تدبیر شدهٔ مصنوع است که خداوند به استدلال و اراده و الهامی از او، او را تدبیر فرمود. چنان که طاعت خود را به فرشتگان الهام نمود و خود را بی‌مانند و چون و چگونگی ذات به ایشان شناسانیده است.»

مؤلّف می‌گوید: این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز آن را آوردیم و تمام آن را در پایانِ کتاب «النبوّة» آورده‌ام.

۵ـ علی بن احمد گوید: از محمّد بن یعقوب شنیدم که می‌گفت: «معنای گفتار حضرتش: «خدا را به وسیلهٔ خدا بشناسید» آن است که خداوند شخص‌ها، رنگ‌ها و جوهرها را آفریده است، پس اعیان همان بدن‌ها است و جوهرها همان روح‌ها، و خداوند متعال به هیچ جسم و روحی شباهت ندارد و کسی را در آفریدن روح ـ که نهایت حس و دریافت را دارد ـ اثر و سببی نیست. او در آفرینش روح‌ها و جسم‌ها تنها و یگانه است. پس هر که، دو شباهت را ـ که یکی شباهت به بدن‌ها و دیگری شباهت به روح‌ها است ـ از او نفی کند، در واقع خدا را به وسیلهٔ خدا شناخته، و کسی که او را به روح یا بدن، یا نور تشبیه کند، خدا را به وسیلهٔ خدا نشناخته است.»

۶ـ زیاد بن منذر از امام باقر ﷺ از پدرش، از جدّ بزرگوارش ﷺ نقل می‌کند: مردی در محضر امیرالمؤمنین ﷺ برخاست و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! پروردگارت را به چه چیزی شناختی؟» فرمود: «به فسخ شدن تصمیم‌ها و به نقض آنچه را می‌خواستم انجام دهم. آنگاه که قصد کردم در بین من و مقصودم مانع شد و تصمیم بر چیزی گرفتم و قضا با عزم من مخالف شد. دانستم که تدبیر کننده، غیر از من است.» عرض کرد: «پس نعمت‌های او را به چه چیزی شکر کردی؟»

فرمود: «نظر کردم به بلا و زحمتی که آن را از من گردانید و غیر مرا به آن امتحان نمود، پس دانستم که بر من انعام فرمود و به این سبب او را شکر کردم.» عرض کرد: «برای چه لقای او را دوست داشتی؟» فرمود: «چون او را دیدم که دین فرشتگان، فرستادگان و پیامبران خود را برای من برگزیده، دانستم آن کسی که مرا به این برگزیدگی اکرام و نوازش فرموده، مرا فراموش نمی‌کند و به این جهت لقای او را دوست داشتم.»

۷ـ عیّاش بن یزید، غلام زید بن علی گوید: پدرم از امام کاظم ﷺ نقل می‌کرد که گروهی به امام

زَيْدِبْنِ عَلِيّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى‌بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ قَوْمٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام: نَدْعُو فَلا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لأنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لا تَعْرِفُونَهُ».

۸. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ‌بْنُ أَحْمَدَبْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ‌بْنِ سَالِمٍ قَالَ سُئِلَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ: بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ عَزَمْتُ فَفُسِخَ عَزْمِي وَ هَمَمْتُ فَنُقِضَ هَمِّي».

۹. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ‌بْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَّازُ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ‌بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ‌بْنُ سَالِمٍ قَالَ: حَضَرْتُ مُحَمَّدَبْنَ النُّعْمَانِ الاحْوَلَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِتَوْفِيقِهِ وَ إِرْشَادِهِ وَ تَعْرِيفِهِ وَ هِدَايَتِهِ قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ هِشَامَ‌بْنَ الْحَكَمِ فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَقُولُ لِمَنْ يَسْأَلُنِي فَيَقُولُ لِي بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قُلْتُ: عَرَفْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ بِنَفْسِي؛ لانَّهَا أَقْرَبُ الاشْيَاءِ إِلَيَّ وَ ذَلِكَ أَنِّي أَجِدُهَا أَبْعَاضاً مُجْتَمِعَةً وَ أَجْزَاءً مُؤْتَلِفَةً ظَاهِرَةَ التَّرْكِيبِ مُتَبَيِّنَةَ الصَّنْعَةِ مَبْنِيَّةً عَلَى ضُرُوبٍ مِنَ التَّخْطِيطِ وَ التَّصْوِيرِ زَائِدَةً مِنْ بَعْدِ نُقْصَانٍ وَ نَاقِصَةً مِنْ بَعْدِ زِيَادَةٍ قَدْ أُنْشِئَ لَهَا حَوَاسُّ مُخْتَلِفَةٌ وَ جَوَارِحُ مُتَبَايِنَةٌ مِنْ بَصَرٍ وَ سَمْعٍ وَ شَامٍّ وَ ذَائِقٍ وَ لامِسٍ مَجْبُولَةً عَلَى الضَّعْفِ وَ النَّقْصِ وَ الْمَهَانَةِ لا تُدْرِكُ وَاحِدَةٌ مِنْهَا مُدْرَكَ صَاحِبَتِهَا وَ لا تَقْوَى عَلَى ذَلِكَ عَاجِزَةً عِنْدَ اجْتِلابِ الْمَنَافِعِ إِلَيْهَا وَ دَفْعِ الْمَضَارِّ عَنْهَا وَ اسْتَحَالَ فِي الْعُقُولِ وُجُودُ تَأْلِيفٍ لا مُؤَلِّفَ لَهُ وَ ثَبَاتُ صُورَةٍ لا مُصَوِّرَ لَهَا فَعَلِمْتُ أَنَّ لَهَا خَالِقاً خَلَقَهَا وَ مُصَوِّراً صَوَّرَهَا مُخَالِفاً لَهَا عَلَى جَمِيعِ جِهَاتِهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ)[۱].

۱۰. حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ جَعْفَرٍ أَبُو الْحُسَيْنِ الاسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ‌بْنُ الْمَأْمُونِ الْقُرَشِيُّ عَنْ عُمَرَبْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ‌بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ: إِنَّ لِي مَسْأَلَةً تَسْتَأْذِنُ لِي عَلَى

---

۱. الذاريات / ۲۱.

صادق ﷺ عرض کردند: چرا ما دعا می‌کنیم، مستجاب نمی‌شود؟ فرمود: «به جهت این که شما کسی را می‌خوانید که او را نمی‌شناسید.»

۸ـ هشام بن سالم گوید: از امام صادق ﷺ پرسیده شد: «به چه چیزی پروردگار خود را شناختی؟» امام فرمود: «به تغییر یافتن قصدها و شکستن خواسته‌ها، قصد کردم، قصدم تغییر کرد و آرزو کردم، آرزویم شکست.

۹ـ هشام بن سالم گوید: «در نزد محمّد بن نعمان احول حاضر شدم، شخصی برخاست و گفت: چگونه پروردگار خود را شناختی؟» گفت: «به وسیلهٔ توفیق، ارشاد، تعریف و هدایت او.» هشام می‌گوید: «از نزد او رفتم و هشام بن حکم را ملاقات نمودم و به او گفتم: در پاسخ کسی که از من می‌پرسد چگونه پروردگار خود را شناختی چه بگویم؟» هشام گفت: «اگر پرسش‌گری بپرسد، پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ پاسخ می‌دهم، خدا را به نفس خود شناختم، زیرا او نزدیکترین چیزها، نزد من است. به این بیان که من آن وجودم پاره‌های گرد آمده و اجزا بهم آمیخته می‌باشد که ترکیبش ظاهر و هویدا و ساختارش آشکار و پیدا است که بر انواع نگار و تصویر بنا شده و بعد از نقصان، زیادتی دارد و بعد از زیادتی، نقصان دارد. برای او حواس مختلف و جوارح متباین ـ از چشم، گوش، بوینده، چشنده و لمس کننده ـ ایجاد شده و بر ضعف، نقصان و خواری خلق شده که هیچ یک از آن حواس نمی‌تواند که در یافتهٔ صاحبش را ـ که حاسهٔ دیگر باشد ـ دریابد و توان آن را ندارد و از جلب منفعت‌ها به سوی خود و دفع ضرر از خود ناتوان است و وجود تألیف و ترکیبی که تألیف کننده‌ای برایش نیست و ثبات صورتی که صورت دهنده‌ای ندارد در عقول محال است. پس دانستم که آفریننده‌ای او را آفریده است و نگارنده‌ای که او را نگاشته است که با آن، در همهٔ جهاتش مخالفت دارد. خدا می‌فرماید: «و نشانه‌هایی در خودتان است. آیا نمی‌بینید؟»

۱۰ـ هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیصانی به من گفت: «پرسشی دارم که می‌خواهم اجازهٔ ورود به محضر مولایت را برای من بگیری، زیرا من از گروهی از دانشمندان آن را پرسیدم، ولی پاسخ قانع کننده ندادند.»

گفتم: «آیا میل داری که مرا از آن پرسش آگاه سازی، شاید من بتوانم جوابی بدهم که تو آن را بپسندی؟» ابو شاکر گفت: «من دوست دارم که به واسطهٔ آن امام صادق ﷺ را ملاقات کنم.»

صَاحِبِكَ فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا جَمَاعَةً مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمَا أَجَابُونِي بِجَوَابٍ مُشْبِعٍ فَقُلْتُ: هَلْ لَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي بِهَا فَلَعَلَّ عِنْدِي جَوَاباً تَرْتَضِيهِ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَلْقَى بِهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ: أَ تَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ؟ فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ» فَقَالَ لَهُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ لَكَ صَانِعاً؟ فَقَالَ: «وَجَدْتُ نَفْسِي لا تَخْلُو مِنْ إِحْدَى جِهَتَيْنِ: إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا أَوْ صَنَعَهَا غَيْرِي فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلا أَخْلُو مِنْ أَحَدِ مَعْنَيَيْنِ: إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً أَوْ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً فَقَدِ اسْتَغْنَتْ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنْعَتِهَا وَ إِنْ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدُومَ لا يُحْدِثُ شَيْئاً فَقَدْ ثَبَتَ الْمَعْنَى الثَّالِثُ أَنَّ لِي صَانِعاً وَ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» فَقَامَ وَ مَا أَحَارَ جَوَاباً.

قال مصنف هذا الكتاب: القول الصواب في هذا الباب هو أن يقال: عرفنا الله بالله؛ لأنا إن عرفناه بعقولنا فهو عز و جل واهبها و إن عرفناه عز و جل بأنبيائه و رسله و حججه ع فهو عز و جل باعثهم و مرسلهم و متخذهم حججا؛ و إن عرفناه بأنفسنا فهو عز و جل محدثها فبه عرفناه.

وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «لَوْ لا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا وَ لَوْ لا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ».

و معناه: لو لا الحجج ما عرف الله حق معرفته و لو لا الله ما عرف الحجج و قد سمعت بعض أهل الكلام يقول لو أن رجلا ولد في فلاة من الأرض و لم ير أحدا يهديه و يرشده حتى كبر و عقل و نظر إلى السماء و الأرض لدله ذلك على أن لهما صانعا و محدثا فقلت إن هذا شيء لم يكن و هو إخبار بما لم يكن أن لو كان كيف كان يكون؛ و لو كان ذلك لكان لا يكون ذلك الرجل إلا حجة الله تعالى ذكره على نفسه كما في الأنبياء عليهم السلام منهم من بعث إلى نفسه و منهم من بعث إلى أهله و ولده و منهم من بعث إلى أهل محلته و منهم من بعث إلى أهل بلده و منهم من بعث إلى الناس كافة و أما استدلال ابراهيم الخليل عليه السلام بنظره إلى الزهرة ثم إلى القمر ثم إلى الشمس و قوله فَلَمَّا أَفَلَتْ: قَالَ: (يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ) فإنه عليه السلام كان نبيا ملهما مبعوثا مرسلا و كان جميع قوله بإلهام الله عز و جل إياه و ذلك قوله عز و جل: (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا

من برای او اجازه تشرّف گرفتم. خدمت حضرت رسید حضرت به او فرمود: «از آنچه برایت ظاهر و هویدا شده بپرس.» ابو شاکر عرض کرد: «دلیل بر این که برای تو آفریننده‌ای هست، چیست؟» حضرت فرمود: «من خود را چنان یافتم که وجودم از یکی از دو جهت خالی نیست: یا خودم را خودم ساخته‌ام یا دیگری مرا ساخته است. و بنابر اوّل، من از یکی از دو معنا خالی نیستم: یا آن که من بودم و خودم را ساخته‌ام و یا آنکه نبوده‌ام و خود را ساخته‌ام. پس اگر من آن را ساخته‌ام و موجود بوده‌ام، پس وجودم از ساختن بی‌نیاز بوده و اگر نبوده‌ام، تو می‌دانی که نبود، چیزی را پدید نمی‌آورد. پس معنای سوّم ثابت می‌شود که مرا صانعی هست و آن خدا، پروردگار جهانیان است. پس ابو شاکر برخاست و هیچ پاسخی نگفت.

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: گفتار درست در این بخش همان است که گفته شود: ما خدا را به وسیلهٔ خدا شناختیم، چراکه اگر ما او را به وسیلهٔ عقلهای خویش بشناسیم، در واقع همان خدای بزرگ آن را بخشیده است و اگر خدا را به وسیلهٔ پیامبران و رسولان و حجّتهای او - صلوات الله علیهم - بشناسیم، همان خدای بزرگ آنها را برانگیخته و فرستاده و آنها را حجّت قرار داده است و اگر او را به وسیلهٔ خودمان بشناسیم، همو آن را احداث فرموده. پس او را به خودش شناختیم. پس این که امام صادق عليه السلام فرمود: اگر خدا نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد معنایش این است که اگر حجّتهای خدا نبودند، خدا به حقیقت شناختنش، شناخته نمی‌شد و اگر خدا نبود حجّتها شناخته نمی‌شدند.

من از متکلّمی شنیدم که می‌گفت: «اگر مردی در زمین بیابانی متولّد شود وکسی را نبیند که او را هدایت کند، تا این که بزرگ و عاقل شود و به آسمان و زمین بنگرد؛ همین او را دلالت می‌کند که اینها صانع و محدثی دارند.» من گفتم: «این چیزی است که نبوده و این خبر دادن است از آنچه واقع نشده که اگر باشد، چگونه خواهد بود و اگر چنین امری باشد، این مرد جز حجّت خدا بر نفس خود نخواهد بود. چنان که در مورد پیامبران عليهم السلام این گونه بود که برخی از آنان برای خود مبعوث بود، برخی دیگر برای خانواده و فرزندانش مبعوث بود، برخی از آنها برای اهل محلّه‌اش مبعوث بود. بعضی از آنها برای مردم شهر خود مبعوث بود و برخی دیگر برای عموم مردم مبعوث بود.

و در مورد استدلال ابراهیم خلیل عليه السلام که نگاهی به زهره، آن گاه به ماه، آن گاه به آفتاب کرد و در



إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ)[1] و ليس كل أحد كإبراهيم عليه السلام و لو استغنى في معرفة التوحيد بالنظر عن تعليم الله عز و جل و تعريفه لما أنزل الله عز و جل ما أنزل من قوله: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ)[2] و من قوله: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) إلى آخرها و من قوله: (بَدِيعُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الأرْضِ أَنّٰى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صٰاحِبَةٌ إلى قوله وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)[3] و آخر الحشر و غيرها من آيات التوحيد.







---

۱. الأنعام / ۸۳.
۲. محمّد / ۱۹.
۳. الأنعام / ۱۰۳.



هنگامی که آفتاب غروب نمود گفت : «ای قوم من ! به راستی من از آنچه شرک می‌ورزید دور هستم» بی‌تردید حضرت ﷺ پیامبری بود که به او الهام می‌شد و از طرف خدا برانگیخته و فرستاده شده بود و همهٔ گفتار او به الهام الهی بود و همین است گفتار خدا : «و این حجّت و برهان ماست که به ابراهیم دادیم تا با آن برگروه خود حجّت اقامه کند» و هر کسی همچون ابراهیم ﷺ نیست و اگر در مورد معرفت و شناخت توحید خدا به نظر و فکر ، از تعلیم خدا بی‌نیازی حاصل می‌شد ، خداوند آنچه راکه فرو فرستاده ، فرو نمی‌فرستاد که می‌فرماید : «پس بدان که معبودی به حق جز خدای مطلق نیست» و آنجا که می‌فرماید : بگو : «او خدای یگانه است ...» و آنجا که می‌فرماید : «او پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است. چگونه او را فرزندی است در حالی که او صاحب و رفیقی ندارد ... و او لطیف و خبیر است» و آیاتی که در پایان سورهٔ حشر آمده و دیگر آیاتی که در مورد توحید نازل شده است.»





۴۲. باب إثبات حدوث العالم

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بن مَنْصُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ: دَخَلَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ أَحَدُ النُّجُومِ الزَّوَاهِرِ وَ كَانَ آبَاؤُكَ بُدُوراً بَوَاهِرَ وَ أُمَّهَاتُكَ عَقِيلاتٍ عَبَاهِرَ وَ عُنْصُرُكَ مِنْ أَكْرَمِ الْعَنَاصِرِ وَ إِذَا ذُكِرَ الْعُلَمَاءُ فَبِكَ تُثْنَى الْخَنَاصِرُ؛ فَخَبِّرْنِي أَيُّهَا الْبَحْرُ الْخِضَمُّ الزَّاخِرُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَسْتَدِلُّ عَلَيْهِ بِأَقْرَبِ الاشْيَاءِ» قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: فَدَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِبَيْضَةٍ فَوَضَعَهَا عَلَى رَاحَتِهِ فَقَالَ: «هَذَا حِصْنٌ مَلْمُومٌ دَاخِلُهُ غِرْقِيٌّ رَقِيقٌ لَطِيفٌ بِهِ فِضَّةٌ سَائِلَةٌ وَ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ ثُمَّ تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الطَّاوُسِ أَ دَخَلَهَا شَيْءٌ؟» فَقَالَ: لا قَالَ: «فَهَذَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ» قَالَ: أَخْبَرْتَ فَأَوْجَزْتَ وَ قُلْتَ: فَأَحْسَنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا لا نَقْبَلُ إِلاَّ مَا أَدْرَكْنَاهُ بِأَبْصَارِنَا أَوْ سَمِعْنَاهُ بِآذَانِنَا أَوْ شَمِمْنَاهُ بِمَنَاخِرِنَا أَوْ ذُقْنَاهُ بِأَفْوَاهِنَا أَوْ لَمَسْنَاهُ بِأَكُفِّنَا أَوْ تُصُوِّرَ فِي الْقُلُوبِ بَيَاناً أَوِ اسْتَنْبَطَهُ الرَّوِيَّاتُ إِيقَاناً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «ذَكَرْتَ الْحَوَاسَّ الْخَمْسَ وَ هِيَ لا تَنْفَعُ شَيْئاً بِغَيْرِ دَلِيلٍ كَمَا لا يُقْطَعُ الظُّلْمَةُ بِغَيْرِ مِصْبَاحٍ».

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: «يَا ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ؟!» فَقَالَ: لا لَسْتُ بِمَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عليه السلام: «فَلَوْ كُنْتَ مَصْنُوعاً كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ» فَلَمْ يُحِرِ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ جَوَاباً وَ قَامَ وَ خَرَجَ.

۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ ره قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْعَالَمِ؟

بخش چهل و دوّم

اثبات حدوث عالم

۱ ـ علی بن منصور گوید : از هشام بن حکم شنیدم که می‌گفت : ابو شاکر دیصانی خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شد و به آن حضرت عرض کرد : «تو ، یکی از ستارگان درخشانی ، و پدرانت بدرهای تابان بودند و مادرانت خردمندان گران سنگ و بزرگان و گلهای بوستان افروز بودند . عنصر و سرشت تو از کریم‌ترین عنصرها است و آنگاه که دانشمندان یاد شوند انگشتان کوچک‌تر به طرف تو ، دو تا می‌شود (یعنی همه اوّل تو را می‌شمارند ، چراکه هر کسی شمارش را با انگشت کوچکتر آغاز می‌کند .) پس ای دریای پر آب موّاج ! بفرمایید که چه دلیلی بر حدوث جهان است ؟»

امام صادق ﷺ فرمود : «به نزدیک‌ترین چیزها استدلال می‌کنم .» ابو شاکر عرض کرد : «آن چیست ؟» امام صادق ﷺ تخم پرنده‌ای را طلبید و آن را بر کف دست خویش گذاشت و فرمود : «این حصاری است محکم و سرپوشیده ، داخل آن پرده‌ای است نازک و نظیف که سفیده‌ای چون نقره روان و زرده‌ای چون طلای مایع به آن چسبیده است ، آنگاه که می‌شکافد، پرنده‌ای همچون طاووس از آن بیرون می‌آید . آیا چیزی در آن داخل شده ؟» ابو شاکر گفت : «نه .» حضرت فرمود : «پس این دلیلی بر حدوث جهان است .» ابو شاکر گفت : «به طور اختصار بیان کردی و خوب گفتی . شما می‌دانید، ما دلیلی را نمی‌پذیریم مگر آن که ما آن را با چشم‌های خویش دریابیم ، یا باگوش‌های خود آن را بشنویم ، یا به سوراخ‌های بینی خود آن را ببوییم ، یا با دهان خود آن را بچشیم ، یا باکف دستهای خود آن را لمس کنیم ، یا آنچه از روی بیان در دلها متصوّر شده باشد ، یا اندیشه‌ها آن را به طور یقین، استنباط کنند .» امام صادق ﷺ فرمود : «حواس پنج‌گانه را یادآور شدی و آنها بی‌دلیل هیچ فایده‌ای ندارند ، چنان که تاریکی بدون چراغ از بین نمی‌رود .»

۲ ـ هشام بن حکم گوید : ابن ابی العوجاء خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شد . حضرت به او فرمود : «ای پسر ابو العوجاء ! آیا تو ساخته شده‌ای یا غیر ساخته شده؟» گفت : «نه ، من مصنوع نیستم .» امام صادق ﷺ فرمود : «اگر مصنوع بودی چگونه می‌بودی ؟» ابن ابی العوجاء نتوانست پاسخی دهد، برخاست و بیرون رفت .

۳ ـ حسین بن خالد گوید : شخصی خدمت حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ شرفیاب شد و عرض



قَالَ: «أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكَوِّنْ نَفْسَكَ وَ لا كَوَّنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ».

۴. حَدَّثَنَا احمد بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ: قَالَ لِي هِشَامُ بن الْحَكَمِ: كَانَ زِنْدِيقٌ بِمِصْرَ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عِلْمٌ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَاظِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا فَقِيلَ لَهُ: هُوَ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ الزِّنْدِيقُ إِلَى مَكَّةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَارَبَنَا الزِّنْدِيقُ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الطَّوَافِ فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٌ عليه السلام: «مَا اسْمُكَ»؟ قَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ قَالَ: «فَمَا كُنْيَتُكَ»؟ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ: «فَمَنِ الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ أَ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الارْضِ؟! وَ أَخْبِرْنِي عَنِ ابْنِكَ أَ عَبْدُ إِلَهِ السَّمَاءِ؟ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الارْضِ؟!» فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ» قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قُلْتُ لِلزِّنْدِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيْهِ؟! فَقَبَّحَ قَوْلِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اذَا فَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ فَأْتِنَا».



فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَتَاهُ الزِّنْدِيقُ فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ لِلزِّنْدِيقِ: «أَ تَعْلَمُ أَنَّ لِلارْضِ تَحْتاً وَ فَوْقاً؟!» قَالَ: نَعَمْ قَالَ: «فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟!» قَالَ: لا قَالَ: «فَمَا يُدْرِيكَ بِمَا تَحْتَهَا؟!» قَالَ: لا أَدْرِي إِلاَّ أَنِّي أَظُنُّ أَنْ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيْقِنْ» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «فَصَعِدْتَ السَّمَاءَ؟!» قَالَ: لا قَالَ: «فَتَدْرِي مَا فِيهَا؟!» قَالَ: لا قَالَ: «فَأَتَيْتَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَنَظَرْتَ مَا خَلْفَهُمَا؟!» قَالَ: لا قَالَ: «فَعَجَباً لَكَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الارْضِ وَ لَمْ تَصْعَدِ السَّمَاءَ وَ لَمْ تُخْبَرْ هُنَالِكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاحِدٌ مَا فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لا يَعْرِفُ؟!» فَقَالَ الزِّنْدِيقُ: مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا أَحَدٌ غَيْرُكَ.



قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فَأَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ ذَلِكَ فَلَعَلَّ هُوَ أَوْ لَعَلَّ لَيْسَ هُوَ؟» قَالَ الزِّنْدِيقُ: وَ لَعَلَّ ذَاكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَيُّهَا الرَّجُلُ لَيْسَ لِمَنْ لا يَعْلَمُ حُجَّةٌ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَلا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ تَفَهَّمْ عَنِّي فَإِنَّا لا نَشُكُّ فِي اللَّهِ أَبَداً أَ مَا تَرَى الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ يَلِجَانِ وَ لا يَشْتَبِهَانِ يَذْهَبَانِ وَ يَرْجِعَانِ؟! قَدِ اضْطُرَّا لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلاَّ مَكَانُهُمَا فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلا يَرْجِعَانِ فَلِمَ





کرد: «ای فرزند رسول الله! دلیل بر حدوث عالم چیست؟» فرمود: «تو نبوده‌ای، بعداً موجود شده‌ای و به طور حتم دانسته‌ای که تو خود را به وجود نیاورده‌ای و کسی که همانند توست، تو را به وجود نیاورده و هستی نداده است.»

۴ـ هشام بن حکم گوید: زندیقی در مصر بود که از جانب امام صادق علیه السلام مطالبی چند (در مورد توحید، یا در مورد فضل و کمال آن حضرت، یا مذمّتی که در مورد زندیقان می‌فرمود) به گوش او رسید، آن زندیق به طرف مدینه حرکت کرد، تا با آن حضرت مناظره کند. هنگامی که به مدینه رسید، حضرت را در آنجا نیافت. از احوال حضرت پرسید، به او گفتند: حضرت در مکّه تشریف دارد. او به طرف مکّه حرکت کرد. ما نیز در آن سفر همراه حضرت بودیم. ما با امام صادق علیه السلام مشغول طواف بودیم که آن زندیق به ما نزدیک شد و شانه به شانهٔ حضرت زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اسم تو چیست؟» گفت: «اسم من عبدالملک است.» فرمود: «کنیهٔ تو چیست؟» گفت: «ابوعبدالله.» حضرت فرمود: «آن پادشاهی که تو بندهٔ اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان آسمان است، یا از پادشاهان زمین؟ و بگو ببینم آیا پسرت بندهٔ خدای آسمان است یا بندهٔ خدای زمین؟»

زندیق خاموش شد، امام صادق علیه السلام فرمود: «آنچه می‌خواهی بگو تا با تو مناظره کنم و مغلوب شوی.» هشام بن حکم می‌گوید: من به آن زندیق گفتم: «آیا جواب حضرت را نمی‌گویی؟» زندیق از سخن من بدش آمد، امام صادق علیه السلام به او فرمود: «وقتی از طواف فارغ شدی، نزد ما بیا.» هنگامی که امام صادق علیه السلام طواف را به پایان رساند زندیق به خدمتش آمد و در پیش رویش نشست. ما نیز در خدمت حضرت حضور داشتیم. حضرت به زندیق فرمود: «آیا می‌دانی که زمین را زیر و زبری است؟» عرض کرد: «آری!» فرمود: «وارد زیر آن شده‌ای؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «پس چگونه از زیر آن آگاه شدی؟» عرض کرد: «نمی‌دانم، مگر آن که می‌پندارم که در زیر آن چیزی نیست.» امام صادق علیه السلام فرمود: «گمان و پندار عجز و درماندگی است مادامی که کسی یقین ندارد.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «به آسمان بالا رفته‌ای؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «می‌دانی که در آن چه چیزی است؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «آیا به جانب مشرق و مغرب رفته و در ورای آن دو نگاه کرده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «از تو تعجّب می‌کنم، نه به مشرق رفته‌ای و نه به مغرب، نه به زیر زمین فرو رفته‌ای و نه به آسمان صعود کرده‌ای و از آنجا خبردار نشده‌ای تا آنچه را که در ورای آنها است بشناسی و بدانی، در عین حال، آنچه را که در اینهاست انکار می‌کنی. آیا عاقل، آنچه را که نمی‌داند انکار می‌کند؟» زندیق گفت: «جز تو، کسی این گونه با من سخن نگفت.» امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا آنچه را که شنیدی، تردید داری (و می‌گویی:) شاید چنین باشد، شاید چنین نباشد؟» زندیق گفت: «شاید این چنین باشد.» امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مرد! کسی که نمی‌داند بر کسی که می‌داند، دلیلی ندارد و هیچ نادانی بر دانشمندی حجّتی ندارد. ای برادر مصری! از من بفهم و یاد بگیر! زیرا که ما هرگز در خدا شک و تردید نمی‌کنیم. آیا آفتاب و ماه و شب و روز را نمی‌بینی که در یکدیگر داخل می‌شوند و مشتبه نمی‌شوند. آنان ناگزیر می‌روند و باز می‌گردند. این دو،

يَرْجِعَانِ وَ إِنْ لَمْ يَكُونَا مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهاراً وَ النَّهارُ لَيْلا اضْطُرَّا وَ اللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ إِلَى دَوَامِهِمَا وَ الَّذِي اضْطَرَّهُمَا أَحْكَمُ مِنْهُمَا وَ أَكْبَرُ مِنْهُمَا» قَالَ الزِّنْدِيقُ: صَدَقْتَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَ تَظُنُّونَهُ بِالْوَهْمِ فَإِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ لِمَ لا يَرُدُّهُمْ وَ إِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لا يَذْهَبُ بِهِمْ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ؟ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ وَ الارْضُ مَوْضُوعَةٌ لِمَ لا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الارْضِ وَ لِمَ لا تَنْحَدِرُ الارْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا؟ فَلا يَتَمَاسَكَانِ وَ لا يَتَمَاسَكُ مَنْ عَلَيْهِمَا» فَقَالَ الزِّنْدِيقُ: أَمْسَكَهُمَا وَ اللَّهِ رَبُّهُمَا وَ سَيِّدُهُمَا فَآمَنَ الزِّنْدِيقُ عَلَى يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ أَعْيَنَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ آمَنَتِ الزَّنَادِقَةُ عَلَى يَدَيْكَ فَقَدْ آمَنَتِ الْكُفَّارُ عَلَى يَدَيْ أَبِيكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اجْعَلْنِي مِنْ تَلامِذَتِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: خُذْهُ إِلَيْكَ فَعَلِّمْهُ فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَ أَهْلِ شَامَ وَ حَسُنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

۵. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: أَلَيْسَ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «بَلَى» فَقَالَ: أَنَا أَخْلُقُ فَقَالَ عليه السلام لَهُ: «كَيْفَ تَخْلُقُ؟» فَقَالَ: أُحْدِثُ فِي الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَلْبَثُ عَنْهُ فَيَصِيرُ دَوَابُّ فَأَكُونُ أَنَا الَّذِي خَلَقْتُهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَلَيْسَ خَالِقُ الشَّيْءِ يَعْرِفُ كَمْ خَلْقُهُ؟» قَالَ: بَلَى، قَالَ: «فَتَعْرِفُ الذَّكَرَ مِنْهَا مِنَ الانْثَى وَ تَعْرِفُ كَمْ عُمُرُهَا؟!» فَسَكَتَ.

۶. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ: أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ حِينَ كَلَّمَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَادَ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي فَجَلَسَ وَ هُوَ سَاكِتٌ لا يَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَأَنَّكَ جِئْتَ تُعِيدُ بَعْضَ مَا كُنَّا فِيهِ؟!» فَقَالَ: أَرَدْتُ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «مَا أَعْجَبَ هَذَا تُنْكِرُ اللَّهَ وَ تَشْهَدُ أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ؟!» فَقَالَ: الْعَادَةُ تَحْمِلُنِي عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلامِ؟» قَالَ: إِجْلالا لَكَ وَ مَهَابَةً مَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي بَيْنَ

مکانی جز همان مکانی که در وقت رفتن و برگشتن دارند، ندارند. پس اگر می‌توانستند دارند که بروند و برنگردند، چرا بر می‌گردند؟ و اگر ناگزیر نباشند، چرا شب، روز و روز، شب نمی‌شود. ای برادر مصری! به خدا سوگند! که اینها به سوی دوامی که دارند، ناچارند و کسی که اینها را ناچار کرده، از اینها استوارتر و بزرگتر است.» زندیق عرض کرد: «راست گفتی.»

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: «ای برادر مصری! آنچه شما (گروه دهریان) به آن اعتقاد دارید و مذهب خود می‌سازید و به وهم و خیال آن را می‌پندارید (که آن که این افعال از او سر می‌زند دهر و روزگار است و این باطل است) چراکه اگر دهر آنها را می‌برد، چرا آنها را برنمی‌گرداند. و اگر آنها را برمی‌گرداند چرا آنها را نمی‌برد؟ این گروه (آفتاب، ماه، شب و روز) ناچارند و هیچ اختیار ندارند. ای برادر مصری! آسمان بلند شده و زمین پست شده، چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ چرا زمین در فوق طاقت خود سرازیر نمی‌شود؟ پس هیچ یک نمی‌توانند خود را نگاه دارند و هر که بر روی آنهاست نمی‌توانند یکدیگر را نگاه ندارند؟» زندیق گفت: «سوگند به خدا! که پروردگار ان دو و آقای آن دو آنها را نگاه داشته است.» آنگاه زندیق به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد.

حمران بن اعین به حضرت علیه السلام عرض کرد: «فدایت شوم! اگر زندیقان به دست تو ایمان می‌آورند. شگفت‌آور نیست، زیراکه کافران به دست پدرت ایمان آورده‌اند.» پس آن مؤمنی که به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد به حضرت عرض کرد: «مرا از شاگردان خودت قرارده! امام صادق علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: او نزد تو باشد و او را تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. او معلّم اهل مصر و اهل شام شد. او فرد پاک و پاکیزهٔ خوبی شد به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام از وی راضی گشته بود.»

۵ـ مروان بن مسلم گوید: ابن ابی العوجاء حضور امام صادق علیه السلام رسید و گفت: «آیا این گونه نیست که تو می‌پنداری که خدا، آفرینندهٔ همه چیز است؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «آری.» ابن ابی العوجاء گفت: «من چیزی را می‌آفرینم.» حضرت به او فرمود: «چگونه می‌آفرینی؟» گفت: «در مکانی مدفوع می‌کنم. آنگاه درنگی می‌نمایم، از آن حشراتی چند پدید می‌آید، پس من کسی هستم که اینها را آفریده‌ام!!» امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا این گونه نیست که آفرینندهٔ هر چیزی بایستی بشناسد و بداند که آفریده‌اش چگونه است؟» گفت: «آری.» حضرت فرمود: «می‌دانی که کدام یک از آنها نر، و کدام یک ماده است؟ مدّت عمر آنها را می‌دانی؟» ابن ابی العوجاء خاموش شد.

۶ـ محمّد بن یعقوب کلینی در حدیث مرفوعه‌ای گوید: در روز دوّم عبدالکریم بن ابی العوجاء حضور امام صادق علیه السلام رسید، و نشست و سکوت اختیار کرد و چیزی نمی‌گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: گویا آمده‌ای دربارهٔ برخی از اعتقادات ماکه قبلاً بحث کردیم بحث کنی؟ گفت: آری، ای فرزند رسول الله! منظورم همین است. امام صادق علیه السلام فرمود: «این چه عجیب است؟! تو خدا را انکار می‌کنی، ولی گواهی

يَدَيْكَ؛ فَإِنِّي شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَاظَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا تَدَاخَلَنِي هَيْبَةٌ قَطُّ مِثْلَ مَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَتِكَ قَالَ: «يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَفْتَحُ عَلَيْكَ بِسُؤَالٍ وَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ؟!» فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: أَنَا غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَصِفْ لِي لَوْ كُنْتَ مَصْنُوعاً كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ؟!» فَبَقِيَ عَبْدُ الْكَرِيمِ مَلِيّاً لا يُحِيرُ جَوَاباً وَ وَلَعَ بِخَشَبَةٍ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ: طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ قَصِيرٌ مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةُ خَلْقِهِ

فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ غَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَصْنُوعاً لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الامُورِ» فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ: سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَسْأَلْنِي أَحَدٌ عَنْهَا قَبْلَكَ وَ لا يَسْأَلُنِي أَحَدٌ بَعْدَكَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هَبْكَ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُسْأَلْ فِيمَا مَضَى فَمَا عِلْمُكَ أَنَّكَ لا تُسْأَلُ فِيمَا بَعْدُ عَلَى أَنَّكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ نَقَضْتَ قَوْلَكَ لانَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الاشْيَاءَ مِنَ الاوَّلِ سَوَاءٌ فَكَيْفَ قَدَّمْتَ وَ أَخَّرْتَ؟!» ثُمَّ قَالَ: «يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ أَزِيدُكَ وُضُوحاً؛ أَ رَأَيْتَ لَوْ كَانَ مَعَكَ كِيسٌ فِيهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: هَلْ فِي الْكِيسِ دِينَارٌ؟ فَنَفَيْتَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكِيسِ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: صِفْ لِيَ الدِّينَارَ وَ كُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ؟ هَلْ كَانَ لَكَ أَنْ تَنْفِيَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكِيسِ وَ أَنْتَ لا تَعْلَمُ؟» قَالَ: لا.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فَالْعَالَمُ أَكْبَرُ وَ أَطْوَلُ وَ أَعْرَضُ مِنَ الْكِيسِ فَلَعَلَّ فِي الْعَالَمِ صَنْعَةً لا تَعْلَمُ صِفَةَ الصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصَّنْعَةِ!» فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ وَ أَجَابَ إِلَى الاسْلامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ بَقِيَ مَعَهُ بَعْضٌ فَعَادَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ: أَقْلِبُ السُّؤَالَ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ» فَقَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الاجْسَامِ؟ فَقَالَ: «إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَ لا كَبِيراً إِلا إِذَا ضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ وَ فِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَ انْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الاولَى وَ لَوْ كَانَ قَدِيماً مَا زَالَ وَ لا حَالَ لانَّ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوجَدَ وَ يَبْطُلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الاولَى دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ يَجْتَمِعَ صِفَةُ الازَلِ وَ الْعَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ» فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ: هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرْيِ الْحَالَتَيْنِ وَ الزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدْلَلْتَ عَلَى حُدُوثِهَا؛ فَلَوْ بَقِيَتِ الاشْيَاءُ عَلَى صِغَرِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَى حُدُوثِهَا؟



می‌دهی که من پسر رسول خدایم ؟!» گفت : «عادت، مرا بر این وا می‌دارد .» امام صادق ﷺ فرمود : «پس چه چیز تو را از سخن گفتن باز می‌دارد ؟» گفت : «بخاطر جلال و هیبت تو، زبانم در پیش روی تو یارای سخن گفتن ندارد ، زیراکه من علمای زیادی را مشاهده نموده‌ام و با متکلّمان بسیاری مباحثه کرده‌ام ، هرگز هیبت و ترسی در دل من ایجاد نشده آن گونه که از هیبت تو ترس در دل من ایجاد می‌شود .» حضرت فرمود : «این گونه است ، ولی من راه پرسش را بر تو می‌گشایم .» آنگاه رو به او کرد و فرمود : «تو آفریده‌ای یا غیر آفریده؟» عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت : «بلکه من آفریده نیستم .» امام صادق ۷ فرمود : «برای من توصیف کن که اگر آفریده بودی ، چگونه می‌بودی ؟» عبدالکریم زمان زیادی خاموش ماند و نتوانست پاسخی بدهد و چوبی را که در پیش رویش بود ، گرفته بود (و در آن می‌اندیشید) و می‌گفت : «دراز ، پهن، عمیق ، کوتاه ، متحرّک و ساکن است و هر یک از اینها صفت آفرینش آن است .» امام صادق ﷺ به او فرمود : «پس اگر تو صفتِ صنعت و ساختن را غیر از اینها نمی‌دانی پس خود را آفریده قرار ده ، به جهت آنچه در نفس خود می‌یابی از آنچه از این امور حادث می‌شود .» عبدالکریم گفت : «مرا دربارهٔ مسأله‌ای پرسیدی که کسی پیش از تو از من نپرسیده بود و هیچ کس بعد از تو نیز چنین پرسشی از من نخواهد پرسید .» امام صادق ﷺ فرمود : «گیرم که دانستی که تو در زمان گذشته از همچو پرسشی سؤال نشده‌ای چگونه فهمیدی که بعد از این ، با آن سؤال نخواهی شد و تو ای عبدالکریم ! سخن خود را شکستی ، چراکه پندار تو این است که چیزها از اوّل برابرند، پس چگونه مرا به فضل علم مقدّم داشتی و دیگران را به تأخیر انداختی ؟» سپس فرمود : «ای عبدالکریم ! توضیح بیشتری بدهم ، اگر کیسه گوهری با تو باشد ، شخصی به تو گوید : آیا در این کیسه دیناری هست ؟ تو بودن دینار را در کیسه نفی کنی (و بگویی : دیناری در آن نیست) گوینده به تو گوید : دینار را برای من توصیف کن و تو از وصف آن آگاه نباشی ، آیا برای تو رواست که بودن دینار را در کیسه نفی کنی و حال آن که تو نمی‌دانی ؟» گفت : «نه .» امام صادق ﷺ فرمود : «این جهان از کیسه بزرگتر ، درازتر و پهن‌تر است . پس شاید که در عالم صنعت و ساختاری باشد که تو از صفت آن صنعت و ساختار را از غیر صنعت آگاه نیستی .» در این هنگام عبدالکریم ساکت شد [مغلوب گشت] و برخی از اصحابش مسلمان شدند و برخی دیگر با او به همان اعتقاد باقی ماندند .

عبدالکریم روز سوّم خدمت حضرت رسید و گفت : «سؤال را برمی‌گردانم .» امام صادق ﷺ فرمود : «از هر چه می‌خواهی بپرس !» گفت : «دلیل بر حدوث اجسام چیست ؟» فرمود : «من چیز کوچک و بزرگی را نیافتم مگر آن که چون همانندش به آن ضمیمه شود ، بزرگتر می‌شود . در این عمل ، زوال و انتقالی از حالت اوّل است و اگر قدیم بود ، زایل و دگرگون نمی‌شد . زیرا آنچه زایل و دگرگون، می‌شود می‌تواند موجود و باطل شود . پس به وجودش بعد از عدمش داخل در حدوث شده است و در حالت اوّل (ازل) بودنش، (ازل بودن) دخول آن در عدم است و هرگز صفت ازل و عدم (که به معنای همیشگی و نایابی است) در یک چیز جمع نخواهد شد .» عبدالکریم گفت : «می‌پذیرم که در جریان دو حالت و دو زمان ، بنابر آنچه ذکر کردی و بر حدوث آنها استدلال نمودی ، دانستم که اگر چیزها بر همان حالت کوچکی خود باقی بمانند از کجا می‌توانی بر حدوث آنها استدلال کنی ؟»

فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: «إِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ كَانَ لا شَيْءَ أَدَلُّ عَلَى الْحَدَثِ مِنْ رَفْعِنَا إِيَّاهُ وَ وَضْعِنَا غَيْرَهُ وَ لَكِنْ أُجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنَّكَ تُلْزِمُنَا وَ نَقُولُ: إِنَّ الاشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَى مَا ضُمَّ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرَ وَ فِي جَوَازِ التَّغَيُّرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ كَمَا بَانَ فِي تَغَيُّرِهِ دُخُولُهُ فِي الْحَدَثِ لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ» فَانْقَطَعَ وَ خُزِيَ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ الْتَقَى مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِيعَتِهِ: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ.

فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: «هُوَ أَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لا يُسْلِمُ» فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ عليه السلام قَالَ: سَيِّدِي وَ مَوْلايَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ؟» فَقَالَ: عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنُبْصِرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمْيِ الْحِجَارَةِ فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: «أَنْتَ بَعْدُ عَلَى عُتُوِّكَ وَ ضَلالِكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ» فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: لا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ: «إِنْ يَكُنِ الامْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الامْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْكَرِيمِ عَلَى مَنْ مَعَهُ فَقَالَ: وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَازَةً فَرُدُّونِي فَرَدُّوهُ وَ مَاتَ لا رَحِمَهُ اللَّهُ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: من الدليل على حدث الأجسام أنا وجدنا أنفسنا و سائر الأجسام لا تنفك مما يحدث من الزيادة و النقصان و تجري عليها من الصنعة و التدبير و يعتورها من الصور و الهيئات و قد علمنا ضرورة أنا لم نصنعها و لا من هو من جنسنا و في مثل حالنا صنعها و ليس يجوز في عقل و لا يتصور في وهم أن يكون ما لم ينفك من الحوادث و لم يسبقها قديما و لا أن توجد هذه الأشياء على ما نشاهدها عليه من التدبير و نعاينه فيها من اختلاف التقدير لا من صانع أو تحدث لا بمدبر و لو جاز أن يكون العالم بما فيه من إتقان الصنعة و تعلق بعضه ببعض و حاجة بعضه إلى بعض لا بصانع صنعه و يحدث لا بموجد أوجده لكان ما هو دونه من الأحكام و الإتقان أحق بالجواز و أولى بالتصور و الإمكان و كان يجوز على هذا الوضع وجود كتابة لا كاتب لها و دار مبنية لا باني لها و صورة محكمة لا مصور لها؛ و لا يمكن في القياس أن تأتلف سفينة على أحكم نظم و تجتمع على أتقن صنع لا بصانع صنعها أو جامع جمعها فلما كان ركوب هذا و إجازته خروجا عن النهاية و العقول كان

حضرت فرمود: «ما فقط در مورد این جهان سخن می‌گوییم، پس اگر این را برداریم و در جهان دیگر بگذاریم، این برداشتنی و نهادن بهترین دلیل بر حدوث خواهد شد، در عین حال به تو از آنجایی که فرض کردی که می‌توان ما را ملزم کنی پاسخ می‌دهم: اگر چیزها بر کوچکی خود دوام داشته باشند البتّه این وَهم و خیالی بیش نیست که هر گاه چیزی از آن به همانندش ضمیمه شود، بزرگتر می‌شود و در این که تغییر بر آن جایز است در واقع از قدیم بودن خارج شده آنسان که در تغییرش داخل شدنش در حدوث ظاهر شد، ای عبدالکریم! دیگر در ورای آن چیزی برای تو نیست.» پس عبدالکریم خاموش و رسوا شد.

سال آینده عبدالکریم، حضرت را در مکّه ملاقات نمود. یکی از شیعیانش به حضرت عرض کرد: «ابن ابی العوجاء مسلمان شده» امام صادق ﷺ فرمود: «او از این کورتر است و مسلمان نخواهد شد» و چون عبدالکریم امام صادق ﷺ را دید گفت: «آقا و مولای من!» امام صادق ﷺ به او فرمود: «چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟» گفت: «عادت جسد و روش و سنّت مردم شهر و تا دیوانگی، سر تراشیدن و سنگ انداختن مردم را ببینم.» امام صادق ﷺ فرمود: «ای عبدالکریم! تو هنوز بر سرکشی و گمراهی هستی؟» عبدالکریم خواست سخن گوید، حضرت به او فرمود: «در حج جدال و خصومتی نیست و ردای خود را از دستش کشید و فرمود: «اگر امر آن گونه است که تو می‌گویی - و حال آن که آن گونه نیست که تو می‌گویی - ما و تو نجات یافته‌ایم و اگر امر آن گونه است که ما می‌گوییم - و حال آن که آن گونه است که ما می‌گوییم - ما نجات یافتیم و تو هلاک شدی.» پس عبدالکریم رو به همراهانش کرد و گفت: «در دلم دردی احساس کردم (که این غایت خشمی بود که پیدا شده بود) مرا برگردانید.» همراهانش او را برگرداندند و مُرد. خدا او را رحمت نکند.

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: از جملهٔ دلایل، بر حدوث اجسام این است که ما می‌بینیم، خود ما و سایر اجسام جهان از موارد حدوث - که زیادتی و نقصان است - جدا نیست، که بر آنها صنعت و تدبیر جاری است و صورتها و هیئتهایی بر آنها عارض می‌شود، و به ضرورت دانسته‌ایم که ما آنها را نساخته‌ایم و کسی که از جنس ما - در مثل حال ما - است آنها را نساخته و در هیچ عقلی جایز نیست و در هیچ وهم و خیالی تصوّر نمی‌شود که آنچه از حوادث جدا نیست و چیزی از آنها پیشی نگرفته و قدیم است. همچنین جایز نیست این چیزهایی را که ما مشاهده می‌کنیم، که تدبیر دارند و آنچه به چشم می‌بینیم که اختلاف تقدیر دارند بدون صانعی موجود شوند، یا بدون مدبّری حادث و اگر جایز بود که جهان با آن استواری صنعت و ساختارش و تعلّق برخی از آن به برخی دیگر و حاجت برخی از آن به بعض دیگر بدون صانع و سازنده‌ای باشد که آن را بسازد و بدون ایجاد کننده که آن را ایجاد کند؛ البتّه آنچه استحکام و استواریش پایین‌تر بود به جواز شایسته‌تر و به تصوّر و امکان اولی‌تر می‌بود. و طبق این جایز می‌شد که نوشته‌ای بدون نویسنده، خانه‌ای ساخته شده بدون سازنده، تصویر محکمی بدون

الأول مثله بل غير ما ذكرناه في العالم و ما فيه من ذكر أفلاكه و اختلاف أوقاته و شمسه و قمره و طلوعهما و غروبهما و مجيء برده و قيظه في أوقاتهما و اختلاف ثماره و تنوع أشجاره و مجيء ما يحتاج إليه منها في إبانه و وقته أشد مكابرة و أوضح معاندة و هذا واضح و الحمد لله.

و سألت بعض أهل التوحيد و المعرفة عن الدليل على حدث الأجسام فقال: الدليل على حدث الأجسام أنها لا تخلو في وجودها من كون وجودها مضمن بوجوده و الكون هو المحاذاة في مكان دون مكان و متى وجد الجسم في محاذاة دون محاذاة مع جواز وجوده في محاذاة أخرى علم أنه لم يكن في تلك المحاذاة المخصوصة إلا لمعنى و ذلك المعنى محدث؛ فالجسم إذا محدث؛ إذ لا ينفك من المحدث و لا يتقدمه. و من الدليل على أن الله تبارك و تعالى ليس بجسم أنه لا جسم إلا و له شبه؛ إما موجود أو موهوم و ما له شبه من جهة من الجهات فمحدث بما دل علي حدوث الأجسام فلما كان الله عز و جل قديما ثبت أنه ليس بجسم و شيء آخر: و هو أن قول القائل جسم سمة في حقيقة اللغة؛ لما كان طويلا عريضا ذا أجزاء و أبعاض محتملا للزيادة.

فإن كان القائل يقول: إن الله عز و جل جسم يحقق هذا القول و يوفيه معناه لزمه أن يثبته سبحانه بجميع هذه الحقائق و الصفات و لزمه أن يكون حادثا بما به يثبت حدوث الأجسام أو تكون الأجسام قديمة و إن لم يرجع منه إلا إلى التسمية فقط كان واضعا للاسم في غير موضعه و كان كمن سمى الله عز و جل إنسانا و لحما و دما ثم لم يثبت معناها و جعل خلافه إيانا على الاسم دون المعنى و أسماء الله تبارك و تعالى لا تؤخذ إلا عنه أو عن رسول الله ﷺ أو عن الأئمة الهداة عليهم السلام.

۷. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُبْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ زَكَرِيَّا عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّ لِلْجِسْمِ سِتَّةَ أَحْوَالٍ: الصِّحَّةَ وَ الْمَرَضَ وَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ وَ النَّوْمَ وَ الْيَقَظَةَ وَ كَذَلِكَ الرُّوحُ فَحَيَاتُهَا عِلْمُهَا وَ مَوْتُهَا جَهْلُهَا وَ مَرَضُهَا شَكُّهَا وَ صِحَّتُهَا يَقِينُهَا وَ نَوْمُهَا غَفْلَتُهَا وَ يَقَظَتُهَا حِفْظُهَا.

نگارنده وجود داشته‌باشد و در قیاس ممکن بود که یک کشتی بر نظمی استوار درست شود و به محکمترین ساختار گرد هم آید، ولی بدون این که سازنده‌ای آن را سازد، یا جمع کننده‌ای آن را جمع کند. بنابراین، از آنجایی که ارتکاب و اجازهٔ این امر در واقع بیرون رفتن از نهایت و عقول بود، پس موضوع اوّل نیز همانند این خواهد بود. بلکه غیر آنچه ما از عالم ذکر کردیم و آنچه در آن است از افلاک، اختلاف اوقات، آفتاب و ماه، طلوع و غروب آنها، آمدن سرما و گرما در اوقات آنها، گوناگونی میوه‌ها و تنوّع درختها و آمدن آنچه به آن در هنگام و وقتش نیاز می‌شود، (همه و همه) مکابرهٔ سخت و عنادورزی روشنی است و این مطلب واضح و روشن است. والحمد لله.»

من از یکی از اهل توحید و معرفت در مورد دلیل حدوث اجسام پرسیدم. گفت: «دلیل بر حدوث اجسام آن است که آنها در وجود خود خالی از کون و بودنی -که وجود آن بسته به وجود آن است- نیست وکون، همان محاذات و برابر شدن در جایی نه جای دیگر است. و هرگاه که جسم در محاذاتی یافت شود، نه در محاذات دیگر با این که وجود آن در محاذات دیگر جایز باشد؛ معلوم می‌شود که در آن محاذات مخصوص نبوده، مگر به جهت معنایی و آن معنا، محدث و مخلوق است. بنابراین، جسم، در این هنگام محدث و مخلوق خواهد بود، چراکه از محدث و مخلوق بودن جدا نمی‌شود و بر آن مقدّم نمی‌شود. و از جملهٔ دلیل‌هایی که خدا جسم نیست این که هیچ جسمی نیست، مگر آن که مانندی دارد که یا موجود است یا موهوم و آنچه به جهتی از جهات مانندی دارد، محدث و مخلوق است به دلیلی که بر حدوث اجسام دلالت کرده و از آنجایی که خداوند قدیم بوده، ثابت می‌شود که او جسم نیست.

دلیل دیگر این که گوینده‌ای که می‌گوید: جسم، در حقیقت لغت نشان است برای چیزی که دراز و پهن باشد و دارای اجزا و ابعاض بوده و احتمال زیادتی داشته باشد. پس اگر گوینده می‌گوید: خداوند جسم است. این قول را تحقیق و ثابت می‌کند و معنای کامل به آن می‌دهد؛ بر او لازم است که خدای سبحان را با همهٔ این حقیقت‌ها و صفت‌ها ثابت کند و این که خدا به آنچه حدوث اجسام به آن ثابت می‌شود، حادث باشد، یا آنکه اجسام قدیم باشند. اگر از این سخن خویش، جز به نام نهادن بازنگردد و بس (که مرادش صرف لفظ و نام نهادن باشد) در واقع اسم را در غیر جای آن وضع کرده است و همانند کسی است که خدای عزّوجلّ را آدم، گوشت و خون نامیده، آنگاه معنای آنها را اثبات نکرده و خلاف خود را با ما، بر اسم قرار داده است نه معنا، در حالی که اسمهای خداوند تبارک و تعالی جز از باری تعالی، یا از پیامبرخدا ﷺ یا از ائمه هدایتگر علیهم‌السلام فراگرفته نمی‌شوند. (چراکه علمای اعلام اتّفاق نظر دارند که اسم‌های خدا توقیفی است و کسی نمی‌تواند از پیش خود اسمی را برای او قرار دهد، گرچه آن اسم بر او صادق باشد.)»

۷- محمّد بن عماره از امام صادق علیه‌السلام، از پدر بزرگوارش امام باقر علیه‌السلام، از پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام، از پدرش امام حسین: نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «همانا برای جسم شش حال است: تندرستی و بیماری، مرگ و زندگی و خواب و بیداری. روح نیز این گونه است: پس زندگیش دانش آن، مرگش نادانی آن، بیماریش شکّ و تردید آن، تندرستیش یقین آن، خوابش غفلت آن و بیداریش هشیاری آن است.



و من الدليل على أن الأجسام محدثة أن الأجسام لا تخلو من أن تكون مجتمعة أو مفترقة و متحركة أو ساكنة و الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون محدثة فعلمنا أن الجسم محدث لحدوث ما لا ينفك منه و لا يتقدمه. فإن قال قائل: و لم؟ قلتم: «إن الاجتماع و الافتراق معنيان و كذلك الحركة و السكون حتى زعمتم أن الجسم لا يخلو منهما» قيل له: الدليل على ذلك أنا نجد الجسم يجتمع بعد أن كان مفترقا و قد كان يجوز أن يبقى مفترقا فلو لم يكن قد حدث معنى كان لا يكون بأن يصير مجتمعا أولى من أن يبقى مفترقا على ما كان عليه؛ لأنه لم يحدث نفسه في هذا الوقت فيكون بحدوث نفسه ما صار مجتمعا و لا بطلت في هذا الوقت فيكون لبطلانها و لا يجوز أن يكون لبطلان معنى ما صار مجتمعا؛ ألا ترى أنه لو كان إنما يصير مجتمعا لبطلان معنى و مفترقا لبطلان معنى لوجب أن يصير مجتمعا و مفترقا في حالة واحدة لبطلان المعنيين جميعا و أن يكون كل شيء خلا من أن يكون فيه معنى مجتمعا مفترقا حتى كان يجب أن يكون الأعراض مجتمعة متفرقة؛ لأنها قد خلت من المعاني و قد تبين بطلان ذلك و في بطلان ذلك دليل على أنه إنما كان مجتمعا لحدوث معنى و متفرقا لحدوث معنى و كذلك القول في الحركة و السكون و سائر الأعراض.



فإن قال قائل: فإذا قلتم: إن المجتمع إنما يصير مجتمعا لوجود الاجتماع و مفترقا لوجود الافتراق فما أنكرتم من أن يصير مجتمعا مفترقا لوجودهما فيه كما ألزمتم ذلك من يقول: إن المجتمع إنما يصير مجتمعا لانتفاء الافتراق و مفترقا لانتفاء الاجتماع قيل له: إن الاجتماع و الافتراق هما ضدان و الأضداد تتضاد في الوجود فليس يجوز وجودهما في حال لتضادهما و ليس هذا حكمهما في النفي لأنه لا ينكر انتفاء الأضداد في حالة واحدة كما ينكر وجودها؛ فلهذا ما قلنا: إن الجسم لو كان مجتمعا لانتفاء الافتراق و مفترقا لانتفاء الاجتماع لوجب أن يصير مجتمعا مفترقا لانتفائهما؛ ألا ترى أنه قد ينتفي عن الأحمر السواد و البياض مع تضادهما و أنه لا يجوز وجودهما و اجتماعهما في حال واحدة فثبت أن انتفاء الأضداد لا ينكر في حال واحدة كما ينكر وجودها و أيضا فإن القائل بهذا القول قد أثبت الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون و أوجب أن لا يجوز خلو الجسم منها لأنه إذا خلا منها يجب أن يكون مجتمعا





نویسنده کتاب گوید: و از جملهٔ دلیل‌ها بر این که اجسام مخلوقند این که اجسام خالی از این وجه نیستند که یا مجتمع باشند یا مفترق، یا متحرّک یا ساکن. و اجتماع، افتراق، حرکت و سکون محدث و مخلوق‌اند. پس دانستیم که جسم محدث و مخلوق است، به جهت حدوث چیزی از آن جدا نمی‌شود و بر آن تقدّم ندارد. اگر کسی بگوید: چرا گفتید اجتماع و افتراق همچنین حرکت و سکون معنا هستند تا آن که پنداشتید که جسم از اینها خالی نیست. به او گفته می‌شود: به این دلیل که ما جسم را بعد از آن که مفترق بود در حال اجتماع می‌یابیم، با این که جایز بود مفترق باقی بماند. پس اگر معنایی حادث نشده بود لازم بود که نباشد، به این که مجتمع شود اولی بود از این که مفترق باقی بماند، آن گونه که بود، چراکه در آن صورت خود را احداث نکرده بود تا آن که به حدوث خود مجتمع و موجود شود. از طرفی در آن وقت باطل نمی‌شد تا آنکه به جهت بطلانش موجود شود و جایز نیست که به جهت بطلان معنایی مجتمع نشود، آیا نمی‌بینی که اگر به جهت بطلان معنایی مجتمع شود و به جهت بطلان معنای دیگر مفترق، لازم می‌آید که در یک حالت هم مجتمع و هم مفترق شود، چراکه هر دو معنا باطل می‌شود و این که هر چیزی که از معنا خالی است مجتمع و مفترق شود، تا جایی که واجب می‌شود که عرضها مجتمع و مفترق باشند، زیراکه آنها از این معناها خالی هستند و به طور حتم بطلان این موضوع آشکار شده و در بطلان همین، دلیل است که فقط به جهت حدوث معنایی مجتمع است و به جهت حدوث معنایی دیگر، مفترق و سخن در حرکت و سکون و سایر عرضها نیز این گونه است.

پس اگر گوینده‌ای بگوید: همانا مجتمع، مگر به جهت وجوه اجتماع مجتمع نمی‌شود و مگر به جهت وجود افتراق مفترق نمی‌شود، پس چرا انکار کردید که مجتمع، مفترق می‌شود به جهت وجود هر دو امر در آن، همان گونه که ملزم شدید که کسی گوید: مجتمع، مجتمع می‌شود به جهت انتفاءِ افتراق و مفترق می‌شود به جهت انتفاءِ اجتماع. در پاسخ او گفته می‌شود: اجتماع و افتراق ضدّ هم هستند و اضداد در وجود با یکدیگر ضدّیت دارند. پس این گونه نیست که وجود هر دو در حالی، به جهت تضادّ اینها جایز باشد و حکم آنها در نفی، این گونه نیست. زیرا انتفای اضداد در یک حالت انکار نمی‌شود، آنسان که وجود آنها انکار می‌شود. از این رو آنچه ما گفتیم که اگر جسم به جهت انتفای افتراق مجتمع و به جهت انتفای اجتماع مفترق باشد، البته واجب می‌شود که به جهت انتفای هر دو مجتمع و مفترق شود. آیا نمی‌بینی که گاهی سیاهی و سفیدی از چیز سرخ، با وجود تضاد سیاهی و سفیدی، منتفی می‌شود. در حالی که وجود و اجتماع، هر دو در یک حالت جایز نیست. پس ثابت شد که انتفاءِ اضداد در یک حالت انکار نمی‌شود، آنسان که وجود هر دو انکار می‌شود. همچنین گویندهٔ این سخن در واقع اجتماع و افتراق و حرکت و سکون را اثبات کرده و واجب کرده که جسم خالی از اینها نیست. زیرا هرگاه جسم از اینها خالی شود واجب است که مجتمع، مفترق، متحرّک

مفترقا و متحركا ساكنا إذكان لخلوه منها ما يوصف بهذا الحكم و إذاكان ذلك كذلك و كان الجسم لم يخل من هذه الحوادث يجب أن يكون محدثا.

و يدل على ذلك أيضا أن الإنسان قد يؤمر بالاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون و يفعل ذلك و يحمد به و يشكر عليه و يذم عليه إذاكان قبيحا و قد علمنا أنه لا يجوز أن يؤمر بالجسم و لا أن ينهى عنه و لا أن يمدح من أجله و لا يذم له فواجب أن يكون الذي أمر به و نهي عنه و استحق من أجله المدح و الذم غير الذي لا يجوز أن يؤمر به و لا أن ينهى عنه و لا أن يستحق به المدح و الذم فوجب بذلك إثبات الأعراض. فإن قال: فلم قلتم: إن الجسم لا يخلو من الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون و لم أنكرتم أن يكون قد خلا فيما لم يزل من ذلك؟ فلا يدل ذلك على حدوثه قيل له: لو جاز أن يكون قد خلا فيما مضى من الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون لجاز أن يخلو منها الآن و نحن نشاهده فلما لم يجز أن يوجد أجسام غير مجتمعة و لا مفترقة علمنا أنها لم تخل فيما مضى.

فإن قال: و لم أنكرتم أن يكون قد خلا من ذلك فيما مضى و إن كان لا يجوز أن يخلو الآن منه؟ قيل له: إن الأزمنة و الأمكنة لا تؤثران في هذا الباب؛ ألا ترى لو كان قائل قال: كنت أخلو من ذلك عام أول أو منذ عشرين سنة و إن ذلك سيمكنني بعد هذا الوقت أو يمكنني بالشام دون العراق أو بالعراق دون الحجاز لكان عند أهل العقل مخبلا جاهلا و المصدق له جاهل؛ فعلمنا أن الأزمنة و الأمكنة لا تؤثران في ذلك و إذا لم يكن لها حكم و لا تأثير في هذا الباب فواجب أن يكون حكم الجسم فيما مضى و فيما يستقبل حكمه الآن؛ و إذاكان لا يجوز أن يخلو الجسم من هذا الوقت من الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون علمنا أنه لم يخل من ذلك قط و أنه لو خلا من ذلك فيما مضى كان لا ينكر أن يبقى على ما كان عليه إلى هذا الوقت فكان لو أخبرنا مخبر عن بعض البلدان الغائبة أن فيها أجساما غير مجتمعة و لا مفترقة و لا متحركة و لا ساكنة أن نشك في ذلك و لا نأمن أن يكون صادقا و في بطلان ذلك دليل على بطلان هذا القول و أيضا فإن من أثبت الأجسام غير مجتمعة و لا مفترقة فقد أثبتها غير متقاربة بعضها عن بعض و لا متباعدة بعضها عن بعض و هذه صفة لا تعقل؛ لأن الجسمين لا بد من أن



و ساکن باشد، چراکه به جهت خالی بودنش از اینها به این حکم وصف نمی‌شود. و چون این امر، این گونه شد و جسم از این حوادث خالی نشد، واجب است که مخلوق باشد. دلیل دیگر این که: گاهی انسان به اجتماع، افتراق، حرکت و سکون امر می‌شود و آن را به جا می‌آورد و به آن ستوده می‌شود و به جهت آن از او سپاسگزاری می‌شود و هرگاه قبیح باشد مورد ملامت و مذمّت قرار می‌گیرد و ما می‌دانیم که جایز نیست به جسم امر شود و از آن نهی شود و به جهت آن مدح شود و به خاطر آن و مذمّت نشود. پس واجب است آنچه به آن امر شده و از آن نهی شده و به جهت آن مدح و مستحق ذم شده، غیر از آن چیزی باشد که جایز نباشد به آن امر، و از آن نهی شود و به آن مدح و ذم را مستحق شود، پس بدین وسیله اثبات اعراض واجب شد.

اگر بگوید چرا گفتید: جسم از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون خالی نیست، و چرا انکار کردید این که همواره در آن بوده، خالی باشد؟ پس این (خالی بودن) بر حدوثش دلالت نمی‌کند. در پاسخ او گفته می‌شود: اگر در زمان گذشته خالی بودن از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون جایز باشد، البته هم اکنون نیز جایز خواهد بود از آنها خالی باشد و ما آن را مشاهده می‌کنیم و چون جایز نیست که اجسام غیر مجتمع و غیر مفترق یافت شود، دانستیم که اینها در گذشته نیز خالی از این نبوده‌اند. پس اگر بگوید: چرا انکار کردید که در گذشته از این خالی باشد، گرچه جایز نیست که هم اکنون از آن خالی باشد؟


در پاسخ او گفته می‌شود: زمان‌ها و مکان‌ها در این مورد تاثیر ندارند. آیا نمی‌بینی که اگر گوینده‌ای بگوید: من در سال اول، یا از مدّت بیست سال به این طرف نبودم (و از این سالها خالی بودم) و همین امر بعد از این نیز به زودی برای من ممکن خواهد شد، یا در شام - نه در عراق - یا در عراق - نه در حجاز - برای من ممکن خواهد شد، البته چنین کسی نزد خردمندان، دیوانهٔ نادانی قلمداد می‌شود و هر کس او را تصدیق کند و سخنش را باور نماید، نادان خواهد بود. پس دانستیم که زمان‌ها و مکان‌ها در این امر تأثیر نمی‌گذارند. و هرگاه برای آنها در این مورد حکم و تأثیری نیست، واجب است که حکم جسم در گذشته و آینده، همان حکم آن در زمان جاری باشد و هرگاه جایز نیست که جسم در این زمان از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون خالی باشد، دانستیم که آن، هرگز از این خالی نبوده است و این که اگر در زمان گذشته از این خالی بود، انکار نمی‌شد که تا این وقت بر آنچه بوده، باقی بماند. پس اگر مخبری برای ما از برخی از شهرهای پنهان خبر دهد که در آنها اجسامی است که آنها نه اجتماع دارند نه افتراق و نه حرکت دارند و نه سکون، در این خبر شک خواهیم کرد و مطمئن نخواهیم بود که او راستگو باشد و بطلان آن، دلیل بر دروغ این سخن است.


و نیز هر کس، اجسام را غیر مجتمع و غیر مفترق اثبات کند، به حقیقت آنها را در حالی اثبات کرده که بعضی از آنها به بعض دیگر نزدیکی ندارند و بعضی از آنها از بعضی دوری ندارد و این صفتی است که معقول و مورد پذیرش عقل نیست. چراکه دو جسم ناگزیرند که در بین آنها مسافت و دوری باشد یا در بین آنها مسافت و دوری نباشد و به حالت سوم وجود ندارد. پس اگر در بین آن دو مسافت و دوری باشد،



يكون بينهما مسافة و بعد أو لا يكون بينهما مسافة و لا بعد و لا سبيل إلى ثالث فلو كان بينهما مسافة و بعد لكانا مفترقين و لو كان لا مسافة بينهما و لا بعد لوجب أن يكونا مجتمعين لأن هذا هو حد الاجتماع و الافتراق و إذا كان ذلك كذلك فمن أثبت الأجسام غير مجتمعة و لا مفترقة فقد أثبتها على صفة لا تعقل و من خرج بقوله عن المعقول كان مبطلا.

فإن قال قائل: و لم قلتم: إن الأعراض محدثة؟ و لم أنكرتم أن تكون قديمة مع الجسم لم تزل؟ قيل له: لأنا وجدنا المجتمع إذا فرق بطل منه الاجتماع و حدث له الافتراق و كذلك المفترق إذا جمع بطل منه الافتراق و حدث له الاجتماع و القديم هو قديم لنفسه و لا يجوز عليه الحدوث و البطلان فثبت أن الاجتماع و الافتراق محدثان و كذلك القول في سائر الأعراض؛ ألا ترى أنها تبطل بأضدادها ثم تحدث بعد ذلك؟ و ما جاز عليه الحدوث و البطلان لا يكون إلا محدثا و أيضا فإن الموجود القديم الذي لم يزل لا يحتاج في وجوده إلى موجد فيعلم أن الوجود أولى به من العدم لأنه لو لم يكن الوجود أولى به من العدم لم يوجد إلا بموجد و إذا كان ذلك كذلك علمنا أن القديم لا يجوز عليه البطلان إذا كان الوجود أولى به من العدم و إن ما جاز عليه أن يبطل لا يكون قديما.

فإن قال: و لم قلتم: إن ما لم يتقدم المحدث يجب أن يكون محدثا؟ قيل له: لأن المحدث هو ما كان بعد أن لم يكن و القديم هو الموجود لم يزل و الموجود لم يزل يجب أن يكون متقدما لما قد كان بعد أن لم يكن و ما لم يتقدم المحدث فحظه في الوجود حظ المحدث لأنه ليس له من التقدم إلا ما للمحدث و إذا كان ذلك كذلك و كان المحدث بما له من الحظ في الوجود و التقدم لا يكون قديما بل يكون محدثا فذلك ما شاركه في علته و ساواه في الوجود و لم يتقدمه فواجب أن يكون محدثا.

فإن قال: أو ليس الجسم لا يخلو من الأعراض و لا يجب أن يكون عرضا فما أنكرتم أن لا يخلو من الحوادث و لا يجب أن يكون محدثا؟ قيل له: إن وصفنا العرض بأنه عرض ليس هو من صفات التقدم و التأخر إنما هو إخبار عن أجناسها و الجسم إذا لم يتقدمها فليس يجب أن يصير من جنسها فلهذا لا يجب أن يكون الجسم و إن لم يتقدم

البتّه مفترق هستند و اگر در بین آن دو نه مسافت باشد و نه دوری، واجب است که مجتمع باشند، زیراکه این همان حدّ اجتماع و افتراق است و هرگاه این گونه باشد. پس کسی که اجسام را غیر مجتمع و غیر مفترق اثبات کند در واقع آنها را بر صفتی اثبات نموده که معقول نیست و هر کس به گفتار خویش از معقول بودن بیرون رود، سخنش باطل است. پس اگر خبر دهنده‌ای بگوید چراگفتید که این اعراض مخلوق‌اند ؟ و چرا انکار کردید که قدیم باشند و پیوسته با جسم باشند ؟

در پاسخ گفته می‌شود: زیرا ما مجتمع را به گونه‌ای یافتیم که اگر تفریق شود، اجتماع آن باطل شود و برای آن افتراق حادث شود. همچنین است مفترق، هرگاه جمع شود، افتراق آن باطل، و برای آن اجتماع حادث می‌شود و قدیم آن است که به خودی خود قدیم است و حدوث و بطلان بر آن جایز نیست. پس ثابت شد که اجتماع و افتراق مخلوقند، و سخن در مورد سایر اعراض نیز همین گونه است، آیا نمی‌بینی که آنها به اضداد خود باطل می‌شوند و بعد از آن حادث می‌شوند ؟ و چیزی که حدوث و بطلان بر آن جایز باشد مخلوق است.

و نیز موجود قدیم آن است که همیشه بوده و در وجودش به ایجاد کننده‌ای نیاز نداشته باشد. پس معلوم می‌شود که وجود از عدم نسبت به آن، اولی است، چراکه اگر نسبت به آن، وجود از عدم اولی نبود، جز به ایجاد کننده‌ای، موجود نمی‌شد، و هرگاه امر چنین باشد، می‌فهمیم که بطلان بر قدیم راه ندارد، هرگاه نسبت به او، وجود از عدم اولی باشد و این که هر چه جایز است باطل شود، قدیم نیست. پس اگر خبر دهنده‌ای بگوید: چراگفتید آنچه بر محدث و مخلوق تقدّم ندارد واجب است که مخلوق باشد ؟

در پاسخ به او گفته می‌شود: زیراکه مخلوق همان چیزی است که بوده بعد از آن که نبوده است، و قدیم همان موجودی است که همیشه بوده و موجودی که همیشه بوده واجب است که بر آنچه بوده ـ بعد از آن که نبوده ـ متقدّم باشد و آنچه بر مخلوق تقدّم ندارد، بهره‌اش در وجود همان بهرهٔ مخلوق است، زیراکه برای آن از تقدّم، جز آنچه برای محدث و مخلوق است، نیست. و هرگاه امر چنین باشد و بهرهٔ محدث و مخلوق در وجود و تقدّم باشد، قدیم نمی‌شود، بلکه محدث و مخلوق است. پس آنچه در علّتش مشارکت کند، یا در وجود با آن برابر باشد و بر آن تقدّم نداشته باشد، واجب است که مخلوق باشد.

پس اگر بگوید: مگر نه این است که جسم از اعراض خالی نیست و واجب نیست که عرض باشد، پس چرا انکار کردید که از حوادث خالی نباشد و واجب نباشد که محدث و مخلوق باشد ؟در پاسخ او گفته می‌شود: این که ما عرض را وصف می‌کنیم که آن، از صفات تقدّم و تأخّر نیست، فقط خبردادن از اجناس آنهاست و هرگاه جسم بر آنها مقدّم نباشد واجب نیست که از جنس آنها شود، از این رو، واجب نیست که جسم ـ گرچه بر اعراض تقدّم نداشته باشد ـ عرض باشد، هرگاه با آنها در آنچه برای آن اعراض در عرض بودن است، مشارکت نکند. و ما قدیم

الأعراض عرضا إذا لم يشاركها فيما له كانت الأعراض أعراضا؛ و وصفنا القديم بأنه قديم هو إخبار عن تقدمه و وجوده لا إلى أول و وصفنا المحدث بأنه محدث هو إخبار عن كونه إلى غاية و نهاية و ابتداء و أول و إذا كان ذلك كذلك فما لم يتقدمه من الأجسام فواجب أن يكون موجودا إلى غاية و نهاية؛ لأنه لا يجوز أن يكون الموجود لا إلى أول لم يتقدم الموجود إلى أول و ابتداء و إذا كان ذلك كذلك فقد شارك المحدث فيما كان له محدثا و هو وجوده إلى غاية فلذلك وجب أن يكون محدثا لوجوده إلى غاية و نهاية و كذلك الجواب في سائر ما تسأل في هذا الباب من هذه المسألة.

فإن قال قائل: فإذا ثبت أن الجسم محدث فما الدليل على أن له محدثا؟ قيل له: لأنّا وجدنا الحوادث كلها متعلقة بالمحدث فإن قال: و لم قلتم: إن المحدثات إنما كانت متعلقة بالمحدث من حيث كانت محدثة؟ قيل: لأنها لو لم تكن محدثة لم تحتج إلى محدث؛ ألا ترى أنها لو كانت موجودة غير محدثة أو كانت معدومة لم يجز أن تكون متعلقة بالمحدث و إذا كان ذلك كذلك فقد ثبت أن تعلقها بالمحدث إنما هو من حيث كانت محدثة فوجب أن يكون حكم كل محدث حكمها في أنه يجب أن يكون له محدث و هذه أدلّة أهل التوحيد الموافقة للكتاب و الآثار الصحيحة عن النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السلام.

را وصف کردیم که آن ، اخبار از تقدّم و وجود اوست ، نه تا اوّلی (یعنی بدون اوّل که اوّل ندارد) و مامخلوق را وصف کردیم که آن ، اخبار از بودن آن است تا غایت ، نهایت ، ابتدا و اوّلی و هرگاه امر این گونه باشد، پس اجسامی که بر آن تقدّم نداشته باشند واجب است که تا غایت و نهایتی موجود باشد ، زیرا که جایز نیست که موجود ، نه تا اوّلی ، آن گونه باشد که به موجود ، تا اوّل و ابتدایی ، تقدّم نماید و هرگاه امر چنین باشد به حقیقت با مخلوق ، در آنچه به جهت آن مخلوق بوده ، مشارکت نموده است و آن وجود و هستی آن تا غایتی است . پس برای همین واجب شد، که به جهت وجود آن تا غایت و نهایتی مخلوق باشد و پاسخ در سایر مواردی که در این باب پرسیده می‌شود ، این گونه است .

و اگر خبر دهنده‌ای بگوید : هرگاه ثابت شد که جسم مخلوق است ، دلیل بر این که آن، محدِث و خالقی دارد ، چیست ؟

در پاسخ او گفته می‌شود : ما همهٔ حوادث را متعلّق به محدث و مخلوق یافتیم . پس اگر بگوید : چرا گفتید : همهٔ محدَث‌ها و مخلوق‌ها متعلّق به محدِث و خالقند از آن حیثیت که محدث و مخلوق هستند ؟ گفته می‌شود : زیرا آنها اگر محدث و مخلوق نباشند به محدث و خالقی نیاز ندارند . آیا نمی‌بینی، اگر اینها موجودی مخلوق نبودند ، یا معدوم بودند جایز نبود که متعلّق به محدِث و خالق باشند و هرگاه امر چنین باشد به حقیقت ثابت شد، تعلّق اینها به محدِث و خالق جز به جهت محدث و مخلوق بودن آنها نیست . پس واجب شد، حکم هر محدَث و مخلوقی همان باشد که واجب است برای آن محدث و خالق باشد . اینها دلیل‌های اهل توحید است که با کتاب خدا و روایت‌های صحیحهٔ پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ موافقت دارد .

۴۳. باب حدیث ذعلب

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ يَحْيَىبْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُبْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدٍ الْكِنَانِيِّ عَنِ الاصْبَغِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي الْخِلافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّماً بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لابِساً بُرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَنَعِّلا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَقَلِّداً سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عليه السلام عَلَيْهِ مُتَمَكِّناً ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفَطُ الْعِلْمِ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا مَا زَقَّنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَقّاً زَقّاً سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الاوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ -».

أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لافْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَاةُ فَتَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ؛ وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الانْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الانْجِيلُ فَيَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ؛ وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلا وَ نَهَاراً فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِيهِ؟! وَ لَوْ لا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لاخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الآيَةُ: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)[۱].

ثُمَّ قَالَ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ اللَّهِ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أُنْزِلَتْ أَوْ فِي نَهَارٍ أُنْزِلَتْ مَكِّيِّهَا وَ مَدَنِيِّهَا سَفَرِيِّهَا وَ حَضَرِيِّهَا نَاسِخِهَا وَ مَنْسُوخِهَا مُحْكَمِهَا وَ مُتَشَابِهِهَا وَ تَأْوِيلِهَا وَ تَنْزِيلِهَا لاخْبَرْتُكُمْ» فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذِعْلِبٌ وَ كَانَ ذَرِبَ اللِّسَانِ بَلِيغاً فِي الْخُطَبِ شُجَاعَ الْقَلْبِ فَقَالَ: لَقَدِ ارْتَقَى ابْنُ أَبِي

---

۱. الرعد / ۳۹.

بخش چهل و سوّم

حدیث ذِعلب

۱ ـ اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که علی ﷺ به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند، به مسجد آمد در حالی که عمامه رسول خدا ﷺ را بر سر، بُرد او را بر تن، نعلین او را در پا و شمشیر او را بر کمر بسته بود، بر منبر رفت و روی آن نشست. آنگاه انگشتانش را درهم نمود و زیر شکم نهاد، سپس فرمود:

«ای گروه مردم! از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، (اشاره به سینه‌اش) این صندوقچهٔ علم است و این شیرهٔ دهان رسول خدا ﷺ است، این است که رسول خدا ﷺ به خوبی در نای من فرو ریخته، از من بپرسید که علم پیشینان و پسینیان نزد من است و اگر تختی برای من بیاور و بر آن نشینم با اهل تورات از تورات خودشان فتوا می‌دهم، تا جایی که تورات به سخن آید و گوید: علی درست گفت و دروغ نگفت، به راستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده است و به اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل به سخن آید و گوید: علی درست گفت و دروغ نگفت. به راستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده است و با اهل قرآن به قرآن فتوا دهم تا قرآن به سخن آید و گوید: علی راست گفت و دروغ نگفت، البتّه به شما همان را فتوا داده که در من نازل شده است. شما که شب و روز قرآن می‌خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن (قرآن) نازل شده است؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود، شما را از آنچه بوده و هست و خواهد شد تا روز قیامت آگاه می‌ساختم که می‌فرماید: «و خداوند هر چه را می‌خواهد محو کند و بر جا دارد هر چه را خواهد و (اُمّ الکتاب دفتر کل) نزد اوست.»

سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگان را آفرید! اگر از من بپرسید از هر آیه‌ای که در شب نازل شده، یا روز، در مکّه، یا در مدینه، در سفر یا حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد، یا متشابه، تأویلش باشد، یا تنزیل، شما را از آن آگاه می‌سازم.»

پس مردی به نام «ذِعلب» ـ که تیز زبان، بلیغ در سخنوری و قوی دل بود ـ برخاست و گفت: «پسر ابی طالب به جای بسیار بلندی گام نهاده، من امروز او را نزد شما به جهت پرسشی که از او کنم، شرمسار

طَالِبِ مِرْقَاةً صَعْبَةً لا خَجِّلَنَّهُ الْيَوْمَ لَكُمْ فِي مَسْأَلَتِي إِيَّاهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ لَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صِفْهُ لَنَا قَالَ وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الابْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الايمَانِ؛ وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ إِنَّ رَبِّي لا يُوصَفُ بِالْبُعْدِ وَ لا بِالْحَرَكَةِ وَ لا بِالسُّكُونِ وَ لا بِالْقِيَامِ قِيَامِ انْتِصَابٍ وَ لا بِجَيْئَةٍ وَ لا بِذَهَابٍ لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمُ الْعَظَمَةِ لا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ كَبِيرُ الْكِبْرِيَاءِ لا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلُ الْجَلالَةِ لا يُوصَفُ بِالْغِلَظِ رَءُوفُ الرَّحْمَةِ لا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ مُؤْمِنٌ لا بِعِبَادَةٍ مُدْرِكٌ لا بِمَجَسَّةٍ قَائِلٌ لا بِاللَّفْظِ هُوَ فِي الاشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَازَجَةٍ خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ فَلا يُقَالُ: شَيْءٌ فَوْقَهُ وَ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ فَلا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الاشْيَاءِ لا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنْهَا لا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ» فَخَرَّ ذِعْلِبُ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهِ لا عُدْتُ إِلَى مِثْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» فَقَامَ إِلَيْهِ الاشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمَجُوسِ الْجِزْيَةُ وَ لَمْ يُنْزَلْ عَلَيْهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ؟ قَالَ: «بَلَى يَا أَشْعَثُ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولا حَتَّى كَانَ لَهُمْ مَلِكٌ سَكِرَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَدَعَا بِابْنَتِهِ إِلَى فِرَاشِهِ فَارْتَكَبَهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ تَسَامَعَ بِهِ قَوْمُهُ فَاجْتَمَعُوا إِلَى بَابِهِ فَقَالُوا: أَيُّهَا الْمَلِكُ دَنَّسْتَ عَلَيْنَا دِينَنَا وَ أَهْلَكْتَهُ فَاخْرُجْ نُطَهِّرْكَ وَ نُقِمْ عَلَيْكَ الْحَدَّ فَقَالَ لَهُمْ: اجْتَمِعُوا وَ اسْمَعُوا كَلامِي فَإِنْ يَكُنْ لِي مَخْرَجٌ مِمَّا ارْتَكَبْتُ وَ إِلاَّ فَشَأْنَكُمْ فَاجْتَمَعُوا فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْ أَبِينَا آدَمَ وَ أُمِّنَا حَوَّاءَ؟ قَالُوا: صَدَقْتَ أَيُّهَا الْمَلِكُ قَالَ: أَ فَلَيْسَ قَدْ زَوَّجَ بَنِيهِ مِنْ بَنَاتِهِ وَ بَنَاتِهِ مِنْ بَنِيهِ؟ قَالُوا: صَدَقْتَ هَذَا هُوَ الدِّينُ فَتَعَاقَدُوا عَلَى ذَلِكَ فَمَحَا اللَّهُ مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ رَفَعَ عَنْهُمُ الْكِتَابَ فَهُمُ الْكَفَرَةُ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِلا حِسَابٍ وَ الْمُنَافِقُونَ أَشَدُّ حَالا مِنْهُمْ» قَالَ الاشْعَثُ: وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهِ لا عُدْتُ إِلَى مِثْلِهَا أَبَداً.

ثُمَّ قَالَ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ مُتَوَكِّئاً عَلَى عَصَاهُ فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَنَا إِذَا عَمِلْتُهُ نَجَّانِيَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ قَالَ لَهُ: «اسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلاثَةٍ:

می‌سازم؟!» گفت: «ای امیرمؤمنان! آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟» فرمود: «وای بر تو ای ذعلب! من کسی نیستم که خدایی را بپرستم که ندیده‌ام.» گفت: «چگونه او را دیده‌ای برای ما وصف کن؟» فرمود: «وای بر تو! دیدهٔ سر به رؤیت چشم او را نمی‌تواند ببیند، ولی دل‌ها ایمان او را به حقیقت ببینند. وای بر تو! ای ذعلب! به راستی پروردگارم به دوری و نزدیکی، حرکت و سکون و ایستاده بر قامت و رفتن و آمدن وصف نشود، تا آنجا لطیف است که به لطفش نمی‌توان ستود، عظمتش بسیار است که به وصف در نیاید، تا آنجا عظمتش گسترده است که وصفش نمی‌توان نمود، تا آنجا شکوهش فراوان است که به خشونت وصف نمی‌گردد، مهربان و رحیم است، ولی به دل نازکی وصف نمی‌شود، مؤمن است ولی به عبادت، درک کننده است ولی نه به حس جسمانی، گوینده است ولی تلفّظ ندارد، او در همه چیز است نه به طور آمیختن، از همه چیز بیرون است ولی نه به طور جدایی. بالای همه چیز است، ولی گفته نمی‌شود چیزی بالای آن است، جلو هر چیز است، ولی نگویند جلو است، داخل هر چیز است، ولی نه چون چیزی درون چیزی، بیرون هر چیزی است، ولی نه چیزی برون چیزی.» در این هنگام ذعلب بی‌هوش شد و گفت: «به خدا سوگند! هرگز چنین پاسخی نشنیده بودم، به خدا سوگند! دیگر چنین پرسشی نکنم.»

سپس علی ﷺ فرمود: «بپرسید از من پیش از آن که مرا نیابید.» پس اشعث بن قیس برخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! چگونه از مجوس جزیه گرفته می‌شود با آن که آنان نه کتاب آسمانی دارند و نه پیامبری؟» فرمود: «آری ای اشعث! خدا بر آنها کتابی نازل کرد و پیامبری فرستاد، آنان پادشاهی داشتند که شبی مست شد و دختر خود را به بستر خود کشید و با او درآمیخت. صبح این خبر به گوش ملتش رسید، آنان به در کاخش جمع شدند و گفتند: ای پادشاه! دین ما را چرکین کردی و نابود ساختی، بیرون بیا تا تو را پاک کنیم و بر تو حد جاری کنیم. به آنها گفت: همه گرد آیید و سخن مرا بشنوید، اگر در آنچه کردم عذری ندارم شما هر کاری می‌خواهید بکنید. وقتی جمع شدند به آنها گفت: می‌دانید که خدا گرامی‌تر از پدر ما آدم و مادر ما حوّا نیافریده است؟ گفتند: ای پادشاه راست گفتی. گفت: مگر او نبود که پسران و دختران خود را با هم تزویج کرد؟ گفتند: آری، راست گفتی دین همین است و بر آن قرار داد کردند و خدا آنچه دانش در سینهٔ آنان بود، محو کرد و کتاب را از آن‌ها برداشت و آنها کافرانی هستند که بی‌حساب وارد دوزخ شوند و حال منافقان از آنها بدتر است.» اشعث گفت: «سوگند به خدا! من تاکنون چنین پاسخی نشنیده بودم، به خدا سوگند! دیگر چنین سؤالی نخواهم پرسید.»

سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید، مردی از دورترین نقطهٔ مسجد ـ که بر عصا تکیه کرده بود ـ برخاست و از میان مردم آمد تا نزدیک آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای

بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَ بِغَنِيٍّ لا يَبْخَلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَ بِفَقِيرٍ صَابِرٍ» فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِيُّ وَ لَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا يَعْرِفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى بَدْئِهَا أَيِ الْكُفْرِ بَعْدَ الايمَانِ؛ أَيُّهَا السَّائِلُ فَلا تَغْتَرَّنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى.

أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلاثَةٌ: زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ؛ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ وَ لا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئاً صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرَّاغِبُ فَلا يُبَالِي مِنْ حِلٍّ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ» قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟

قَالَ عليه السلام: «يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقٍّ فَيَتَوَلاهُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ حَمِيماً قَرِيباً» قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ نَرَهُ فَطَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَالَ: «مَا لَكُمْ هَذَا أَخِي الْخَضِرُ عليه السلام»

ثُمَّ قَالَ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام: «يَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَتَكَلَّمْ بِكَلامٍ لا تَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لا يُحْسِنُ شَيْئاً» قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: «يَا أَبَتِ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَتَكَلَّمُ وَ أَنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَى؟!» قَالَ لَهُ: «بِأَبِي وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَى وَ أَنْتَ لا تَرَانِي» فَصَعِدَ الْحَسَنُ عليه السلام الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ بِمَحَامِدَ بَلِيغَةٍ شَرِيفَةٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله صَلاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ هَلْ تُدْخَلُ الْمَدِينَةُ إِلاّ مِنْ بَابِهَا؟!» ثُمَّ نَزَلَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام فَحَمَلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ.

ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: «يَا بُنَيَّ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ تَكَلَّمْ بِكَلامٍ لا تَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لا يُبْصِرُ شَيْئاً وَ لْيَكُنْ كَلامُكَ تَبَعاً لِكَلامِ أَخِيكَ» فَصَعِدَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله صَلاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ: «مَعَاشِرَ النَّاسِ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيّاً هُوَ مَدِينَةُ هُدًى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ:

امیرمؤمنان! مرا به کاری راهنمایی کن که چون انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد. فرمود: ای شخص حاضر! بشنو، آنگاه بفهم، سپس یقین کن! دنیا به وجود سه کس استوار است: به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند، توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد و به فقیری که شکیبا باشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را پنهان کند و توانگر از مالش (برای انفاق) دریغ کند و فقیر (در فقر) صبر نکند، پس واویلا! واثبورا! در این جا است که عارفان به خدا در می‌یابند که دنیا به آغازش برگشته، یعنی به سوی کفر بعد از ایمان. ای پرسندهٔ سؤال! مبادا فراوانی مساجد و جماعت‌های مردمی که تن‌هایشان با هم گرد آمده، اما دلشان پراکنده است تو را فریب دهد (وداخل کفر کند). ای پرسنده سؤال! همانا مردم سه قسمند: زاهد، راغب و صابر. زاهد نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه به آنچه از دستش می‌رود غمگین می‌شود. صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت رو گرداند، برای این که بدی عاقبت آن را می‌داند، ولی راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش به دست آورد یا از حرام؟»

عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! نشانهٔ مؤمن در این زمان چیست؟» فرمود: «ملاحظه کند که خدا بر او چه حقّی واجب کرده است و آن را دوست بدارد و ملاحظه کند چه کسی با او مخالف است که از او بیزاری جوید، اگر چه دوست و خویش او باشد.» گفت: «به خدا سوگند! راست گفتی ای امیرمؤمنان!» سپس آن مرد غایب شد و ما او را ندیدیم، مردم به دنبالش رفتند او را نیافتند. علی ﷺ بر فراز منبر لبخندی زد و فرمود: «چه می خواهید؟ او برادرم خضر ﷺ بود.»

سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید!» کسی برنخاست. پس حضرت خدا را حمد کرد و ستایش نمود و بر پیامبر ﷺ صلوات فرستاد، سپس به حسن ﷺ فرمود: «ای حسن! بر فراز منبر بالا برو و سخنی بگو، مبادا قریش پس از من تو را نشناسند و بگویند حسن بن علی خوب خطبه نمی‌داند.» عرض کرد: «پدر جان! چگونه با حضور شما بالای منبر روم و سخن گویم و تو در میان مردم مرا ببینی و سخنم را بشنوی؟!» فرمود: «پدر و مادرم فدای تو باد! من خود را از تو پنهان می‌کنم و سخن تو را می‌شنوم و تو را ببینم و تو مرا نبینی. امام حسن ﷺ بر فراز منبر رفت و خدا را به محامد بلیغ و شریفی ستود و صلوات مختصر بر پیامبر ﷺ فرستاد و گفت: «ای مردم! من از جدّم رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، آیا کسی جز از دروازهٔ شهر می‌تواند، وارد شود؟» آنگاه از منبر فرود آمد، علی ﷺ برجست و او را به سینه چسبانید و به حسین ﷺ فرمود: «پسر جانم! برخیز و بر فراز منبر برو و سخنی بگو تا قریش تو را بعد از من نادیده نگیرند و پس از من نگویند حسین بن علی چیزی را نمی‌داند و بایستی دنبال سخن برادر، سخن بگویی!» امام حسین ﷺ به منبر رفت و حمد خدا کرد و ستایش او نمود و صلوات مختصری بر پیامبر ﷺ فرستاد و فرمود: «ای مردم! از جدّم رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همانا علی شهر علم است و هر که در آن داخل شود نجات یابد و هر که از آن تخلّف ورزد، هلاک گردد.»

«مَعَاشِرَ النَّاسِ اشْهَدُوا أَنَّهُمَا فَرْخَا رَسُولِ اللَّهِ وَ وَدِيعَتُهُ الَّتِي اسْتَوْدَعَنِيهَا وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكُمُوهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا».

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بن الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي قُثَمُ بن قَتَادَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذِعْلِبٌ ذَرِبُ اللِّسَانِ بَلِيغٌ فِي الْخِطَابِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟

قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الابْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الايمَانِ وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ فَلا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمُ الْعَظَمَةِ لا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ كَبِيرُ الْكِبْرِيَاءِ لا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلُ الْجَلالَةِ لا يُوصَفُ بِالغِلَظِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلا يُقَالُ: شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ فَلا يُقَالُ: شَيْءٌ بَعْدَهُ شَائِي الاشْيَاءِ لا بِهِمَّةٍ دَرَّاكٌ لا بِخَدِيعَةٍ هُوَ فِي الاشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرُ مُتَمَازِجٍ بِهَا وَ لا بَائِنٍ عَنْهَا ظَاهِرٌ لا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ مُتَجَلٍّ لا بِاسْتِهْلالِ رُؤْيَةٍ بَائِنٌ لا بِمَسَافَةٍ قَرِيبٌ لا بِمُدَانَاةٍ لَطِيفٌ لا بِتَجَسُّمٍ مَوْجُودٌ لا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لا بِاضْطِرَارٍ مُقَدِّرٌ لا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٌ لا بِهَمَامَةٍ سَمِيعٌ لا بِآلَةٍ بَصِيرٌ لا بِأَدَاةٍ لا تَحْوِيهِ الامَاكِنُ وَ لا تَصْحَبُهُ الاوْقَاتُ وَ لا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ سَبَقَ الاوْقَاتَ كَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ وَ الابْتِدَاءَ أَزَلُهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الاشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الاشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَ الْجَسْوَ بِالْبَلَلِ وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)[1].

فَفَرَّقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَ بَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لا قَبْلَ لَهُ وَ لا بَعْدَ شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا عَلَى أَنْ لا غَرِيزَةَ

---

۱. الزّاريات / ۴۹.



علی ﷺ از جا برخاست و او را در آغوش کشید و بوسید و فرمود : «ای گروه مردم ! گواه باشید کـه ایـن دو ، دردانه‌های رسول خدا ﷺ هستند و دو امانتی که به من سپرده است و من آنها را به شما می‌سپارم. ای مردم ! پیامبر خدا ﷺ (در روز قیامت) از شما نسبت به آنها بازپرسی خواهد کرد .»

۲ـعبدالله بن یونس گوید : امام صادق ﷺ فرمود : روزی به هنگامی که امیرمؤمنان علی ﷺ بر فراز منبر مسجد کوفه خطبه می‌خواند ، ناگاه مردی به نام « ذِعلب » ـکه مردی زبان‌آور ، صاحب بلاغت در گفت و گو و دلیر بود ـ برخاست و عرض کرد : «ای امیرمؤمنان ! آیا پروردگارت را دیده‌ای ؟» فرمود : «وای بر تو ای ذعلب ! من پروردگاری را که ندیده باشم ، عبادت نمی‌کنم .» ذعلب گفت : «ای امیرمؤمنان ! او را چگونه دیده‌ای ؟» فرمود : «وای بر تو ! ای ذعلب ! دیـدگان او را بـه دیـدهٔ بَصَر نمی‌توانند ببینند ، ولی دلها او را به حقایق و ارکان ایمان دیده‌اند . وای بر تو ، ای ذعلب ! به راستی که پروردگار من ، در نهایت لطافت است ، ولی او را نمی‌توان به لطافت معروفه وصف کرد و در نهایت بزرگی است ، ولی نمی‌توان او را به عظمت معهوده شرح داد و کبریایی که بزرگواریش به منتهی رسیده ، ولی نمی‌توان او را به بزرگی متّصف نمود و جلالتش به بالاترین مرتبه رسیده ، شکوهش فراوان است و به خشونت توصیف نمی‌گردد. او پیش از هر چیزی بوده، پس نمی‌توان گفت : چیزی پیش از او بوده است. بعد از هر چیزی خواهد بود ، پس نمی‌توان گفت چیزی بعد او خواهد بود . او موجودات را خواست ، نه به قصدی که دیگران دارند و همه را خوب درک می‌کند و می‌یابد ، نه به فریب (بلکه با تدبیر چنین می‌کند) او در همهٔ چیزها است ، امّا با آنها آمیختگی ندارد و از آنها نیز جدا نیست . ظاهر و هویدا است نـه بـه تـأویل مـباشرت . مـتجلّی و آشکارا است ، نـه بـه آشکارایی رؤیت (که کسی او را ببیند) ، دور است نه به مسافت مکانی ، نه به نزدیکی (که کسی او را ببیند) و دور است نـه بـه مسافت؛ و نزدیک است نه به نزدیکی (که به واسطهٔ کمی مسافت به چیزی نزدیک باشد) . لطیف است نه به اعتبار تجسّم (که جسمی داشته باشد) ، موجود است نه بعد از عدم (که در زمانی نبوده باشد بلکه همیشه بوده است) ، فاعل است نه به اضطرار و ناچاری (بلکه آنچه می‌کند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمی‌کند) و تقدیر می‌کند (و هر چیزی را اندازه‌ای می‌دهد) نه به واسطه حرکت . چیزی را می‌خواهد ، نه به قصد تازه . شنوا است نه به وسیلهٔ آلت (که گوش باشد) و بینا است نه به اعتبار ادات (چشم) . مکانها نمی‌توانند او را فراگیرند و زمانها نمی‌توانند با او همراهی کنند و صفات او را محدود نـمی‌سازند و او را چرت فرا نمی‌گیرند . هستی او بر زمانها پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یـافته و هـمیشگیش از ابتدا و اوّل گـوی سبقت را ربوده است . این که برای خلایق ، مشاعر و حواس قرار داده ، معلوم شـد کـه او را مشـعر و حـاسه‌ای نـیست و ایـن کـه ملهیّات جواهر را ایجاد کرده ، شناخته شد که او را جوهری نیست و به واسطهٔ آن که در بین چیزها ضدّیت و مخالفت افکنده ، دانسته شد که ضدّی ندارد و به اعتبار این که در بین چیزها مقارنت و وابستگی قرار داده ، فهمیده می‌شود که قرین و یاری ندارد . روشنی را با تاریکی ، خشکی را با تری ، درشتی را با نرمی و سردی را با گرمی ضدّ قرار داده است . در بین چیزهایی که با هم دشمنی دارند ، اُلفت داده و در بین چیزهایی که به هم نزدیکند ، تفریق و جدایی افکنده ، که به سبب تفریق و جدایی که دارند نشانگر این هستند که جدا سازنده‌ای دارند و به علّت تألیف و انضمامی که دارند نشانگر آن است که ضمیمه کننده‌ای دارند ، این است معنای گفتار خدا که می‌فرماید : « ما از هر چیزی جفتی آفریدیم ، باشد که شما متذکّر شوید . پس به وسیلهٔ







لِمُغْرِزِهَا مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرُ خَلْقِهِ كَانَ رَبّاً إِذْ لا مَرْبُوبَ وَ إِلَهاً إِذْ لا مَأْلُوهَ وَ عَالِماً إِذْ لا مَعْلُومَ وَ سَمِيعاً إِذْ لا مَسْمُوعَ.

ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفاً ... وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْجُودِ مَوْصُوفاً
وَ كُنْتَ إِذْ لَيْسَ نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ ... وَ لا ظَلامَ عَلَى الْآفَاقِ مَعْكُوفاً
وَ رَبُّنَا بِخِلافِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ... وَ كُلُّ مَا كَانَ فِي الأوْهَامِ مَوْصُوفاً
فَمَنْ يُرِدْهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُمْتَثِلا ... يَرْجِعْ أَخَا حَصْرٍ بِالْعَجْزِ مَكْتُوفاً
وَ فِي الْمَعَارِجِ يَلْقَى مَوْجُ قُدْرَتِهِ ... مَوْجاً يُعَارِضُ طَرْفَ الرُّوحِ مَكْفُوفاً
فَاتْرُكْ أَخَا جَدَلٍ فِي الدِّينِ مُنْعَمِقاً ... قَدْ بَاشَرَ الشَّكُّ فِيهِ الرَّأْيَ مَأْوُوفاً
وَ اصْحَبْ أَخَا ثِقَةٍ حُبّاً لِسَيِّدِهِ ... وَ بِالْكَرَامَاتِ مِنْ مَوْلاهُ مَحْفُوفاً
أَمْسَى دَلِيلُ الْهُدَى فِي الأرْضِ مُنْتَشِراً ... وَ فِي السَّمَاءِ جَمِيلَ الْحَالِ مَعْرُوفاً

قَالَ: فَخَرَّ ذِعْلِبٌ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ وَ قَالَ: مَا سَمِعْتُ بِهَذَا الْكَلامِ وَ لا أَعُودُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ.

قال مصنف هذا الكتاب: في هذا الخبر ألفاظ قد ذكرها الرضا عليه السلام في خطبته و هذا تصديق قولنا في الأئمة عليهم السلام: إن علم كل واحد منهم مأخوذ عن أبيه حتى يتصل ذلك بالنبي ص.

این‌ها بین قبل و بعد جدایی انداخته، تا معلوم شود که او را قبل و بعدی نیست و همهٔ این‌ها به طبایع و غرایزی که دارند، گواهند که آن کسی که این غریزه‌ها را به اینان عطاء فرموده، خود طبیعت و غریزه‌ای ندارد و به واسطهٔ وقتی که دارند، خبر می‌دهند، آن کسی که وقت را برای اینها ایجاد کرده خود وقتی ندارد و برخی از اینها را از برخی دیگر مستور ساخته تا معلوم شود که در بین او و آفریدگانش - جز آفریدگانش - حجاب و پرده‌ای نیست. او پروردگار بود، آنگاه که هیچ پرورده شده و مربوبی (که قابل پرورش باشد) نبود. معبود بود، آنگاه که عبادت کننده‌ای نبود (که عبادت کند). عالم بود آنگاه که هیچ معلومی نبود (که علم به آن تعلّق گیرد) و شنوا بود، آنگاه که هیچ مسموعی نبود (که قابلیّت شنیدن داشته باشد). سپس این اشعار را انشاء کرد: آقای من! همواره به علم و دانش مشهور و معروفی و آقای من! همواره به جود و بخشش موصوف هستی.

تو در زمانی بودی که هیچ نوری نبود که به آن روشنایی باشد و هیچ تاریکی بر کرانه‌های آسمان مقیم شده باشد.

پروردگار ما بر خلاف همهٔ آفریدگان و بر خلاف هر چیزی است که در وهم‌ها و خیال‌ها موصوف باشد.

هر کس او را بر وجه تشبیه اراده کند و با تصوّرش او را مانند چیزی بداند، به صاحب حصر به باطل و بیهوده‌ای که به عجز بسته است، برمی‌گردد.

و در جایگاه‌های بلند موج قدرتش را موجی ملاقات می‌کند که با چشم بر هم زدن روح - که بازداشته شده - برابری می‌کند.

پس صاحب جدل در دین را - که در اندرونش نفوذ کرده - واگذار به حقیقت که شک و تردید در اندیشه آفت دیده، مباشرت کرده است.

و با صاحب (دلیل) استواری، که حبیب (یا محبوب) آقایش می‌باشد و به نوازش‌ها و کرامات او محفوف است، مصاحبت کن.

او راهنمای راه راست و هدایت در زمین و منتشر شد و در آسمان با حالتی نیکو شناخته شده و مشهور است.»

راوی می‌گوید: ذعلب به صورت به زمین افتاد و بی‌هوش شد. آن گاه به هوش آمد و عرض کرد: «من این سخن را نشنیده بودم و به چنین سخنی باز نخواهم گشت.»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: در این روایت عباراتی است که امام رضا علیه‌السلام آنها را در خطبه‌اش ذکر فرموده و این تصدیق گفتار ما در شأن ائمه علیهم‌السلام است که هر کدام از آنها علمش را از پدرش - تا برسد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله - فرا گرفته‌اند.

۴۴. باب حديث سبخت اليهودي

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمُبْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ دَاوُدَبْنِ عَلِيٍّ الْيَعْقُوبِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الاعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ: سُبَّخْتُ فَقَالَ: لَهُ يَا مُحَمَّدُ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ اتَّبَعْتُكَ وَ إِلاّ رَجَعْتُ فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ» فَقَالَ: أَيْنَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ: «هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ لَيْسَ هُوَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ بِمَحْدُودٍ» قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: «وَ كَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيْفِ وَ الْكَيْفُ مَخْلُوقُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ» قَالَ: فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّكَ نَبِيٌّ؟ قَالَ: «فَمَا بَقِيَ حَوْلَهُ حَجَرٌ وَ لا مَدَرٌ وَ لا غَيْرُ ذَلِكَ إِلاّ تَكَلَّمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ: يَا شَيْخُ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُبَّخْتُ: تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَبْيَنَ ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.

۲. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُبْنُ جَعْفَرٍ الْعُقَيْلِيُّ بِقُهِسْتَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُبْنُ عَلِيٍّ الْبَلْخِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنُ جَعْفَرٍ الأَزْهَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: مَنِ الَّذِي حَضَرَ سُبَّخْتَ الْفَارِسِيَّ وَ هُوَ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ الْقَوْمُ: مَا حَضَرَهُ مِنَّا أَحَدٌ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام :لَكِنِّي كُنْتُ مَعَهُ عليه السلام وَ قَدْ جَاءَهُ سُبَّخْتُ وَ كَانَ رَجُلاً مِنْ مُلُوكِ فَارِسَ وَ كَانَ ذَرِباً فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِلَى مَا تَدْعُو؟ قَالَ: أَدْعُو إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

فَقَالَ سُبَّخْتُ: وَ أَيْنَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ؟ قَالَ: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ مَوْجُودٌ بِآيَاتِهِ قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: لا كَيْفَ لَهُ وَ لا أَيْنَ لأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَيَّفَ الْكَيْفَ وَ أَيَّنَ الأَيْنَ قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ؟ قَالَ: لا يُقَالُ لَهُ: جَاءَ وَ إِنَّمَا يُقَالُ: جَاءَ لِلزَّائِلِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ وَ رَبُّنَا لا يُوصَفُ

بخش چهل و چهارم

حدیث «سُبَخت» یهودی

۱ ـ عبدالأعلی مولای آل سام گوید: امام صادق ﷺ فرمود: مردی یهودی که به او سبخت می‌گفتند، خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «ای محمّد! خدمت شما آمده‌ام که در مورد پروردگارت بپرسم، اگر پرسش مرا پاسخ دادی، ایمان می‌آورم و به پیامبری تو معتقد می‌شوم در غیر این صورت، بر دین خود باقی می‌مانم.» حضرت فرمود: «از هر چه می‌خواهی بپرس!» عرض کرد: «پروردگار تو در کجاست؟» فرمود: «پروردگار من در هر مکانی هست و در جای معیّنی از مکان نیست که محدود باشد.» عرض کرد: «او چگونه است؟» فرمود: «چگونه پروردگار خود را به چگونگی توصیف کنم، در حالی که وصف از آن مخلوق خداست و خدا به آفریدهٔ خود توصیف نمی‌شود.» عرض کرد: «چه کسی می‌داند که تو پیامبر هستی؟»

امام صادق ﷺ می‌فرماید: «در این هنگام سنگ و کلوخ و هر چه گرداگرد آن حضرت بودند، به زبان عربی روشن و فصیح به سخن درآمده و گفتند: ای (شیخ) سبخت! به راستی که او پیامبر خدا است.» سبخت گفت: «به خدا سوگند! من در هیچ وقت همچون امروز امری را از این روشنتر ندیدم.» آن گاه گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدایی.»

۲ ـ جعفر ازهری از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی ﷺ نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ در یکی از خطبه‌های خویش فرمود: «چه کسی در نزد سبخت فارسی، در حالی که با رسول خدا ﷺ سخن می‌گفت حاضر بود؟» عرض کردند: «هیچ یک از ما حضور نداشتیم.» علی ﷺ فرمود: «من با آن حضرت بودم وی ـ که از پادشاهان فارس و شخص زبان آور بود ـ به خدمت حضرت آمد و گفت: «ای محمّد! مردم را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟» فرمود: «مردم را فرا می‌خوانم تا گواهی دهند که معبودی جز خدا نیست، در حالی که تنهاست و شریکی ندارد و آنکه محمّد ﷺ بنده و رسول اوست.»

سبخت گفت: «ای محمّد! خدا در کجا است؟» فرمود: «او در همه جا با آیاتش وجود دارد.» سبخت گفت: «او چگونه است؟» فرمود: «نه او را کیفیّتی است و نه «مکانی» (که کسی بگوید: او چگونه و چون



بِمَكَانٍ وَ لا بِزَوَالٍ بَلْ لَمْ يَزَلْ بِلا مَكَانٍ وَ لا يَزَالُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ لَتَصِفُ رَبّاً عَظِيماً بِلا كَيْفٍ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنَّهُ أَرْسَلَكَ؟ فَلَمْ يَبْقَ بِحَضْرَتِنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ حَجَرٌ وَ لا مَدَرٌ وَ لا جَبَلٌ وَ لا شَجَرٌ وَ لا حَيَوَانٌ إِلاَّ قَالَ مَكَانَهُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ قُلْتُ أَنَا أَيْضاً: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا خَيْرُ أَهْلِي وَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّي لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ رُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَ هُوَ الْوَزِيرُ مِنِّي فِي حَيَاتِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَ وَفَاتِي كَمَا كَانَ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلاَّ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ؛ فَإِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ؛ ثُمَّ سَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ».



است ؟ و در کجا می‌باشد ؟) زیراکه او چگونگی را ایجاد کرده وکجایی راکجا نموده است (یعنی حقیقت حال و مکان که کیف و جا است، از آنِ اوست) سبخت گفت : «پس ازکجا آمده است ؟» فرمود : «در مورد او نمی‌توان گفت که آمد و در مورد چیز زایل شونده‌ای که از جایی به جایی می‌رود می‌توان گفت آمد، و پروردگار ما به مکان و زوال توصیف نمی‌شود ، بلکه همیشه بی‌مکان بوده و همواره چنین خواهد بود .» سبخت گفت : «ای محمّد ! به راستی که تو پروردگار بزرگی را بدون چگونگی وصف می‌کنی، پس چگونه می‌توانم بدانم که خدا تو را فرستاده‌است ؟» در آن روز هیچ سنگ وکلوخ وکوه و درختی در حضور ما باقی نماند ، مگر آنکه در همانجا گفت : «شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و محمّد ﷺ بنده و رسول اوست .» من گفتم : «من نیز گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و محمّد ﷺ بنده و رسول اوست .» سبخت گفت : «ای محمّد ! این کیست ؟» حضرت فرمود : «این بهترین کسان من و نزدیک‌ترین آفریدگان به من است .گوشتش از گوشت من ، خونش از خون من و روحش از روح من است .او در دوران زندگی، وزیر من است و بعد از وفاتم جانشین من است، همان‌گونه که هارون نسبت به موسی ﷺ بود، جز آن که هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود، پس از او بشنو و اطاعت کن که او بر حق است، آن گاه او را عبدالله نامید .»











۴۵. باب معنى سبحان الله

۱. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ السِّجْزِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ اللّٰهِبْنِ حَمْزَةَ الشَّعْرَانِيُّ الْعَمَّارِيُّ مِنْ وُلْدِ عَمَّارِبْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ اللّٰهِبْنُ يَحْيَىبْنِ عَبْدِ الْبَاقِي الاذَنِيُّ بِأَذَنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِ الْمَعَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِبْنُ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَىبْنِ عُقْبَةَبْنِ أَبِي الْعَيْزَارِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ حَجَّارٍ عَنْ يَزِيدَبْنِ الاصَمِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عُمَرَبْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ؟ قَالَ: إِنَّ فِي هٰذَا الْحَائِطِ رَجُلاً كَانَ إِذَا سُئِلَ أَنْبَأَ وَ إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَ فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ».

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ هِشَامِبْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ سُبْحَانَ اللّٰهِ فَقَالَ عليه السلام: «أَنَفَةٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِبْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ مَوْلَى طِرْبَالٍ عَنْ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ» مَا يَعْنِي بِهِ؟ قَالَ: «تَنْزِيهُهُ».

بخش چهل و پنجم

معنای «سبحان الله»

۱ ـ یزید بن اصم گوید: مردی از عمر بن خطّاب سستی نمود و گفت: «ای امیرمؤمنان! تفسیر و بیان «سبحان الله» چیست؟» عمر گفت: «در این باغ مردی است که چون از او سؤال می‌شد، پاسخ می‌داد و چون سکوت می‌کرد آغاز به سخن می‌نمود (یعنی او در زمان پیامبر چنان بود، وقتی علی ﷺ به او می‌رسید اگر از پیامبر ﷺ چیزی می‌پرسیدند، او جواب می‌فرمود و اگر خاموش بود و سؤالی نمی‌کردند، پیامبر ﷺ آغاز به سخن می‌کرد و به او تعلیم علم می‌داد) آن مرد وارد باغ شد، ناگاه علی بن ابی طالب ﷺ را دید و عرض کرد: «ای اباالحسن! تفسیر «سبحان الله» چیست؟» فرمود: «آن تعظیم جلال خدا است و منزه دانستن و دور کردن او از آنچه هر مشرکی در شأن او گفته است و هرگاه بنده‌ای آن را بگوید، هر فرشته‌ای بر او صلوات می‌فرستد.»

۲ ـ هشام بن حکم گوید: از امام صادق ﷺ در بارهٔ معنی « سبحان الله » پرسیدم. فرمود: «تنزّه برای خدای عزّوجلّ است.» یعنی کلمه‌ای است که منزّه بودن خدا را می‌فهماند، از آنچه لائق او نباشد.

۳ ـ هشام جوالیقی گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا یعنی « سبحان الله » پرسیدم که منظور چیست؟ فرمود: «دور کردن باری تعالی از صفات زشت؛ یعنی خدا را از همهٔ عیوب و نقایص پاک دانستنی، پاک می‌دانم.

۴۶. باب معنى الله أكبر

١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟!» فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «حَدَدْتَهُ» فَقَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَقُولُ؟ فَقَالَ: قُلْ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْن يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ؟!» فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ: «وَ كَانَ ثَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونَ أَكْبَرَ مِنْهُ؟!» فَقُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

بخش چهل و ششم

معنای «الله اکبر»

۱ ـ ابن محبوب از یکی از راویانش نقل کرده که مردی نزد امام صادق ﷺ گفت: «الله اکبر» (خدا بزرگتر است) حضرت فرمود: «خدا از چه چیز بزرگتر است؟» عرض کرد: «از هر چیزی.» امام صادق ﷺ فرمود: «خدا را به محدودی وصف کردی.» عرض کرد: «چگونه بگویم؟» فرمود: «بگو: خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید.»

۲ ـ جمیع بن عمرو گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: «الله اکبر» چه چیز است؟ (و معنای آن چیست؟)» عرض کردم: «خدا از هر چیزی بزرگتر است.» فرمود: «آیا در آنجا چیزی بود که خدا از آن بزرگتر باشد؟» عرض کردم: «پس معنای آن چیست؟» (و تقدیرش چگونه است؟) فرمود: «خدا بزرگتر از آن است به وصف درآید.»

۴۷. باب معنى الأول و الآخر

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَكِيمٍ عَنِ الْمَيْمُونِ الْبَانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (هُوَ الاوَّلُ وَ الْآخِرُ) فَقَالَ عليه السلام: «الاوَّلُ لا عَنْ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لا عَنْ بَدْءٍ سَبَقَهُ وَ الْآخِرُ لا عَنْ نِهَايَةٍ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ بِلا بَدْءٍ وَ لا نِهَايَةٍ لا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَ لا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

۲. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ أَحْمَدَبْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنْ فُضَيْلِبْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «هُوَ الاوَّلُ وَ الْآخِرُ» وَ قُلْتُ: أَمَّا الاوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَ أَمَّا الْآخِرُ فَبَيِّنْ لَنَا تَفْسِيرَهُ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلاَّ يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ الْغِيَرُ وَ الزَّوَالُ أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَ مِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ وَ مِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ وَ مِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ وَ مِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ وَاحِداً هُوَ الاوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ لا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَ الاسْمَاءُ مَا يَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ مِثْلُ الانْسَانِ الَّذِي يَكُونُ تُرَاباً مَرَّةً وَ مَرَّةً لَحْماً وَ مَرَّةً دَماً وَ مَرَّةً رُفَاتاً وَ رَمِيماً وَ كَالتَّمْرِ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلَحاً وَ مَرَّةً بُسْراً وَ مَرَّةً رُطَباً وَ مَرَّةً تَمْراً فَيَتَبَدَّلُ عَلَيْهِ الاسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخِلافِ ذَلِكَ».

بخش چهل و هفتم

معنای اوّل و آخر

۱ـ میمون بان گوید: از امام صادق علیه السلام وقتی در مورد معنای گفتار خدا: «او اوّل و آخر است» پرسیدند. شنیدم که فرمود: «اوّل است نه از اوّلی که پیش از او بوده باشد و نه از پدید آورنده‌ای که بر او پیشی گرفته باشد و آخر است بی‌آنکه پایانی داشته باشد چنان که از صفت آفریدگان تصوّر می‌شود. ولی قدیمی است اوّل و آخری که همیشه بوده و همیشه خواهد بود، بی‌ابتدا و انتها. پدیده‌ها بر وی عارض نمی‌شود و از حالی به حالی نمی‌گردد، آفریننده هر چیزی است.»

۲ـ پسر ابویعفور گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدا که: «او اوّل و آخر است» پرسیدم و عرض کردم: «امّا اوّل آن را شناخته و تفسیرش را دانسته‌ایم، ولی تفسیر و معنای آخر را برای ما بیان فرما.» حضرت فرمود: «هیچ چیز نیست مگر آنکه هلاک می‌شود یا دگرگون می‌شود، یا به گونه‌ای تغییر و زوال در آن راه می‌یابد یا از رنگی به رنگ دیگر و از هیئتی به هیئت دیگر و از صفتی به صفت دیگر و از زیادتی به نقصان و از نقصانی به زیادتی انتقال می‌یابد، مگر پروردگار جهانیان که او همیشه و همواره یکی بوده و خواهد بود. او اوّل است پیش از هر چیزی و او آخر است بر آن گونه که در اوّل بوده (بدون تغییر). صفات و نامها بر او مختلف نمی‌شود، چنانکه بر غیر او مختلف می‌شود، همانند انسانی که یک بار خاک می‌باشد، بار دیگر گوشت، یک بار خون است بار دیگر پوسیده و از هم پاشیده و مانند خرمایی که یک مرتبه غوره، مرتبهٔ دیگر خرمای نارس و یک مرتبه خرمای تر، مرتبه دیگر خرمای خشک. پس نامها و صفات بر آن متبدّل می‌شود و خدای عزوجل به خلاف آن است.»

۴۸. باب معنى قول الله عز و جل الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ‌بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ‌بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَارِدٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ)[1] فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ هُوَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ‌بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‌بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ) فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

۳. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْن مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْن عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَعْقُوبَ‌بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُبْنُ يَعْقُوبَ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ‌بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ‌بن قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ: عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَكْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ يُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ وَ كَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ: أَيْنَ هُوَ وَ أَيْنَ كَانَ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ: «لا يُوصَفُ الرَّبُّ جَلَّ جَلالُهُ بِمَكَانٍ هُوَ كَمَا كَانَ وَ كَانَ كَمَا هُوَ لَمْ يَكُنْ فِي مَكَانٍ وَ لَمْ يَزُلْ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ وَ لا أَحَاطَ بِهِ مَكَانٌ بَلْ كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلا حَدٍّ وَ لا كَيْفٍ» قَالَ: صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ: أَ فِي الدُّنْيَا هُوَ أَوْ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «لَمْ يَزَلْ رَبُّنَا قَبْلَ الدُّنْيَا وَ لا يَزَالُ أَبَداً هُوَ مُدَبِّرُ الدُّنْيَا وَ عَالِمٌ بِالْآخِرَةِ فَأَمَّا أَنْ يُحِيطَ بِهِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ فَلا وَ لَكِنْ

---

۱. طه / ۵.

بخش چهل و هشتم

معنای گفتار خدا:

«خدای رحمانی که بر عرش استیلا دارد.»

۱ـ محمّد بن مارد گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» پرسیده شد. فرمود: «خداوند نسبت به هر چیزی برابر است و بر همه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست.»

۲ـ عبدالرحمان بن حجّاج گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد.» پرسیدم. فرمود: «حضرت حق، نسبت به هر چیزی برابر است. پس چیزی به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست، هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست. او نسبت به هر چیزی برابر است.»

۳ـ سلمان فارسی در حدیث طولانی که در آن خبر از ورود جاثلیق به شهر مدینه همراه صد تن از نصاری بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرسش او از ابوبکر در مورد مسایلی و پاسخ ندادن او و فرستادن آنها به نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و پاسخ آن حضرت را می‌دهد، گوید: از جمله این که از مولا علی علیه السلام پرسید: مرا از پروردگار خبر بده که در کجاست؟ و در کجا بود؟ علی علیه السلام فرمود: پروردگار ـ جلّ جلاله ـ به مکانی وصف نمی‌شود. او چنان است که بود، و بود آنسان که هست. در هیچ مکانی نبود و از مکانی به مکان دیگر نمی‌رود. هیچ مکانی او را احاطه نکرد، بلکه او پیوسته بی‌اندازه و چگونگی بود.»

جاثلیق گفت: «راست گفتی، پس به من بگو آیا پروردگار در دنیاست یا در جهان آخرت؟» حضرت علیه السلام فرمود: «پیوسته پروردگار ما پیش از دنیا بوده و همیشه چنین خواهد بود. او مدبّر دنیا و عالم به جهان آخرت است واما این گونه نیست که دنیا و آخرت او را احاطه کنند، ولی آنچه را که در دنیا و آخرت است می‌داند.» جاثلیق گفت: «راست گفتی، خدا تو را رحمت کند!» آن گاه گفت: «به من خبر ده

يَعْلَمُ مَا فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ» قَالَ: صَدَقْتَ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ: أَ يَحْمِلُ أَوْ يُحْمَلُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «إِنَّ رَبَّنَا جَلَّ جَلالُهُ يَحْمِلُ وَ لا يُحْمَلُ» قَالَ النَّصْرانِيُّ: فَكَيْفَ ذَاكَ؟! وَ نَحْنُ نَجِدُ فِي الانْجِيلِ: (وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ؟!) فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «إِنَّ الْمَلائِكَةَ تَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ لَيْسَ الْعَرْشُ كَمَا تَظُنُّ كَهَيْئَةِ السَّرِيرِ وَ لٰكِنَّهُ شَيْءٌ مَحْدُودٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ وَ رَبُّكَ عَزَّ وَ جَلَّ مَالِكُهُ لا أَنَّهُ عَلَيْهِ كَكَوْنِ الشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ وَ أَمَرَ الْمَلائِكَةَ بِحَمْلِهِ فَهُمْ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ بِمَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ» قَالَ النَّصْرانِيُّ: صَدَقْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في آخر كتاب النبوة.

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ) فَقَالَ: «اسْتَوىٰ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ كَفَرَ» قُلْتُ: فَسِّرْ لِي قَالَ: «أَعْنِي بِالْحَوَايَةِ مِنَ الشَّيْءِ لَهُ أَوْ بِإِمْسَاكٍ لَهُ أَوْ مِنْ شَيْءٍ سَبَقَهُ».

۶. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولاً».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُقَاتِلُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ) فَقَالَ: «اسْتَوىٰ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

۸. وَ بِهٰذَا الاسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام كَذَبَ مَنْ

از پروردگار خود که آیا چیزها را بر می‌دارد، یا برداشته می‌شود؟» علی ﷺ فرمود: «پروردگار ما بر می‌دارد و برداشته نمی‌شود.» نصرانی گفت: «این چگونه می‌شود؟! در حالی که ما در انجیل می‌یابیم که این گونه آمده است: «و در آن روز (قیامت) هشت فرشته، عرش پروردگارت را در بالای خود بر می‌دارند.» فرمود: «به راستی که فرشتگان، عرش را بر می‌دارند و عرش آن گونه نیست که تو گمان می‌کنی همچون هیئت تخت، ولی عرش چیزی است محدود (که به اندازه در می‌آید)، آفریده شده و مدبَّر (که خدا آن را تدبیر می‌فرماید) و پروردگار تو مالک آن است نه آن که بر روی آن است، همانند بودن چیزی بر بالای چیزی و به فرشتگان برای برداشتن آن امر فرموده است، پس آن‌ها با نیرویی که خدا به آنها داده، عرش را بر می‌دارند.» نصرانی گفت: «راست گفتی، خدا تو را رحمت کند.»

(مؤلّف می‌گوید:) این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز را آوردیم، و من تمام این حدیث را در آخر کتاب «نبوّة» آورده‌ام.

۴ـ حسن بن موسی خشّاب از یکی از رجال سند خویش در حدیث مرفوعه‌ای از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که در مورد گفتار خدا: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» سؤال شد. فرمود: «او نسبت به هر چیزی برابری دارد، پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست.»

۵ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی قرار گرفته، به طور قطع کافر شده است. عرض کردم: آنچه فرمودی برایم تفسیر و بیان فرما! فرمود: مقصود من آن است که بعضی می‌پندارند گرداگرد خدا را چیزی فراگرفته، یا او را نگاه داشته، یا او از چیزی پدید آمده که بر او پیشی گرفته باشد.»

۶ـ در روایت دیگری آمده که فرمود: «هر کس گمان کند که خدا از چیزی پدید آمده او را حادث قرار داده، و هر کس گمان کند که خدا در چیزی می‌باشد، او را (به آن مکانی گرداگرد او را فراگرفته) محصور کرده، و هر کس گمان کند که خدا بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته است [که چیزی او را برداشته است.]»

۷ـ مقاتل بن سلیمان گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» پرسیدم. فرمود: او نسبت به هر چیزی برابری دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست.

۸ـ حمّاد گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «دروغ گفته‌اند آن کسانی که گمان کرده‌اند، خداوند از چیزی،

زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ».

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ» ثُمَّ قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّهُ مَحْصُورٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولا».

قال مصنف هذا الكتاب: إن المشبهة تتعلق بقوله عز و جل: (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الارْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهٰارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً) و لا حجة لها في ذلك لأنه عزّ و جل عنى بقوله: (ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ) أي ثم نقل العرش إلى فوق السماوات و هو مستول عليه و مالك له و قوله عز و جل: «ثُمَّ» إنما هو لرفع العرش إلى مكانه الذي هو فيه و نقله للاستواء فلا يجوز أن يكون معنى قوله: «اسْتَوىٰ» استولى؛ لأن استيلاء الله تبارك و تعالى على الملك و على الأشياء ليس هو بأمر حادث بل لم يزل مالكا لكل شيء و مستوليا على كل شيء و إنما ذكر عز و جل الاستواء بعد قوله: «ثُمَّ» و هو يعني الرفع مجازا و هو كقوله: (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجٰاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصّٰابِرِينَ)[1] فذكر «نَعْلَمَ» مع قوله «حَتّٰى» و هو عز و جل يعني حتى يجاهد المجاهدون و نحن نعلم ذلك لأن حتى لا يقع إلا على فعل حادث و علم الله عز و جل بالأشياء لا يكون حادثا و كذلك ذكر قوله عز و جل: (اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ) بعد قوله: «ثُمَّ» و هو يعني بذلك ثم رفع العرش لاستيلائه عليه و لم يعن بذلك الجلوس و اعتدال البدن لأن الله لا يجوز أن يكون جسما و لا ذا بدن؛ تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا.

---

۱. محمّد (ص) / ۳۱.

یا در چیزی، یا بر چیزی است.»

۹ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هر که گمان کند، خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی قرار گرفته، به طور حتم شرک ورزیده است. آن‌گاه فرمود: هر که گمان کند خدا از چیزی است، یا در چیزی است بر بالای چیزی است دروغ گفته است.

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: فرقهٔ مشبّهه این گفتار خدا را که می‌فرماید: «به راستی که پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش قرار گرفت، (تاریکی) شب را در (روشنائی) روز می‌پوشاند و شب باشتاب در پی روز است.» بر عقاید خود دست‌آویز قرار می‌دهند، در حالی که برای آنان در این آیه حجّتی نیست. چرا که مقصود خداوند از گفتار خویش که: «آنگاه بر عرش قرار گرفت» این است که آنگاه عرش را به فوق آسمان‌ها نقل فرمود و حال آن که او بر عرش استیلا دارد و بر آن مالک است و قول خداوند: «ثم» (آنگاه) فقط برای برداشتن عرش به طرف مکانی که عرش در آن است، و نقل کردن آن به جهت «استواء» می‌باشد. بنابراین، جایز نیست که معنای قول او «استوی» (استیلاء) باشد، زیرا که استیلای خدا بر ملک و بر همه چیز به امر حادثی نیست، بلکه همواره او مالک همه چیز است و بر هر چیزی مستولی بوده است و فقط خداوند استواء را پس از «ثمّ» ذکر کرده و حال آن که او رفع و برداشتن را از روی مجاز قصد نموده است و این همانند قول اوست که می‌فرماید: «و ما البتّه شما را می‌آزماییم تا از جهاد کنندگان شما و صبر کنندگان آگاه گردیم» پس «نعلم» (بدانیم) را با «حتّی» (تا) ذکر کرده و مقصودش این بود که تا جهاد کنندگان، جهاد کنند و ما این را می‌دانیم زیرا که «حتّی» جز بر فعل حادث، واقع نمی‌شود و علم و آگاهی خدا به اشیا حادث نمی‌باشد. همچنین است در گفتار خدا که: «بر عرش استیلا دارد» بعد از «ثمّ» که مقصود او از این امر، این است که: او عرش را به جهت استیلایش بر آن، بلند کرد و مقصودش از این، نشستن و اعتدال بدن نبوده است، زیرا که جایز نیست خداوند، جسم و صاحب بدن باشد. خداوند از این، به برتری بزرگی، برتری دارد.

۴۹. باب معنى قوله عز و جل وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جُذْعَانُ بْنُ نَصْرٍ أَبُو نَصْرٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن كَثِيرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ)[1] فَقَالَ لِي: «مَا يَقُولُونَ فِي ذَلِكَ؟» قُلْتُ: يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ فَقَالَ: «كَذَبُوا مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللَّهَ مَحْمُولا وَ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ» قُلْتُ: بَيِّنْ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَ عِلْمَهُ وَ دِينَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّكُمْ؟! فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الائِمَّةَ عليهم السلام فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلائِكَةِ: هَؤُلاءِ حَمَلَةُ عِلْمِي وَ دِينِي وَ أُمَنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ ثُمَّ قِيلَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِهَؤُلاءِ النَّفَرِ بِالطَّاعَةِ فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَرْنَا فَقَالَ لِلْمَلائِكَةِ: اشْهَدُوا فَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لا يَقُولُوا: (إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ) أَوْ يَقُولُوا: (إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ)؛ يَا دَاوُدُ وَلايَتُنَا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ».

۲. حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الانْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا) فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْمَاءَ وَ الْمَلائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ وَكَانَتِ الْمَلائِكَةُ تَسْتَدِلُّ

---

۱. هود / ۷.

بخش چهل و نهم

معنای سخن خدا: «عرش او بر روی آب بود.»

۱ـ داود رقّی گوید: از امام صادق ﷺ در مورد تفسیر آیهٔ شریفه که خداوند می‌فرماید: «عرش او بر روی آب بود» پرسیدم. حضرت فرمود: «سنّیان در این مورد چه می‌گویند؟» عرض کردم: «می‌گویند عرش بر روی آب و پروردگار عالم در بالای آن بود.» فرمود: دروغ می‌گویند. هر کس چنین پندارد، خدا را شیء شدنی قرار داده و او را به صفت مخلوقات وصف کرده است و بر او لازم آید که آنچه خدا را برداشته، از او نیرومندتر باشد. عرض کردم: فدایت شوم! این مطلب را برایم بیان فرما! فرمود: به راستی که خداوند علم و دین خود را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو چیز کرد، پیش از آنکه زمین، آسمان، جنّ، انسان، آفتاب، ماه باشد و هنگامی که خواست خلق را بیافریند، آنها در پیش روی خود پراکنده و منتشر ساخت و به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟ پس نخستین کسی که گویا شد، رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین و ائمه هدی ﷺ بودند که عرض کردند: تویی پروردگار ما. پس علم و دین را بر آنان حمل کرد و آنها را حامل علم و دین خویش کرد. آنگاه به فرشتگان فرمود: اینان حاملان علم و دین من و امینان من در خلق من هستند و اینها هستند که (در روز قیامت) از ایشان (دربارهٔ ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلایق و معصیت آنان و آنچه می‌دانند) سؤال خواهد شد، آن گاه، به فرزندان آدم فرمود: برای خدا به پروردگاری و برای این گروه به فرمان برداری و اطاعت، اقرار کنید! فرزندان آدم عرض کردند: آری، ای پروردگارما! ما اقرار کردیم. پس به فرشتگان فرمود: گواه باشید! فرشتگان عرض کردند: ما بر اقرار آنان گواه شدیم تا (در فردای قیامت) نگویند: به راستی که ما از این اقرار بی‌خبر بودیم، یا نگویند: تنها پدران ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما فرزندانی پس از آنان بودیم. از این رو ما را به جهت کردار باطلِ باطل گرایان و کج‌روان هلاک می‌کنی؟! ای داود! ولایت و صاحب اختیاری ما در هنگام پیمان گرفتن خدا بر آنان استوار شده است.

۲ـ ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی گوید: مأمون از امام رضا ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «و اوست آن خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود تا شما را

بِأَنْفُسِهَا وَ بِالْعَرْشِ وَ الْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ فَيَعْلَمُوا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَقَلَهُ فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَى عَرْشِهِ وَ كَانَ قَادِراً عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئاً بَعْدَ شَيْءٍ وَ تَسْتَدِلَّ بِحُدُوثِ مَا يَحْدُثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْعَرْشَ لِحَاجَةٍ بِهِ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَرْشِ؛ وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ لَا يُوصَفُ بِالْكَوْنِ عَلَى الْعَرْشِ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ صِفَةِ خَلْقِهِ عُلُوّاً كَبِيراً وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً) فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيَبْلُوَهُمْ بِتَكْلِيفِ طَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ لَا عَلَى سَبِيلِ الِامْتِحَانِ وَ التَّجْرِبَةِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيماً بِكُلِّ شَيْءٍ» فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ.



بیازماید که کدام یک از شما از نظر عمل نیکوتر وکارش بهتر است » پرسید. حضرت فرمود: «خداوند، عرش، آب و فرشتگان را پیش از آفرینش آسمانها و زمین آفرید و فرشتگان به نفسهای خود و عرش و آب بر خدای عزّوجلّ استدلال می‌کردند. آن گاه عرش خود را بر روی آب قرار داد، تا بدین وسیله قدرتش برای فرشتگان ظاهر شود و بدانند که او بر هر چیزی توانا است. آن گاه عرش را به قدرت خویش بلند کرد و آن را منتقل کرد و در بالای آسمانهای هفتگانه قرار داد و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و او بر عرش خود مستولی بود و بر این قادر بود که آسمانها و زمین را در یک چشم بر هم زدن بیافریند، ولی خداوند آنها را در شش روز آفرید تا آنچه از آنها ـ که چیزی بعد از چیزی دیگری بود ـ می‌آفریند برای فرشتگان ظاهر شود و آنان به حدوث آنچه خداوند یکی پس از دیگری احداث می‌فرماید، استدلال کنند و خدا، عرش را به جهت حاجتی که به آن داشته باشد، نیافرید زیراکه او از عرش و از همهٔ آنچه آفریده بی‌نیاز است. او به بودن بر عرش وصف نمی‌شود، چراکه او جسم نیست. خداوند از صفت آفریدگانش به برتری بزرگی برتری دارد.





و امّا قول خداوند که می‌فرماید: «تا شما را بیازماید که کدام یک از نظر عمل نیکوترید». به راستی که او خلق خود را آفرید تا آنان را به تکلیف طاعت و عبادتش بیازماید، نه بر سبیل امتحان و تجربه، زیراکه او پیوسته به هر چیزی دانا بوده است. مأمون گفت: ای اباالحسن! اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو ببرد.











۵۰. باب العرش و صفاته

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بن الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ فَقَالَ: «إِنَّ لِلْعَرْشِ صِفَاتٍ كَثِيرَةً مُخْتَلِفَةً لَهُ فِي كُلِّ سَبَبٍ وَضْعٍ فِي الْقُرْآنِ صِفَةٌ عَلَى حِدَةٍ فَقَوْلُهُ: (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) يَقُولُ: الْمُلْكُ الْعَظِيمُ وَ قَوْلُهُ: (الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ) يَقُولُ: عَلَى الْمُلْكِ احْتَوَى وَ هَذَا مُلْكُ الْكَيْفُوفِيَّةِ فِي الاشْيَاءِ ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُتَفَرِّدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ؛ لانَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْغُيُوبِ وَ هُمَا جَمِيعاً غَيْبَانِ وَ هُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ؛ لانَّ الْكُرْسِيَّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ مِنَ الْغَيْبِ الَّذِي مِنْهُ مَطْلَعُ الْبِدَعِ وَ مِنْهُ الاشْيَاءُ كُلُّهَا وَ الْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِي يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَ الْكَوْنِ وَ الْقَدْرِ وَ الْحَدِّ وَ الايْنِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ صِفَةِ الارَادَةِ وَ عِلْمُ الالْفَاظِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ التَّرْكِ وَ عِلْمُ الْعَوْدِ وَ الْبَدْءِ فَهُمَا فِي الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ؛ لانَّ مُلْكَ الْعَرْشِ سِوَى مُلْكِ الْكُرْسِيِّ وَ عِلْمَهُ أَغْيَبُ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ: (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) أَيْ صِفَتُهُ أَعْظَمُ مِنْ صِفَةِ الْكُرْسِيِّ وَ هُمَا فِي ذَلِكَ مَقْرُونَانِ».

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلِمَ صَارَ فِي الْفَضْلِ جَارَ الْكُرْسِيِّ؟ قَالَ: «إِنَّهُ صَارَ جَارَهُ لانَّ عِلْمَ الْكَيْفُوفِيَّةِ فِيهِ وَ فِيهِ الظَّاهِرُ مِنْ أَبْوَابِ الْبَدَاءِ وَ أَيْنِيَّتِهَا وَ حَدِّ رَتْقِهَا وَ فَتْقِهَا فَهَذَانِ جَارَانِ أَحَدُهُمَا حَمَلَ صَاحِبَهُ فِي الصَّرْفِ وَ بِمَثَلِ صَرَّفَ الْعُلَمَاءُ لِيَسْتَدِلُّوا عَلَى صِدْقِ دَعْوَاهُمَا؛ لانَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ. فَمِنِ اخْتِلَافِ صِفَاتِ الْعَرْشِ أَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ)[1] وَ هُوَ وَصْفُ عَرْشِ الْوَحْدَانِيَّةِ لانَّ قَوْماً أَشْرَكُوا كَمَا قُلْتُ لَكَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (رَبُّ الْعَرْشِ) رَبُّ الْوَحْدَانِيَّةِ؛ عَمَّا يَصِفُونَ وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِيَدَيْنِ فَقَالُوا: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ) وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِالرِّجْلَيْنِ فَقَالُوا: وَضَعَ رِجْلَهُ

---

۱. الأنبيا / ۲۲.

بخش پنجاهم

عرش و صفات آن

۱ ـ حنان بن سدیر گوید: از امام صادق ﷺ در مورد عرش و کرسی پرسیدم. فرمود: عرش صفات و ویژگی‌های گوناگونی دارد، برای آن در هر سببی که در قرآن وضع شده، صفتی مستقل است. آنجا که می‌فرماید: «او پروردگار عرش عظیم است» می‌فرماید: پروردگار، ملک عظیم است، و آنجا که می‌فرماید: خدای رحمانی که بر عرش استیلا دارد، می‌فرماید: «خداوند مهربان بر ملک احاطه دارد و آن را فراگرفته است و این ملک، ملک کیفیّت و چگونگی در چیزها است. بعد از آن، عرش در وصل و پیوند، از کرسی منفرد و جدا است، زیرا عرش و کرسی دو در از بزرگترین درهای غیبها هستند و آنها با هم غیب و نهانند و آنها در غیب مقرون و بهم پیوسته‌اند، چراکه کرسی همان درگاه ظاهر از غیبی است که مَطلَع تازه‌ها از آن است و همه چیزها از آن است و عرش همان درگاه باطنی است که علم کیف، کون، قدر، حدّ، مکان، مشیّت، صفتِ اراده، علم الفاظ، حرکات و تَرک، علم عود و بدء همه در آن یافت می‌شود. پس آنها در علم دو درند که بهم پیوسته‌اند، زیراکه ملک عرش غیر از ملک کرسی است و علم عرش پنهان‌تر از علم کرسی است. به همین خاطر فرمود: «پروردگار عرش عظیم» یعنی صفتش از صفت کرسی بزرگتر است و هر دو در این امر مقرونند.

عرض کردم: فدایت شوم! پس چرا (عرش) در فضل، همسایهٔ کرسی شده است؟ فرمود: آن همسایهٔ کرسی شده، زیرا دانش چگونگی عالم در آن است و (نیز) ظاهر از ابواب بداء و اَینیّت آنها و اندازهٔ رتق و فتق (بستن و گشادن) آنها در آن است. پس عرش و کرسی دو همسایه‌اند که یکی از آنها صاحب خود را در برگرفته مانند در برگرفتن علما علم و دانش را، و درستی ادّعای آنها استدلال می‌کنند، چراکه خداوند هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌گرداند و او قوی و عزیز است.

از جملهٔ اختلاف صفات عرش این است که خداوند فرموده: پاک و منزّه است پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند و آن توصیف عرش وحدانیت است، چراکه گروهی ـ آنسان که گفتم ـ شرک ورزیدند، خداوند فرموده: «پروردگار عرش پروردگار وحدانیّت، از آنچه وصف می‌کنند» و گروهی او را به دستها وصف کردند و گفتند: دست خدا بسته است و گروهی او را به پاها وصف کردند و گفتند: پای خود را بر روی سنگ

عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَمِنْهَا ارْتَقَى إِلَى السَّمَاءِ وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِالانَامِلِ فَقَالُوا: إِنَّ مُحَمَّداً عليه السلام قَالَ: إِنِّي وَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ عَلَى قَلْبِي فَلِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ قَالَ: (رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) يَقُولُ: رَبِّ الْمَثَلِ الاعْلَى عَمَّا بِهِ مَثَّلُوهُ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الاعْلَى الَّذِي لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لا يُوصَفُ وَ لا يُتَوَهَّمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الاعْلَى وَ وَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوْا مِنَ اللَّهِ فَوَائِدَ الْعِلْمِ فَوَصَفُوا رَبَّهُمْ بِأَدْنَى الامْثَالِ وَ شَبَّهُوهُ بِالْمُتَشَابِهِ مِنْهُمْ فِيمَا جَهِلُوا بِهِ فَلِذَلِكَ قَالَ: (وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلا) فَلَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَ لا مِثْلٌ وَ لا عَدْلٌ وَ لَهُ الاسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لا يُسَمَّى بِهَا غَيْرُهُ وَ هِيَ الَّتِي وَصَفَهَا فِي الْكِتَابِ فَقَالَ: (فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ)[1] جَهْلا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَالَّذِي يُلْحِدُ فِي أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ يُشْرِكُ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ وَ يَكْفُرُ بِهِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يُحْسِنُ فَلِذَلِكَ قَالَ: (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ)[2] فَهُمُ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَيَضَعُونَهَا غَيْرَ مَوَاضِعِهَا يَا حَنَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ أَنْ يَتَّخِذَ قَوْمٌ أَوْلِيَاءَ فَهُمُ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ الْفَضْلَ وَ خَصَّهُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ غَيْرَهُمْ فَأَرْسَلَ مُحَمَّداً فَكَانَ الدَّلِيلَ عَلَى اللَّهِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى مَضَى دَلِيلا هَادِياً فَقَامَ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيُّهُ دَلِيلا هَادِياً عَلَى مَا كَانَ هُوَ دَلَّ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمِهِ ثُمَّ الائِمَّةُ الرَّاشِدُونَ».

---

۱. الأعراف / ۱۸۰. ۲. يوسف / ۱۰۶.

بیت المقدس نهاد و از آن به سوی آسمان بالا رفت وگروه دیگری او را به انگشتان وصف کردند وگفتند: محمّد گفته است: من سردی انگشتانش را بر دل خود یافتم پس به جهت چنین صفاتی خداوند فرمود: «پاک و منزّه است پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند». می‌فرماید: پاک و منزّه است پروردگار مثل أعلی و بالاتر از آنچه او را بدان تشبیه و تمثیل کردند، و برای خدا است مَثَل اعلا و برتری که چیزی به او شباهت ندارد، و وصف نمی‌شود و به خیال و توهّم در نمی‌آید. پس این، همان مثل اعلا است وکسانی راکه از جانب خدای متعال فواید علم به آنان عطا نشده و پروردگار خود را به کمترین مَثَلها وصف کرده و او را به متشابه از خودشان از روی نادانی تشبیه نموده‌اند از این رو فرمود: «به آنان از علم و دانش مگر اندکی داده نشده است».

پس او را مانند، مِثل و عدیلی نیست و برای او نامهای نیکوتری است که غیر از اوکسی به آنها نامیده نمی‌شود و آنها همان نامهایی هستند که خداوند آنها را در کتاب خود (قرآن مجید) وصف نموده و فرموده: «پس او را به آن نامهای نیکو بخوانید وکسانی را در مورد نامهای (او از روی جهل و نادانی بدون علم و دانش) الحاد می‌ورزند و از حق برمی‌گردند رهاکنید». پس کسی که در نامهایش بدون علم از حق میل می‌کند (منحرف می‌شود)، شرک می‌ورزد در حالی که نمی‌داند و به خداکافر می‌شود. در حالی که گمان دارد که کار خوب می‌کند و برای همین جهت فرمود: «و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنان مشرکند». آنان کسانی هستند که بدون علم در نامهای او از حق میل می‌کنند (منحرف می‌شوند) و آنها را در غیر جاهای خود می‌گذارند.

ای حنان! به راستی که خدا امر فرموده که گروهی به عنوان اولیاء برگزیده شوند، و آنان همانهایی هستند که خداوند به آنان فضل عطا فرمود و آنها را به چیزی تخصیص داد که غیر آنها را به آن تخصیص نداد. پس، محمّد ﷺ را به پیامبری فرستاد و آن حضرت به اذن خدا، دلیل و راهنما به سوی خدا بود، تا دنیا را وداع گفت در حالی که به عنوان راهنما و هدایتگر بود. بعد از او، وصیّش ﷺ به عنوان دلیل و هادی از ظاهر علمش بر آنچه پیامبر از امر پروردگارش بر آن دلالت فرموده بود، برخاست. آنگاه ائمّهٔ راشدین ﷺ به این امر قیام فرمودند.

۵۱. باب أن العرش خلق أرباعا

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّبْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَرْشَ أَرْبَاعاً لَمْ يَخْلُقْ قَبْلَهُ إِلاَّ ثَلاثَةَ أَشْيَاءَ الْهَوَاءَ وَ الْقَلَمَ وَ النُّورَ ثُمَّ خَلَقَهُ مِنْ أَنْوَارٍ مُخْتَلِفَةٍ: فَمِنْ ذَلِكَ النُّورِ نُورٌ أَخْضَرُ اخْضَرَّتْ مِنْهُ الْخُضْرَةُ وَ نُورٌ أَصْفَرُ اصْفَرَّتْ مِنْهُ الصُّفْرَةُ وَ نُورٌ أَحْمَرُ احْمَرَّتْ مِنْهُ الْحُمْرَةُ وَ نُورٌ أَبْيَضُ وَ هُوَ نُورُ الانْوَارِ وَ مِنْهُ ضَوْءُ النَّهَارِ ثُمَّ جَعَلَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ طَبَقٍ غِلَظُ كُلِّ طَبَقٍ كَأَوَّلِ الْعَرْشِ إِلَى أَسْفَلِ السَّافِلِينَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ طَبَقٌ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ وَ يُقَدِّسُهُ بِأَصْوَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ أَلْسِنَةٍ غَيْرِ مُشْتَبِهَةٍ وَ لَوْ أُذِنَ لِلِسَانٍ مِنْهَا فَأَسْمَعَ شَيْئاً مِمَّا تَحْتَهُ لَهَدَمَ الْجِبَالَ وَ الْمَدَائِنَ وَ الْحُصُونَ وَ لَخَسَفَ الْبِحَارَ وَ لاهْلَكَ مَا دُونَهُ لَهُ ثَمَانِيَةُ أَرْكَانٍ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا مِنَ الْمَلائِكَةِ مَا لا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلاَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لا يَفْتُرُونَ وَ لَوْ حَسَّ شَيْءٌ مِمَّا فَوْقَهُ مَا قَامَ لِذَلِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الاحْسَاسِ الْجَبَرُوتُ وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْعَظَمَةُ وَ الْقُدْسُ وَ الرَّحْمَةُ ثُمَّ الْعِلْمُ وَ لَيْسَ وَرَاءَ هَذَا مَقَالٌ».

بخش پنجاه و یکم

عرش چهارمین آفرینش بود

۱ ـ ابو الطفیل از امام باقر ﷺ، از حضرت علی بن الحسین ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: خداوند عرش را چهار ربع آفرید که پیش از آن چیزی را نیافریده بود، مگر سه چیز: هوا، قلم و نور. آنگاه عرش را از نورهای مختلف آفرید. از جملهٔ آن نورها، نور سبزی بود که سبزها، از آن سبز شد، نور زردی بود که زردها از آن زرد شد، نور سرخی بود که سرخ‌ها از آن سرخ شد و نور سفید و آن نورِ نورهاست و روشنی روز از آن است.

سپس آن را هفتاد هزار طبق قرار داد که هر طبقی همچون اوّل عرش تا پایین‌تر پایینها است. همهٔ طبقه‌ها به ستایش پروردگارش تسبیح می‌کنند و باصداهای مختلف به زبان‌هایی که به یکدیگر نمی‌ماند او را تقدیس می‌نمایند و اگر به زبانی از آنها اجازه داده چیزی را به آنچه در زیر آن است به گوش دیگران برساند هر آینه، کوهها، شهرها و حصارها خراب می‌شد و دریاها خشک می‌گشت و آنچه در تحت آن است، هلاک و نابود می‌کرد.

عرش دارای هشت رکن است که بر هر رکنی از آنها، آنقدر از فرشتگانند که کسی جز خدا شمار آنها را نمی‌داند، آنان شب و روز خدا را تسبیح می‌کنند و سست نمی‌شوند و اگر چیزی از آنچه در بالای آن است محسوس شود به اندازه یک چشم بر هم زدن در بین آن و احساس (یعنی دیدن و یافتن و دانستن) جبروت، کبریاء، عظمت، قدس، رحمت و علم بر پا نمی‌شود، و در پس این مقام، ما را سخنی نیست.

۵۲. باب معنى قول الله عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِبْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ)[۱] قَالَ: «عِلْمُهُ».

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ) فَقَالَ: «السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي الْكُرْسِيِّ وَ الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُبْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ فُضَيْلِبْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ) فَقَالَ: «يَا فُضَيْلُ السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».

۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَبْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ) السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيَّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ؟ فَقَالَ: «بَلِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ وَ الْعَرْشَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ»

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَ بن الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ) السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيَّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».

---

۱. البقرة / ۲۵۵.

بخش پنجاه و دوّم

معنای گفتار خدا:
«کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است»

۱ ـ حفص بن غیاث گوید: از امام صادق ﷺ از تفسیر گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است.» پرسیدم. فرمود: «کرسی، همان علم اوست.»

۲ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق ﷺ در شرح گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است.» پرسیدم. فرمود: «آسمانها و زمین و آنچه در بین اینهاست در کرسی است و عرش، همان علمی است که کسی اندازه آن را نمی‌داند.»

۳ـ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق ﷺ از معنای گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است.» پرسیدم. فرمود: «ای فضیل! (مراد) آسمانها و زمین و هر چیزی (که) در کرسی است می‌باشد.»

۴ـ زراره گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است.» پرسیدم که آیا آسمانها و زمین کرسی را فراگرفته‌اند، یا کرسی آسمانها و زمین را فراگرفته است؟ فرمود: بلکه کرسی آسمانها و زمین و عرش را فراگرفته است و همهٔ چیزها در کرسی است (که کرسی همه را فراگرفته است).

۵ـ زراره گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترده است.» پرسیدم که آیا آسمانها و زمین کرسی را فراگرفته‌اند، یا کرسی، آسمانها و زمین را فراگرفته است؟ فرمود: «همانا هر چیزی در کرسی است.»

۵۳. باب فطرة الله عز و جل الخلق على التوحيد

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلاءِبْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» قَالَ: «التَّوْحِيدُ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها) قَالَ: «التَّوْحِيدُ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها) مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ: «هِيَ الاسْلامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: (أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ) وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها) قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ».

۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها) قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ».

۶. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها) قَالَ: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ».

بخش پنجاه و سوّم

خداوند فطرت و سرشت خلایق را بر توحید قرار داده است.

۱ ـ علاء بن فضیل گوید : از امام صادق ﷺ در مورد معنای گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید : « آفرینش خدا را ملازم شوید که خدا مردم را در اوّل امر بر آن آفریده است و دست از آن بر مدارید .» پرسیدم . حضرت فرمود : «فطرت خدا ، توحید است .»

۲ ـ هشام بن سالم گوید : از امام صادق ﷺ در مورد معنای آیهٔ شریفه که می‌فرماید : « فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت .» پرسیدم . فرمود : «یعنی توحید .»

۳ ـ عبدالله بن سنان گوید : از امام صادق ﷺ از گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید : « فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت » پرسیدم که این فطرت چیست ؟ فرمود : «آن اسلام است که خدا آنها را بر آن آفرید در هنگامی که از آنان بر توحید و یگانگی خودش پیمان گرفت و فرمود : آیا من پروردگار شما نیستم ؟ و در این پیمان مؤمن و کافر وجود داشت.»

۴ ـ زراره گوید : از امام صادق ﷺ در مورد تفسیر گفتار خدای عزّوجل که می‌فرماید : « فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت .» پرسیدم . فرمود : «خداوند همهٔ خلایق را بر توحید آفرید .»

۵ ـ محمّد حلبی گوید : از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدای عزّوجل که می‌فرماید : « فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت .» پرسیدم : فرمود : «آنها را بر توحید سرشت و آفرید .»

۶ ـ زراره گوید : از امام صادق ﷺ در مورد معنای آیهٔ شریفه: « فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت .» پرسیدم . فرمود : «همهٔ آنها را بر توحید سرشت و آفرید .»

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «التَّوْحِيدُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

۸. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ» قُلْتُ: وَ خَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ».

۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ)[1] وَ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ، فَقَالَ: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» وَ قَالَ: «فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ» قَالَ زُرَارَةُ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَةَ) قَالَ: «أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ» وَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ: يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)[2]».

۱۰. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّرَّاجُ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّرَنْدِيبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَارُونَ الرَّشِيدِ بِحَلَبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ».

---

۱. الحج / ۳۱. ۲. لقمان / ۲۵.

۷ـ عبدالرحمان بن کثیر، غلام امام باقر ؑ گوید: امام صادق ؑ در مورد گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت.» فرمود: «(آنها را بر) توحید و اقرار به این که محمّد ﷺ، رسول خدا و علی، امیر مؤمنان است (آفرید).»

۸ـ زراره گوید: به امام باقر ؑ عرض کردم: خداوند به تو خیر و صلاح دهد! گفتار خدا که در کتابش می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت» چه معنا دارد؟ فرمود: آنها را در آن هنگام که بر معرفت و شناخت خود که خدا پروردگار آنهاست، بر توحید آفرید. عرض کردم: با خدا مکالمه و گفتگو کردند؟ حضرت سر خود را به زیر افکند، آن گاه فرمود: اگر جز این بود، آنها نمی‌دانستند پروردگارشان چه کسی و روزی دهندهٔ آنها کیست.

۹ـ زراره گوید: از امام باقر ؑ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «تمایل کنند، از ادیان به دین اسلام، باشید بی‌آن که از شرک ورزان باشید.» و از حنیفیّت پرسیدم. فرمود: آن، آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده است که: تبدیل و تغییری برای خلق خدا (یعنی دینی که حق تعالی برای بندگان خلق فرموده) نیست.

و حضرت فرمود: خدا آنها را بر معرفت آفرید. زراره می‌گوید: از آن حضرت در مورد گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «و به یاد آور هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم از نسلهای آنان...» پرسیدم. فرمود: حضرت فرمود: «نسل آدم تا روز قیامت از پشت وی بیرون آورد، آنان چون «ذرّه» بیرون آمدند و خداوند خود را به آنان شناسانید و صُنع خود را به آنان نشان داد و اگر این گونه نبود کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت» و فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: هر فرزندی بر فطرْت ـ یعنی بر معرفت به این که خدا آفرینندهٔ اوست ـ متولّد می‌شود و این است معنای گفتار خدای عزوجل است که فرمود: «و اگر از کافران بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده البتّه خواهند گفت: خدا آنها را آفریده است.»

۱۰ـ پسر عمر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: کودکان خود را به جهت گریستن مزنید؛ زیرا گریهٔ آنان در چهار ماه اوّل، شهادت به این است که معبودی مگر خدا نیست و چهار ماه دوم صلوات بر پیامبر و آل و خاندان او ؑ و چهار ماه سوم دعا در حقّ پدر و مادرشان می‌باشد.

۵۴. باب البداء

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قَالَ: «مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا عُظِّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْاقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ خَلْعَ الانْدَادِ وَ أَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ».

۴. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَ غَيْرِهِمَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ)[1] قَالَ: فَقَالَ: «وَ هَلْ يَمْحُو اللَّهُ إِلاَّ مَا كَانَ؟ وَ هَلْ يُثْبِتُ إِلاَّ مَا لَمْ يَكُنْ؟!».

۵. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقِرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسٍ: بِالْبَدَاءِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ السُّجُودِ وَ الْعُبُودِيَّةِ وَ الطَّاعَةِ».

۶. حَدَّثَنَا حَمْزَةُبْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلاَّ بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ يُقِرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ».

۷. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن

---

۱. الرعد / ۳۹.

بخش پنجاه و چهارم

در بیان بداء[۱]

۱ـ زراره از یکی از آن دو بزرگوار ـ یعنی امام محمّد باقر، یا امام جعفر صادق ﷺ ـ نقل می‌کند که فرمود: خداوند به چیزی مانند بداء (و تصدیق به جواز وقوع آن) پرستیده نشده است.

۲ـ هشام بن سالم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: خداوند به چیزی مثل بداء تعظیم نشد.

۳ـ محمّد بن مسلم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگردانید مگر آن که در مورد سه خصلت از او عهد و پیمان می‌گرفت: اقرار به بندگی، خلع انداد (که به یگانگی خدا قائل باشد و برای او همتا و شریکی قرار ندهد و از آنها دست بردارد به گونه‌ای که هرگز به طرف آنان نرود) و اعتراف به این که خدا هر چه را که بخواهد، پیش می‌اندازد و هر چه را که بخواهد، به تأخیر می‌اندازد.

۴ـ هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر آن دو از امام صادق ﷺ در تفسیر این آیه: «خداوند آنچه را بخواهد محو و اثبات می‌کند» از حضرت نقل می‌کند: آیا خداوند جز آنچه را که بوده، محو می‌کند؟ و آیا جز آنچه را که نبوده، اثبات فرموده است؟

۵ـ مرازم بن حکیم گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر آنکه برای خدا به پنج خصلت اقرار نمود: بداء، مشیّت، سجود، عبودیّت و اطاعت.

۶ـ ریّان بن صلت گوید: از امام رضا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگز خداوند پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر به تحریم شراب و این که برای خدا به بداء اقرار نماید.

۷ـ مالک جُهنی گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اگر مردم بدانند که در قول به بداء

۱ـ یعنی ظاهرشدن چیزی که پیش از آن پوشیده و پنهان بود.

يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الاجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلامِ فِيهِ».

۸. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَنْصُورِبْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى بِالامْسِ؟ قَالَ: «لا مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْزَاهُ اللَّهُ» قُلْتُ: أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَيْسَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: «بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ».

۹. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّىبْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ: كَيْفَ عِلْمُ اللَّهِ؟ قَالَ: «عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ أَبْدَى فَأَمْضَى مَا قَضَى وَ قَضَى مَا قَدَّرَ وَ قَدَّرَ مَا أَرَادَ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيَّةُ وَ بِمَشِيَّتِهِ كَانَتِ الارَادَةُ وَ بِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ وَ بِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ وَ بِقَضَائِهِ كَانَ الامْضَاءُ فَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمُ الْمَشِيَّةِ وَ الْمَشِيَّةُ ثَانِيَةٌ وَ الارَادَةُ ثَالِثَةٌ وَ التَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالامْضَاءِ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الاشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالامْضَاءِ فَلا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيَّةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الارَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَ قِيَاماً وَ الْقَضَاءُ بِالامْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولاتِ ذَوَاتِ الاجْسَامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذِي لَوْنٍ وَ رِيحٍ وَ وَزْنٍ وَ كَيْلٍ وَ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَ جِنٍّ وَ طَيْرٍ وَ سِبَاعٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلا بَدَاءَ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ بِالْعِلْمِ عَلِمَ الاشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيَّةِ عَرَّفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَ بِالارَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودِهَا وَ بِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَوْقَاتَهَا وَ عَرَّفَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا وَ بِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا وَ دَلَّهُمْ عَلَيْهَا وَ بِالامْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا وَ أَبَانَ أَمْرَهَا وَ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

قال محمدبن علي مؤلف هذا الكتاب أعانه الله على طاعته: ليس البداء كما يظنه جهال الناس بأنه بداء ندامة تعالى الله عن ذلك و لكن يجب علينا أن نقر لله عز و جل

(و اعتقاد به جواز آن) چه قدر ثواب است ، از سخن گفتن در آن سستی نمی‌ورزند.

۸ـ منصور بن حازم گوید : از امام صادق ﷺ پرسیدم : آیا می‌شود که امروز چیزی به وجود آید که دیروز در علم خدا نبوده است ؟ حضرت فرمود : نه ، هر کس این سخن را بگوید خدا او را خوار و رسوا کند . عرض کردم : آیا آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود ، همه در علم خدا است ؟ فرمود : آری ، پیش از آن که خلایق را بیافریند ، چنین بود .

۹ـ معلّی بن محمّد گوید : امام علی النقی ﷺ پرسیده شد : «علم خدا چگونه است ؟ فرمود : دانست ، خواست ، اراده نمود ، تقدیر کرد (و اندازه فرمود که طول ، عرض ، عمق و باقی مشخصات آن مقدّر را معیّن کرد) ، حکم فرمود ، به وجود آورد و اظهار نمود (که آن را نافذ و جاری ساخت) . پس آنچه راکه حکم کرده بود ، امضاء فرمود و به آنچه تقدیر کرده بود حکم کرد و آنچه اراده نموده بود ، تقدیر نمود . پس به علم او مشیّت و خواست تحقّق یافت و به مشیّتش اراده به هم رسید و به اراده‌اش تقدیر موجود شد و به تقدیر وی قضا حادث گردید و به قضایی که فرمود امضا انجام شد . پس علم بر مشیّت پیشی دارد و مشیّت دوم آن، و اراده سوم آن است، و تقدیر بر آن قضایی که با امضاء باشد . برای خداوند متعال در آنچه که (صلاح) دانسته واقع می‌شود؛ هر وقت که خواسته باشد ، و در آنچه به جهت تقدیر فرمودن چیزها اراده فرموده ، بدا است . از این رو ، هنگامی که قضایی ـ که با امضا است ـ واقع شود ، بدائی بعد از آن نیست . پس علم پیش از بودنش متعلّق به معلوم می‌گردد و مشیّت به آنچه ایجاد آن را خواسته پیش از وجود آن ، در خارج تعلّق دارد و اراده پیش از آن که برپا شود متعلّق به مراد است، و تقدیر پیش از آن که برخی از آنها از برخی دیگر جدا شود به این معلومات تعلّق دارد، و بخشی از آنها به بخش دیگر در خارج به صورت عیان بپیوندد و قضایی که با امضاء باشد محکم و درهم بافته است از مفعولات و معمولات محکمه که تغییر و تبدیل در آن واقع می‌شود. و صاحبان اجسام به حواس درک می‌شوند ـ از قبیل رنگ‌دارها، بودارها، وزن‌دارها، کیل‌پذیرها و آنچه که در روی زمین بجنبد و در حرکت است از آدمیان ، جنّیان ، پرندگان ، درندگان و غیر آن از آنچه به حواس دریافته می‌شود. پس برای خداوند متعال ، در هر یک از اینها از آنچه در خارج وجود ندارد ، بداء جایز است . پس هرگاه عین مفهومی که دریافته می‌شود در خارج واقع شود ، بدایی نیست و خداوند آنچه راکه خواسته (از بداء و امضا) انجام می‌دهد . و خداوند به وسیلهٔ علم چیزها را پیش از بودن آنها دانسته و به مشیّت ، صفات و حدود (و کیفیّت آنها را شناخته و آنها را پیش از آشکار کردن آنها ایجاد کرد که به آن وضعی که خواسته قرار داده) و به اراده ، آنها را در رنگها ، صفات و حدودی (که دارند) تمیز داده (و بعضی را از بعضی دیگر جدا ساخته) و به تقدیر ، روزی آنها را معیّن و مقدّر فرموده و اوّل و آخر آنها را (به حسب زمان) شناخته و به قضاء ، مکان آنها را برای مردم ظاهر کرده و آنها را بر آن دلالت فرموده و به امضا ، علّتهای آنها را (از علّت مادی ، فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده است و امر آنها را ظاهر و آشکار ساخته و این ایجاد ، (به ترتیب امور ششگانه) تقدیر و اندازه‌ای است که خداوند غالب و دانا به همهٔ آنها مقدّر فرموده است .»

نویسندهٔ این کتاب محمّد بن علی ـ که خداوند او را بر طاعتش موفق بدارد ـ می‌گوید : بداء آن گونه که مردم نادان گمان می‌کنند ـ که آن پشیمانی است ـ نیست . خداوند از این به برتری بزرگی ، برتری دارد .

بأن له البداء معناه أن له أن يبدأ بشيء من خلقه فيخلقه قبل شيء ثم يعدم ذلك الشيء و يبدأ بخلق غيره أو يأمر بأمر ثم ينهى عن مثله أو ينهى عن شيء ثم يأمر بمثل ما نهى عنه و ذلك مثل نسخ الشرائع و تحويل القبلة و عدة المتوفى عنها زوجها؛ و لا يأمر الله عباده بأمر في وقت ما إلا و هو يعلم أن الصلاح لهم في ذلك الوقت في أن يأمرهم بذلك و يعلم أن في وقت آخر الصلاح لهم في أن ينهاهم عن مثل ما أمرهم به فإذا كان ذلك الوقت أمرهم بما يصلحهم فمن أقر لله عز و جل بأن له أن يفعل ما يشاء و يعدم ما يشاء و يخلق مكانه ما يشاء و يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء و يأمر بما شاء كيف شاء فقد أقر بالبداء و ما عظم الله عز و جل بشيء أفضل من الإقرار بأن لَهُ الْخَلْقُ وَ الأمْرُ و التقديم و التأخير و إثبات ما لم يكن و محو ما قد كان و البداء هو رد على اليهود؛ لأنهم قالوا: إن الله قد فرغ من الأمر فقلنا: إن الله كل يوم في شأن يُحْيِي وَ يُمِيتُ و يرزق و يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ و البداء ليس من ندامة و إنما هو ظهور أمر يقول العرب: بدا لي شخص في طريقي: أي ظهر قال الله عز و جل: (وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ): أي ظهر لهم و متى ظهر لله تعالى ذكره من عبد صلة لرحمه زاد في عمره و متى ظهر له منه قطيعة لرحمه نقص من عمره و متى ظهر له من عبد إتيان الزنا نقص من رزقه و عمره و متى ظهر له منه التعفف عن الزنا زاد في رزقه و عمره.

۱۰. وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الصَّادِقِ عليه السلام: مَا بَدَا لِلَّهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي.

يَقُولُ مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذِ اخْتَرَمَهُ قَبْلِي لِيُعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي».

۱۱. وَ قَدْ رُوِيَ لِي مِنْ طَرِيقِ أَبِي الْحُسَيْنِ الاسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ غَرِيبٌ وَ هُوَ أَنَّهُ رَوَى أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام قَالَ: مَا بَدَا لِلَّهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ أَبِي إِذْ أَمَرَ أَبَاهُ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِهِ ثُمَّ فَدَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ».

و في الحديث على الوجهين جميعا عندي نظر إلا أني أوردته لمعنى لفظ البداء و الله الموفق للصواب.

ولی بر ما واجب است که اقرار و اعتراف کنیم که بداء برای خدا جایز است، به این معنا که براو است که چیزی از آفریدگانش را آغاز کند و آن را پیش از چیزی بیافریند و آن گاه آن چیز را معدوم و نابود سازد و آفرینش غیر آن را آغاز کند، یا به امری دستور دهد، آن گاه از مثل آن، نهی فرماید، یا از چیزی نهی فرماید سپس به مثل آنچه از آن نهی فرموده، امر فرماید و این همانند نسخ شریعتها، تحویل و برگردانیدن قبله وعدّهٔ زنی که شوهرش پیش از او مرده، می‌باشد و خداوند بندگان خود را در وقتی از اوقات به امری دستور نمی‌دهد، مگر آنکه او می‌داند که صلاح برای آنان در آن وقت این است که آنها را به آن امر فرماید و می‌داند که در وقت دیگر صلاح برای آنان در این است که آنها را از آنچه آنها را به آن امر فرموده بود، نهی نماید و چون آن وقت موجود شود، آنها را به آنچه ایشان را به اصلاح آورد، امر می‌فرماید. پس هر کس برای خداوند اقرار کند که او می‌تواند آنچه خواهد انجام دهد و آنچه نخواهد معدوم سازد و به جای آن، چیزی را که می‌خواهد بیافریند و آنچه خواهد پیش اندازد و آنچه خواهد به تأخیر اندازد و به جای آن، آنچه می‌خواهد بیافریند و به آنچه خواهد به هر وضع که خواهد، فرمان دهد؛ در واقع به بداء اقرار کرده است و خداوند به چیزی تعظیم نشده که از این بهتر باشد که اقرار کنند، به این که خلق و امر، تقدیم و تأخیر و اثبات و آنچه نبوده و محو آنچه بوده، برای اوست. و بداء ردّ بر یهود است، زیرا که آنان گفتند: خدا از کار فارغ شده و ما گفتیم: خداوند هر روزی در کاری است؛ زنده می‌کند، می‌میراند، روزی می‌دهد و آنچه خواهد انجام می‌دهد. و بداء ناشی از پشیمانی نیست وفقط آن ظهور و آشکار شدن امری است. عرب می‌گوید: «در این راه شخصی برای من ظاهر و هویدا شد». و خداوند فرموده که: برای آنان از جانب خدا آنچه نمی‌پنداشتند و گمان نمی‌کردند، ظاهر شد، یعنی: برای آنان آشکار شد و هرگاه برای خدای تعالی از بنده‌ای صلهٔ رحمی ظاهر شود، در عمرش زیاد کند و هرگاه از بنده‌ای قطع رحمی ظاهر شود، از عمرش کم کند و هرگاه برایش از بنده‌ای زنا ظاهر شود، از روزی و عمرش کم کند و هرگاه برایش از همان بنده، عفّت ورزیدن از زنا ظاهر شود، در روزی و عمرش بیفزاید.

۱۰ـ و از این قبیل است گفتار امام صادق علیه السلام که فرمود: «برای خداوند هیچ بدایی، آن گونه که در فرزندم اسماعیل آشکار شد، بداء نشد چراکه او را پیش از وفات من از دنیا برد، تا بدین وسیله معلوم کند که او امام بعد از من نیست.

۱۱ـ و در این مورد از طریق ابوالحسن اسدی چیز عجیب و غریبی برای من روایت شده که او روایت کرده: امام صادق علیه السلام فرمود: برای خداوند هیچ بدائی نشد، چنان که برای او در مورد اسماعیل علیه السلام به پدرش ابراهیم علیه السلام بداء شد، در هنگامی که به پدرش دستور داد که او را سر ببرد، آن گاه او را به ذبح عظیمی (که مراد از آن در ظاهر گوسفند بهشتی است) باز خرید و فدا فرستاد.»

(نویسنده گوید:) در این حدیث، بنا بر هر دو شکل نقل (شکل ۱۰ و ۱۱) آن نظر دارم، و آن را فقط به خاطر وجود واژهٔ بداء در اینجا آوردم، والله الموفّق للصواب.

۵۵. باب المشيئة و الإرادة

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَبْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْمَشِيَّةُ مُحْدَثَةٌ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قِيلَ لِعَلِيٍّ عليه السلام: إِنَّ رَجُلا يَتَكَلَّمُ فِي الْمَشِيَّةِ فَقَالَ: «ادْعُهُ لِي» قَالَ: فَدُعِيَ لَهُ فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ خَلَقَكَ اللَّهُ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شِئْتَ؟!» قَالَ: لِمَا شَاءَ قَالَ: «فَيُمْرِضُكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟!» قَالَ: إِذَا شَاءَ: قَالَ: «فَيَشْفِيكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟!» قَالَ: إِذَا شَاءَ قَالَ: «فَيُدْخِلُكَ حَيْثُ شَاءَ أَوْ حَيْثُ شِئْتَ؟!» قَالَ: حَيْثُ شَاءَ قَالَ: فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَهُ: «لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ».

۳. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام رَجُلٌ مِنْ أَتْبَاعِ بَنِي أُمَيَّةَ فَخِفْنَا عَلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ: لَوْ تَوَارَيْتَ وَ قُلْنَا لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا؟! قَالَ: «بَلِ ائْذَنُوا لَهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ وَ يَدِ كُلِّ بَاسِطٍ فَهَذَا الْقَائِلُ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ إِلاَّ مَا شَاءَ اللَّهُ» وَ هَذَا الْبَاسِطُ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَبْسُطَ يَدَهُ إِلاَّ بِمَا شَاءَ اللَّهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ وَ آمَنَ بِهَا وَ ذَهَبَ.

۴. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّبْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَانَبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِبْنِ أَبِي صَفِيَّةَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الاصْبَغِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام يَا دَاوُدُ: تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لا يَكُونُ إِلاَّ مَا أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لا يَكُونُ إِلاَّ مَا أُرِيدُ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن

بخش پنجاه و پنجم

مشیّت و ارادهٔ خداوند

۱ ـ محمّد بن مسلم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «مشیّت خدا محدث (تازه پدید آمده) است.»

۲ ـ عبدالله بن میمون قدّاح از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: به علی ﷺ گفته شد، مردی در مورد مشیّت خدا سخن می‌گوید. فرمود: «او را نزد من بیاورید» آن مرد را نزد حضرت آوردند. علی ﷺ فرمود: «ای بندهٔ خدا! آیا خداوند تو را برای آنچه خود خواسته آفریده است، یا برای آنچه تو می‌خواهی؟» آن مرد عرض کرد: «برای آنچه خود خواسته است.» حضرت فرمود: «آیا او تو را هر وقت بخواهد بیمار می‌کند یا هر وقت که تو خواسته باشی؟» عرض کرد: «هرگاه که او خواسته باشد.» فرمود: «آیا هرگاه بخواهد تو را شفا می‌دهد، یا هر وقت که تو بخواهی؟» عرض کرد: «هر وقت که خود می‌خواهد.» فرمود: «تو را در هر جا که خود بخواهد داخل می‌کند، یا در هر جایی که تو بخواهی؟» عرض کرد: «هرجا که او بخواهد.» آنگاه علی ﷺ (به این شخص که از معتزله، یا بر اعتقاد یهود بود) فرمود: «اگر غیر از این را می‌گفتی آنچه را که چشمهایت در آن است (یعنی سرت را) می‌زدم.»

۳ ـ و به همین اسناد گوید: مردی از پیروان بنی اُمیّه خدمت امام صادق، یا امام باقر ﷺ رسید و ما بر جان حضرت بیمناک شدیم و به حضرت عرض کردیم: «کاش پنهان می‌شدی و ما می‌گفتیم، او در اینجا نیست. فرمود: «بلکه به او رخصت دهید، زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: خداوند در نزد زبان هرگوینده و در نزد دست هر گشاینده‌ای است. پس این گوینده نمی‌تواند چیزی بگوید مگر آنچه خدا خواهد و این گشاینده نمی‌تواند دستش را بگشاید مگر به آنچه خدا خواهد.» پس آن مرد خدمت حضرت شرفیاب شد و از او در مورد چیزهایی پرسید و به آنها تصدیق کرد و ایمان آورد و رفت.

۴ ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: خداوند به داود ﷺ وحی نمود: «ای داود! تو چیزی را می‌خواهی و من چیزی را می‌خواهم و جز آنچه من می‌خواهم نمی‌شود. پس اگر برای آنچه من می‌خواهم تسلیم شوی آنچه را بخواهی به تو عطا می‌کنم و اگر تسلیم آنچه من می‌خواهم نشوی، تو را در آنچه می‌خواهی به رنج می‌افکنم، بعد از آن، جز آنچه من می‌خواهم، نخواهد شد.»

۵ ـ سلیمان بن جعفر جعفری گوید: امام رضا ﷺ فرمود: «مشیّت و اراده از صفات افعال است. پس

الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قَالَ الرِّضَا: «الْمَشِيَّةُ وَ الارَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الافْعَالِ؛ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُرِيداً شَائِياً فَلَيْسَ بِمُوَحِّدٍ».

۶. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبْرِ وَ بَعْضُهُمْ بِالاسْتِطَاعَةِ؟! فَقَالَ لِي: «اكْتُبْ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَ بِقُوَّتِي أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي وَ بِنِعْمَتِي قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِي؛ جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَ ذَلِكَ أَنِّي لا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ قَدْ نَظَمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ».

۷. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بن أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ لِعَلِيٍّ عليه السلام غُلَامٌ اسْمُهُ قَنْبَرُ وَ كَانَ يُحِبُّ عَلِيّاً عليه السلام حُبّاً شَدِيداً؛ فَإِذَا خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام خَرَجَ عَلَى أَثَرِهِ بِالسَّيْفِ فَرَآهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: يَا قَنْبَرُ مَا لَكَ؟ قَالَ: جِئْتُ لامْشِيَ خَلْفَكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كَمَا تَرَاهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَخِفْتُ عَلَيْكَ قَالَ: وَيْحَكَ أَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِي أَمْ مِنْ أَهْلِ الارْضِ؟! قَالَ: لا بَلْ مِنْ أَهْلِ الارْضِ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الارْضِ لا يَسْتَطِيعُونَ لِي شَيْئاً إِلاّ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ السَّمَاءِ فَارْجِعْ فَرَجَعَ».

۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيُّ عَنْ مُوسَىبْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ قَبْلَ الاشْيَاءِ ثُمَّ خَلَقَ الاشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ».

۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَبْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ فُضَيْلِبْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ شَاءَ أَنْ لا يَكُونَ شَيْءٌ إِلاّ بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ

هر کس گمان کند که خداوند متعال همواره مرید و شائی (یعنی خواهنده) بوده است ، موحّد نیست (و به یگانگی خدا معتقد نمی‌باشد) .»

۶ـ احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی گوید : به امام رضا ﷺ عرض کردم : «اصحاب ما اختلاف کرده‌اند ، برخی به جبر معتقدند و برخی دیگر به استطاعت (که مراد تفویض است)» حضرت فرمود : «بنویس که خداوند فرمود : ای فرزند آدم ! به خواست و مشیّت من چنین شدی که می‌خواهی برای خود آنچه راکه می‌خواهی و به قوّت من واجبات مرا، به سوی من اداء کردی و آنها را به جا آوردی ، و به نعمت من بر نافرمانیم توانا شدی ، من تو را شنوا و بینا قرار داده‌ام آنچه از نیکی به تو می‌رسد از جانب خدا است، و آنچه از بدی به تو می‌رسد از نفس توست، و این به سبب آن است که من به نیکیهای تو ، از تو سزاوارترم و تو به بدیها و گناهانت از من سزاوارتری و به این که من از آنچه انجام می‌دهم مورد بازخواست قرار نمی‌گیرم (یعنی بندگان نمی‌توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی ، چراکه هر چه کنم ، عین حکمت و مصلحت است .) ولی آنان از آنچه انجام می‌دهند مورد بازخواست قرار می‌گیرند . در واقع هر (چیز) خوبی راکه خواسته باشی برای تو در رشته و نظم کشیده‌ام .»

۷ـ عرزمی گوید : امام صادق ﷺ فرمود : علی ﷺ غلامی به نام قنبر داشت که حضرت را بسیار دوست می‌داشت . هنگامی که علی ﷺ بیرون می‌رفت ، قنبر شمشیر برمی‌داشت و از پی آن حضرت بیرون می‌آمد . شبی از شبها حضرت او را دید و فرمود : «ای قنبر ! برای چه کار بیرون آمده‌ای ؟» عرض کرد : «آمده‌ام که پشت سر شما راه روم ، چراکه مردم همان گونه‌اند که تو آنها را می‌بینی ـ ای امیرمؤمنان ! ـ پس بر تو بیمناک شدم (که مبادا به تو آسیبی برسانند) .» فرمود : «رحمت بر تو باد ! آیا مرا از اهل آسمان حراست و نگاهبانی می‌کنی ، یا از اهل زمین ؟» قنبر عرض کرد : «نه ، بلکه می‌خواهم تو را از اهل زمین حفظ کنم . فرمود : اهل زمین نمی‌توانند به من ضرری برسانند ، مگر به اذن خداوند که از آسمان آمده باشد، پس برگرد» و قنبر برگشت .

۸ـ ابو سعید قمّاط گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «خداوند ، مشیّت (خواست خود) را پیش از همه چیز آفرید ، آن گاه، چیزها را به واسطهٔ مشیّت آفرید .»

۹ـ فضیل بن یسار گوید : از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود : «خداوند خواست و اراده فرمود ولی دوست نداشت و نپسندید . خواست که با او در ملکش چیزی جز به علم او نباشد و همانند این را (نیز) اراده فرمود ، و دوست نداشت که در مورد او گفته شود : خداوند یکی از سه خدا است ـ چنانکه طایفهٔ

لَهُ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ لَمْ يَرْضَ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ».

۱۰. حَدَّثَنا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ الاصْبَهانِيُّ الاسْوارِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَتَكِيُّ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ أَشْرَسَ قالَ: حَدَّثَنا بِشْرُ بْنُ الْحَكَمِ وَ إِبْراهِيمُ بْنِ نَصْرٍ السُّورِيانِيُّ قالا: حَدَّثَنا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ قالَ: حَدَّثَنا غِياثُ بْنُ الْمُجِيبِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قالَ: «سَبَقَ الْعِلْمُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ وَ تَمَّ الْقَضاءُ بِتَحْقِيقِ الْكِتابِ وَ تَصْدِيقِ الرِّسالَةِ وَ السَّعادَةِ مِنَ اللّٰهِ وَ الشَّقاوَةِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله كانَ يَرْوِي حَدِيثَهُ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ: قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشاءُ وَ بِإِرادَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تُرِيدُ لِنَفْسِكَ مَا تُرِيدُ وَ بِفَضْلِ نِعْمَتِي عَلَيْكَ قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِي وَ بِعِصْمَتِي وَ عَفْوِي وَ عافِيَتِي أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرائِضِي فَأَنَا أَوْلَى بِإِحْسانِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِذَنْبِكَ مِنِّي فَالْخَيْرُ مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا أَوْلَيْتُ بَداءً وَ الشَّرُّ مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا جَنَيْتَ جَزاءً وَ بِسُوءِ ظَنِّكَ بِي قَنَطْتَ مِنْ رَحْمَتِي فَلِيَ الْحَمْدُ وَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ بِالْبَيانِ وَ لِيَ السَّبِيلُ عَلَيْكَ بِالْعِصْيانِ وَ لَكَ الْجَزاءُ وَ الْحُسْنَى عِنْدِي بِالاحْسانِ لَمْ أَدَعْ تَحْذِيرَكَ وَ لَمْ آخُذْكَ عِنْدَ عِزَّتِكَ وَ لَمْ أُكَلِّفْكَ فَوْقَ طاقَتِكَ وَ لَمْ أُحَمِّلْكَ مِنَ الامانَةِ الاّ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ رَضِيتُ مِنْكَ لِنَفْسِي مَا رَضِيتَ بِهِ لِنَفْسِكَ مِنِّي». قالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: لَنْ أُعَذِّبَكَ الاّ بِمَا عَمِلْتَ.

۱۱. حَدَّثَنا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ ره قالَ: حَدَّثَنا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الانْصارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلامِ بْنِ صالِحٍ الْهَرَوِيِّ قالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ يَوْماً عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضا عليه السلام فَقالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الارْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حَتّٰى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَ مَا كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ الاّ بِإِذْنِ اللّٰهِ)[1] فَقالَ الرِّضا عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام: أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قالُوا لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله: لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النّاسِ عَلَى الاسْلامِ لَكَثُرَ عَدَدُنا وَ قَوِينا عَلَى عَدُوِّنا فَقالَ رَسُولُ

---

۱. يونس / ۹۹ و ۱۰۰.

نسطوریه از نصارا عیسی و مریم مادرش را، نیز خدا می‌دانند ـ و برای بندگانش به کفر راضی نشد.»

۱۰ ـ عبدالله بن عمر گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «علم، سبقت و پیشی گرفت، قلم خشک شد و قضاء به تحقیق کتاب و تصدیق رسالت و این که سعادت و شقاوت از خدا است، تمام شد.»

عبدالله پسر عمر گفت: رسول خدا ﷺ حدیث و سخنش را از خداوند روایت می‌کرد که خداوند فرمود: «ای پسر آدم! تو به خواست من چنان شده‌ای که آنچه را می‌خواهی برای خود می‌خواهی و به ارادهٔ من چنان شده‌ای که آنچه را اراده می‌کنی برای خود اراده می‌کنی و به فضل نعمت من بر تو، بر نافرمانی من توانا شدی و به نگاه‌داری، عفو و عافیت من، واجباتم را به من رساندی، پس من به خوبیهای تو، از تو سزاوارترم و تو به گناهت از من سزاوارتری؛ پس خیر و خوبی از جانب من به سوی تو، به آنچه عطا کرده‌ام بداء و آغاز گونه (و بدون استحقاق تو) است و شرّ و بدی از من به سوی تو به سبب جنایتی که کرده‌ای، کیفر است و به بدگمانیت به من، از رحمت من ناامید شدی. پس برای من نسبت به تو حمد و حجّت با بیان است و مرا به واسطهٔ نافرمانی بر تو راه و تسلّط است و برای تو در نزد من به نیکی کردن، جزاء و خصلت نیکوتر است. من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در فریفتگی و غفلت نگرفتم و به تو فوق طاقت و توانائیت تکلیف نکرده‌ام و به تو از امانت حمل نکرده‌ام جز آنچه را که توانایی داری. من از تو برای خویش راضی شدم آنچه را که تو به آن برای خود، از من راضی شدی.» عبدالملک (یکی از راویان این حدیث) گفت: «(در ادامه فرمود:) هرگز تو را مگر به آنچه کرده‌ای، عذاب نکنم.»

۱۱ ـ ابوالصلت هروی گوید: روزی مأمون از امام رضا ؑ پرسید: «ای فرزند رسول خدا! معنای فرمودهٔ خداوند عزّوجلّ: «و اگر پروردگار تو می‌خواست، البتّه هر که در زمین است همگی ایمان می‌آوردند. آیا تو مردم را مجبور می‌سازی تا مؤمن باشند؟ هیچ کسی نمی‌تواند ایمان آورد، مگر به اذن خداوند» چیست؟»

امام رضا ؑ فرمود: «پدرم موسی بن جعفر ؑ به من از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب ؑ نقل فرمود، که مسلمانان به پیامبر خدا ﷺ عرض کردند: «ای پیامبر خدا! کسانی از مردم که بر آنها قدرت داری، اگر بر دین اسلام اکراه و اجبار می‌نمودی، توانا و نیرومند می‌شدیم.» پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من این گونه

اللّهِ ﷺ مَا كُنْتُ لألقَى اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ إلَيَّ فِيهَا شَيْئاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ فَأَنْزَلَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ (وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لآمَنَ مَنْ فِي الارْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً) عَلَى سَبِيلِ الالْجَاءِ وَ الاضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ وَ رُؤْيَةِ الْبَأْسِ فِي الآخِرَةِ؛ وَ لَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَاباً وَ لا مَدْحاً لَكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ؛ لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّيَ الزُّلْفَى وَ الْكَرَامَةَ وَ دَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ؛ (أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ): فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الايمَانِ عَلَيْهَا وَ لَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ إِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا بِالايمَانِ مَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبَّدَةً وَ إِلْجَاؤُهُ إِيَّاهَا إِلَى الايمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَ التَّعَبُّدِ عَنْهَ». ا فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَّجَ اللّهُ عَنْكَ.

۱۲. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللّهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بن مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ فُضَيْلِبْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ﷺ يَقُولُ: «شَاءَ اللّهُ أَنْ أَكُونَ مُسْتَطِيعاً لِمَا لَمْ يَشَأْ أَنْ أَكُونَ فَاعِلَهُ» قَالَ: وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ شَاءَ أَنْ لا يَكُونَ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ إِلاّ بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ: ثَالِثُ ثَلاثَةٍ؛ وَ لَمْ يَرْضَ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ».

۱۳. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى بن عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُبْنُ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّبْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ أَبِي زِيَادٍ الشَّعِيرِيِّ عَنْ ثَوْرِبْنِ يَزِيدَ عَنْ خَالِدِبْنِ سَعْدَانَ عَنْ مُعَاذِبْنِ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «سَبَقَ الْعِلْمُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ وَ مَضَى الْقَدَرُ بِتَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَ تَصْدِيقِ الرُّسُلِ وَ بِالسَّعَادَةِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ بِالشَّقَاءِ لِمَنْ كَذَّبَ وَ كَفَرَ وَ بِوَلايَةِ اللّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَرَاءَتِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «عَنِ اللّهِ أَرْوِي حَدِيثِي؛ إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَ بِإِرَادَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تُرِيدُ لِنَفْسِكَ مَا تُرِيدُ وَ بِفَضْلِ نِعْمَتِي عَلَيْكَ قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِي وَ بِعِصْمَتِي وَ

نیستم که خدا را با بدعت و تازه‌ای که در آن چیزی را به من احداث نفرموده ملاقات کنم، و من از جملهٔ تکلّف کنندگان نیستم. پس خداوند این آیه را فرو فرستاد که: «ای محمّد! اگر پروردگار تو می‌خواست هرکه در زمین است همگی از راه بیچارگی و اضطرار در دنیا ایمان می‌آوردند، همان گونه که به هنگام ناچاری و دیدن عذاب در آخرت ایمان می‌آورند و اگر با آنان این گونه رفتار می‌کردم، آنان مستحق ثواب و مدحی نمی‌شدند، ولی من از آنان می‌خواهم که در حال اختیار و بدون اضطرار ایمان بیاورند و از جانب من به مقام تقرب و نزدیکی، و دوام خلود در بهشت جاویدان مستحق شوند آیا مردم را مجبور می‌سازی تا مؤمن شوند.»

و این که می‌فرماید: «و هیچ کس نمی‌تواند جز به اذن خدا ایمان آورد» بر وجه تحریم ایمان بر او نیست، و به این معنا است که هیچ کسی نمی‌تواند ایمان آورد مگر به اذن خدا و اذن او که همان امر و دستور به ایمان است، مادامی که مکلّف عبادت کننده باشد و ناگزیر ساختنش به ایمان به هنگام زوال تکلیف و تعبّد از آن است.» مأمون گفت: «اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو ببرد.»

۱۲ـ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: «خداوند خواسته که من به آنچه را که نخواسته، کنندهٔ آن باشم.» راوی گوید: من از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «خداوند خواسته و اراده فرموده و دوست نداشته و نپسندیده، خواسته که در ملکش چیزی جز به علمش نباشد و همانند این را اراده فرموده و دوست نداشته که به او گفته شود: «یکی از سه تا است» و برای بندگانش به کفر خشنود نشد.

۱۳ـ معاذ بن جبل گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «علم، سبقت و پیشی گرفت، قلم خشک شد و قَدرِ الهی مقدّر شد، به تحقیق کتاب و تصدیق پیامبری و به سعادت از جانب خدا برای کسی است که ایمان آورده و پرهیزکار باشد و به شقاوت برای کسی است که دروغ گفته و کافر شده و به ولایت خدا برای مؤمنان (که آنها را دوست می‌دارد) و بیزاری او از مشرکان مقدّر گشت.»

آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: «من حدیثم را از خدا روایت می‌کنم، به راستی که خداوند متعال می‌فرماید: «ای پسر آدم! به خواست و مشیّت من، چنان شده‌ای که آنچه را می‌خواهی برای خود می‌خواهی و با ارادهٔ من چنان شده‌ای که برای خود آنچه را اراده می‌کنی اراده می‌کنی و با فضل نعمت من به تو بر نافرمانیم توانا شدی و با نگاه‌داری، یاری و عافیت من واجباتم را به من رساندی. پس من به

عَوْنِي وَ عَافِيَتِي أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي فَأَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي فَالْخَيْرُ مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا أَوْلَيْتُ بَدَاءً وَ الشَّرُّ مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا جَنَيْتَ جَزَاءً وَ بِإِحْسَانِي إِلَيْكَ قَوِيتَ عَلَى طَاعَتِي وَ بِسُوءِ ظَنِّكَ بِي قَنَطْتَ مِنْ رَحْمَتِي فَلِيَ الْحَمْدُ وَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ بِالْبَيَانِ وَ لِيَ السَّبِيلُ عَلَيْكَ بِالْعِصْيَانِ وَ لَكَ جَزَاءُ الْخَيْرِ عِنْدِي بِالاحْسَانِ لَمْ أَدَعْ تَحْذِيرَكَ وَ لَمْ آخُذْكَ عِنْدَ عِزَّتِكَ وَ لَمْ أُكَلِّفْكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ وَ لَمْ أُحَمِّلْكَ مِنَ الامَانَةِ إِلاَّ مَا أَقْرَرْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ رَضِيتُ لِنَفْسِي مِنْكَ مَا رَضِيتَ لِنَفْسِكَ مِنِّي».





خوبی‌های تو از تو سزاوارترم و تو به گناهت از من سزاوارتری. پس خیر و خوبی از جانب من به سوی تو می‌آید، به آنچه عطا کرده‌ام بداء (و آغاز) است و شرّ و بدی، از من به سوی تو، به آنچه جنایت کرده‌ای جزا و کیفر است و با نیکی کردن من به تو، به فرمان برداریم توانا شدی، و با بدگمانیت به من، از رحمت من ناامید شدی. پس برای من بر تو، به بیان حمد و حجّت است و به من به نافرمانی، بر تو راه و تسلّط است و برای تو نزد من، به نیکی کردن، جزای خیر و سزای خوب است. من بیم و ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را بخاطر فریفتگی و غفلت مؤاخذه نکردم و بالاتر از طاقت و توانت به تو تکلیف نکردم و از امانت بر تو بار نکرده‌ام، مگر آنچه راکه بر خود اقرار کردی و برای خود از تو، آنچه راکه تو برای خود از من پسندیدی پسندیدم.»





۵۶. باب الاستطاعة

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو شُعَيْبٍ صَالِحُبْنُ خَالِدٍ الْمَحَامِلِيُّ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الاسْتِطَاعَةِ فَقَالَ: «لَيْسَتِ الاسْتِطَاعَةُ مِنْ كَلامِي وَ لا كَلامِ آبَائِي».

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بذلك أنه ليس من كلامي و لا كلام آبائي أن نقول لله عز و جل إنه مستطيع كما قال الذين كانوا على عهد عيسى عليه السلام: (هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ)[1].

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْفَضْلِ بن لْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ إِبْرَاهِيمَ الاصْفَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْقُرَيْظِيِّ عَنْ سَهْلِبْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمِصِّيصِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: «لا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلا وَ لا مُتَحَرِّكاً إِلاَّ وَ الاسْتِطَاعَةُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا وَقَعَ التَّكْلِيفُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعْدَ الاسْتِطَاعَةِ وَ لا يَكُونُ مُكَلَّفاً لِلْفِعْلِ إِلاَّ مُسْتَطِيعاً».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بن الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي حَمْزَةُبْنُ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الاسْتِطَاعَةِ فَلَمْ يُجِبْنِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ دَخْلَةً أُخْرَى فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهَا شَيْءٌ لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ شَيْءٌ أَسْمَعُهُ مِنْكَ قَالَ: «فَإِنَّهُ لا يَضُرُّكَ مَا كَانَ فِي قَلْبِكَ» قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَإِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ إِلاَّ مَا يَسْتَطِيعُونَ وَ إِلاَّ مَا يُطِيقُونَ فَإِنَّهُمْ لا يَصْنَعُونَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلاَّ بِإِرَادَةِ اللَّهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ قَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ قَالَ: «هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ وَ آبَائِي أَوْ كَمَا قَالَ».

---

۱. المائدة / ۱۱۲.

بخش پنجاه و ششم

استطاعت (توانایی)

۱ـ ابو بصیر گوید :از امام صادق ﷺ در مورد چیزی از استطاعت پرسیدم . فرمود :«استطاعت نه کلام من، و نه کلام پدران من است.»

نویسنده این کتاب می‌گوید : منظور حضرت از جملهٔ: « نه کلام من و نه کلام پدران من است» این است که در مورد خدا سخن بگوییم که مستطیع و توانا است ، همان گونه که اشخاصی در زمان عیسی ﷺ می‌گفتند : « آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان برای ما فرود آورد آورد؟ »

۲ـ سهل بن ابی محمّد مصیصی گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «هیچ بنده‌ای کننده و یا متحرّک نمی‌تواند باشد، مگر آن که استطاعت با او از جانب خداوند است و فقط تکلیف از جانب خداوند متعال بعد از استطاعت واقع شده است . و (هیچ بنده‌ای) به انجام و فعل مکلّف نمی‌شود، مگر در حالی که توانا باشد .»

۳ـ حمزة بن حمران گوید : از امام صادق ﷺ در مورد استطاعت پرسیدم . آن حضرت به من پاسخ نداد . بار دیگر خدمتش شرفیاب شدم و عرض کردم : «خدا به شما خیر و صلاح دهد ! به راستی که چیزی از استطاعت در دلم است که آن را جز سخنی که از تو بشنوم ، بیرون نمی‌کند .» حضرت فرمود : «آنچه در دل توست ، ضرری نمی‌رساند .» عرض کردم : «خداوند به شما خیر و صلاح دهد ! من می‌گویم : خداوند متعال به بندگان جز آنچه را که استطاعت دارند و جز آنچه توانایی دارند مکلّف نفرموده است ، چرا که آنان، چیزی از آن را انجام نمی‌دهند مگر به اراده ، خواست ، قضاء و قدر خدا .» حضرت فرمود : «این دین خدا است که من و پدرانم بر آنیم . یا نزدیک به این کلام را فرموده بود.»

قال مصنف هذا الكتاب: مشية الله و إرادته في الطاعات الأمر بها و الرضا و في المعاصي النهي عنها و المنع منها بالزجر و التحذير.

۴. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ يَحْيَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ زُرَارَةُ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: أَ فَرَأَيْتَ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ وَ مَا نَهَانَا عَنْهُ جَعَلَنَا مُسْتَطِيعِينَ لِمَا افْتَرَضَ عَلَيْنَا مُسْتَطِيعِينَ لِتَرْكِ مَا نَهَانَا عَنْهُ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: إِنَّ لَنَا كَلاماً نَتَكَلَّمُ بِهِ قَالَ: «هَاتِهِ» قُلْتُ: نَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ وَ نَهَى وَ كَتَبَ الآجَالَ وَ الآثَارَ لِكُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَّرَ لَهَا وَ أَرَادَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ مِنَ الاسْتِطَاعَةِ لِطَاعَتِهِ مَا يَعْمَلُونَ بِهِ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَإِذَا تَرَكُوا ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ كَانُوا مَحْجُوجِينَ بِمَا صَيَّرَ فِيهِمْ مِنَ الاسْتِطَاعَةِ وَ الْقُوَّةِ لِطَاعَتِهِ فَقَالَ: «هَذَا هُوَ الْحَقُّ إِذَا لَمْ تَعْدُهُ إِلَى غَيْرِهِ».

۶. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللّٰهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بن عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: مَا أُمِرَ الْعِبَادُ إِلاّ بِدُونِ سَعَتِهِمْ فَكُلُّ شَيْءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِأَخْذِهِ فَهُمْ مُتَّسِعُونَ لَهُ وَ مَا لا يَتَّسِعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لا خَيْرَ فِيهِمْ».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الاسْتِطَاعَةِ فَقَالَ: «يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ أَنْ يَكُونَ مُخَلَّى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسِّرْهَا لِي قَالَ: «أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخَلَّى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ فَلا يَجِدُ امْرَأَةً ثُمَّ يَجِدُهَا فَإِمَّا أَنْ يَعْصِمَ فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ أَوْ يُخَلَّى بَيْنَهُ وَ

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید : خواست و مشیّت خدا و اراده او در طاعات ، همان امر و دستور دادن به آنها و رضا است و در معاصی ، همان نهی و منع از آنها به زجر و ترسانیدن است .

۴ ـ صباح حذّاء گوید : من در حضور امام باقر ﷺ بودم که زراره از آن حضرت پرسید: «آیا به نظر شما، خدا در آنچه در کتاب خود بر ما واجب کرده و ما را از آن نهی فرموده و ما را در آنچه بر ما واجب کرده و در ترک آنچه ما را از آن نهی فرموده است ، توانا قرار داده است ؟» حضرت فرمود : «آری .»

۵ ـ حمزة بن حمران گوید : به امام صادق ﷺ عرض کردم : «ما دیدگاه کلامی داریم که آن را بیان می‌کنیم .» فرمود : «آن را بیان کن .» عرض کردم : «می‌گوییم خداوند امر فرموده، نهی نموده؛ اجلها، مدّتها و اثرها را برای هر نفسی به آنچه برایش تقدیر فرموده و اراده نموده ، نوشته است و در آنها از استطاعت برای طاعتش چیزی قرار داده که به وسیلهٔ آن ، دستورات او را به جا آورند و از منهیّاتش اجتناب کنند . پس هرگاه این را ترک کنند و به غیر این روند به سبب استطاعت و قوّتی که برای طاعتش قرار داده مغلوب خواهند شد .» حضرت فرمود : «این همان حق و درست است ، هرگاه از این مطلب به غیرش (شنیدید) به آن روی نیاورید.»

۶ـ محمّد بن علی حلبی گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «بندگان جز به چیزی که کمتر از توانایی خودشان است مأمور نشده‌اند و هر چیزی که مردم به فراگرفتن آن مأمور شده‌اند ، توانایی آن را دارند و آنچه توانائی آن را ندارند از ایشان برداشته شده،که خدا آن را از آنان برداشته، ولی در مردم هیچ خوبی نیست .»

۷ ـ علی بن اسباط گوید : «از امام رضا ﷺ در مورد استطاعت پرسیدم .» فرمود : «بنده بعد از چهار خصلت استطاعت دارد : اوّل آن که راه باز باشد و چیزی مانع او نشود. (دوم آن که) تندرست باشد (که بیمار نباشد) ، (سوم آن که) جوارح و اعضایش سالم باشند (و معیوب نباشند) ، (چهارم آن که) او را سببی که از جانب خدا وارد شده باشد (که استطاعت موقوف بر آن باشد) .» راوی می‌گوید : عرض کردم : «فدایت شوم ! این خصلت‌ها را برایم تفسیر و بیان فرما!» فرمود : «این که برای بنده‌ای راه باز باشد و تندرست و سلیم الاعضا باشد که می‌خواهد زنا کند ولی زنی را نمی‌یابد که با او زنا کند ، بعد از آن زن را بیابد که بتواند با او زنا کند . پس خداوند او را نگاه می‌دارد و او از زنا امتناع می‌کند، همان‌گونه که یوسف ﷺ امتناع کرد ، یا او را بین او و اراده‌اش رها می‌کند و وامی‌گذارد . پس زنا می‌کند و زناکننده نامیده می‌شود

بَيْنَ إِرَادَتِهِ فَيَزْنِي فَيُسَمَّى زَانِياً وَ لَمْ يُطَعِ اللّٰهُ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ».

۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ الْجَابِرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الاخْذِ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ وَ لا يَكُونُوا آخِذِينَ وَ لا تَارِكِينَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْنِي بِعِلْمِهِ».

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَبْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِبْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ)[1] قَالَ: «مُسْتَطِيعُونَ يَسْتَطِيعُونَ الاخْذَ بِمَا أُمِرُوا بِهِ وَ التَّرْكَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ بِذَلِكَ ابْتُلُوا» ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا أُمِرُوا بِهِ وَ نُهُوا عَنْهُ إِلاَّ وَ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ ابْتِلاءٌ وَ قَضَاءٌ».

۱۰. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُمَا اللّٰهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِبْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلاءِبْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا)[2] قَالَ: «يَكُونُ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ» قُلْتُ: فَمَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ الْحَجُّ فَاسْتَحْيَا؟ قَالَ: «هُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ».

۱۱. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللّٰهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَ لَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعَ مَقْطُوعِ الذَّنَبِ فَأَبَى فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ».

۱۲. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللّٰهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِبْنِ جَنَاحٍ عَنْ عَوْفِبْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الازْدِيِّ

---

۱. القلم / ۴۳.　۲. آل عمران / ۹۷.

و خداوند به اکراه و جبر اطاعت نشده و به غلبه ، نافرمانی نشده است .»

۸ـ اسماعیل بن جابر گوید : امام صادق ؈ فرمود : «خداوند خلق را آفرید و دانست آنچه راکه آنان به سوی آن باز می‌گردند به آنها امر و نهی فرمود. پس آنچه به آنان ـ از هر چیزی ـ امر فرموده، به حقیقت، راهِ گرفتن و عمل کردن به آن را برای آنان قرار داده و آنچه آنها را از آن نهی فرموده ، در واقع راه ترک آن را برای آنان قرار داده و آنان عمل کنندگان به آن و ترک کنندگان از آن نیستند ، مگر به اذن خداوند یعنی مگر به علم او .»

۹ـ حمزة بن محمّد طیّار گوید : از امام صادق ؈ در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید : «و به حقیقت آنان به سجود فراخوانده می‌شوند ، در حالی که سالم هستند» (پرسیدم) فرمود : «سالمون یعنی مستطیعون که به عمل کردن به آنچه که به آن امر شده‌اند و ترک آنچه که از آن نهی شده‌اند ، توانایی دارند و به این امتحان شده‌اند .» آن گاه فرمود : «از آنچه به آن امر شده‌اند و از آن نهی شده‌اند ، چیزی وجود ندارد جز از جانب خداوند که در آن آزمایش و قضایی است .»

۱۰ ـ محمّد بن مسلم گوید : از امام صادق ؈ در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید : «و برای خدا بر عهدهٔ مردم حج خانهٔ (کعبه) است هر کس که توانایی راهی به سوی آن دارد» پرسیدم . حضرت فرمود : «برای او چیزی باشد که به وسیلهٔ آن حج کند .» عرض کردم : «پس کسی که حج به او عرضه شود و شرم کند (چه ؟)» فرمود : «او از جمله کسانی است که استطاعت و توانایی دارند .»

۱۱ ـ ابو بصیر گوید : از امام صادق ؈ شنیدم که می‌فرمود : «هر کس حج بر او عرضه شود ، اگر چه بر الاغ گوش بریدهٔ دم بریده باشد و از حج امتناع ورزد، چنین کسی از جملهٔ کسانی است که استطاعت حج را دارند .»

۱۲ ـ عموی عوف بن عبیدالله ازدی گوید : از امام صادق ؈ در مورد استطاعت پرسیدم . فرمود : «به حقیقت (که در این مورد به گمراهی‌هایی) مرتکب شده‌اند .» عرض کردم : «آری ، گمان کرده‌اند که استطاعت جز به هنگام فعل و ارادهٔ در حال فعل ـ نه پیش از آن ـ صورت نمی‌پذیرد .»

عَنْ عَمِّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الاسْتِطَاعَةِ فَقَالَ: «وَ قَدْ فَعَلُوا؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ زَعَمُوا أَنَّهَا لا تَكُونُ إِلاَّ عِنْدَ الْفِعْلِ وَ إِرَادَةٍ فِي حَالِ الْفِعْلِ لا قَبْلَهُ فَقَالَ: «أَشْرَكَ الْقَوْمُ».

١٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلاً إِلاَّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ وَ قَدْ يَكُونُ مُسْتَطِيعاً غَيْرَ فَاعِلٍ وَ لا يَكُونُ فَاعِلاً أَبَداً حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ الاسْتِطَاعَةُ».

١٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً): مَا يَعْنِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ».

١٥. حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ الاسَدِيِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى بْنِ أَعْيَنَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي هَذِهِ الآيَةِ: (لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ)[1]: «أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ وَ قَدْ كَانَ فِي الْعِلْمِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قَاصِداً لَفَعَلُوا».

١٦. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ) قَالَ: «أَكْذَبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَوْلِهِمْ: (لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ) وَ قَدْ كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ لِلْخُرُوجِ».

١٧. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْحَذَّاءِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ

---

١. التوبة / ٤٢.

فرمود : «این گروه شرک ورزیده‌اند .»

۱۳ـ محمّد بن ابی عمیر از اصحاب ما روایت کرده که گوید : از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود : «بنده ، فاعل و کننده نیست، مگر آنکه او استطاعت دارد و گاهی استطاعت دارد که فاعل نیست و هرگز فاعل نمی‌شود تا آن که استطاعت با او باشد .»

۱۴ـ هشام بن حکم گوید : از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خداوند عزّوجل که می‌فرماید : «و برای خدا بر عهدهٔ مردم حج خانهٔ (کعبه) است هر کس که توانایی به سوی آن دارد» پرسیدم که مراد آن چیست ؟ فرمود : «هر کس از نظر جسمی تندرست ، مانعی در کار نداشته باشد و زاد و توشه و حیوانی داشته باشد (مستطیع است) .»

۱۵ـ عبدالاعلی بن اعین از امام صادق ﷺ در مورد این آیه که می‌فرماید : «اگر در مورد آنچه آنها را به آن فرا می‌خوانی غنیمتی در دسترس و سفری بدون مشقت بود البتّه از تو پیروی می‌کردند ، ولیکن بر آنان مسافتی که به مشقّت و زحمت باید طی کرد دور شد و به زودی ، به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می‌توانستیم البتّه با شما بیرون می‌آمدیم (و در مرافقت و موافقت جهد و کوشش می‌نمودیم) ، آنان (با این سوگند دروغ) خودشان را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که آنان دروغ گویانند .» پرسیدم، فرمود : «آنان استطاعت داشتند و می‌توانستند و در علم خدا این گونه بود که اگر در فراخوانی پیامبر (به منافقان) متاع بی ثبات نزدیک و سفری بی‌مشقّت بود ، حتماً انجام می‌دادند .»

۱۶ـ احمد بن محمّد برقی گوید : از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا : «و به زودی ، به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می‌توانستیم البتّه با شما بیرون می‌آمدیم (و در مرافقت و موافقت جهد و کوشش می‌نمودیم) ، آنان (با این سوگند دروغ) خودشان را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که آنان دروغ گویانند .» پرسیدم، فرمود : «خداوند آنها را در گفتارشان: اگر می‌توانستیم البتّه با شما بیرون می‌آمدیم دروغگو قرار داده ، در حالی آنان استطاعت و توانایی خروج را داشتند .»

۱۷ـ معلّی بن خنیس گوید : به امام صادق ﷺ عرض کردم : «منظور خداوند از گفتار خود : و آنان به



جلّ: (وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ قَالَ وَ هُمْ مُسْتَطِيعُونَ).

۱۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلا وَ لا مُتَحَرِّكاً إِلاَّ وَ الاسْتِطَاعَةُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا وَقَعَ التَّكْلِيفُ مِنَ اللَّهِ بَعْدَ الاسْتِطَاعَةِ فَلا يَكُونُ مُكَلَّفاً لِلْفِعْلِ إِلاَّ مُسْتَطِيعاً».

۱۹. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ كُلْفَةَ فِعْلٍ وَ لا نَهَاهُمْ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُمُ الاسْتِطَاعَةَ ثُمَّ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ؛ فَلا يَكُونُ الْعَبْدُ آخِذاً وَ لا تَارِكاً إِلاَّ بِاسْتِطَاعَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ قَبْلَ الامْرِ وَ النَّهْيِ وَ قَبْلَ الاخْذِ وَ التَّرْكِ وَ قَبْلَ الْقَبْضِ وَ الْبَسْطِ».

۲۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لا يَكُونُ مِنَ الْعَبْدِ قَبْضٌ وَ لا بَسْطٌ إِلاَّ بِاسْتِطَاعَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ لِلْقَبْضِ وَ الْبَسْطِ».

۲۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ وَ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَتَنَاظَرُونَ فِي الافَاعِيلِ وَ الْحَرَكَاتِ فَقَالَ: «الاسْتِطَاعَةُ قَبْلَ الْفِعْلِ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَبْضٍ وَ لا بَسْطٍ إِلاَّ وَ الْعَبْدُ لِذَلِكَ مُسْتَطِيعٌ».

۲۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَبْنِ يَزِيدَ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَمْرٍو رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: إِنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ قَدَرِيَّةٌ يَقُولُونَ: نَسْتَطِيعُ أَنْ نَعْمَلَ كَذَا وَ كَذَا وَ نَسْتَطِيعُ أَنْ لا نَعْمَلَ؟ قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قُلْ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ لا تَذْكُرَ مَا تَكْرَهُ وَ أَنْ لا تَنْسَى مَا تُحِبُّ؟ فَإِنْ قَالَ: لا فَقَدْ تَرَكَ قَوْلَهُ وَ إِنْ قَالَ: نَعَمْ فَلا تُكَلِّمْهُ أَبَداً فَقَدِ ادَّعَى الرُّبُوبِيَّةَ».

۲۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْخَيْرِ صَالِحُ

سجود فراخوانده شده‌اند در حالی که سالم بودند چیست ؟» فرمود : «یعنی ایشان توانایی داشتند.»

۱۸ ـ احمد بن محمّد بن ابی نصر از یکی از اصحاب ما نقل می‌کند که گوید : امام صادق ؑ فرمود : «بنده، فاعل و متحرّک نمی‌باشد مگر آنکه استطاعت از جانب خدا با اوست، و تکلیف از خدای عزّوجلّ بعد از استطاعت واقع شده‌است. پس بنده، مکلّف به انجام فعل نیست مگر در حالی که توانایی انجام آن را داشته باشد.»

۱۹ ـ هشام بن سالم گوید : امام صادق ؑ فرمود : «خداوند بندگان را به انجام کاری موظّف نفرموده و آنها را از چیزی نهی نفرموده است تا آن که استطاعت را برایشان قرار داده، آنگاه به آنان امر فرموده و آنها را نهی نموده است. پس بنده فراگیرنده و واگذارنده نیست مگر به استطاعتی که پیش از امر و نهی و پیش از فراگرفتن و واگذاشتن و پیش از گرفتن و گستردن وجود دارد.»

۲۰ ـ سلیمان بن خالد گوید : از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود : «از هیچ بنده‌ای انجام و ترکی وجود ندارد مگر به استطاعتی که بر آن دو پیشی گرفته است.»

۲۱ ـ ابوبصیر گوید : در خدمت امام صادق ؑ بودم که گروهی در مورد کارها و حرکتها مباحثه و گفت و گو می‌کردند، شنیدم که حضرت فرمود : «استطاعت پیش از فعل است. خداوند به هیچ گرفتن و گستردنی امر نفرموده جز آنکه بنده، توانایی و استطاعت آن را دارد.»

۲۲ ـ عمرو گوید : شخصی به امام صادق ؑ عرض کرد : «من خاندانی دارم که به قدریّه معتقدند می‌گویند می توانیم فلان کار را انجام دهیم و می توانیم انجام ندهیم.» راوی می‌گوید : امام صادق ؑ فرمود : «به او بگو : آیا می‌توانی آنچه را دوست نداری، بیاد نیاوری و آنچه راکه دوست می‌داری، فراموش نکنی ؟ اگر بگوید : نه، گفتار خود را ترک کرده است و اگر بگوید : آری، هرگز با او سخن مگو، چراکه به حقیقت ادّعای پروردگاری و خدایی نموده است.»

۲۳ ـ علی بن یقطین گوید : ابوابراهیم (امام کاظم) ؑ فرمود : امیرالمؤمنین ؑ در کوفه از کنار

بْنِ أَبِي حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو خَالِدٍ السِّجِسْتَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِجَمَاعَةٍ بِالْكُوفَةِ وَ هُمْ يَخْتَصِمُونَ فِي الْقَدَرِ فَقَالَ لِمُتَكَلِّمِهِمْ: أَ بِاللَّهِ تَسْتَطِيعُ أَمْ مَعَ اللَّهِ أَمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ؟! فَلَمْ يَدْرِ مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّكَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ بِاللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَلَيْسَ لَكَ مِنَ الامْرِ شَيْءٌ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مَعَ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّكَ شَرِيكٌ مَعَهُ فِي مِلْكِهِ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدِ ادَّعَيْتَ الرُّبُوبِيَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لا بَلْ بِاللَّهِ أَسْتَطِيعُ فَقَالَ عليه السلام: أَمَا إِنَّكَ لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ».

٢٤. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لا يُطِيقُونَ وَ مَا لا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ».

٢٥. حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ ره بِفَرْغَانَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الانْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً)[1] فَقَالَ: «إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ وَ الذِّكْرُ لا يُرَى بِالْعُيُونِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِالْعُمْيَانِ؛ لانَّهُمْ كَانُوا يَسْتَثْقِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ فِيهِ وَ لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً» فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ.

---

١. الكهف / ١٠١.

گروهی که در مورد قَدَر گفت و گو می‌کردند ، عبور می‌کرد . حضرت به سخن‌گوی آنان فرمود : «آیا به وسیله خدا می‌توانی ، یا با خدا ، یا بدون خدا می‌توانی ؟» آن مرد ندانست که به آن حضرت چه پاسخ دهد . امیرالمؤمنین ﷺ فرمود : اگر گمان می‌کنی که به وسیلهٔ خدا توانایی داری، از آن کار چیزی به تو نیست (واختیار آن را نداری)، و اگر گمان می‌کنی به همراه خدا توانایی داری، در واقع پنداشته‌ای که تو با او در ملکش شرکت داری و اگر گمان می‌کنی که تو بدون خدا می‌توانی ، در واقع تو ـ به جز خدا ـ ادّعای ربوبیّت کرده‌ای . گفت : «ای امیرمؤمنان ! نه ، بلکه به خدا می‌توانم .» فرمود : «اگر جز این را می‌گفتی ، گردنت را می‌زدم .»

۲۴ ـ حریز بن عبدالله می‌گوید : امام صادق ﷺ فرمود : رسول خدا ﷺ فرمود : «از امّت من نه چیز برداشته شده : خطا (که بی‌اختیار و به غفلت از کسی صادر شود) ، فراموشی چیزی که بر آن اکراه و جبر شده باشند ، آنچه طاقت و توانایی آن را ندارند ، آنچه راکه نمی‌دانند ، آنچه به آن مضطر و ناگزیر شده باشند ، حسد ، طیره (یعنی تأثّر نفس به فال بد) و تفکّر در وسوسهٔ در خلق مادامی که به زبان نیامده باشد (که مراد وسوسه‌های شیطانی است) .»

۲۵ ـ عبدالسلام بن صالح هروی گوید : مأمون از امام رضا ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید : «کسانی بودند که چشمهایشان در پوششی از یاد من بود، که توانایی شنیدن نداشتند .» پرسید . حضرت فرمود : «پوشش چشم ، از ذکر و یاد منع نمی‌کند و ذکر به چشمها دیده نمی‌شود ، ولیکن خداوند متعال کفرورزان به ولایت علی بن ابی طالب ﷺ را به نابینایان تشبیه فرموده است ، زیرا که آنان گفتار پیامبر ﷺ را در شأن او گران می‌شمردند و توانایی شنیدن آن را نداشتند .» مأمون گفت : «اندوه را از من بردی ، خداوند اندوه را از تو ببرد .»

۵۷. باب الابتلاء و الاختبار

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لا بَسْطٍ إِلاَّ وَ لِلَّهِ فِيهِ الْمَنُّ وَ الابْتِلاءُ».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَىبْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَبْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لا بَسْطٍ إِلاَّ وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَ قَضَاءٌ وَ ابْتِلاءٌ».

۳. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَبْنِ أَيُّوبَ عَنْ حَمْزَةَبْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلاَّ وَ فِيهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتِلاءٌ وَ قَضَاءٌ».

بخش پنجاه و هفتم

ابتلاء و اختبار (آزمودن)

۱ ـ هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هیچ گرفتن و گستردنی نیست، جز آن که خداوند در آن منّت و آزمایشی برای بندگانش قرار داده است.»

۲ ـ حمزة بن محمّد طیّار می‌گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هیچ گرفتن و گستردنی نیست، مگر آن که خدا (برای بندگانش) در آن مشیّت، قضا و آزمایشی قرار داده است.»

۳ ـ حمزة بن محمّد طیّار می‌گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «در چیزی از آنچه خدا به آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده است، گرفتن یا گستردنی نیست مگر آن که از جانب خداوند در آن آزمایش و قضایی است.»

۵۸. باب السعادة و الشقاوة

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِساً وَ قَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَيْنَ لَحِقَ الشَّقَاءُ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ حَتَّى حَكَمَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَيُّهَا السَّائِلُ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَّا يَقُومَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ فَلَمَّا عَلِمَ بِذَلِكَ وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ وَ وَضَعَ عَنْهُمْ ثِقْلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ وَ وَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ مِنْهُ؛ لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَةِ التَّصْدِيقِ فَوَافَقُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ وَ إِنْ قَدَرُوا أَنْ يَأْتُوا حَالًا تُنْجِيهِمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ هُوَ مَعْنَى شَاءَ مَا شَاءَ وَ هُوَ سِرٌّ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا)[1] قَالَ: «بِأَعْمَالِهِمْ شَقُوا».

۳. حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» فَقَالَ: «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَ السَّعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعَدَاءِ قُلْتُ لَهُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ صلى الله عليه و آله: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ؟» فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ

---

۱. المؤمنين / ۱۰۶.

بخش پنجاه و هشتم

خوش بختی و بدبختی

۱ ـ ابو بصیر گوید: در خدمت امام صادق ﷺ نشسته بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! فدایت تو شوم! از کجا بدبختی به اهل معصیت ملحق شد، تا آن که خداوند در علم خویش حکم فرمود که آنها را به جهت کارهایشان عذاب فرماید؟» امام صادق ﷺ فرمود: «ای پرسشگر! خداوند دانست کسی از آفریدگانش نمی‌تواند به حقّش قیام کند، وقتی به این دانا شد (در تکلیف اوّل، در روز میثاق) توانایی بر معرفت خود را به اهل محبّت و دوستان خود بخشید و سنگینی عمل را از آنان، به حقیقت آنچه آنان اهل و سزاوار آن بودند برداشت، و به اهل معصیت توانایی بر معصیت و نافرمانیشان بخشید، به جهت این که علمش در مورد آنان پیشی گرفته بود و توانستن و سهولت قبول از او، مانع آنان شد؛ زیرا که علم او به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن راه ندارد) سزاوارتر است. پس آنان با آنچه برایشان در علم خدا پیشی گرفته بود، موافقت نمودند، گرچه در خلال این قدرت داشتند که خصلتهایی انجام دهند که آنها را از معصیت خدا برهاند و همین (بخشش به هر دو گروه)، معنای آن است که: خدا خواست آنچه خواست و این راز (خدا) است.»

۲ ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «(دوزخیان) گویند: ای پروردگار ما! بدبختی ما (یعنی گناهان بر ما) غالب شد». فرمود: «آنان به سبب اعمالشان بدبخت شدند.»

۳ ـ محمّد بن ابی عمیر گوید: از امام کاظم ﷺ در مورد معنای گفتار رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده، و نیک بخت کسی است که در شکم مادرش نیک بخت شده است» پرسیدم. حضرت ﷺ فرمود: «بدبخت کسی است که خدا دانسته ـ و حال آن که او در شکم مادرش می‌باشد ـ که او به زودی اعمال بدبختان را انجام خواهد داد و نیک بخت کسی است که خدا دانسته ـ و حال آن که او در شکم مادرش می‌باشد ـ که او به زودی اعمال نیک بختان را انجام خواهد داد.» به حضرت عرض کردم، پس معنای سخن پیامبر که می‌فرماید: «کار کنید چرا که هرکدام، امکان و توفیق داده شده، برای کاری هستید که به جهت آن آفریده شده‌اید» چیست؟ فرمود: «خدا جن و انس را آفرید

لِيَعْبُدُوهُ وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْصُوهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ)[1] فَيَسَّرَ كُلاًّ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى».

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ مُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «يُسْلَكُ بِالسَّعِيدِ طَرِيقَ الْأَشْقِيَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ السَّعَادَةُ؛ وَ قَدْ يُسْلَكُ بِالشَّقِيِّ طَرِيقَ السُّعَدَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ الشَّقَاءُ؛ إِنَّ مَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَعِيداً وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ فُوَاقُ نَاقَةٍ خَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ».

۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَبْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفْوَانَبْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِبْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَ الشَّقَاوَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيداً لَمْ يُبْغِضْهُ؛ أَبَداً وَ إِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَ لَمْ يُبْغِضْهُ وَ إِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيّاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً وَ إِنْ عَمِلَ صَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَ أَبْغَضَهُ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ؛ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ شَيْئاً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَ إِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً».

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً قَالا حَدَّثَنَا أَيُّوبُبْنُ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ)[2] قَالَ: «يَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ». وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ بِالْمَوْتِ؛ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْقُلُ الْعَبْدَ مِنَ الشَّقَاءِ إِلَى السَّعَادَةِ وَ لا يَنْقُلُهُ مِنَ السَّعَادَةِ إِلَى الشَّقَاءِ».

---

۱. الذاريات / ۵۶. ۲. الأنفال / ۲۴.

تا او را بپرستند، آنها را نیافرید تا از او نافرمانی کنند و این است معنای گفتار خدا که می‌فرماید: و ما پریان و آدمیان را جز به جهت آنکه مرا (بر وجه اختیار، نه اجبار) بپرستند، نیافریدم. پس برای هرچه که او را به جهت آن آفریده، امکان و توفیق داده است. پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر (راه راست) هدایت برگزینند[۱].

۴ـ علی بن حنظله گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «گاهی نیک بخت در راه بدبختان قرار داده می‌شود تا آنکه مردم می‌گویند چه بسیار به بدبختان شباهت دارد. بلکه او از آنان است و بعد از آن نیک بختی او را درمی‌یابد. وگاهی بدبخت در راه نیک بختان در آورده می‌شود، تا آن که مردم می‌گویند، چه بسیار به نیک بختان شباهت دارد، بلکه او از آنان است و بعد از آن، بدبختی او را دریابد. به راستی خدا هر کس را نیک بخت دانسته، سرانجامش به نیک بختی ختم خواهد شد و آخر کارش به سعادت منتهی می‌شود گرچه از دنیا مگر زمانی اندک باقی نمانده باشد، که فاصلهٔ ما بین دوبار دوشیدن شتر در یک ساعت باشد.» (البته در طرف بدبختی نیز چنین است و حضرت ﷺ به جهت وضوح به قرینهٔ مقابله آن را بیان نفرموده است).

۵ـ منصور بن حازم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «به راستی که خداوند نیک بختی و بدبختی را آفرید پیش از آن که خلق خود را بیافریند. پس هر کسی را که خدا نیک بخت دانست، هرگز او را دشمن ندارد و اگر عمل بدی را انجام دهد. عملش را دشمن می‌دارد، ولی او را دشمن نمی‌دارد و اگر او را بدبخت دانسته باشد، هرگز او را دوست نمی‌دارد و اگر کردار شایسته‌ای انجام دهد آن کار را دوست می‌دارد و او را به جهت آنچه به سوی آن باز می‌گردد، دشمن می‌دارد. پس هرگاه خداوند چیزی را دوست بدارد، هرگز آن را دشمن نمی‌دارد و هرگاه چیزی را دشمن بدارد هرگز آن را دوست نمی‌دارد.

۶ـ هشام بن سالم گوید: از امام صادق ﷺ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «و بدانید که خداوند در میان شخص و دل او حایل و مانع می‌شود.» پرسیدم. فرمود: «حایل می‌شود میان او و میان آن که بداند که باطل، حق است.» برخی گفته‌اند: «خداوند در میان شخص و دلش به مرگ حایل می‌شود.» امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند بنده را از بدبختی به نیک بختی منتقل می‌کند، ولی او را از نیک بختی به بدبختی نقل نمی‌دهد.»

۱ـ در نسخه‌ای آمده: نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: این حدیث معنای دیگری نیز دارد که: مادر بدبختی دوزخ است. خداوند فرموده: «واما هر که ترازوهای (اعمال) او سبک باشد پس مأوا و جایگاه او هاویه (که از همهٔ درکات دوزخ زیرتر است) می‌باشد، و بدبخت کسی است که در هاویه قرار داده شود و نیک بخت کسی است که او را در بهشت ساکن کنند.

۵۹. باب نفي الجبر و التفويض

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ‌بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الاخْذِ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ وَ لا يَكُونُوا آخِذِينَ وَ لا تَارِكِينَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ».

۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ‌بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ‌بْنِ قُرْطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيَّةِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بِغَيْرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ.

يعني: بالخير و الشر: الصحة و المرض و ذلك قوله عز و جل: (وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً)[1].

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى‌بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ‌بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قَالا: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا وَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْراً فَلا يَكُونَ قَالَ: فَسُئِلا عليهما السلام: هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالا: «نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ‌بْنُ مَتِّيلٍ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ‌بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «اللَّهُ

---
۱. الانبياء / ۳۵.

بخش پنجاه و نهم

نفی جبر و تفویض

۱ـ ابراهیم بن عمر یمانی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «همانا خداوند خلق را آفرید و آنچه را که آنان به سوی آن باز می‌گردند و به آنها امر و نهی نمود. دانست پس آنچه به آنان امر فرموده، در واقع راهِ گرفتن و عمل کردن به آن را برای آنان قرار داده و آنچه که آنها را از آن نهی نموده راهِ ترک آن را برای آنان قرار داده و آنان عمل کنندگان به آن و ترک کنندگان از آن نخواهند بود، مگر به اذن خداوند عزّوجلّ.»

۲ـ حفص بن قرط گوید: امام صادق ﷺ به نقل از رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس گمان کند که خداوند به بدی و زشتی امر می‌فرماید در واقع به خدا دروغ بسته؛ هر کس گمان کند که خیر و خوبی و شرّ و بدی بی‌خواست و مشیّت خدا است، در واقع خدا را از خداوندیش بیرون برده؛ هر کس گمان کند که گناهان بدون قوّت و نیروی خدا است، در واقع بر خدا دروغ بسته، و هر کس بر خدا دروغ بندد، خدا او را وارد آتش دوزخ می‌کند. مقصود از خیر و خوبی و شرّ و بدی، تندرستی و بیماری است و معنای گفتار خداوند عزّوجلّ همین است که می‌فرماید: «و ما شما را به جهت امتحان با خیر و شرّ می‌آزماییم.»

۳ـ یونس بن عبدالرحمان از چندین نفر، از امام باقر و امام صادق ﷺ نقل می‌کند که آن دو بزرگوار فرمودند: «به راستی که خدا، مهربانتر از آن است که خلق خود را بر گناهان مجبور سازد، آنگاه به خاطر گناهان آنها را عذاب کند و خداوند عزیزتر و غالب‌تر از آن است که امر کاری را بخواهد و آن انجام نپذیرد.» راوی می‌گوید: از آن دو بزرگوار ﷺ پرسیده شد: «آیا در بین جبر و قدر (که به معنای تفویض است) منزلت سوّمی است؟» فرمود: «آری، (منزلتی که) وسیع‌تر از مسافت میان آسمان و زمین است.»

۴ـ هشام بن سالم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند کریم‌تر از آن است که مردم را به چیزی که

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لا يُطِيقُونَهُ وَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لا يُرِيدُ».

۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى الْجُهَنِيِّ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي فَهَذَا قَدْ ظَلَّمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الامْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِمْ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لا يُطِيقُونَ وَ إِذَا أَحْسَنَ حَمِدَ اللَّهَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ».

۶. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلانَ قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَوَّضَ اللَّهُ الامْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُفَوِّضَ إِلَيْهِمْ» قُلْتُ: فَأَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى أَفْعَالِهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ عَبْداً عَلَى فِعْلٍ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ عَلَيْهِ».

۷. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ الْجَبْرُ وَ التَّفْوِيضُ فَقَالَ: «أَ لا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلاً لا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لا تُخَاصِمُونَ عَلَيْهِ أَحَداً إِلاَّ كَسَرْتُمُوهُ؟!» قُلْنَا: إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُطَعْ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ وَ لَمْ يُهْمِلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ؛ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَّكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنِ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادّاً وَ لا مِنْهَا مَانِعاً وَ إِنِ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «مَنْ يَضْبِطْ حُدُودَ هَذَا الْكَلامِ فَقَدْ خَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ».

۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ خُنَيْسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِيضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا أَمْرٌ

طاقت و توانایی آن را ندارند، مکلّف سازد و خداوند عزیزتر از آن است که در سلطنتش چیزی راکه نمی‌خواهد، تحقق یابد و به وجود آید.»

۵ـ حریز بن عبدالله گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «مردم در مورد قَدَر بر سه وجه‌اند: شخصی که گمان می‌کند، خداوند مردم را به انجام گناهان مجبور کرده است، چنین فردی خدا را، در حکمش ظالم دانسته است و به این جهت اوکافر است. شخصی که گمان می‌کند، امر به ایشان تفویض شده است، چنین فردی خدا را در سلطنتش سست دانسته و به این سبب کافر است. و شخصی که می‌پندارد، خدا بندگان را به آنچه که طاقت و توانایی دارند مکلّف ساخته و آنها را به آنچه طاقت و توانایی آن را ندارند مکلّف نساخته و چون نیکی کند، خدا را ستایش نماید و چون بدی کند از خدا آمرزش طلبد. چنین فردی مسلمانی رسا و بالغ است.»

۶ـ محمّد بن عجلان گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «آیا خداوند امر را به بندگان تفویض کرده است؟» فرمود: «خداکریم‌تر از آن است که (امر را) به آنان تفویض کند.» عرض کردم: «پس آیا خداوند بندگان را بر کارهایشان مجبور ساخته است؟» فرمود: «خداوند عادل‌تر از آن است که بنده‌ای را بر کاری مجبور سازد، آنگاه او را نسبت به آن عذاب کند.»

۷ـ سلیمان بن جعفر جعفری گوید: در حضور امام رضا ﷺ بودم که سخن از جبر و تفویض به میان آمد. حضرت فرمود: «آیا نمی‌خواهید که در این مورد، اصلی را به شما بیان کنم که دیگر در آن اختلاف نکنید و باکسی گفت وگو ننمایید مگر آن که او را شکست دهید؟» عرض کردیم: «اگر صلاح می‌دانید (بفرمایید).» فرمود: «خداوند با اکراه و جبر اطاعت نشده، و با غلبه، کسی او را نافرمانی نکرده، و بندگان را در ملک خویش مهمل نگذاشته (و رها نکرده) است. او مالک است آنچه راکه آنها را مالک کرده و قادر است بر آنچه آنان را بر آن قدرت داده است. پس اگر بندگان به طاعتش فرمان برند، خداوند آنها را از آن باز نمی‌دارد و مانع نمی‌گردد و اگر به معصیتش فرمان برند و عمل کنند پس بخواهد که در بین آنها و آن حایل شود، انجام می‌دهد و اگر حایل نشود و آن را به جا آورند، پس او آنها را در آن داخل نکرده است.» آنگاه حضرت فرمود: «هر کس حدود این کلام را ضبط کند به حقیقت بر هر کس در خصومت با او مخالفت کند، غالب و پیروز شده است.»

۸ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «نه جبر است (که بندگان هیچ اختیار نداشته

بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَهِ فَتَرَكْتَهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ».

۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدِّبُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ عَلِيٍّ الأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ السَّلامِبْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّبْنَ مُوسَى جَعْفَرٍعليه السلام يَقُولُ: مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ لا تَقْبَلُوا لَهُ شَهَادَةً؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَ لا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَيْهَا وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى».

۱۰. حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّىبْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ فَوَّضَ الأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ» قُلْتُ: فَأَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْدَلُ وَ أَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ» ثُمَّ، قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِيَ الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ».

۱۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنِ الْحَسَنِبْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مِهْزَمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِعليه السلام: «أَخْبِرْنِي عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ مَنْ خَلَّفْتَ مِنْ مَوَالِينَا» قَالَ: قُلْتُ: فِي الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ قَالَ: «فَسَلْنِي» قُلْتُ: أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «اللَّهُ أَقْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ» قَالَ: قُلْتُ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِكَ» قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ هَذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ قَالَ: فَقَلَبَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثاً ثُمَّ قَالَ: «لَوْ أَجَبْتُكَ فِيهِ لَكَفَرْتَ».

۱۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُبْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلِيِّبْنِ مُوسَى الرِّضَاعليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ؛ لِمَا رُوِيَ مِنَ الأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الأَئِمَّةِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِيَ الأَئِمَّةِعليهم السلام فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ أَكْثَرُ أَمِ الأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّصلى الله عليه و آله فِي ذَلِكَ؟» فَقُلْتُ: بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

باشند) و نه تفویض، (که امر را به آنان واگذاشته باشد) ولیکن امری میان دو امر است.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «امری میان دو امر است، یعنی چه ؟» فرمود: «مَثَل این، مَثَل مردی است که او را موقع انجام گناهی دیدی، آنگاه او را نهی نمودی (وگفتی که این را انجام نده) پس او باز نایستاد و تو او را واگذاشتی و او آن گناه را انجام داد. پس این گونه نیست که وقتی از تو نپذیرفت و او را رها کردی، تو او را به گناه امر کرده باشی.»

۹ ـ عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس معتقد به جبر باشد چیزی از زکات به او مدهید و شهادتی را برای او نپذیرید. به راستی که خدا هیچ نفسی را جز به اندازهٔ طاقت و توانایی او تکلیف نمی‌کند و بالاتر از طاقتش را، بر او بار نمی‌نماید و هیچ نفسی (از بدیها) کسب نمی‌کند مگر آن که وبالش بر اوست، و هیچ نفسی بار دیگری را برنمی‌دارد[1].»

۱۰ ـ حسن بن علی وشّاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند امر را به بندگان تفویض فرمود؟» فرمود: «خداوند عزیزتر از آن است (که امرش را به آنان تفویض فرماید).» عرض کردم: «پس آیا آنها را بر گناهان مجبور ساخته ؟» فرمود: «خداوند از آن عادل‌تر و محکم‌کارتر است که آنها را برگناهان مجبور سازد (و به سبب گناهان آنها را عقاب نماید).» آن گاه فرمود: «خداوند فرمود: «ای فرزند آدم! من به خوبیهای تو از تو سزاوارترم و تو از من به بدیهایت سزاوارتری. تو گناهان را به قوّت و نیرویی که من آن را در تو قرار دادم، انجام دادی.»

۱۱ ـ مِهزم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «در مورد آنچه که دوستان ما، در گذشته پیش آنها بودی اختلاف کرده‌اند، خبر بده. راوی می‌گوید: عرض کردم: «در مورد جبر و تفویض ؟» فرمود: «آری از من بپرس!» عرض کردم: «آیا خدا بندگان را بر گناهان مجبور ساخته ؟» فرمود: «خداوند برای آنان از این قاهرتر است.» راوی می‌گوید: «عرض کردم: پس به آنان تفویض نموده ؟» فرمود: «خداوند برای آنان از این قادرتر است.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «این چه چیز است؟ خداوند به تو خیر و صلاح دهد!» راوی می‌گوید: حضرت دوبار ـ یا سه بار ـ دستش را گردانید، آنگاه فرمود: «اگر به تو در مورد آن پاسخ دهم، کافر می‌شوی.»

۱۲ ـ حسین بن خالد می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! مردم (اهل تسنن) ما را به تشبیه و جبر نسبت می‌دهند، به جهت روایاتی که در این مورد از پدرانت، ائمهٔ هدی علیهم السلام، نقل شده است.» حضرت فرمود: «ای پسر خالد! به من بگو آیا روایاتی که در مورد تشبیه و جبر از پدرانم،

---

۱ ـ هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! شترم را رها کنم و توکّل کنم، یا زانوی او را ببندم و توکّل کنم ؟» پیامبر فرمود: «نه، بلکه زانوی او را ببند و توکّل کن.»

ص فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ قَالَ: «فَلْيَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ إِذاً؟» فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ» قَالَ: «فَلْيَقُولُوا فِي آبَائِي عليهم السلام :إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِمْ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ يَا ابْنَ خَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الاخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ الْغُلاةُ الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَةَ اللّٰهِ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالانَا وَ مَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَنَا وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَ مَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَ مَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَ مَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا وَ مَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبِلَنَا وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَ مَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا وَ مَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمَنَا وَ مَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لا نَصِيراً».

ائمهٔ هدی ﷺ، روایت شده بیشتر است یا روایاتی که در این زمینه از پیامبر ﷺ روایت شده ؟ عرض کردم : «بلکه آنچه از پیامبر ﷺ در این مورد روایت شده بیشتر است.» فرمود : «پس در این هنگام باید بگویند : پیامبر خدا ﷺ معتقد به تشبیه و جبر بود.» عرض کردم : می‌گویند : «پیامبر خدا ﷺ در این مورد چیزی نفرموده و فقط از او روایت شده (و بر آن حضرت دروغ گفته‌اند)» فرمود : «پس در حق پدران من نیز باید بگویند که آنان در این مورد چیزی نگفته‌اند و فقط از آنان روایت شده (و بر آنان دروغ بسته‌اند).»

آنگاه فرمود : «هر کس به تشبیه و جبر قایل باشد، کافر مشرکی است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.»

ای پسر خالد ! تنها غالیانی که عظمت و بزرگی خدا را کوچک شمرده‌اند این روایات ـ تشبیه و جبر ـ را بر ما وضع کرده‌اند (و به دروغ از ما روایت نموده‌اند). پس هر کس آنها را دوست بدارد، ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد، ما را دوست داشته و هر کس به آنان دوستی نماید، به ما دشمنی کرده و هر کس به آنان دشمنی نماید، به ما دوستی نموده و هر که به آنها بپیوندد، از ما بریده و هر کس از آنان ببرد، به ما پیوسته است و هر کس به آنان جفا کند، به ما نیکی کرده و هر کس به آنان نیکی کند، به ما جفا کرده و هر کس آنها را گرامی بدارد، ما را خوار کرده و هر کس آنها را خوار کند، ما را گرامی داشته و هر کس آنها را قبول کند، ما را ردّ کرده و هر کس آنها را ردّ کند ما را قبول کرده و هر کس به آنان احسان کند، به ما بدی کرده و هر کس به آنان بدی کند، به ما احسان کرده و هر کس آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب نموده و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و هر کس به آنان عطا کند، ما را محروم ساخته و هر کس آنها را محروم سازد به ما عطاء کرده است. ای پسر خالد ! هر کس از شیعیان ما باشد بایستی از آنان دوست و یاوری برای خود انتخاب نکند.»

۶۰. باب القضاء و القدر و الفتنة و الأرزاق و الأسعار و الآجال

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْقَضَاءَ وَ الْقَدَرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ قَالَ: «أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَأَلَهُمْ عَمَّا عَهِدَ إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَسْأَلْهُمْ عَمَّا قَضَى عَلَيْهِمْ».

۳. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَنْتَرَةَ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ عليه السلام: «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلا تَلِجْهُ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ عليه السلام: «طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلا تَسْلُكْهُ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ عليه السلام: «سِرُّ اللَّهِ فَلا تَكَلَّفْهُ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَمَّا إِذَا أَبَيْتَ فَإِنِّي سَائِلُكَ أَخْبِرْنِي أَكَانَتْ رَحْمَةُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ أَمْ كَانَتْ أَعْمَالُ الْعِبَادِ قَبْلَ رَحْمَةِ اللَّهِ؟!» قَالَ: فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلْ كَانَتْ رَحْمَةُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «قُومُوا فَسَلِّمُوا عَلَى أَخِيكُمْ فَقَدْ أَسْلَمَ وَ قَدْ كَانَ كَافِراً» قَالَ: وَ انْطَلَقَ الرَّجُلُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ بِالْمَشِيَّةِ الاولَى نَقُومُ وَ نَقْعُدُ وَ نَقْبِضُ وَ نَبْسُطُ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «وَ إِنَّكَ لَبَعْدُ فِي الْمَشِيَّةِ أَمَا إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلاثٍ لا يَجْعَلُ اللَّهُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا مَخْرَجاً: أَخْبِرْنِي أَ خَلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءُوا؟!» فَقَالَ: كَمَا شَاءَ قَالَ عليه السلام: «فَخَلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ لِمَا شَاءَ أَوْ؟!» لِمَا شَاءُوا؟!» فَقَالَ: لِمَا شَاءَ قَالَ عليه السلام: «يَأْتُونَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا شَاءَ أَوْ» كَمَا شَاءُوا» قَالَ: يَأْتُونَهُ كَمَا شَاءَ قَالَ عليه السلام:

بخش شصتم

در بیان قضا، قدر، آزمایش، روزی‌ها، نرخها و مدّت عُمر

۱ـ عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «قضا و قدر، دو آفریده از آفریدگان خدا هستند و خداوند آنچه را که خواهد در آفریدهٔ خود می‌افزاید.»

۲ـ ابن اذینه (از زراره نقل می‌کند و می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم! نظر شما در مورد قضا و قدر چیست؟» فرمود: «هنگامی که خدا، در روز رستاخیز بندگان را جمع کند، از آنها در مورد آنچه به آنها عهد کرده، می‌پرسد و از آنچه بر آنان قضا و حکم فرموده، نمی‌پرسد.»

۳ـ عبدالملك بن عنتره شیبانی از پدرش از جدّش نقل می‌کند: مردی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! در مورد قَدَر برای من سخن بفرمایید!» فرمود: «دریای گودی است، پس در آن داخل مشو!» عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! به من از قَدَر خبر ده! فرمود: «راه تاریکی است، پس در آن مرو!» عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! به من از قدر خبر ده! فرمود: «سرّ خدا است. پس در مورد آن سخت نگیر.» عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مرا از قدر آگاه کن!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چون نمی‌پذیری، من از تو می‌پرسم. بگو به من، آیا رحمت خدا برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده یا اعمال بندگان پیش از رحمت خدا بوده است؟» راوی می‌گوید: آن مرد عرض کرد: «بلکه رحمت خدا برای بندگان پیش از اعمال بندگان بود.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برخیزید و بر برادر خود سلام کنید که او اسلام آورد و پیش از این کافر بود.»

راوی می‌گوید: آن مرد اندکی راه رفت، هنوز دور نشده بود که خدمت حضرت برگشت و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! آیا ما به مشیّت و خواست نخستین برمی‌خیزیم، می‌نشینیم و قبض و بسط به عمل می‌آوریم؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تو در مشیّت و نسبت به آن دوری. بدان و آگاه باش که من در مورد سه مسأله از تو می‌پرسم که خداوند برای تو در چیزی از آنها خروجی قرار نداده است. به من بگو: آیا خداوند بندگان را آفریده است آن گونه که خود خواسته، یا آن گونه که ایشان خواسته‌اند؟» عرض کرد: «آن گونه که خود خواسته است.» حضرت فرمود: «خدا بندگان را آفریده به جهت آنچه خود خواسته، یا به جهت آنچه ایشان خواسته‌اند؟» عرض کرد: «به جهت آنچه خود خواسته است.» حضرت فرمود: «در روز

«قُمْ فَلَيْسَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَشِيَّةِ شَيْءٌ».

۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ الاصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَبْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَ بِقَدَرٍ يُصِيبُ النَّاسَ مَا أَصَابَهُمْ أَمْ بِعَمَلٍ؟ فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ الْقَدَرَ وَ الْعَمَلَ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَالرُّوحُ بِغَيْرِ جَسَدٍ لا تُحَسُّ وَ الْجَسَدُ بِغَيْرِ رُوحٍ صُورَةٌ لا حَرَاكَ بِهَا فَإِذَا اجْتَمَعَا قَوِيَا وَ صَلُحَا؛ كَذَلِكَ الْعَمَلُ وَ الْقَدَرُ فَلَوْ لَمْ يَكُنِ الْقَدَرُ وَاقِعاً عَلَى الْعَمَلِ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ كَانَ الْقَدَرُ شَيْئاً لا يُحَسُّ وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْعَمَلُ بِمُوَافَقَةٍ مِنَ الْقَدَرِ لَمْ يَمْضِ وَ لَمْ يَتِمَّ وَ لَكِنَّهُمَا بِاجْتِمَاعِهِمَا قَوِيَا وَ لِلَّهِ فِيهِ الْعَوْنُ لِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «أَلا إِنَّ مِنْ أَجْوَرِ النَّاسِ مَنْ رَأَى جَوْرَهُ عَدْلا وَ عَدْلَ الْمُهْتَدِي جَوْراً أَلا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ وَ إِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ» ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى السَّائِلِ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ: «هَذَا مِنْهُ هَذَا مِنْهُ».

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ يَحْيَىبْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُبْنُ مُعَاوِيَةَ عَنِ الاعْمَشِ عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّيْمِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ صِفِّينَ وَ فِيمَا بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ: بَيْنَا عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يُعَبِّئُ الْكَتَائِبَ يَوْمَ صِفِّينَ وَ مُعَاوِيَةُ مُسْتَقْبِلُهُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ يَتَأَكَّلُ تَحْتَهُ تَأَكُّلا وَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى فَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمُرْتَجِزِ وَ بِيَدِهِ حَرْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ مُتَقَلِّدٌ سَيْفَهُ ذُو الْفَقَارِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: احْتَرِسْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَغْتَالَكَ هَذَا الْمَلْعُونُ فَقَالَ عليه السلام: «لَئِنْ قُلْتَ ذَاكَ إِنَّهُ غَيْرُ مَأْمُونٍ عَلَى دِينِهِ وَ إِنَّهُ لاشْقَى الْقَاسِطِينَ وَ أَلْعَنُ الْخَارِجِينَ عَلَى الائِمَّةِ الْمُهْتَدِينَ وَ لَكِنْ كَفَى بِالاجَلِ حَارِساً لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلاّ وَ مَعَهُ مَلائِكَةٌ حَفَظَةٌ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَنْ يَتَرَدَّى فِي بِئْرٍ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبَهُ سُوءٌ فَإِذَا حَانَ أَجَلُهُ خَلَّوْا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُصِيبُهُ وَ كَذَلِكَ أَنَا إِذَا حَانَ أَجَلِي انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَخَضَّبَ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ عَهْداً مَعْهُوداً وَ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوبٍ».

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في كتاب الدلائل و

قیامت به نزد او می‌آیند آن گونه که خود خواسته، یا آن گونه که ایشان خواسته‌اند؟» عرض کرد: «به نزد او می‌آیند آن گونه که او خواسته است.» حضرت فرمود: «برخیز که چیزی از مشیّت الهی نصیب تو نشده است.»

۴ـ زهری گوید: مردی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: «خداوند مرا فدای تو کند! آیا آنچه به مردم می‌رسد به قدر است، یا به عمل؟» فرمود: «قدر و عمل به منزلهٔ روح و جسمند. پس روح بی‌جسم محسوس نمی‌شود و جسم بی‌روح صورتی است که حرکتی با آن نیست. هنگامی که این دو اجتماع کنند توانا می‌شوند و صلاحیّت و شایستگی پیدا می‌کنند. عمل و قدر این گونه‌اند. پس اگر قدر، بر عمل واقع نباشد، آفریدگار از آفریده شناخته نمی‌شود و قدر چیزی است که محسوس نشود و اگر عمل با قدر موافق نباشد، امضا نمی‌شود و به اتمام نمی‌رسد ولی این دو با اجتماعشان توانا می‌شوند و خداوند در آن بندگان شایسته‌اش را یاری می‌نماید.» سپس فرمود: «آگاه باش که ستمکارترین مردم کسی است که ستمش را عدل و عدل راه یافته را ستم می‌بیند. آگاه باش! بنده چهار چشم دارد: که با دو چشم امر آخرت را می‌بیند و با دو چشم دیگرش امر دنیایش را می‌بیند. هنگامی که خدا به بنده‌ای خیر و خوبی اراده کند، دو چشمی را که در دل اوست برایش می‌گشاید. او به وسیلهٔ آنها عیب و زشتی را می‌بیند و چون جز این را اراده کند، دلش را به آنچه در آن است واگذارد.» آنگاه حضرت توجّهی به پرسشگر از قدر نمود. و فرمود: «این از همان است، این از همان است.»

۵ـ ابو حیّان تیمی از پدرش ـ که در جنگ صفّین و بعد از آن همراه علی علیه السلام بود ـ نقل می‌کند که گوید: در اثنایی که علی بن ابی طالب علیه السلام لشکرها را صف آرایی می‌کرد و معاویه در حالی که بر اسبی سوار بود که زیر ران آن به غایت می‌درخشید، رو به آن حضرت می‌آمد و علی علیه السلام بر اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که مرتجز نام داشت ـ سوار بود و حربهٔ آن حضرت را در دستش داشت و شمشیر ذوالفقارش را حمایل کرده بود یکی از اصحابش عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مواظب خود باش! که می‌ترسیم این ملعون به غفلت و ناگهانی تو را بکشد.» علی علیه السلام فرمود: «اگر این را گفتی، به راستی که او بر دینش مأمون نیست و او از همهٔ ستمکاران بدبخت‌تر و از آنها که بر امامانِ راه یافتگان، خروج کرده‌اند، ملعون‌تر است. ولی اجل ـ که مدّت معینی است ـ کافی است که نگهبان باشد و هیچ فردی از مردم نیست، مگر آن که با او فرشتگان نگهبانی هستند که او را نگاه می‌دارند تا در چاهی درافتد، یا دیواری بر او فرود آید، یا بدی به او برسد. پس هرگاه اجلش فرا رسد، بین او و آنچه به او می‌رسد، رها می‌کنند و مانع نمی‌شوند. همچنین من، هرگاه اجلم فرا رسد و هنگام آن بیاید، بدبخت‌ترین این امّت برانگیخته شود و این را از این، رنگین کند ـ که حضرت به محاسن و سر خویش اشاره فرمود ـ این عهدی است معهود و وعده‌ای که دروغی در آن نیست.»

(نویسنده گوید:) این حدیث طولانی است و ما موارد مورد نیاز آن را آوردیم و تمام آن را در کتاب

المعجزات.

۶. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَىبْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عُمَرَبْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «كَمَا أَنَّ بَادِيَ النِّعَمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ نَحَلَكُمُوهُ فَكَذَلِكَ الشَّرُّ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ جَرَى بِهِ قَدَرُهُ».

۷. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى مَنْ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: «قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ».

۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَةَ الْقَزْوِينِيُّ قَالا: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُبْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِوبْنِ ثَابِتٍ عَنْ سَعْدِبْنِ طَرِيفٍ عَنِ الاصْبَغِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَدَلَ مِنْ عِنْدِ حَائِطٍ مَائِلٍ إِلَى حَائِطٍ آخَرَ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۹. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُبْنُ عَمْرِوبْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنِ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّبْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْغَازِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَىبْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُبْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّبْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: الاعْمَالُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ: فَرَائِضُ وَ فَضَائِلُ وَ مَعَاصِي؛ وَ أَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِرِضَى اللَّهِ وَ قَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِيرِهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ عِلْمِهِ؛ وَ أَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَكِنْ بِرِضَى اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِهِ وَ أَمَّا الْمَعَاصِي فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَكِنْ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِهِ ثُمَّ يُعَاقِبُ عَلَيْهَا».

قال مصنف هذا الكتاب: قضاء الله عز و جل في المعاصي حكمه فيها و مشيته في

«دلایل و معجزات» نقل کرده‌ایم.

۶ـ زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «همان‌گونه که آغاز نعمتها از خدای عزّوجلّ است و آن را به شما عطا فرموده، همان گونه شرّ و بدی از شماست گرچه قَدَر خدا با آن جاری است.»

۷ـ عبدالرحمان در حدیث مرفوعه‌ای می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «خداوند پنجاه هزار سال، پیش از آن که آسمانها را بیافریند، تقدیرات را اندازه فرمود.»

۸ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار دیواری ـ که کج شده بود ـ به کنار دیوار دیگری رفت. به حضرت عرض شد: «ای امیرمؤمنان! آیا از قضای خدا می‌گریزی؟» فرمود: «از قضای خدا به قدر خدای عزّوجلّ می‌گریزم.»

۹ـ ابو احمد غازی گوید: امام رضا، از پدر بزرگوارش امام کاظم، از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اعمال بر سه حال است: واجبات، فضیلتها و گناهان. امّا واجبات به امر خدا، به رضای خدا، به قضای خدا، به تقدیر، مشیّت و علم اوست. وامّا فضیلتها به امر خدا نیست، ولی به رضای خدا، به قضای خدا، به قدر خدا، به مشیّت و به علم اوست. وامّا گناهان به امر خدا نیست، ولی به قضای خدا، به قدر خدا، به مشیّت و به علم اوست. آن گاه طبق آنها عقاب می‌فرماید.»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: قضای خداوند در گناهان، همان حکم او در مورد آنها است و مشیّتش

المعاصي نهيه عنها و قدره فيها علمه بمقاديرها و مبالغها.

۱۰. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلاَّ مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلاَّ مَا عُمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلاَّ مَا كَانَ مُخْلَصاً وَ الاخْلاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ».

۱۱. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ: مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدَرِي فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهاً غَيْرِي؛ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي كُلِّ قَضَاءِ اللَّهِ خِيَرَةٌ لِلْمُؤْمِنِ».

۱۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهُ رَكْبٌ فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لامْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِيضُ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلا تَبْنُوا مَا لا تَسْكُنُونَ وَ لا تَجْمَعُوا مَا لا تَأْكُلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

۱۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الاصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لِرَجُلٍ إِنْ كُنْتَ لا تُطِيعُ خَالِقَكَ فَلا تَأْكُلْ رِزْقَهُ وَ إِنْ كُنْتَ وَالَيْتَ عَدُوَّهُ فَاخْرُجْ عَنْ مِلْكِهِ وَ إِنْ كُنْتَ غَيْرَ قَانِعٍ بِقَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ فَاطْلُبْ رَبّاً سِوَاهُ».

۱۴. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُوسَى عليه السلام يَا مُوسَى احْفَظْ وَصِيَّتِي لَكَ بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: أَوَّلُهُنَّ مَا دُمْتَ لا تَرَى ذُنُوبَكَ تُغْفَرُ فَلا تَشْغَلْ

در گناهان، همان نهی او از آنها است و قدرش در آنها، همان علم او به مقدار و اندازهٔ آنها است.

۱۰ ـ به همین اسناد، امیرالمؤمنین ؑ فرمود: «همهٔ دنیا نادانی است، مگر مواضع علم و همهٔ علم حجّت است، مگر آنچه به آن عمل شود. و همهٔ عمل ریا است مگر آنچه با اخلاص باشد و اخلاص در خطر است تا آنکه بنده به آنچه برای او ختم می‌شود، بنگرد.»

۱۱ ـ حسین بن خالد، از امام رضا، از پدرش امام کاظم، از پدرش امام صادق، از پدرش امام سجاد، از پدرش امام حسین، از پدرش علی بن ابی طالب ؑ نقل می‌کند که از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: خداوند متعال فرموده: «هر کس به قضای من راضی، و خشنود نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، بایستی خدایی غیر از من بطلبد.» و رسول خدا ﷺ فرمود: «در هر قضای خداوند خوبی و برگزیدگی برای مؤمن است.»

۱۲ ـ عذافر گوید: امام باقر ؑ فرمود: روزی پیامبر خدا ﷺ در یکی از سفرهای خود بود، که اثنای سفر، ناگاه چند سوار آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند: «درود بر تو ای فرستادهٔ خدا!»
حضرت متوجّه آنان شد و فرمود: «شما کیستید؟» عرض کردند: «ما مؤمن هستیم.» فرمود: «حقیقت ایمان شما چیست؟» عرض کردند: «رضا به قضای خدا، تسلیم و گردن نهادن به فرمان خدا و واگذاشتن امر به خدا.» رسول خدا ﷺ فرمود: «اینان دانایان و حکیمانی هستند که نزدیک است که از حکمت پیامبر شوند. پس اگر راست می‌گویید پس آنچه راکه در آن ساکن نمی‌شوید، نسازید و آنچه راکه نمی‌خورید، جمع نکنید و از خدایی که به سوی او برگردانیده می‌شوید، بترسید.»

۱۳ ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین ؑ به مردی فرمود: «اگر آن گونه‌ای که از پروردگارت فرمان نمی‌بری، پس روزی او را مخور و اگر آن گونه‌ای که دشمنش را دوست می‌داری، پس از مملکت او بیرون رو و اگر به قضاء و قدرش قانع نیستی، پس پروردگاری جز او طلب کن.»

۱۴ ـ و به همین اسناد نقل می‌کند که امیرالمؤمنین ؑ فرمود: خداوند به موسی فرمود: «ای موسی! سخنان مرا در چهار موضع حفظ کن: اوّل، مادامی

بِعُيُوبِ غَيْرِكَ وَ الثَّانِيَةُ مَا دُمْتَ لا تَرَى كُنُوزِي قَدْ نَفِدَتْ فَلا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِكَ وَ الثَّالِثَةُ مَا دُمْتَ لا تَرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلا تَرْجُ أَحَداً غَيْرِي وَ الرَّابِعَةُ مَا دُمْتَ لا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتاً فَلا تَأْمَنْ مَكْرَهُ».

۱۵. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ الاصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الاهْتِمَامَ بِالدُّنْيَا غَيْرُ زَائِدٍ فِي الْمَوْظُوفِ وَ فِيهِ تَضْيِيعُ الزَّادِ وَ الاقْبَالَ عَلَى الآخِرَةِ غَيْرُ نَاقِصٍ مِنَ الْمَقْدُورِ وَ فِيهِ إِحْرَازُ الْمَعَادِ» وَ أَنْشَدَ:

«لَوْ كَانَ فِي صَخْرَةٍ فِي الْبَحْرِ رَاسِيَةٍ ... صَمَّاءَ مَلْمُومَةٍ مَلْسٍ نَوَاحِيهَا
رِزْقٌ لِنَفْسٍ يَرَاهَا اللَّهُ لانْفَلَقَتْ ... عَنْهُ فَأَدَّتْ إِلَيْهِ كُلَّ مَا فِيهَا
أَوْ كَانَ بَيْنَ طِبَاقِ السَّبْعِ مَجْمَعُهُ ... لَسَهَّلَ اللَّهُ فِي الْمَرْقَى مَرَاقِيَهَا
حَتَّى يُوَافِيَ الَّذِي فِي اللَّوْحِ خُطَّ لَهُ ... إِنْ هِيَ أَتَتْهُ وَ إِلاَّ فَهُوَ يَأْتِيهَا».

قال مصنف هذا الكتاب: كل ما مكننا الله عز و جل من الانتفاع به و لم يجعل لأحد منعنا منه فقد رزقناه و جعله رزقا لنا و كل ما لم يمكننا الله عز و جل من الانتفاع به و جعل لغيرنا منعنا منه فلم يرزقناه و لا جعله رزقا لنا.

۱۶. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ وَ هُوَ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ لَهُ: «إِنَّ لِكَلامِكَ وَجْهَيْنِ: فَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ وَ الْبَخِيلَ مَنْ بَخِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْنِي الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَى وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ لانَّهُ إِنْ أَعْطَى عَبْداً أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ إِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَيْسَ لَهُ».

۱۷. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي حَفْصٍ الاعْشَى عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: خَرَجْتُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى هَذَا الْحَائِطِ فَاتَّكَيْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَجُلٌ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَبْيَضَانِ يَنْظُرُ فِي وَجْهِي ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَا لِي أَرَاكَ كَئِيباً حَزِيناً أَ عَلَى الدُّنْيَا حُزْنُكَ؟ فَرِزْقُ اللَّهِ حَاضِرٌ لِلْبَرِّ وَ

که نبینی گناهانت آمرزیده می‌شود، به عیبهای دیگران مشغول مشو. دوم، مادامی که تو نبینی که گنجهای من، تمام و نابود شده، پس به سبب روزیت اندوهگین مباش. سوم، مادامی که تو زوال و برطرف شدن ملک و پادشاهی مرا نبینی به کسی غیر از من اُمیدوار مباش. چهارم، مادامی که تو شیطان را مرده نبینی، از مکرش ایمن مباش.»

۱۵ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پس به راستی که همّت داشتن به دنیا و غم خوردن به جهت آن، آنچه را مقرّر شده، نمی‌افزاید و در آن، تضییع زاد و توشه است و رو آوردن به جهان آخرت در آنچه تعیین و مقدّر شده، کم نمی‌کند و آن را ناقص نمی‌کند و در آن، استوار کردن و در حرز آوردن معاد (روز قیامت) است و حضرت این اشعار را خواند:

اگر در سنگی در دریای ثابت استوار، سخت و گرد که اطراف آن هموار است روزیِ فردی، باشد، و خدا آن را برای او قرار داده باشد، خداوند آن را بشکافد و آن روزی را از آن سنگ بیرون آورد و همه را به او برساند، یا آن که آن روزی در طبقات آسمان‌های هفتگانه باشد، خدا بالا رفتن به درجات آن را برای بنده آسان سازد، تا آن که روزی را که در لوح محفوظ برای کسی که نوشته شده ـ و برای او بهره‌ای است ـ به طور کامل برسد اگر او بیابد وگر نه روزی او خواهد آمد.»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: هر چه خداوند بهره‌برداری از آن را در مکنت و دسترس ما قرار دهد، و برای کسی منع از آن را برای ماقرار ندهد، در واقع آن را به ما روزی کرده و آن را برای ما روزی قرار داده و هر چه خداوند بهره‌برداری را در دسترس ما قرار ندهد و منع آن را از ما برای غیر ما قرار دهد آن را به ما روزی نکرده و برای ما روزی نکرده است.

۱۶ـ احمد بن سلیمان گوید: مردی از اباالحسن (امام کاظم) علیه السلام در حالی که آن حضرت در طواف بود، عرض کرد: «مرا از معنای جواد آگاه فرما!» حضرت فرمود: «سخن تو، دو رو دارد: پس اگر از مخلوق می‌پرسی، جواد کسی است که آنچه را خداوند بر او واجب کرده، بجا آورد و بخیل کسی است که به آنچه خدا بر او واجب کرده، بخل ورزد و اگر منظور تو خالق است، او چه عطاء کند، یا منع نماید جواد است، زیرا اگر او به بنده‌ای عطا کند در واقع چیزی را به او عطا کرده که برای آن بنده نبود، و اگر چیزی را منع کند در واقع چیزی را که برای او نیست، منع کرده است.»

۱۷ـ ابو حمزه گوید: امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: بیرون آمدم و کنار این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم، ناگاه دیدم مردی که دو لباس سفید پوشیده به من نگاه می‌کند. بعد به من گفت: «ای علی بن الحسین! چرا تو را افسرده و غمگین می‌بینم؟ آیا اندوه تو برای دنیا است؟ اگر چنین است اندوه مخور که

الْفَاجِرِ فَقُلْتُ: مَا عَلَى هَذَا أَحْزَنُ وَ إِنَّهُ لَكَمَا تَقُولُ قَالَ: أَ فَعَلَى الْآخِرَةِ حُزْنُكَ؟ فَهُوَ وَعْدٌ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهِ مَلِكٌ قَاهِرٌ قُلْتُ: مَا عَلَى هَذَا أَحْزَنُ وَ إِنَّهُ لَكَمَا تَقُولُ قَالَ: فَعَلَى مَا حُزْنُكَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَتَخَوَّفُ مِنْ فِتْنَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً خَافَ اللَّهَ تَعَالَى فَلَمْ يُنْجِهِ؟ قُلْتُ لَا قَالَ: يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمْ يُعْطِهِ؟ قُلْتُ: لَا» قَالَ عليه السلام: «ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ قُدَّامِي أَحَدٌ».

۱۸. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام قَالَ: يَا رَبِّ رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَ تُبْقِي الصَّغِيرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى أَ مَا تَرْضَانِي لَهُمْ رَازِقاً وَ كَفِيلًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ فَنِعْمَ الْوَكِيلُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ».

۱۹. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُعَاذِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْجَرِيرِيُّ قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ جُمَيْعٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: «دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَ أَبَاكَ عَلَى أَنْ قَتَلَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ ثُمَّ دَارَ عَشِيّاً فِي طُرُقِهِمْ فِي ثَوْبَيْنِ؟ فَقَالَ عليه السلام: حَمَلَهُ عَلَى ذَلِكَ عِلْمُهُ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ قَالَ صَدَقْتَ» قَالَ: «وَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَمَّا أَرَادَ قِتَالَ الْخَوَارِجِ: لَوِ احْتَرَزْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عليه السلام:

أَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرُّ ... أَ يَوْمَ لَمْ يُقْدَرْ أَمْ يَوْمَ قُدِرَ
يَوْمَ مَا قُدِّرَ لَا أَخْشَى الرَّدَى ... وَ إِذَا قُدِّرَ لَمْ يُغْنِ الْحَذَرُ»

۲۰. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْاصْبَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَتَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَشْرَسَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ هِشَامٌ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ

روزی خدا برای نیکوکار و نابکار حاضر و آماده است.» گفتم: «نه، بر این غم نمی‌خورم، به راستی همان گونه است که تو می‌گویی.» گفت: «آیا اندوه تو برای آخرت است؟ اگر به جهت آن است ضرورتی ندارد، چرا که آن وعده‌ای است راست که پادشاه قاهر و صاحب غلبه به آن حکم می‌فرماید.» گفتم: «بر این غم نمی‌خوردم. به راستی همان است که تو می‌گویی.» گفت: «پس اندوه تو برای چیست؟» گفتم: «من از فتنهٔ پسر زبیر می‌ترسم.» آن مرد خندید و گفت: «ای علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای که از خداوند بترسد و خدا او را نرهاند؟» گفتم: «نه.» گفت: «ای علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای از خداوند درخواست کند و خدا به او عطا نکند؟» گفتم: «نه.» حضرت فرمود: «بعد از آن نگاه کردم دیدم که هیچ کس در پیش روی من نیست.»

۱۸ ـ جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام گفت: «ای پروردگار من! به آنچه قضا و حکم فرموده‌ای، راضی و خشنودم، بزرگ را می‌میرانی و کوچک را باقی می‌گذاری.» خداوند فرمود: «ای موسی! آیا راضی نیستی که من روزی دهنده و کفیل و پاینده آنها باشم؟» موسی علیه السلام عرض کرد: «آری، ای پروردگار من! راضیم. پس تو خوب وکیل و نیکو کفیلی هستی.»

۱۹ ـ عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدّش علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام[1] نزد معاویه رفت. معاویه به آن حضرت گفت: «چه چیز پدرت را وادار بر کشتار اهل بصره کرد، بعد از آن شبانگاه در راهها و کوچه‌های آنان با دو لباس (پیراهن و زیر جامه بی‌آن که ساح جنگی با او باشد) می‌گشت؟» حضرت علیه السلام فرمود: «علمش به این که، آنچه به او رسید آن گونه نبود که از او درگذرد و به این که آنچه از او درگذشت آن گونه نبود که به او برسد.» معاویه گفت: «راست گفتی.»

و فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که تصمیم گرفت به قتال خوارج نهروان حرکت کند. گفته شد: «ای امیرالمؤمنین! کاش پرهیز می‌کردی؟» آن حضرت فرمود: «در کدام یک از دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ آیا روزی که مقدّر نشده، یا روزی که مقدّر شده است؟ روزی که مقدّر نشده، از هلاکت نمی‌ترسم و چون مقدّر شده پرهیز فایده ندارد.»

۲۰ ـ ابو البختری وهب بن وهب بن هشام گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! همانا یقین آن است که هیچ کس را بر خشم خدا

---

۱ ـ در برخی از نسخه‌ها آمده: حسن بن علی علیه السلام.

النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْيَقِينَ أَنْ لا تُرْضِيَ أَحَداً عَلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ لا تَحْمَدَنَّ أَحَداً عَلَى مَا آتَاكَ اللَّهُ وَ لا تَذُمَّنَّ أَحَداً عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ فَإِنَّ الرِّزْقَ لا يَجُرُّهُ حِرْصُ حَرِيصٍ وَ لا يَصْرِفُهُ كُرْهُ كَارِهٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِحِكْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ إِنَّهُ لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَ لا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ وَ لا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ وَ لا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ لا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَ لا عِبَادَةَ كَالتَّفَكُّرِ وَ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ وَ آفَةُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ وَ آفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبَغْيُ وَ آفَةُ السَّمَاحَةِ الْمَنُّ وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخُيَلاءُ وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ».

٢١. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الصُّهْبَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الازْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبَانُ الاحْمَرُ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عِظْنِي مَوْعِظَةً فَقَالَ عليه السلام: «إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقّاً فَالْجَمْعُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْخَلَفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْعَرْضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقّاً فَالْمَكْرُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَةُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْمَمَرُّ عَلَى الصِّرَاطِ حَقّاً فَالْعُجْبُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنُ لِمَا ذَا؟! وَ إِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَيْهَا لِمَا ذَا؟!».

٢٢. حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُورِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الْخُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَ دَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ».

٢٣. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الاشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ

خشنود نکنی وکسی را بر آنچه خدا به تو داده ستایش نکنی، و هیچ فردی را بر آنچه خدا به تو نداده، مذمّت نکنی. زیراکه روزی را حرصِ صاحب حرص نمی‌کشد وکراهت صاحب کراهتی، آن را عوض نمی‌کند. پس به راستی که خداوند به حکمت و فضل خود راحت و فرح را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده است. به راستی که هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ مالی نافع‌تر از عقل و هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از عجب و هیچ پشتیبانی محکم‌تر و معتمدتر از مشاورت و هیچ عقلی چون تدبیر و عاقبت اندیشی و هیچ پارسایی چون بازایستادن از محارم (خدا) و هیچ حسبی چون خوش خلقی و هیچ عبادتی چون تفکّر و اندیشه نیست و آفت سخن دروغ، آفت علم فراموشی، آفت عبادت سستی، آفت ظریفی زیرکی، آفت شجاعت و دلیری ستم‌کردن (و از حد درگذشتن)، آفت بخشش و سخاوت منّت گذاشتن، آفت جمال و زیبایی تکبّر کردن و آفت حسب، فخر فروشی است.»

۲۱ـ ابان احمر گوید: شخصی خدمت امام صادق ﷺ آمد و به حضرت عرض کرد: «پدر و مادرم فدای تو باد! مرا با موعظه‌ای پند ده!» حضرت ﷺ فرمود: «اگر خداوند روزی را متکفّل شده، اهتمام تو برای چیست؟ و اگر روزی قسمت شده حرص برای چیست؟ [و اگر حسابرسی حق است، جمع کردن اموال برای چیست؟ و اگر آنچه انفاق شود نزد خدا باقی می‌ماند، حق است، پس بخل ورزیدن برای چیست؟ و اگر عقوبت و مجازات از جانب آتش است، معصیت برای چیست؟ و اگر مرگ حق است، پس فرح و شادمانی برای چیست؟] و اگر عرض (اعمال) بر خداوند حق است، پس مکر برای چیست؟ و اگر شیطان دشمن است، پس غفلت و بی‌خبری برای چیست؟ و اگر هر چیزی به قضاء و قدر است، پس اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است، اطمینان و آرامش به آن برای چیست؟»

۲۲ـ احمد بن عبدالله جویباری شیبانی، از امام رضا ﷺ از پدرش از پدرانش از علی ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند دو هزار سال پیش از آفرینش آدم، تقدیرات را مقدّر و اندازه فرمود و تدبیرها را تدبیر کرد.»

۲۳ـ علی بن مهرویه قزوینی گوید: امام رضا، از پدرش، از پدرانش از امام حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ برای ما نقل نمود که حضرت فرمود: یکی از یهودی‌ها به حضرت علی بن ابی طالب ﷺ عرض

بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ يَهُودِيّاً سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ عليه السلام: أَمَّا مَا لا يَعْلَمُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ إِنَّ عُزَيْراً ابْنُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَعْلَمُ لَهُ وَلَداً وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكٌ وَ قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ».

۲۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ اللَّيْثِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْحَارِثُ بْنُ أَبِي أُسَامَةَ قِرَاءَةً عَنِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَوَانَةَ بْنِ الْحَكَمِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ السَّاعِدِيِّ وَ أَبِي بَكْرٍ الْخُرَاسَانِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ وَ غَيْرِهِ: أَنَّ النَّاسَ أَتَوُا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ عَلِيٍّ عليه السلام لِيُبَايِعُوهُ فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ وَ خَصَّ مِنْ فَضْلٍ وَ عَمَّ مِنْ أَمْرٍ وَ جَلَّلَ مِنْ عَافِيَةٍ حَمْداً يُتَمِّمُ بِهِ عَلَيْنَا نِعَمَهُ وَ نَسْتَوْجِبُ بِهِ رِضْوَانَهُ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلاءٍ وَ فِتْنَةٍ وَ كُلُّ مَا فِيهَا إِلَى زَوَالٍ وَ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ عَنْهَا كَيْمَا نَعْتَبِرَ فَقَدَّمَ إِلَيْنَا بِالْوَعِيدِ كَيْ لا يَكُونَ لَنَا حُجَّةٌ بَعْدَ الانْذَارِ؛ فَازْهَدُوا فِيمَا يَفْنَى وَ ارْغَبُوا فِيمَا يَبْقَى وَ خَافُوا اللَّهَ فِي السِّرِّ وَ الْعَلانِيَةِ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ وَ الْمَبْعَثِ عَاشَ بِقَدَرٍ وَ مَاتَ بِأَجَلٍ وَ إِنِّي أُبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ تُسَالِمُوا مَنْ سَالَمْتُ وَ تُحَارِبُوا مَنْ حَارَبْتُ فَبَايَعُوهُ عَلَى ذَلِكَ».

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: أجل موت الإنسان هو وقت موته و أجل حياته هو وقت حياته و ذلك معنى قول الله عز و جل: (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ)[1] و إن مات الإنسان حتف أنفه على فراشه أو قتل فإن أجل موته هو وقت موته و قد يجوز أن يكون المقتول لو لم يقتل لمات من ساعته و قد يجوز أن يكون لو لم يقتل لبقي و علم ذلك مغيب عنا و قد قال الله عز و جل: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ)[2] و قال عز و جل: (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ)[3] و لو قتل جماعة في وقت لجاز أن

---

۱. الأعراف / ۳۴.
۲. الأحزاب / ۱۶.
۳. آل عمران / ۱۵۴.

کرد: «مراز آنچه برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی‌داند، آگاه‌کن.» علی ﷺ فرمود: «امّا آنچه خدا آن را نمی‌داند، همان سخن شما ـای گروه یهود ـاست که عزیر، پسر خدا است. خدا فرزندی برای خود نمی‌داند (چراکه فرزندی برای او نیست، تا بداند) و امّا قول تو که آنچه برای خدا نیست، پس برای خدا شریکی نیست و امّا آنچه نزد خدا نیست، پس نزد خدا ستمی بر بندگان نیست.» یهودی گفت: «من شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و این که محمّد، فرستادهٔ خدا است.»

۲۴ـ جندب و غیر او می‌گویند: مردم بعد از وفات علی ﷺ به خدمت امام حسن ﷺ رسیدند تا با آن حضرت بیعت کنند. حضرت فرمود: «حمد و سپاس از آنِ خدای است بر آنچه از امری قضا فرمود، از فضل، مخصوص ساخت، از امر تعمیم داد و از عافیت (خویش) پوشانید؛ سپاسی که به آن نعمتش را بر ما تمام می‌کند و به وسیلهٔ آن شایستهٔ خشنودیش می‌شویم. به راستی که دنیا خانهٔ زحمت و آزمایش است و هر چه در آن است به سوی نیستی می‌رود و خداوند ما را از آن خبر داده است تا ما پند گیریم و وعید و تهدید خود را از پیش برای ما فرستاده است، تا آن که بعد از بیم دادن برای ما حجّتی نباشد. پس در آنچه نابود می‌شود، بی‌رغبت باشید و در آنچه می‌ماند راغب شوید و در نهان و آشکار از خدا بترسید. به راستی که علی ﷺ در دوران زندگی، مرگ و برانگیختن به قَدَر زیست و به اجل مرد و من با شما بیعت می‌کنم که با هر که من آشتی کنم آشتی کنید، با هر که من در مقام جنگم، در جنگ باشید.» پس با آن حضرت بر این امر بیعت کردند.

محمّد بن علی بن حسین بابویه قمی نویسنده این کتاب می‌گوید: اجل و زمان مرگ انسان، همان وقت مردن اوست و اجل و زمان زندگی او، همان وقت زندگیش، و این است معنای گفتار خداوند: «آنگاه که اجل و وقت آنان فرا رسد و به سر آید، نه ساعتی از آن اجل به تأخیر می‌افتند و نه از آن اجل پیشی گیرنده.» و اگر انسان به مرگ خود بر فراش و در رختخواب بمیرد، یا کشته شود در واقع اجل و مرگش همان وقت مردن اوست و گاهی روا است که کشته اگر کشته نمی‌شد در همان ساعت می‌مرد و گاهی می‌شود که اگر کشته نمی‌شد باقی می‌ماند و علم این، از ما پنهان شده و خداوند فرموده است: «بگو (ای محمّد!) که اگر (این منافقان) در خانه‌های خود بودند و به جنگ برنمی‌آمدند؛ کسانی که کشته شدن به آنان (در لوح محفوظ) نوشته شده مرگ به سراغ خوابگاه‌های آنان (که مراد از آن محل کشته شدن آنهااست) می‌آمد».

يقال: إن جميعهم ماتوا بآجالهم و إنهم لو لم يقتلوا لماتوا من ساعتهم كما كان يجوز أن يقع الوباء في جميعهم فيميتهم في ساعة واحدة و كان لا يجوز أن يقال: إنهم ماتوا بغير آجالهم و في الجملة إن أجل الإنسان هو الوقت الذي علم الله عز و جل أنه يموت فيه أو يقتل و قول الحسن عليه السلام في أبيه عليه السلام: «إنه عاش بقدر و مات بأجل» تصديق لما قلناه في هذا الباب و الله الموفق للصواب بمنه.

٢٥. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ السِّجْزِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الاصْبَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَرَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنِ الاوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: قِيلَ لامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَ لا نَحْرُسُكَ قَالَ: «حَرَسُ كُلِّ امْرِئٍ أَجَلُهُ».

٢٦. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ بِصِفِّينَ لَيْلا وَ الصَّفَّانِ يَنْظُرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَنَزَلْنَا عَلَى فِنَائِهِ فَقَالَ لَهُ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ: أَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ أَ مَا خِفْتَ شَيْئاً قَالَ: «وَ أَيَّ شَيْءٍ أَخَافُ؟! إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ وَ مَعَهُ مَلَكَانِ مُوَكَّلانِ بِهِ أَنْ يَقَعَ فِي بِئْرٍ أَوْ تَضُرَّ بِهِ دَابَّةٌ أَوْ يَتَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْقَدَرُ فَإِذَا أَتَى الْقَدَرُ خَلَّوْا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ».

٢٧. حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَمِيمٍ السَّرْخَسِيُّ بِسَرْخَسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ حُلْوِهِ وَ مُرِّهِ».

٢٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الآدَمِيُّ الرَّازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ

و فرموده: «هرگز گریختن از مرگ یاکشته شدن اگر بگریزید به نفع شما نخواهد بود، و اگر گروهی در یک وقت کشته شوند، روا است که گفته شود: همهٔ آنها به اجل‌های خود مردند و اگر آنان کشته نشده بودند، همان ساعت می‌مردند. چنان که جایز بود که وبا همهٔ آنها را فراگیرد و آنان را در یک ساعت بمیراند و جایز بود که گفته شود: آنان به غیر اجل‌های خود مردند».

خلاصه، اجل انسان، همان وقتی است که خداوند دانسته که او در آن وقت می‌میرد، یاکشته می‌شود و قول امام حسن ﷺ در مورد پدرش - صلوات الله علیه - که فرمود: «او به قَدَر زیست و به اجل مرد»، تصدیق سخنی است که ما آن را در این بخش گفتیم و خداوند به مَنّ خویش توفیق دهنده، برای صواب است.

۲۵ - یحیی بن ابی کثیر گوید: به امیرالمؤمنین ﷺ عرض شد: «آیا نمی‌خواهید که از شما نگهبانی کنیم؟» فرمود: «نگهبان هر شخصی، اجل اوست.»

۲۶ - سعید بن وهب گوید: شبی در جنگ صفّین با سعید بن قیس بودیم صف دو لشکر به گونه‌ای بودند که هر یک به سوی صف مقابل خویش نظر می‌کرد، تا آن که امیرالمؤمنین ﷺ آمد و ما در رکابش فرود آمدیم. سعید بن قیس به حضرت عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! آیا در چنین ساعتی از چیزی نترسیدی؟» فرمود: «از چه چیز بترسم؟ به راستی که هیچ فردی نیست مگر آنکه همراه او دو فرشته است که بر او گماشته‌اند که نگذارند او در چاهی فرود آید، یا جنبده‌ای به او گزند رساند، یا از کوهی بیفتد تا این که قَدَر به سراغ او بیاید و چون قدر آمد بین او و قدر را رها کنند.»

۲۷ - شعیب از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «ایمان هیچ کدام از شما (کامل) نخواهد بود تا این که به قدر - به خیر و خوب آن و شرّ و بد آن، شیرین آن و تلخ آن - ایمان بیاورد.»

۲۸ - علی بن جعفر کوفی گوید: از آقایم حضرت علی بن محمّد ﷺ شنیدم که از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی ﷺ و اسماعیل بن ابی زیاد

عَلِيّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام وَ اللَّفْظُ لِعَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟! فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَجَلْ يَا شَيْخُ فَوَ اللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ» فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! فَقَالَ: «مَهْلًا يَا شَيْخُ لَعَلَّكَ تَظُنُّ قَضَاءً حَتْماً وَ قَدَراً لَازِماً لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الزَّجْرُ وَ لَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعِيدِ وَ الْوَعْدِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مُسِيءٍ لَائِمَةٌ وَ لَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةٌ وَ لَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ وَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ قَدَرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا؛ يَا شَيْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّفَ تَخْيِيراً وَ نَهَى تَحْذِيراً وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ». قَالَ: فَنَهَضَ الشَّيْخُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ ... يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَاناً
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِساً ... جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَاناً
فَلَيْسَ مَعْذِرَةٌ فِي فِعْلِ فَاحِشَةٍ ... قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا فِسْقاً وَ عِصْيَاناً
لَا لَا وَ لَا قَائِلًا نَاهِيهِ أَوْقَعَهُ ... فِيهَا عَبَدْتُ إِذاً يَا قَوْمِ شَيْطَاناً
وَ لَا أَحَبَّ وَ لَا شَاءَ الْفُسُوقَ وَ لَا ... قَتْلَ الْوَلِيِّ لَهُ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً
أَنَّى يُحِبُّ وَ قَدْ صَحَّتْ عَزِيمَتُهُ ... ذُو الْعَرْشِ أَعْلَنَ ذَاكَ اللَّهُ إِعْلَاناً

قال مصنف هذا الكتاب: لم يذكر محمد بن عمر الحافظ في آخر هذا الحديث إلا بيتين من هذا الشعر من أوله.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ بِجُرْجَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ

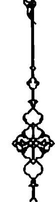


سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش، از جدّ بزرگوارش از علی علیه السلام ـ که عبارت حدیث به نقل علی بن احمد است ـ نقل می‌کند: مردی از اهل عراق خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «ما را از رفتنمان به سوی اهل شام و جنگ با آنان آگاه فرما، آیا به قضا و قدر خدا بود؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آری ای شیخ! به خدا سوگند! که شما بر تلّی بالا نرفتید و به درون رودخانه‌ای فرود نیامدید، مگر به قضا و قدری از جانب خدا». آن شیخ عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! مشقّت خود را در نزد خدا محاسبه می‌کنم». حضرت فرمود: «ای شیخ! آرام باش! شاید گمان داری که آن قضا و قدر، قضای حتمی و قدر لازمی است (که خواهی نخواهی باید انجام دهی) اگر این گونه باشد، البتّه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل خواهد بود، و وعده و وعید ساقط خواهد شد و برای هیچ گناهکار سرزنشی و هیچ نیکوکاری ستایشی نخواهد شد و البتّه نیکوکار به سرزنش از گناهکار وگناهکار به احسان از نیکوکار سزاوارتر خواهد بود و این گفتار بت‌پرستان و دشمنان خداوند مهربان وگروه قدریهٔ این امّت و مجوس آنان است. ای شیخ! به راستی که خداوند از روی تخییر مکلّف کرده و از راه تحذیر نهی نموده و بر عمل اندک، ثواب بسیاری عطا فرموده است وکسی که او را نافرمانی کرده مغلوبش نساخته وکسی که از او فرمان‌برداری نموده او را بر آن مجبور و مکروه نساخته و آسمانها و زمین و آنچه راکه در بین اینها است باطل نیافریده است (که غرضی بر آن مترتّب نشود و حکمت و مصلحتی در آن نباشد)، که این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کسانی که کفر ورزند از آتش جهنّم.»





راوی می‌گوید: آن گاه آن شیخ برخاست و در حالی که می‌گفت: «تویی آن پیشوایی که به واسطهٔ فرمان برداریش در روز رهایی از خداوند بخشاینده امیدوار آمرزشیم. تو از دین ما، آنچه راکه مشتبه و پوشیده بود آشکار ساختی، پروردگارت به تو از جانب ما نیکی و پاداش دهد. پس بهانه‌ای در کار زشت و نافرمانی که من بر آن سوار و مرتکب آن بودم، نیست.



نه، نه و نمی‌گویم که نهی کننده‌اش او را در آن کار زشت افکنده که در این صورت ـ ای قوم! ـ شیطان را پرستیده‌ام. و او سرکشی را دوست نداشته و فسقها را نخواسته وکشتن دوست را از روی ستم و از سرکشی نخواسته است. از کجا دوست می‌دارد؟ و حال آن که رأیش درست شده که خداوند صاحب عرش این را به صورت علنی آشکار کرده است.



نویسندهٔ این کتاب گوید: محمّد بن عمر حافظ پس از نقل این حدیث، فقط دو بیت از اوّل این اشعار را نقل کرده است.

و این حدیث از طریق عبدالله بن نجیح از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدّش علیهما السلام نیز نقل شده‌است.



بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عِيسَى الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَيْضاً أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ صِفِّينَ قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَهُ الْوَاقِعَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا هَذَا أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سَوَاءً إِلَّا أَنَّهُ زَادَ فِيهِ: فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا الْقَضَاءُ وَ الْقَدَرُ اللَّذَانِ سَاقَانَا وَ مَا هَبَطْنَا وَادِياً وَ لَا عَلَوْنَا تَلْعَةً إِلَّا بِهِمَا؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ الْحُكْمُ» ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً)[1] أَيْ أَمَرَ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً.

٢٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرُّقَى أَ تَدْفَعُ مِنَ الْقَدَرِ شَيْئاً؟ فَقَالَ: «هِيَ مِنَ الْقَدَرِ» وَ قَالَ عليه السلام: «إِنَّ الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)».

٣٠. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ بِالْبَصْرَةِ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُعَلَّى بْنِ أَسَدٍ الْعَمِّيُّ قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) فَقَالَ: «يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ لِأَهْلِ النَّارِ بِقَدَرِ أَعْمَالِهِمْ».

---

١. الإسراء / ٢٣.

همچنین از طریق ابن عبّاس که گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین ﷺ از صفّین برمی‌گشت، پیر مردی از آنها که در آن جنگ با حضرت حاضر بودند، برخاست و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! ما را آگاه کن که آیا این رفتن ما به قضایی از خدا و قدر او بود؟» و حدیث را همانند آن نقل کرده است، مگر آن که افزوده که آن شیخ عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! هرگاه این گونه است پس قضا و قدر همان دو چیزند که ما را راندند و ما در هیچ رودخانه‌ای را فرود نیامدیم و از هیچ تلّی بالا نرفتیم مگر به قضاء و قدر؟» امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «امر و فرمان و حکم از خداست، آن گاه این آیه را خواند: و پروردگارت حکم کرد که جز او نپرستید و به پدر و مادر خویش نیکی کنید پروردگارت حکم کرد یعنی فرمان داد.»

۲۹ ـ علی بن سالم گوید: از امام صادق ﷺ در مورد رقی (خرمهره) پرسیدم، «که از قدر چیزی را دفع می‌کنند؟» فرمود: «آنها از جملهٔ قدرند.» حضرت ﷺ فرمود: «همانا قدریه، مجوس این اُمّت‌اند و آنان، کسانی هستند که خواستند خدا را به عدلش وصف کنند. در نتیجه او را از سلطنتش بیرون بردند و این آیه در شأن آنان نازل شده است: «روزی که گناهکاران بر روی‌های خود به سوی آتش کشیده شوند (و در آن حال به آنان گویند): سودن دوزخ (حرارت آتش و الم آن را) بچشید! که به راستی هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم».

۳۰ ـ عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن از پدرش از پدرانش از حضرت حسن بن علی، از علی بن ابی طالب ﷺ هم نقل می‌کند که: از حضرت در مورد گفتار خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: «ما هر چیزی را به اندازه‌ای آفریدیم» سؤال شد. فرمود: «خداوند می‌فرماید: به راستی که ما هر چیزی را برای اهل آتش به اندازهٔ کارهای آنان آفریده‌ایم».

۳۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ: أَنَّهُ سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ مَنْ يُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: «فَلْيُعِدْ كُلَّ صَلَاةٍ صَلَّاهَا خَلْفَهُ».

۳۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الاصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْقَدَرِ: «أَلَا إِنَّ الْقَدَرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ سِتْرٌ مِنْ سِتْرِ اللَّهِ وَ حِرْزٌ مِنْ حِرْزِ اللَّهِ مَرْفُوعٌ فِي حِجَابِ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنْ خَلْقِ اللَّهِ مَخْتُومٌ بِخَاتَمِ اللَّهِ سَابِقٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ وَضَعَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَنْ عِلْمِهِ وَ رَفَعَهُ فَوْقَ شَهَادَاتِهِمْ وَ مَبْلَغِ عُقُولِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَنَالُونَهُ بِحَقِيقَةِ الرَّبَّانِيَّةِ وَ لَا بِقُدْرَةِ الصَّمَدَانِيَّةِ وَ لَا بِعَظَمَةِ النُّورَانِيَّةِ وَ لَا بِعِزَّةِ الْوَحْدَانِيَّةِ؛ لِأَنَّهُ بَحْرٌ زَاخِرٌ خَالِصٌ لِلَّهِ تَعَالَى عُمْقُهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَسْوَدُ كَاللَّيْلِ الدَّامِسِ كَثِيرُ الْحَيَّاتِ وَ الْحِيتَانِ يَعْلُو مَرَّةً وَ يَسْفُلُ أُخْرَى فِي قَعْرِهِ شَمْسٌ تُضِيءُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَطَّلِعَ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ فَمَنْ تَطَلَّعَ إِلَيْهَا فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حُكْمِهِ وَ نَازَعَهُ فِي سُلْطَانِهِ وَ كَشَفَ عَنْ سِتْرِهِ وَ سِرِّهِ وَ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ».

قال مصنف هذا الكتاب: نقول: إن الله تبارك و تعالى قد قضى جميع أعمال العباد و قدرها و جميع ما يكون في العالم من خير و شر و القضاء قد يكون بمعنى الإعلام كما قال الله عز و جل: (وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ)[1] يريد أعلمناهم و كما قال الله عز و جل: (وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الامْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ)[2] يريد أخبرناه و أعلمناه فلا ينكر أن يكون الله عز و جل يقضي أعمال العباد و سائر ما يكون من خير و شر على هذا المعنى؛ لأن الله عز و جل عالم بها أجمع و يصح أن يعلمها عباده و يخبرهم عنها و قد يكون القدر أيضا في معنى الكتاب و الإخبار كما قال الله عز و

---

۱. الإسرا / ۴.
۲. الحجر / ۶۶.

۳۱ـ اسماعیل بن مسلم گوید: از امام صادق ؛ در مورد نماز در پشت سر کسی که قدر خداوند را تکذیب می‌کند و آن را باور ندارد سؤال شد. فرمود: «باید هر نمازی را که در پشت سر او انجام داده، دوباره به جا آورد.»

۳۲ـ اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین ؛ در مورد قدر فرمود: «آگاه باشید! که قدر سرّی از اسرار خدا، پرده‌ای از پرده‌های خدا و حرزی از حرزهای خداست که در حجاب خدا برداشته شده و از خلق خدا درنوردیده و پیچیده شده و به مهر خدا مهر گشته است. در علم خدا پیشی گرفته و خدا دانش آن را از بندگان برداشته (و منع کرده‌است) و آن را در بالای شهادتهای آنان و مبلغ عقلهایشان بلند کرده، زیرا که آنان به حقیقت ربّانی و به قدرت صمدانی و به عظمت نورانی و به عزّت وحدانی به آن نخواهند رسید، زیرا آن، دریایی است که آب از ساحلش موج می‌زند و خالص برای خداوند است. عمق و ژرفای آن بین آسمان و زمین و عرضش بین مشرق و مغرب است. همچون شب بسیار تار سیاه است. مارها و ماهیهای آن بسیار که یک بار بالا می‌آید و بار دیگر فرو می‌رود. در ته و قعر آن، آفتابی است که روشنی می‌دهد که مگر خدای یگانهٔ تنها شایسته نیست از آن مطلع شود. پس هر کس بخواهد از آن مطلع شود به حقیقت با خداوند در حکمش ضدّیت و دشمنی نموده و با او در سلطنتش منازعه کرده و از راز و پرده‌اش کشف نموده (و آنها را ظاهر ساخته) و با خشمی از خدا برگشته است و جایگاهش دوزخ است و بد بازگشتنگاهی است.»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: ما می‌گوییم، به راستی که خداوند همهٔ کردارهای بندگان را قضا نموده و آنها را با همهٔ آنچه در جهان می‌باشد، از خوبی و بدی مقدّر فرموده و قضا گاهی به معنای اعلام و آگاهی است آنسان که خداوند فرموده: «و ما به بنی اسرائیل در کتاب اعلام کردیم». مرادش این است که ما به آنان اعلام نمودیم و چنان که خداوند فرمود: «و ما به لوط این امر را فرمان دادیم که بامدادان تمام اهل این قوم بنیادشان برکنده خواهد شد». منظورش این است که به او خبر دادیم و اعلام نمودیم. پس انکار نمی‌شود که خداوند کارهای بندگان و سایر اعمال آنها را از خوبی و بدی قضا و اعلام کرده باشد، زیرا خداوند به اعمال همهٔ آنها داناست و صحیح است آن را، به بندگان خود اعلام فرماید و از آن خبرشان دهد و گاهی قدر نیز در معنای نوشتن و خبر دادن می‌باشد، آنسان که خدا فرموده است: «مگر همسرش که از

جل: (إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ)[۱] يعني كتبنا و أخبرنا و قال العجاج:

و اعـلم بـأن ذا الجـلال قـد قـدر — في الصحف الأولى التي كان سـطر

و «قدر» معناه: كتب. و قد يكون القضاء بمعنى الحكم و الإلزام قال الله عز و جل: (وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً)[۲] يريد حكم بذلك و ألزمه خلقه فقد يجوز أن يقال: إن الله عز و جل قد قضى من أعمال العباد على هذا المعنى ما قد ألزمه عباده و حكم به عليهم و هي الفرائض دون غيرها و قد يجوز أيضا أن يقدر الله أعمال العباد بأن يبين مقاديرها و أحوالها من حسن و قبح و فرض و نافلة و غير ذلك و يفعل من الأدلة على ذلك ما يعرف به هذه الأحوال لهذه الأفعال فيكون عز و جل مقدرا لها في الحقيقة و ليس يقدرها ليعرف مقدارها و لكن ليبين لغيره ممن لا يعرف ذلك حال ما قدره بتقديره إياه و هذا أظهر من أن يخفى و أبين من أن يحتاج إلى الاستشهاد عليه

أ لا ترى أنا قد نرجع إلى أهل المعرفة بالصناعات في تقديرها لنا فلا يمنعهم علمهم بمقاديرها من أن يقدروها لنا ليبينوا لنا مقاديرها و إنما أنكرنا أن يكون الله عز و جل حكم بها على عباده و منعهم من الانصراف عنها أو أن يكون فعلها و كونها فأما أن يكون الله عز و جل خلقها خلق تقدير فلا ننكره.

و سمعت بعض أهل العلم يقول: إن القضاء على عشرة أوجه: فأول وجه منها: العلم و هو قول الله عز و جل: (إِلاّ حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها)[۳] يعني: علمها. و الثاني: الإعلام و هو قوله عز و جل: (وَ قَضَيْنا إِلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ) و قوله عز و جل: (وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذٰلِكَ الأَمْرَ) أي أعلمناه. و الثالث: الحكم و هو قوله عز و جل: (وَ اللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ) أي يحكم بالحق. و الرابع: القول و هو قوله عز و جل: (وَ اللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ)[۴] أي يقول الحق. و الخامس: الحتم و هو قوله عز و جل: (فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ)[۵] يعني حتمنا فهو القضاء الحتم. و السادس: الأمر و هو قوله عز و جل: (وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ) يعني: أمر ربك. و السابع: الخلق و هو قوله عز و جل: (فَقَضاهُنَّ سَبْعَ

---

۱. الحجر / ۶۰.
۲. الإسرا / ۲۳.
۳. يوسف / ۶۸.
۴. المؤمن / ۲۰.
۵. سبأ / ۱۴.

بازماندگان بود عذاب کردیم». یعنی: نوشتیم و خبر از عذاب دادیم.

و عجاج شاعر گوید: بدان که خداوند دارای جلال و بزرگواری است که به حقیقت در نامه‌های نخستین وکتابهای پیشین (لوح محفوظ) نوشته است و «قَدَر» در این بیت به معنای نوشت می‌باشد.

وگاهی قضا به معنای حکم و الزام است. خداوند می‌فرماید: «و پروردگارت حکم کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید». و مرادش از آن این است که او به آن حکم فرموده و خلقش را به آن الزام نموده است وگاهی جایز است گفته شود: همانا خداوند قضا فرموده از اعمال بندگان - بنابراین معنای - «آنچه راکه بندگانش را به آن الزام نموده و به آن حکم کرده است»، همان واجبات است نه غیر آنها. و نیز جایز است که خدا اعمال بندگان را تقدیر کند به این صورت که مقادیر و احوال آنها را - از حسن، قبح، وجوب و استحباب و غیر اینها - بیان فرماید و حجتهایی بیاورد تا روشن کند که این حالات به این افعال اختصاص دارد. پس در حقیقت خداوند تقدیر کنندهٔ آنهاست و او آن گونه نیست که آنها را تقدیر می‌کند تا مقدار آنها را بشناسد و بداند، بلکه برای آن است که برای دیگران که آن را نمی‌دانند، حالِ آنچه راکه تقدیر کرده بشناساند، و این ظاهرتر از آن است که پنهان باشد و آشکارتر از آن است که نیازمند شاهد باشد. آیا نمی‌بینی که ما به اهل صنعت که شناخت دارند مراجعه می‌کنیم. پس علم ایشان به مقادیر آنها مانعشان نمی‌شود که برای ما تقدیر کنند، تا مقادیر آنها را برای ما آشکار سازند و ما قبول نداریم که خداوند بندگانش را به این کارها ملزم کرده و آنها نمی‌توانند از آن سرپیچی کنند، یا خداوند افعال بندگان را خلق کرده و به آن هستی داده است، ولی اینکه بگوییم: خداوند به صورت تقدیری آن افعال را خلق کرده انکار نمی‌کنیم.

و من از برخی از اهل علم شنیدم که می‌گفت: قضا بر ده وجه است: اول: نخستین وجه آن علم است و آن گفتار خدا است که می‌فرماید: «مگر حاجتی در نفس یعقوب که قضا کرد»، یعنی آن را دانست. دوم: اعلام است، و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و ما به بنی اسرائیل در کتاب اعلام کردیم» و سخن او که می‌فرماید: و ما به او این امر را اعلام کردیم یعنی او را آگاه ساختیم. سوم: حکم است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «خدا به حق حکم می‌کند» یعنی به حق فرمان می‌دهد. چهارم: قول است و آن سخن خدای عزّوجلّ است: «خدا به حق می‌گوید» یعنی سخن خدا حق است. پنجم: حتم و واجب ساختن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس هنگامی که بر سلیمان مردن را قضا کردیم» یعنی واجب ساختیم. پس آن قضا، حتم است (که خدا آن را واجب و محتوم ساخته است). ششم: امر و فرمان دادن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و پروردگار فرمان داد که جز او را نپرستید»، یعنی پروردگارت امر فرموده است. هفتم: آفریدن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس آفرید آنها و هفت آسمان را

سَماوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)[۱] يعني: خلقهنّ. و الثامن: الفعل و هو قوله عز و جل: (فَاقْضِ مٰا أَنْتَ قٰاضٍ)[۲] أي افعل ما أنت فاعل و التاسع: الإتمام و هو قوله عز و جل: (فَلَمّٰا قَضىٰ مُوسَى الاجَلَ) و قوله عز و جل حكاية عن موسى: (أَيَّمَا الاجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللّٰهُ عَلىٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ)[۳] أي أتممت. و العاشر: الفراغ من الشيء و هو قوله عز و جل: (قُضِيَ الامْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيٰانِ)[۴] يعني فرغ لكما منه.

و قول القائل: قد قضيت لك حاجتك يعني فرغت لك منها فيجوز أن يقال: إن الأشياء كلها بقضاء الله و قدره تبارك و تعالى بمعنى أن الله عز و جل قد علمها و علم مقاديرها و له عز و جل في جميعها حكم من خير أو شر فما كان من خير فقد قضاه بمعنى أنه أمر به و حتمه و جعله حقا و علم مبلغه و مقداره و ما كان من شر فلم يأمر به و لم يرضه و لكنه عز و جل قد قضاه و قدره بمعنى أنه علمه بمقداره و مبلغه و حكم فيه بحكمه.

و الفتنة على عشرة أوجه فوجه منها الضلال. و الثاني: الاختبار و هو قول الله عز و جل: (وَ فَتَنّٰاكَ فُتُوناً)[۵] يعني: اختبرناك اختبارا؛ و قوله عز و جل: (الم * أَحَسِبَ النّٰاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ)[۶] أي لا يختبرون. و الثالث: الحجة و هو قوله عز و جل: (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا وَ اللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ)[۷]. و الرابع: الشرك و هو قوله عز و جل: (وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)[۸]. و الخامس: الكفر و هو قوله عز و جل: (أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا)[۹] يعني في الكفر. و السادس: الإحراق بالنار و هو قوله عز و جل: (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ)[۱۰] الآية يعني: أحرقوا. و السابع: العذاب و هو قوله عز و جل: (يَوْمَ هُمْ عَلَى النّٰارِ يُفْتَنُونَ)[۱۱] يعني: يعذبون و قوله عز و جل: (ذُوقُوا

---

۱. فصّلت / ۱۲.
۲. طه / ۷۲.
۳. القصص / ۲۸.
۴. يوسف / ۴۱.
۵. طه / ۴.
۶. العنكبوت / ۲.
۷. الأنعام / ۲۳.
۸. البقرة / ۱۹۱.
۹. التوبة / ۴۹.
۱۰. البروج / ۱۰.
۱۱. الذاريات / ۱۳.

در دو روز» یعنی خلق فرمود.

هشتم: فعل وکردار است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس انجام بده آنچه راکه به انجام آن امر نمودیم».

نهم: تمام کردن است و آن سخن خداوند است که می‌فرماید: «پس هنگامی که موسی آن مدّت را تمام کرد و سخن دیگر اوکه حکایت از موسی ﷺ است، هر یک از این دو مدّت (هشت سال، یا ده‌سال) را تمام کنیم، پس ستمی بر من نیست و خدا بر آنچه ما می‌گوییم وکیل است.

دهم: فراغ و خلاص شدن از چیزی است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «در آن کاری که شما فتوا می‌خواستید، قضا شد» یعنی برای شما فراغ از آن حاصل شد و قول آنکه بگوید حاجت تو را برایت قضا کردم یعنی برای تو از آن فارغ و خلاص شدم. پس جایز است گفته شود: همه چیزها به قضای خدا و به قدر اوست. به این معنا که خداوند آنها و مقادیر آنها را دانسته و برای او در همهٔ آنها حکمی، از خوبی یا بدی قرار داده. پس آنچه از خوبی است آن را قضا فرموده، یعنی خدا به آن امر کرده و آن را واجب و حق ساخته و مبلغ و مقدارش را دانسته و آنچه از بدی است به آن امر نفرموده و آن را نپسندیده، ولیکن خدای عزّوجلّ آن را قضا کرده و تقدیر نموده یعنی آن را به مقدار و مبلغی که دارد، دانسته و در آن به حکم خویش حکم فرموده است.

و فتنه بر ده وجه است:

اول: یک وجه آن گمراهی است. دوم: آزمودن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «او را آزمودیم آزمودنی» و سخن دیگر خداکه می‌فرماید: «آیا مردم این گونه پنداشتند که واگذاشته می‌شوند، به این که بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه آنان آزموده نمی‌شوند؟ یعنی آزمایش نمی‌شوند. سوم: حجّت است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «آن گاه حجّت آنان نبود، مگر آن که گفتند: به خداکه خدا، پروردگار ماست، ما مشرک نیستیم». چهارم: شرک است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: شرک، سخت‌تر از قتل است. پنجم: کفر است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «آگاه باش که آنان در فتنه افتادند» یعنی در کفر افتادند. ششم: سوزانیدن به آتش است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را کشتند» یعنی: سوزانیدند. هفتم: عذاب است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «روزی که آنان بر آتش معذب می‌شوند» و در جای دیگر می‌فرماید: «بچشید عذاب خود را این همان است

فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ)[۱] يعني: عذابكم و قوله عز و جل: (وَ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ يعني: عذابه فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً)[۲]. و الثامن: القتل و هو قوله عز و جل: (إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا)[۳] يعني: إن خفتم أن يقتلوكم و قوله عز و جل: (فَمَا آمَنَ لِمُوسىٰ إِلاّ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ)[۴] يعني أن يقتلهم. و التاسع: الصد و هو قوله عز و جل: (وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ)[۵] يعني: ليصدونك. و العاشر: شدة المحنة و هو قوله عز و جل: (رَبَّنَا لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا)[۶] و قوله عز و جل: (رَبَّنَا لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ)[۷] أي محنة فيفتنوا بذلك و يقولوا في أنفسهم: لم يقتلهم إلا دينهم الباطل و ديننا الحق فيكون ذلك داعيا لهم إلى النار على ما هم عليه من الكفر و الظلم. قد زاد علي بن إبراهيم بن هاشم على هذه الوجوه العشرة وجها آخر فقال: من وجوه الفتنة ما هو المحبة و هو قوله عز و جل -: (أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ)[۸].

أي محبة و الذي عندي في ذلك أن وجوه الفتنة عشرة و أن الفتنة في هذا الموضع أيضا المحنة بالنون لا المحبة بالباء.

و تصديق ذلك قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «الْوَلَدُ مَجْهَلَةٌ مِحْنَةٌ مَبْخَلَةٌ» و قد أخرجت هذا الحديث مسندا في كتاب مقتل الحسين بن علي.

۳۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ﷺ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ يُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الأَسْوَاقِ وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الأَبْصَارُ إِلَيْهَا فَقِيلَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: لَوْ قَوَّمْتَ عَلَيْهِمْ فَغَضِبَ ﷺ حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ: أَنَا أُقَوِّمُ عَلَيْهِمْ؟! إِنَّمَا السِّعْرُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَ يَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ وَ قِيلَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: لَوْ أَسْعَرْتَ لَنَا سِعْراً؛ فَإِنَّ الأَسْعَارَ تَزِيدُ وَ تَنْقُصُ فَقَالَ ﷺ: مَا كُنْتُ لأَلْقَى اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ لِي فِيهَا شَيْئاً فَدَعُوا عِبَادَ اللّٰهِ

---

۱. الذّاريات / ۱۴.
۲. المائدة / ۴۱.
۳. النسا / ۱۰۱.
۴. يونس / ۸۳.
۵. الإسرا / ۷۳.
۶. الممتحنة / ۵.
۷. يونس / ۸۵.
۸. الانفال / ۲۸.

که شما آن را تکذیب می‌کردید». و در سخن دیگر می‌فرماید: «و خدا عذاب هرکس را خواسته است پس هرگز تو از جانب خدا برای او چیزی را مالک نمی‌شوی».

هشتم: کشتن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «اگر بترسید که شما را آنان که کافر شدند در فتنه اندازند» یعنی: اگر بترسید که شما را بکشند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «پس به موسی ایمان نیاوردند و او را تصدیق نکردند مگر فرزندانی چند از قوم موسی بنابر ترس از فرعون، گروه خود را در فتنه انداختند» یعنی آنها را بکشد.

نهم: بازداشتن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و نزدیک بود که تو را در فتنه اندازند» یعنی تو را از آنچه به تو وحی کردیم بازدارند.

دهم: شدّت محنت و سختی آزمایش است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: ای پروردگار ما! ما را در فتنه و محتی که برای آنانکه کافر شدند مگردان و سخن دیگر خدا که: پروردگار ما! ما را فتنه (محنت و آزمایش) برای گروه ستمکاران قرار نده که مفتون شوند و در دلهای خود بگویند: آنها را جز دینشان که باطل بود، نکشت و دین ما حق است». پس این امر داعی و فراخوانندهٔ آنان - با آن کفر ورزی و ستمی که داشتند - به سوی آتش دوزخ می‌شود.

علی بن ابراهیم بر این وجوه ده‌گانه وجه دیگری را افزوده و گفته: از دیگر وجوه فتنه، همان محبّت و دوستی است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «جز این نیست که اموال و فرزندان شما فتنه - یعنی محبت - است (و محبّت، دوست داشتن است)».

به نظر من وجوه فتنه، ده چیز است و فتنه در این مورد نیز به معنای محنت - بانون - نه محبّت - با باء - است و تصدیق این مطلب، سخن پیامبر ﷺ است که: «فرزند باعث ندانستن و به زحمت و بخل ورزیدن است.» من این حدیث را در کتاب «مقتل حسین بن علی ﷺ» به طور مسند، نقل کرده‌ام.

۳۳ - غیاث بن ابراهیم، از جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ از کنار محتکرانی که غلّه و خوردنی را برای روز گرانی نگاه داشته بودند، عبور کرد. آنگاه امر فرمود که غلّه و خوردنی آنها را به بازارها منتقل و در دید مردم قرار دهند. به رسول خدا ﷺ عرض شد: «اگر به این اجناس قیمت می‌گذاشتی و نرخ آنها را معیّن می‌فرمودی، بد نبود (یا کاش چنین می‌کردی)». حضرت خشمگین شد به گونه‌ای خشم در روی مبارکش آشکار شد و فرمود: «آیا من بر آنها قیمت گذاری نمایم؟ نرخ اینها با خدا است که آن را چون خواهد، بالا می‌برد، چون خواهد فرود می‌آورد.»

و به رسول خدا ﷺ عرض شد: «کاش نرخی را برای ما معیّن می‌کردی، زیرا که نرخها زیاد و کم

يَأْكُلُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ».

۳۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ كَّلَ بِالسِّعْرِ مَلَكاً يُدَبِّرُهُ بِأَمْرِهِ». وَ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِيُّ: ذُكِرَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام غَلَاءُ السِّعْرِ فَقَالَ: «وَ مَا عَلَيَّ مِنْ غَلَائِهِ إِنْ غَلَا فَهُوَ عَلَيْهِ» وَ إِنْ رَخُصَ فَهُوَ عَلَيْهِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الغلاء هو الزيادة في أسعار الأشياء حتى يباع الشيء بأكثر مما كان يباع في ذلك الموضع و الرخص هو النقصان في ذلك فما كان من الرخص و الغلاء عن سعة الأشياء و قلتها فإن ذلك من الله عز و جل و يجب الرضا بذلك و التسليم له و ما كان من الغلاء و الرخص بما يؤخذ الناس به لغير قلة الأشياء و كثرتها من غير رضى منهم به أو كان من جهة شراء واحد من الناس جميع طعام بلد فيغلو الطعام لذلك فذلك من المسعر و المتعدي بشرى طعام المصر كله -.

كَمَا فَعَلَهُ حَكِيمُبْنُ حِزَامٍ كَانَ إِذَا دَخَلَ الطَّعَامُ الْمَدِينَةَ اشْتَرَاهُ كُلَّهُ فَمَرَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ فَقَالَ: «يَا حَكِيمَبْنَ حِزَامٍ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَكِرَ».

۳۵. حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَتَى كَانَ فِي الْمِصْرِ طَعَامٌ غَيْرُ مَا يَشْتَرِيهِ الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ فَجَائِزٌ لَهُ أَنْ يَلْتَمِسَ بِسِلْعَتِهِ الْفَضْلَ؛ لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي الْمِصْرِ طَعَامٌ غَيْرُهُ يَسَعُ النَّاسَ لَمْ يَغْلُ الطَّعَامُ لِأَجْلِهِ وَ إِنَّمَا يَغْلُو إِذَا اشْتَرَى الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ جَمِيعَ مَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ».

۳۶. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِبْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحُكْرَةِ فَقَالَ: «إِنَّمَا الْحُكْرَةُ أَنْ تَشْتَرِيَ طَعَاماً وَ لَيْسَ فِي الْمِصْرِ غَيْرُهُ فَتَحْتَكِرَهُ فَإِنْ كَانَ فِي الْمِصْرِ طَعَامٌ أَوْ مَتَاعٌ غَيْرُهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تَلْتَمِسَ لِسِلْعَتِكَ الْفَضْلَ.

و لو كان الغلاء في هذا الموضع من الله عز و جل لما استحق المشتري لجميع طعام

می‌شود. حضرت فرمود: من این گونه نیستم که خدا را با بدعتی که در مورد آن، چیزی به من نفرموده، ملاقات کنم. پس بندگان خدا را واگذارید تا از (اموال) یکدیگر بخورند.»

۳۴ـ ابو حمزهٔ ثمالی گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «خداوند فرشته‌ای را برای (تعیین) نرخ گماشته که آن را به فرمانش تدبیر می‌کند.»

ابو حمزهٔ ثمالی گوید: نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از گرانی سخن به میان آمد، فرمود: «از گرانی بر من چیزی نیست. اگر گران شود گرانی آن بر خدا است و اگر ارزان شود، ارزانی آن بر اوست.»

نویسندهٔ این کتاب ـ که خداوند از او خشنود شود ـ می‌گوید: گرانی، همان زیادتی در نرخهای کالاهاست، تا آنکه چیزی بیشتر از آنچه فروخته می‌شد، به فروش رسد و ارزانی، همان نقصان در آن است. پس ارزانی و گرانی ناشی از بسیاری چیزها و کمی آنها است که از جانب خداوند است و رضای به آن و تسلیم و گردن نهادن به آن واجب است و گرانی و ارزانی که مردم به آن دچار می‌شوند، به جهت کمبود چیزها و فراوانی آنها بدون رضای آنان نیست، یا از جهت خرید یک نفر از مردم است که همهٔ خوردنی‌های شهر را می‌خرد و برای همین، خوردنی‌ها گران می‌شود. پس این نوع گرانی از جانب نرخ گذار و از حد درگذرنده است که همهٔ خوردنی‌های شهر را می‌خرد، چنانکه حکیم بن حزام این عمل را انجام داد. عادت او همواره این بود که وقتی خوردنی‌ها وارد مدینه می‌شد، همهٔ آن را می‌خرید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گذشت و به او فرمود: «ای حکیم بن حزام! بپرهیز از آنکه احتکار کنی.»

۳۵ـ سلمه حنّاط گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه در شهری خوردنی و طعامی جز آنچه یک نفر از مردم آن را می‌خرد، باشد، برای فروشنده روا است که کالای خود را به قیمت زیاد بفروشد، چراکه اگر در شهر، خوردنی جز آن باشد که به همهٔ مردم برسد، خوردنی به جهت آن گران نمی‌شود و تنها وقتی گران می‌شود که یک نفر از مردم، همهٔ آنچه را که وارد شهر می‌شود، بخرد.»

۳۶ـ عبدالله بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد احتکار سؤال شد. فرمود: «احتکار، فقط هنگامی است که چیز خوردنی را بخری و در شهر جز آن نباشد و تو آن را برای گران فروختن، نگاه داری. پس اگر در آن شهر خوردنی، یا متاعی غیر از آن باشد، باکی نیست که به متاع خود زیادتی بخواهی.

و اگر گرانی در اینجا از جانب خدا باشد، البتّه خریداری که همهٔ خوردنی‌های شهر را می‌خرد،



المدينة الذم لأن الله عز و جل لا يذم العبد على ما يفعله وَ لِذَلِكَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَ الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ.

و لو كان منه عز و جل لوجب الرضا به و التسليم له كما يجب إذا كان عن قلة الأشياء أو قلة الريع لأنه من الله عز و جل و ما كان من الله عز و جل أو من الناس فهو سابق في علم الله تعالى ذكره مثل خلق الخلق و هو بقضائه و قدره على ما بينته من معنى القضاء و القدر».













مستحق مذمّت نیست ، زیراکه خداوند بنده را بر آنچه خود آن را انجام می‌دهد ، مذمّت نمی‌کند . و برای همین رسول خدا ﷺ فرمود : «کسی که خوردنی را از جایی به جایی می‌برد ، روزی داده شده است (که خدا او را روزی می‌دهد) و انباردار و محتکر (که خوردنی را حبس می‌کند ، با تحقّق شرائط احتکار) ملعون است (که خدا و خلق او را نفرین کرده‌اند) و اگر گرانی از جانب خدا باشد رضای به آن و تسلیم وگردن نهادن بر آن واجب است . چنانکه واجب است هرگاه گرانی ناشی از کمبود چیزها وکمی در آمد باشد، که آن از جانب خدا است و آنچه از جانب خدا یا از مردم باشد در علم خداوند متعال همانند آفرینش آفریدگان پیشی گرفته و آن به قضا و قدر اوست ، بنابر آنچه من از معنای قضاء و قدر بیان کردم .»

۶۱. باب الأطفال و عدل الله عز و جل فيهم

۱. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسٍ الْبَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ السُّكَّرِيُّ السُّرْيَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بِقَزْوِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلامِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي يَزِيدُ بْنُ سَلامٍ عَنْ أَبِيهِ سَلامِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلامٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي أَ يُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً بِلا حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «مَعَاذَ اللَّهِ» قُلْتُ: فَأَوْلادُ الْمُشْرِكِينَ فِي الْجَنَّةِ أَمْ فِي النَّارِ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْلَى بِهِمْ؛ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلائِقَ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ يَأْتِي بِأَوْلادِ الْمُشْرِكِينَ فَيَقُولُ لَهُمْ: عَبِيدِي وَ إِمَائِي مَنْ رَبُّكُمْ وَ مَا دِينُكُمْ وَ مَا أَعْمَالُكُمْ؟!» قَالَ: «فَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْتَ خَلَقْتَنَا وَ لَمْ نَخْلُقْ شَيْئاً وَ أَنْتَ أَمَتَّنَا وَ لَمْ نُمِتْ شَيْئاً وَ لَمْ تَجْعَلْ لَنَا أَلْسِنَةً نَنْطِقُ بِهَا وَ لا أَسْمَاعاً نَسْمَعُ بِهَا وَ لا كِتَاباً نَقْرَؤُهُ وَ لا رَسُولا فَنَتَّبِعَهُ وَ لا عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا».

قَالَ: «فَيَقُولُ لَهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ: عَبِيدِي وَ إِمَائِي إِنْ أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ أَ تَفْعَلُونَهُ؟! فَيَقُولُونَ: السَّمْعَ وَ الطَّاعَةَ لَكَ يَا رَبَّنَا» قَالَ: «فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَاراً يُقَالُ لَهَا: الْفَلَقُ أَشَدُّ شَيْءٍ فِي جَهَنَّمَ عَذَاباً فَتَخْرُجُ مِنْ مَكَانِهَا سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً بِالسَّلاسِلِ وَ الاغْلالِ فَيَأْمُرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَنْفُخَ فِي وُجُوهِ الْخَلائِقِ نَفْخَةً فَتَنْفُخُ فَمِنْ شِدَّةِ نَفْخَتِهَا تَنْقَطِعُ السَّمَاءُ وَ تَنْطَمِسُ النُّجُومُ وَ تَجْمُدُ الْبِحَارُ وَ تَزُولُ الْجِبَالُ وَ تُظْلِمُ الابْصَارُ وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ حَمْلَهَا وَ يَشِيبُ الْوِلْدَانُ مِنْ هَوْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَطْفَالَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُلْقُوا أَنْفُسَهُمْ فِي تِلْكَ النَّارِ فَمَنْ سَبَقَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ سَعِيداً أَلْقَى نَفْسَهُ فِيهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلاماً كَمَا كَانَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ مَنْ سَبَقَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ شَقِيّاً امْتَنَعَ فَلَمْ يُلْقِ نَفْسَهُ فِي النَّارِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى النَّارَ فَتَلْتَقِطُهُ لِتَرْكِهِ أَمْرَ اللَّهِ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الدُّخُولِ فِيهَا فَيَكُونُ تَبَعاً لآبَائِهِ فِي جَهَنَّمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ:

بخش شصت و یکم

اطفال و عدل خداوند مهربان در مورد آنان

۱ـ عبدالله بن سلام، غلام رسول خدا ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: «آیا خداوند بدون حجّت و دلیل آفریده‌ای را عذاب می‌کند؟» فرمود: «پناه می‌برم به خدا که چنین امری از او سر زند.» عرض کردم: «آیا فرزندان مشرکان در بهشتند یا در دوزخ می‌باشند؟» فرمود: «خداوند به آنان سزاوارتر است. به راستی که چون روز قیامت برپا شود و خداوند همهٔ خلایق را به جهت فصل قضا و حکم حق جمع کند، فرزندان مشرکان را می‌آورد و به آنان می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من! پروردگار شما کیست؟ دین شما چیست؟ کارهای شما چیست؟» حضرت فرمود: «می‌گویند خداوندا! ای پروردگار ما! تو ما را آفریدی و ما چیزی را نیافریدیم تو ما را می‌میرانیدی و ما چیزی را نمیرانیدیم. نه برای ما زبان قرار دادی که به آن گویا شویم و نه گوشی که به آن بشنویم و نه کتابی که آن را بخوانیم و نه پیامبری که از او پیروی کنیم و برای ما دانشی نیست مگر آنچه به ما تعلیم داده‌ای. حضرت فرمود: خداوند به آنان می‌فرماید: ای بندگان وکنیزان من! اگر شما را به امری فرمان دهم آن را انجام می‌دهید؟» عرض می‌کنند: «ای پروردگار ما! می‌شنویم و از تو اطاعت می‌کنیم.» حضرت فرمود: «پس خداوند در روز قیامت به آتشی که آن را فلق می‌گویند ـ که آن، سخت‌ترین عذاب در دوزخ است ـ امر می‌کند از جای خود بیرون آید، آن آتش سیاه و تاریک همراه با زنجیرها و غلها است. خداوند به آن فرمان می‌دهد که در روی خلایق اندکی بدمد. پس از شدّت دمیدنش آسمان بریده و پاره شود و ستارگان ناپدید شوند، دریاها خشک و کوهها نابود و دیده‌ها تار شوند و زنان آبستن بار خود را بر زمین اندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند. آن گاه خداوند به اطفال مشرکان امر می‌فرماید که خود را در آن آتش افکنند. پس هر کس در شک نکند و آن را انجام دهد نیکبخت می‌گردد؛ زمانی که خود را در آتش افکند و آتش آنسان که بر ابراهیم ﷺ سرد و سلامت بود بر او سرد و سلامت می‌شود و هر که در علم خدا شک کند باز می‌ایستد و خود را در آن آتش نمی‌افکند و بدبخت می‌شود. پس خدا به آتش فرمان دهد تا به جهت ترک کردن امرش و امتناعش از ورود در آن، او را به ناگاه بگیرد، پس او در دوزخ پیرو پدرانش می‌شود و این معنای گفتار خداست که می‌فرماید: «برخی از

(فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ* وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الارْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ)[۱].

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ‌بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِأَيِّ عِلَّةٍ أَغْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا فِي زَمَنِ نُوحٍ عليه السلام وَ فِيهِمُ الاطْفَالُ وَ مَنْ لا ذَنْبَ لَهُ؟ فَقَالَ: «مَا كَانَ فِيهِمُ الاطْفَالُ؛ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْقَمَ أَصْلَابَ قَوْمِ نُوحٍ وَ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ أَرْبَعِينَ عَاماً فَانْقَطَعَ نَسْلُهُمْ فَغَرِقُوا وَ لا طِفْلَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُهْلِكَ بِعَذَابِهِ مَنْ لا ذَنْبَ لَهُ وَ أَمَّا الْبَاقُونَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ عليه السلام فَأُغْرِقُوا لِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ نُوحٍ عليه السلام وَ سَائِرُهُمْ أُغْرِقُوا بِرِضَاهُمْ بِتَكْذِيبِ الْمُكَذِّبِينَ؛ وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَ بِهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ وَ أَتَاهُ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ‌بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَبْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ هُمْ مَوْسُومُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ فَإِذَا بَلَغُوا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ وَ إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ كُتِبَتْ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ».

۴. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى‌بْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ احْتَجَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى سَبْعَةٍ: عَلَى الطِّفْلِ وَ الَّذِي مَاتَ بَيْنَ النَّبِيَّيْنِ وَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِي أَدْرَكَ النَّبِيَّ وَ هُوَ لا يَعْقِلُ وَ الابْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِي لا يَعْقِلُ وَ الاصَمِّ وَ الابْكَمِ فَكُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولاً فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ نَاراً وَ يَقُولُ: إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَثِبُوا فِيهَا فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ عَصَى سِيقَ إِلَى النَّارِ».

---

۱. هود / ۱۰۵.

آنان صاحب شقاوت و بدبختی و برخی از آنان صاحب سعادت و نیک بختی است. پس آنانکه بدبخت شدند در آتش دوزخ باشند که برای آن‌ها در دوزخ فریاد و نالهٔ زفیر و شهیق است. آنان در آن جاویدانند، مادامی که آسمانها و زمین باشند، مگر آنچه پروردگار تو خواهد، به راستی که پروردگار تو انجام دهنده هر چیزی است که بخواهد. و اما آنان که نیک بخت شدند، پس در بهشتند در حالی که در آن جاویدانند مادامی که آسمانها و زمین باشند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که آنها را بخششی غیر منقطع و بریده است».

۲ـ عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا ﷺ عرض کردم: «به چه علّت خداوند در زمان نوح ﷺ همهٔ دنیا را غرق کرد در حالی که در بین آنان اطفال وکسانی بودند که هیچ گناهی نداشتند؟» حضرت فرمود: «در بین آنان اطفال نبود، زیراکه خداوند چهل سال قبل از عذاب مردان و زنان آنها را عقیم ساخت که کسی فرزندی نداشته باشد و نسل آنان قطع شد. پس آنها در حالی غرق شدند که هیچ طفلی در بین آنان نبود، خدا آن گونه نیست که بی‌گناهی را به عذاب خویش نابود کند و این که باقی ماندگان از قوم نوح ﷺ غرق شدند، بدین جهت بود که آنان نوح ﷺ پیامبر خدا را به دروغ نسبت دادند و دیگران به جهت خشنودیشان به تکذیب مکذّبان غرق شدند و هر کس از امری غایب و پنهان باشد و به آن راضی شود همانند کسی است که آنجا حاضر بوده و آن را به جای آورده است.»

۳ـ طلحة بن زید گوید: امام صادق ﷺ از پدرش نقل می‌کند که فرمود: فرزندان مسلمانان در نزد خدا موسوم به درخواست کننده است و شفاعتشان پذیرفته است (که در خواستشان قبول می‌شود) و چون به دوازده سالگی برسند کارهای خوب آنان نوشته می‌شود و چون به سن محتلم شدن برسند (و بالغ شوند) گناهانشان نوشته شود.»

۴ـ زراره گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند بر هفت (گروه) حجّت و دلیل آورد (که عبارتند از:) طفل، کسی که در بین فترت دو پیامبر مرده است، پیر مسنّی که پیامبر را در حالی دریافته که قدرت تعقّل ندارد و در نمی‌یابد، ابله (کسی که در امور دنیاکم عقل است)، دیوانه‌ای که توان تعقّل ندارد، کر وگنگ. پس هر یک از اینان برای خدای عزّوجلّ حجّت می‌آورد.» حضرت فرمود: «خداوند فرستاده‌ای به سوی آنان می‌فرستد و آتشی را برای آنان می‌افروزد و می‌گوید: پروردگارتان به شما امر می‌فرماید که در این آتش بجهید! پس هر کس در آن بجهد بر او سرد و سلامت باشد و هر کس نافرمانی کند به سوی آتش دوزخ رانده شود.»

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ فَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَبْنِ أَعْيَنَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام صَلَّى عَلَى ابْنٍ لِجَعْفَرٍ عليه السلام صَغِيرٍ فَكَبَّرَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَارَةُ إِنَّ هَذَا وَ شِبْهَهُ لا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ لَوْ لا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ لا يُصَلُّونَ عَلَى الصِّغَارِ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ» قَالَ زُرَارَةُ: فَقُلْتُ: فَهَلْ سُئِلَ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ قَدْ سُئِلَ عَنْهُمْ» فَقَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ» ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَارَةُ أَتَدْرِي مَا قَوْلُهُ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ؟» قَالَ: فَقُلْتُ: لا وَ اللَّهِ فَقَالَ: «لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ الْمَشِيَّةُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى سَبْعَةٍ: عَلَى الطِّفْلِ وَ عَلَى الَّذِي مَاتَ بَيْنَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ عَلَى الشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِي يُدْرِكُ النَّبِيَّ وَ هُوَ لا يَعْقِلُ وَ الابْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِي لا يَعْقِلُ وَ الاصَمِّ وَ الابْكَمِ فَكُلُّ هَؤُلاءِ يَحْتَجُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ رَسُولا وَ يُخْرِجُ إِلَيْهِمْ نَاراً فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَثِبُوا فِي هَذِهِ النَّارِ فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلاماً وَ مَنْ عَصَاهُ سِيقَ إِلَى النَّارِ».

٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَفَّلَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ سَارَةَ أَطْفَالَ الْمُؤْمِنِينَ يَغْذُونَهُمْ مِنْ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَهَا أَخْلافٌ كَأَخْلافِ الْبَقَرِ فِي قُصُورٍ مِنْ دُرٍّ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أُلْبِسُوا وَ طُيِّبُوا وَ أُهْدُوا إِلَى آبَائِهِمْ فَهُمْ مَعَ آبَائِهِمْ مُلُوكٌ فِي الْجَنَّةِ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الاشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾[1] قَالَ: «قَصُرَتِ الابْنَاءُ عَنْ عَمَلِ الآبَاءِ فَأَلْحَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الابْنَاءَ بِالآبَاءِ لِيُقِرَّ بِذَلِكَ أَعْيُنَهُمْ».

٨. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي

---

١. الطور / ٢١.

۵ـ زرارة بن اعین گوید: امام باقر ﷺ را دیدم که بر پسری از امام جعفر (صادق) ﷺ (که از دنیا رفته بود) نماز گزارد و بر او تکبیر گفت. آن گاه فرمود: «ای زراره! به راستی که بر این کودک و امثال این کودک نماز خوانده نمی‌شود و اگر نه این بود که مردم (اهل تسنّن) می‌گویند: بنی هاشم بر کودکان نماز نمی‌گزارند بر او نماز نمی‌گزاردم.» زراره می‌گوید: عرض کردم: «آیا از رسول خدا ﷺ در مورد آنان سؤال شد؟» فرمود: «آری، در مورد آنان سؤال شد. حضرت فرمود: خدا به آنچه عامل بودند داناتر است.» بعد از آن فرمود: ای زراره! آیا می‌دانی که معنای سخن آن حضرت که «خدا به آنچه عامل بودند داناتر است» چیست؟ زراره می‌گوید: «عرض کردم: به خدا سوگند نه!» فرمود: «برای خداوند در مورد آنان مشیّت و خواسته‌ای است. بی تردید هنگامی که قیامت برپا شود خداوند بر هفت گروه حجّت و دلیل آورد: طفل، کسی که در دوران فاصلهٔ بین دو پیامبر مرده است، پیر مسنّی که پیامبر را در دورانی که قوهٔ تعقّل ندارد درک می‌کند، ابله، دیوانه‌ای که نیروی تعقّل ندارد، کر و گنگ. پس بر همهٔ این گروه خدا در روز قیامت حجّت می‌آورد و فرستاده‌ای به سوی آنان می‌فرستد و آتشی را به جانب آنان بیرون می‌آورد و به آنان می‌گوید: پروردگارتان به شما امر می‌فرماید که در این آتش بجهید! پس هر کس در آن بجهد بر او سرد و سلامت باشد و هر کس از او نافرمانی کند به سوی آتش دوزخ رانده می‌شود.»

۶ـ حلبی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند ابراهیم ﷺ و ساره را کفیل اطفال مؤمنان گردانیده، که به آنها از درختی در بهشت ـ که در قصرهایی از درّ هستند ـ غذا دهند. آن درخت دارای پستانهایی همچون پستانهای گاو است و چون روز قیامت شود به آنان لباس‌هایی پوشانده شود و خوشبو و پاکیزه شوند و به عنوان هدیه به سوی پدران خویش فرستاده شوند. پس آنان در بهشت با پدران خویش در شادیند.»

۷ـ ابوبکر حضرمی گوید: «امام صادق ﷺ در مورد تفسیر سخن خدا که می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان از آنان پیروی کردند فرزندانشان را به آنان ملحق می‌سازیم» پرسیدم، فرمود: «پسران (فرزندان) از عمل پدران قاصر بودند. پس خداوند پسران را به پدران ملحق گردانید تا چشمهایشان به آن روشن شود.»

۸ـ ابو بصیر گوید: «امام صادق ﷺ فرمود: چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد، نداکننده‌ای در

زَكَرِيَّا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِذَا مَاتَ طِفْلٌ مِنْ أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ نَادَى مُنَادٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ: أَلا إِنَّ فُلانَبْنَ فُلانٍ قَدْ مَاتَ فَإِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ وَالِدَاهُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ دُفِعَ إِلَيْهِ يَغْذُوهُ وَ إِلاّ دُفِعَ إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام تَغْذُوهُ حَتَّى يَقْدَمَ أَبَوَاهُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَدْفَعُهُ إِلَيْهِ».

۹. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ أَحْمَدَبْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ حَسَّانَ عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ مِنْ وُلْدِ نَوْفَلِبْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُبْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ عِيسَىبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْمَرَضِ يُصِيبُ الصَّبِيَّ؟ قَالَ: «كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ».

۱۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِبْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ رِئَابٍ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: تَزَوَّجُوا الابْكَارَ؛ فَإِنَّهُنَّ أَطْيَبُ شَيْءٍ أَفْوَاهاً وَ أَدَرُّ شَيْءٍ أَخْلافاً وَ أَفْتَحُ شَيْءٍ أَرْحَاماً؛ أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنِّي أُبَاهِي بِكُمُ الامَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى بِالسِّقْطِ يَظَلُّ مُحْبَنْطِئاً عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ: لا حَتَّى يَدْخُلَ أَبَوَايَ قَبْلِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَكٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ: ايتِنِي بِأَبَوَيْهِ فَيَأْمُرُ بِهِمَا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: هَذَا بِفَضْلِ رَحْمَتِي لَكَ».

۱۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْوَلِيدِ عَنْ حَمَّادِبْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَمِيلِبْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَطْفَالِ الانْبِيَاءِ عليهم السلام فَقَالَ: «لَيْسُوا كَأَطْفَالِ سَائِرِ النَّاسِ» قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَوْ بَقِيَ كَانَ صِدِّيقاً؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ أَبِيهِ صلى الله عليه وآله وسلم».

۱۲. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ حَمَّادِبْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَامِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَبْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِذْقٌ يُظِلُّهُ عَنِ الشَّمْسِ فَلَمَّا يَبِسَ الْعِذْقُ ذَهَبَ أَثَرُ الْقَبْرِ فَلَمْ يُعْلَمْ مَكَانُهُ» وَ قَالَ عليه السلام: «مَاتَ إِبْرَاهِيمُبْنُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كَانَ لَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْراً فَأَتَمَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَضَاعَهُ فِي الْجَنَّةِ».

ملکوت آسمان‌ها و زمین نداکند: آگاه باشید اکه فلان کودک فرزند فلانی مرد. اگر پدر و مادرش، یا یکی از آنان، یا بعضی از خاندان مؤمنش مرده باشند آن کودک به او داده می‌شود که به او غذا دهد وگر نه به سوی فاطمهٔ زهرا عليها السلام داده می‌شود که به او غذا دهد، تا پدر و مادرش، یا یکی از آنان یا برخی از خاندان مؤمنش (به آن دنیا) بروند. پس حضرت فاطمه عليها السلام آن کودک را به او می‌دهد.»

۹ـ عبدالله عمری از پدرش نقل می‌کند: علی عليه السلام که در مورد بیمار شدن کودک فرمود: «آن، کفّاره‌ای است برای پدر و مادرش (که گناهان آنان پوشیده و آمرزیده می‌شود).»

۱۰ـ عبدالاعلی، مولای آل سام گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «دختران باکره را شوهر دهید، زیراکه دهانهایشان از هر چیزی خوشبوتر است و پستانهایشان از هر چیزی پر شیرتر و زهدانهایشان از هر چیزی گشوده‌تراست. آیا ندانسته‌اید که من در روز قیامت به شما امّت مباهات و فخر می‌کنم، حتّی به بچّه‌ای که سقط شده باشد. (در آن روز) بچّه‌ای که سقط شده، خشمناک کنار درب بهشت می‌ایستد به گونه‌ای که از خشم و دلتنگی شکمش ورم می‌کند. پس خدای عزّوجلّ به او می‌فرماید: وارد بهشت شو! عرض می‌کند: وارد نمی‌شوم تا پدر و مادرم پیش از من وارد شوند. آن گاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان می‌فرماید: پدر و مادرش را نزد من بیاورید! بعد از آنکه می‌آیند امر می‌فرماید که آنها را به بهشت ببرند و به آن طفل می‌فرماید: این فضل رحمت و افزونی مهربانی من به خاطر توست.»

۱۱ـ جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق عليه السلام در مورد اطفال پیامبران عليهم السلام سؤال کردم. فرمود: «آنان همانند اطفال سایر مردمان نیستند.» از آن حضرت دربارهٔ ابراهیم، پسر رسول خدا صلى الله عليه و آله پرسیدم که اگر مانده بود، صدّیق بود؟ فرمود: «اگر مانده بود بر طریقهٔ پدرش صلى الله عليه و آله می‌بود.»

۱۲ـ عامر بن عبدالله گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کنار قبر ابراهیم، پسر رسول خدا صلى الله عليه و آله درخت خرمایی بود که از تابش آفتاب آن را نگاه می‌داشت (و نمی‌گذاشت آفتاب بر آن بتابد) هنگامی که آن شاخه خشک شد نشانهٔ قبر از بین رفت و جای آن راکسی ندانست و حضرت عليه السلام فرمود: ابراهیم، پسر رسول خدا صلى الله عليه و آله در هجده ماهگی از دنیا رفت. پس خداوند دوران شیرخوارگی او را در بهشت تمام کرد.»

قال مصنف هذا الكتاب في الأطفال و أحوالهم: إن الوجه في معرفة العدل و الجور و الطريق إلى تميزهما ليس هو ميل الطباع إلى الشيء و نفورها عنه و إنه استحسان العقل له و استقباحه إياه؛ فليس يجوز لذلك أن نقطع بقبح فعل من الأفعال لجهلنا بعلله و لا أن نعمل في إخراجه عن حد العدل على ظاهر صورته بل الوجه إذا أردنا أن نعرف حقيقة نوع من أنواع الفعل قد خفي علينا وجه الحكمة فيه أن نرجع إلى الدليل الذي يدل على حكمة فاعله و نفرغ إلى البرهان الذي يعرفنا حال محدثه فإذا أوجبنا له في الجملة أنه لا يفعل إلا الحكمة و الصواب و ما فيه الصنع و الرشاد لزمنا أن نعم بهذه القضية أفعاله كلها جهلنا عللها أم عرفناها إذ ليس في العقول قصرها على نوع من الفعل دون نوع و لا خصوصها في جنس دون جنس.

ألا ترى أنا لو رأينا أبا قد ثبتت بالدلائل عندنا حكمته؛ و صح بالبرهان لدينا عدله يقطع جارحة من جوارح ولده أو يكوي عضوا من أعضائه و لم نعرف السبب في ذلك و لا العلة التي لها يفعل ما يفعله به لم يجز لجهلنا بوجه المصلحة فيه أن ننقض ما قد أثبته البرهان الصادق في الجملة من حسن نظره له و لإرادته الخير به فكذلك أفعال الله العالم بالعواقب و الابتداء تبارك و تعالى لما أوجب الدليل في الجملة أنها لا تكون إلا حكمة و لا تقع إلا صوابا لم يجز لجهلنا بعلل كل منها على التفصيل أن نقف فيما عرفناه من جملة أحكامها لا سيما و قد عرفنا عجز أنفسنا عن معرفة علل الأشياء و قصورها عن الإحاطة بمعاني الجزئيات.

هذا إذا أردنا أن نعرف الجملة التي لا يسع جهلها من أحكام أفعاله عز و جل فأما إذا أردنا أن نستقصي معانيها و نبحث عن عللها فلن نعدم في العقول بحمد الله ما يعرفنا من وجه الحكمة في تفصيلاتها ما يصدق الدلالة على جملتها و الدليل على أن أفعال الله تبارك و تعالى حكمة بعدها من التناقض و سلامتها من التفاوت و تعلق بعضها ببعض و حاجة الشيء إلى مثله و ائتلافه بشكله و اتصال كل نوع بشبهه حتى لو توهمت على خلاف ما هي عليه من دوران أفلاكها و حركة شمسها و قمرها و مسير كواكبها لانتقضت و فسدت فلما استوفت أفعال الله عز و جل ما ذكرناه من شرائط العدل و سلمت مما قدمناه من علل الجور صح أنها حكمة.

نویسندهٔ این کتاب در مورد اطفال و احوال آنان می‌گوید: وجه در معرفت عدل و جور و راه تشخیص و تمیز دادن آن دو، طبق میل طبیعتها به چیزی و نفرت آنها از آن نیست و به راستی که آن، استحسان عقل است که عقل آن را خوب و نیکو شمرد (عدل است) و زشت شمرد (جور است) و برای همین جهت جایز نیست که ما به قبح فعلی از افعال قطع کنیم به خاطر این که ما به علّت‌های آن جاهلیم و نمی‌توانیم آن را از حدّ عدل، طبق ظاهر صورتش بیرون کنیم. بلکه وجه آن است که هرگاه بخواهیم حقیقت نوعی از انواع فعل را که وجه حکمت آن بر ما پوشیده و پنهان شده است، بشناسیم بایستی به دلیلی که بر حکمت فاعلش دلالت می‌کند رجوع کنیم و به برهانی که حال محدِث و موجد آن را به ما می‌شناساند، خود را فارغ نماییم. پس هرگاه، فی الجمله بر او لازم دانستیم که او جز از روی حکمت و صواب کاری انجام نمی‌دهد و در آن صنعت و رشاد و راستی است، به ما لازم می‌آید که این قضیّه را به همهٔ افعالش تعمیم دهیم خواه علّت‌های آنها را ندانیم و خواه آنها را بشناسیم و بدانیم. زیرا که این گونه نیست که عقول نوعی از فعل - نه نوع دیگر - نیست و در خصوص آنها در جنسی - نه جنس دیگر - کوتاهی دانسته باشد.

آیا نمی‌بینی که اگر برای ما پدری باشد که حکمتش در نزد ما به دلیل‌هایی ثابت شده باشد و عدالتش در پیش ما طبق برهان به صحّت بپیوندد، ببینیم که اندامی از اندامهای فرزندش را می‌برد، یا عضوی از اعضای او را داغ می‌کند و ما سبب آن را نمی‌دانیم و علّتی را که پدر به جهت آن، چنان می‌کند نمی‌شناسیم، جایز نیست که ما به جهت جهل به وجه مصلحت آن، آنچه را که برهان صادق فی الجمله آن را اثبات کرده است، نقض کنیم. برهانی که ثابت کرده او نسبت به فرزندش حسن نظر دارد و برای او ارادهٔ خیر نموده است. پس همچنین است افعال خدا که عالم به عواقب و ابتدا و دانا به انجام و آغاز هر چیزی است، به جهت آنچه دلیل فی الجمله اثبات نموده است که آنها جز از روی حکمت نیست و جز بر وجه صواب واقع نمی‌شود، و برای ما جایز نیست که به جهت ندانستن علّتهای هر یک از آنها - بر وجه تفصیل - در مواردی که ما بخشی از احکام آنها را شناخته‌ایم، توقّف نماییم. به خصوص که ما ناتوانی خود را از معرفت علّت‌های چیزها و قصور آن را از احاطه به معانی جزئیات آنها شناخته‌ایم. این هنگامی است که ما بخواهیم بخشی از احکام افعال خدا را، که ندانستن آنها شایسته نیست بشناسیم و امّا هرگاه بخواهیم معانی آنها را استقصا نماییم و از علّت‌های آنها بحث و کاوش کنیم - بحمد الله - آن گونه نیستیم که نتوانیم چیزهایی را که اندیشه‌ها، به ما می‌شناساند نیابیم؛ شناسایی وجه حکمت آنها با تفصیل‌هایشان دلالت بر تصدیق بخشی از آنها دارد.

و دلیل بر این که افعال خداوند از روی حکمت است، دوری آنها از تناقض و سلامتی آنها از تفاوت، تعلّق و وابستگی برخی آنها به برخی، نیاز هر چیز به همانند خود، اُلفت گرفتنش به شکل خویش و پیوند هر نوعی به شبه خود است، تا جایی که اگر بر خلاف آنچه که آنها برآنند - از گردیدن چرخهای آنها، حرکت آفتاب و ماه و سیر ستارگان آنها - توهّم کنی، البته منتقض و فاسد شوند. و از آنجایی که افعال خداوند - طبق آنچه ما ذکر کردیم شرایط عدل را استیفا نمود و - از آنچه ما مقدّم داشتیم - از علّت‌های ستم، سالم بود، صحیح شد که آنها از روی حکمت است.

و الدليل على أنه لا يقع منه عز و جل الظلم و لا يفعله أنه قد ثبت أنه تبارك و تعالى قديم غني عالم لا يجهل و الظلم لا يقع إلا من جاهل بقبحه أو محتاج إلى فعله منتفع به فلما كان أنه تبارك و تعالى قديما غنيا لا تجوز عليه المنافع و المضار عالما بما كان و يكون من قبيح و حسن صح أنه لا يفعل إلا الحكمة و لا يحدث إلا الصواب؛ ألا ترى أن من صحت حكمته منا لا يتوقع منه مع غنائه عن فعل القبيح و قدرته على تركه و علمه بقبحه و ما يستحق من الذم على فعله ارتكاب العظائم فلا يخاف عليه مواقعة القبائح و هذا بين و الحمد لله.

۱۳. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِوبْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِوبْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ قُلْتُ لابِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ﷺ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا نَرَى مِنَ الاطْفَالِ مَنْ يُولَدُ مَيِّتاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْقُطُ غَيْرَ تَامٍّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ أَعْمَى أَوْ أَخْرَسَ أَوْ أَصَمَّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ مِنْ سَاعَتِهِ إِذَا سَقَطَ عَلَى الارْضِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَبْقَى إِلَى الاحْتِلامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَمَّرُ حَتَّى يَصِيرَ شَيْخاً فَكَيْفَ ذَلِكَ وَ مَا وَجْهُهُ فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْلَى بِمَا يُدَبِّرُهُ مِنْ أَمْرِ خَلْقِهِ مِنْهُمْ وَ هُوَ الْخَالِقُ وَ الْمَالِكُ لَهُمْ فَمَنْ مَنَعَهُ التَّعْمِيرَ فَإِنَّمَا مَنَعَهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ مَنْ عَمَّرَهُ فَإِنَّمَا أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ فَهُوَ الْمُتَفَضِّلُ بِمَا أَعْطَاهُ وَ عَادِلٌ فِيمَا مَنَعَ وَ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ» قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَيْفَ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ؟ قَالَ: «لانَّهُ لا يَفْعَلُ إِلاَّ مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً؛ وَ هُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ وَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ فَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ حَرَجاً فِي شَيْءٍ مِمَّا قَضَى اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِهِ جَحَدَ».

و دلیل بر آن که ظلمی از خداوند واقع نمی‌شود و آن را انجام نمی‌دهد ؛ آن است که ثابت شده، خداوند قدیم ، بی‌نیاز و دانایی است که نادانی ندارد و ستم جز از جاهل به قبح آن (که زشتیش را نداند) یا نیاز به آن داشته باشد و به آن سود برد، واقع نمی‌شود و چون خداوند قدیم و بی‌نیاز بود که منافع و مضار بر او جایز نیست، او به آنچه بوده و خواهد بود ، از زشتی و خوبی داناست ؛ درست شد که غیر از حکمت انجام ندهد و به جز صواب احداث نفرماید .

آیا نمی‌بینی هر کس از ما حکمتش درست باشد، توقع ارتکاب اُمور عظیمه از او نیست ، با وجود بی‌نیازیش از فعل قبیح و قدرتش بر ترک آن و علمش به قبح آن و کارهای بزرگی که انجام آنها مستحق مذمت است. پس واقع ساختن قبایح و افتادن در زشتیها بر او بیم نمی‌رود و این ظاهر است ، والحمدلله .

۱۳ ـ جابر بن یزید جعفی گوید : به امام باقر عليه السلام عرض کردم : «یابن رسول الله ! ما می‌بینیم که برخی از اطفال، مرده متولّد می‌شود. برخی از آنها ناتمام ساقط می‌شود . برخی دیگر کور ، یا گنگ ، یا کر متولّد می‌شود . برخی به هنگام تولّد همان ساعت می‌میرد . برخی تا دوران احتلام و حد بلوغ می‌ماند و برخی عمر و زندگانی می‌کند تا آن که پیر می‌شود . پس این چگونه است و وجهش چیست ؟» حضرت فرمود : «خداوند به آنچه از امر آفریدگانش تدبیر می‌فرماید ، از آنها اولی است و او خالق و مالک آنهاست . پس هر کس را از عمر دادن منع کرده در واقع او را از چیزی که برای او نیست ، منع کرده و به هر کس عمر داده در واقع به او چیزی عطا فرموده است که برای او نیست . پس او به آنچه عطا فرموده صاحب تفضّل است، و در آنچه منع نموده، عادل است و او از آنچه انجام می‌دهد مورد سؤال واقع نمی‌شود (بندگان) از آنچه انجام می‌دهند پرسیده می‌شوند . جابر می‌گوید : عرض کردم : «یابن رسول الله ! چگونه از آنچه انجام می‌دهد ، پرسیده نمی‌شود ؟» فرمود : «زیرا جزء حکمت و صواب است ، انجام نمی‌دهد و او صاحب تکبّر ، جبّار و یگانهٔ قهّار است . پس هر کس در نفس خود، در چیزی از آنچه قضا فرموده ، احساس حرجی کند، در واقع کافر است و هر کس چیزی از افعال او را انکار کند ، جاحد است (که از روی دانش انکار کرده است) .

۶۲. باب أن الله تعالى لا يفعل بعباده إلا الأصلح لهم

۱. أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ طَاهِرُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يُونُسَ‌بْنِ حَيْوَةَ الْفَقِيهُ بِبَلْخٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ‌بْنُ الْحُسَيْنِ‌بْنِ مُهَاجِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ‌بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ‌بْنُ يَحْيَى الْخُشَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْ أَهَانَ وَلِيّاً لِي فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ مِثْلَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ لا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ لا يَزَالُ عَبْدِي يَتَنَفَّلُ لِي حَتَّى أُحِبَّهُ وَ مَتَى أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ يَداً وَ مُؤَيِّداً إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يُرِيدُ الْبَابَ مِنَ الْعِبَادَةِ فَأَكُفُّهُ عَنْهُ لِئَلا يَدْخُلَهُ عُجْبٌ فَيُفْسِدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلاَّ بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَغْنَيْتُهُ لافْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلاَّ بِالْغِنَاءِ وَ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لافْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلاَّ بِالسُّقْمِ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لافْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلاَّ بِالصِّحَّةِ وَ لَوْ أَسْقَمْتُهُ لافْسَدَهُ ذَلِكَ إِنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي لِعِلْمِي بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

۲. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ‌بْنُ عَبْدِ اللَّهِ‌بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ‌مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُوبْنُ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى أَبِي عُمَرَ الصَّنْعَانِيِّ عَنِ الْعَلاءِبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ مُدَفَّعٍ بِالابْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لابَرَّهُ».

۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ‌بْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ‌بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: مَرِضَ عَوْنُ‌بْنُ عَبْدِ اللَّهِ‌بْنِ

بخش شصت و دوم

خداوند در مورد بندگان خود
جز آنچه که برای آنها نیکو باشد، انجام نمی‌دهد

۱ ـ انس گوید: پیامبر ﷺ از جبرئیل ﷺ از خداوند نقل می‌کند: خداوند متعال فرمود: «هر کس دوستی از دوستان مرا خوار سازد در حقیقت نسبت به من به مبارزه برخاسته است. من در چیزی آنقدر تردید ندارم، مانند تردیدی که در مورد گرفتن جان مؤمن دارم، زیرا او مرگ را ناخوش دارد و من اندوهگینی او را خوش ندارم و او را از آن گریزی نیست. و بندهٔ من نسبت به من به چیزی مثل به جا آوردن آنچه بر او واجب کرده‌ام، تقرّب نجسته، و بندهٔ من پیوسته مستحبّاتی را که بر او واجب نیست، به جا می‌آورد، تا آنکه او را دوست می‌دارم و هرگاه او را دوست بدارم نسبت به او گوش، چشم، دست و قوّت دهنده می‌شوم. اگر مرا بخواند او را اجابت می‌کنم، و اگر از من درخواست کند به او عطا کنم و به راستی که از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که بابی از عبادت را می‌خواهد، من او را از آن باز می‌دارم، تا عُجبی در او داخل نشود، و او را به فساد نکشاند و همانا از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به فقر و ناداری و اگر او را بی‌نیاز نمایم همان او را فاسد کند و به راستی که از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به ثروتمندی و اگر او را فقیر نمایم همان او را فاسد کند و همانا از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید، مگر به بیماری و اگر جسم او را تندرست کنم، همان او را فاسد می‌کند و به راستی که از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به تندرستی و اگر او را بیمار کنم همان او را فاسد می‌کند. به راستی که من بندگانم را با دانش خویش تدبیر می‌کنم، زیرا که از دلهای آنها آگاهم، پس به راستی که من دانا و آگاهم.

۲ ـ ابو هریره گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «بسا ژولیده موی غبارآلودهٔ صاحب دو جامهٔ کهنه‌ای که جز از زیر جامه و پیراهن کهنه، چیزی نداشته باشد و از درها رانده شود؛ اگر خدا را قسم دهد، قسمش را بپذیرد و حاجتش را روا سازد.»

۳ ـ محمّد بن منکدر گوید: عون، پسر عبدالله بن مسعود بیمار شد، من برای عیادت نزد او رفتم.

مَسْعُودٍ فَأَتَيْتُهُ أَعُودُهُ فَقَالَ: أَ لا أُحَدِّثُكَ بِحَدِيثٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ تَبَسَّمَ فَقُلْتُ لَهُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «عَجِبْتُ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ جَزَعِهِ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ مِنَ الثَّوَابِ لَاحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيماً حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ: «إِنَّ قَوْماً أَتَوْا نَبِيّاً فَقَالُوا: ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَرْفَعْ عَنَّا الْمَوْتَ فَدَعَا لَهُمْ: فَرَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْهُمُ الْمَوْتَ وَ كَثُرُوا حَتَّى ضَاقَتْ بِهِمُ الْمَنَازِلُ وَ كَثُرَ النَّسْلُ وَ كَانَ الرَّجُلُ يُصْبِحُ فَيَحْتَاجُ أَنْ يُطْعِمَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ جَدَّهُ وَ جَدَّ جَدِّهِ وَ يُرْضِيَهُمْ وَ يَتَعَاهَدَهُمْ فَشُغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا: سَلْ رَبَّكَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَى آجَالِنَا الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَدَّهُمْ إِلَى آجَالِهِمْ».

۵. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ ره قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ؑ قَالَ: «ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَ لَا تَسْأَلُونِّي مِمَّ ضَحِكْتُ» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَضَاءٍ يَقْضِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا كَانَ خَيْراً لَهُ فِي عَاقِبَةِ أَمْرِهِ».

۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَبَانٍ الاحْمَرِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؑ قَالَ: «وَ الَّذِي بَعَثَ جَدِّي ﷺ بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ الْمُرُوءَةِ وَ إِنَّ الْمَعُونَةَ لَتَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى قَدْرِ الْمَئُونَةِ وَ إِنَّ الصَّبْرَ لَيَنْزِلُ عَلَى قَدْرِ شِدَّةِ الْبَلَاءِ».

۷. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ مُحَمَّدُ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ؑ قَالَ: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ قَالَ: يَا

گفت: «آیا نمی‌خواهی برای تو حدیثی از عبدالله بن مسعود نقل کنم؟» گفتم: «آری، می‌خواهم.» گفت: «هنگامی که ما در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم، ناگهان حضرت تبسّم فرمود. من به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! چه شد که (بی‌سبب) خندیدی؟» فرمود: «از بی‌تابی مؤمن در بیماریش تعجّب کردم و اگر بداند که در بیماری چه قدر از پاداش برای اوست، البتّه دوست می‌دارد که همواره بیمار باشد تا پروردگار خود را ملاقات کند.»

۴ـ هشام بن سالم گوید: امام صادق ؑ فرمود: قومی نزد پیامبرشان آمده عرض کردند: «پروردگارت را به خاطر ما بخوان تا مرگ را از ما بردارد.» آن پیامبر برای آنان دعا کرد و خدا مرگ را از آنان برداشت و جمعیّت مردم بسیار شد، تا آنکه خانه‌ها تنگ شد و نسل زیاد شد و شخصی وقتی روز خود را آغاز می‌کرد مجبور بود هرکه از پدر، مادر، جدّ و جدّه‌اش پذیرایی کند برای این که آنها را خشنود کند، از آنها سرپرستی و دل جویی می‌کرد به این جهت از طلب معاش و اسباب زندگی باز می‌ماندند. پس خدمت آن پیامبر آمدند و عرض کردند: «از پروردگارت بخواه، ما را به مرگها و اجلهایی که بر آن بودیم، برگرداند. آن پیامبر از پروردگارش درخواست کرد و خدا آنها را به سوی اجلهایشان بازگردانید.»

۵ـ سلیمان بن خالد از امام صادق، از پدرش، از جدّش ؑ نقل می‌کند که فرمود: روزی رسول خدا ﷺ خندید به گونه‌ای که دندانهای نواجذ (عقل) حضرت ظاهر شد. آن گاه حضرت فرمود: «آیا از من نمی‌پرسید که برای چه خندیدم؟» عرض کردند: «بلی، ای رسول خدا! می‌پرسیم.» فرمود: «تعجّب کردم که هیچ قضایی برای مرد مسلمان نیست که خدا آن را برایش قضا فرماید، مگر آنکه در عاقبت کارش برایش خیر و خوبی باشد.»

۶ـ ابان احمر گوید: امام صادق ؑ فرمود: «به حق آن خدایی که جدّم ﷺ را به حق، به پیامبری مبعوث گردانید، خداوند متعال به بنده به اندازهٔ مروّت، روزی می‌دهد و یاری به اندازهٔ هزینه از آسمان فرود می‌آید و صبر به اندازهٔ سختی بلا نازل می‌شود.»

۷ـ جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر ؑ فرمود: موسی بن عمران ؑ گفت: «ای پروردگار من! به آنچه قضا و حکم فرموده‌ای، راضی و خشنودم. بزرگ و پیر را می‌میرانی و کوچک و صغیر را باقی

رَبِّ رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَ تُبْقِي الصَّغِيرَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا مُوسَى أَ مَا تَرْضَانِي لَهُمْ رَازِقاً وَ كَفِيلا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ فَنِعْمَ الْوَكِيلُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ».

۸. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْهَزْهَازِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ».

۹. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ أَيُّوبَ الْخَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِأَيِّ عِلَّةٍ جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْأَرْوَاحَ فِي الْأَبْدَانِ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي مَلَكُوتِهِ الْأَعْلَى فِي أَرْفَعِ مَحَلٍّ؟ فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَى تُرِكَتْ عَلَى حَالِهَا نَزَعَ أَكْثَرُهَا إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ فِي الْأَبْدَانِ الَّتِي قَدَّرَهَا لَهَا فِي ابْتِدَاءِ التَّقْدِيرِ نَظَراً لَهَا وَ رَحْمَةً بِهَا وَ أَحْوَجَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَ عَلَّقَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَ رَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَ كَفَى بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلَهُ وَ اتَّخَذَ عَلَيْهِمْ حُجَجَهُ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِتَعَاطِي الْعُبُودِيَّةِ وَ التَّوَاضُعِ لِمَعْبُودِهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِي تَعَبَّدَهُمْ بِهَا وَ نَصَبَ لَهُمْ عُقُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَ عُقُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ لِيُرَغِّبَهُمْ بِذَلِكَ فِي الْخَيْرِ وَ يُزَهِّدَهُمْ فِي الشَّرِّ وَ لِيُذِلَّهُمْ بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ الْمَكَاسِبِ فَيَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ وَ يُقْبِلُوا عَلَى عِبَادَتِهِ فَيَسْتَحِقُّوا بِذَلِكَ نَعِيمَ الْأَبَدِ وَ جَنَّةَ الْخُلْدِ وَ يَأْمَنُوا مِنَ النُّزُوعِ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُمْ بِحَقٍّ» ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحْسَنُ نَظَراً لِعِبَادِهِ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ؛ أَ لا تَرَى أَنَّكَ لا تَرَى فِيهِمْ إِلَّا مُحِبّاً لِلْعُلُوِّ عَلَى غَيْرِهِ حَتَّى إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى النُّبُوَّةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَعَ مَا يَرَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ النَّقْصِ وَ الْعَجْزِ وَ الضَّعْفِ وَ الْمَهَانَةِ وَ الْحَاجَةِ وَ الْفَقْرِ وَ الْآلَامِ الْمُتَنَاوِبَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْمَوْتِ الْغَالِبِ

می‌گذاری.» خداوند فرمود: «ای موسی! آیا از من راضی نیستی که آنها را روزی دهنده و کفیل باشم؟» موسی عرض کرد: «آری، ای پروردگار من! راضیم. پس تو خوب وکیل و نیکو کفیل هستی.»

۸ ـ علی بن حسن گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خدا روزی‌های مؤمنان را از جایی قرار داده که نمی‌پندارند و این به جهت آن است هنگامی که بنده، راه روزی خود را نشناسد، دعایش بسیار شود.»

۹ ـ عبدالله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «چرا خداوند ارواح را بعد از آن که آنها در ملکوت اعلای او، در بلندترین جایی بودند در بدنها قرار داد؟» حضرت ﷺ فرمود: «خداوند متعال دانست که ارواح با توجّه به علوّ و شرف آنها، هر زمان که بر حال خود واگذاشته شوند، بیشتر آن‌ها به ادّعای پروردگاری ـ جز خدا ـ مشتاق و آرزومند خواهند شد. پس خداوند با توجّه و رحمت به قدرت خویش آنها را در ابدانی که در ابتدای تقدیر برای آنها تقدیر و اندازه کرده بود قرار داد و برخی از آنها را به برخی دیگر محتاج کرد و برخی را به برخی دیگر وابسته نمود و برخی دیگر را با درجاتی نسبت به برخی دیگر برتری داد و بعضی از آنها را به بعضی کفایت فرمود و پیامبرانش را به سوی آنان فرستاد و به آنان حجّت‌هایی که مژده دهنده و بیم دهنده بودند برگزید، تا آنها را به فراگرفتن بندگی و فروتنی در برابر معبودشان به انواعی که آنها را به بندگی گرفته، فرا خوانند و برای آنان عقوبت‌هایی در این دنیا و عقوبت‌هایی در جهان آخرت و ثوابی چند در این دنیا و ثوابی چند در جهان آخرت قرار داد تا به این وسیله آنها را در خوبی راغب سازند و از بدی بی‌رغبت نمایند، تا آنها را بر طلب معیشت زندگی و مکاسب خوار سازد و به این واسطه بدانند که آنان پرورش یافتگان و بندگان آفریده شده‌اند و به بندگیش رو آورند و به این سبب شایستهٔ نعمت همیشگی و بهشت جاوید شوند و از آرزومندی و اشتیاق به چیزی که حقّی در آن ندارند ایمن شوند.»

آن گاه حضرت ﷺ فرمود: «ای پسر فضل! به راستی که نظر خداوند به بندگانش بهتر از نظر آنها نسبت به خودشان است. آیا به آنان نمی‌نگری؟ تو در میان آنان کسی را نمی‌بینی مگر آن که دوست دارد بر دیگران برتری یابد، تا جایی که در آرزوی ادّعای پروردگاری است و برخی از آنان ادّعای پیامبری می‌کنند، بی آن که حقی در این مورد داشته باشند و برخی از آنان ادّعای امامت می‌کنند، بی‌آن که حقی در آن داشته باشند، با آن که در خودشان کاستی و درماندگی، ناتوانی، خواری، پریشانی، نیازمندی ناداری، دردهای متناوب و مرگی که بر همهٔ آنها غالب و بر همهٔ آنها قاهر است، احساس می‌کنند. ای پسر

لَهُمْ وَ الْقَاهِرِ لِجَمِيعِهِمْ؟! يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلاَّ الاصْلَحَ لَهُمْ وَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ﴿ع﴾ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ)[1] قَالَ: «خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُوا بِهِ رَحْمَتَهُ فَيَرْحَمَهُمْ».

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الاسْتَرْآبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ: عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﴿ع﴾ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الارْضَ فِرَاشاً)[2] قَالَ: «جَعَلَهَا مُلائِمَةً لِطَبَائِعِكُمْ مُوَافِقَةً لاجْسَادِكُمْ لَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةَ الْحَمْيِ وَ الْحَرَارَةِ فَتُحْرِقَكُمْ وَ لا شَدِيدَةَ الْبَرْدِ فَتُجْمِدَكُمْ وَ لا شَدِيدَةَ طِيبِ الرِّيحِ فَتَصْدَعَ هَامَاتِكُمْ وَ لا شَدِيدَةَ النَّتْنِ فَتُعْطِبَكُمْ وَ لا شَدِيدَةَ اللِّينِ كَالْمَاءِ فَتُغْرِقَكُمْ وَ لا شَدِيدَةَ الصَّلابَةِ فَتَمْتَنِعَ عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَ أَبْنِيَتِكُمْ وَ قُبُورِ مَوْتَاكُمْ وَ لٰكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ فِيهَا مِنَ الْمَتَانَةِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ تَتَمَاسَكُونَ وَ تَتَمَاسَكُ عَلَيْهَا أَبْدَانُكُمْ وَ بُنْيَانُكُمْ وَ جَعَلَ فِيهَا مَا تَنْقَادُ بِهِ لِدُورِكُمْ وَ قُبُورِكُمْ وَ كَثِيرٍ مِنْ مَنَافِعِكُمْ فَلِذٰلِكَ جَعَلَ الارْضَ فِرَاشاً لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ السَّمَاءَ بِنَاءً) أَيْ سَقْفاً مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظاً يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَ قَمَرَهَا وَ نُجُومَهَا لِمَنَافِعِكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) يَعْنِي الْمَطَرَ نَزَّلَهُ مِنَ الْعُلَى لِيَبْلُغَ قُلَلَ جِبَالِكُمْ وَ تِلالِكُمْ وَ هِضَابِكُمْ وَ أَوْهَادِكُمْ ثُمَّ فَرَّقَهُ رَذَاذاً وَ وَابِلا وَ هَطْلا وَ طَلا لِتَنْشَفَهُ أَرَضُوكُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْ ذٰلِكَ الْمَطَرَ نَازِلا عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً فَيُفْسِدَ أَرَضِيكُمْ وَ أَشْجَارَكُمْ وَ زُرُوعَكُمْ وَ ثِمَارَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً) أَيْ أَشْبَاهاً وَ أَمْثَالا مِنَ الاصْنَامِ الَّتِي لا تَعْقِلُ وَ لا تَسْمَعُ وَ لا تُبْصِرُ وَ لا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) أَنَّهَا لا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي أَنْعَمَهَا

---

١. هود / ١١٨ و ١١٩.
٢. البقرة / ٢٢.

فضل ! به راستی که خداوند در مورد بندگان خود جز آنچه که اصلح برای آنهاست ، انجام نمی‌دهد و نسبت به مردم هیچ گونه ستم نمی‌کند ولیکن مردم بر نفس‌های خود ستم می‌کنند .»

۱۰ - ابو بصیر گوید : از امام صادق ؑ دربارهٔ تفسیر گفتار خداوند عزّوجل که می‌فرماید : « مردم همواره با هم اختلاف دارند ، مگر آن کسانی که پروردگار تو به آنان رحم فرموده و برای همین آنها را آفریده » پرسیدم . فرمود : «آنها را آفریده، تا آنچه را که با آن سزاوار رحمتش شوند ، به جا آوردند . پس او نیز به آنان رحم کند .»

۱۱ - یوسف بن محمّد زیاد و علی بن محمّد بن سیّار از پدران خود از امام حسن عسکری ، از امام هادی ، از امام جواد ، از امام کاظم ، از امام صادق ، از امام باقر ، از امام سجّاد ؑ نقل می‌کنند که حضرت در مورد معنای گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: « خدایی که به قدرت کامله زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد تا آرام گیرید و بر آن حرکت نمایید » پرسیدم، فرمود : «آن را ملایم برای سرشتهای شما و موافق تن‌های شما قرار داد . آن را دارای گرمی و حرارت سخت نکرد که شما را بسوزاند و دارای سردی سخت قرار نداد که شما را منجمد کند و دارای خوشبویی سخت قرار نداد که سرها و پیشانی‌های شما را به درد آورد و دارای گندیدگی سخت قرار نداد که شما را هلاک کند و دارای نرمی سخت همچون آب قرار نداد که شما را غرق کند و در خود فرو برد و صاحب سختی سخت قرار نداد که نتوانید بر روی آن خانه بسازید و مردگانتان را در آن دفن کنید . ولیکن خداوند را به اندازه‌ای از استواری در آن قرار داد تا از آن بهره ببرید وخود را نگاهدارید و بدن ها و بنیادهای شما بر روی آن قرار گیرد و آن را به گونه‌ای قرار داد که در برابر خانه‌ها ، قبرها و بسیاری از منفعت‌های شما فروتنی نماید و سرباز نزند و برای همین زمین را فرشی گسترده برای شما گردانید . آن گاه خداوند فرمود : و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد. یعنی سقفی از بالای شما که محفوظ و نگاهداشته شده است ، که در آن آفتاب ، ماه و ستارگان را به جهت منفعت‌های شما می‌گرداند . آن گاه خداوند عزّوجل فرمود : «و آبی را از آسمان فرو فرستاد». یعنی : باران که آن را از جانب بالا فرود می‌آورد ، تا به قلّه‌های کوه‌ها ، تلّ‌ها ، توده‌ها و فراز و نشیب‌های شما برسد . آن‌گاه آن باران را جدا جدا پراکنده کرده در حالی که دارای قطره‌های بزرگ و کوچک و باریک و نرم و ضعیف است تا زمین‌های شما باران درخود گیرد و این باران را یکباره بر شما فرود نیاورد که زمین‌ها و درخت‌ها ، کشت‌ها و میوه‌های شما را تباه سازد . آن گاه خداوند عزّوجل فرمود : «پس به وسیلهٔ آن، برای شما از میوه‌ها روزی بیرون آورد . از این رو برای خدا ، همتایان و انبازان قرار ندهید». یعنی اشباه و امثال بت‌هایی که نمی‌فهمند ، نمی‌شنوند ، نمی‌بینند و بر چیزی قدرت ندارند و درحالی که شما می‌دانید که این بت‌ها بر

عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى».

۱۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَبْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اللَّهُ جَلَّ جَلالُهُ: إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ لَذِيذِ وِسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ فِي اللَّيَالِي وَ يُتْعِبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَ اللَّيْلَتَيْنِ نَظَراً مِنِّي لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ وَ يَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارٍ عَلَيْهَا وَ لَوْ أُخَلِّي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ الْعُجْبُ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتَبَاعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ».

۱۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ﷺ أَنْ: يَا مُوسَى مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ وَ إِنَّمَا أَبْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أُعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ عَبْدِي فَلْيَصْبِرْ عَلَى بَلائِي وَ لْيَشْكُرْ نَعْمَائِي وَ لْيَرْضَ بِقَضَائِي أَكْتُبْهُ فِي الصِّدِّيقِينَ عِنْدِي إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي فَأَطَاعَ أَمْرِي».



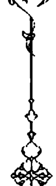
چیزی از این نعمت‌های جلیلی که پروردگارتان آنها را به شما انعام فرموده، توانایی ندارند.»

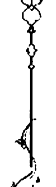
۱۲ـ ابو عبیدهٔ حذّاء از امام باقر ﷺ از رسول خدا ﷺ از خداوند چنین نقل فرمود: «به راستی که از جملهٔ بندگان مؤمن من، کسی است که در عبادت و پرستش من، سعی و کوشش می‌کند و از خواب و رختخواب لذیذ خود بر می‌خیزد و در شبها بیداری می‌کشد و خود را در پرستش من، در رنج می‌افکند. من یک شب و دو شب به او چرت می‌دهم و خواب را بر او مسلّط می‌کنم به جهت نظر و التفاتی که من به او و رعایت و مرحمت او دارم، پس او به خواب می‌رود تا صبح می‌دمد آن گاه بر می‌خیزد در حالی که خودش را دشمن می‌دارد (و بر نفسش عتاب می‌کند و از آن ناخشنود است) و اگر او را در پرستشی که می‌کند، رها کنم و به خودش واگذارم البته عجب و خود بینی بر او وارد می‌شود و همان عجب او را به فریفته شدن به اعمال خویش و راضی شدن از خودش منجر می‌شود، تا آن که گمان می‌کند که به فضل و مرتبهٔ همهٔ عبادت کنندگان برتری جسته و در عبادتش از اندازهٔ تقصیر و کوتاهی کردن تجاوز کرده. پس در این صورت از من دور می‌شود و او گمان دارد که به من تقرّب و نزدیکی می‌جوید.»





۱۳ـ داود بن فرقد از امام صادق ﷺ نقل کردند که آنچه خداوند به سوی موسی ﷺ وحی فرمود این بود که: «ای موسی! من هیچ آفریده‌ای را نیافریده‌ام که نزد من، از بندهٔ مؤمنم دوست داشتنی‌تر باشد و من او را به آنچه برایش خیر و خوب است می‌آزمایم و در بلا و زحمت می‌اندازم و به چیزی که برایش بهتر است. به او عافیت می‌دهم و من به آنچه که به صلاح بنده‌ام می‌باشد، داناترم. پس باید به بلای من صبر کند و به نعمتهای من شکرگزاری نماید و به قضای من راضی و خشنود باشد. او را نزد خود در زمرهٔ صدّیقان بنویسم، هرگاه به خشنودی من عمل کند و از امر من فرمان برد.»







۶۳. باب الأمر و النهي و الوعد و الوعيد

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «النَّاسُ مَأْمُورُونَ مَنْهِيُّونَ وَ مَنْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ عَذَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوباً يَا مُوسَى إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ اصْطَفَيْتُكَ وَ قَوَّيْتُكَ وَ أَمَرْتُكَ بِطَاعَتِي وَ نَهَيْتُكَ عَنْ مَعْصِيَتِي فَإِنْ أَطَعْتَنِي أَعَنْتُكَ عَلَى طَاعَتِي وَ إِنْ عَصَيْتَنِي لَمْ أُعِنْكَ عَلَى مَعْصِيَتِي؛ يَا مُوسَى وَ لِيَ الْمِنَّةُ عَلَيْكَ فِي طَاعَتِكَ لِي وَ لِيَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ فِي مَعْصِيَتِكَ لِي».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَاباً فَهُوَ مُنْجِزُهُ لَهُ، وَ مَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عِقَاباً فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ».

۴. حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ بِنَيْسَابُورَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّولِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ ذَكْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِ يَقُولُ: كُنَّا فِي مَجْلِسِ الرِّضَا عليه السلام فَتَذَاكَرُوا الْكَبَائِرَ وَ قَوْلَ الْمُعْتَزِلَةِ فِيهَا: إِنَّهَا لَا تُغْفَرُ فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ)[1].

---

۱. الرعد / ۶.

بخش شصت و سوم

امر، نهی، وعد و وعید

۱ـ منصور بن حازم گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «مردم به (اموری) امر شده و (از اموری) نهی و باز داشته شده‌اند که خداوند آنها را امر و نهی فرموده است. پس هر کس عذر و بهانه‌ای داشته باشد، خداوند او را معذور داشته و بهانه‌اش را می‌پذیرد.»

۲ـ حبیب سجستانی گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «در تورات نوشته شده: ای موسی! به راستی که من تو را آفریدم، برگزیدم و نیرومندت کردم و تو را به طاعتم امر نمودم و از معصیتم نهی کردم. پس اگر از من اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری کنم و اگر از من نافرمانی کنی تو را برنافرمانیم یاری نکنم. ای موسی! تو در مورد این که از من فرمان برده‌ای، نسبت به من منّت داری و من در مورد این که از من نافرمانی کرده‌ای، بر تو حجّت دارم.»

۳ـ عبدالله بن قاسم جعفری، از امام صادق ﷺ از پدرانش ﷺ از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «خداوند به هر کس که، برای انجام کاری ثواب و پاداشی وعده داده، به وعده‌اش وفا خواهد کرد و هر که را برای انجام کاری با عقابی تهدید کرده، اختیار دارد (که اگر بخواهد به آن وفا می‌کند و اگر نخواهد، انجام نمی‌دهد).»

۴ـ ابراهیم بن عبّاس می‌گوید: در مجلس امام رضا ﷺ بودیم که از گناهان کبیره سخن به میان آوردند و عقیدهٔ معتزله را ـ که می‌گویند: گناهان کبیره آمرزیده نمی‌شود ـ ذکر کردند. امام رضا ﷺ به نقل از حضرت صادق ﷺ فرمود: «قرآن به خلاف قول معتزله نازل شده است. خداوند فرمود: «و به راستی که پروردگار تو البتّه برای مردم با ظلم و ستمی که دارند، دارای آمرزش است». ما بخش مورد نیاز این حدیث

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ وَ أَحْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنِ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَحْمَدَبْنِ هِشَامِ الْمُكَتِّبُ وَ عَبْدُ اللَّهِبْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَ عَلِيُّبْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُبْنُ يَحْيَى‌زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُبْنُ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُبْنُ بُهْلُولٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الاعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ فِيمَا وَصَفَ لَهُ مِنْ شَرَائِعِ الدِّينِ: «إِنَّ اللَّهَ لا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَ لا يُكَلِّفُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلْقَ تَقْدِيرٍ لا خَلْقَ تَكْوِينٍ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ لا نَقُولُ بِالْجَبْرِ وَ لا بِالتَّفْوِيضِ وَ لا يَأْخُذُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَرِيءَ بِالسَّقِيمِ وَ لا يُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الاطْفَالَ بِذُنُوبِ الآبَاءِ فَإِنَّهُ قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: (وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ)[1] وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ أَنْ لَيْسَ لِلانْسانِ إِلاَّ مٰا سَعىٰ)[2] وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَعْفُوَ وَ يَتَفَضَّلَ وَ لَيْسَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَظْلِمَ وَ لا يَفْرِضُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُغْوِيهِمْ وَ يُضِلُّهُمْ، وَ لا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَ لا يَصْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ، وَ يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَ لا يَتَّخِذُ عَلَى خَلْقِهِ حُجَّةً إِلاَّ مَعْصُوماً».

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة و قد أخرجته بتمامه في كتاب الخصال.

۶. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ زِيَادِبْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَىبْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لا يُخَلِّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلاَّ أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلالِ وَ الشِّرْكِ وَ مَنِ اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسْأَلْ عَنِ الصَّغَائِرِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً)[3] قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَالشَّفَاعَةُ لِمَنْ تَجِبُ مِنَ الْمُذْنِبِينَ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لاهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ». قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ تَكُونُ الشَّفَاعَةُ

---

۱. الأنعام / ۱۶۴. ۲. النجم / ۳۹.
۳. النساء / ۳۱.

طولانی را آوردیم.

۵ ـ امام صادق ﷺ برای اعمش در مورد شریعت‌های دین فرمود: «خداوند هیچ کس را تکلیف نمی‌کند و در رنج نمی‌افکند مگر مقداری که طاقت و گنجایش قدرتش باشد و آن را به بیشتر از طاقتش تکلیف نمی‌کند و کارهای بندگان به آفرینش تقدیر و اندازه کردن آفریده شده است، نه به آفرینش تکوین و هستی. و خداوند آفرینندهٔ هر چیزی است و ما به جبر و تفویض معتقد نیستیم و خداوند شخص سالم را به جای بیمار بازخواست نمی‌کند و اطفال را به گناهان پدرانشان عذاب نمی‌کند، زیرا در کتاب محکم خویش فرمود: «و هیچ کس بار گناه دیگری رابردوش نگیرد» و نیز فرمود: «و همانا برای آدمی نیست مگر آنچه سعی و کوشش کرده و بر خدا است که عفو کند و تفضّل فرماید و بر او ستم روا نیست و خدا بر بندگانش، اطاعت کسی را که می‌داند آنها را گمراه می‌کند و در ضلالت می‌اندازد، واجب نمی‌کند و برای رسالت خود از بین بندگانش کسی را که می‌داند به او کفر ورزیده و به جای او شیطان را می‌پرستند بر نگزیده و برای خلقش حجّتی جز معصوم را انتخاب نمی‌کند». این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز خود را آوردیم، تمام این حدیث را در کتاب خصال آورده‌ام.

۶ ـ محمّد بن ابی عمیر گوید: از امام کاظم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خداوند ـ جز اهل کفر، جحود و اهل ضلالت و شرک ـ کسی را برای همیشه و جاویدان در آتش دوزخ نگه نمی‌دارد و هر مؤمنی که از گناهان کبیره دوری کند از گناهان صغیره مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. خداوند می‌فرماید: اگر از گناهان بزرگی که نهی شده‌اید اجتناب و دوری کنید ما از گناهان (کوچک) شما می‌گذریم و شما را در جایگاه خوب و گرانمایه (یعنی بهشت) وارد می‌نماییم.

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! پس شفاعت به چه کسی از گناهکاران واجب

لاهلِ الكَبائِرِ وَ اللّٰهُ تَعالَى ذِكْرُهُ يَقُولُ: (وَ لا يَشْفَعُونَ إلاّ لِمَنِ ارْتَضىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)[۱] وَ مَنْ يَرْتَكِبُ الْكَبائِرَ لا يَكُونُ مُرْتَضىً! فَقالَ: «يا أَبا أَحْمَدَ ما مِنْ مُؤْمِنٍ يَرْتَكِبُ ذَنْباً إلاّ ساءَهُ ذٰلِكَ وَ نَدِمَ عَلَيْهِ وَ قَدْ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: (كَفىٰ بِالنَّدَمِ تَوْبَةً) وَ قالَ ﷺ: «وَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ ساءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ فَمَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلىٰ ذَنْبٍ يَرْتَكِبُهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَمْ تَجِبْ لَهُ الشَّفاعَةُ وَ كانَ ظالِماً وَ اللّٰهُ تَعالَى ذِكْرُهُ يَقُولُ: (مَا لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ)[۲]». فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ كَيْفَ لا يَكُونُ مُؤْمِناً مَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلىٰ ذَنْبٍ يَرْتَكِبُهُ فَقالَ يا أَبا أَحْمَدَ ما مِنْ أَحَدٍ يَرْتَكِبُ كَبِيرَةً مِنَ الْمَعاصِي وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيُعاقَبُ عَلَيْها إلاّ نَدِمَ عَلىٰ مَا ارْتَكَبَ وَ مَتىٰ نَدِمَ كانَ تائِباً مُسْتَحِقّاً لِلشَّفاعَةِ وَ مَتىٰ لَمْ يَنْدَمْ عَلَيْها كانَ مُصِرّاً وَ الْمُصِرُّ لا يُغْفَرُ لَهُ لانَّهُ غَيْرُ مُؤْمِنٍ بِعُقُوبَةِ مَا ارْتَكَبَ وَ لَوْ كانَ مُؤْمِناً بِالْعُقُوبَةِ لَنَدِمَ وَ قَدْ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا كَبِيرَةَ مَعَ الاسْتِغْفارِ وَ لا صَغِيرَةَ مَعَ الاصْرارِ وَ أَمّا قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لا يَشْفَعُونَ إلاّ لِمَنِ ارْتَضىٰ) فَإنَّهُمْ لا يَشْفَعُونَ إلاّ لِمَنِ ارْتَضَى اللّٰهُ دِينَهُ وَ الدِّينُ الاقْرارُ بِالْجَزاءِ عَلَى الْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ فَمَنِ ارْتَضَى اللّٰهُ دِينَهُ نَدِمَ عَلىٰ مَا ارْتَكَبَهُ مِنَ الذُّنُوبِ لِمَعْرِفَتِهِ بِعاقِبَتِهِ فِي الْقِيامَةِ».

۷. حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىٰبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّبْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدآبادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ حُمْرانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ قالَ: «مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ فَإنْ عَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» وَ يُضاعِفُ اللّٰهُ لِمَنْ يَشاءُ إلىٰ سَبْعِمِائَةٍ؛ وَ مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَعْمَلَها فَإنْ لَمْ يَعْمَلْها كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ بِتَرْكِهِ لِفِعْلِها وَ إنْ عَمِلَها أُجِّلَ تِسْعَ ساعاتٍ فَإنْ تابَ وَ نَدِمَ عَلَيْها لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَ إنْ لَمْ يَتُبْ وَ لَمْ يَنْدَمْ عَلَيْها كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ».

۸. حَدَّثَنا مُحَمَّدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ الْغالِبِ الشّافِعِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا أَبُو مُحَمَّدٍ مُجاهِدُبْنُ أَعْيَنَ بْنِ داوُدَ قالَ: أَخْبَرَنا عِيسَىٰبْنُ أَحْمَدَ الْعَسْقَلانِيُّ قالَ: أَخْبَرَنا النَّضْرُبْنُ شُمَيْلٍ قالَ: أَخْبَرَنا إسْرافِيلُ قالَ: أَخْبَرَنا ثُوَيْرُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً ؑ قالَ: «ما فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَحَبُّ إلَيَّ مِنْ قَوْلِهِ

---

۱. الانبيا / ۲۸. ۲. الزمن / ۱۸.

است ؟» فرمود : «پدرم، از پدرانش، از علی ﷺ، از رسول خدا ﷺ نقل فرمود : «شفاعت من تنها برای کسانی از امّت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ، ولی برای نیکوکاران از آنها ، هیچ راه و تسلّطی نیست.» ابن ابی عمیر می‌گوید : به حضرت عرض کردم : «یابن رسول الله ! چگونه برای کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ، شفاعت است در حالی که خداوند می‌فرماید : بندگان گرامی خدا جز برای کسی که (خدا) از او راضی و خشنود است ، درخواست شفاعت نمی‌کنند و آنان همواره از خوف خدا هراسانند و هر کس مرتکب گناهان کبیره شود ، پسندیده و مورد رضایت نیست .» حضرت فرمود : «ای ابو احمد ! هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه از این امر بدش آید و بر آن پشیمان شود و پیامبر ﷺ فرمود : پشیمانی برای توبه کافی است و آن حضرت ﷺ فرمود : هر کس را کار خوبی شاد کند و از کار بد ، بدش آید ، مؤمن است و هر کس بر گناهی که مرتکب می‌شود ، پشیمان نشود ، مؤمن نیست و شفاعت برای او واجب نمی‌شود و ستمکار خواهد بود ، و خداوند می‌فرماید : برای ستمکاران هیچ خویشی و هیچ درخواست کننده‌ای که فرمان‌برداری شود ، نیست . به حضرت عرض کردم : «ای فرزند رسول الله ! چگونه کسی که گناهی مرتکب می‌شود و بر آن پشیمان نمی‌شود ، مؤمن نیست ؟» فرمود : «ای ابو احمد ! هر مؤمنی که گناه کبیره‌ای مرتکب می‌شود در حالی که بداند به زودی بر آن بازخواست می‌شود ، پشیمان می‌شود و هرگاه پشیمان شود ، توبه می‌کند و استحقاق شفاعت دارد و هرگاه بر آن پشیمان نشود بر آن اصرار می‌ورزد و کسی که اصرار می‌ورزد برای او آمرزشی نیست ، زیرا که او به عقوبت آنچه مرتکب شده، ایمان ندارد و اگر به عقوبت آن ایمان داشت ، پشیمان می‌شد . پیامبر ﷺ فرمود : با طلب آمرزش گناه کبیره‌ای نیست و با اصرار و پافشاری گناه صغیره‌ای نیست .

واما قول خداوند : بندگان گرامی خدا جز برای کسی که (خدا) از او راضی و خشنود است ، درخواست شفاعت نمی‌کنند . به راستی که آنان جز کسی را که خدا دینش را پسندیده ، شفاعت نمی‌کنند و دین همان اقرار و اعتراف به جزای بر خوبیها و بدیها است . پس کسی که خدا دینش را پسندیده باشد ، بر گناهانی که مرتکب می‌شود ، پشیمان شود چرا که به عاقبت خویش در روز قیامت شناخت دارد .»

۷ـ حمزة بن حمران گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «هر کس تصمیم گیرد (نیّت کند) که حسنه‌ای را انجام دهد ولی آن را انجام ندهد ، یک حسنه برایش نوشته می‌شود . پس اگر آن را انجام دهد ، ده حسنه برایش نوشته می‌شود و خداوند برای هر که بخواهد آن را چندین برابر تا هفتصد حسنه افزایش می‌دهد و هر کس نیّت بدی کند و آن را انجام ندهد ، بر او نوشته نمی‌شود تا آنکه آن را انجام دهد . پس اگر آن را انجام ندهد یک حسنه برایش نوشته می‌شود و اگر آن را انجام دهد ، نه ساعت به او مهلت داده می‌شود . پس اگر توبه کرد و بر آن پشیمان شد ، بر او نوشته نشود و اگر توبه نکرد و بر آن پشیمان نشد ، یک گناه بر او نوشته شود .»

۸ـ ثویر از پدرش نقل می‌کند که گوید : علی ﷺ فرمود : «در قرآن برای من آیه‌ای دوست داشتنی‌تر از

عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ﴾[1]».

۹حـحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَبْنِ تَمِيمٍ السَّرَخْسِيُّ بِسَرَخْسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدٍ مُحَمَّدُبْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُبْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرِيزٌ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِبْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَإِذَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَمْشِي وَحْدَهُ وَ لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ قَالَ: فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ فَالْتَفَتَ فَرَآنِي فَقَالَ: «مَنْ هٰذَا؟» فَقُلْتُ: أَبُوذَرٍّ، جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ، قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ» قَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ: «إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الاقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلاَّ مَنْ أَعْطَاهُ اللّٰهُ خَيْراً فَنَفَحَ مِنْهُ بِيَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ وَرَاءَهُ وَ عَمِلَ فِيهِ خَيْراً» قَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ لِي: «اجْلِسْ هَاهُنَا» وَ أَجْلَسَنِي فِي قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَةٌ؛ فَقَالَ لِي: «اجْلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ» قَالَ: فَانْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرَهُ وَ تَوَارَى عَنِّي فَأَطَالَ اللَّبْثَ ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ ﷺ وَ هُوَ مُقْبِلٌ وَ هُوَ يَقُولُ: «وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ» قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللّٰهِ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ مَنْ تُكَلِّمُهُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ؟ فَإِنِّي مَا سَمِعْتُ أَحَداً يَرُدُّ عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ شَيْئاً قَالَ: «ذَاكَ جَبْرَئِيلُ عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ فَقَالَ: بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ» قَالَ: «قُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ إِنْ زَنَى وَ إِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: يعني بذلك أنه يوفق للتوبة حتى يدخل الجنة.

۱۰. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاذٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ص عَنْ جَبْرَئِيلَ ﷺ قَالَ: قَالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلالُهُ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً وَ هُوَ لا يَعْلَمُ أَنَّ لِي أَنْ أُعَذِّبَهُ بِهِ أَوْ أَعْفُوَ عَنْهُ لا غَفَرْتُ لَهُ ذٰلِكَ الذَّنْبَ أَبَداً وَ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ لِي أَنْ أُعَذِّبَهُ وَ أَنْ أَعْفُوَ عَنْهُ عَفَوْتُ عَنْهُ».

---

۱. النساء / ۴۸.

این آیه نیست که می‌فرماید: «به راستی که خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد و کمتر از این را برای کسی که بخواهد می‌آمرزد».

۹- ابوذر رحمه الله می‌گوید: یکی از شبها از خانه بیرون آمدم، ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که تنها می‌رود و هیچ کسی همراه آن حضرت نیست من چنان پنداشتم که آن حضرت دوست ندارد کسی با او همراه شود. از این رو در نور مهتاب حرکت کردم. ناگاه آن حضرت متوجّه شد و مرا دید و فرمود: «تو کیستی؟» عرض کردم: «ابوذر، خدا مرا فدای تو کند.» فرمود: «ای ابوذر! بیا.» من ساعتی با آن حضرت رفتم. آنگاه فرمود: «به راستی کسانی که مال و ثروت زیادی دارند در روز رستاخیز از نظر مقام از کمترین‌ها هستند مگر کسی که خداوند به او خیر و خوبی عطا فرماید که در دنیا به او مالی روزی کند، او نیز دست بخشش گشوده و از راست و چپ، پیش رو و پشت سر از آن ببخشد و به وسیلهٔ آن کارهای خیر و خوبی را انجام دهد.»

ابوذر گوید: ساعتی دیگر با آن حضرت حرکت کردم، فرمود: «همین جا بنشین.» حضرت مرا در آن سنگستان نشاند و فرمود: «همینجا باش تا برگردم.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن سنگستان حرکت کرد و رفت تا آن که او را ندیدم و از دید من پنهان شد، مدّت زیادی درنگ کرد. آنگاه می‌آمد در حالی که می‌فرمود: «گرچه زنا کند؛ گرچه دزدی نماید.»

ابوذر گوید: چون حضرت آمد، بی‌صبرانه عرض نمودم: «ای پیامبر خدا! خداوند مرا فدایت کند. در کنار این سنگستان با چه کسی سخن می‌گفتی! به راستی که من نشنیدم، کسی پاسخ تو را بدهد؟» فرمود: «جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت: به اُمّت خود مژده بده که هرکس بمیرد در حالی که چیزی را با خداوند شریک نسازد وارد بهشت می‌شود. گفتم: «ای جبرئیل! گرچه زنا کند و دزدی نماید؟» گفت: «آری، گرچه شراب بیاشامد.»

نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور این است که چنین فردی به توبه موفّق می‌شود تا آنکه وارد بهشت می‌شود.

۱۰- معاذ جوهری از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام گفت: خداوند متعال فرمود: «هر کس گناهی انجام دهد- خواه گناه کوچک باشد و خواه بزرگ- در حالی که نداند که بر من است که به جهت آن او را معذّب سازم، یا از او عفو کنم و درگذرم، هرگز آن گناه را برایش نیامرزم و هرکس گناهی را انجام دهد- خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ- در حالی که بداند که بر من است که او را معذّب سازم یا از او عفو کنم و درگذرم، از او در می‌گذرم.»

۶۴. باب التعريف و البيان و الحجة و الهداية

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: الْمَعْرِفَةُ صُنْعُ مَنْ هِيَ؟ «قَالَ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ».

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ».

۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَبْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ».

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَبْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ الطَّيَّارِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ)[۱] قَالَ: حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ وَ قَالَ: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)[۲] قَالَ: «بَيَّنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ وَ قَالَ: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً)[۳] قَالَ: عَرَّفْنَاهُ إِمَّا آخِذاً وَ إِمَّا تَارِكاً» وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى)[۴] قَالَ: «عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَ هُمْ يَعْرِفُونَ».

۵. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

---

۱. التوبه / ۱۱۵.
۲. الشمس / ۸.
۳. الإنسان / ۳.
۴. فصّلت / ۱۷.

بخش شصت و چهارم

تعریف، بیان، حجّت و هدایت

۱ ـ محمّد بن حکیم گوید : به امام صادق ؑ عرض کردم : «معرفت و شناخت از ساختار کیست ؟» فرمود : «از ساختار خدای عزّوجلّ است که بندگان را در آن هیچ نقشی نیست .»

۲ ـ ابن طیّار گوید : امام صادق ؑ فرمود : «به راستی که خداوند نسبت به مردم، به آنچه به آنان عطا کرده و چیزی را که به آنان شناسانده ، حجّت اقامه کرده است .»

۳ ـ حمزة بن طیّار گوید : امام صادق ؑ فرمود : «به راستی که خداوند نسبت به مردم، به آنچه به آنان عطا کرده و چیزی را که به آنان شناسانده ، حجّت اقامه کرده است .»

۴ ـ حمزة بن طیّار گوید : امام صادق ؑ در مورد گفتار خدا که می‌فرماید : « و خداوند هیچ گروهی را گمراه نمی‌سازد ، بعد از آن که آنها را به راه راست هدایت کند تا به آنان ، آنچه را که از آن پرهیز کنند ، آشکار سازد .» فرمود : «تا این که به آنان، آنچه او را خشنود کند و آنچه او را به خشم می‌آورد ، بشناساند .»

و (خداوند) فرمود : «پس خدا به نفس نابکاری و بی‌باکی ، پرهیزکاری و نیکوکاری را الهام داد». حضرت فرمود : «برای نفس آنچه را که به جا می‌آورد و آنچه را که وامی‌گذارد ، بیان کرد و (خداوند) فرمود : به راستی که ما انسان را به راه راست هدایت نمودیم در حالی که این انسان یا شکر گزار و یا کافر است . حضرت فرمود : ما به انسان (خیر و شرّ را) شناسانیدیم ، او یا فراگیرنده و یا واگذارنده است و آن حضرت در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید : «وامّا قوم ثمود (که قوم صالح‌اند) پس آنان را به راه راست هدایت نمودیم . پس آنان ضلالت کفر را بر هدایت برگزیدند». فرمود : به آنان شناسانیدیم پس آنان ضلالت کفر را بر هدایت (و راه راست ایمان) برگزیدند و حال آنکه می‌شناختند و می‌دانستند .»

۵ ـ حمزة بن محمّد گوید : از امام صادق ؑ در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید : « آدمی را

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)[1] قَالَ: «نَجْدَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ».

۶. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَىبْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ الْمَعْرِفَةُ وَ الْجَهْلُ وَ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ النَّوْمُ وَ الْيَقَظَةُ».

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ عَنْ دُرُسْتَبْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ بُرَيْدِبْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا، قَبْلَ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوهُ».

۸. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَبْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الاعْلَىبْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَمَّنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «لا».

۹. حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَبْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّابْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».

۱۰. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَحْمَدَبْنِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ ره عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ الاحْمَرِ عَنْ حَمْزَةَبْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي: «اكْتُبْ» فَأَمْلَى عَلَيَّ: «إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولاً وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ فَأَنَامَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ: أَنَا أُنِيمُكَ وَ أَنَا أُوقِظُكَ فَاذْهَبْ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ: إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ وَ كَذَلِكَ الصِّيَامُ أَنَا أُمْرِضُكَ وَ أَنَا أُصَحِّحُكَ فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَاقْضِهِ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَ كَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى جَمِيعِ الاشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَداً فِي ضِيقٍ وَ لَمْ تَجِدْ أَحَداً إِلاَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَ لَهُ فِيهِ الْمَشِيَّةُ وَ لا أَقُولُ: «إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَ يُضِلُّ»

---

۱. البلد / ۱۰.

به دو راه هدایت کردیم .» پرسیدم. حضرت فرمود: «راه خیر و راه شرّ .»

۶ـ درست از کسی که از او حدیث نقل کرده، گوید: امام صادق ؑ فرمود: «شش چیز است که بندگان در آفرینش آنها هیچ نقشی ندارند: معرفت، جهل و نادانی، رضا، غضب، خواب و بیداری .»

۷ـ برید بن معاویهٔ عجلی گوید: امام صادق ؑ فرمود: «برای خدا نسبت به آفریدگانش پیش از آن که آنها را شناسایی دهد حق شناختن نیست (که خود معرفت داشته باشند) و برای خلق، نسبت به خدا حق شناسانیدن است که آنها را شناسایی دهد و برای خدا نسبت به خلق است که چون آنها را شناسایی دهد از او قبول کنند .»

۸ـ عبدالاعلی بن اعین گوید: از امام صادق ؑ پرسیدم. «آیا بر کسی که چیزی را نمی‌داند، تکلیفی هست؟» فرمود: «نه .»

۹ـ ابوالحسن، زکریّا بن یحیی گوید: امام صادق ؑ فرمود: «خداوند دانش هر چیزی را که از بندگان پوشیده، آن چیز را از آنان برداشته شده است (و در آن تکلیفی ندارند) .»

۱۰ـ حمزة بن طیّار گوید: امام صادق ؑ به من فرمود: «بنویس .» آنگاه به من املاء فرمود که: «به راستی از قول و اعتقاد ما آن است که خداوند بر بندگان به آنچه که به آنان آورده و عطا فرموده و به آنان شناسانیده، حجّت می‌آورد. آنگاه رسولی را به سوی آنان فرستاد و کتاب خود را بر او فرود آورد و در آن امر و نهی فرمود، به نماز و روزه فرمان داد. پس رسول خدا ﷺ برای نماز خواب ماند، خداوند فرمود: من تو را به خواب می‌برم و من تو را بیدار می‌کنم. پس برو، نماز گزار تا مردم بدانند هرگاه چنین امری به آنان برسد، چه کار کنند. این گونه نیست که آنان می‌گویند: هر گاه کسی از نماز بخوابد (و نمازش قضا شود) هلاک شده است و همچنین است روزه. من تو را بیمار می‌کنم و من تو را تندرست می‌کنم و چون تو را از بیماری شفا دادم، آن را قضا کن .»

آن گاه امام صادق ؑ فرمود: «و همچنین هرگاه به همهٔ چیزها بنگری کسی را در تنگنا نیابی و هیچ

وَ قَالَ: «وَ مَا أُمِرُوا إلاّ بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسَعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لا يَسَعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا خَيْرَ فِيهِمْ» ثُمَّ قَالَ: (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضىٰ وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَوَضَعَ عَنْهُمْ ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ)[1] الآيَةَ فَوَضَعَ عَنْهُمْ: لانَّهُمْ لا يَجِدُونَ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: قولهﷺ: «إن الله يهدي و يضل» معناه: أنه عز و جل يهدي المؤمنين في القيامة إلى الجنة و يضل الظالمين في القيامة عن الجنة إنما قال عز و جل: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الأنْهارُ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ)[2] و قال عز و جل: (وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمِينَ)[3].

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَبْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الاعْلَى قَالَ: قُلْتُ لابِي عَبْدِ اللَّهِﷺ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لا» قُلْتُ: فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: «لا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ(لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها).(لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها) قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ ما كانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ)[4] قَالَ:(حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ).

١٢. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ يُونُسَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعْدَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُنْعِمْ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ إِلاّ وَ قَدْ أَلْزَمَهُ فِيهَا الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ قَوِيّاً فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ الْقِيَامُ بِمَا كَلَّفَهُ وَ احْتِمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِمَّنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُ: وَ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مُوَسَّعاً عَلَيْهِ فَحُجَّتُهُ مَالُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ فِيهِ تَعَاهُدُ الْفُقَرَاءِ بِنَوَافِلِهِ؛ وَ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ شَرِيفاً فِي نَسَبِهِ جَمِيلا فِي صُورَتِهِ فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْمَدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ أَلا يَتَطَاوَلَ عَلَى غَيْرِهِ فَيَمْنَعَ حُقُوقَ الضُّعَفَاءِ لِحَالِ شَرَفِهِ وَ جَمَالِهِ».

---

١. التوبه / ٩٢.
٢. يونس / ٩.
٣. ابراهيم / ٢٧.
۴. التوبه / ١١٥.

کسی را نمی‌یابی مگر آنکه خداوند بر او حجّت دارد و برای خدا در مورد او مشیّت است، ولی نمی‌گویم که آنان، آنچه را خواستند انجام دادند. به راستی که خداوند هدایت می‌نماید و گمراه می‌گرداند (یعنی به خودش وامی‌گذارد): مردم به چیزی که کمتر از طاقت آنهاست، مأمور نشده‌اند و هر چیزی که مردم به آن مأمور شده‌اند آنان در وسعتند (می‌توانند آن را به جا آورند) و هر چیزی که توانایی آن را ندارند از آنان برداشته شده است، ولیکن در بیشتر مردم هیچ خیر و خوبی نیست.

سپس حضرت این آیه را خواند: «بر ناتوانان و عاجزان، بیماران و کسانی که چیزی را نمی‌یابند انفاق کنند، حرج و گناهی نیست، هرگاه برای خدا و فرستاده‌اش خیر خواهی کنند. (خداوند تکلیف را از آنان برداشت) «بر نیکوکاران که خیر خواهانند، هیچ راه حرج و عتابی نیست و خدا آمرزنده مهربان است و نیز بر کسانی که از درماندگی هنگامی که نزد تو آیند تا آنها را بر مرکب سوار کنی مهیّا سازی حرج و گناهی نیست.... پس از آنان حکم برداشته شد، چرا که آنان توانایی ندارند، یا نمی‌یابند تا انفاق کنند.»

نویسندهٔ این کتاب می‌گوید: این که حضرت می‌فرماید: «خداوند هدایت می‌نماید و گمراه می‌گرداند.» به این معناست که خداوند در قیامت مؤمنان را به سوی بهشت هدایت می‌نماید و ستمکاران را از بهشت گمراه می‌سازد. جز این نیست که خداوند فرمود: «به راستی کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند پروردگارشان آنها را به سبب ایمانشان (به بهشتی) هدایت می‌کند که از زیر درختان آن، آبهای روان جاری است، در بهشتهای نعیم» و خداوند فرمود: «و خدا ستمکاران را گمراه می‌سازد.»

۱۱ ـ عبدالاعلی گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: «خداوند امور شما را درست کند! آیا در مردم وسایطی قرار داده شده که به وسیله آن به معرفت و شناخت خدا نایل آیند؟» فرمود: «نه.» عرض کردم: «پس آیا مکلّف شده‌اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند، تا معرفت پیدا کنند؟» حضرت فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان کند. خداوند هیچ کسی را جز به اندازه و گنجایش او و جز آنچه به او عطا نموده، مکلّف نمی‌کند.

راوی می‌گوید: از آن حضرت در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: «و خداوند هیچ گروهی را گمراه نمی‌سازد بعد از آن که آنها را به راه راست هدایت کند تا به آنان، آنچه را که از آن پرهیز کنند، آشکار سازد.» پرسیدم. فرمود: «تا به آنان آنچه که او را خشنود می‌سازد و آنچه که او را به خشم می‌آورد، بشناساند.»

۱۲ ـ سعدان در روایتی مرفوعه گوید: امام صادق ﷺ فرمود: خداوند هیچ نعمتی را بر بنده‌ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آنکه در مورد آن از جانب خود حجّت لازم را بر او آورده است (و از او سؤال خواهد فرمود). پس خداوند به هر کس منّت گذاشت او را توانا ساخت؛ حجّتش بر او این است که به آنچه او را مکلّف ساخته و به تحمّل و مشقّت آنکه از او به حسب پایین‌تر است از کسانی که از او ضعیف‌ترند، قیام کند و به هر کس خدا منّت گذاشت و او را توانگر ساخت، حجّتش بر او مال اوست که با آن از احوال فقرا با زیادی اموالش تعهّد و بازجویی کند و به هر کس خدا منّت گذاشت و او را بزرگوار گردانید در نسب (خانهٔ) خویش (که مراد قبیله و عشیره اوست) و او را در صورتش صاحب جمال و زیبا ساخت، حجّت خدا بر او آن است که خدا را بر این نعمت سپاس گوید و بر غیر خود گردنکشی نکند که حقوق ضعفا و ناتوانان را به جهت حال شرف و جمال و شهرتش منع کند.

۱۳. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلَّهِ وَ لا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ؛ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ وَ لا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصَمَةَ مَمْرَضَةٌ لِلْقَلْبِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله: (إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)[1] وَ قَالَ: (أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)[2] ذَرُوا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنِّي سَمِعْتُ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا كَتَبَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الأَمْرِ كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ».

۱۴. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ مَلَكاً يُسَدِّدُهُ؛ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَاناً يُضِلُّهُ» ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ)[3].

قال مصنف هذا الكتاب: إن الله عز و جل إنما يريد بعبد سوءا الذنب يرتكبه فيستوجب به أن يطبع على قلبه و يوكل به شيطانا يضله و لا يفعل ذلك به إلا باستحقاق و قد يوكل عز و جل بعبده ملكا يسدده باستحقاق أو تفضل و يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ و قال الله عز و جل: (وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)[4].

۱۵. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الاصْبَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ أَ هِيَ مُكْتَسَبَةٌ؟ فَقَالَ: «لا» فَقِيلَ لَهُ: فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ عَطَائِهِ هِيَ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ وَ لَهُمْ اكْتِسَابُ الاعْمَالِ» وَ قَالَ عليه السلام: «إِنَّ أَفْعَالَ

---

۱. القصص / ۵۶.
۲. يونس / ۹۹.
۳. الأنعام / ۱۲۵.
۴. الزخرف / ۳۶.

۱۳ ـ عقبه گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کار خود را برای خدا (و رضای او) قرار دهید و آن را برای مردم (و نشان دادن به آنها) قرار ندهید، زیرا آنچه برای خدا است، همان برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می‌فرماید) و آنچه برای مردم باشد به سوی خدا بالا نمی‌رود با مردم به جهت دین خود مخاصمه و گفت و گو نکنید، زیرا که مخاصمه قلب را بیمار می‌گرداند. به راستی که خداوند به پیامبرش فرمود: «به راستی که تو هر که را دوست می‌داری هدایت نمی‌کنی، ولیکن خدا هر که را می‌خواهد، هدایت می‌کند» و فرمود: «آیا تو مردم را مجبور می‌کنی ایمان بیاورند» مردم را واگذارید، زیرا که مردم از مردم فراگرفتند و شما از رسول خدا ﷺ فراگرفته‌اید. به راستی که من از پدرم ﷺ شنیدم همانا هرگاه خداوند بر بنده‌ای واجب کند که در این امر (تشیّع) داخل شود شتابان‌تر از داخل شدن پرنده به آشیانهٔ خود داخل می‌شود.»

۱۴ ـ سلیمان بن خالد گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «همانا هنگامی که خداوند برای بنده‌ای خیر و خوبی بخواهد در دلش نشانه‌ای از نور را پدید می‌آورد و گوشهای دلش را می‌گشاید و فرشته‌ای را بر او می‌گمارد که او را به راستی و صواب استوار بدارد و هرگاه برای بنده‌ای شرّ و بدی بخواهد، نشانهٔ سیاهی را در دلش پدید می‌آورد و گوشهای دلش را می‌بندد و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه سازد. آنگاه حضرت این آیه را خواند که می‌فرماید: «پس هر کس را خداوند بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را به اسلام می‌گشاید و هر کس را بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را تنگ و در حرج قرار می‌دهد، گویی که می‌خواهد به آسمان صعود کند».

نویسندهٔ این کتاب گوید: همانا خداوند بدی را برای بنده‌اش نمی‌خواهد مگر به جهت گناهی که مرتکب می‌شود و با آن، مستوجب می‌شود بر دلش مهر زده می‌شود، شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه سازد و با او چنین نمی‌کند، مگر به استحقاق و شایستگی او و گاهی خداوند فرشته‌ای را بر بنده‌اش می‌گمارد که او را به استحقاق و شایستگی او به تفضّل، به راستی و صواب استوار بدارد و هر کس را بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌سازد و خداوند فرمود: «و هر کس از یاد خداوند چشم بپوشد، برای او شیطانی که همنشین اوست، قرار می‌دهیم».

۱۵ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق ﷺ در مورد معرفت و شناخت پرسیدند که: «آیا معرفت، قابل کسب است؟» فرمود: «نه.» عرض شد: «در این صورت، آیا آن از کارهای خداوند و از عطای اوست؟» فرمود:

الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلْقَ تَقْدِيرٍ لا خَلْقَ تَكْوِينٍ.

و معنى ذلك أن الله تبارك و تعالى لم يزل عالما بمقاديرها قبل كونها».

۱۶. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنْ حَمْدَانَبْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ: أَ مَخْلُوقَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ؟ فَكَتَبَ عليه السلام: «أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِأَلْفَيْ عَامٍ».

۱۷. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِبْنِ مُحَمَّدٍ الاصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِبْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».



«آری، و بندگان را در آن هیچ نقشی نیست و برای آنان است که اعمال خود را کسب کنند.» آن حضرت فرمود: «همانا افعال بندگان مخلوق به خلق تقدیر است، نه خلق تکوین. به این معنا که خداوند همواره پیش از بودن آنها به مقادیر آنها عالم بوده است.»

۱۶ـ حمدان بن سلیمان گوید: طی نامه‌ای از امام رضا ؊ پرسیدم: «یا افعال بندگان مخلوقند یا نه؟ حضرت نوشت: «افعال بندگان در علم خدا دو هزار سال پیش از آفرینش بندگان، مقدّر بود.»



۱۷ـ حفص بن غیاث نخعی قاضی گوید: امام صادق ؊ فرمود: «هر کس آنچه را که می‌داند عمل نماید، از آنچه که نمی‌داند، او را بسنده است.»



۶۵. باب ذكر مجلس الرضا علي بن موسى عليه السلام مع أهل الأديان وأصحاب المقالات مثل الجاثليق ورأس الجالوت ورؤساء الصابئين والهربذ الأكبر وما كلم به عمران الصابي في التوحيد عند المأمون

۱. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الايلاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الانْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ ثُمَّ الْهَاشِمِيَّ يَقُولُ: لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام إِلَى الْمَأْمُونِ أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالاتِ مِثْلَ الْجَاثِلِيقِ وَ رَأْسِ الْجَالُوتِ وَ رُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَ الْهِرْبِذِ الاكْبَرِ وَ أَصْحَابِ زَرْدُهُشْتَ وَ قِسْطَاسٍ الرُّومِيِّ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ لِيَسْمَعَ كَلامَهُ وَ كَلامَهُمْ فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونَ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ: أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحَّبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: «إِنِّي إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تُنَاظِرُوا ابْنَ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَاغْدُوا عَلَيَّ وَ لا يَتَخَلَّفْ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا السَّمْعَ وَ الطَّاعَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبْكِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَبَيْنَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرٌ الْخَادِمُ وَ كَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ: يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ فَيَقُولُ: فِدَاكَ أَخُوكَ إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالاتِ وَ أَهْلُ الادْيَانِ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمِلَلِ فَرَأْيُكَ فِي الْبُكُورِ عَلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلامَهُمْ وَ إِنْ كَرِهْتَ كَلامَهُمْ فَلا تَتَجَشَّمْ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ خَفَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «أَبْلِغْهُ السَّلامَ وَ قُلْ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرٌ الْتَفَتَ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا نَوْفَلِيُّ أَنْتَ عِرَاقِيٌّ وَ رِقَّةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشِّرْكِ وَ أَصْحَابَ الْمَقَالاتِ؟» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يُرِيدُ الامْتِحَانَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا

بخش شصت و پنجم

مناظرهٔ امام رضا ﷺ در حضور مأمون با اهل ادیان و اصحاب مقالات همانند جاثلیق، رأس الجالوت، رؤسای صابئین هربذ بزرگ، و آنچه عمران صابئی در مورد توحید بیان کرد.

۱ ـ حسن بن محمّد نوفلی هاشمی گوید: هنگامی که امام رضا ﷺ بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد دانشمندان ادیان و اصحاب مقالات مثل جاثلیق، رأس الجالوت، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هربذ بزرگ (عالم بزرگ زردشتیان) و زردشتی‌ها، دانشمند رومیان و علمای علم کلام راگرد هم بیاورد تاگفتار و عقاید امام رضا ۷ و نیز اقوال آنان را بشنود.

فضل بن سهل آنان رافراخواند و مأمون رااز حضور واجتماع آنان مطلّع نمود. مأمون دستور داد ایشان رانزد او ببرند، همه در حضور مأمون جمع شدند، او پس از خوش آمد گویی به آنان گفت: «شما را برای امر خیری فرا خوانده‌ام، مایلم با پسر عمویم ـ که از مدینه به اینجا آمده است ـ مناظره کنید. فردا اوّل وقت به اینجا بیایید وکسی از این دستور سرپیچی نکند.» آنها همگی پذیرفته وگفتند: «ای امیرالمؤمنین! إن شاء الله فردا اوّل وقت در اینجا حاضر خواهیم شد.»

حسن بن محمّد نوفلی گوید: ما در حضور امام رضا ﷺ مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر، خادم امام رضا ﷺ وارد شد وگفت: مولای من! امیرالمؤمنین به شما سلام رساند وگفت: برادرت فدایت باد اصحاب مقالات و علمای ادیان مختلف و علمای علم کلام، از همهٔ ملل نزد من حضور دارند. آیا تمایل دارید فردا نزد ما بیایید و با آنان بحث وگفتگو کنید؟ و اگر میل ندارید خود را به زحمت نیندازید و اگر دوست دارید ما به خدمت شما بیاییم، برای ما مشکل نیست.»

حضرت فرمود: «به او سلام برسان و بگو: متوجّه منظور شما شدم، إن شاء الله خودم فردا صبح خواهم آمد.» حسن بن محمّد نوفلی گوید: وقتی یاسر رفت، حضرت رو به ماکرد، و آنگاه به من فرمود: «ای نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی‌ها سرعت فهم و صفای ذهن دارند (یعنی مطلب را خوب می‌فهمند)، نظرت دربارهٔ این گردهمایی از دانشمندان ادیان و اهل شرک توسّط پسر عمویت چیست؟»

عِنْدَكَ وَ لَقَدْ بَنَى عَلَى أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُنْيَانِ وَ بِئْسَ وَ اللَّهِ مَا بَنَى فَقَالَ لِي وَ مَا بِنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ؟ قُلْتُ: إِنَّ أَصْحَابَ الْبِدَعِ وَ الْكَلامِ خِلافُ الْعُلَمَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لا يُنْكِرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالاتِ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ وَ أَهْلُ الشِّرْكِ أَصْحَابُ إِنْكَارٍ وَ مُبَاهَتَةٍ وَ إِنِ احْتَجَجْتَ عَلَيْهِمْ أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا: صَحِّحْ وَحْدَانِيَّتَهُ وَ إِنْ قُلْتَ: إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا: أَثْبِتْ رِسَالَتَهُ ثُمَّ يُبَاهِتُونَ الرَّجُلَ وَ هُوَ يُبْطِلُ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ وَ يُغَالِطُونَهُ حَتَّى يَتْرُكَ قَوْلَهُ فَاحْذَرْهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: «يَا نَوْفَلِيُّ أَ تَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي؟» قُلْتُ: لا وَ اللَّهِ مَا خِفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لِي: «يَا نَوْفَلِيُّ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدَمُ الْمَأْمُونُ» قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ «إِذَا سَمِعَ احْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَ عَلَى الصَّابِئِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ وَ عَلَى الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِنْفٍ وَ دَحَضَتْ حُجَّتُهُ وَ تَرَكَ مَقَالَتَهُ وَ رَجَعَ إِلَى قَوْلِي عَلِمَ الْمَأْمُونُ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ هُوَ بِمُسْتَحِقٍّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَانَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ يَنْتَظِرُكَ وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَمَا رَأْيُكَ فِي إِتْيَانِهِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «تَقَدَّمْنِي فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى نَاحِيَتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ثُمَّ تَوَضَّأَ عليه السلام وُضُوءَ الصَّلاةِ، وَ شَرِبَ شَرْبَةَ سَوِيقٍ وَ سَقَانَا مِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ فَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فِي جَمَاعَةِ الطَّالِبِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ وَ الْقُوَّادُ حُضُورٌ.

فَلَمَّا دَخَلَ الرِّضَا عليه السلام قَامَ الْمَأْمُونُ وَ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ قَامَ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وُقُوفاً وَ الرِّضَا عليه السلام جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلاً عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى جَاثَلِيقَ فَقَالَ: يَا جَاثَلِيقُ، هَذَا ابْنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّنَا وَ ابْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَأُحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ وَ تُحَاجَّهُ وَ تُنْصِفَهُ فَقَالَ الْجَاثَلِيقُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أُحَاجُّ رَجُلاً يَحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابٍ أَنَا مُنْكِرُهُ وَ نَبِيٍّ لا أُومِنُ بِهِ.

عرض کردم: «قربانت گردم! می‌خواهد شما رابیازماید، و دوست دارد از معلومات تو آگاه شود و کار نامطمئن و خطرناکی کرده، به خدا سوگند به کار خطرناکی دست زده است.»

حضرت فرمودند: «نظر تو در این مورد چگونه است؟» عرض کردم: «متکلّمان و اهل بدعت، مثل علما نیستند، چون عالم مطالب درست را انکار نمی‌کند. ولی اصحاب مقالات، متکلّمان و اهل شرک، همه اهل انکار و حیران و سرگردان کننده‌اند، اگر بر اساس وحدانیّت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت: وحدانیت خدارا ثابت کن، و اگر بگویید: محمّد ﷺ رسول خداست، می‌گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می‌کنند و باعث می‌شوند خود شخص دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت شوم! از آنان حذر کن! مواظب خودت باش.»

حضرت تبسّمی کرد و فرمود: «ای نوفلی! آیا می‌ترسی آنان ادلّهٔ مرا باطل نمایند و نگذارند دلیلم را تمام کنم؟» عرض کردم: «نه، به خداسوگند! هرگز دربارهٔ شما چنین ترسی ندارم و اُمیدوارم که ـ ان شاء الله ـ خداوند شما را بر آنان پیروز کند.» حضرت فرمود: «ای نوفلی! می‌خواهی بدانی چه زمانی مأمون پشیمان می‌شود؟» گفتم: «آری.» فرمود: «هنگامی که بشنود، من با اهل تورات با توراتشان، با اهل انجیل با انجیلشان، با اهل زبور با زبورشان، با صابئین به (زبان) عبری، با زردشتیان به (زبان) فارسی، با رومیان به (زبان) رومی و با اصحاب مقالات به زبان خودشان بحث می‌کنم، و آنگاه که هر گروه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و دلیل آنها را از بین بردم و همه از سخن خود دست برداشتند و سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صددش می‌باشد، شایستهٔ او نیست. در این موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد. و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر از جانب خداوند عَلیّ عظیم.

پس بامدادان، فضل بن سهل نزد ما آمد وگفت: قربانت گردم! پسر عمویت منتظر شماست. همهٔ دعوت شدگان آمده‌اند، کی تشریف می‌آورید؟ امام رضا ؑ فرمود: شما زودتر بروید، من هم ان شاء الله به جانب شما می‌آیم.

آنگاه حضرت وضوگرفته، شربت خرما آشامید و قدری به ما داد. آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملوّ از جمعیّت بود، محمّد پسر امام جعفر صادق ؑ به همراه گروهی از فرزندان ابوطالب و هاشمیین و فرماندهان لشکری در آن مجلس حضور داشتند.

هنگامی که امام رضا ؑ وارد شد، مأمون، محمّد بن جعفر و همهٔ بنی هاشم به احترام آن حضرت برخاستند. حضرت و مأمون نشستند ولی بقیّه همان طور ایستاده بودند، تا این که مأمون دستور داد، بنشینند، و آنان نشستند، مأمون مدّتی با حضرت صحبت می‌کرد.

سپس رو به جاثلیق کرده وگفت: «ای جاثلیق! این علی بن موسی بن جعفر، پسر عموی من است، او از فرزندان فاطمه ـ دختر پیامبرما ـ و پسر علی بن ابی طالب ؑ است، دوست دارم با او صحبت و بحث کنی و حجّت آوری و انصاف بدهی و بی‌انصافی نکنی.» جاثلیق گفت: «ای امیرالمؤمنین! چگونه با

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «يَا نَصْرَانِيُّ فَإِنِ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَ تُقِرُّ بِهِ؟!» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: وَ هَلْ أَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الانْجِيلُ؟ نَعَمْ وَ اللَّهِ أُقِرُّ بِهِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِي فَقَالَ لَهُ الرِّضَا: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ وَ افْهَمِ الْجَوَابَ» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عِيسَى عليه السلام وَ كِتَابِهِ هَلْ تُنْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئاً؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَنَا مُقِرٌّ بِنُبُوَّةِ عِيسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ» وَ أَقَرَّ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسَى لَمْ يُقِرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ بِكِتَابِهِ وَ لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: أَ لَيْسَ إِنَّمَا تُقْطَعُ الاحْكَامُ بِشَاهِدَيْ عَدْلٍ؟ قَالَ: «بَلَى» قَالَ: فَأَقِمْ شَاهِدَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ مِمَّنْ لا تُنْكِرُهُ النَّصْرَانِيَّةُ وَ سَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «الْآنَ جِئْتَ بِالنَّصَفَةِ يَا نَصْرَانِيُّ أَ لا تَقْبَلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمُقَدَّمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ؟» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: وَ مَنْ هَذَا الْعَدْلُ؟ سَمِّهِ لِي قَالَ: «مَا تَقُولُ فِي يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ؟!» قَالَ: بَخْ بَخْ ذَكَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى الْمَسِيحِ قَالَ: «فَأَقْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الانْجِيلُ أَنَّ يُوحَنَّا قَالَ: إِنَّ الْمَسِيحَ أَخْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَ بَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيِّينَ فَآمَنُوا بِهِ؟!» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ وَ بَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَصِيِّهِ وَ لَمْ يُلَخِّصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ يُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ فَنَعْرِفَهُمْ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الانْجِيلَ فَتَلا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ أَ تُؤْمِنُ بِهِ؟!» قَالَ: سَدِيداً.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام لِقِسْطَاسِ الرُّومِيِّ: «كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسِّفْرِ الثَّالِثِ مِنَ الانْجِيلِ؟!» قَالَ: مَا أَحْفَظَنِي لَهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ: «أَ لَسْتَ تَقْرَأُ الانْجِيلَ؟!» قَالَ: بَلَى لَعَمْرِي قَالَ: «فَخُذْ عَلَى السِّفْرِ الثَّالِثِ فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ سَلامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَاشْهَدُوا لِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلا تَشْهَدُوا لِي» ثُمَّ قَرَأَ عليه السلام السِّفْرَ الثَّالِثَ حَتَّى إِذَا بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَقَفَ ثُمَّ قَالَ: يَا نَصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَ أُمِّهِ أَ تَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالانْجِيلِ؟!» قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِيُّ هَذَا قَوْلُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ؟!» فَإِنْ كَذَّبْتَ مَا يَنْطِقُ بِهِ الانْجِيلُ فَقَدْ كَذَّبْتَ عِيسَى وَ مُوسَى عليه السلام وَ مَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الذِّكْرَ وَجَبَ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لانَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بِكِتَابِكَ» قَالَ الْجَاثَلِيقُ: لا أُنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الانْجِيلِ وَ إِنِّي لَمُقِرٌّ بِهِ.

کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می‌کند که من به او ایمان ندارم؟» امام رضا عليه السلام فرمود: «ای نصرانی! اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم می‌پذیری و به آنان اقرار می‌کنی؟» جاثلیق گفت: «آیا می‌توانم آنچه را انجیل فرموده، ردّ کنم؟ به خدا سوگند! علی رغم میل باطنی‌ام، خواهم پذیرفت و اقرار خواهم کرد.» امام رضا عليه السلام فرمود: «اینک هرچه می‌خواهی بپرس و پاسخت را دریافت کن.» جاثلیق پرسید: «دربارهٔ نبوّت عیسی و کتاب او چه عقیده‌ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟» حضرت فرمود: «من به نبوّت عیسی و کتاب او و به آنچه اُمّتش را بدان بشارت داده و حواریان نیز آن را پذیرفته‌اند، ایمان دارم و به پیامبری عیسایی که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب او ایمان نداشته و اُمّت خود را به او بشارت نداده، کافرم.» جاثلیق گفت: «مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟» حضرت فرمود: «آری، چنین است.» جاثلیق گفت: «پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که نصرانیّت نیز آنان را می‌پذیرد، معرفی کن و از ما نیز از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه.»

امام رضا عليه السلام فرمود: «اکنون به انصاف سخن گفتی ای نصرانی، آیا شخص عادلی را که نزد حضرت مسیح، عیسی بن مریم مقام و منزلتی داشت، می‌پذیری؟» جاثلیق گفت: «این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو.» حضرت فرمود: «در مورد یوحنّای دیلمی چه می‌گویی؟» گفت: «به به! محبوب‌ترین شخص نزد مسیح را نام بردی.»

حضرت فرمود: «تو را سوگند می‌دهم! آیا در انجیل چنین نیامده که یوحنّا گفت: همانا مسیح مرا به دین محمّد عربی آگاه کرد و بشارت داد که پس از او خواهد آمد. پس من نیز به حواریان بشارت دادم و آنها به آن حضرت ایمان آوردند.» جاثلیق گفت: «در واقع یوحنّا از قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و پیامبری مردی را و نیز به اهل بیت و وصیّ او مژده داده، ولی معیّن نکرده که این موضوع چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد و آنها را نیز برای ما معرفی نکرده است، تا آنها را بشناسیم.» امام رضا عليه السلام فرمود: «اگر کسی که بتواند انجیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمّد و اهل بیت و امتش را برای تو بخواند، آیا به او ایمان می‌آوری؟» جاثلیق گفت: «ایمان استوار و راست (می‌آورم).» امام رضا عليه السلام به نسطاس رومی فرمود: «سفر سوّم انجیل را تا چه حد از حفظ هستی؟» گفت: «به تمام و کمال آن را حفظ هستم (و خوب آن را می‌دانم).» سپس حضرت رو به رأس الجالوت نمود و فرمود: «آیا انجیل خوانده‌ای؟» گفت: «آری، به جانم سوگند که می‌توانم آن را بخوانم.» حضرت فرمود: «پس سِفْر ثالث را بگیر تا من بخوانم و تو نگاه کن، اگر در آنجا مطلبی دربارهٔ محمّد و اهل بیت او ـ سلام الله علیهم ـ و نیز اُمّتش بود، برای من گواهی بده و اگر مطلبی در این باره نبود، گواهی نده.» آنگاه حضرت شروع به خواندن سفر ثالث کرد و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، توقّف کرد و فرمود: «ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش سوگند می‌دهم! آیا دانستی که من عالم به انجیل هستم؟» گفت: «آری.» سپس مطلب مربوط به محمّد و اهل بیت و امتش را تلاوت کرد. آنگاه فرمود: «حال چه می‌گویی؟ ای نصرانی! این عین گفتار عیسی بن مریم است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی در واقع موسی و عیسی عليهما السلام را تکذیب کرده‌ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است، چرا که پروردگار، پیامبر و کتاب خویش کافر شده‌ای.» جاثلیق گفت: «مطلبی را که از انجیل برایم روشن شد، انکار نمی‌کنم، بلکه

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «اشْهَدُوا عَلَى إِقْرَارِهِ» ثُمَّ قَالَ: «يَا جَاثِلِيقُ سَلْ عَمَّا بَدَالَكَ» قَالَ الْجَاثِلِيقُ: أَخْبِرْنِي عَنْ حَوَارِيِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ؟ وَ عَنْ عُلَمَاءِ الانْجِيلِ كَمْ كَانُوا؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتَ أَمَّا الْحَوَارِيُّونَ فَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلا وَ كَانَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَعْلَمُهُمْ أَلُوقَا؛ وَ أَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رِجَالٍ: يُوحَنَّا الاكْبَرُ بِأَجٍ وَ يُوحَنَّا بِقَرْقِيسِيَا وَ يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيُّ بِزجان وَ عِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ ذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عِيسَى وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ».

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «يَا نَصْرَانِيُّ وَ اللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ مَا نَنْقِمُ عَلَى عِيسَاكُمْ شَيْئاً إِلاَّ ضَعْفَهُ وَ قِلَّةَ صِيَامِهِ وَ صَلَاتِهِ» قَالَ الْجَاثِلِيقُ: أَفْسَدْتَ وَ اللَّهِ عِلْمَكَ وَ ضَعَّفْتَ أَمْرَكَ وَ مَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلاَّ أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلِ الاسْلَام قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «وَ كَيْفَ ذَلِكَ» قَالَ الْجَاثِلِيقُ: مِنْ قَوْلِكَ: إِنَّ عِيسَاكُمْ كَانَ ضَعِيفاً قَلِيلَ الصِّيَام قَلِيلَ الصَّلَاةِ وَ مَا أَفْطَرَ عِيسَى يَوْماً قَطُّ وَ لا نَامَ بِلَيْلٍ قَطُّ وَ مَا زَالَ صَائِمَ الدَّهْرِ قَائِمَ اللَّيْلِ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَ يُصَلِّي؟!» قَالَ: فَخَرِسَ الْجَاثِلِيقُ وَ انْقَطَعَ. قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا نَصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ» قَالَ: سَلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عِلْمُهَا أَجَبْتُكَ. قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قَالَ الْجَاثِلِيقُ: أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الاكْمَهَ وَ الابْرَصَ فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحِقٌّ لانْ يُعْبَدَ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الاكْمَهَ وَ الابْرَصَ فَلَمْ يَتَّخِذْهُ أُمَّتُهُ رَبّاً وَ لَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ صَنَعَ حِزْقِيلُ النَّبِيُّ عليه السلام مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَأَحْيَا خَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً؟!» ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ: «يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَجِدُ هَؤُلَاءِ فِي شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَاةِ؟! اخْتَارَهُمْ بُخْتَ‌نَصَّرُ مِنْ سَبْيِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ ثُمَّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَحْيَاهُمْ هَذَا فِي التَّوْرَاةِ لا يَدْفَعُهُ إِلاَّ الْكَافِرُ مِنْكُمْ؟!» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَ عَرَفْنَاهُ قَالَ: «صَدَقْتَ».

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «يَا يَهُودِيُّ خُذْ عَلَى هَذَا السِّفْرِ مِنَ التَّوْرَاةِ» فَتَلَا عليه السلام عَلَيْنَا مِنَ التَّوْرَاةِ آيَاتٍ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقِرَاءَتِهِ وَ يَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ: يَا نَصْرَانِيُّ أَ

بدان اذعان و اقرار دارم.» امام رضا ﷺ (به حاضران) فرمود: «بر اقرار او گواه باشید.»

آنگاه فرمود: «ای جاثلیق! آنچه می‌خواهی بپرس.» جاثلیق پرسید: «به من بگو حواریان عیسی بن مریم و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟» امام رضا ﷺ فرمود: «از فرد آگاهی پرسیدی. حواریان دوازده نفر بودند که دانشمندترین و برترین آنها «الوقا» بود. و ولی علمای نصارا سه نفر بودند: یوحنای بزرگ که در شهر «اج» بود، «یوحنّا» که در شهر «قرقیسیا» بود و یوحنّای دیلمی در «زجان» و مطالب مربوط به پیامبر ﷺ و اهل بیت و امتش نزد او بوده است و همان بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوّت آن حضرت بشارت داد.»

آنگاه فرمود: «ای نصرانی! به خدا سوگند! ما به عیسایی که به محمّد ﷺ ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به عیسی ایرادی نداریم، جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه‌اش.» جاثلیق گفت: «به خدا سوگند! دانش خود را فاسد و تباه نمودی و خود را تضعیف کردی. گمان می‌کردم تو دانشمندترین مسلمانان هستی.» امام رضا ﷺ فرمود: «مگر چطور شده است؟» جاثلیق گفت: «می‌گویی: عیسای شما ضعیف بود و کم روزه می‌گرفت. کم نماز می‌خواند، در حالی که عیسی حتّی یک روز را بدون روزه نگذرانده و حتّی یک شب نخوابید، همیشه روزها، روزه بود و شبها شب زنده‌دار!» امام رضا ﷺ فرمود: «برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟!» راوی گوید: «جاثلیق نتوانست پاسخی دهد و ساکت شد.» امام رضا ﷺ فرمود: «ای نصرانی! می‌خواهم مطلبی از تو بپرسم.» جاثلیق گفت: «بپرس، اگر جوابش را بدانم پاسخ می‌دهم.» امام رضا ﷺ پرسید: «چرا منکر هستی که عیسی، با اجازهٔ خدا مرده‌ها را زنده می‌کرد؟» جاثلیق گفت: «زیرا کسی که مرده‌ها را زنده کند، کور مادرزاد و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد، پروردگار و شایستهٔ پرستش است.»

امام رضا ﷺ فرمود: «پس همانا یسع (پیامبر ﷺ) نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی ﷺ انجام می‌داد، بر روی آب راه می‌رفت، مردگان را زنده می‌کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا می‌داد، ولی امتش او را پروردگار ندانستند و کسی او را نپرستید، و حزقیل پیامبر ﷺ نیز مثل عیسی بن مریم ﷺ مرده زنده کرد، چراکه سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد.»

آنگاه امام رضا ﷺ رو به رأس الجالوت نمود و فرمود: «ای رأس الجالوت! آیا مطالب مربوط به این گروه از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ که بخت النصر آنها را از بین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، برگزید سپس به بابل برد، پس خداوند نیز حزقیل ﷺ را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، اینک، این مطلب در تورات مذکور است و هر کس از شما آن را انکار نماید، کافر است.» رأس الجالوت گفت: «این مطلب را شنیده‌ایم، و از آن آگاه هستیم.» حضرت فرمود: «درست گفتی.»

آنگاه فرمود: «ای یهودی! حال در این سِفر از تورات، دقت کن.» سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت

فَهَؤُلاءِ كَانُوا قَبْلَ عِيسَى أَمْ عِيسَى كَانَ قَبْلَهُمْ؟! قَالَ: بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لَقَدِ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى الْجَبَّانَةِ فَنَادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ: يَا فُلانُ وَ يَا فُلانُ وَ يَا فُلانُ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ قُرَيْشٌ تَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّداً قَدْ بُعِثَ نَبِيّاً وَ قَالُوا: وَدِدْنَا أَنَّا أَدْرَكْنَاهُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الاكْمَهَ وَ الابْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ وَ الطَّيْرُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ لَمْ نَتَّخِذْهُ رَبّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ نُنْكِرْ لاحَدٍ مِنْ هَؤُلاءِ فَضْلَهُمْ فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبّاً؛ جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حِزْقِيلَ رَبّاً لانَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ.

إِنَّ قَوْماً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبُوا مِنْ بِلادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونِ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخِرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيماً فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَ تُحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنْذِرَهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ، فَقَالَ: أَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ؛ ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام خَلِيلُ الرَّحْمَنِ حِينَ أَخَذَ الطُّيُورَ وَ قَطَّعَهُنَّ قِطَعاً ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْياً إِلَيْهِ؛ ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ أَصْحَابُهُ وَ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِيَ مُوسَى وَحِيداً فَقَالَ: يَا رَبِّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَحْدِي، فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أُخْبِرُهُمْ بِهِ فَ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ.

وَ كُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ مِنْ هَذَا لا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لانَّ التَّوْرَاةَ وَ الانْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الاكْمَهَ وَ الابْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يُتَّخَذُ رَبّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هَؤُلاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَاباً مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِيُّ؟!» قَالَ الْجَاثَلِيقُ:

فرمود. یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، در شگفت شد و بدن خود را به راست و چپ حرکت می‌داد و خود را می‌جنبانید. سپس حضرت رو به جاثلیق کرد و فرمود: «ای نصرانی! آیا این گروه پیش از عیسی علیه السلام بوده‌اند یا عیسی علیه السلام پیش از آنها بود؟» گفت: «آنها پس از عیسی بوده‌اند.» امام رضا علیه السلام فرمودد: «قریش همگی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و درخواست کردند که حضرت مرده‌هایشان را زنده کند، آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام را همراه آنان به صحرا فرستاد و فرمود به صحرا برو و با صدای بلند آن گروهی را که اینها درخواست زنده شدن آنان را دارند صدا بزن که‌ای فلانی! وای فلانی! وای فلانی! محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا، می‌گوید: به اذن خدا برخیزید!» (علی علیه السلام نیز آنان را ندا داد) و همگی برخاستند، خاک‌های سر خود را می‌تکاندند.» قریشیان نیز از آنان دربارهٔ اُمورشان می‌پرسیدند و در ضمن گفتند: «آیا محمّد به عنوان پیامبر برانگیخته شده است؟» آنان گفتند: «ما دوست داشتیم ای کاش! او را درک می‌کردیم و به او ایمان می‌آوردیم، البتّه پیامبر نیز افراد کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است و با حیوانات، پرندگان، جن و شیطانها صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را ـ از غیر خدا ـ پروردگار نمی‌دانیم، در عین حال منکر فضایل این گروه از پیامبران نیستیم. شما هر زمان که عیسی علیه السلام را پروردگار بدانید، باید یسع و حزقیل را نیز خدا بدانید، چون آنان نیز مثل عیسی مردگان را زنده می‌کردند و معجزات دیگر حضرت عیسی را انجام می‌دادند.

همچنین گروهی از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسید، از ترس طاعون از شهر خود گریختند. ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت. اهل آن شهر، اطراف آنان حصاری کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند، تا استخوانهایشان پوسیدند و کهنه شدند. بعد از آن پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا می‌گذشت، از کثرت استخوانهای پوسیده در شگفت شد. خداوند به او وحی نمود: آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را بیم دهی (و دین خود را تبلیغ کنی)؟» عرض کرد: «آری، ای پروردگار من! خداوند به او وحی فرمود که آنان را صدا بزن (آن پیامبر ندا داد: ای استخوانهای پوسیده! به اذن خدا برخیزید! پس همگی زنده شده، در حالی که خاک‌ها را از سر خود می‌زدودند، برخاستند. همچنین ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام هنگامی که پرندگان را گرفت و تکه تکه نمود، و هر تکه را بر کوهی نهاد، سپس آنها را فراخواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کرده و می‌شتافتند. همچنین موسی بن عمران علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل برگزیده بود، همراه او به کوه رفتند و گفتند: تو خدای سبحان را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده آن گونه که تو دیده‌ای؟ موسی علیه السلام به آنان فرمود: من او را ندیده‌ام، ولی آنان گفتند: ما سخنان تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر این که آشکار خدا را ببینیم در نتیجه صاعقه‌ای آنها را فراگرفت و همه را سوزاند و نابود ساخت که حتی یک نفر از آنها باقی نماند. موسی تنها ماند و به خدا عرضه داشت: ای پروردگار من! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و به همراه خود آوردم، و حال تنها برمی‌گردم، چگونه قومم سخنان مرا در مورد این واقعه بپذیرند؟ اگر می‌خواستی، هم من و هم آنان را پیش از این، از بین می‌بردی، آیا ما را به خاطر آنچه نابخردان و بی عقلان انجام داده‌اند هلاک می‌سازی؟ پس خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده کرد.

پس هیچ یک از مواردی را که برای تو بیان نمودم نمی‌توانی رد کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است. اگر هر کس، مردگان را زنده می‌کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می‌دهد ـ غیر از خدا ـ

الْقَوْلُ قَوْلُكَ وَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ.

ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ: «يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلْكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوباً نَبَأَ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ: إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدّاً جِدّاً تَسْبِيحاً جَدِيداً فِي الْكَنَائِسِ الْجُدُدِ فَلْيَفْزَعْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ؟! قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثَلِيقِ: «يَا نَصْرَانِيُّ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا؟» قَالَ: أَعْرِفُهُ حَرْفاً حَرْفاً قَالَ الرِّضَا عليه السلام لَهُمَا: «أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَابِساً جَلَابِيبَ النُّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ؟ فَقَالا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: يَا نَصْرَانِيُّ هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَ رَبِّكُمْ وَ الْفَارِقْلِيطَا جَاءٍ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبْدِي فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ؟ فَقَالَ الْجَاثَلِيقُ: مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِمَّا فِي الْإِنْجِيلِ إِلاَّ وَ نَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ فَقَالَ: أَ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتاً يَا جَاثَلِيقُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا جَاثَلِيقُ أَ لَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ؟!» قَالَ لَهُ: مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلاَّ يَوْماً وَاحِداً حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضّاً طَرِيّاً فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا يُوحَنَّا وَ مَتَّى فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتَكَ بِسِرِّ الْإِنْجِيلِ وَ عُلَمَائِهِ فَإِنْ كَانَ كَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ إِنَّمَا وَقَعَ الِاخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمُ الْيَوْمَ فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ وَ لَكِنِّي مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ؛ اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا افْتُقِدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ: قُتِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ وَ أَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمْ أَلُوقَا وَ مرقابوس: إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْراً سِفْراً فِي كُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ وَ لَا تُخْلُوا الْكَنَائِسَ؛ فَإِنَّا سَنَتْلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْراً سِفْراً حَتَّى نَجْمَعَهُ لَكُمْ كُلَّهُ فَقَعَدَ أَلُوقَا وَ مرقابوس وَ يُوحَنَّا وَ مَتَّى وَ وَضَعُوا لَهُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا

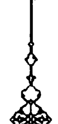
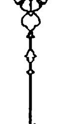
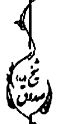



پروردگار باشد، پس همهٔ این گروه را پروردگاران بدان، حال ای نصرانی! چه می‌گویی؟» جاثلیق گفت: «آری حرف، حرف شماست و معبودی جز خدا نیست (و عیسی خدا نیست).»

سپس حضرت رو به رأس الجالوت نمود و فرمود: ای یهودی! رو به من آور! تو را به ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران ﷺ نازل شد سوگند می‌دهم! آیا خبر محمّد ﷺ و امتش در تورات، موجود هست که می‌گوید: هنگامی که دوران امت آخر، پیروان آن شتر سوار بیایند، و خداوند را زیاد تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهایی نو، بایستی بنی اسرائیل به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا دلهایشان آرامش یابد، زیرا آنان شمشیرهایی به دست دارند که به وسیلهٔ آن شمشیرها از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می‌گیرند. آیا این مطلب، همین گونه در تورات نوشته شده است؟» رأس الجالوت گفت: «آری، ما نیز آن را همین گونه در تورات یافته‌ایم.»




سپس به جاثلیق فرمود: «ای نصرانی! با کتاب شعیا در چه حدی آشنا هستی؟» گفت: «آن را حرف به حرف می‌دانم.» سپس به آن دو فرمود: «آیا قبول دارید که این مطلب از گفته‌های اوست که می‌گوید: ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم، در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود؟» آن دو پاسخ دادند: «شعیا چنین چیزی گفته است.» امام رضا ﷺ فرمود: «ای نصرانی! آیا با این گفتهٔ عیسی ﷺ در انجیل آشنا هستی که (فرمود): من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم خواهم رفت، و فارقلیطا (که بین حق و باطل فرق می‌گذارد) خواهد آمد. هموست که به سود من به حق گواهی خواهد داد همان گونه که من برای او گواهی دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوایی‌های امت‌ها را آشکار خواهد ساخت، و اوست که ستون خیمهٔ کفر را خواهد شکست.» جاثلیق گفت: «هر چه از انجیل بخوانی ما به آن اقرار داریم.» حضرت فرمود: «ای جاثلیق! آیا می‌پذیری که این مطلب در انجیل موجود است؟» گفت: «آری.» امام رضا ﷺ فرمود: «ای جاثلیق! آیا به من نمی‌گویی هنگامی که انجیل اوّل راگم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید؟ و چه کسی این انجیل را برای شما وضع نمود؟» گفت: «ما فقط یک روز انجیل راگم کردیم تا این که آن را تر و تازه پیدا کردیم، یوحنا و متّی آن را برای ما پیدا کردند.» امام رضا ﷺ به او فرمود: «چقدر شناخت تو نسبت به قصهٔ این انجیل و علمای آن کم است؟! اگر این مطلب همان طور باشد که تو می‌گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ فقط این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست شماست، اگر مثل روز اوّل بود، در آن اختلاف نمی‌کردید، ولی من مطلب را برای تو روشن می‌کنم: بدان! هنگامی که انجیل اول ناپدید شد، نصارا نزد علمای خود گرد آمدند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل راگم کرده‌ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟


الوقا و مرقابوس گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شنبه سفر به سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه‌ها را خالی نگذارید، که ما هر یک شنبه، سِفر به سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل جمع‌آوری شود. سپس الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم

افتقدتُم الانجيلَ الاوّلَ وَ إنّما كانَ هؤُلاءِ الاربَعَةُ تلاميذَ التّلاميذِ الاوّلينَ أعلِمْتَ ذٰلِكَ؟»

قالَ الْجاثِليقُ: أمّا هٰذا فَلَمْ أعْلَمْهُ وَ قَدْ عَلِمْتُهُ الآنَ وَ قَدْ بانَ لي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالانْجيلِ وَ سَمِعْتُ أشْياءَ مِمّا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبي أنّها حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ كَثيراً مِنَ الْفَهْمِ فَقالَ لَهُ الرِّضا عليه السلام: «فَكَيْفَ شَهادَةُ هؤُلاءِ عِنْدَكَ» قالَ: جائِزَةٌ، هؤُلاءِ عُلَماءُ الانْجيلِ وَ كُلُّ ما شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ فَقالَ الرِّضا لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ: «اشْهَدُوا عَلَيْهِ» قالُوا: قَدْ شَهِدْنا.

ثُمَّ قالَ لِلْجاثِليقِ: «بِحَقِّ الابْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أنَّ مَتّى قالَ: إنَّ الْمَسيحَ هُوَ ابْنُ داوُدَ بْنِ إبْراهيمَ بْنِ إسْحاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذا بْنِ حضرون؟! وَ قالَ مرقابوس في نِسْبَةِ عيسَى ابْنِ مَرْيَمَ: إنَّهُ كَلِمَةُ اللّٰهِ أحَلَّها في جَسَدِ الآدَمِيِّ فَصارَتْ إنْساناً وَ قالَ ألُوقا إنَّ عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ كانا إنْسانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ فَدَخَلَ فيهِما رُوحُ الْقُدُسِ؟ ثُمَّ إنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهادَةِ عيسَى عَلى نَفْسِهِ: حَقّاً أقُولُ لَكُمْ يا مَعْشَرَ الْحَوارِيّينَ: إنَّهُ لا يَصْعَدُ إلَى السَّماءِ إلاّ ما نَزَلَ مِنْها إلاّ راكِبَ الْبَعيرِ خاتَمَ الانْبِياءِ فَإنَّهُ يَصْعَدُ إلَى السَّماءِ وَ يَنْزِلُ فَما تَقُولُ في هٰذَا الْقَوْلِ؟» قالَ الْجاثَليقُ: هٰذا قَوْلُ عيسَى لا نُنْكِرُهُ.

قالَ الرِّضا عليه السلام: «فَما تَقُولُ في شَهادَةِ ألُوقا وَ مرقابوس وَ مَتّى عَلى عيسَى وَ ما نَسَبُوهُ إلَيْهِ؟» قالَ الْجاثِليقُ: «كَذَبُوا عَلى عيسَى» قالَ الرِّضا عليه السلام: «يا قَوْمِ ألَيْسَ قَدْ زَكّاهُمْ وَ شَهِدَ أنَّهُمْ عُلَماءُ الانْجيلِ وَ قَوْلَهُمْ حَقٌّ؟!» فَقالَ الْجاثِليقُ: يا عالِمَ الْمُسْلِمينَ أُحِبُّ أنْ تُعْفِيَني مِنْ أمْرِ هؤُلاءِ قالَ الرِّضا عليه السلام: «فَإنّا قَدْ فَعَلْنا سَلْ يا نَصْرانِيُّ عَمّا بَدا لَكَ قالَ الْجاثِليقُ لِيَسْألْكَ غَيْري فَلا وَ حَقِّ الْمَسيحِ ما ظَنَنْتُ أنَّ في عُلَماءِ الْمُسْلِمينَ مِثْلَكَ.

فَالْتَفَتَ الرِّضا عليه السلام: إلى رَأْسِ الْجالُوتِ فَقالَ لَهُ: تَسْألُني أوْ أسْألُكَ؟» قالَ: بَلْ أسْألُكَ وَ لَسْتُ أقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إلاّ مِنَ التَّوْراةِ أوْ مِنَ الانْجيلِ أوْ مِنْ زَبُورِ داوُدَ أوْ مِمّا في صُحُفِ إبْراهيمَ وَ مُوسَى فَقالَ الرِّضا عليه السلام: «لا تَقْبَلْ مِنّي حُجَّةً إلاّ بِما تَنْطِقُ بِهِ التَّوْراةُ عَلى لِسانِ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ وَ الانْجيلُ عَلى لِسانِ عيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورُ عَلى لِسانِ داوُدَ» فَقالَ رَأْسُ الْجالُوتِ: مِنْ أيْنَ تُثْبِتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ؟ قالَ الرِّضا عليه السلام: «شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ صلى الله عليه وآله مُوسَى بْنُ عِمْرانَ وَ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ داوُدُ خَليفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الارْضِ» فَقالَ لَهُ: أثْبِتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ قالَ الرِّضا عليه السلام: «هَلْ تَعْلَمُ يا يَهُودِيُّ أنَّ مُوسَى أوْصَى بَني إسْرائيلَ فَقالَ

شدن انجیل اوّل برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگرد، شاگردان نخستین بودند، آیا این موضوع را می‌دانستی ؟»

جاثلیق گفت: «من تا به حال این موضوع را نمی‌دانستم، و اکنون از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می‌دانستی از شما شنیدم، دلم گواهی می‌دهد که آنها حق است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم.» امام رضا ﷺ فرمود: «به عقیدهٔ تو، شهادت این گروه چگونه است ؟» گفت: «شهادت اینها کاملاً قابل قبول است، چراکه این گروه علمای انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان گواهی دهند، حق است.» امام رضا ﷺ به مأمون و حاضران از اهل بیتش و سایرین فرمود: «شما بر او گواه باشید. گفتند: ما گواه هستیم.»

سپس حضرت به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی ﷺ) و مادرش (مریم ﷺ) سوگند می‌دهم! آیا می‌دانی که متّی گفت: مسیح، فرزند داود پسر ابراهیم پسر اسحاق پسر یعقوب پسر یهودا پسر خضرون است.» و مرقابوس دربارهٔ اصل و نسب عیسی بن مریم ﷺ گفت: او کلمه و سخن خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان درآمد.

و الوقا گفت: «عیسی بن مریم ﷺ و مادرش انسانهایی بودند از گوشت و خون که روح القدس در آنان حلول کرد، آنگاه تو گواهی عیسی را نسبت به خودش که فرمود: به حق به شما می‌گویم ای گروه حواریان! به راستی که به سوی آسمان صعود نمی‌کند مگر آن که چیزی از آن فرود می‌آید، مگر آن شتر سوار که خاتم پیامبران است، زیرا او به آسمان صعود می‌کند و نزول می‌نماید. در این مورد چه می‌گویی ؟» جاثلیق گفت: «این سخن عیسی ﷺ است و ما آن را منکر نیستیم.» امام رضا ﷺ به او فرمود: در مورد شهادت الوقا، مرقابوس، و متی بر علیه عیسی و آنچه نسبت داده‌اند، چه می‌گویی ؟» جاثلیق گفت: «آنها بر عیسی دروغ بسته‌اند.» امام رضا ﷺ فرمود: «ای گروه! مگر خودتان آنها را تزکیه نکردید و گواهی ندادید که آنان دانشمندان از انجیل هستند و سخنشان حق است ؟» جاثلیق گفت: «ای دانشمند مسلمانان! من دوست دارم که مرا در مورد این گروه عفو کنی.» امام رضا ﷺ فرمود: «ما چنین کردیم (و تو را معاف داشتیم)، ای نصرانی! هرچه می‌خواهی بپرس!» جاثلیق گفت: «باید غیر من از تو بپرسد (نه من)، به حق مسیح! من گمان نمی‌کردم که در علمای مسلمانان مانند شما باشد.»

امام رضا ﷺ به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: «تو سؤال می‌کنی، یا من بپرسم ؟» او گفت: «من سؤال می‌کنم و فقط حجّت و پاسخی را می‌پذیرم که یا از تورات باشد، یا از انجیل و یا از زبور داود، یا از صحف ابراهیم.» امام رضا ﷺ فرمود: «حجّت و جوابی را از من نپذیر مگر این که از تورات موسی، یا انجیل عیسی، یا زبور داوود باشد.» رأس الجالوت گفت: «نبوّت محمّد ﷺ را چگونه اثبات می‌کنی ؟» امام رضا ﷺ فرمود: «موسی بن عمران ﷺ، عیسی بن مریم ﷺ، داوود ﷺ خلیفهٔ خدا در زمین، به نبوّت و پیامبری او گواهی داده‌اند.» او گفت: «گفتهٔ موسی بن عمران را ثابت کن.» امام رضا ۷ فرمود: «ای یهودی! آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل

لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ هُوَ مِنْ إِخْوَتِكُمْ فَبِهِ فَصَدِّقُوا وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا؟ فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةً غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ النَّسَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام؟» فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ.

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؟!» قَالَ: لَا، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَ وَ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ؟!» قَالَ: نَعَمْ وَ لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ لِي مِنَ التَّوْرَاةِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التَّوْرَاةَ تَقُولُ لَكُمْ: جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَنَا أُخْبِرُكَ بِهِ أَمَّا قَوْلُهُ: جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عليه السلام عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ وَ قَالَ شَعْيَا النَّبِيُّ فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَاةِ رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا رَاكِبٌ عَلَى حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ؟!» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبِّرْنِي بِهِمَا.

قَالَ عليه السلام: «أَمَّا رَاكِبُ الْحِمَارِ فَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ أَمَّا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ ص أَ تُنْكِرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَاةِ؟!» قَالَ: لَا مَا أُنْكِرُهُ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «هَلْ تَعْرِفُ حيقوق النَّبِيَّ؟» قَالَ: نَعَمْ إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ قَالَ عليه السلام: «فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ: جَاءَ اللَّهُ بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتِهِ يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْقُرْآنَ أَ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُؤْمِنُ بِهِ؟» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْقُوقُ عليه السلام وَ لَا نُنْكِرُ قَوْلَهُ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «وَ قَدْ قَالَ دَاوُدُ فِي زَبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرَأُ اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفَتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيّاً أَقَامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفَتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؟!» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ نَعْرِفُهُ وَ لَا نُنْكِرُهُ وَ لَكِنْ عَنَى بِذَلِكَ عِيسَى وَ أَيَّامُهُ هِيَ الْفَتْرَةُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «جَهِلْتَ إِنَّ عِيسَى لَمْ يُخَالِفِ السُّنَّةَ وَ قَدْ كَانَ مُوَافِقاً لِسُنَّةِ التَّوْرَاةِ حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ: إِنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْفَارَقْلِيطَا جَاءٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يُخَفِّفُ

سفارش نمود و گفت: به زودی پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او بشنوید (و اطاعت نمایید)، آیا برای بنی‌اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل می‌دانی؟ آیا قرابت و خویشاوندی از اسماعیل و نسبت و رابطهٔ بین آن دو را از طرف ابراهیم ﷺ می‌دانی؟» رأس الجالوت گفت: «آری، این گفتهٔ موسی است و ما آن را ردّ نمی‌کنیم.» حضرت فرمود: «آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمّد ﷺ آمده است؟» گفت: «نه.» امام رضا ﷺ فرمود: «آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟» گفت: «آری، صحیح است، ولی دوست دارم صحّت آن را از تورات برایم ثابت کنی.» امام رضا ﷺ فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می‌گوید: نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید؟» رأس الجالوت گفت: «با این کلمات آشنا هستم، ولی تفسیر آنها را نمی‌دانم.» امام رضا ﷺ فرمود: من آن را برای تو می‌گویم، این سخن او که: نور از کوه طور سینا آمده است همان وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی ﷺ فرود آمد و این گفتار او که: از کوه ساعیر بر ما درخشید همان کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم ﷺ وحی فرمود (و او بر بالای آن بود. و این سخن او که: از کوه فاران بر ما آشکار گردید. پس آن کوهی از کوه‌های مکه است که فاصله‌اش تا مکه یک روز است، و شعیای پیامبر ﷺ - طبق گفتهٔ تو و دوستانت - در تورات گفته است: «دو سوار را می‌بینم که زمین برایشان می‌درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر، پس سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟»

رأس الجالوت گفت: «من آنان را نمی‌شناسم، آنها را معرفی کن.» حضرت فرمود: «آن که بر درازگوش سوار است، عیسی ﷺ است و آن شتر سوار محمّد ﷺ. آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟» گفت: «نه، این را انکار نمی‌کنم.» آنگاه امام رضا ﷺ فرمود: «آیا حیقوق پیامبر ﷺ را می‌شناسی؟» گفت: آری می‌شناسم.»

حضرت فرمود: «حیقوق ﷺ چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می‌گوید -: خداوند از کوه فاران «بیان» را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن احمد وامتش پر شده است، لشکرش بر دریا حمله می‌کنند چنان که در خشکی حمله می‌کنند پس از ویرانی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می‌آورد - و منظور از کتاب، قرآن است - آیا این مطلب را می‌شناسی و ایمان داری؟» رأس الجالوت گفت: «این مطالب را حیقوق ﷺ گفته است و ما منکر قول او نیستیم.» امام رضا ﷺ فرمود: «داوود در زبورش - که تو نیز آن را می‌خوانی - گفته است: خداوندا! برپا کنندهٔ سنّت بعد از فترت را برانگیز.» آیا پیامبری غیر از محمّد ﷺ را می‌شناسی که پس از دوران فترت، سنت (الهی) را زنده و برپا کرده باشد؟»

رأس الجالوت گفت: «این سخن داوود است و آن را می‌پذیریم و منکر نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است.» امام رضا ﷺ فرمود: «تو نمی‌دانی و اشتباه می‌کنی. عیسی با سنّت تورات مخالفت نکرد. بلکه موافق آن بود تا آن گاه که خداوند او را به نزد خود، بالا برد و در انجیل چنین آمده است: همانا پسر زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که

الآصَارَ وَ يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ أَنَا جِئْتُكُمْ بِالامْثَالِ وَ هُوَ يَأْتِيكُمْ بِالتَّأْوِيلِ أَتُؤْمِنُ بِهٰذَا فِي الانْجِيلِ؟!» قَالَ: نَعَمْ لا أُنْكِرُهُ.

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَسْأَلُكَ عَنْ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ» فَقَالَ: سَلْ، قَالَ: «مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنَّ مُوسَى ثَبَتَتْ نُبُوَّتُهُ؟» قَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الانْبِيَاءِ قَبْلَهُ قَالَ لَهُ: «مِثْلِ مَاذَا؟» قَالَ: مِثْلِ فَلْقِ الْبَحْرِ وَ قَلْبِهِ الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى وَ ضَرْبِهِ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ وَ إِخْرَاجِهِ يَدَهُ بَيْضَاءَ لِلنَّاظِرِينَ وَ عَلامَاتٍ لا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهَا قَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «صَدَقْتَ إِذَا كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ أَ فَلَيْسَ كُلُّ مَنِ ادَّعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ جَاءَ بِمَا لا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقُهُ؟» قَالَ: لا لانَّ مُوسَى لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ قُرْبِهِ مِنْهُ وَ لا يَجِبُ عَلَيْنَا الاقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مَنِ ادَّعَاهَا حَتَّى يَأْتِيَ مِنَ الاعْلامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَكَيْفَ أَقْرَرْتُمْ بِالانْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ مُوسَى عليه السلام وَ لَمْ يَفْلِقُوا الْبَحْرَ وَ لَمْ يَفْجُرُوا مِنَ الْحَجَرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ عَيْناً وَ لَمْ يُخْرِجُوا أَيْدِيَهُمْ بَيْضَاءَ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَى يَدَهُ بَيْضَاءَ وَ لَمْ يَقْلِبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى؟!» قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: قَدْ خَبَّرْتُكَ أَنَّهُ مَتَى جَاءُوا عَلَى دَعْوَى نُبُوَّتِهِمْ مِنَ الآيَاتِ بِمَا لا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَ لَوْ جَاءُوا بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ مُوسَى أَوْ كَانَ عَلَى غَيْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى وَجَبَ تَصْدِيقُهُمْ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الاقْرَارِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ قَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الاكْمَهَ وَ الابْرَصَ وَ يَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّٰهِ؟» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: يُقَالُ: إِنَّهُ فَعَلَ ذٰلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ قَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: «أَ رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى مِنَ الآيَاتِ شَاهَدْتَهُ؟!» أَ لَيْسَ إِنَّمَا جَاءَ فِي الاخْبَارِ بِهِ مِنْ ثِقَاتِ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذٰلِكَ؟! قَالَ: بَلَى قَالَ: «فَكَذٰلِكَ أَتَتْكُمُ الاخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَكَيْفَ صَدَّقْتُمْ بِمُوسَى وَ لَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَى؟!» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «وَ كَذٰلِكَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ مَا جَاءَ بِهِ وَ أَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللّٰهُ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيماً فَقِيراً رَاعِياً أَجِيراً لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَاباً وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قِصَصُ الانْبِيَاءِ وَ أَخْبَارُهُمْ حَرْفاً حَرْفاً وَ أَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَ مَا يَعْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَ جَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لا

سنگینی‌ها و سختی‌ها را آسان کرده (تکالیف شاقه را آسان می‌سازد) و همه چیز را برای شما تفسیر و بیان می‌کند، و همان گونه که من برای او گواهی می‌دهم او نیز برای من گواهی می‌دهد. من امثال (قصه و داستانی که در بین مردم مشهور است) را برای شما آورده و او تأویل را برایتان خواهد آورد. آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟» گفت: «آری، آن را انکار نمی‌کنم.»

امام رضا ﷺ فرمود: «ای رأس الجالوت! از تو در مورد پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم.» عرض کرد: «بپرس.» فرمود: «دلیل بر ثبوت نبوّت و پیامبری موسی چیست؟» مرد یهودی گفت: «معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند.» حضرت فرمود: «مثل چه چیز؟» گفت: «مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به ماری که می‌شتافت، زدن عصا به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، بیرون آوردن دست سفید و درخشنده برای ناظران و همچنین آیات و نشانه‌هایی که دیگران توان آن را نداشته و ندارند.» امام رضا ﷺ فرمود: «راست گفتی. هرگاه دلیل موسی بر حقّانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران توان انجام آن را نداشتند، آیا این گونه نیست که هر کس که ادّعای نبوت کند، سپس کاری انجام دهد که دیگران توان انجام آن را نداشته باشند تصدیقش بر شما واجب باشد؟» گفت: «نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس ادّعای نبوت کند، بر ما واجب نیست، به او ایمان بیاوریم، مگر این که معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد.» امام رضا ﷺ فرمود: «پس چگونه به انبیایی که پیش از موسی ﷺ بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از سنگ، دوازده چشمه روان نساختند، و همانند موسی دست سفید بیرون نیاوردند، و عصا را به ماری که می‌شتافت تبدیل نکردند؟» یهودی گفت: «من که گفتم، هرگاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند ـ هر چند غیر از معجزات موسی باشد ـ تصدیقشان واجب است.» امام رضا ﷺ فرمود: «ای رأس الجالوت پس چرا به عیسی بن مریم ﷺ ایمان نمی‌آوری؟ با این که او مردگان را زنده می‌کرد، افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می‌داد و از گِل، به شکل پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید و آن به اذن خداوند به پرنده‌ای زنده تبدیل می‌شد؟»

رأس الجالوت گفت: «می‌گویند او این کارها را انجام می‌داد، ولی ما آن را ندیده‌ایم.» امام رضا ﷺ فرمود: «آیا معجزاتی را که موسی انجام داده است دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد مورد اطمینان اصحاب موسی به شما نرسیده است؟» گفت: «آری، رسیده است.» حضرت فرمود: «همچنین دربارهٔ معجزات عیسی بن مریم ﷺ اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی ﷺ را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید، ولی به عیسی ﷺ ایمان نیاورید و او را تصدیق نکردید؟» مرد یهودی پاسخی نداد.

امام رضا ﷺ فرمود: «همچنین است موضوع نبوّت محمّد ﷺ و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا برانگیخته شده باشد، از جملهٔ معجزات آن حضرت این است که یتیمی فقیر بود ـ که چوپانی می‌کرد و اجرت می‌گرفت ـ هیچ کتاب و دانشی نیاموخته بود و نزد معلّمی نیز آمد و شد نداشت. با این همه قرآنی آورد که قصص پیامبران ﷺ و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا روز رستاخیز بازگو کرده است و از رازهای آنها و کارهایی که در خانه انجام می‌دادند، خبر می‌داد، و آیات و معجزه‌هایی آورده که نمی‌توان شمرد.

تُحْصَى» قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبَرُ عِيسَى وَ لا خَبَرُ مُحَمَّدٍ وَ لا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَهُمَا بِمَا لَمْ يَصِحَّ.

قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «فَالشَّاهِدُ الَّذِي شَهِدَ لِعِيسَى وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله شَاهِدُ زُورٍ؟!» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ دَعَاعليه السلام بِالْهِرْبِذِ الاكْبَرِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَاعليه السلام: «أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدُهُشْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حُجَّتُكَ عَلَى نُبُوَّتِهِ؟» قَالَ: إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ لَكِنَّ الاخْبَارَ مِنْ أَسْلافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ؟!» فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ عليه السلام: «أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَتْكُمُ الاخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ؟!» قَالَ: بَلَى قَالَ: «فَكَذَلِكَ سَائِرُ الامَمِ السَّالِفَةِ أَتَتْهُمُ الاخْبَارُ بِمَا أَتَى بِهِ النَّبِيُّونَ وَ أَتَى بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله فَمَا عُذْرُكُمْ فِي تَرْكِ الاقْرَارِ لَهُمْ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزَرْدُهُشْتَ مِنْ قِبَلِ الاخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ فَانْقَطَعَ الْهِرْبِذُ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرِّضَاعليه السلام: «يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الاسْلامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشِمٍ».

فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِئُ وَ كَانَ وَاحِداً فِي الْمُتَكَلِّمِينَ فَقَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْ لا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى مَسْأَلَتِكَ لَمْ أُقْدِمْ عَلَيْكَ بِالْمَسَائِلِ وَ لَقَدْ دَخَلْتُ الْكُوفَةَ وَ الْبَصْرَةَ وَ الشَّامَ وَ الْجَزِيرَةَ وَ لَقِيتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقَعْ عَلَى أَحَدٍ يُثْبِتُ لِي وَاحِداً لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِماً بِوَحْدَانِيَّتِهِ أَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِئُ فَأَنْتَ هُوَ» فَقَالَ: أَنَا هُوَ فَقَالَ عليه السلام: «سَلْ يَا عِمْرَانُ وَ عَلَيْكَ بِالنَّصَفَةِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ الْخَطَلَ وَ الْجَوْرَ» قَالَ: وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلاَّ أَنْ تُثْبِتَ لِي شَيْئاً أَتَعَلَّقُ بِهِ فَلا أَجُوزَهُ قَالَ عليه السلام: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ» فَازْدَحَمَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

فَقَالَ عِمْرَانُ الصَّابِئُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الاوَّلِ وَ عَمَّا خَلَقَ قَالَ عليه السلام: «سَأَلْتَ فَافْهَمْ أَمَّا الْوَاحِدُ فَلَمْ يَزَلْ وَاحِداً كَائِناً لا شَيْءَ مَعَهُ بِلا حُدُودٍ وَ لا أَعْرَاضٍ وَ لا يَزَالُ كَذَلِكَ ثُمَّ خَلَقَ خَلْقاً مُبْتَدَعاً مُخْتَلِفاً بِأَعْرَاضٍ وَ حُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لا فِي شَيْءٍ أَقَامَهُ وَ لا فِي شَيْءٍ حَدَّهُ وَ لا عَلَى شَيْءٍ حَذَاهُ وَ لا مَثَّلَهُ لَهُ فَجَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ الْخَلْقِ صَفْوَةً وَ غَيْرَ صَفْوَةٍ وَ اخْتِلافاً وَ ائْتِلافاً وَ أَلْوَاناً وَ ذَوْقاً وَ طَعْماً لا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ وَ لا لِفَضْلِ مَنْزِلَةٍ لَمْ يَبْلُغْهَا إِلاَّ بِهِ وَ لا رَأَى لِنَفْسِهِ فِيمَا خَلَقَ زِيَادَةً وَ لا نُقْصَاناً تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمْرَانُ؟» قَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهِ

رأس الجالوت گفت: «مسألهٔ عیسی و محمّد از نظر ما به ثبوت و صحّت نرسیده است و برای ما جایز نیست به آنچه که ثابت نشده است، اقرار کنیم.» امام رضا عليه السلام فرمود: «پس شاهدی که برای عیسی عليه السلام و محمّد صلى الله عليه وآله گواهی داد، شاهد زور است که دروغ گفته است؟» یهودی پاسخی نداد.

آنگاه امام رضا۷ هربذ بزرگ را فرا خواند و فرمود: «به من بگو که دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟» گفت: «او چیزهایی آورده که پیش از او کسی نیاورده است، ما، خود او را ندیده‌ایم، ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، بنابراین از او پیروی می‌کنیم.» حضرت فرمود: «مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید؟» گفت: «آری، همین طور است.» حضرت فرمود: «سایر امت‌های گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، پس عذر شما در عدم اقرار به آنان چیست؟ چراکه شما به زردشت جز از جانب اخبار متواتر - که او چیزی آورده و دیگران نیاورده‌اند - اقرار نکرده‌اید.» هربذ در جایگاهش خشکش زد و نتوانست سخن بگوید! سپس امام رضا عليه السلام فرمود: «ای قوم! اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد چیزی بپرسد، بدون خجالت و شرم بپرسد.» در این هنگام عمران صابی - که از متکلمان یگانه‌ای بود که نظیر نداشت - برخاست و گفت: «ای دانشمندترین مردم! اگر به پرسش فرا نخوانده بودی، اقدام به پرسش نمی‌کردم، چراکه من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده‌ام، و با متکلمان بسیاری ملاقات کرده‌ام، ولی کسی را نیافته‌ام که بتواند وجود «واحد» ی راکه غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیّت نباشد برایم ثابت کند، آیا به من اجازهٔ پرسش می‌دهی؟» امام رضا۷ فرمود: «اگر در بین جمعیّت عمران صابی حاضر باشد، حتماً تو هستی.» گفت: «آری، خودم هستم.» حضرت فرمود: «بپرس ای عمران، ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و بیهوده و فاسد و منحرف ازحق بپرهیز.» عمران گفت: «به خدا سوگند ای سرورم! فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوانم به آن چنگ بزنم و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگری نروم.» حضرت فرمود: «آنچه می‌خواهی بپرس.»

پس اهل مجلس همگی ازدحام کردند و به یکدیگر نزدیک شدند، عمران صابی گفت: «به من بگو نخستین موجود و آنچه را آفرید، چه بود؟» حضرت فرمود: «اینک که پرسیدی، پس خوب دقّت کن! واحد همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بدون هیچ گونه حدود و اعراضی، و همیشه نیز این گونه خواهد بود. سپس بدون هیچ سابقهٔ پیشین، مخلوقی را با گونه‌ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف. نه آن را در چیزی قرار داد و نه در چیزی محدود نمود و نه آن را در چیزی برابر ساخت، و نه چیزی را مانند او کرد. و پس از آن، مخلوقات را (به صورت‌های مختلف) خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون این که نیازی به آنها داشته باشد، یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این آفرینش نیاز داشته باشد و در این آفرینش، برای خود، زیادی و نقصانی ندید، ای عمران! آیا این مطالب را می‌فهمی؟» گفت: «آری به خدا سوگند،

يا سَيِّدِي.

قالَ عليه السلام: «وَ اعْلَمْ يا عِمْرانُ أَنَّهُ لَوْ كانَ خَلَقَ ما خَلَقَ لِحاجَةٍ لَمْ يَخْلُقْ إِلاَّ مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حاجَتِهِ وَ لَكانَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ أَضْعافَ ما خَلَقَ؛ لأَنَّ الأَعْوانَ كُلَّما كَثُرُوا كانَ صاحِبُهُمْ أَقْوَى وَ الْحاجَةُ يا عِمْرانُ لا يَسَعُهَا؛ لأَنَّهُ لَمْ يُحْدِثْ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئاً إِلاَّ حَدَثَتْ فِيهِ حاجَةٌ أُخْرَى وَ لِذلِكَ أَقُولُ: لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحاجَةٍ وَ لَكِنْ نَقَلَ بِالْخَلْقِ الْحَوائِجَ بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِلا حاجَةٍ مِنْهُ إِلَى مَنْ فَضَّلَ وَ لا نَقِمَةٍ مِنْهُ عَلَى مَنْ أَذَلَّ فَلِهذا خَلَقَ». قالَ عِمْرانُ: يا سَيِّدِي هَلْ كانَ الْكائِنُ مَعْلُوماً فِي نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ؟ قالَ الرِّضا عليه السلام: «إِنَّما تَكُونُ الْمَعْلَمَةُ بِالشَّيْءِ لِنَفْيِ خِلافِهِ وَ لِيَكُونَ الشَّيْءُ نَفْسُهُ بِما نُفِيَ عَنْهُ مَوْجُوداً وَ لَمْ يَكُنْ هُناكَ شَيْءٌ يُخالِفُهُ فَتَدْعُوهُ الْحاجَةُ إِلَى نَفْيِ ذلِكَ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ بِتَحْدِيدِ عِلْمِ مِنْها؛ أَ فَهِمْتَ يا عِمْرانُ؟» قالَ: نَعَمْ وَ اللَّهِ يا سَيِّدِي فَأَخْبِرْنِي بِأَيِّ شَيْءٍ عَلِمَ ما عَلِمَ أَ بِضَمِيرٍ أَمْ بِغَيْرِ ذلِكَ؟

قالَ الرِّضا عليه السلام: «أَ رَأَيْتَ إِذا عَلِمَ بِضَمِيرٍ هَلْ تَجِدُ بُدّاً مِنْ أَنْ تَجْعَلَ لِذلِكَ الضَّمِيرِ حَدّاً يَنْتَهِي إِلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ؟!» قالَ عِمْرانُ: لا بُدَّ مِنْ ذلِكَ قالَ الرِّضا عليه السلام: «فَما ذلِكَ الضَّمِيرُ» فَانْقَطَعَ وَ لَمْ يُحِرْ جَواباً. قالَ الرِّضا عليه السلام: «لا بَأْسَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنِ الضَّمِيرِ نَفْسِهِ تَعْرِفُهُ بِضَمِيرٍ آخَرَ؟!» فَقالَ الرِّضا عليه السلام: «أَفْسَدْتَ عَلَيْكَ قَوْلَكَ وَ دَعْواكَ يا عِمْرانُ أَ لَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْواحِدَ لَيْسَ يُوصَفُ بِضَمِيرٍ وَ لَيْسَ يُقالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَ عَمَلٍ وَ صُنْعٍ وَ لَيْسَ يُتَوَهَّمُ مِنْهُ مَذاهِبُ وَ تَجْزِئَةٌ كَمَذاهِبِ الْمَخْلُوقِينَ وَ تَجْزِئَتِهِمْ فَاعْقِلْ ذلِكَ وَ ابْنِ عَلَيْهِ ما عَلِمْتَ صَواباً».

قالَ عِمْرانُ: يا سَيِّدِي أَ لا تُخْبِرُنِي عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ: كَيْفَ هِيَ؟ وَ ما مَعانِيها؟ وَ عَلَى كَمْ نَوْعٍ يَتَكَوَّنُ؟ قالَ عليه السلام: «قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمْ إِنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَى سِتَّةِ أَنْواعٍ: مَلْمُوسٍ وَ مَوْزُونٍ وَ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَ ما لا وَزْنَ لَهُ وَ هُوَ الرُّوحُ؛ وَ مِنْها مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ لَهُ وَزْنٌ وَ لا لَمْسٌ وَ لا حِسٌّ وَ لا لَوْنٌ وَ لا ذَوْقٌ وَ التَّقْدِيرُ وَ الأَعْراضُ وَ الصُّوَرُ وَ الْعَرْضُ وَ الطُّولُ وَ مِنْهَا الْعَمَلُ وَ الْحَرَكاتُ الَّتِي تَصْنَعُ الأَشْياءَ وَ تَعْمَلُها وَ تُغَيِّرُها مِنْ حالٍ إِلَى حالٍ وَ تَزِيدُها وَ تَنْقُصُها؛ وَ أَمَّا الأَعْمالُ وَ الْحَرَكاتُ فَإِنَّها تَنْطَلِقُ لأَنَّها لا وَقْتَ لَها أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ ما يَحْتاجُ إِلَيْهِ فَإِذا فَرَغَ مِنَ الشَّيْءِ انْطَلَقَ بِالْحَرَكَةِ وَ بَقِيَ الأَثَرُ وَ يَجْرِي مَجْرَى الْكَلامِ

ای سرورم !، حضرت فرمود : «و بدان ای عِمران !اگر خداوند ،به خاطر نیاز مخلوقات را می‌آفرید ،چیزهایی را می‌آفرید که بتواند از آنها برای برآوردن نیازش کمک بگیرد . همچنین در این صورت ، شایسته بود که چندین برابر آنچه آفریده بود ، بیافریند . چراکه هر اندازه یاران و یاوران بیشتر باشند ، شخص کمک گیرنده ، قوی‌تر و نیرومندتر خواهد شد ، و نیز ـ ای عمران ! ـ در این صورت نیازها تمامی نداشت ، زیرا هر آفرینشی که انجام می‌داد ، نیاز دیگری در او ایجاد می‌شد ، و به این خاطر می‌گویم : آفریدگان را از روی نیاز نیافریده است ، بلکه با آفرینش آنها ، حوائج را از یکی به دیگری منتقل می‌نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دهد ، بدون این که نیاز باشد به شخصی که برتری داده ، و بخواهد از آن دیگری که زیر دست قرار گرفته ، انتقام بگیرد ، به این علّت آفرینش کرده‌است .» عِمران پرسید : «ای آقای من ! آیا آن موجود ، به خودی خود ، نزد خودش معلوم بود ؟» امام رضاﷺ فرمود : «علم و شناخت هر چیز، تنها برای تمیز آن از غیر است که موجودیتش ثابت و شناخته شود ، و در آنجا چیزی نبود که با او مخالفت کند تا نیاز او را به نفی آن چیز با اندازه کردن دانستن از آن ، فراخواند . آیا فهمیده‌ای عِمران ؟» گفت : «آری ، به خدا سوگند !ای سرور من ! پس اکنون به من بگو به چه وسیله‌ای، به آنچه دانسته است آگاهی یافته است ؟ آیا به وسیلهٔ ضمیر (اندیشه) بوده، یا چیزی غیر از آن ؟»

امام رضاﷺ فرمود : «به نظر تو اگر علم او از طریق ضمیر انجام بپذیرد ، آیا می‌توان برای شناخت آن ضمیر حدّ و حدودی قرار داد که معرفت به سوی آن منتهی شود ؟» عمران گفت : «چاره‌ای از این نیست .» امام رضاﷺ فرمود : «پس آن ضمیر (اندیشه) چیست ؟» عِمران ساکت شد و جوابی نداد !

امام رضاﷺ فرمود : «ایرادی ندارد . حال اگر از تو دربارهٔ ضمیر (اندیشه) بپرسم «که آیا آن را با ضمیر دیگری باز می‌شناسی؟ [عمران گفت : «آری ، امام رضاﷺ فرمود :] «قول و ادّعای خودت را باطل کردی ، ای عِمران ! آیا شایسته نیست بدانی که واحد با ضمیر (اندیشه) وصف نمی‌شود ؟ و چنان نیست که برایش غیر از فعل وکار و صنع گفته شود ، و او چنان نیست که دربارهٔاش مذاهب و تجزیه همچون مذاهب و تجزیه آفریدگان ، توهّم و خیال شود ، این را خوب بفهم و دانسته‌های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده .» عِمران پرسید : «ای سرور من ! آیا مرا دربارهٔ حدود خلقش آگاه نمی‌کنی که چگونه است و معانی و انواع آن چیست ؟» حضرت فرمود : «پرسیدی ، اکنون خوب دقّت کن تا بفهمی ! به راستی که حدود آفریدگان خداوند شش نوع است : لمس کردن، وزن کردن، دیدن، چیزی که وزن ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد وقابل لمس و حس نیست ، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و نه قابل اندازه و اعراض و صور و عرض و طول است . و از جملهٔ آنها عمل و حرکاتی است که چیزها را می‌سازد و از حالی به حال دیگر ، دگرگونش می‌نماید و زیاد وکم می‌کند ، امّا اعمال و حرکات می‌روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ، ندارند ، پس هرگاه پایان

الَّذِي يَذْهَبُ وَ يَبْقَى أَثَرُهُ».

قَالَ لَهُ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَ لا تُخْبِرُنِي عَنِ الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِداً لا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ لا شَيْءَ مَعَهُ أَ لَيْسَ قَدْ تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَلْقِ الْخَلْقِ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ». قَالَ عِمْرَانُ: فَبِأَيِّ شَيْءٍ عَرَفْنَاهُ؟ قَالَ عليه السلام: «بِغَيْرِهِ» قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ غَيْرُهُ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «مَشِيَّتُهُ وَ اسْمُهُ وَ صِفَتُهُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مُحْدَثٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ». قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي فَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ قَالَ عليه السلام: «هُوَ نُورٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ هَادٍ لِخَلْقِهِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الارْضِ وَ لَيْسَ لَكَ عَلَى أَكْثَرَ مِنْ تَوْحِيدِي إِيَّاهُ». قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي، أَ لَيْسَ قَدْ كَانَ سَاكِتاً قَبْلَ الْخَلْقِ لا يَنْطِقُ ثُمَّ نَطَقَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لا يَكُونُ السُّكُوتُ إِلاَّ عَنْ نُطْقٍ قَبْلَهُ وَ الْمَثَلُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ لا يُقَالُ لِلسِّرَاجِ: هُوَ سَاكِتٌ لا يَنْطِقُ وَ لا يُقَالُ: إِنَّ السِّرَاجَ لَيُضِيءُ فِيمَا يُرِيدُ أَنْ يَفْعَلَ بِنَا؛ لانَّ الضَّوْءَ مِنَ السِّرَاجِ لَيْسَ بِفِعْلٍ مِنْهُ وَ لا كَوْنٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرَهُ فَلَمَّا اسْتَضَاءَ لَنَا قُلْنَا: قَدْ أَضَاءَ لَنَا حَتَّى اسْتَضَأْنَا بِهِ فَبِهَذَا تَسْتَبْصِرُ أَمْرَكَ».

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي، فَإِنَّ الَّذِي كَانَ عِنْدِي أَنَّ الْكَائِنَ قَدْ تَغَيَّرَ فِي فِعْلِهِ عَنْ حَالِهِ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَحَلْتَ يَا عِمْرَانُ فِي قَوْلِكَ: إِنَّ الْكَائِنَ يَتَغَيَّرُ فِي وَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ حَتَّى يُصِيبَ الذَّاتَ مِنْهُ مَا يُغَيِّرُهُ يَا عِمْرَانُ هَلْ تَجِدُ النَّارَ يُغَيِّرُهَا تَغَيُّرُ نَفْسِهَا أَوْ هَلْ تَجِدُ الْحَرَارَةَ تُحْرِقُ نَفْسَهَا أَوْ هَلْ رَأَيْتَ بَصِيراً قَطُّ رَأَى بَصَرَهُ؟»

قَالَ عِمْرَانُ: لَمْ أَرَ هَذَا: أَ لا تُخْبِرُنِي يَا سَيِّدِي أَ هُوَ فِي الْخَلْقِ أَمِ الْخَلْقُ فِيهِ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «جَلَّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ لَيْسَ هُوَ فِي الْخَلْقِ وَ لا الْخَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ سَأُعَلِّمُكَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فِيكَ؟! فَإِنْ كَانَ لَيْسَ وَاحِدٌ مِنْكُمَا فِي صَاحِبِهِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ اسْتَدْلَلْتَ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ؟!» قَالَ عِمْرَانُ: بِضَوْءٍ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: «هَلْ تَرَى مِنْ ذَلِكَ الضَّوْءِ فِي الْمِرْآةِ أَكْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِي عَيْنِكَ؟» قَالَ: نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَأَرِنَاهُ» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَلا أَرَى النُّورَ إِلاَّ وَ قَدْ دَلَّكَ وَ دَلَّ الْمِرْآةَ عَلَى أَنْفُسِكُمَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي وَاحِدٍ مِنْكُمَا وَ لِهَذَا أَمْثَالٌ كَثِيرَةٌ غَيْرُ هَذَا لا يَجِدُ الْجَاهِلُ فِيهَا مَقَالا وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الاعْلَى».

و خلاصی از آن فعل حاصل گردد، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و همانند سخنی است که می‌رود و تنها اثرش باقی می‌ماند.»

عمران گفت: «ای سیّد من! آیا به من خبر نمی‌دهی که اگر آفریدگار واحد (یکی) بود، چیزی غیر از او نبود و نیز چیزی به همراهش نبود، آیا خود با آفرینش خلق تغییری نمی‌کند؟» امام رضا ﷺ فرمود: «خدا با آفرینش آفریدگانش دگرگون نشد، بلکه آفریدگان با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می‌کند، دگرگون می‌شود.» عِمران پرسید: «پس ما خدا را با چه چیز شناخته‌ایم؟» حضرت فرمود: «با چیزی غیر از او.» گفت: «غیر او چیست؟» امام رضا ﷺ فرمود: «مشیّت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همهٔ اینها آفریده شده، حادث و تدبیر شده هستند.»

عِمران پرسید: «ای سرور من! پس او چیست؟» حضرت فرمود: «نور است، به این معنا که او آفریدگانش را - چه از اهل آسمان باشند چه از اهل زمین - هدایت می‌کند و بر من نسبت به تو جز بیان و اثبات یگانگی او بیان چیزی دیگر واجب نیست.» عِمران پرسید: «ای آقای من! آیا اینطور نیست که پیش از آفریدن ساکت بوده، سپس گویا شده است؟» امام رضا ﷺ فرمود: «سکوت معنا ندارد مگر در جایی که پیشتر گویا باشد، مثالش، آن است که در مورد چراغ گفته نمی‌شود. آن ساکت است و گویا نیست. همچنین گفته نمی‌شود: چراغ آنچه که می‌خواهد نسبت به ما انجام دهد روشن کرد، زیرا نور و درخشش از چراغ است، ولی کار آن و هستی آن نیست، بلکه چیزی جز چراغ نیست، پس هنگامی که به ما روشنی می‌بخشد می‌گوییم: برای ما روشن شد و ما روشنی جستیم، و تو به وسیلهٔ روشنی آن به کار خویش بینا می‌شوی.»

عمران گفت: «ای مولای من! من گمان می‌کردم کائن اوّل با آفریدن مخلوقات و تغییری که در کارش ایجاد می‌شود، از حالت خود دگرگون می‌شود.» امام رضا ﷺ فرمود: ای عمران! سخن محالی گفتی که کائن اوّل به وجهی از وجوه تغییر می‌کند تا آن که آنچه تغییر می‌دهد به ذات او می‌رسد. ای عمران آیا دیده‌ای که تغییر آتش آن را تغییر دهد؟ یا تا حال دیده‌ای که حرارت خودش را بسوزاند؟ یا هیچ دیده‌ای که شخص بینا، بینایی خود را ببیند؟»

عمران گفت: «این را ندیده‌ام. ای سیّد من! به من بگو آیا او در آفریدگان است یا آفریدگان در او هستند؟» امام رضا ﷺ فرمود: «ای عمران! او برتر از این‌هاست، نه او در آفریدگان است و نه آفریدگان در او هستند، او والاتر و برتر از این است. به زودی برای تو توضیح خواهم داد که خدا را به آن بشناسی و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست. بگو ببینم آیا تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستند پس چگونه بر خودت در آینه استدلال می‌نمایی (و خود را در آن می‌بینی؟)» عمران گفت: «به وسیلهٔ نوری که بین من و آن هست.»

امام رضا ﷺ فرمود: «آیا آن نور را - بیشتر از آنچه در چشم خود می‌بینی - در آینه می‌بینی؟» گفت: «آری.» امام رضا ﷺ فرمود: «پس آن را به ما نشانش بده.» عمران نتوانست پاسخ بدهد. امام رضا ﷺ فرمود: «به نظر من نور بدون این که در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده است. و این موضوع مثالهای دیگری نیز دارد که جاهل را در آنها جای سخنی نمی‌یابد، و برای خداوند مثل والایی است.»

ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى الْمَأْمُونِ، فَقَالَ: «الصَّلاةُ قَدْ حَضَرَتْ» فَقَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي لا تَقْطَعْ عَلَيَّ مَسْأَلَتِي فَقَدْ رَقَّ قَلْبِي قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «نُصَلِّي وَ نَعُودُ» فَنَهَضَ وَ نَهَضَ الْمَأْمُونُ: فَصَلَّى الرِّضَا عليه السلام دَاخِلا وَ صَلَّى النَّاسُ خَارِجاً خَلْفَ مُحَمَّدِبْنِ جَعْفَرٍ ثُمَّ خَرَجَا فَعَادَ الرِّضَا عليه السلام إِلَى مَجْلِسِهِ وَ دَعَا بِعِمْرَانَ فَقَالَ: سَلْ يَا عِمْرَانُ قَالَ: يَا سَيِّدِي أَلا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوَحَّدُ بِحَقِيقَةٍ أَوْ يُوَحَّدُ بِوَصْفٍ؟

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِئَ الْوَاحِدَ الْكَائِنَ الاوَّلَ لَمْ يَزَلْ وَاحِداً لا شَيْءَ مَعَهُ فَرْداً لا ثَانِيَ مَعَهُ لا مَعْلُوماً وَ لا مَجْهُولا وَ لا مُحْكَماً وَ لا مُتَشَابِهاً وَ لا مَذْكُوراً وَ لا مَنْسِيّاً وَ لا شَيْئاً يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مِنَ الاشْيَاءِ غَيْرَهُ وَ لا مِنْ وَقْتٍ كَانَ وَ لا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ وَ لا بِشَيْءٍ قَامَ وَ لا إِلَى شَيْءٍ يَقُومُ وَ لا إِلَى شَيْءٍ اسْتَنَدَ وَ لا فِي شَيْءٍ اسْتَكَنَّ؛ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ مَا أُوقِعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ فَهِيَ صِفَاتٌ مُحْدَثَةٌ؛ وَ تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِهَا مَنْ فَهِمَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الابْدَاعَ وَ الْمَشِيَّةَ وَ الارَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَ أَسْمَاءَهَا ثَلاثَةٌ؛ وَ كَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ الْحُرُوفَ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ دَلِيلا عَلَى كُلِّ مُدْرَكٍ وَ فَاصِلا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ تِلْكَ الْحُرُوفُ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنِ اسْمِ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنًى أَوْ غَيْرِ مَعْنًى وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الامُورُ كُلُّهَا وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنًى غَيْرَ أَنْفُسِهَا يَتَنَاهَى وَ لا وُجُودَ لانَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالابْدَاعِ وَ النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفِعْلِ؛ وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا الْكَلامُ وَ الْعِبَارَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَهَا خَلْقَهُ وَ هِيَ ثَلاثَةٌ وَ ثَلاثُونَ حَرْفاً فَمِنْهَا ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى اللُّغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَ مِنَ الثَّمَانِيَةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى اللُّغَاتِ السُّرْيَانِيَّةِ وَ الْعِبْرَانِيَّةِ وَ مِنْهَا خَمْسَةُ أَحْرُفٍ مُتَحَرِّفَةٍ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لاقَالِيمِ اللُّغَاتِ كُلِّهَا.

وَ هِيَ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِيَةِ وَ الْعِشْرِينَ الْحَرْفَ مِنَ اللُّغَاتِ فَصَارَتِ الْحُرُوفُ ثَلاثَةً وَ ثَلاثِينَ حَرْفاً فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلِفَةُ فَبِحُجَجٍ لا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا وَ إِحْكَامِ عِدَّتِهَا فِعْلاً مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كُنْ فَيَكُونُ) وَ كُنْ مِنْهُ صُنْعٌ وَ مَا يَكُونُ بِهِ الْمَصْنُوعُ فَالْخَلْقُ الاوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الابْدَاعُ لا وَزْنَ لَهُ وَ لا حَرَكَةَ وَ لا سَمْعَ وَ لا لَوْنَ وَ لا حِسَّ وَ الْخَلْقُ الثَّانِي الْحُرُوفُ لا وَزْنَ لَهَا وَ لا

آنگاه حضرت رو به مأمون نمود و فرمود: «وقت نماز شده است.» عِمران گفت: «ای مولای من! پرسش مرا قطع نکن که به راستی دلم نرم شده است.» امام رضا ﷺ فرمود: «نماز می‌گزاریم و باز می‌گردیم.» سپس برخاست و مأمون نیز از جای برخاست. حضرت در اندرونی نماز خواند و مردم به امامت محمّد بن جعفر در بیرون نماز گزاردند، سپس امام رضا ﷺ بیرون آمد و به جایگاه خود بازگشت و عِمران را فراخواند و فرمود: «ای عمران! بپرس.» گفت: «ای آقای من! آیا یکتایی خداوند به حقیقت درک می‌شود یا از روی وصف؟»

امام رضا ﷺ فرمود: «خداوند پدیدآورنده یکتا، همان کائن و موجودی که از اوّل بوده است، همیشه یکتا بوده، بی‌آن که چیزی به همراهش باشد، تک است و دوّمی ندارد، نه معلوم است و نه مجهول، نه محکم است و نه متشابه، نه در یادهاست و نه فراموش شده و نه چیزی است که نام چیز دیگری از اشیا - جز خودش - بر او نهاده شود. نه از زمانی بوده نه تا وقتی می‌باشد. و نه به چیز دیگری قائم بوده، و نه به چیز دیگری برپا می‌شود. نه به چیزی تکیه کرده و نه در چیزی پنهان شده است، اینها همه پیش از آفرینش آفریدگان است، چون چیزی جز خودش نبوده است و هر صفتی بر او قرار داده‌شود، همگی صفاتی حادث است و ترجمه و بیانی است که هر کس فهم دارد آن را می‌فهمد.

و بدان که ابداع، مشیّت و اراده، سه اسم برای یک معنا هستند. و نخستین ابداع، اراده و مشیّت او، حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و راهنمایی بر هر مُدرک، و جداکننده‌ای بر هر امر مشکلی نمود. و به وسیلهٔ آن حروف، جدایی هر چیزی است که اعم از اسم حق و باطل، یا فعل یامفعول، یا معنا و غیر معنا از هم جدا و شناخته می‌شود، و همهٔ امور بر آنها گردآمده است، و در آفرینش این حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، چراکه آنها با ابداع و ایجاد به وجود آمده‌اند، و نور، در اینجا نخستین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف مفعول به این فعل هستند، و آنها حروفی هستند که اساس گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی از خداوند است که به خَلق خود آموخته است، و این حروف سی و سه حرفند، که بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عِبرانی است، و از میان آنها، پنج حرف در سایر زبانهای عجم در مناطق مختلف، زبانها، متفرّق و پراکنده است، و اینها پنج حرفند که از بیست و هشت حرف جدا شده‌اند، پس، حروف سی و سه حرف شد - و این پنج حرف، به دلایلی که جایز نیست ذکر شود - بیشترند از آنچه ما ذکر کردیم.

سپس حروف را بعد از شمارش و محکم کردن شمارهٔ آنها فعلی از خود قرار داد، مثل قول خداوند که می‌فرماید: «موجود شو! او نیز موجود شد»، و «کُن» از سوی خدا است، و آنچه که از آن پس نخستین آفرینش از خداوند ابداع است که نه وزن داشت نه حرکت، نه سمع، رنگ و حسّ. دوّمین آفریده،

لَوْنَ وَ هِيَ مَسْمُوعَةٌ مَوْصُوفَةٌ غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا وَ الْخَلْقُ الثَّالِثُ مَا كَانَ مِنَ الانْوَاعِ كُلِّهَا مَحْسُوساً مَلْمُوساً ذَا ذَوْقٍ مَنْظُوراً إِلَيْهِ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَابِقٌ لِلابْدَاعِ؛ لانَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ وَ لا كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الابْدَاعُ سَابِقٌ لِلْحُرُوفِ وَ الْحُرُوفُ لا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا قَالَ الْمَأْمُونُ وَ كَيْفَ لا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا».

قالَ المَأْمُون: و كَيْف لا تَدُلُّ على غَيْرِ أَنْفُسِها؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لانَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَجْمَعُ مِنْهَا شَيْئاً لِغَيْرِ مَعْنًى أَبَداً، فَإِذَا أَلَّفَ مِنْهَا أَحْرُفاً أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ لَمْ يُؤَلِّفْهَا لِغَيْرِ مَعْنًى وَ لَمْ يَكُ إِلاَّ لِمَعْنًى مُحْدَثٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئاً». قَالَ عِمْرَانُ: فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوَجْهُ ذَلِكَ وَ بَابُهُ أَنَّكَ تَذْكُرُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنْفُسِهَا ذَكَرْتَهَا فَرْداً فَقُلْتَ: أ ب ت ث ج ح خ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنًى غَيْرَ أَنْفُسِهَا فَإِذَا أَلَّفْتَهَا وَ جَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرُفاً وَ جَعَلْتَهَا اسْماً وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجْهِ مَا عَنَيْتَ كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا أَ فَهِمْتَهُ؟» قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لا يَكُونُ صِفَةٌ لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَ لا اسْمٌ لِغَيْرِ مَعْنًى وَ لا حَدٌّ لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَ الصِّفَاتُ وَ الاسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَ الْوُجُودِ وَ لا تَدُلُّ عَلَى الاحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ عَلَى الْحُدُودِ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَ التَّثْلِيثُ وَ التَّسْدِيسُ؛ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ تُدْرَكُ مَعْرِفَتُهُ بِالصِّفَاتِ وَ الاسْمَاءِ وَ لا تُدْرَكُ بِالتَّحْدِيدِ بِالطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ اللَّوْنِ وَ الْوَزْنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَحُلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَ لَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ يُدْرَكُ بِأَسْمَائِهِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُرْتَادُ إِلَى رُؤْيَةِ عَيْنٍ وَ لا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَ لا لَمْسِ كَفٍّ وَ لا إِحَاطَةٍ بِقَلْبٍ؛ فَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ أَسْمَاؤُهُ لا تَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لا تُدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتِ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لاسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ؛ فَلَوْ لا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى؛ لانَّ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أَ فَهِمْتَ؟» قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، زِدْنِي.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِيَّاكَ وَ قَوْلَ الْجُهَّالِ أَهْلِ الْعَمَى وَ الضَّلالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ



حروفند که وزن و رنگ ندارند، و آنها قابل شنیدن و وصف کردن هستند، ولی قابل دیدن نیستند. سوّمین آفریده چیزی است از همهٔ انواع، محسوس ملموس، قابل چشیدن و قابل دیدن است، و خداوند تبارک و تعالی از ابداع پیشی گرفته بود، زیرا پیش از خداوند عزّوجلّ و همراه او چیز دیگری نبوده است، و ابداع پیش از حروف بوده است و حروف چیز دیگری جز خود را نشان نمی‌دهند.»



مأمون گفت: «چگونه جز خود چیز دیگری را نشان نمی‌دهند؟» امام رضا ﷺ فرمود: «زیرا خداوند تبارک و تعالی هرگز آنها را بدون معنا کنار هم گردآوری نمی‌کند، وقتی چند حرف از آنها را به عنوان چهار حرف، یا پنج، یا شش یا بیشتر یا کمتر در کنار هم قرار می‌دهد، برای غیر معنا جمع نمی‌کند، مگر برای معنایی مُحدَث و جدید که پیش از آن نبوده است.»

عمران پرسید: «ما چگونه می‌توانیم این مطلب را بشناسیم؟» امام رضا ﷺ فرمود: «شناخت این مطلب چنین است: وقتی تو حروف را ذکر می‌کنی و هرگاه مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد، نه چیز دیگری، آنها را جدا جدا ذکر می‌کنی و می‌گویی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ... تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود این حروف در آنها نمی‌یابی، و هرگاه آنها را کنار هم بگذاری و اسم و صفت برای معنای مورد نظر خود قرار دهی که در طلب آن هستی و وجه آنچه قصد کرده‌ای که دلیل بر معانی آنها و داعی به موصوف آنها باشد، آیا فهمیدی؟» گفت: «آری.»



امام رضا ﷺ فرمود: «بدان که صفت نمی‌تواند بدون موصوف باشد همچنین اسم بدون معنا، و حدّ بدون محدود نخواهد بود، و همهٔ صفات و اسمها بر کمال و وجود دلالت دارند و بر احاطه دلالت ندارند آن گونه که بر حدودی که همان تربیع (چهارتایی نمودن)، تثلیث (سه‌تایی نمودن)، و تسدیس (شش‌تایی نمودن) دلالت دارند چراکه شناخت خدا به وسیلهٔ صفات و اسماء درک می‌شود و با حدّ قرار گرفتن و اندازه‌کردن به طول و عرض، کمی و زیادی، رنگ و وزن و نظایر آنها درک نمی‌شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند ـ جلّ و تقدسّ ـ حلول و مصداق ندارد، تا آفریدگانش بتوانند با شناخت خود، او را (با این حدود که بیان کردیم) بشناسند.



و لکن صفات خدا، دالّ بر خداوند هستند و او با اسمهای خود درک می‌شود، و با وجود آفریدگانش بر وجود او استدلال می‌شود، به گونه‌ای که انسان جوینده‌ای که در گردش است نیازی به دیدن با چشم، یا شنیدن با گوش، لمس کردن با دست و احاطه کردن با دل نداشته باشد.

و اگر صفاتش بر او دلالت نکند و نامهایش به سوی او فرانخواند، و دانش و نشانه‌ای از آفریدگان (که به وسیلهٔ آن استدلال می‌کنند) معنای او را درک نمی‌کرد، عبادتی که از مخلوق بر او انجام می‌شد برای اسمها و صفات او صورت می‌پذیرفت، نه معنای او را، و اگر جز آن بود، معبود یکتا غیر از خدا بود، زیرا اسمها و صفات جز او هستند، آیا فهمیدی؟» گفت: «آری، ای مولای من! بیشتر توضیح بدهید.»





امام رضا ﷺ فرمود: «بپرهیز از سخنان نادانان که کور و گمراهند، همان‌هایی که می‌پندارند خداوند

جَلَّ وَ تَقَدَّسَ مَوْجُودُ فِي الآخِرَةِ لِلْحِسَابِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَ الرَّجَاءِ وَ لَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَقْصٌ وَ اهْتِضَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِي الآخِرَةِ أَبَداً وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلا)(۱) يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ وَ قَدْ عَلِمَ ذَوُو الالْبَابِ أَنَّ الاسْتِدْلالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لا يَكُونُ إِلاَّ بِمَا هَاهُنَا وَ مَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَ طَلَبَ وُجُودَهُ وَ إِدْرَاكَهُ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ يَزْدَدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلاَّ بُعْداً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ». قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلا تُخْبِرُنِي عَنِ الابْدَاعِ خَلْقٌ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلْقٍ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «بَلْ خَلْقٌ سَاكِنٌ لا يُدْرَكُ بِالسُّكُونِ وَ إِنَّمَا صَارَ خَلْقاً لانَّهُ شَيْءٌ مُحْدَثٌ وَ اللَّهُ الَّذِي أَحْدَثَهُ فَصَارَ خَلْقاً لَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلْقُهُ لا ثَالِثَ بَيْنَهُمَا وَ لا ثَالِثَ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَعْدُ أَنْ يَكُونَ خَلْقَهُ وَ قَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِناً وَ مُتَحَرِّكاً وَ مُخْتَلِفاً وَ مُؤْتَلِفاً وَ مَعْلُوماً وَ مُتَشَابِهاً وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدَتْكَ الْحَوَاسُّ فَهُوَ مَعْنًى مُدْرَكٌ لِلْحَوَاسِّ وَ كُلُّ حَاسَّةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي إِدْرَاكِهَا وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقاً مُقَدَّراً بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ، وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرُ وَ الْمُقَدَّرُ فَلَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لا ذَوْقٌ وَ لا وَزْنٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرَكُ بِالآخَرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرَكَيْنِ بِأَنْفُسِهِمَا، وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً فَرْداً قَائِماً بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لا ثَانِيَ مَعَهُ يُقِيمُهُ وَ لا يَعْضُدُهُ وَ لا يُمْسِكُهُ، وَ الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضاً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهَ بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

---

۱. الاسراء / ۷۲.

برای پاداش و کیفر، در جهان آخرت دیگر وجود دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری و رجا، وجود ندارد، و اگر قرار بود وجود خداوند برای او مایهٔ نقص و شکستگی باشد، در جهان آخرت نیز موجود نمی‌شد، ولی این گروه حیران شده‌اند و از حق کور و کر شده‌اند، از آن جایی که نمی‌دانند و معنای گفتار خداوند عزّوجل است که می‌فرماید: «و هر کس در این جهان کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراهتر است» منظور از کوری در این آیه، کوری از حقایق موجود است، و صاحبان عقلهای خالص می‌دانند که استدلال بر آن جهان، ممکن نیست جز با آنچه در این، جهان است، و هر کس بخواهد علم این را با رأی خود و وجود و ادراک او را از پیش خود ـ نه غیر آن ـ گرفته از علم این چیزی جز دوری نیفزوده است، چراکه خداوند، علم و دانش آن را تنها نزد گروهی قرار داده است که عقل دارند و می‌دانند و می‌فهمند.»

عمران گفت: «ای آقای من! برایم بگو آیا ابداع، آفریده است یا غیر آفریده؟» امام رضا عليه السلام فرمود: «بلکه آفریده‌ای است ساکن که با سکون درک نمی‌شود، و تنها بدین جهت آفریده شد که چیزی است پدید آمده و مُحدث، و خداوند همان است که او را پدید آورده. پس آفریدهٔ او شده است، و فقط همین خداونداست و آفریده‌اش و چیز سوّمی در بین اینها نیست و سوّمی غیر از این دو نبود، پس آنچه را خداوند بیافریند، از مخلوق بودن (آفریده‌اش) سر باز نمی‌زند، وگاهی آفریده ساکن و متحرک و مختلف و یکسان و معلوم و متشابه می‌باشد، و هر آنچه، حدّ و تعریف پذیرد، آفریدهٔ خدای عزّوجلّ است.»

و بدان هر آنچه که حواست آن را ایجاد کند، معنایی است که با حواس قابل درک است، و هر حسّی، نشانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش برای آن قرار داده است، و فهمیدن همهٔ اینها، از قلب است.

و بدان، آن یکتایی که بدون هیچ تقدیر و حدودی همواره برپاست مخلوقی با تقدیر به اندازه و حدّ معیّن آفرید، و آنچه آفرید، دو چیز بود: اندازه (تقدیر) و چیز اندازه شده و هیچ کدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، پس یکی را وسیلهٔ ادراک دیگری قرار داد، و آن دو را آن گونه قرار داد که به خودی خود درک شوند و چیزی را به صورت تک، و قائم به خود ـ نه غیر از خود ـ نیافرید، چراکه می‌خواست راهی برای استدلال و اثبات بر وجود خویش، قرار دهد. و خداوند، تنهایی است یگانه که دوّمی ندارد که آن دوّمی بخواهد او را بر پا نگاه دارد و کمکش کند و یا او را حفظ نماید، ولی مخلوقات با اذن و خواست و مشیّت خداوند، برخی، برخی دیگر را نگاه می‌دارند، و فقط مردم در این مسأله با یکدیگر اختلاف کرده‌اند، تا آنجا که سرگردان شده‌اند و در توصیف خداوند با اوصاف خودشان از تاریکی به تاریکی جسته‌اند و در واقع از حق دور شده‌اند، و اگر خداوند را با صفات خود خدا و مخلوقات را نیز با صفات خودشان وصف می‌کردند، با فهم و یقین سخن گفته بودند و دچار اختلاف نمی‌گشتند، ولی از آنجا که به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می‌شدند، در کار سختی گرفتار شدند و مرتکب آنچه نباید شد، شدند و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید.»

صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ».

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ وَ لَكِنْ بَقِيَتْ لِي مَسْأَلَةٌ، قَالَ: «سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ» قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ: فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ، وَ هَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ؟

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أُخْبِرُكَ يَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَغْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ لَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ عِلْمُهُ وَ لا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أُولُو الْعَقْلِ الْمُنْصِفُونَ؛ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً لِحَاجَتِهِ وَ لَمْ يَزَلْ ثَابِتاً لا فِي شَيْءٍ؛ وَ لا عَلَى شَيْءٍ إِلاَّ أَنَّ الْخَلْقَ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُ وَ لا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَ لا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلاَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَمْرِهِ وَ خُزَّانِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ، وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئاً، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيَّتِهِ وَ إِرَادَتِهِ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَ لا شَيْءٌ مِنْهُ هُوَ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَ فَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ؟» قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَدْ فَهِمْتُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَ وَحَّدْتَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ، ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَسْلَمَ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلامِ عِمْرَانَ الصَّابِئِ، وَ كَانَ جَدِلاً لَمْ يَقْطَعْهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ قَطُّ لَمْ يَدْنُ مِنَ الرِّضَا عليه السلام أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ، وَ أَمْسَيْنَا، فَنَهَضَ الْمَأْمُونُ وَ الرِّضَا عليه السلام فَدَخَلا وَ انْصَرَفَ النَّاسُ وَ كُنْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ بَعَثَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ، أَ مَا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ لا وَ اللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى خَاضَ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَ لا عَرَفْنَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلامِ قُلْتُ: قَدْ كَانَ الْحَاجُّ يَأْتُونَهُ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ حَلالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَيُجِيبُهُمْ، وَ كَلَّمَهُ مَنْ يَأْتِيهِ لِحَاجَةٍ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسُمَّهُ أَوْ يَفْعَلَ بِهِ



عمران گفت: «ای سیّد من! گواهی می‌دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی پرسش دیگری برای من باقی مانده است.» حضرت فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس!» عمران گفت: «در مورد خدای حکیم می‌پرسم که او در چه چیزی قرار دارد؟ آیا چیزی او را در برگرفته است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می‌دهد؟ یا نیاز به چیزی دارد؟»



امام رضا علیه السلام فرمود: «ای عمران! از آنچه پرسیدی به تو خبر می‌دهم، در آن دقّت کن! چرا این مطلب از پیچیده‌ترین نکاتی است که مردم می‌پرسند، و کسانی که دچار کاستی در خرد و فقدان علم هستند آن را نمی‌فهمند و خردمندانی که انصاف دارند از درک و فهم آن ناتوان نیستند. نخست آن که اگر خداوند آنچه راآفریده، به جهت نیاز خودش آفریده باشد، گوینده‌ای می‌تواند بگوید: خداوند به سمت آفریدگانش تغییر مکان می‌دهد، چراکه به آنها نیاز دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز نیافریده، و همواره ثابت بوده نه در چیزی است و نه بر روی چیزی، مگر آن که آفریدگان یکدیگر را نگاه می‌دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می‌شوند، و خداوند متعال با نیرو و قدرت خود همهٔ اینها را نگاه می‌دارد. نه در چیزی داخل و نه از چیزی خارج می‌شود، و نه نگاهداری آنها او را خسته و ناتوان می‌سازد، و نه از نگاهداری آنها ناتوان است. هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی‌داند، مگر خود خداوند و کسانی که خودش آنها را از این امر آگاه ساخته باشد، که همان پیامبران الهی و رازداران او و حافظان امر او و نگاهبانان و برپادارندگان شریعت او هستند. و بی‌تردید دستور او در یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می‌آید، هرآنچه را اراده فرماید، تنها به او می‌گوید: موجود شو، پس آن به خواست و مشیّت و ارادهٔ او موجود می‌شود، و هیچ چیز از آفریدگانش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ چیزی از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی ای عمران؟!»



گفت: «آری، ای آقای من! فهمیدم، و گواهی می‌دهم که خداوند همان گونه است که توصیف کردی و به یکتایی وصفش کردی، و این که محمّد صلی الله علیه و آله، بندهٔ اوست که به هدایت و دین حق برانگیخته شده است. آنگاه رو به قبله، به سجده افتاد و اسلام آورد.»



حسن بن محمّد نوفلی گوید: «هنگامی متکلمان دیگر به سخن عمران صابئی توجّه کردند - و او در فن جدال بسیار سر سخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او پیروز نشده بود - هیچ کدام به امام رضا علیه السلام نزدیک نشده، و از حضرت چیزی نپرسیدند، به تدریج شب فرا رسید. مأمون و امام رضا علیه السلام برخاسته و به داخل رفتند، مردم نیز متفرّق شدند. من نیز با گروهی از اصحاب خودمان نشسته بودم که محمّد بن جعفر مرا احضار کرد. به نزد او رفتم. گفت: «ای نوفلی! دیدی دوست و آشنای تو چه کرد؟ به خدا سوگند! گمان نداشتم که علی بن موسی الرضا علیه السلام بتواند در چنین مسایلی تسلّط داشته باشد. ما او را این گونه نمی‌شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند، یا علمای کلام بر او گرد آیند.» من گفتم: «ولی حاجیان نزد او می‌آمدند و از مسایل گوناگون در مورد حلال و حرام از او می‌پرسیدند و پاسخ می‌گرفتند. گاهی افرادی نزد حضرت آمده و با او به جهت نیازی گفت و گو می‌کردند.» محمّد بن جعفر گفت: «ای ابو محمّد! همانا می‌ترسم این مرد بر او حسد





بَلِيَّةٌ فَأَشِرْ عَلَيْهِ بِالامْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الاشْيَاءِ، قُلْتُ: إذاً لا يَقْبَلُ مِنِّي وَ مَا أَرَادَ الرَّجُلُ إلاَّ امْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ عُلُوم آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: إنَّ عَمَّكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ أَنْ تُمْسِكَ عَنْ هَذِهِ الاشْيَاءِ لِخِصَالٍ شَتَّى.

فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرِّضَاعليه السلام أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ مِنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: «حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَعْرَفَنِي بِهِ لِمَ كَرِهَ ذَلِكَ؛ يَا غُلامُ صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ، فَأْتِنِي بِهِ» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشِّيعَةِ، قَالَعليه السلام: «فَلا بَأْسَ قَرِّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً» فَصِرْتُ إِلَى عِمْرَانَ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ دَعَا بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ وَ حَمَلَهُ وَ دَعَا بِعَشَرَةِ آلافِ دِرْهَمٍ فَوَصَلَهُ بِهَا فَقُلْتُ؛ جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَكَيْتَ فِعْلَ جَدِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: «هَكَذَا نُحِبُّ» ثُمَّ دَعَاعليه السلام بِالْعَشَاءِ، فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَ أَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَغْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ: «انْصَرِفْ مُصَاحِباً وَ بَكِّرْ عَلَيْنَا نُطْعِمْكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ» فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالاتِ فَيُبْطِلُ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنَبُوهُ وَ وَصَلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشَرَةِ آلافِ دِرْهَمٍ، وَ أَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالاً وَ حَمَلَهُ وَ وَلاهُ الرِّضَاعليه السلام صَدَقَاتِ بَلْخٍ، فَأَصَابَ الرَّغَائِبَ.

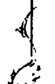



ورزد و او را مسموم کند، یا بلایی سر او بیاورد، پس با اشاره به او بگو از این کارها دست بردارد.» گفتم: «او از من نمی پذیرد، آن مرد جز امتحان او هدف دیگر نداشت تا بفهمد آیا از دانش پدرانش ﷺ چیزی می‌داند، یا خیر؟» محمّد بن جعفر به من گفت: «به او بگو، عمویت به علل گوناگونی از این موضوع خوشش نمی‌آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.» هنگامی که به منزل امام رضا ﷺ بازگشتم، پیام عمویش محمد بن جعفر را رساندم و امام تبسّمی کرد و فرمود: «خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می‌شناسم که چرا از این موضوع ناراحت است؟» آنگاه به غلام فرمود: «ای غلام! نزد عِمران صابئی برو و او را نزد من بیاور.» من گفتم: «فدایت شوم! من می‌دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است.» حضرت فرمود: «عیبی ندارد، مرکبی به او بدهید، تا سوار شود.»



من نزد عِمران رفتم و او را آوردم. حضرت به او خوش آمد گفت و لباسی طلبید و بر او پوشاند و مرکبی به او داد و ده هزار دینار خواست و به عنوان هدیه به او داد، من عرض کردم: «قربانت شوم! همانند جدّ بزرگوارت امیرالمؤمنین علی ﷺ رفتار نمودی و کار او را انجام دادی.»

فرمود: «این گونه دوست داریم». سپس دستور شام داد و مرا سمت راست و عِمران را سمت چپ خود نشاند. وقتی صرف شام به پایان رسید به عِمران فرمود: «به همراه فردی به منزل برگرد و فردا اوّل وقت نزد ما بیا، تا از غذای مدینه به تو بدهیم.» بعد از این، متکلّمان از گروه‌های مختلف نزد عِمران می‌آمدند و او سخنان و ادلّهٔ آنان را پاسخ می‌داد و باطل می‌نمود، تا این که سرانجام از او کناره گرفتند. مأمون نیز ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و آنها را با مرکبی به سوی او فرستاد. امام رضا ﷺ او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه منافع زیادی به دست آورد و در آنجا درگذشت.


۶۶. باب ذكر مجلس الرضاؑ مع سليمان المروزي متكلم خراسان عند المأمون في التوحيد

١. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُبْنُ عَلِيِّبْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّبْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ عَبْدِ الْعَزِيزِ الانْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَبْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ يَقُولُ: قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَ وَصَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ عَمِّي عَلِيَّبْنَ مُوسَى قَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْحِجَازِ وَ هُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَ أَصْحَابَهُ فَلا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ لِمُنَاظَرَتِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيَنْتَقِصَ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَّمَنِي وَ لا يَجُوزُ الاسْتِقْصَاءُ عَلَيْهِ.

قَالَ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ وَ لَيْسَ مُرَادِي إِلاَّ أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطْ. فَقَالَ سُلَيْمَانُ: حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ خَلِّنِي وَ إِيَّاهُ وَ الذَّمَّ أَلْزِم فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَاؑ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ وَ هُوَ وَاحِدُ خُرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ، فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَشَّمَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا فَعَلْتَ فَنَهَضَؑ لِلْوُضُوءِ وَ قَالَ لَنَا: «تَقَدَّمُونِي» وَ عِمْرَانُ الصَّابِئُ مَعَنَا، فَصِرْنَا إِلَى الْبَابِ فَأَخَذَ يَاسِرٌ وَ خَالِدٌ بِيَدِي فَأَدْخَلانِي عَلَى الْمَأْمُونِ فَلَمَّا سَلَّمْتُ، قَالَ: أَيْنَ أَخِي أَبُو الْحَسَنِ أَبْقَاهُ اللَّهُ قُلْتُ: خَلَّفْتُهُ يَلْبَسُ ثِيَابَهُ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلاكَ مَعِي وَ هُوَ بِالْبَابِ، فَقَالَ: مَنْ عِمْرَانُ؟ قُلْتُ: الصَّابِئُ الَّذِي أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْكَ، قَالَ: فَلْيَدْخُلْ فَدَخَلَ فَرَحَّبَ بِهِ الْمَأْمُونُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عِمْرَانُ لَمْ تَمُتْ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنِي بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا عِمْرَانُ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ، قَالَ عِمْرَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ وَاحِدُ خُرَاسَانَ فِي النَّظَرِ وَ يُنْكِرُ الْبَدَاءَ، قَالَ:

بخش شصت و ششم

مجلس امام رضا ﷺ با سلیمان مروزی متکلّم خراسان، در مورد توحید و در حضور مأمون

۱ ـ محمّد بن عمر انصاری گوید: کسی که از حسن بن محمّد نوفلی شنیده بود، می‌گفت: سلیمان مروزی، متکلّم خراسان نزد مأمون آمد، مأمون به او احترام نمود و به او هدایایی داد و گفت: «پسر عمویم، علی بن موسی الرضا ﷺ از حجاز نزد من آمده و علم کلام و متکلّمان را دوست می‌دارد. مانعی ندارد که روز ترویه برای مناظره با او نزد ما بیایی.» سلیمان گفت: «ای امیرالمؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین شخصیّتی پرسشهایی بنمایم تا در مقابل دیگران در هنگام گفت و گوی من نتواند پاسخ دهد و تحقیر شود و در مقابل دیگران در بحث با من شکست خورد و با او زیاد بحث و جدل کنم.» مأمون گفت: «من از توان تو در مناظره آگاهی دارم. به همین جهت به دنبال تو فرستادم و تنها می‌خواهم که او را فقط در یک مورد مجاب و مغلوب کنی و بس.» سلیمان گفت: «بسیار خوب ای امیرالمؤمنین! من و او را با هم روبه رو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش.» مأمون کسی را نزد امام رضا ﷺ فرستاد و گفت: «شخصی از اهل مرو ـ که از متکلّمان یگانه خراسان است ـ نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد زحمت کشیده نزد ما بیا.» حضرت برای انجام وضو برخاست و به ما فرمود: «شما زودتر بروید.» عِمران صابئی هم با ما بود. ما حرکت کردیم و به دربار مأمون رسیدیم. یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند. وقتی سلام کردم مأمون گفت: «کو برادرم ابوالحسن؟ خداوند او را حفظ فرماید.»

گفتم: «وقتی ما می‌آمدیم مشغول پوشیدن لباس بود. دستور داد ما زودتر بیاییم.» سپس گفتم: «ای امیرالمؤمنین! عمران، ارادتمند و دوستدار شما نیز به همراه من بود که اینک در بیرون خانه است.» گفت: «عمران کیست؟» گفتم: «صابئی، همو که به وسیلهٔ شما اسلام آورد» گفت: «داخل شود.» عِمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفت. سپس گفت: «ای عمران! نمردی تا سرانجام از بنی هاشم شدی!» عمران گفت: «سپاس خداوندی را که مرا به وسیلهٔ شما ـ ای امیرالمؤمنین! ـ شرافت بخشید.» مأمون گفت: «ای عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است.» عمران گفت: «ای امیرالمؤمنین! او می‌پندارد که یگانه صاحب نظر خراسان است، ولی منکر مسأله بداء است.»

فَلِمَ لا تُنَاظِرُهُ؟ قَالَ عِمْرَانُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: أَ تَرْضَى بِأَبِي الْحَسَنِ وَ بِقَوْلِهِ فِيهِ؟ قَالَ عِمْرَانُ: قَدْ رَضِيتُ بِقَوْلِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ أَحْتَجُّ بِهَا عَلَى نُظَرَائِي مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ. قَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجَرَا فِيهِ؟ قَالَ: «وَ مَا أَنْكَرْتَ مِنَ الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (أَ وَ لا يَذْكُرُ الانْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً)[1] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ)[2] وَ يَقُولُ: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ)[3] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ)[4] وَ يَقُولُ: (وَ بَدَأَ خَلْقَ الانْسَانِ مِنْ طِينٍ)[5] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لامْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ)[6] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاَّ فِي كِتَابٍ)[7]».

قَالَ سُلَيْمَانُ: هَلْ رَوَيْتَ فِيهِ شَيْئاً عَنْ آبَائِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ رَوَيْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْماً مَخْزُوناً مَكْنُوناً لا يَعْلَمُهُ إِلاَّ هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْماً عَلَّمَهُ مَلائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ يَعْلَمُونَهُ». قَالَ سُلَيْمَانُ: أُحِبُّ أَنْ تَنْزِعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ عليه السلام: «قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله: (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ)[8] أَرَادَ هَلاكَهُمْ ثُمَّ بَدَا لِلَّهِ فَقَالَ: (وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)[9] قَالَ سُلَيْمَانُ: زِدْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: أَنْ أَخْبِرْ فُلاناً الْمَلِكَ أَنِّي مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا وَ كَذَا فَأَتَاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ فَدَعَا اللَّهَ الْمَلِكُ وَ هُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ فَقَالَ: يَا رَبِّ أَجِّلْنِي حَتَّى يَشِبَّ طِفْلِي وَ أَقْضِيَ أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى ذَلِكَ النَّبِيِّ: أَنِ ائْتِ فُلاناً الْمَلِكَ فَأَعْلِمْهُ أَنِّي قَدْ أَنْسَيْتُ فِي أَجَلِهِ وَ زِدْتُ فِي عُمُرِهِ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ: يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْهُ ذَلِكَ، وَ اللَّهُ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ».

---

۱. مریم / ۶۷
۲. الروم / ۲۷.
۳. البقرة / ۱۱۷.
۴. فاطر / ۱.
۵. السجدة / ۷.
۶. التوبة / ۱۰۶.
۷. فاطر / ۱۱.
۸. الذاريات / ۵۴.
۹. الذاريات / ۵۵.

مأمون گفت: «چرا با او مناظره نمی‌کنی؟» عمران گفت: «این امر بستگی به خود او دارد.» در این هنگام امام رضا ﷺ وارد شد و فرمود: «در مورد چه چیزی صحبت می‌کردید؟» عمران گفت: «ای فرزند رسول خدا! این شخص سلیمان مروزی است.» سلیمان به عمران گفت: «آیا گفتهٔ ابوالحسن را دربارهٔ بداء می‌پذیری؟» عمران گفت: «آری، به شرط این که دلیلی بیاورد که بتوانم بر دلیل و نظر امثال خودم بحث و استدلال کنم و پیروز شوم.»

مأمون گفت: «ای ابا الحسن! در مورد آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می‌کنند، چه می‌گویی؟» حضرت فرمود: «ای سلیمان! چگونه مسأله بداء را انکار می‌کنی؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: «آیا انسان نمی‌بیند و نمی‌اندیشد که ما او را در گذشته آفریدیم و او چیزی نبود» و همچنین می‌فرماید: «و او همان کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند» همچنین می‌فرماید: «او پدید آورندهٔ آسمانها و زمین است» و نیز می‌فرماید: «هر آنچه بخواهد در خلقت می‌افزاید» و می‌فرماید: «آفرینش انسان را از گِل آغاز نموده» و می‌فرماید: «و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده‌اند (که حکم آنان موقوف به فرمان خداست)، یا آنان را کیفر می‌دهد یا توبه‌شان را می‌پذیرد» و نیز می‌فرماید: «هیچ کس پیر و سالخورده نمی‌شود و عمر هیچ کس کم نمی‌گردد جز این که در کتابی (که لوح محفوظ است) ثبت است.»

سلیمان گفت: «آیا در این مورد از پدران خود به شما روایاتی رسیده است؟» فرمود: «آری، از امام صادق ﷺ این روایت برایم نقل شده است که فرمود: به راستی که خداوند دو علم دارد: علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی جز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و از جمله آن علم بداء است؛ و علمی که به فرشتگان و پیامبرانش تعلیم فرموده است پس علمای اهل بیت پیامبر ﷺ نیز از آن آگاهند.»

سلیمان گفت: «دوست دارم این موضوع را از کتاب خدا برای من بیان کنی.» فرمود: «گفتار خداوند به پیامبرش که می‌فرماید: «از آنان اعراض کن که مورد ملامت و سرزنش واقع نخواهی شد» هلاک آنان را می‌خواست، سپس بداء حاصل شد و تصمیمش عوض شد و فرمود: «تذکّر و پند بده، چراکه تذکّر برای مؤمنان سودمند است.»

سلیمان گفت: «قربانت شوم! بیشتر بفرما. حضرت فرمود: «پدرم از پدرانش ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌اند که: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود: به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را قبض روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن خبر آگاه ساخت، پادشاه از شنیدن این خبر به دعا و تضرّع پرداخت تا این که از روی تخت خود به زمین افتاد، او (از خداوند درخواست کرد و) گفت: پروردگار من! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهم. خداوند به آن پیامبر وحی فرمود: نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده که من مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه کردم. آن پیامبر عرض کرد: پروردگار من! تو خود می‌دانی که من تا به حال دروغ نگفته‌ام. خداوند به او وحی فرمود: تو فقط بنده‌ای هستی مأمور، سپس این مطلب را به او برسان! خداوند در مورد کارهایش مورد بازخواست واقع نمی‌شود.»

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى سُلَيْمَانَ، فَقَالَ: «أَحْسَبُكَ ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ» قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا قَالَتِ الْيَهُودُ؟ قَالَ: «قَالَتْ: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ) يَعْنُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الامْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئاً، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا)[1] وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْماً سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْبَدَاءِ، فَقَالَ: وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْماً يُرْجِيهِمْ لامْرِهِ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَ لا تُخْبِرُنِي عَنْ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) فِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلَتْ؟

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَهُ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: الآنَ قَدْ فَهِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَزِدْنِي.

قَالَ عليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الامُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَةً عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَلائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَ لا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لا مَلائِكَتَهُ وَ لا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ». قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمَأْمُونِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لا أُنْكِرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ وَ لا أُكَذِّبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا سُلَيْمَانُ، سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَا لَكَ وَ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الاسْتِمَاعِ وَ الانْصَافِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ» قَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الارَادَةَ اسْماً وَ صِفَةً مِثْلَ حَيٍّ وَ سَمِيعٍ وَ بَصِيرٍ وَ قَدِيرٍ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَثَتِ الاشْيَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ؛ لانَّهُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ تَقُولُوا حَدَثَتْ وَ اخْتَلَفَتْ؛ لانَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا لَيْسَتْ بِمِثْلِ سَمِيعٍ وَ لا بَصِيرٍ وَ لا قَدِيرٍ». قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيداً، قَالَ: «يَا سُلَيْمَانُ، فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَقَدْ أَثْبَتَّ مَعَهُ شَيْئاً غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: مَا أَثْبَتُّ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَ هِيَ مُحْدَثَةٌ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لا، مَا هِيَ مُحْدَثَةٌ، فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ وَ قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابَرُ، عَلَيْكَ بِالانْصَافِ، أَ مَا تَرَى مَنْ حَوْلَكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ، ثُمَّ قَالَ: كَلِّمْهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ، فَأَعَادَ

---

۱. المائدة / ۶۴.

آنگاه حضرت رو به سلیمان نمود و فرمود: «گمان می‌کنم در این موضوع، همانند یهود شده‌ای (و مثل آنان می‌اندیشی ؟)» سلیمان گفت: «از چنین چیزی به خدا پناه می‌برم، یهود چه می‌گویند ؟» حضرت فرمود: «یهود می‌گویند: دست خدا بسته است منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی‌کند. خداوند هم در جواب می‌فرماید: «دست آنان بسته باد و به خاطر گفته‌هایشان لعنت شدند.»

و شنیدم که گروهی از پدرم موسی بن جعفر عليه السلام در مورد بداء پرسیدند. پدرم فرمود: «چگونه مردم بداء و این که خداوند امر گروهی را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، انکار می‌نمایند ؟»

سلیمان گفت: «آیا نمی‌گویید: «ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم» در مورد چه موضوعی نازل شده است ؟» حضرت فرمود: «ای سلیمان! خداوند در شب قدر مقدّرات امسال تا سال آینده را از مرگ و زندگی، خیر و شرّ و رزق و روزی مقدر می‌فرماید، آنچه را در آن شب مقدّر نماید آن از حکم محتوم و قطعی است.»

سلیمان گفت: «فدایت شوم! هم اکنون فهمیدم، باز هم بیشتر بفرما.» حضرت فرمود: «ای سلیمان! برخی از امور، در نزد خدا است، آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد و آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و آنچه را بخواهد محو می‌کند. ای سلیمان! همانا علی عليه السلام می‌فرماید: علم (خدا) دو نوع است: علمی که خداوند به فرشتگان و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به فرشتگان و پیامبرانش آموخته، انجام خواهد شد و به خود و فرشتگان و پیامبرانش خلاف نمی‌کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می‌باشد و کسی از آفریدگان را بر آن آگاه نساخته است، از آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد، و آنچه را بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد ثبت می‌نماید.» سلیمان به مأمون گفت: «یا امیرالمؤمنین! از امروز به بعد دیگر ان شاء الله، بداء را انکار و تکذیب نخواهم کرد.»

مأمون گفت: «ای سلیمان! هر چه می‌خواهی از ابوالحسن بپرس، ولی به این شرط که خوب گوش بدهی و انصاف را رعایت کنی!» سلیمان رو به حضرت نمود و گفت: «آقای من! می‌خواهم از تو بپرسم ؟» امام رضا عليه السلام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس.» گفت: «چه می‌گویی در مورد کسی که اراده را همچون «حیّ»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند ؟» امام رضا عليه السلام فرمود: «شما می‌گویید: اشیا پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است، ولی نمی‌گویید: آنها پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او سمیع و بصیر است و این دلیلی است بر این که آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند.» سلیمان گفت: «او همواره مرید بوده است.» حضرت فرمود: «ای سلیمان! آیا اراده‌اش چیزی غیر از اوست ؟» گفت: «آری.» حضرت فرمود: «پس در این صورت، همواره چیزی جز خود او را از ازل با او همراه دانسته‌ای!» سلیمان گفت: «نه، چیزی را با او همراه نمی‌دانم.» امام رضا عليه السلام فرمود: «آیا اراده حادث است ؟» سلیمان گفت: «نه. حادث هم نیست.»

در این هنگام مأمون بر او فریاد زد و گفت: «آیا با چنین کسی معایات (سخن نامفهوم گفتن) و مکابره (معارضه و انکار از روی آگاهی) می‌کنی ؟ بر تو باد انصاف، آیا نمی‌بینی که پیرامونت اهل نظر و بحث نشسته‌اند ؟» سپس گفت: «ای ابا الحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، چراکه او متکلّم

عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ، فَقَالَ: «هِيَ مُحْدَثَةٌ يَا سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَزَلِيّاً كَانَ مُحْدَثاً وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحْدَثاً كَانَ أَزَلِيّاً» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ مِنْهُ وَ بَصَرَهُ مِنْهُ وَ عِلْمَهُ مِنْهُ.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَإِرَادَتُهُ نَفْسُهُ؟» قَالَ: لا، قَالَ عليه السلام: «فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسَهُ وَ عَلِمَ نَفْسَهُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ؟ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً؟ أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً أَوْ سَمِيعاً أَوْ بَصِيراً أَوْ قَدِيراً؟! قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «أَ فَبِإِرَادَتِهِ كَانَ ذَلِكَ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: لا، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً سَمِيعاً بَصِيراً مَعْنًى إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلَى، قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ ضَحِكَ الرِّضَا عليه السلام، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: «ارْفُقُوا بِمُتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ، يَا سُلَيْمَانُ، فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالَةٍ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا وَ هَذَا مِمَّا لا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ» فَانْقَطَعَ.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةً؟» قَالَ: سَلْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَصْحَابِكَ تُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا يَفْقَهُونَ وَ يَعْرِفُونَ أَوْ بِمَا لا يَفْقَهُونَ وَ لا يَعْرِفُونَ؟!» قَالَ: بَلْ بِمَا يَفْقَهُونَ وَ يَعْرِفُونَ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَالَّذِي يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرُ الارَادَةِ وَ أَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الارَادَةِ وَ أَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ وَ هَذَا يُبْطِلُ قَوْلَكُمْ: إِنَّ الارَادَةَ وَ الْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ» قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ ذَاكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ وَ لا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ، قَالَ عليه السلام: «فَأَرَاكُمْ ادَّعَيْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلا مَعْرِفَةٍ وَ قُلْتُمْ: الارَادَةُ كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لا يُعْرَفُ وَ لا يُعْقَلُ» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ: أَ فَيَكُونُ مَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِذَا كَانَ حَتَّى لا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ أَ يَزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ يَزِيدُهُمْ، قَالَ: «فَأَرَاهُ فِي قَوْلِكَ: قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ» قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ الْمَزِيدُ لا غَايَةَ لَهُ قَالَ عليه السلام: «فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ، وَ إِذَا لَمْ يُحِطْ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا قُلْتُ: لا يَعْلَمُهُ؛ لانَّهُ لا غَايَةَ

خراسان است!» سلیمان پرسش خود را مجدداً از آن حضرت پرسید. حضرت فرمود: «ای سلیمان! اراده حادث است، چراکه چیزی که ازلی و همیشگی نبود، قطعاً حادث است و اگر حادث نبود، ازلی است.» سلیمان گفت: «اراده‌اش از خود اوست، آنسانی که سمع و بصر و علم او از خود اوست.»

امام رضا ﷺ فرمود: «آیا خود را اراده کرده است؟» گفت: «نه.» حضرت فرمود: «پس مرید (اراده کننده) همانند سمیع و بصیر نیست.» سلیمان گفت: «خود را اراده کرده، همان گونه که صدای خود را می‌شنود و خود را می‌بیند و به خود آگاه است.» امام رضا ﷺ فرمود: «خود را اراده کرده یعنی چه؟ آیا خواسته که چیزی باشد؟ یا خواسته که زنده، یا سمیع، یا بصیر، یا قدیر باشد؟» گفت: «آری.» امام رضا ﷺ فرمود: «آیا با ارادهٔ خود این گونه شده است؟» سلیمان گفت: «نه.» امام رضا ﷺ فرمود: «پس این که می‌گویی: اراده کرده تا حیّ (زنده)، سمیع (شنوا) و بصیر (بینا) باشد معنایی ندارد، اگر این به ارادهٔ او نبوده است.» سلیمان گفت: «چرا، با ارادهٔ خودش بوده است.» در این هنگام مأمون و اطرافیانش خندیدند، و امام رضا ﷺ نیز خندید آنگاه به آنان فرمود: «بر متکلّم خراسان نرمی و مدارا کنید! ای سلیمان! پس خدا در اعتقاد شما از حالتی به حالت دیگر دگرگون شده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی‌توان به آن وصف کرد.» سلیمان ساکت شد و چیزی نگفت.

آنگاه امام رضا ﷺ به او فرمود: «ای سلیمان! از تو پرسشی دارم.» سلیمان گفت: «بپرس، قربانت شوم!» حضرت فرمود: «بگو ببینم، آیا تو و یارانت طبق آنچه می‌دانید و می‌فهمید با مردم بحث می‌کنید یا بر طبق آنچه نمی‌دانند و نمی‌فهمند؟» گفت: «البته بر اساس آنچه می‌دانند و می‌فهمند.» امام رضا ﷺ فرمود: «آنچه مردم می‌دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود اراده است، همچنین، اراده کننده پیش از اراده موجود بوده است، و فاعل پیش از مفعول است و این مطالب گفتار شما را که می‌گویید: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می‌سازد.» سلیمان گفت: «فدایت شوم! این مطلب بر اساس آنچه مردم می‌شناسند و می‌فهمند نیست.» حضرت فرمود: «پس می‌بینم بدون اینکه معرفت و شناختی داشته باشید، ادعای دانش این را می‌نمایید و می‌گویید: اراده نیز مانند سمع و بصر است. از این رو، این اعتقاد شما بر اساس آن است که شناخته نمی‌شود و تعقّل نمی‌شود؟» سلیمان نتوانست پاسخی دهد.

آنگاه امام رضا ﷺ فرمود: «ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه در بهشت و دوزخ است، آگاهی دارد؟» سلیمان گفت: «آری.» حضرت فرمود: «آیا آنچه خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟» گفت: «آری.» حضرت فرمود: «هرگاه این گونه باشد، اگر موجود شد به گونه‌ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می‌تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا از آنها صرف نظر می‌کند؟» سلیمان گفت: «بلکه آنها را می‌افزاید.» حضرت فرمود: «بنابر گفتهٔ تو - که خداوند آنها را می‌افزاید - چیزی به آنها افزوده که خود نمی‌دانسته، ایجاد خواهد شد.» سلیمان گفت: «فدایت شوم! اضافه‌ها نهایت ندارند.» حضرت فرمود: «پس از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (بهشت یا دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد. چون نهایتی برای آن قابل تصوّر نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، پیش از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته‌هایی به برتری بزرگی منزّه و برتر است.» سلیمان گفت: «من فقط گفتم: خداوند به آنها علم ندارد، چراکه آنها

لِهَذَا؛ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَصَفَهُمَا بِالْخُلُودِ وَ كَرِهْنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهُمَا انْقِطَاعاً قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِمُوجِبٍ لانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ؛ لانَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ يَزِيدُهُمْ. ثُمَّ لا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ)[1] وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لاهْلِ الْجَنَّةِ: (عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ)[2] وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ. لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ)[3] فَهُوَ جَلَّ وَ عَزَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لا يَقْطَعُ عَنْهُمُ الزِّيَادَةَ؛ أَ رَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَ مَا شَرِبُوا أَلَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ؟!» قَالَ: بَلَى، قَالَ: أَ فَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لا، قَالَ: «فَكَذَلِكَ كُلُّ مَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ، فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ فَلا يَزِيدُهُمْ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «إِذاً يَبِيدُ مَا فِيهِمَا وَ هَذَا يَا سُلَيْمَانُ، إِبْطَالُ الْخُلُودِ وَ خِلافُ الْكِتَابِ؛ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ)[4] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ)[5] وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ. لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ)». فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ، أَلا تُخْبِرُنِي عَنِ الارَادَةِ: فِعْلٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ فِعْلٍ؟» قَالَ: بَلْ هِيَ فِعْلٌ قَالَ: «فَهِيَ مُحْدَثَةٌ؛ لانَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُحْدَثٌ» قَالَ: لَيْسَتْ بِفِعْلٍ، قَالَ: «فَمَعَهُ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: الارَادَةُ هِيَ الانْشَاءُ، قَالَ: «يَا سُلَيْمَانُ هَذَا الَّذِي ادَّعَيْتُمُوهُ عَلَى ضِرَارٍ وَ أَصْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِنَّ كُلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خِنْزِيرٍ أَوْ قِرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ إِرَادَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَحْيَا وَ تَمُوتُ وَ تَذْهَبُ وَ تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ وَ تَنْكِحُ وَ تَلِدُ وَ تَظْلِمُ وَ تَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ وَ تَكْفُرُ وَ تُشْرِكُ فَتَبْرَأُ مِنْهَا وَ تُعَادِيهَا وَ هَذَا حَدُّهَا».

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَانِيَةً؛ فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ أَ مَصْنُوعٌ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لا، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «فَكَيْفَ نَفَيْتُمُوهُ، فَمَرَّةً قُلْتُمْ لَمْ يُرِدْ. وَ مَرَّةً قُلْتُمْ أَرَادَ، وَ لَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا

---

١. النسا / ۵۶.
٢. هود / ١٠٨.
٣. الواقعة / ٣٣.
۴. ق / ٣۵.
۵. الحجر / ۴٨.



نهایتی ندارند ، زیرا خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و ما دوست نداشتیم انقطاع و پایانی برای آنها قرار دهیم .» امام رضا ﷺ فرمود : «علم خداوند به آنها موجب انقطاع و پایان‌پذیر آنها نمی‌شود ، زیرا آگاهی که خداوند به آنها علم دارد، سپس بر آنها می‌افزاید و افزوده‌ها را از آنها قطع نمی‌کند ، و خداوند در کتاب خود نیز چنین فرموده است : هر وقت که پوستهای آنها می‌سوخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم ، جایگزین آنها می‌کردیم ، تا عذاب را بچشند (و عذابشان دائمی باشد). همچنین در مورد بهشتیان فرموده: «عطائی بی‌پایان» و فرمود : «و میوه‌های فراوان ، که انقطاع‌پذیر نیستند و همیشگی هستند ، بی‌آن که کسی از خوردن آنها مانع شود .» پس خداوند این زیادی‌ها را می‌داند و آن را از آنان دریغ نمی‌کند . آیا آنچه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، خداوند چیزی جایگزین آن نمی‌کند ؟» گفت : «بلی .» حضرت فرمود : «آیا خداوند عطاء خود را از آنها قطع کرده و جایگزین قرار داده است ؟» سلیمان گفت : «نه .» حضرت فرمود : «پس همچنین است هرآنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد ، این جایگزین شده‌ها از بهشتیان قطع نشده است و نخواهد شد .»



سلیمان گفت : «بلکه ، از آنها دریغ می‌دارد و قطع می‌کند و چیز اضافی به آنان نمی‌دهد .» امام رضا۷ فرمود : «در این صورت آنچه در بهشت و دوزخ است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد ، و این مطلب بر خلاف کتاب خدا و سبب ابطال جاودانگی است ، زیرا خداوند عزّوجلّ می‌فرماید : «برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست» و نیز می‌فرماید : «عطای بی‌پایان» و نیز فرماید : «آنان از آنجا ، بیرون رانده نمی‌شوند» و می‌فرماید : «برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند» و نیز می‌فرماید : «میوه‌های زیادی که قطع شدنی و ممنوع نیست». سلیمان نتوانست پاسخی دهد .



سپس امام رضا ﷺ فرمود : «ای سلیمان ! آیا به من نمی‌گویی که اراده فعل است یا غیر فعل ؟» گفت : «بلکه ، آن فعل است .» امام فرمود : «پس آن حادث است ، زیرا همهٔ افعال مُحدَث هستند .» سلیمان گفت : «فعل نیست .» حضرت فرمود : «پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است .» سلیمان گفت : «اراده همان انشاء و ایجاد است .» حضرت فرمود : «ای سلیمان ! این سخن ، همان چیزی است که شما بر ضِرار و اصحابش عیب گرفته‌اید که می‌گویند : آنچه خداوند در آسمان و زمین ، یا دریا یا در خشکی آفریده ، از سگ ، خوک ، میمون ، انسان ، یا جنبنده ، همگی ارادهٔ خدا هستند و ارادهٔ خدا زنده می‌شود و می‌میرد ، راه می‌رود و می‌خورد ، می‌آشامد ، ازدواج می‌کند ، تولید مثل می‌کند ، ستم می‌کند ، کارهای زشت انجام می‌دهد ، کافر می‌شود و مشرک می‌گردد، پس تو از این گفته‌ها بیزاری می‌جویی و با آن دشمنی می‌کنی و این حدّ و اندازهٔ آن است .»



سلیمان گفت : «اراده همانند سمع ، بصر و علم است .» امام رضا ﷺ فرمود : «دوباره به حرف نخست خود بازگشتی !به من بگو آیا سمع ، بصر و علم ، ساخته شده‌اند ؟» سلیمان گفت : «نه .» امام رضا ﷺ فرمود : «پس چگونه یکبار اراده را نفی می‌کنید و می‌گویید : اراده نکرده است و بار دیگر می‌گویید : اراده کرده است ؟ و حال آنکه اراده مفعول خداوند نیست ؟» سلیمان گفت : «این همانند این است که می‌گوییم : یک بار می‌داند و بار دیگر نمی‌داند .» امام رضا ﷺ فرمود : «این دو یکسان نیستند ، زیرا نفی معلوم ، نفی علم نیست

ذَلِكَ كَقَوْلِنَا مَرَّةً عَلِمَ وَ مَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «لَيْسَ ذَلِكَ سَوَاءً؛ لانَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ وَ نَفْيَ الْمُرَادِ نَفْيُ الارَادَةِ أَنْ تَكُونَ؛ لانَّ الشَّيْءَ اذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ يَكُنْ إِرَادَةٌ وَ قَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ يَكُونُ الانْسَانُ بَصِيراً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ وَ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ».

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا مَصْنُوعَةٌ، قَالَعليه السلام: «فَهِيَ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ؛ لانَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ لَيْسَا بِمَصْنُوعَيْنِ وَ هَذِهِ مَصْنُوعَةٌ» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ قَالَ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الانْسَانُ لَمْ يَزَلْ لانَّ صِفَتَهُ لَمْ تَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ: لا لانَّهُ لَمْ يَفْعَلْهَا، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «يَا خُرَاسَانِيُّ، مَا أَكْثَرَ غَلَطَكَ، أَ فَلَيْسَ بِإِرَادَتِهِ وَ قَوْلِهِ تَكُونُ الاشْيَاءُ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: «لا، قَالَ: فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بِإِرَادَتِهِ وَ لا مَشِيَّتِهِ وَ لا أَمْرِهِ وَ لا بِالْمُبَاشَرَةِ، فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «أَ لا تُخْبِرُنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ اذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا)[1] يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحْدِثُ إِرَادَةً؟!» قَالَ لَهُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِذَا أَحْدَثَ إِرَادَةً كَانَ قَوْلُكَ إِنَّ الارَادَةَ هِيَ هُوَ أَمْ شَيْءٌ مِنْهُ بَاطِلا؛ لانَّهُ لا يَكُونُ أَنْ يُحْدِثَ نَفْسَهُ، وَ لا يَتَغَيَّرُ عَنْ حَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ، عَنَى بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحْدِثُ إِرَادَةً، قَالَ: «فَمَا عَنَى بِهِ؟» قَالَ: عَنَى فِعْلَ الشَّيْءِ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «وَيْلَكَ، كَمْ تُرَدِّدُ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ، وَ قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الارَادَةَ مُحْدَثَةٌ؛ لانَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُحْدَثٌ» قَالَ: فَلَيْسَ لَهَا مَعْنًى، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ عِنْدَكُمْ حَتَّى وَصَفَهَا بِالارَادَةِ بِمَا لا مَعْنَى لَهُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنًى قَدِيمٌ وَ لا حَدِيثٌ بَطَلَ قَوْلُكُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ مُرِيداً». قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنَيْتُ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ، قَالَ: «أَ لا تَعْلَمُ أَنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لا يَكُونُ مَفْعُولا وَ حَدِيثاً وَ قَدِيماً فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ؟» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً. قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «لا بَأْسَ أَتْمِمْ مَسْأَلَتَكَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: «قُلْتُ: إِنَّ الارَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «كَمْ تُرَدِّدُ عَلَيَّ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ وَ صِفَتُهُ مُحْدَثَةٌ أَوْ لَمْ تَزَلْ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: مُحْدَثَةٌ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «اللَّهُ أَكْبَرُ فَالارَادَةُ مُحْدَثَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ صِفَةً مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ فَلَمْ يُرِدْ شَيْئاً». قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «إِنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لا يَكُونُ مَفْعُولا» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَيْسَ الاشْيَاءُ إِرَادَةً وَ لَمْ يُرِدْ شَيْئاً، قَالَ الرِّضَاعليه السلام:

---

١. الإسراء / ١۶.

و حال آنکه نفی مراد، نفی اراده آن است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده‌ای وجود نداشته است . ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد ، ولی معلوم وجود ندارد ، مثل بصر (بینایی) است گاهی انسان بینا است ، ولی چیز دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد ، ولی معلوم وجود ندارد .»

سلیمان گفت : «اراده مصنوع است .» حضرت فرمود : «پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست ، چراکه سمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است .» سلیمان گفت : «اراده صفتی از صفات خداوند است که همیشه بوده است .» حضرت فرمود : «پس انسان هم بایستی ازلی باشد ، و همیشه بوده است چون صفت او ازلی و همیشگی است .» سلیمان گفت : «نه ، زیرا او آن صفت را نساخته است .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «ای خراسانی ! چقدر اشتباه می‌کنی ! آیا چیزها با اراده و گفتهٔ او ، ایجاد نمی‌شود ؟» سلیمان گفت : «نه .» حضرت فرمود : «پس اگر نه با اراده و مشیت و دستور خدا است و نه با مباشرت ، پس این موجودات چگونه ایجاد شده‌اند ؟ خداوند برتر و والاتر از اینها است .» سلیمان نتوانست پاسخی دهد .

آنگاه امام رضا عليه‌السلام فرمود : «در مورد این گفتار خدا چه می‌گویی که می‌فرماید : هرگاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم، به مترفین و سرکشان آن دیار دستور می‌دهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می‌پردازند» آیا مقصود خداوند این است که اراده را ایجاد و احداث می‌کند ؟» گفت : «آری .» حضرت فرمود : «پس اگر اراده را ایجاد می‌کند ، این گفتهٔ تو که می‌گویی : اراده همان خداست و یا جزئی از اوست ، باطل خواهد بود . زیرا خدا ، خود را ایجاد نمی‌کند و از حالت خود دگرگون نمی‌شود ، خداوند والاتر از این است .» سلیمان گفت : «منظور خداوند این نیست که اراده‌ای ایجاد و احداث می‌کند .» حضرت فرمود : «پس منظورش چیست ؟» گفت : «منظورش این است که کاری انجام می‌دهد .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «وای بر تو ! چقدر این مسأله را تکرار می‌کنی ؟ من که گفتم اراده مُحدَث است ، زیرا فعل و ایجاد چیزی مُحدث است .» سلیمان گفت : «پس اراده هیچ معنایی ندارد .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «پس از نظر شما ، خدا خود را وصف کرده و اراده را وصف خود قرار داده . اراده‌ای که معنا ندارد ، پس اگر اراده معنای قدیمی و حادثی نداشته باشد ، این حرف شما که می‌گویید : خداوند پیوسته مرید بوده ، باطل خواهد شد .»

سلیمان گفت : «منظور من فقط این است که اراده کاری از خداوند است که همیشه بوده است ، حضرت فرمود : «آیا نمی‌دانی چیزی که ازلی است نمی‌تواند در آن واحد، هم منفول باشد، هم حادث و هم قدیم ؟» سلیمان نتوانست پاسخی دهد .

امام رضا عليه‌السلام فرمود : «عیبی ندارد ، پرسشت را تمام کن .» سلیمان گوید : «همانا اراده صفتی از صفات خداست .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «چقدر این مطلب را برای من تکرار می‌کنی که اراده صفتی از صفات خداست و صفتش محدث است یا ازلی ؟» سلیمان گفت : «مُحدث است .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «الله اکبر! پس اراده مُحدث است ، گرچه صفتی از صفات او باشد و صفتش ازلی و ذاتی باشد ؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است .» امام رضا عليه‌السلام فرمود : «چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود .»

سلیمان گفت : «چیزها عین اراده نیستند . خداوند چیزی اراده نکرده است .» امام رضا۷ فرمود : «ای سلیمان ! وسوسه

«وُسْوِسْتَ يَا سُلَيْمَانُ، فَقَدْ فَعَلَ وَ خَلَقَ مَا لَمْ يُرِدْ خَلْقَهُ وَ لا فِعْلَهُ، وَ هَذِهِ صِفَةُ مَنْ لا يَدْرِي مَا فَعَلَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ». قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي، قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ.

قَالَ الْمَأْمُونُ: وَيْلَكَ يَا سُلَيْمَانُ، كَمْ هَذَا الْغَلَطُ وَ التَّرَدُّدُ، اقْطَعْ هَذَا وَ خُذْ فِي غَيْرِهِ إِذْ لَسْتَ تَقْوَى عَلَى هَذَا الرَّدِّ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «دَعْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لا تَقْطَعْ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حُجَّةً، تَكَلَّمْ يَا سُلَيْمَانُ» قَالَ: قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لا بَأْسَ أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ: أَ مَعْنَى وَاحِدٌ أَمْ مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٌ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ مَعْنًى وَاحِدٌ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَمَعْنَى الارَادَاتِ كُلِّهَا مَعْنًى وَاحِدٌ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنًى وَاحِداً كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ وَ إِرَادَةُ الْقُعُودِ وَ إِرَادَةُ الْحَيَاةِ وَ إِرَادَةُ الْمَوْتِ إِذَا كَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةً لَمْ يَتَقَدَّمْ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ لَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ كَانَ شَيْئاً وَاحِداً» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفٌ، قَالَ عليه السلام: «فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمُرِيدِ أَ هُوَ الارَادَةُ أَوْ غَيْرُهَا؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ هُوَ الارَادَةُ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَالْمُرِيدُ عِنْدَكُمْ يَخْتَلِفُ إِنْ كَانَ هُوَ الارَادَةَ؟» قَالَ: يَا سَيِّدِي، لَيْسَ الارَادَةُ الْمُرِيدَ، قَالَ عليه السلام: «فَالارَادَةُ مُحْدَثَةٌ، وَ إِلا فَمَعَهُ غَيْرُهُ، افْهَمْ وَ زِدْ فِي مَسْأَلَتِكَ». قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «هَلْ سَمَّى نَفْسَهُ بِذَلِكَ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لا، لَمْ يُسَمِّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ» قَالَ: قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَاراً عَنْ أَنَّهُ إِرَادَةٌ، وَ لا إِخْبَاراً عَنْ أَنَّ الارَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: لانَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «يَا جَاهِلُ، فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلْ، قَالَ عليه السلام: «فَإِذَا لَمْ يُرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلْ، قَالَ عليه السلام: «مِنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَاكَ، وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ؟ وَ قَدْ يَعْلَمُ مَا لا يُرِيدُهُ أَبَداً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ)[1] فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَ هُوَ لا يَذْهَبُ بِهِ أَبَداً» قَالَ سُلَيْمَانُ: لانَّهُ قَدْ فَرَغَ مِنَ الامْرِ فَلَيْسَ يَزِيدُ فِيهِ شَيْئاً، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «هَذَا قَوْلُ الْيَهُودِ، فَكَيْفَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)[2] قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ، قَالَ عليه السلام: أَ فَيَعِدُ مَا لا

---

۱. الاسراء / ۸۶ ۲. المؤمن / ۶۰

شده‌ای، آیا خداوند چیزی را که نه آفرینش آن را و نه ساخت آن را اراده کرده، آفریده و انجام داده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی‌داند چه می کند، خداوند از این سخن بالاتر است.»

سلیمان گفت: «ای آقای من! عرض کردم که اراده همچون سمع، بصر و علم است.» مأمون گفت: «وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو. چراکه تو نمی‌توانی غیر از این را ردّ کنی.» امام رضا ﷺ فرمود: «رهایش کن ای امیرالمؤمنین! پرسش را قطع نکن، می‌خواهد آن را دلیل و حجّت قرار دهد. ای سلیمان! ادامه بده.» گفت: «عرض کردم که اراده همچون سمع، بصر و علم است.» امام رضاﷺ فرمود: «عیبی ندارد. برای من از معنای این اراده بگو آیا اراده یک معنا دارد یا دارای معانی مختلف است؟» سلیمان گفت: «بلکه یک معنا دارد.» امام رضاﷺ فرمود: «پس آیا معنای تمام اراده‌ها یک چیز است؟» سلیمان گفت: «آری.» امام رضاﷺ فرمود: «پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، پس باید ارادهٔ قیام، ارادهٔ قعود ارادهٔ زندگی و ارادهٔ مرگ، اگر ارادهٔ خداوند یک چیز باشد هیچ‌کدام از آنها بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد و همگی یک چیز خواهند بود.» سلیمان گفت: «معناها با هم متفاوتند.» حضرت فرمود: «پس اکنون بگو: آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟» سلیمان گفت: «بلکه او، همان اراده است.» امام رضاﷺ فرمود: «پس به نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است.» سلیمان گفت: «ای آقای من! اراده، همان مُرید نیست.» حضرت فرمود: «پس اراده، حادث است و مخلوق وگرنه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه او باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز پرسشت را ادامه بده.»

سلیمان گفت: «اراده نامی است از نامهای خدا.» امام رضاﷺ فرمود: «آیا او چنین نامی بر خود نهاده است؟» سلیمان گفت: «نه، او خود را به این نام معرفی نکرده است.» امام رضاﷺ فرمود: «پس تو حق نداری نامی بر او بگذاری که او خود را به این نام معرّفی نکرده است.» سلیمان گفت: «ولی او خود را مرید وصف کرده است.» امام رضاﷺ فرمود: «او که خود را مرید وصف کرده، معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست.» سلیمان گفت: «چون اراده‌اش عین علم اوست.» امام رضاﷺ فرمود: «ای جاهل! هرگاه خداوند به چیزی عالم است در واقع آیا آن را اراده کرده است؟» سلیمان گفت: «آری.» حضرت فرمود: «پس هرگاه آن را اراده نکند آیا آن را نمی‌داند (و آن آگاهی ندارد؟!)» سلیمان گفت: «آری.» حضرت فرمود: «از کجا چنین سخنی گفتی؟ و چه دلیلی داری بر این که ارادهٔ خدا: عین علم اوست؟ و حال آن که گاه می‌شود خدا چیزی را می‌داند ولی هرگز آن را اراده نمی‌کند، و این کلام در گفتار او آمده: «و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی نموده‌ایم، خواهیم برد» خداوند می‌داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز آن را از بین نمی‌برد. سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست از کار کشیده است و بر آنچه مقدّر کرده چیزی نخواهد افزود.» امام رضا ﷺ فرمود: «این سخن یهود است، پس چگونه خداوند عزّوجلّ فرموده: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را؟!» سلیمان گفت: «منظورش این است که او بر این کار تواناست

يَفِي بِهِ؟! فَكَيْفَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشاءُ)[١] وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (يَمْحُوا اللّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ)[٢] وَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الامْرِ؟!» فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً. قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «يَا سُلَيْمَانُ، هَلْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً يَكُونُ وَ لا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ إِنْسَاناً أَبَداً، وَ أَنَّ إِنْسَاناً يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ لا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «فَيَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا لا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ؟!» قَالَ: يَعْلَمُ أَنَّهُمَا يَكُونَانِ جَمِيعاً. قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «اذَنْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً حَيٌّ، مَيِّتٌ، قَائِمٌ، قَاعِدٌ، أَعْمَى، بَصِيرٌ، فِي حَالٍ وَاحِدَةٍ، وَ هَذَا هُوَ الْمُحَالُ» قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الآخَرِ، قَالَعليه السلام: «لا بَأْسَ، فَأَيُّهُمَا يَكُونُ؛ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَوِ الَّذِي لَمْ يُرِدْ أَنْ يَكُونَ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ.

فَضَحِكَ الرِّضَاعليه السلام وَ الْمَأْمُونُ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالاتِ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «غَلِطْتَ وَ تَرَكْتَ قَوْلَكَ: إِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ هُوَ لا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ، وَ إِنَّهُ يَخْلُقُ خَلْقاً وَ هُوَ لا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَهُمْ، فَإِذَا لَمْ يَجُزِ الْعِلْمُ عِنْدَكُمْ بِمَا لَمْ يُرِدْ أَنْ يَكُونَ فَإِنَّمَا يَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَ». قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّمَا قَوْلِي: إِنَّ الارَادَةَ لَيْسَتْ هُوَ وَ لا غَيْرَهُ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «يَا جَاهِلُ، إِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ هُوَ، فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ، وَ إِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ هِيَ غَيْرَهُ، فَقَدْ جَعَلْتَهَا هُوَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ؟ قَالَعليه السلام: «نَعَمْ»، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّ ذَلِكَ إِثْبَاتٌ لِلشَّيْءِ؟ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «أَحَلْتَ؛ لانَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحْسِنُ الْبِنَاءَ وَ إِنْ لَمْ يَبْنِ، وَ يُحْسِنُ الْخِيَاطَةَ وَ إِنْ لَمْ يَخِطْ، وَ يُحْسِنُ صَنْعَةَ الشَّيْءِ وَ إِنْ لَمْ يَصْنَعْهُ أَبَداً» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «يَا سُلَيْمَانُ، هَلْ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لا شَيْءَ مَعَهُ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «أَ فَيَكُونُ ذَلِكَ إِثْبَاتاً لِلشَّيْءِ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَيْسَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لا شَيْءَ مَعَهُ، قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «أَ فَتَعْلَمُ أَنْتَ ذَاكَ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ، أَعْلَمُ مِنْهُ إِذاً» قَالَ سُلَيْمَانُ: الْمَسْأَلَةُ مُحَالٌ، قَالَ: «مُحَالٌ عِنْدَكَ أَنَّهُ وَاحِدٌ لا شَيْءَ مَعَهُ وَ أَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَادِرٌ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَعليه السلام: «فَكَيْفَ أَخْبَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَيٌّ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟! وَ هَذَا رَدُّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ، تَعَالَى اللّهُ عَنْ ذَلِكَ».

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّ الارَادَةَ الْقُدْرَةُ قَالَ الرِّضَاعليه السلام: «وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لا

---

١. فاطر / ١.
٢. الرعد / ٣٩.

و قدرت دارد .» حضرت فرمود : «آیا وعده‌ای می‌دهد که به آن وفا نمی‌کند ؟!» پس چگونه فرموده : هر آنچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید و نیز فرموده : خداوند هر آنچه را بخواهد محو می‌کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می‌کند ، و اُمّ الکتاب (لوح محفوظ) در نزد اوست و حال آن که از کارها فارغ شده است ؟!» سلیمان نتوانست پاسخی دهد . امام رضا ﷺ فرمود : «ای سلیمان ! آیا خداوند می‌داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده که هرگز انسانی بیافریند ؟ و آیا خداوند می‌داند که انسانی امروز می‌میرد و حال آنکه اراده نکرده که امروز بمیرد ؟» سلیمان گفت : «آری .» امام رضا ﷺ فرمود : «پس آیا آنچه را که اراده کرده می‌داند که موجود خواهد شد ؟ یا آنچه را که اراده نکرده موجود باشد ؟» سلیمان گفت : «می‌داند که هر دو موجود خواهند شد .» امام رضا ﷺ فرمود : «در این صورت او می‌داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده ، هم ایستاده است هم نشسته ، هم نابینا است و هم بینا ، و این محال و ممتنع است .» سلیمان گفت : فدایت شوم ! پس او می‌داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد .» حضرت فرمود : «عیبی ندارد ، حال کدام یک موجود می‌شوند ؟ آنچه را اراده کرده باشد یا آن که را اراده نکرده باشد ؟ !» سلیمان گفت : «آنچه را اراده کرده باشد .»

امام رضا ﷺ و مأمون و اصحاب مقالات همه خندیدند . امام رضا ﷺ فرمود : «اشتباه کردی و گفتهٔ نخست خودت را رها کردی که : «او می‌داند انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده که امروز بمیرد و او مخلوقاتی را می‌آفریند و حال آنکه خودش نمی‌خواهد آنان را بیافریند». پس وقتی از نظر شما جایز نیست علم به آنچه که اراده نکرده تعلق گیرد . پس فقط آنچه را اراده کرده موجود باشد، می‌داند .» سلیمان گفت : «سخن من فقط این است که اراده نه خداست و نه غیر او .» امام رضا ﷺ فرمود : «ای جاهل ! وقتی می‌گویی : «اراده خدا نیست ، در واقع پذیرفته‌ای که غیر خداست ، و وقتی می‌گویی اراده خدا نیست ، در واقع آن را غیر خدا قرار داده‌ای . و هرگاه گفتی آن غیر از او نیست، در واقع آن را خدا قرار داده‌ای .» سلیمان گفت : «آیا خداوند می‌داند چگونه چیزی را می‌سازد ؟» حضرت فرمود : «آری .» سلیمان گفت : «پس (معنای) این اثبات چیزی است .» امام رضا ﷺ فرمود : «سخن محالی گفتی ، زیرا چه بسا فردی، بنّائی را خوب بلد است ولی خانه‌ای نمی‌سازد ، و خیاطی را خوب بلد است ولی خیاطی نمی‌کند ، و ساختن چیزی را خوب می‌داند ولی هرگز آن را نمی‌سازد .» سپس حضرت به او فرمود : «ای سلیمان ! آیا خدا خودش می‌داند که یگانه است و شریکی ندارد؟» گفت : «آری .» حضرت فرمود : «آیا این مطلب ، اثبات چیزی را نمی‌کند؟» سلیمان گفت : «او نمی‌داند یگانه است.» امام رضا ﷺ فرمود : «آیا تو این را می‌دانی ؟» گفت : «آری .» حضرت فرمود : «پس تو ای سلیمان ! از خداوند داناتری !» سلیمان گفت : «این مسأله محال است .» حضرت فرمود : «از نظر تو محال است که خداوند یگانه است و شریکی ندارد و او شنوا ، بینا ، درست کردار ، دانا و توانا است ؟» گفت : «آری .» حضرت فرمود : «پس خداوند چگونه خود خبر داده که او یگانه زنده‌ای است ، شنوا ، بینا ، دانا و آگاه است ؟ در حالی که خودش این را نمی‌داند و این سخن تو ردّ سخن او و تکذیب او است ، خداوند از این سخن برتر است .» آنگاه امام رضا ﷺ فرمود : «پس چگونه می‌خواهد چیزی را که نمی‌شناسد و ساختنش را بلد نیست ، بسازد ؟ پس صانعی که پیش از ساختن یک چیز ، نمی‌داند که چگونه باید آن را بسازد ، در واقع سرگردان است . خداوند از این برتر است .»

سلیمان گفت : «اراده ، همان قدرت است .» امام رضا ﷺ فرمود : «خداوند قدرت دارد بر آنچه هرگز آن را اراده

يُرِيدُهُ أَبَداً، وَ لا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ؛ لانَّهُ قَالَ تَبارَكَ وَ تَعالَى: (وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ)[۱] فَلَوْ كَانَتِ الارَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةَ كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ» فَانْقَطَعَ سُلَيْمَانُ، قَالَ الْمَأْمُونُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا سُلَيْمَانُ، هَذَا أَعْلَمُ هَاشِمِيّ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

قال مصنف هذا الكتاب: كان المأمون يجلب على الرضاﷺ من متكلمي الفرق و الأهواء المضلة كل من سمع به حرصا على انقطاع الرضاﷺ عن الحجة مع واحد منهم، و ذلك حسدا منه له و لمنزلته من العلم فكانﷺ لا يكلم أحدا إلا أقر له بالفضل، و التزم الحجة له عليه؛ لأن الله تعالى ذكره أبى إلا أن يعلي كلمته و يُتِمَّ نُورَهُ و ينصر حجته، و هكذا وعد تبارك و تعالى في كتابه، فقال: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا)[۲] يعني بالذين آمنوا: الأئمة الهداةﷺ، و أتباعهم، و العارفين بهم، و الآخذين عنهم، ينصرهم بالحجة على مخالفيهم ما داموا في الدنيا و كذلك يفعل بهم في الآخرة، و إن الله لا يخلف وعده.

۱. الإسراء / ۸۶.
۲. المؤمن / ۵۱.



نمی‌کند و این مطلب قطعی است(وگریزی از آن نیست) چون خداوند عزّوجلّ فرموده : «اگر بخواهیم ، آنچه را بر تو وحی کردیم خواهیم برد» پس اگر اراده همان قدرت بود ، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد ، چراکه قدرت بر آن را داشت .» سلیمان در جواب درماند و نتوانست چیزی بگوید .

در این هنگام مأمون گفت : «ای سلیمان ! او داناترین فرد بین هاشمیان است .» سپس آن قوم مجلس را ترک کردند .

نویسنده این کتاب گوید : مأمون همواره متکلّمان هر فرقه و صاحبان آرا و خواسته‌های گمراه کننده و هرکه را حرصی بر مقام علمی امام رضا ﷺ داشت، آن افرادی که می‌شناخت و یا شنیده بود دعوت می‌کرد که با امام رضا ﷺ به مباحثه پردازند به جهت حرصی که محکومیت و مجاب شدن او داشت و این به جهت حسادتی بود که به آن حضرت و منزلت علمی او داشت . ولی هیچ کس از علمای آن فرقه‌ها با آن حضرت به بحث نمی‌پرداخت، مگر این که به مقام بلند علمی او اعتراف می‌نمود و دلایل آن حضرت او را ملزم و مجاب می‌کرد، چراکه خداوند عالم دریغ و ابا داشت مگر این کلمه خود را برتری دهد ، و نورش را تمام کند و حجّت خود را یاری دهد . و خداوند اینگونه در کتابش وعده داده و فرموده: «ما فرستادگان خود را وکسانی که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا یاری می‌نماییم» مرادش از کسانی که ایمان آورده‌اند ، همان ائمهٔ هداة و پیروان آنان وکسانی که به آنان معرفت دارند و از ایشان (دینشان را) اخذ نموده‌اند هستند که آنها را با حجّت بر ضدّ علیه مخالفینشان یاری می‌نماید ، مادامی که در این جهان هستند ، و همچنین با آنان در جهان آخرت این گونه رفتار می‌کند ، همانا خداوند هرگز خلف وعده نمی‌کند .



۶۷. باب النهي عن الكلام و الجدال و المراء في الله عز و جل

۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ، وَ لا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّ الْكَلامَ فِي اللَّهِ لا يَزِيدُ إِلاَّ تَحَيُّراً».

۲. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَ لا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ».

۳. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّبْنِ رِئَابٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «اذْكُرُوا مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ مَا شِئْتُمْ، وَ لا تَذْكُرُوا ذَاتَهُ؛ فَإِنَّكُمْ لا تَذْكُرُونَ مِنْهُ شَيْئاً إِلاَّ وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ».

۴. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّبْنِ رِئَابٍ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: مَا جَمَعَكُمْ؟ قَالُوا: اجْتَمَعْنَا نَذْكُرُ رَبَّنَا وَ نَتَفَكَّرُ فِي عَظَمَتِهِ، فَقَالَ: لَنْ تُدْرِكُوا التَّفَكُّرَ فِي عَظَمَتِهِ».

۵. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ رِئَابٍ عَنْ فُضَيْلِبْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ، وَ بَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الارْضِ، إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَهَذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا فَهُوَ كَمَا تَقُولُ».

۶. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلاءِبْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً)[1] قَالَ: «مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ، وَ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ دَوَرَانُ الْفَلَكِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الْآيَاتُ الْعَجِيبَاتُ عَلَى أَنَّ وَرَاءَ ذٰلِكَ أَمْراً أَعْظَمَ مِنْهُ، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً» قَالَ: «فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنْ أَعْمَى وَ أَضَلُّ».

---

۱. الاسراء / ۷۲.

بخش شصت و هفتم

در بیان خودداری ازسخن وجدال وجرّ وبحث دربارهٔ خداوند عزّوجل

۱ـ ابو بصیر گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «در خلق خدا سخن گویید، ولی در مورد خدا سخن مگویید، زیرا سخن گفتن در مورد خدا جز سرگردانی چیزی نمی‌افزاید.»

۲ـ ابو عبیده گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «در بارهٔ هر چیزی سخن بگویید، ولی دربارهٔ (ذات) خدا سخن نگویید.»

۳ـ ضریس کناسی گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «در مورد عظمت و بزرگی خدا آنچه می‌خواهید، سخن بگوئید، ولی در مورد ذاتش چیزی نگویید، زیرا که شما چیزی را از آن ذکر نمی‌کنید، مگر آن که او از آن بالاتر است.»

۴ـ برید عجلی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: روزی رسول خدا ﷺ نزد اصحابش آمد و فرمود: «برای چه جمع شده‌اید؟» عرض کردند: «اجتماع کرده‌ایم که پروردگار خود را ذکر کنیم و در عظمتش اندیشه کنیم.» فرمود: «هرگز فکرتان عظمت او را درک نخواهد کرد.»

۵ـ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ای فرزند آدم! اگر مرغی دل تو را بخورد، سیر نمی‌شود و دیده ات آن گونه است که اگر سوراخ سوزنی بر آن گذاشته شود، آن را می‌پوشاند. می‌خواهی با این دو چیز ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی و کیفیّت آنها را بدانی؟ اگر راستگو باشی پس همین آفتاب که آفریده‌ای از آفریدگان خداست، پس اگر می‌توانی چشمهایت را از نور آن پر کنی امر آن گونه است که تو می‌گویی.»

۶ـ محمّد بن مسلم گوید: امام باقر ﷺ در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: «و هر کس در این (دنیا) کور باشد در جهان آخرت کور و گمراه خواهد بود» فرمود: «کسی را که آفرینش آسمانها و زمین، اختلاف شب و روز، گردش فلک و آفتاب و ماه و آیتها و نشانه‌های عجیب، دلالت نکند که در پس اینها امری بزرگتر از اینهاست، پس او در جهان آخرت کور و گمراه است. فرمود: او از آنچه نمی‌بیند، کور و گمراه است.»

۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «تَكَلَّمُوا فِي مَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لا تَكَلَّمُوا فِي مَا فَوْقَ الْعَرْشِ؛ فَإِنَّ قَوْماً تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَاهُوا حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يُنَادَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَ يُنَادَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ».

۸. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ، فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ الْجَبَّارُ، إِنَّ مَنْ تَعَاطَى مَا ثَمَّ هَلَكَ».

۹. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)[۱] قَالَ: «إِذَا انْتَهَى الْكَلامُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمْسِكُوا».

۱۰. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

۱۱. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا زِيَادُ، إِيَّاكَ وَ الْخُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ، وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ، وَ تُرْدِي صَاحِبَهَا، وَ عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلا يُغْفَرَ لَهُ. إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ، وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوهُ حَتَّى انْتَهَى كَلامُهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَتَحَيَّرُوا، فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَ يُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ».

۱۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْيَسَعِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِعِلْمِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا لَمْ يُوَكَّلُوا بِعِلْمِهِ،

---

۱. النجم / ۴۲.

۷ ـ محمّد بن مسلم گوید : امام باقر ﷺ فرمود : «در مورد آنچه در زیر عرش است سخن بگویید ولی در مورد آنچه در فوق عرش است سخن نگویید ، زیرا گروهی در مورد خداوند سخن گفتند و سرگشته شدند ، تا جایی که مردی که از رو به رو ندا داده می‌شد ، پس از پشت سر جواب می‌داد و از پشت سر ندا داده می‌شد و از رو به رو پاسخ می‌داد .»

۸ ـ عبدالرحیم قصیر گوید : از امام باقر ﷺ در مورد چیزی از توحید پرسیدم . آن حضرت دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود : «خداوند جبّار برتر است . به راستی کسی که دربارهٔ آنچه در آنجاست فکر کند، هلاک شده است .»

۹ ـ سلیمان بن خالد گوید : امام صادق ﷺ در مورد گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید : «و به راستی که پایان کار و رجوع خلایق پس از انقطاعِ عمل به سوی پروردگار توست» فرمود : «هرگاه سخن به خداوند منتهی شود از آن باز ایستید و خود را نگاه دارید .»

۱۰ ـ محمّد بن مسلم گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «ای محمّد ! مردم همواره در حال گفتن هستند (و هر سخن که بگویند برای آنان جایز است) تا آنکه در مورد خدا سخن گویند . پس هرگاه چنین بشنوید بگویید : « معبودی جز خدای یکتا نیست خدایی که چیزی مانند او نیست » .

۱۱ ـ ابوعبیدهٔ حذاء گوید : امام باقر ﷺ به من فرمود : «ای زیاد ! از مجادلات و گفتگوهایی که به جهت اظهار حق نیست بپرهیز ! زیرا که آنها موجب شک می‌شوند و عمل را فرو می‌ریزند و صاحب خود را هلاک می‌کنند و شاید سخنی گوید که آمرزیده نشود . به راستی که در زمان گذشته گروهی بودند که آنها دانش آنچه را که به آن موکّل و مکلّف بودند رها کردند و دانش چیزی را طلب کردند که از آن بازداشته شده بودند ، تا آنکه سخن‌شان به خداوند منتهی شد . پس سرگردان شدند ، چراکه مردی بود که از پیش رویش خوانده می‌شد ، او از پشت سرش جواب می‌داد و از پشت سرش خوانده می‌شد و او از پیش رویش جواب می‌داد .»

۱۲ ـ سلیمان بن خالد گوید : امام صادق ﷺ فرمود : «به راستی که در میان کسانی که پیش از شما بوده‌اند ، گروهی بودند که مطالبی را که بر دانستن آن گماشته شده بودند ترک نموده، و دانستن آنچه را بر آن نهی نشده بودند طلب کردند ، آنان از جای خود نرفتند تا آن که از آنچه در زیر آسمان است ، پرسیدند

فَلَمْ يَبْرَحُوا حَتَّى سَأَلُوا عَمَّا فَوْقَ السَّمَاءِ فَتَاهَتْ قُلُوبُهُمْ، فَكَانَ أَحَدُهُمْ يُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ يُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ».

۱۳. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ عَنْ أَبِي الْيَسَعِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «دَعُوا التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لا يَزِيدُ إِلاَّ تَيْهاً؛ لانَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لا تَبْلُغُهُ الاخْبَارُ».

۱۴. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنْ أَبِي الْيَسَعِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لا يَزِيدُ إِلاَّ تَيْهاً؛ لانَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا تُدْرِكُهُ الابْصَارُ وَ لا يُوصَفُ بِمِقْدَارٍ».

۱۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، فَقَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ، وَ عَظِّمُوا اللَّهَ وَ لا تَقُولُوا مَا لا نَقُولُ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَ قُلْنَا مِتُّمْ وَ مِتْنَا، ثُمَّ بَعَثَكُمُ اللَّهُ وَ بَعَثَنَا، فَكُنْتُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ وَ كُنَّا».

۱۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الامَّةَ لَنْ تَهْلِكَ حَتَّى تَتَكَلَّمَ فِي رَبِّهَا».

۱۷. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَ الْكَلامَ فِي اللَّهِ، تَكَلَّمُوا فِي عَظَمَتِهِ وَ لا تَكَلَّمُوا فِيهِ؛ فَإِنَّ الْكَلامَ فِي اللَّهِ لا يَزْدَادُ إِلاَّ تَيْهاً».

۱۸. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لابِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ النَّاسَ قِبَلَنَا قَدْ أَكْثَرُوا فِي الصِّفَةِ فَمَا تَقُولُ؟ فَقَالَ:

و به این جهت دلهایشان گمراه شد، به‌گونه‌ای که (هرگاه) یکی از آنها از پیش رویش خوانده می‌شد، او از پشت سرش جواب می‌داد و (اگر) از پشت سرش خوانده می‌شد، از پیش رویش جواب می‌داد.»

۱۳ ـ ابوجارود گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «در مورد خدا اندیشه نکنید، زیرا که اندیشه در مورد خدا چیزی جز سرگردانی را نمی‌افزاید به جهت آن که خداوند به گونه‌ای است که دیده‌ها او را در نمی‌یابد و خبرها توان رسیدن به او را ندارد.»

۱۴ ـ سلیمان بن خالد گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «از اندیشه در مود خدا بپرهیزید! زیرا که اندیشه در مورد خدا چیزی جز سرگردانی نمی‌افزاید. به راستی که خداوند آن گونه است که دیده‌ها او را نمی‌یابد و به مقدار و اندازه‌ای وصف نمی‌شود.»

۱۵ ـ فضیل بن عثمان گوید: گروهی از کسانی که در مورد ربوبیّت و پروردگاری سخن می‌گفتند محضر امام صادق ﷺ رسیدند، حضرت فرمود: «از خدا بترسید و او را تعظیم کنید و بزرگ شمارید و آنچه ما نمی‌گوییم شما نگویید. زیرا اگر شما بگویید و ما بگوییم، شما می‌میرید و ما نیز می‌میریم. بعد از آن خداوند شما را برانگیزد و ما را برانگیزد، پس شما در جایی باشید که خدا خواهد و ما نیز در جایی باشیم که خدا می‌خواهد.»

۱۶ ـ محمّد بن حنیفه گوید: «این امّت هرگز هلاک نمی‌شوند مگر آنکه در مورد پروردگار خویش سخن بی‌جا بگویند.»

۱۷ ـ ضریس کناسی گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «از سخن گفتن در مورد خدا بپرهیزید! در عظمتش سخن بگویید و در ذات خدا سخن نگویید، زیرا سخن گفتن در مورد خدا چیزی جز گمراهی را نمی‌افزاید.»

۱۸ ـ زراره گوید: به امام باقر ﷺ عرض کردم: «مردم پیش از ما در مورد صفت خدا بسیار سخن گفته‌اند، شما در این مورد چه می‌فرمایید؟» فرمود: «مکروه و ناخوشایند است.

«مَكْرُوهٌ أَ مَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهىٰ)[۱] تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ ذٰلِكَ».

۱۹. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ مَلِكاً عَظِيمَ الشَّأْنِ كَانَ فِي مَجْلِسٍ لَهُ فَتَكَلَّمَ فِي الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَفُقِدَ فَمَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ».

۲۰. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَةِ اللَّهِ فَانْظُرُوا إِلَى عِظَمِ خَلْقِهِ».

۲۱. أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْخُصُومَةُ تَمْحَقُ الدِّينَ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُورِثُ الشَّكَّ».

۲۲. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ، وَ يَنْجُو الْمُسَلِّمُونَ إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ».

۲۳. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يُخَاصِمُ إِلَّا رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ وَرَعٌ، أَوْ رَجُلٌ شَاكٌّ».

۲۴. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِيَّاكَ وَ أَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَ الْكَذَّابِينَ عَلَيْنَا؛ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ، وَ تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ، يَا أَبَا عُبَيْدَةَ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَ زَايِلُوهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ، إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلاً حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ)[۲].

۲۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْغِفَارِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِيَّاكُمْ وَ

---

۱. النجم / ۴۲. ۲. محمد صلى الله عليه و آله / ۳۰.

آیا نمی‌شنوی خداوند می‌فرماید: و به راستی همه چیز به سوی پروردگارت منتهی شده، در پایین‌تر از آن سخن بگویید.»

۱۹ - زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که پادشاه عظیم الشأنی در مجلس خود نشسته بود که در مورد پروردگار، کیفیّت ذات کبریائیش سخن گفت. پس مفقود و ناپدید شد و کسی نمی‌داند کجا رفت.»

۲۰ - محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «از فکر و اندیشه بی‌جا در مورد خدا بپرهیزید! ولی هرگاه خواستید به عظمت و بزرگی خدا بنگرید، به بزرگی آفریده‌های او بنگرید.»

۲۱ - ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «جرّ و بحث، دین را نابود می‌کند و عمل را تباه می‌سازد و موجب شک و تردید می‌شود.»

۲۲ - ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «اصحاب کلام (یعنی متکلّمان) هلاک می‌شوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات می‌یابند (به راستی که) صاحبان تسلیم، همان نجیبان هستند.»

۲۳ - ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «جز شخصی که ورع و پارسایی ندارد یا مردی که شک دارد، مخاصمه نمی‌کند.»

۲۴ - ابو عبیده گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ابو عبیده! از اصحاب بحث و جدل و دروغگویان بر ما بپرهیز! به راستی که آنان آنچه را به دانستن آن امر شده بودند، رها کردند و خود را به جهت علم آسمان به رنج انداختند (بی‌آنکه به آن مأمور شده باشند). ای ابو عبیده! با مردم به اخلاق و خوبهایشان خوش خلقی کنید و با اعمال‌شان از آنان جدا شوید. به راستی که ما در بین خود هیچ شخصی را عاقل نمی‌شماریم تا لحن القول (معنای سخن) را بشناسد. آن‌گاه حضرت این آیه را خواند: «البته آنها را در لحن گفتار موقع سخن گفتن بشناسی.»

۲۵ - جعفر بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از مجادله کردن با هر فتنه‌گر بپرهیزید! زیرا فتنه‌گر حجّتش تا وقتی

جِدَالَ كُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنَّ كُلَّ مَفْتُونٍ؛ مُلَقَّنٌ حُجَّتَهُ إِلَى انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ، أَحْرَقَتْهُ فِتْنَتُهُ بِالنَّارِ». وَ رُوِيَ: «شَغَلَتْهُ خَطِيئَتُهُ فَأَحْرَقَتْهُ».

۲۶. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عِيسَى قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّبْنِ بِلالٍ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّجُلَ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ ﷺ: أَنَّهُ رُوِيَ عَنْ آبَائِكَ ﷺ أَنَّهُمْ نَهَوْا عَنِ الْكَلامِ فِي الدِّينِ، فَتَأَوَّلَ مَوَالِيكَ الْمُتَكَلِّمُونَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا نُهِيَ مَنْ لا يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ، فَأَمَّا مَنْ يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ فَلَمْ يُنْهَ فَهَلْ ذَلِكَ كَمَا تَأَوَّلُوا أَوْ لا؟ فَكَتَبَ: «الْمُحْسِنُ وَ غَيْرُ الْمُحْسِنِ لا يَتَكَلَّمُ فِيهِ؛ فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْثَرُ مِنْ نَفْعِهِ».

۲۷. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلِيِّبْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ جَعْفَرِبْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ: مَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لا يَعْلَمُونَ».

۲۸. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِبْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّبْنِ شَجَرَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ أَبِي رَجَاءٍ عَنْ أَخِي طِرْبَالٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ: «كَفُّ الاذَى وَ قِلَّةُ الصَّخَبِ يَزِيدَانِ فِي الرِّزْقِ».

۲۹. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ مُوسَىبْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ نَجِيَّةَ الْقَوَّاسِ عَنْ عَلِيِّبْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «مُرْ أَصْحَابَكَ أَنْ يَكُفُّوا مِنْ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ يَدَعُوا الْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ وَ يَجْتَهِدُوا فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۳۰. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُبْنُ أَحْمَدَبْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَىبْنِ عُمَرَ عَنِ الْعَبَّاسِبْنِ عَامِرٍ عَنْ مُثَنًّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ: «لا يُخَاصِمُ إِلاَّ شَاكٌّ أَوْ مَنْ لا وَرَعَ لَهُ».

۳۱. وَ بِهَذَا الاسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَبْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي حَفْصٍ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ: «مُتَكَلِّمُو هَذِهِ الْعِصَابَةِ مِنْ شَرِّ مَنْ هُمْ مِنْهُ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ».

۳۲. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ



فهمانیده می‌شود که مدّتش به سر آید و چون مدّتش به پایان آید فتنه‌اش او را به آتش بسوزاند.» و روایت شده: «گناهش او را مشغول می‌سازد تا اینکه او را می‌سوزاند.»



۲۶ـ محمّد بن عیسی گوید: در نامهٔ علی بن بلال خواندم که او از حضرت اباالحسن امام کاظم ﷺ ـ پرسیده بود که: «از پدرانت ﷺ روایت شده است که از سخن گفتن در دین نهی فرموده‌اند و موالیان متکلم شما روایت را این گونه تأویل کرده‌اند که: کسی که خوب نمی‌تواند در آن تکلّم کند، نهی شده است، ولی کسی که خوب می‌تواند در آن تکلّم کند، نهی نشده است. پس آیا این گونه است که آنان تأویل کرده‌اند، یا نه؟» حضرت ﷺ در پاسخ نوشته بود: «آنکه خوب می‌تواند و آنکه خوب نمی‌تواند، هیچ کدام در آن تکلّم نکنند، زیراکه گناهش از نفعش بیشتر است.»



۲۷ـ زراره گوید: از امام باقر ﷺ پرسیدم: «حجّت و دلیل خداوند بر بندگان چیست؟» فرمود: «این که چیزی راکه می‌دانند بگویند و از آنچه راکه نمی‌دانند، دست بکشند.»

۲۸ـ برادر طربال گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «آزار نرساندن وکم جدال کردن، موجب زیادی روزی می‌شود.»



۲۹ـ علی بن یقطین گوید: امام کاظم ﷺ فرمود: «به یاران خود امر کن که زبانهای خود را از جدال کردن بازدارند، خصومت در دین را ترک کنند و در عبادت خدا سعی وکوشش نمایند.»

۳۰ـ ابو بصیر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «جز شخص شکّاک، یاکسی که پروا ندارد، جدال بی‌جا نمی‌کند.»



۳۱ـ ابو حفص عمر بن عبدالعزیز از مردی، از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: «متکلّمان این گروه از بدترین کسان از هر صنفی در بین آنان هستند.»



۳۲ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «ای مفضّل! هرکس در مورد خدا فکر کندکه خدا چگونه بوده هلاک می‌گردد و هرکس ریاست



مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ‌بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا مُفَضَّلُ مَنْ فَكَّرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ كَانَ هَلَكَ وَ مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ».

۳۳. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ‌بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، عَنْ هَارُونَ‌بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَبْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ شُحّاً يَعْنِي الْجِدَالَ لِيُدْحِضُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ».

۳۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْفَضْلِ‌بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى‌بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ‌بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسَطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقّاً».

۳۵. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‌بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ كُلَيْبِ‌بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لا يُخَاصِمُ إِلاَّ مَنْ قَدْ ضَاقَ بِمَا فِي صَدْرِهِ».



طلب باشد، هلاک می‌گردد.»



۳۳ ـ مسعدة بن صدقه گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که حضرت فرمود: «خدا کسانی را که دین خود را برای جدال فراگرفتند تا حق را به باطل بلغزانند و از بین ببرند و آن را باطل و مقهور کنند، لعنت کند.»



۳۴ ـ اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای کسی که جرّ و بحث را ترک کند حتی اگر بر حق باشد، خانه‌ای در بالاترین قسمت بهشت و خانه‌ای در وسط بهشت و خانه‌ای در باغهای بهشت کفیل و ضامنم.»

۳۵ ـ کلیب بن معاویه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «جز کسی که چیزی او را دل تنگ نموده، جرّ و بحث نمی‌کند.»

در اینجا ترجمهٔ کتاب مستطاب «توحید» به اتمام رسید.













فهرست ابواب



فهرست ابواب







انتشارات نسیم کوثر

مفتخر است که:

متن عربی با اعراب گذاری کامل
همراه با ترجمه و توضیح

آثار ارزشمند محدث بزرگ

شیخ صدوق (ره)

منتشر کرده است:

۱. الخصال (دوره دو جلدی) ترجمه: یعقوب جعفری

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ترجمه: محمد رضا انصاری

۳. التوحید ترجمه: یعقوب جعفری

۴. الامالی (دوره دو جلدی) ترجمه: ابوالفضل هدایتی

۵. کتب سته (مجموعه شش‌کتاب دیگر شیخ صدوق(ره) در یک جلد)